

# روح ایمان

در شناخت حقیقت نفس و روح انسان

تألیف:

دانشمند فرزانه مرحوم آیه الله العظمی شیخ عبدالنبی عراقی (ره)

تحقیق:

حجة الاسلام والمسلمین ناصر باقری بیدهندی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## روح ایمان

در شناخت حقیقت نفس و روح انسان



# روح ایمان

در شناخت

حقیقت نفس و روح انسان

تألیف: دانشمند فرزانه

آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالنبی عراقی (ره) (۱۳۸۵ هـ)

تحقیق و تعلیق:

محقق ارجمند حجة الإسلام والمسلمین ناصر باقری بیدهندی



بهار ۱۳۸۲



## روح ایمان در شناخت حقیقت نفس و روح انسان

مؤلف: دانشمند فرزانه آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالنبی عراقی (ره)

محقق: حجة الاسلام والمسلمین ناصر باقری بیدهندی

ناشر: بنیاد پژوهشهای علمی فرهنگی نورالاصفیاء

نوبت چاپ: اول (با تحقیق و ویرایش جدید)، ۱۳۸۲

قطع و صفحات: وزیری، ۵۸۴ صفحه، چاپ: برهان، تیراژ ۳۰۰۰ جلد

مراکز پخش: تهران - صندوق پستی ۱۶۵۷-۱۴۱۵۵

قم: خ صفائیہ - ک ۳۲ - ک میرابوطالبی - پ ۵۱، تلفن: ۷۷۳۱۶۲۸

قم: خ صفائیہ - پاساژ امام مهدی شماره ۱۲۹، تلفن ۷۷۳۲۳۶۶

پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند:

هر که نفس خود را شناخت، خدای را می‌شناسد.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند:

ایمان احدی استقامت پیدا نکرد؛ مگر آن‌که خود را  
بشناسد.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند:

هر که مرد؛ قیامت وی برپا شد.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند:

مردم خوابند؛ وقتی که مردند بیدار می‌شوند، پس  
بلندشوید از خوابهای خودتان، ای آقایان و بزرگان من.



## سخن ناشر

انسان به عنوان شگفت‌آورترین آفریده‌ی خداوند ابعادی گوناگون را در خود دارد که هر یک از آنها بایستی جداگانه توسط پژوهشگران سختکوش و اندیشوران پرتلاش مورد مطالعه و کنکاش قرار گیرد.

ابعاد وجودی جسمی و روحی او هر یک اقیانوسی بی‌کران است که در دریاهایی از معرفت و اندیشه را به تفکر و جستجو وامی‌دارد و تا آنجا پهنه‌ی این رازها گسترانیده شده است که با وجود هزاران سال پیشرفت علم و دانش و فن‌آوری؛ هنوز مجهولات بسیار و رازهای سر به مهر فراوانی در برابر عالمان به علوم تکوین و تدوین خودنمایی می‌کند.

از همین روست که در آموزه‌های دینی تأکید بسیاری بر خودشناسی و مطالعه درون آدمی دیده می‌شود و کنکاش و دقت در اعماق وجود آدمی به عنوان نزدیک‌ترین و استوارترین راه برای شناخت و دستیابی به خدا و معارف الهی دانسته شده است، چراکه درست است هر آنچه عنوان ماسوی‌الله بر او صدق کند در خود نشانه‌ای عمیق از آفریدگار هستی دارد و چراغی است برای رهپویان مسیر معرفت؛ اما روشن است توجه و دقت در آیه‌ها و نشانه‌های مجسم و ملموس برای ما تشنگان بسی روشن‌تر و اطمینان‌بخش‌تر است و در آن میانه نیز آیه‌های مرتبط با درون انسانی بسی ملموس و محسوس‌تر از آیه‌هایی است که در آفاق گسترده شده و با جواس ظاهری و بدنی قابل دریافت است، و تفاوت میان این سه طریق تفاوت میان معقول و محسوس یا تفاوت میان معلومات به علم حصولی و اکتسابی و علم حضوری است که زیرساخت‌هایی متفاوت و برآیندهایی متفاوت‌تر دارند.



خداوند متعال در قرآن کریم در راهبرد بشر به ضرورت توجه در آیه‌های آفاقی و انفسی چنین می‌فرماید: «و فی الأرض آیات للموقنین و فی أنفسکم أفلا تبصرون»<sup>۱</sup>. «در روی زمین نشانه‌هایی است برای یقین‌کنندگان، و در درون شما، آیا توجه و نگاه به آنها نمی‌دارید؟!».

و در جای دیگر می‌فرماید: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق»<sup>۲</sup>.

«به زودی آیه‌های خود را در آفاق و در درون‌های آنان؛ به ایشان خواهیم نشان داد تا روشن شود برایشان که همانا خداوند حق است».

و در احادیث شریف نیز انسانها به درون‌نگری برای دستیابی به خداوند متعال و آفریدگار هستی دستور داده شدند که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»: هر آنکس که خویشتن را بشناسد هرآینه خداوند خویش را شناخته است.

این شناخت چنانکه در بخش‌های جسمی و آناتومی بدن مطلوب و پسندیده است، در بخش‌های روحی و روانی که روشن‌گر ظرفیت‌های گسترده انسان و روح بلند او و نیز راههای بهره‌گیری هر چه بیشتر از توانمندی‌های بی‌پایان عنایت‌شده از پروردگار می‌باشد، پسندیده‌تر و با اهمیت‌تر است.

آری انسان تا حقیقت وجودی خود را که برآیند نفخ الهی: «و نفخت فیهِ من روحی» است را نشناسد نخواهد توانست شناخت از خویش را به کمال رسانیده و جایگاههای خطاب الهی و تکلیف الهی را بازشناسد و ساختار اندیشه و روان خویش را براساس دستورات وحی سامان بخشد.

نظر به اهمیت بسیار زیادی که شناخت روح و نفس انسان در دستیابی به حقیقت ایمان و تکامل بخشیدن به آن دارد؛ برخی از دانشمندان و فرهیختگان

۱- سوره ذاریات، آیه ۲۱.

۲- سوره فصلت، آیه ۵۳.

خودساخته در علوم و معارف الهی بدان توجه یافته و به شرح و بسط مراتب آن پرداخته‌اند که البته شمار چنان بزرگانی که در این زمینه گام برداشته و قلم‌زده‌اند بسیار نادر می‌باشد. جامع‌ترین کتاب و تحقیق که در این موضوع نگاشته شده و تلاش‌های چند ساله و سنگین محقق شهیر جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای باقری بیدهندی در تحقیق، دسته‌بندی و استخراج منابع و توضیحات ضروری که در پاورقی‌های آن آمده است؛ به ثمر رسیده و آماده انتشار گردیده و به پژوهشگران محترم عرصه اندیشه و عمل تقدیم می‌گردد.

در اینجا وظیفه می‌دانم که از تشویق‌ها و حمایت‌های بی‌دریغ حضرت آیه‌الله حاج سید علی اکبر موسوی یزدی و نیز فرزند گرامی‌شان جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج سید محسن موسوی که در مراحل گوناگون کار مشوق بوده و راهنمایی‌های مفیدی داشته‌اند کمال سپاسگزاری و امتنان خویش را بیان نموده و برای آن دانشمند بزرگ که با کوشش‌های استوار خود این کتاب را تألیف نموده‌اند، علو درجات و میهمانی در سفره ولایتمآب حضرت مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام و برای محقق محترم که در تحقیق، زحمت کشیده و همت و تلاش نموده‌اند؛ آرزوی توفیق روزافزون و سعادت دارین در پناه حضرت امام عصر حجة بن الحسن المهدی علیه السلام را داشته باشیم.

و الله ولی التوفیق

علی لسان‌الدین رستگار جویباری

بنیاد پژوهش‌های علمی فرهنگی نورالاصفیاء

## سخن تحقیق و شرح حال مؤلف

در مقدمه هر اثر، پرداختن به شرح حال مؤلف یک سنت حسنه است، لذا در این مقدمه به معرفی نویسنده می‌پردازیم:

### ولادت و تحصیل

مرحوم آیه‌الله العظمی حاج شیخ عبدالنبی اراکی به سال ۱۳۰۷، در شب مبعث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شهر اراک و در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود.

خواندن و نوشتن را در مکتب شخصی به نام سید احمد و نیز نورعلی بگ می‌آموزد. پس از آن، ادبیات را نزد میرزا محمود از بستگان پدری خود و نزد مرحوم میرزا هاشم و میرزا رضی و میرزا اسماعیل و... فرا می‌گیرد. وی سپس به شهر همدان هجرت می‌کند و به مدت دو سال، در مدرسه مرحوم آخوند در این شهر - واقع در سرگذر - به تحصیل خود ادامه می‌دهد. آن‌گاه به زادگاه خود اراک باز می‌گردد و حدود چهار سال در درس اساتید مشهور شهر خود شرکت می‌کند.

در بیست سالگی، دروس سطح را به اتمام می‌رساند و درس خارج را آغاز می‌نمایند. حدود دو سال در مجلس بزرگانی چون: آقا نورالدین عراقی، میرزا محمد علیخان و میرزا ابوالحسن - رحمهم الله - زانوی ادب به زمین می‌زند و در این مدت کوتاه، بهره و افراز محضر آنان می‌برد.

سال ۱۳۲۷، جهت تکمیل اندوخته‌ها و طی مدارج علمی بالاتر، رهسپار نجف اشرف می‌گردد و در حوزه نجف، گذشته از این که علوم ریاضی و هیئت و نجوم را نزد شیخ شمس‌الدین بخارایی می‌آموزد، در درس مراجع و علمای بزرگ حوزه هم شرکت می‌جوید.

آیه‌الله اراکی در خصوص اساتید خود می‌نویسد:

«حقیر از اول تحصیلم که کتاب به دست گرفتم تا موقعی که فارغ شدم، بیست و هشت استاد دیدم و بیست و هشت شیخ دارم. رحمة الله علیهم اجمعین».

اساتید آیه‌الله اراکی در نجف عبارت بودند از:

۱- مرحوم آیه‌الله سید محسن عراقی (در کلام و حکمت).

۲- مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، صاحب «کفایة الاصول». وی دو

سال از درس ایشان استفاده برده است.

۳- مرحوم آقا سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، صاحب «عروة الوثقی».

آیه‌الله اراکی در کتاب «خزائن» ضمن یادکردی از این استاد، می‌نویسد حدود یک سال از درس فقه ایشان بهره‌مند شده است.

۴- مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی. با این که ایشان زیاده بر پانزده سال

شیخ الشریعه اصفهانی را درک می‌کند، ولی تنها در حدود هفت، هشت ماه در درس فقه وی حاضر می‌شود.

۵- مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی، که بیشترین تحصیلات وی نزد ایشان بوده است.

۶- مرحوم آقا شیخ علی قوچانی.

۷- مرحوم آقا شیخ مهدی مازندرانی.

۸- مرحوم میرزا حسین نائینی، (به مدت ۸ سال).

۹- مرحوم آیه‌الله شیخ علی گنابادی.

۱۰- حاج میرزا علی آقا قاضی تبریزی. ایشان استاد اخلاق و سیر و سلوک

آیه‌الله اراکی بوده است.

آیه‌الله اراکی سه سال پیش از جنگ جهانی به جهت فوت پدر به ایران بازگشت

و در زادگاه خود پنج ماه توقف کرد و به اقامه نماز جماعت، قضاوت و تدریس

پرداخت. سپس مجدداً به نجف بازگشت و در مجموع، چهل و پنج سال در آنجا اقامت گزید. در این مدت وی علاوه بر بهره جستن از درس اساتید قبلی خود، به تدریس خارج فقه و اصول هم پرداخت و شاگردان بسیاری را تحت تربیت و تعلیم قرار داد. در این زمینه خود ایشان می‌نویسد:

«مدت چهل و پنج سال در مجموع دو سفر در نجف بودم و بحمد الله گوی سبقت در تدریس خارج را در آنجا ربودم و بر معاصرین تقدم جستم... و در نجف در عصر اساتید، معضلات فقه آل محمد عليهم السلام به دست حقیر حل شد؛ چنانچه «رساله اعلام العامة فی صحة الحج مع ابناء العامة» و «رساله ایقاظ البشر فی اضطراری المشعر» و «رساله ارشاد الامّة فی عدم اجزاء صلاة الجمعة» تماماً طبع نجف شواهد دعوایم بوده که اساتید و معاصرین عموماً به فتوای حقیر رجوع نمودند.»

### بازگشت به ایران

آیة الله شیخ عبدالنبی اراکی در سال ۱۳۴۰، به قصد زیارت حضرت ثامن الائمه عليه السلام به ایران بازگشت و هنگام مراجعت، مرحوم آیة الله حائری، مؤسس حوزه علمیه، از ایشان برای اقامت در قم دعوت می‌کنند، ولی ایشان بنا به دعوت متولی مدرسه سپهدار، راهی زادگاه خود می‌گردد و در آنجا به مدت یک سال به تدریس مشغول می‌شود. و در رأس علمای اراک قرار می‌گیرد.

### دعوت به تدریس

آیة الله اراکی به سال ۱۳۴۶ بنا به دعوت مرحوم آیة الله سید ابوالحسن اصفهانی جهت تدریس در حوزه نجف، به عتبات هجرت می‌کند و در مسجد هندی به تدریس می‌پردازد. این امر همچنان ادامه می‌یابد تا در سال ۱۳۶۶ که فرزند ایشان دکتر (آقا نورالدین) مریض می‌شود و طبق دستور اطبای نجف، به ایران بازمی‌گردد؛

اما این بار در قم رحل اقامت می‌افکند و در مسجد عشقعلی به اقامه جماعت و تدریس اشتغال می‌ورزد و پس از آن در مسجد خانم واقع در کوچه اعتضادالدوله، امامت و تدریس می‌نماید.

وی علاوه بر آگاهی به فقه و اصول و کلام، در علوم غریبه و تعبیر خواب نیز مهارت داشت.

### تالیفات

آیه‌الله‌العظمی شیخ عبدالنبی اراکی را باید در زمره آن دسته از بزرگان حوزه قرار داد که در کنار تدریس و تربیت طلاب، به تألیف کتاب نیز می‌پرداخته‌اند. از ایشان بیش از یکصد جلد کتاب در زمینه‌های مختلف فقه، اصول، اخلاق و انسان‌شناسی به جای مانده است که حدود ۳۰ جلد از آن‌ها به چاپ رسیده است. برخی از آثار وی به قرار ذیل است:

۱- «رساله عملیه» که در سال ۱۳۶۶ قمری، پس از رحلت آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در نجف به چاپ رسید.

۲- «معالم الزلفی»، در شرح کتاب «عروة الوثقی»، که ۲۵ جلد می‌باشد و تاکنون یک جلد آن چاپ شده است.

۳- «افاضة التقدير».

۴- «انيس المقلدين»، رساله عملیه، طبع قم، ۱۳۷۲.

۵- «غوالی النثالی»، در فروع علم اجمالی. این کتاب، تقریرات بحث ایشان به قلم مرحوم آقا میرزا محمود اراکی در سال ۱۳۶۹ چاپ شده و یک صد و پنجاه و هشت فرع دارد.

۶- «اعلام العامة فی صحة الحج مع ابناء العامة» که در سال ۱۳۵۴ به طبع رسیده

است.

- ۷- «کتاب المحاکمات»؛ دو جلد است. این اثر، به نقد و بررسی آراء و نظریات محقق نامی مرحوم میرزای نایینی، و مقایسه آن با آرای برخی علمای دیگری می پردازد. به قلم استاد گرامی حضرت آیه الله ملکوتی است.
- ۸- «رسالة زیارت عاشورا»؛ به نام «کنز مخفی» در سال ۱۳۷۲ در تهران چاپ شده که فعلاً کمیاب است.
- ۹- «حاشیه بر وسیله».
- ۱۰- «حاشیه بر تبصره علامه».
- ۱۱- «حاشیه فتاویّه بر عروه».
- ۱۲- «کتاب طهاره».
- ۱۳- «کتاب صلاة».
- ۱۴- «کتاب بیع».
- ۱۵- «کتاب الخیارات».
- ۱۶- «رسالة فی قبول توبه المرتد مطلقاً».
- ۱۷- «رسالة فارسیه و شرائط المراجع العامة».
- ۱۸- «رسالة فی الحیض».
- ۱۹- «رسالة درر المنظومه فی الحقائق»؛ در «خزائن نبویه»، جلد اول، ص ۱۷۱ درباره این کتاب می گوید:
- «در «درر المنظومه» سی و نه دلیل اقامه نمودم بر وجود امام زمان روحی له الفداء».
- «در «درر المنظومه» حدود صد دلیل عقلی و نقلی اقامه نمودم بر رسالت محمد ابن عبد الله ﷺ».
- ۲۰- «ارشاد الامة فی عدم اجزاء صلاة الجمعة» که در سال ۱۳۵۶ در نجف به طبع رسیده است.

- ٢١- «رسالة في قاعدة لاضرر»، و رساله ديگري در اين قاعده.
- ٢٢- «كتاب الاقرار».
- ٢٣- «رسالة في النفاس».
- ٢٤- «رسالة في الرضا عليه السلام».
- ٢٥- «رسالة في الاستحاضة».
- ٢٦- «رسالة في حكم تلقيح النسوان».
- ٢٧- «رسالة منية الطالب في لزوم القيام عند ذكر الغائب - روي له الفداه -».
- ٢٨- «رسالة في حكم راديو».
- ٢٩- «رسالة الثانوية».
- ٣٠- «رسالة في حكم سترالنسوان».
- ٣١- «رسالة في الدرهم والدينار الشرعي».
- ٣٢- «رسالة في مناسك الحج على نمط مخصوص».
- ٣٣- «رسالة في حكم حلق اللحية».
- ٣٤- «رسالة في صلاة ذوى الاعذار».
- ٣٥- «رسالة في اعجاز القرآن».
- ٣٦- «رسالة غريبة في حقيقة النفس».
- ٣٧- «رسالة في فضيلة العلم و بيان المراد منه».
- ٣٨- «رسالة في الدعاء سيفي».
- ٣٩- «رسالة في الهيئة و رسالة الحساب».
- ٤٠- «كتاب في شرح الفية ابن مالك».
- ٤١- «كتاب اعتقادات الاثنى عشرية في الكلام».
- ٤٢- «كتاب درر المنطقيه».
- ٤٣- «كتاب الاثنى عشرية في الكلام».



- ۴۴- «رسالة في نبذة من الآيات والاحبار».
- ۴۵- «رسائل متفرقة في الفقه والاصول».
- ۴۶- «كتاب شهاب العتيد في رد ابن ابي الحديد».
- ۴۷- «كتاب الحاشية على المكاسب الشيخ».
- ۴۸- «حاشية صغير على المكاسب».
- ۴۹- «كتاب تحف العقول»، که سه جلد و یک دوره اصول است.
- ۵۰- «كتاب نهاية المأمول في شرح كفاية الاصول»، این کتاب دو جلد و هر جلد آن معادل صلاة جواهر است.
- ۵۱- «حاشية على الكفاية».
- ۵۲- «رسالة في شرح عدة اشعار حکماء و عرفاء».
- ۵۳- «حاشية استدلالية»، بر جلد اول عروه.
- ۵۴- «حاشية على تقريرات استاد النائینی في دورة الاصول».
- ۵۵- «كتاب فوائد قمیه»؛ تقریر بحث ایشان است و در ۱۳۷۳ در قم طبع شده است.
- ۵۶- «رسالة الهداية في ان الشهادة بالولاية جزء في الاذان والاقامة» تقریر بحث ایشان است.
- ۵۷- «حاشية على «مصباح الانوار في حل مشكلات الاخبار»، اثر سيد عبدالله شُبَّير».
- ۵۸- «حاشیه بر جلد دوم عروة».
- ۵۹- «رسالة في اربعين حديث».
- ۶۰- «رسالة في كون المنجزات من الاصل».
- ۶۱- «رسالة في الجبر والتفويض».
- ۶۲- «رسالة في اليد المضمونة».

- ۶۳- «رسالة في المعاد».
- ۶۴- «رسالة في اثبات الحجة عليه السلام».
- ۶۵- «رسالة في الترتب».
- ۶۶- «رسالة في البرزخ».
- ۶۷- «رسالة في الاجتهاد والتقليد».
- ۶۸- «رسالة في اثبات الصّانع».
- ۶۹- «رسالة في الولاية».
- ۷۰- «رسالة في اتصال اجازات المشايخ بالمعصومين عليهم السلام».
- ۷۱- «رسالة في الرسالة».
- ۷۲- «رسالة في شرعية افعال الصّبي».
- ۷۳- «رسالة في جبل قاف و اسراره المكنونة».
- ۷۴- «رسالة في اليد المسموعة».
- ۷۵- «رسالة في حقيقة الانسان».
- ۷۶- «رسالة في الحسن والقبح».
- ۷۷- «رسالة في حكم النسوان عند الاجانب».
- ۷۸- «رسالة في حكم تلقيح النسوان».
- ۷۹- «رسالة في شرح بعض اشعار العرفاء».
- ۸۰- «ابقاظ البشر في اجزاء اضطرارى المشعر»؛ طبع نجف، ۱۳۵۵.
- ۸۱- «منهج الرشاد في الاصول الدين» . رساله عمليه است. طبع تهران، ۱۳۷۵.
- ۸۲- «ذخيرة العباد»؛ رساله عمليه است. چاپ قم، ۱۳۶۸.
- ۸۳- «روح الايمان»؛ كتابی که پیش روی شما است یک جلد است که در سال ۱۳۵۰ در نجف به چاپ رسیده است و در قم نیز به سعی و اهتمام حاج محمد علی نمازیخواه تجدید طبع شد. این کتاب در روانشناسی و نفسانیات انسان است و

حقیقت ایمان را آن طوری که دین مقدس اسلام دستور داده، معرفی می‌نماید. وی در کشکول خود درباره این کتاب می‌نویسد: «فانه کتاب لم یسبق مثله فی الاسلام کتاب کریم».

و در همین کتاب نیز می‌نویسد: «تاکنون چنین کتابی در اسلام بنده ندیدم» و می‌افزاید: و بعید از صواب هم نیست که اگر بنده بگویم ندیدم، نباشد (!!).

کارهایی که در این چاپ انجام دادیم عبارتند از:

الف: بیوگرافی مؤلف (ره) در مقدمه افزوده شد.

ب: متن کتاب ویرایش شد و در مواردی، با اضافه کردن کلمه یا کلماتی، که با علامت [ ] مشخص ساخته‌ایم، خواندن متن را بر خواننده عزیز آسانتر کردیم.

ج: مرجع یابی و مستند سازی کار دیگری است که انجام پذیرفت.

د: برای این که جای پرسشی برای خواننده علاقه‌مند باقی نماند، تعلیقاتی در پاورقی اضافه شد.

ه: معانی لغات مشکل، گاه در متن و داخل قلاب و گاه در پانوشت‌ها اضافه شد. و افزودن فهرست‌های راهنما.

گفتنی است کلیه پاورقی‌های کتاب از این جانب است.

### سجایا و فضایل اخلاقی

مراتب تقدم فضل، هوش، کمال ذهن، وقار و ادراکات عالی و ویژگیهای روحی و اخلاقی او را کسانی که با او سر و کار داشته و محضرش را دیده‌اند اذعان و اعتراف کرده و کمالات او را با اوصاف بلیغ مورد ستایش و تمجید قرار داده‌اند.

آیه‌الله شیخ عبدالنبی اراکی، روحی لطیف والهنی داشتند که در اثر زهد و پارسایی و شب زنده‌داری به آن نائل شده بودند. حضرت حجة الاسلام والمسلمین

حاج سید محمد علی روحانی قمی، یکی از شاگردان وی، نقل کرده است که: هیچ فجری طلوع نکرد که او در خواب باشد. به هر مسجدی که وارد می شد، نماز تحیت مسجد را به جای می آورد. لذا هرگاه به محل درس خود (مسجد همایون) وارد می شد، قبل از درس، نماز تحیت را می خواند و آن گاه درس را شروع می فرمود.

آیه الله شیخ قدرت الله وجدانی فخر، داماد معظم له، در زمینه خصوصیات اخلاقی او می گوید:

آنچه که من به دست آوردم، شخصی بود دور و گریزان از دنیا؛ به طوری که بود و نبود آن، نسبت به شخص او مساوی بود. از برنامه های مرید بازی و جلب اشخاص به سوی خود، کاملاً پرهیز داشت و همواره متکی به خداوند و مخالف با هوای نفس بود. اکثر شب ها را به عبادت و مناجات به سر می برد.

شبی از شب ها منزل ایشان مهمان بودم. دیروقت شد. مجبور شدیم در منزل ایشان بیتوته کنیم. در یکی از اطاق های خانه او با خانواده ام خوابیده بودم. ساعتی از نصف شب گذشته، صدای ضجه ای مرا از خواب بیدار کرد. نگران شدم. گویا کسی راکتک می زنند، او هم می نالد. وقتی دقت کردم، متوجه شدم که ناله از مرحوم ابوالزوجه است که بعد از نماز شب یا در آن حال با خدایش راز و نیاز کرده، التماس عفو و غفران و اضطراب از عذاب او باعث ضجه و ناله اش می شود.

وی برای وقت خویش بسیار ارزش قائل بود و در زمره افرادی است که از عمر خود، حداکثر استفاده را برد و همواره اشتغال به تدریس و تحقیق و تألیف داشت. معظم له در پرورش طلاب، نقش مؤثری داشت و با آنان نهایت رفاقت را از خود نشان می داد.

داماد محترم ایشان، حضرت آیه الله سید علی اکبر موسوی می فرمود: راز موفقیت معظم له پشتکار ایشان بود. همیشه یا مطالعه می کرد، یا می نوشت،

یا تدریس می نمود.

ایشان تا آخر عمر از نویسندگی دست برداشت و کتاب «معالم الزلغلی» را در حال بیماری نوشت. در ماه مبارک رمضان ختومات قرآن متعدد داشت. از آیه الله میرزا هاشم آملی (ره) شنیدم که او درس آیه الله آقا ضیاء عراقی (ره) را تقریر می کرد.

### ارتباط معنوی با اهل بیت علیهم السلام

ایشان به ائمه اطهار علیهم السلام عشق می ورزید و ارتباط روحی و معنوی با آنان داشت. از این رو، گاهی مشکلات مادی و معنوی خود را با توسل به خاندان عصمت و طهارت رفع می ساخت؛ از جمله برای یکی از بستگان خود نقل کرد:

«زمانی بعد از این که از خواب بیدار شدم، متوجه شدم که دستم فلج شده است. موضوع را از همگان حتی همسر مخفی کردم؛ اما برای گرفتن شفای خود، آهنگ مشهد مقدس کردم. شب پنجشنبه بود که به مشهد رسیدم. شب در منزل یکی از دوستانم به استراحت پرداختم، عصر پنجشنبه غسل کرده، وارد حرم شدم. پس از زیارت، رو به مرقد مطهر امام کردم و عرض نمودم: «تا مرا شفا ندهید، از اینجا نمی روم. من می خواهم با این دستم خدمت بکنم.» آن شب را در حرم گذراندم تا شفا گرفتم و آن گاه از حرم بیرون آمدم.»

### استخاره و استنباط از قرآن

آن مرحوم در استخاره متبحر و در آن بی مانند و زبانزد خاص و عام بود و تا جایی که ابهامات غیبیه و اشراقات خفیه الهیه بر انسان بیدار دل پرتو می افکند با استنباط و استفاده خارق العاده از قرآن مقاصد اشخاص را هنگامی که برای استخاره به ایشان مراجعه می کردند، استنباط می کرد.

## زهد و پارسایی

خانه او استیجاری بود. بعد از وفاتش، مالک خانه اصرار بر تخلیه خانه می کرد. بدین علت هنوز سال وفات او تمام نشده بود که خانه دیگری را اجاره کرده و عائله او را به آنجا انتقال دادند.

شخص خیرخواهی تلفنی را به خانه ایشان آورده بود و می خواست مبلغ آن را از باب وجوه شرعی خود محاسبه نماید؛ اما ایشان فرمود:

«من فعلاً داشتن تلفن را در منزل ضروری نمی بینم، تا از بیت المال هزینه آن را بپردازم.»

بعد از فوت، اندوخته و مالی بجز کتاب هایش بر جای نگذاشت. اثاث خانه اش به اندازه منزل یک طلبه معمولی بود.

## اجازه روایت و اجتهاد

آیه الله شیخ عبدالنبی اراکی، از بزرگان ذیل اجازه نقل روایت داشته است:

- ۱- سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله علیه (م ۱۳۴۲).
- ۲- شیخ علی القمی، (پیشنماز مسجد هندی در نجف).
- ۳- شیخ مهدی مازندرانی (م ۱۳۴۴).
- ۴- سید عبدالغفار مازندرانی (م ۱۳۴۴).
- ۵- شیخ ضیاءالدین عراقی، (م ۱۳۴۱).
- ۶- شیخ آقا بزرگ تهرانی، (م ۱۳۳۵).
- ۷- شیخ محمد کاظم شیرازی، (م ۱۳۳۴).
- ۸- شیخ محمد حسین اصفهانی - صاحب الکرامات الباهرة - (م ۱۳۵۲).

ایشان علاوه بر اجازه روایت، از بزرگان ذیل که هر یک از مراجع یا فقهای نامدار زمان خویش بوده‌اند، جواز اجتهاد نیز دریافت کرده بودند:

۱- آیه‌الله آقا ضیاء عراقی.

۲- آیه‌الله شیخ مهدی مازندرانی.

۳- آیه‌الله کاظم شیرازی.

۴- آیه‌الله شیخ علی خراسانی.

۵- آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی.

آیه‌الله عبدالنبی اراکی در تحصیل علوم اسلامی تا بدان رتبه راه یافت که خود اجازه اجتهاد به برخی از افراد صادر نمود. از میان آنان می‌توان به افراد ذیل اشاره داشت:

۱- سید مهدی حسینی لاجوردی.

۲- شهید سید محمد علی قاضی طباطبایی.

۳- سید محمد علی کاظمینی بروجردی.

۴- شیخ علی اصغر باقری همدانی.

### فرزندان علمی

آیه‌الله عبدالنبی اراکی گذشته از تألیف کتب بسیار، به تربیت شاگردانی پرداخته که هر یک از آنان در نشر و تبلیغ مبانی تفکر شیعی، نقش به‌سزایی داشتند، از میان این شاگردان می‌توان به افراد ذیل اشاره کرد:

۱- حجة الاسلام والمسلمین حاج سید محمد علی کاظمینی بروجردی، مؤلف

کتب بسیار؛ از جمله: «نهایة المقال لابناء الامام و نهایة الکلام فی حق رسول الاسلام»؛ گنجینه معارف؛ اسلام از نظر دیگران؛ جواهر الولاية...»

- ۲- حجة الاسلام والمسلمین محمّد حسین آل طاهر خمینی، وی «رسالة الهدایة فی کون الشهادة بالولاية فی الاذان و الاقامة جزء کسائر الاجزاء» را از بحث آقای اراکی نوشته و در قم به چاپ رسیده است.
- ۴- حضرت آية الله سيد علی اکبر موسوی (داماد معظم له).
- ۵- مرحوم آية الله شيخ قدرت الله وجدانی فخر (داماد معظم له).
- ۶- حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سيد محمّد علی روحانی قمی (تقریرکننده بحث معظم له).
- ۷- حضرت آية الله حاج میرزا علی اصغر باقری همدانی.
- ۸- حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج میرزا نصرت بناربابی.
- ۹- مرحوم حجة الاسلام والمسلمین میرزا علی اکبر فقیهی.
- ۱۰- حجة الاسلام والمسلمین حاج شيخ ابوالقاسم نحوی.
- ۱۱- مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقا میرزا محمّد اراکی (مقرر بحث ایشان).
- ۱۲- حضرت آية الله مسلم سراپی ملکوتی تبریزی (تقریرکننده بحث ایشان).
- ۱۳- آية الله شهيد سيد محمّد علی قاضی طباطبائی.
- ۱۴- آية الله سيد ابوالفضل نبوی قمی (تقریرکننده بحث ایشان).
- ۱۵- حجة الاسلام والمسلمین شيخ حسین ناصری کرمانی.
- ۱۶- حجة الاسلام والمسلمین میرزا محمّد متقی همدانی.

## وفات

عالم فرزانه آية الله شيخ عبدالنبي عراقی، پس از عمری زهد و پارسایی، تلاش و کوشش و تبلیغ و ترویج فرهنگ ناب تشیع، بیماری قلبی پیدا کردند، ۲ ماه در بیمارستان فیروزآبادی تهران بستری شدند و گویند از روز فوت خودشان آگاه



بودند، ایشان در ماه رجب ۱۳۸۵ هـ مطابق با آبان ۱۳۴۴ ش در آن روزی که پیشتر بیان فرموده بود، چشم از جهان فروبست و به سوی دیار باقی شتافت و در جوار کریمه اهل بیت فاطمه معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد.

از خدای مهربان به آرزو می‌خواهم تا توفیق تحقیق سایر آثار این استاد عالمقدار را نصیب این بنده بگرداند و گامهای استوار و پویای ناشر محترم را در راه حفظ و اشاعه‌ی فرهنگ شیعی استوارتر و پویاتر بگرداند. خداوند به لطف و کرم خویش به روان پاک مؤلف رحمت فرستد، نویسنده و محقق و ناشر و خواننده را از رحمت واسعه خود بی‌نصیب نفرماید.

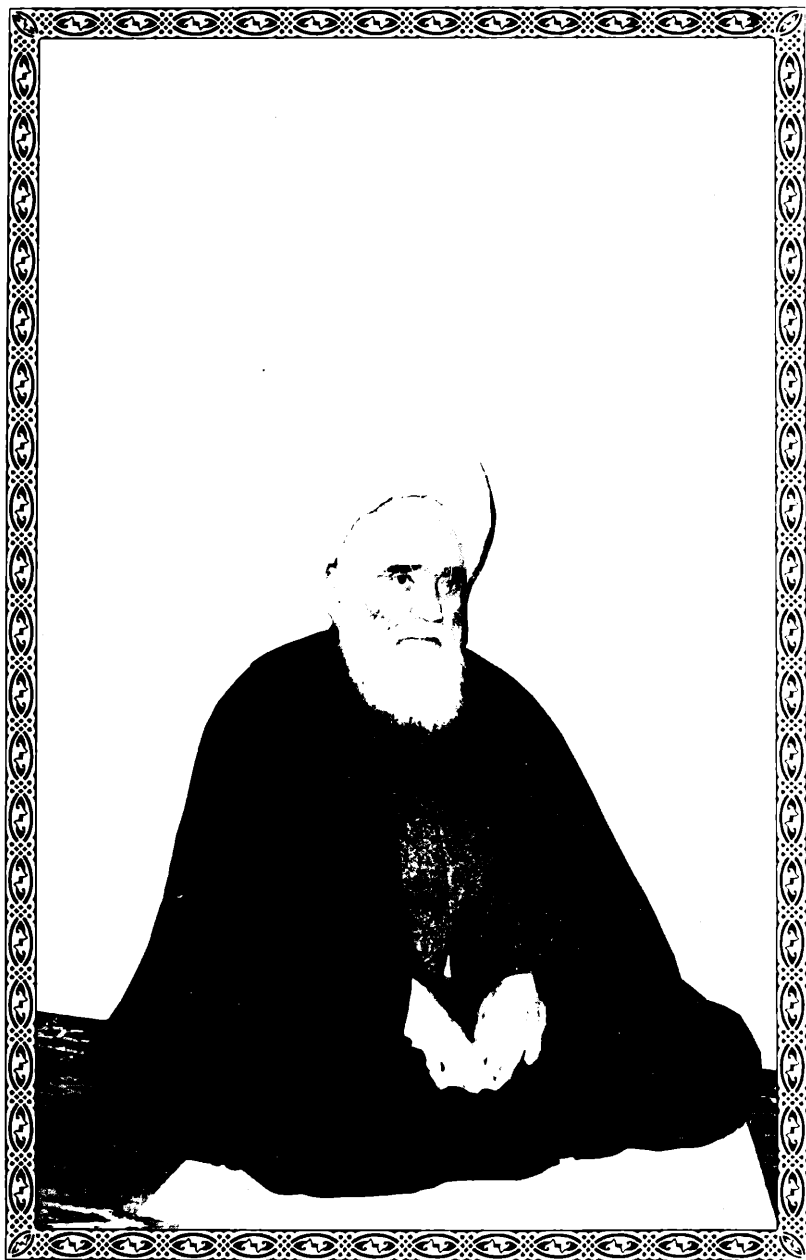
آمین بمحمد و آله الطاهرين و السلام علی عبادالله الصالحين

قم - ناصر باقری بیدهندی

۱۳۷۸ هـ ش

### پی نوشت‌ها:

- ۱- خزائن نبویه، ج ۱، ص ۳۷۸.
- ۲- همان، ص ۱۸۱.
- ۳- همان، ص ۱۸۹.
- ۴- همان، ص ۲۵۶.
- ۵- همان، ص ۲۴۱ و ج ۲، ص ۲۱۷.
- ۶- همان، ج ۱، ص ۲۴۱.
- ۷- همان، ص ۴۱ و ۳.
- ۸- این کتاب در کتابخانه مدرسه فیضیه موجود است.
- ۹- خزائن نبویه، ج ۲، ص ۱۳۱.



بسم الله الرحمن الرحيم

الطوبى  
محمد وال

الحمد لله المفضل مداد القلم على ما الممداد والعلوم والادب على من خيرا والادب  
العلماء على من بعدهم على اعدائهم اعينهم لان الهمم اليقين لا يمد فان العالم  
كله على انوار النور والبرق والشمس في قدره انوار علم الاعمال جامع المعاني  
والعقول والالوهية والاعمال عواصم كوار التحقق عمده الله العالمين بفضله  
والحمد لله المفضل المفضل المفضل المفضل المفضل المفضل المفضل المفضل  
وما في الاجاب والافان من حجاب من مبره علم الرسل على الله على واليه  
طوبى لحصل العلوم الدينية فاجتهد فوق طائفة من حصل لهم قوة الاستطاعة و  
معرفة الاعمال فمدخل نفع الزيد في زنة المديون فله القدر فكلما هو وطفه المديون  
ممن القليل من ما يسطر والارواح في نفع طوبى على من هو المفضل والمفضل في المديون  
ويعرف الاخوان في مديون العلم العظيم ويقدرون على علم من المديون العلم فابوا  
منه الاخوان المديون محمد وآله من يحصل من نفع مديون والافان يعرفه ويعرف  
في كونه والافان في الاقوال والاقدمان في العالم دار مديون علمه ان لا ينسأ  
فالمديون والافان في الاقوال والافان في الاقوال والافان في الاقوال والافان في الاقوال  
منه الاخوان المديون المديون المديون المديون المديون المديون المديون المديون



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير نبيزنا للنبيا والمرسلين محمد بن عبد  
المسيب وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين وبعينهم حساب

حساب العالم الكامل الفاضل الفاضل حبه الانبياء ورحمة الانبياء  
الشيخي النقي الشيخ عبد النبي ابيه الله تعالى في الدارين وحياه

بما يعرفه العين ممن صرفه عنه في تحصيل العلوم التي تعدل  
صحة في تحقيق مبادئ النظرية والتطبيق في حد ذاته

وحضر على حلقه من الاعيان حتى صار من الفضلاء  
الامكان ومن شانه بالبيان فليعمل له ثابتي على

اولاه من النعم الجلم والتفكره على ما يحق من الاعيان

من القطر الحبه والسلمه المنقمة والفرجة الوفاء

والفكره انفا حمله العمل باليقين من الاحكام على

المالوفين الاعلام وله النصرة للامور التي من اجلها

الحكام والماضون منهم من الانبياء طفل اخر من الذين

فقط صحت روايته من كتب الاخبار ومن سماه اربعة

المقدمة التي عليها الدواعي الجاهل والفتور التي تهمت

والاستبصار والاعلام المشغولين في دعواتهم التي لا تهم

الواقفي وابوسانك والجاهل والماملين على عاقله

الواقفي عن ثلث الصراط وان لا نداء في صراط الحق والحق  
وعنه الماتم حور تلك في ٢٢٢٢ من جملة الحرام الموصوف

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير نبيزنا للنبيا والمرسلين محمد بن عبد  
المسيب وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين وبعينهم حساب

بسم الله الرحمن الرحيم

معصی علیکم السلام دوام نایدیادت و سندیادت انی خودم را

در درگاه ایزد محراب خرقای و لغزش کلمه ضایع است  
 صنوه ایله، و محمدی رکن لایسوم و کسب تمهیل ای اناس محمدی محمدی  
 دات اناضاه و اناکاته که در احوال، بدین ایزد ایزد ایزد  
 و در ایزد ایزدات و فیه علیه و جمیع و حرمان سینه چندان فاضله که است  
 و نه احمد جسم و جمیع همه اوقیا بلکه همه را بر اینا باشد  
 انقطع طریق خبر بر دلیران و چندان ارضاع امور سایر بیاطم علیه  
 بیور که فوق لطیفه بنیاد و بنیاد ضیق و عسر زدها که در حیات  
 که اسبجو وجودم نامی در مغرب ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد  
 در ترفیع حالش را به دام عدله فرسوده که بار از گرفتاریان ایزد ایزد  
 رفع شود که احمد صریک بیام علم دریات در صریک ایزد ایزد  
 ای کماست مایه اصبع علیه در جبهه و اثنی عشر علیه ایزد ایزد  
 و بیستم در جبهه ایزد ایزد ۱۳۵۱ حمد علی محمد حسن ایزد  
 ایزد ایزد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل صدورهم من اجزاء الانام بالاصح من بياض الحلال ورفع درجات العلماء  
 الاسلام بحصولهم على العباد لغرض العلم على البر باليوم واحل مرادهم حتى ارتفع صوتهم على واداءهم  
 يوم القيمة والصورة مع بقية الذين اكرموا عصر الامم من اجسامهم محمد بن المجهول عن بعض  
 وسئل انه الطبيب الاطهار ويعرف بالحنان العالم العابد والفاضل الكاثر المحض الذي انزل  
 الصغى العالم ابراهيم والفاضل الصبران صاحب المرحمة العتيقة والسياسة المستقيمة عن العلماء  
 العائس وزمنه الفاضل والراشد من جامع اهل العلم والشعور حاد البصيرة والاصول السليمة  
 عبد النبي ابو ابي الفتح امة الله في الدنيا والآخرة العتيقة في عالمه ووطنه الشريف  
 رحمه الله في محضر العلوم السنية وتتميم ما سبها النظرية وتكثيف من طوره بالاسرار  
 الاصولية التي توهمها اثار الحكايات العجرا حتى صار بحر من غايب الامعان والحق في اياته  
 جسر الجواب والاصول فادرا على الجواهر الى الاصول ودور نظرية السيرة في ذمها  
 بالتحسين وحصوله الملاءمة الصالحة الاجتهاد وصار مجتهدا عازما ولا يحل ان يستعمل على اربع  
 اسود بين الاعلام ويكرم عليه التقدير وله التصرف في كل الامور التي تعلقها دار محمد بن  
 الله بما شئت وطالب بوجوه المعرفه كسنة قلم على ما اولاه من انتم اجابكم فخره وسته  
 وحيات وادابها فيكون صوره الاخلاق وكان في حوزة من والى في سنة ٣٣٩ هـ  
 وانا لاول من اعطى ضياءه لذي القعدة



# مقدمه

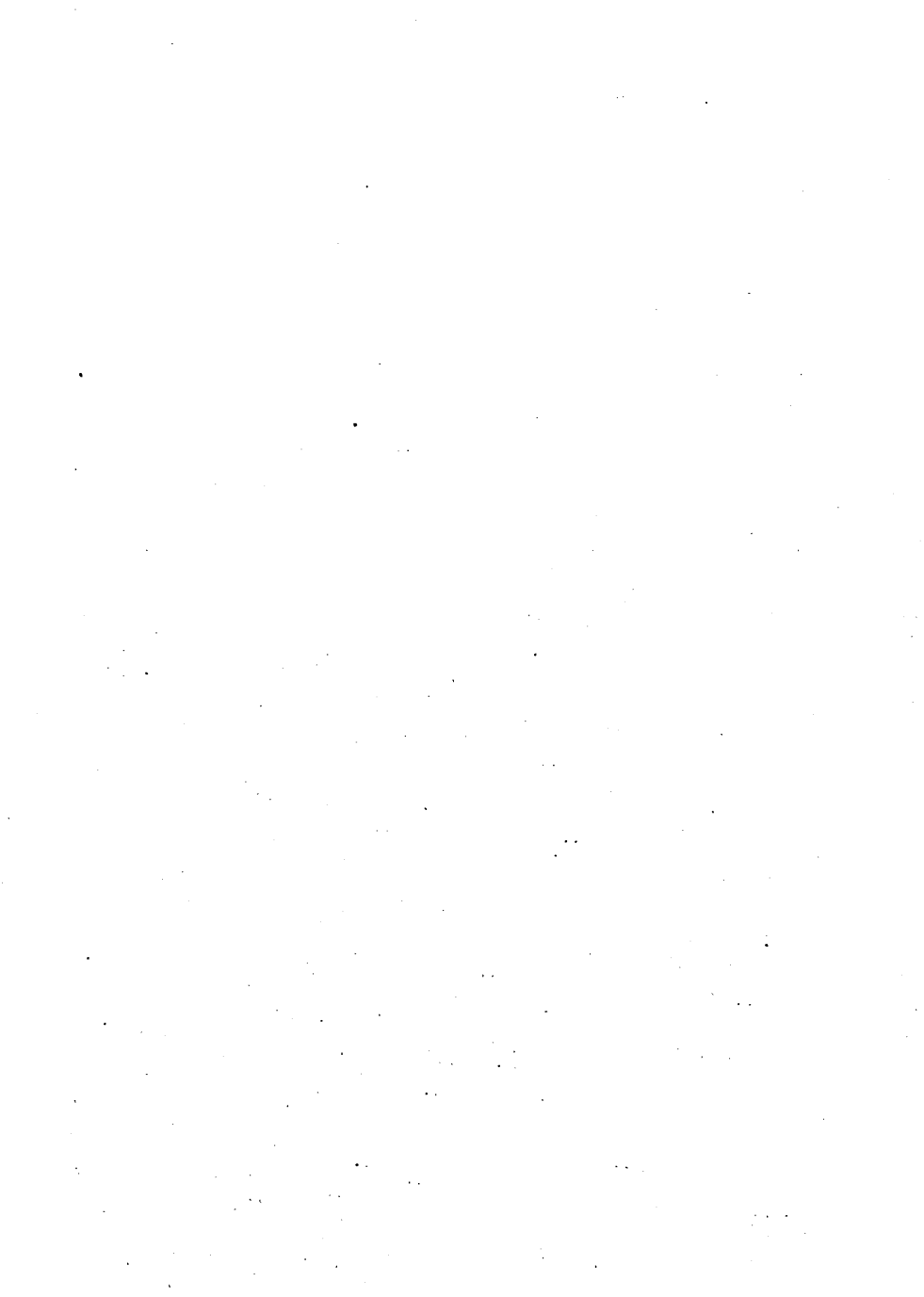
پیشگفتار مؤلف

فهرست اجمالی مطالب کتاب

مطلب اول: [علل نگارش این کتاب]

مطلب دوم: دلایل وجوب شناخت نفس





## [پیشگفتار]

حمد بی حد و ثنای بی عد معبودی را سزد که آفریننده کافه موجودات و برگزیننده اشرف مخلوقات است. و درود متوالیه غیر متناهی بر محمد بن عبدالله، خاتم النبیین و الرسل، و آل طاهرین و معصومین وی باد. و لعنت دائمه از واجب و ممکن بر معاندین و مبغضین و محاربین و غاصبین حقوق آنها و مقاتلین آنها بوده باشد.

## [شهادت بر عقیده توحید]

و گواهی می دهم به وجود خداوندی که دارای جمیع کمالات است، و میری از هر چه نقص و عیب است و این که همیشه چنین بوده و خواهد بود، و بر این که لازال بی همتا و یگانه بوده ذاتاً و صفهً و فعلاً، و از ازل و ابد بر این عقیده بودند تمام فرشتگان و پیغمبران و اوصیای آنها و جمیع بندگان صالح. و بیزارم از الحاد و شک و شرک و تجسم و حلول و اتحاد و رؤیت.

و نیز بیزارم از وحدت وجود به هر معنی، و وحدت موجود، و جبر و تفویض، و نبودن تکلیف اصلاً یا بعد از کمال. و غیر اینها که ذکرش صلاح نیست، چون که مثل دواهای سمی می ماند که فقط باید در دست اهلش باشد و برای مریض هر چه دکنتر صلاح بداند از جهت استعداد مریض، و البته در اوقات فرق دارد و به مقداری که صلاح بداند دستور می دهد.

و پس گواهی می دهم که نیست مثل و شبیه خداوندی چیزی ابداً. و شهادت می دهم که عباد از زمان خلقت آدم علیه السلام تا الآن و تا نفع صور اول هرگز خالی از حجت و مبلغ از قبل خداوند نبوده و نخواهد بود، به اسم رسول یا نبی یا خلیفه یا

وصی یا امام<sup>۱</sup>، و تماماً تبلیغ نمودند به آنچه که مأمور بودند. و این که اول پیغمبران آدم صفی و آخر آن‌ها ابوالقاسم، محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. و بر این که این وجود اقدس خاتم النبوة و الرسل و الشریعة می باشد تا روز قیامت. و رحلت فرمودند از دار فناء به دار بقاء بعد از اتمام تبلیغ.

### [کمالات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ]

و معترفم بر این که حضرت احدیت به ید قدرت خود و عنایت خود حضرت ایشان را به تمام کمالات آراسته نموده، و از تمام عیوبات غیر نفس امکان، شسته فرموده. و این که در دایرهٔ ممکنات، وجودی اشرف و ارفع و اعظم و اعزّ و اکمل از ایشان خلعت وجود نپوشیده اولاً، و نخواهد پوشید ابدأً. چه خوش پسندیده فرمود آن مرد عارف حکیم:

از ایشان سیتد ماگشت سالار هم او اول، هم آخر اندر این کار

و به این معنی اشاره دارد حدیث شریف موثق مولی الموالی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بعد از فراغ از غسل آن وجود مقدس، بنا بر نحوی که دارد، و در «ناسخ التواریخ» هم منقول است که فرموده:

ای پروردگار من، این محمد اول عدد است، و صاحب ابد است و نور تو باشد؛ آن چنان نوری که غلبه نمودی تو بر تاریکی های خودت بر نیستی ها. و قراردادی تو آن نور را به سبب خودت از خودت و به سوی خودت و بر خودت دلیلی که دلالت کند. و قراردادی روح ایشان را نسخه ی احدیت. و قراردادی جسد او را صورت معانی ملک و ملکوت. و قراردادی قلب وی را خزائن حق، آن چنانی که مردن ندارد. و قرار دادی وی را طاووس کبریاء و کبوتر جبروت.<sup>۲</sup> (تمام شد حدیث با نقل به معنی).

۱. نیز نک: تفسیر کبیر فخررازی، ج ۱۶، ص ۲۲۱، ذیل آیه ۱۱۹، سوره توبه: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین».

۲. اللهم ان هذا اول العدد، و صاحب الأبد، نورک الذی قَهَرَتْ به غواسق الظلم، و بواسق العدم، و جعلته

و مُقَرَّم که هرچه فرمودند قولاً و فعلاً و تقریراً<sup>۱</sup> حق است [و] شکی در او نیست، که از جمله آن معراج جسمانی، و معاد جسمانی، و رجعت است فی الجملة. و این که از زمان بعثت این وجود مغتنم تا روز قیامت، دین حقی غیر از اسلام که مصداق وی غیر از شیعه دوازده امامی نیست، وجود ندارد. و متبرئیم از دین صابئه و یهود و مجوس و نصاری.

### [أشرفیت حضرت علی و منزلت امامان]

و گواهی می دهم که بعد از رتبه خاتم النبیین ﷺ در دایره ممکنات، احدی اکمل و اعز و اشرف و اعظم از علی بن ابیطالب، امیرالمؤمنین علیؑ نخواهد بود، حتی بقیه ائمه یازده گانه، که در مرتبه دون وی خواهند بود به جهت اخبار متواتره<sup>۲</sup> به این جهت افضلیت مقام ایشان به نحوی واضح است که خصم اعتراف کرده چنانچه مداینی گفته:

و الله لولا حیدرٌ ما كانت الدُّ  
و اليه فی يوم المعاد حسابنا  
نیا ولا جمع البریة مجمع  
وهو الملاذ لنا غداً والمفرع<sup>۳</sup>

و ما در رساله «شهاب العتید» بر رد ابن ابی الحدید<sup>۴</sup> مدلل نمودیم که این مرد از عامه است، بی جهت نسبت تشییع به وی داده شده.

باری دیاری در مرتبه ایشان نیست و لو آن که در کثیری از سجایای حمیده و

بک و منک و الیک داللاً دلیلاً روحه نُسخة الأحدیة فی اللاهوت، و جسده صورة معانی الثلک و الملكوت و قلبه خزانة الحیّ الذی لا یموت، طاووس الکبرياء و حمام الجبروت. «ناسخ التوارخ حضرت رسول ﷺ»: جزء چهارم از جلد دوم، ص ۱۶۴».

۱. منظور از تقریر آن است که در برابر امام علیؑ کاری انجام شود و او با سکوت خود آن را امضا کند.

۲. نک: کتاب التفضیل محقق کراچکی و رساله التفضیل شیخ مفید.

۳. القوائد السبع العلویات با شرح سید محمد صاحب مدارک، ص ۱۰۷ (تحقیق از یوسف بقاعی، القیسی، مصطفی).

۴. چاپ نشده است.

لقاب پسندیده با وی شرکت داشته باشند و به این مقام شامخ خودش اشاره فرموده - چنانچه شیخ بهایی رحمته الله علیه نقل فرمود - که: من کوچکتر باشم از خداوند خودم به دو سال. یعنی به دو مرتبه ربوبیت و رسالت خاتم النبوة که دارای ولایت هم بوده<sup>۱</sup>. و این بیان بنده منافاتی ندارد با این که: تمام، نور واحد باشند و تمام، مرتبه‌ی شامخه‌ی امامت را واجد باشند. چنانچه به این مقام منبع اشاره کرده خود مولی صلی الله علیه و آله در روایت طارق که فرموده:

ای طارق، امام بشری است ملکی، و جسدی است سماوی، و امری است الهی، و روحی است قدسی، و مقامی است عالی، و نوری است جلی، و سزای است خفی. پس امام ملکی الذات است. الهی الصفات است. زائد الحسنات است. دانای مغیبات است. تخصیصی است از جانب پروردگار عالمیان و تنصیص و بیانی است از جانب پیغمبر راستگوی امین، و هیکل طلسمی است. (تمام شد حدیث شریف، نقل به معنی).<sup>۲</sup>

به لحاظ این مقام شامخ ایشان در دایره موجودات؛ به قرارداد حضرت خداوندی، و بیان و تنصیص خاتم النبوة، این بزرگوار انسان وصی و خلیفه و امام ائمه شد، و امیر کافه‌ی موجودات گشت.

و شهادت می‌دهم که حضرت حق - عز اسمہ العالی - بی واسطه و مع الواسطه ایشان را از تمام عیوبات و نقایص شسته فرمود و به تمام کمال که ممکن را امکان دارد عقلاً آراسته نمود.

و بیزارم از تمام مدعیان خلافت که بر جناب ایشان تقدّم جسته‌اند و معارضه نمودند قولاً و فعلاً و تقریراً.

و این که یازده نفر از اولاد علی بن ابیطالب علیه السلام هر یک بعد از دیگری اوصیای

۱. نیز نک: مشکلات العلوم، ص ۲۰.

۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۷۲ به نقل از مشارق الانوار برسی.

خاتم النبیین و حجت بر خلائق، و صاحب زمان و خلیفه‌ی خداوند و امام مردم بودند به قرار داد الهی، و بیان خاتم النبیین علیه السلام.<sup>۱</sup>

و بیزارم از تمام اشخاصی که در عصر هر کدام از اینها دعوی امارت بر مؤمنین نمودند؛ به اسم امارت یا خلافت یا امامت یا غیر آن.

### [امام عصر (عج)]

و مقّرّم الآن - که سنه هزار و سیصد و پنجاه از هجرت است - به حجت خدا و صاحب زمان و قطب رحی و امام خلائق، و حجت بن حسن، بن علی، بن محمّد، بن علی، بن موسی، بن جعفر، بن محمّد، بن علی، بن حسین الشهید، برادر حسن بن علی بن ابیطالب است - صلوات الله علیهم اجمعین - و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین. و فیض جهان امروزه به توسط ایشان است.

و این آقای مظلوم از طفولیت که سن مبارکش حدود پنج سال بوده، حضرت احدیت به جهت مصالح و حکم بسیاری که در اخبار به وی اشاره شده، امر به اختفای ایشان از اغیار نموده، نه از اولیای خود چنانچه اخبار دارد، علاوه بر وقوع. و هر موقع که صلاح دانستند امر به ظهور فرمایند و مثل جدش خاتم النبیین صلی الله علیه و آله مؤید و منصور گردد و تمام اهل کره زمین تسلیم وی خواهند شد و در اسلام خواهند در آمد؛ شیعه‌ی دوازده امامی خواهند گردید.

و این حقیر در کتاب «اعتقادات اثنی عشریه»<sup>۲</sup> خود که در کلام است، از پاره‌ای از اخبار مثل روایت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام چنان گمان کردم که ظهور صاحب الامر علیه السلام نزدیک است ان شاء الله.

۱. نک: اثبات الهداة؛ مقتضب الاثر، الاستنصار؛ کفایة الاثر؛ الانصاف.

۲. چاپ نشده است.

### [عصمت، مقامی الهی]

و مقَرَّم که این دوازده خلیفه قول آن‌ها و فعل آن‌ها و تقریر آن‌ها نبوده مگر به امر خداوند، یا مع‌الواسطه یا بدون واسطه. و معصوم<sup>۱</sup> بودند از ترک اولی، فضلاً از گناهان صغیره چه رسد به گناهان کبیره. و این که از این چهارده معصوم فعلی و قولی و تقریری صادر نشده مگر به امری از جانب خداوند عالم، که نوع بشر عاجز باشند از شناختن حکمت و مصلحت آن. و مثل صدور خَلْقِ ابلیس - لعنة الله علیه - از خود حضرت احدیت از این باب است. با احاطه‌ی علم آن‌ها و وقوعشان در ضرر و ضرر و دچار [شدن]شان در ایادی ظلمه از قتل و زهر و امثال اینها، چنانچه شیخ مرتضی رحمته‌الله علیه در «مکاسب محرّمه»، در باب حرمت قمار می‌فرماید که: از برای ائمه علیهم‌السلام در افعال و اقوالشان شئونی باشد که نمی‌داند آن شئونات را غیر خودشان.<sup>۲</sup>

و گواهی می‌دهم که هرچه فرمودند حق است و مخالفت آن‌ها خارج [خروج] از ربنه اسلام است. و این که این چهارده معصوم - علیهم‌السلام - ممکن از ممکنات باشند و خداوند تبارک و تعالی اینها را به ید قدرت خود آفریده. و عباد مُکَرَّم و مُکَمَّل نمود، و شفعاء و وسائل مخلوقات قرار داد. و به لحاظ اینها تمام نشآت را آفریده، و واسطه آن‌ها بودند؛ مثل وساطت ابوبن در اولاد. و علت غائی اینها بودند در امر خلقت.

و اینها نیز مکلف باشند و بودند به تمام آنچه را که مسلمین به آن مکلف شدند با تکالیف زائدهٔ مختصه به هر یک. و اگر به فرض محال مخالفت کنند، معاقب گردند و عقوبت کند آن‌ها را خداوند، و در موافقت و اطاعت، ثواب دهد به آن‌ها.

۱. علامه حلی (ره) در «الفین» انبوهی از ادله بر عصمت ائمه هدی علیهم‌السلام اقامه کرده است. و نیز نک: اوائل

المقالات، ۲۷؛ تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۲؛ عقائد الامامیه، ۳۱۳.

۲. مکاسب محرّمه، ص ۴۸.

**[بیزاری از مذاهب فاسد]**

و بیزارم از تمام مذاهب فاسده که بعد از رحلت پیغمبر ﷺ تحقق پیدا کرده تا این زمان ماها، چنانچه مولایم و حبیبم خاتم النبیین ﷺ خبر دادند که: بعد من امتم متفرق و متشعب شوند به هفتاد و چند مذهب، یکی آن‌ها حق و ناجی باشد، بقیه تماماً هالک باشند.<sup>۱</sup>

و این روایت متواتر است بین شیعه و سنی. حتی یک نفر از علمای عامه. تمام مذاهب را تعداد نموده و بین آن‌ها یکی را حق قرار داده، ولی عدد را تماماً به مذاهب شیعه قرار داده، فقط تابعین خلفا را که تعبیر به سنی کنیم، یک مذهب قرار داده و گفته این حق است.

دانسته باش که اصل مذهب سنیها قریب سی مذهب بوده، چنانچه مؤرخین مرقوم داشته‌اند و اصحاب ما اصولیین نیز - رضوان الله علیهم - در مبحث تعادل و تراجیح در باب مرجحات از موافقت عامه و مخالفت، اشاره به آن مذاهب نموده‌اند. مثل سید صدر در «شرح وافیه» و شیخ - رحمة الله علیه - در «رسائل» و محقق کاظمی و این مذاهب بین آن‌ها بوده تا زمان هارون الرشید سلطان. بعضی خیلی قوت گرفت مثل مذهب ابوحنیفه و بعضی ضعیف شد و همین نحو سلاطین دچار این مذاهب کثیره بودند تا غیبت کبری، زمان سید مرتضی رحمته الله علیه سلطان عصر، وجه خیلی مهمی مطالبه نمودند از صاحبان مذاهب تا اجرا بدارد خود و عمال وی آن مذاهب را. اتباع چهار نفر که ابوحنیفه و مالک و احمد بن حنبل و شافعی [باشند]، اقدام نمودند، ادا کردند<sup>۲</sup>، و دیگران یا اقدام نکردند یا از عهده بیرون نیامدند. و سید مرتضی رحمته الله علیه با دولت مذاکره نمود که مذهب جعفری را هم ترویج

۱. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۲۸؛ الفرق بین الفرق، بغدادی، ص ۷-۸؛ معالم الزلفی، ص ۳۳۳.

۲- نک: معالم الزلفی، ص ۱۷؛ التنقیح، ج ۱؛ الدرالنضید فی الاجتهاد و الاحتیاط و التقليد، ح ۱، ص ۲۱۶.



نمایند و جزء مذاهب شمرده شود. دولت هم قبول کرد، ولی شیعه‌ها اقدام نکردند به دادن وجه تا آن که دولت آن چهار مذهب را نصرت داد و تأیید کرد و بقیه را مخذول نمود.

تا آن که اخیراً اتباع بقیه مذاهب در حق این چهار مذهب صحبت‌ها نمودند و مذاهب خودشان را تعقیب داشتند، رؤسای این چهار مذهب وحشت نمودند و اجتماع کردند اخیراً در اندلس - مثل روز بعد از وفات پیغمبر ﷺ - دعوی اجماع نمودند بر صحت این چهار مذهب و بطلان بقیه آن‌ها. که حدود سنه چهارصد بعد از هجرت، مذهب سنی‌ها منحصر شد به قوت و غلبه دولت به این چهار مذهب و بقیه آن‌ها که در حدود چهار صد سال معمول بین آن‌ها بود، مذاهب باطله به قلم رفت و منسوخ شد و دیگر آن‌ها باقی نماند، چنانچه در «بحرالمعارف» اشاره دارد.<sup>۱</sup> و نیز بیزارم از مذاهب فاسده‌ی حادثه در میان شیعه مثل صوفیه به تمام فرقه‌ها،<sup>۲</sup> و شیخیه به تمام فرقه‌ها،<sup>۳</sup> و بابیه به تمام فرقه‌ها<sup>۴</sup> و غیر آن‌ها. و شیخ حرّ عاملی رحمته الله علیه صاحب «وسائل» در کتاب «امل الآمل» خود می‌فرماید که: من کتابی نوشتم در ابطال تمام مذاهب متصوفه به ادله اربعه، و از جمله دلیل زیاد بر هزار روایت است<sup>۵</sup> که من جمله این است که هر که ذکر بشود در نزد وی صوفی، پس او را لعن نکنند، از ما اهل بیت محسوب نباشد؛ یعنی از شیعیان ما نباشد.

۱. بحرالمعارف.

۲. مؤلف در همین کتاب، صوفیه شیعه و سنی را بیست و سه فرقه می‌داند.

۳. گویند بعد از وفات رشتی شیخیه چند فرقه شدند: فرقه‌ای تابع شیخ حسن گوهر (بن علی قراجیه داغی تبریزی) ساکن کرپلا شدند، و فرقه‌ای تابع حاج کریم خان قاجار (ساکن کرمان) گشتند، و گروه سوم را شیخیه تبریز تشکیل می‌دادند خود ایشان در ضمن نقل کلام کریم خان گوید: شیخیه کرمانیه، کریمیه و ترکیه و جائیه.

۴. مثل بهائیت، صبح ازلی و مارقیه.

۵. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۴۴، کتاب او مشتمل است بر دوازده باب و دوازده فصل.

## [مرگ، برزخ، قیامت]

و شهادت دهم به مردن و زنده شدن در قبر و احوالات آن و برزخ و نعیم وی و عذاب آن، از بهشت و جهنم که تعبیر شده در اخبار از این حیات به قیامت صغری به مقتضای قول پیغمبر ﷺ که: «هر که مرد، قیامت او بر پا شد».<sup>۱</sup>

و حق در مسأله آن است که در برزخ مثل آخرت لذات و آلام روحی و جسمی هر دو باشند، چنانچه از اخبار مستفاد می‌شود و ما نیز پاره‌ای از آن اخبار [را] در بیان مقصد بیان نمائیم.

بلی در برزخ روح به جسم لطیفی تعلق گیرد که به قالب مثالی یا جنس لطیف یا تمثال یا بدن آخرتی و غیر اینها از عبارت تعبیر شده در اخباری که ما هم ذکر می‌نمائیم آن‌ها را در مقاله دوم. و معنای همه یکی است. یعنی لطیف است حتی بدن هورقلیائی که عبرانی است - علی احتمالاً - و یونانی است - علی المشهور - که در لسان شیخیه<sup>۲</sup> انتشار پیدا کرد. زیرا به عربی به معنای بدن لطیف [است]. ولی در قیامت تعلق گیرد به جسد عنصری. و تعلق روح به این ابدان مذکور، ابداً ربطی به تناسخ که محال است یا باطل، ندارد.

و این که حشر و نشر ارواح در قیامت کبری، یعنی دخول ارواح در همین ابدان دنیویة عنصریه حق است. و به محاسبه و میزان و تطایر کتب و احقاق حقوق و شفاعت انبیاء و اوصیاء بلکه مؤمنین، و به تمام احوالات آن یوم - که تفصیل آن را هر کدام در کتاب «اعتقادات اثنی عشریه» - خود بیان کردم. [اقرار می‌کنم]

و معترفم به خلقت بهشت و جهنم الآن؛<sup>۳</sup> زیرا زیاده بر صد روایت - بر حسب

۱. احیاء العلوم غزالی، ج ۴، ص ۴۲۳؛ بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۷.

۲. نک: جوامع الکلم، ج ۲، ص ۲۸۰؛ احقاق الحق از اسکونی، ص ۱۳؛ شیخگیری، بایگیری، ص ۴۷. کلمه از هزار، ص ۱۰۳، از دکتر معینی.

۳. نیز نک: رساله اعتقادات صدوق، ص ۹۱؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۴۹؛ کفایة الموحدين، ج ۳، ص ۳۶۷.

نقل سید بحرینی رحمته الله علیه در «معالم الزلفی» - وارد است در خلقت بهشت و جهنم. پس مجالی از برای خیالات فاسده بعضی از متکلمین باقی نیست و مخالفت است با ضرورت شریعت.

### [ویژگی‌های غیبت امام علیه السلام، نیابت امام و مدعیان دروغین]

مخفی نماند که حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه و روحی له الفداء - دو غیبت الی کنون فرمودند: اولی غیبت صغری بود که تقریباً در حدود دویست و شصت بعد از هجرت بعد از فوت پدر بزرگوارش بوده، و قریب هفتاد سال این غیبت به طول انجامید. و در این مدت هفتاد سال آن حضرت اشخاص خاصه را از علما معین فرموده بوده و وکیل کرده بود و نایب خاص خود قرار داده بود مثل عثمان بن سعید که اولین نایب وی بود در بغداد. و محمد بن عثمان و حسین بن روح، و علی بن محمد سمری که آخرین نایب وی بوده. و از برای آن سید مظلوم نواب خاص زیادی بوده<sup>۱</sup> چنانچه علامه - اعلی الله مقامه - قدری در «خلاصه» اشاره دارد و دیگران از فقهاء نیز فرمودند، بلکه مجلسی در «بحار» دعوی اجماع فرموده بر سفارت دو نفر و زیادت، ولی معروف و مشهور و یا به نحو عموم همین چهار نفر است. و در این مدت شیعیان امورات و مقاصد و حوائج و عرائض خودشان را به توسط این حضرات انجام می دادند و آن‌ها تشرّف حضور پیدا می کردند و جواب می رسانیدند به مردم.

و دیگر غیبت کبری فرمودند: که ابتدای آن در سنه سیصد و بیست نه بعد از هجرت بوده، بعد از فوت علی بن [محمد] سمری. و دیگر شخص خاصی را معین نفرمودند در امری از امورات شیعه و احدی را به اسم و شخصه وکیل و نایب نکرده. بلکه به عنوان عام، وکیل و نایب فرمود و مقرر داشتند که در حوادث،

۱. نک: کمال الدین، ۴۴۲، صدر ح ۱۶؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۶۹، به نقل از کمال الدین؛ بحار الانوار، ج

مراجعه به مجتهدین نمایند. و احکام مجتهدین را مضمی و نافذ فرمودند که رد بر آن‌ها را رد بر امام زمان قرار داد و رد بر امام را رد بر خدا.

و این معنی از سنه مذکوره مسلّم شیعه بوده و از ضروریات شیعه شمرده می‌شد. تا این‌که این قرن اخیر، کریم خان<sup>۱</sup> شیخیه در کتاب «ارشاد العوام»<sup>۲</sup> خود دعوی رکن رابع نموده؛ یعنی نایب خاص. و امام زمان فی الحقیقه [را] در عصر غیبت دو نفر می‌داند: یکی صامت و غایب و او محمد بن الحسن [سلام الله علیه] است و منحصر است به وی و دیگری ناطق و ظاهر. و اسم این امام ناطق ظاهر را رکن رابع می‌گویند، و [به] او وکیل خاص و نایب خاص هم می‌گویند. و این را منحصر نداند و دور می‌زند میان شیعه. و در عصر خودش خود را دانسته و بعد از او اینک اولاد او این مقام را ادعاء نمودند. و جمعی را به ضلالت انداخت علاوه بر فضاحت اعتقادات دیگرش در اصول دین و فروع دین، چنانچه در «هدیه النمله»<sup>۳</sup> و غیر آن مقرر است.<sup>۴</sup>

و این نیابت خاصه علاوه بر این‌که وجداناً دروغ است، زیرا تقریباً در مدت نهصد سال احدی ادعاء نکرده و شنیده هم نشده کسی ادعا کند. و بر طبق ادعای خودش چنانچه معمول بوده سابقاً [می‌بایست] معجزه و خرق عادت ظاهر نماید، تا اثبات مدعی شود، چنانچه در غیبت صغری الی ما شاء الله خرق عادت نمودند، علاوه بر تنصیبات ائمه از سابق به لاحق.

پس غیر مکر و حیل و شیطنت چیز دیگری در رکن رابع نیست، و دلیل نقلی بر مدعای او مساعد نیست. و همان است که از مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمته الله سؤال

۱. وی حاج محمد کریم خان کرمانی (۱۲۲۵ - ۱۲۸۸) رئیس شیخیه کرمان است.

۲. این کتاب دو بار چاپ شده است یک بار در هند (بمبئی) و یک بار در سال ۱۲۷۱ هـ در تبریز. نک: ارشاد العوام، جزء رابع.

۳. هدیه النملة الی مجدد الملة از میرزا محمد رضا همدانی (م ۱۳۱۸)، ص ۱۳.

۴. از قبیل: تنبیه الأنام فی مفاسد ارشاد العوام از سید محمد حسین شهرستانی (م ۱۳۱۵)؛ تریاق فاروق از همو؛ بوار الغالین از سید مهدی قزوینی؛ غش الرکنیة و غفلة البریة.

نمودند که رکن رابع چیست و شما چه می‌فرمائید در او؟ فرمودند: چیز دیگری غیر از آن‌که محقق<sup>۱</sup> در «شرایع» فرمودند: «الركن الرابع فی النجاسات»<sup>۲</sup> نظر ندارم. <sup>۳</sup> بلی همین نحو است، مقصود شیخ، حکم به کفر او بوده.

پس گواهی می‌دهم که در غیبت کبری حضرت ولی عصر (عج) نایب خاصی ندارد و مجتهد جامع الشرائط نایب است تا آن‌که ظاهر شود، ولی نه هر مجتهدی بلکه باید جامع الشرائط باشد.

و اصحاب ما - رضوان الله علیهم - از فقهاء در کتاب قضاء و اصولیین در مسأله اجتهاد و تقلید شرائط را مقرر فرمودند: شرائط علم مجتهد و شرائط نسب و حسب و شرائط عمل او. و ما نیز در کتاب «تحف الاصول» خودمان مقرر نمودیم بعض مسائل از او را.

کریمان، کردگاران، بنده نوازا، این عقائد بنده ضعیف شماست که به توسط موالیان خودم هدایت نمودید. و این روسیاه در نزد شما ودیعه می‌سپارم که در تمام نشأت بعد و حالات بعد در موقع ضرورت بنده از آن منتفع شوم.

یا محمود بحق محمد، ویا عالی بحق علی ویا فاطر بحق فاطمة، ویا محسن بحق الحسن، ویا ذا الاحسان بحق الحسین اسألك أن تصلی علی محمد و آل محمد، وأن تجعل ایمانی مستقراً إن لم یکن كذلك. وإن كان فی عملک مستقراً فاشکرک ذلك، فاجعله شديداً قویاً حتی یهون علی مصائب الدنيا، وأن تقبل منی تلك الودیعة، والحمد لله كما هو أهله ومستحقه، وصلی الله علی محمد وآله، ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین فی الازل والابد.

۱. وی نجم‌الدین ابوالقاسم جعفرحلی است که در سال ۶۰۲ زاده شده و در ۶۷۶ درگذشته است.

۲. شرایع الاسلام، انتشارات اعلی، تهران، ج ۱، ص ۵۱.

۳. نک: احسن الودیعة فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعه، ط ۲، ص ۳۰۹.

## [فهرست اجمالی مطالب کتاب]

اما بعد:

مخفی نماند که این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و سه مقاله و یک خاتمه و چون فهرست کتاب موجب بینائی در مقصد است و سبب سهولت تحصیل مطلب است، لذا عرض می‌کنم:

**مقدمه:**

در بیان سبب تحریر این کتاب و علت آن و این‌که واجب است بر هر نفسی که حقیقت خود را که تعبیر از «من» و «تو» و «شما» و «ما» می‌شود و مورد خطابات شرعیه و عقلیه و عرفیه است، و مُدْرِک این خطابات و کلیات و جزئیات است و مُدْرِک ملایقات و منافرات باشد، بشناسد. و این معرفت نفس از اهم واجبات است شرعاً و عقلاً.

**مقاله اول:**

در بیان نقل کلمات صاحبان ادیان از مسلمین و نصاری و یهود و مجوس به تمام مذاهب آن‌ها از زمان قدیم تا زمان ماها که نوع صاحبان این ادیان قائل شدند بر این که این حقیقت که اسم آن آدم و انسان و بشر و عقل و نفس و حیوان ناطق و روح قلب است یک ماهیت است

﴿عبارتُنَاثَتِي وَحُسْنِكِ وَاحِدٌ وَكُلُّ إِلَى ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ﴾

زیرا در لسان اخبار و آثار مترادف است اگر چه به عنایت‌هایی هر کدام غیر دیگر

باشد، چیزی است درآک همه امور، و شریف و لطیف، و از سنخ ملائکه، قبل از این ابدانهای عنصریه در ملاء اعلیٰ خلق شده و به لحاظ مصالح کثیره و جهات عدیده - که ذکر آنها خارج است از وضع کتاب - حضرت احدیت امر به هبوط آنها نموده و به این ابدان تعلق گرفته و مدیر آن شده و بعد از خرابی بدن مراجعت کنند به عالم دیگر که برزخ گویند یا متنعماً معذباً در آن جا باشند به این منوال تا قیامت. و این عالم برزخ، نعمت آن و نعمت آن اعظم از نعمتهای دنیا و عذاب آن باشد و پست تر از عذاب و نعمت قیامت. بلکه در آخر همین مقاله مدلل نمایم که تمام ذوی الابدان به این معنا قائل باشند.

### مقاله دوم:

در بیان دلالت ادلهٔ اربعه از اجماع منقول و محضّل، و انحاء اخبار متواتره، و کتاب، و عقل و نیز دلالت کتب منسوخهٔ منسوبه به خداوند از «اناجیل» خمسه و «زبور» و «تورات» و کتب مجوس بر این که تمامی ارواح بشر که تعبیر از حقیقت انسان است، خلق شدند در ملاء اعلیٰ به چند هزار سال قبل از خلقت این ابدان و اجسام عنصریه آنها که اقلّاً دو هزار سال باشد. و بعد تدریجاً آنها را بیاوردند و در این اجسام حبس نمایند به جهت حکمت‌های و مصالح بسیاری که ان شاء الله در همین مقاله آنها را در ذیل اخبار بیان کنم و این مقاله مشتمل است بر فصولی و خاتمی و تتمی.

**فصل اول:** در بیان اجماع.

**فصل دوم:** در بیان روایات معصومین علیهم السلام.

**فصل سوم:** در بیان آیات.

**فصل چهارم:** در دلیل عقل بر این معنا.

**خاتمه:** در بیان کتب منسوبهٔ به خداوند از اناجیل و تورات‌ها.

**تتمه:** بیان پاره‌ای از اشکالات و دفع آنها.

## مقاله سوم

در بیان دلالت ادله اربعه، و بقیه کتب منسوبه الی السماء علاوه بر ضروری بودن دین یهود و نصاری و مجوس و اسلام و عموم مذاهب آن‌ها بر این که بعد از خرابی بدن و منهدم شدن آن، ارواح باقی باشند در عالم دیگر که اسم آن برزخ است یا در بهشت نعمت داشته باشند و سنگی نمایند، و یا در جهنم نعمت داشته باشند تا روز قیامت. و سابقاً اشاره شده که نعمت و نعمت برزخ، فوق دنیوی باشد بلکه طرف مقایسه نیست؛ از ضیق عبارت تشبیه می‌شود به مثل شکم مادر و دنیا چنانچه خواهی فهمید در طی اخبار در هر دو مقاله. و این مقاله هم مشتمل است بر فصولی و خاتمه‌ای و تمتی.

**فصل اول:** در بیان اجماع.

**فصل دوم:** در بیان سنت.

**فصل سوم:** در آیات.

**فصل چهارم:** در بیان دلیل عقلی.

**خاتمه:** در بیان کتب منسوبه به خداوند از اناجیل خمسسه و تورات و زبور و کتب مجوس.

**نتیجه:** در بیان حکم الزامی عقلی.

**خاتمه:** در بیان طریق معرفت نفس و اصلاح وی و تحصیل ذخیره برای آن نمودن تماماً به نحوی که شرع اقدس دستور داده و بیان آن که آن ذخیره منحصر است در علمی که بعد آن جا بیان کنم راجع به اصول دین، و تحصیل اوصاف پسندیده، و دور نمودن اخلاق رذیله تماماً به نحوی که بیاید در کار حکیم عادل جزاف و گزاف نباشد. پس هر نفسی البته اگر آن سه چیز را که در خاتمه بیان می‌نمایم به نحوی که بیاید، تحصیل نکند، در آسمان برای آن نفس گشوده نشود و داخل در بهشت عنبر



سرشت نگردد مگر آن که شتر از سوراخ سوزن به در رود و جای آن نفس جهنم است در نشأت بعد چنانچه خداوند به این عرض بنده تنصیب فرموده در قرآن مجید در سوره اعراف: ﴿لَا تَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴾ \* لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup>.

پس اگر آن سه چیز را به نحوی که بیان می شود تحصیل نکنند؛ به نص این آیه کریمه محال است داخل بهشت شود عقلاً، فضلاً عن العاة، و مستقرّ و مقرّ تارک آن در جهنّم است.

#### استطراد: [نکته]

مخفی نماند بعض عللی را که در سبب تحریر این کتاب ذکر می نمائیم در مقدمه، باعث شد که کتاب را فارسی بنگارم که خواص و عوام نیز بهره مند شوند و به مقداری که وسعت دارم و قدرت دارم حتی الامکان ترک نمودم عربیت را، و ترک نمودم اصطلاحات علمیه را و بیان مطلب به لسان ساده سازج ادا کنم. و نیست توفیق مگر از خداوند.

## مقدمه

سابقاً در فهرست بیان شده که در مقدمه دو چیز ذکر می‌شود: یکی علت تحریر این کتاب، و دیگری وجوب شناختن نفس. اما علت اولی جهاتی است:

### مطلب نخست [علل نگارش این کتاب:]

**اول:** آن که حقیر رسالهٔ خیلی مختصر عربی در معرفت نفس نوشته بودم، مفقود شد. لذا مُلجأً [= ناچار] شدم به نوشتن این کتاب.

**دوم:** تقاضای بعضی از احبّاء طلاب که رد تمنّای حضرات بر بنده صعب [= دشوار] بوده از این جهت سؤال آن‌ها را لازم الاجابه دانستم.

**سوم:** یک روزی در مجلسی بودم که جمعی از اهل علم بودند. صحبت آن‌ها در حقیقت انسان واقع شد. مکالمات آن‌ها در مبدأ و منتهای نفس انسان، بنده را متأسف نمود و لذا داخل در این مسئله شدم.

**چهارم:** آنچه را شنیدم و مشاهده کردم در جامعه‌ی متدینین و مؤمنین، فتوری و سستی دیدم. بلکه بعضی منحرف از جاده مستقیم دیدم. بلکه برخی طریقه را گویا گم نموده، با آن‌که بیرق‌های هدایت بلند است و راه راست آشکارا است و نور حجج ساطع است.

وقتی که به نظر عمیق تأمل در جهت وی نمودم، علل آن را اموری به نظر آوردم که هر کدام از آن‌ها علت تامه‌ی این مرض مزمن باشد. مجدداً نظر دومی در این علل

نمودم، دیدم برگشت تمام به نشناختن نفس است و این امراض عموماً در بشر ناشی از جهل آن‌ها به حقیقت ذات خودشان [است].

پس متذکر شدم قول حضرت احدیت را در سوره اعلیٰ:

﴿قَدْ كَرِهَ الْكُفْرُ إِذْ نَفَعَتِ الذُّكْرُىٰ \* سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَىٰ \* وَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَىٰ \* الَّذِي يَصْلَىٰ النَّارَ الْكُبْرَىٰ \* ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ \* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ \* وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ \* بَلْ تُؤْتَوْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ \* إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ﴾.<sup>۱</sup>

پس لازم دانستم که مؤمنین را تذکر دهم که از معرفت نفس خود و تزکیه آن غافل نباشند و تجنّب از این معنای مهم را به اشقیاء واگذار نمایند.

**پنجم:** آن که مصائب شخصیه و نوعیه در این عصر بر مؤمنین بسیار است، من جمله خودم که غیر از علام الغیوب احدی اطلاع بر اندازه آن مصائب ندارد. و مرور به این کتاب و تأمل در او موجب و باعث تسلیت و تحمل است و سبب نگاهداشتن عنان مرکب است، تا آن که عنان از دست در نرود و انسانی هلاک نشود. و چون در اخبار صحیحه ایمان را تشبیه به اعضاء و جوارح انسان نموده، لاجرم شناختن حقیقت خود، موجب ولوج روح است در آن. لذا اسم کتاب را «روح‌الایمان» گذاشتم. و تحقیق هم همین نحو است. زیرا اگر چه به قول مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام تزکیه مرد نفس خودش را قبیح است،<sup>۲</sup> ولی به موجب ﴿و اما بنعمة ربك فحدث﴾.<sup>۳</sup> عرض می‌کنم که [تا] اکنون چنین کتابی در اسلام بنده ندیدم و بعید از صواب هم نیست که اگر بنده بگویم ندیدم، نباشد. الحمد لله على ذلك وصلى الله على محمد وآل محمد.

۱. سوره اعلیٰ، آیات ۸ - ۱۹.

۲. تزکیه المرء لنفسه قبیح.

۳. سوره ضحیٰ، آیه ۱۱.

### [جہات ضرورت شناختن نفس:]

و اما جہات وجوب و لزوم شناختن ہر فردی از افراد بشر نفس خود را اموری است ولی قبلاً باید مقدمہ ای تذکر داد. و آن این است کہ معرفت و شناختن چیزی دو نحو است و دانستن امری از اموری دو قسم است:

**یکم:** شناختن حقیقت گویند و شناختن تفصیلی نیز گویند و بہ اصطلاح منطقی تعریف بہ «حد» و «رسم» می گویند.

**دوم:** شناختن آن باشد باجمالہ و بآثارہ کہ نیز حسب الاصطلاح مفاد ما [ی] شارحہ گویند و دانستن اجمالی گویند.

پس می گویم: مقصود از شناختن نفس و وجوب معرفت وی، قسم دوم است کہ اجمالی باشد. زیرا قسم اول کہ شناختن بہ ما [ی] حقیقیہ و دانستن آن تفصیلاً باشد، ممکن نیست از برای احدی مگر از برای خالق آن و صانع آن، چنانچہ جمعی بہ این معنا اعتراف نمودند. و کثیری از بزرگان ادیان غوطہ در این بحر عمیق نمودند، بعد از مصائب زیاد و مشرف بہ ہلاکت بیرون آمدند و اقرار بہ عجز نمودند.

و از این جہت قریب پنجاہ احتمال و قول در حقیقت نفس می رود، چنانچہ سبزواری نقل کند در بعض از حواشی «منظومہ» و دیگران نیز بگویند، چنانچہ فی الجملہ بہ آن اشارہ خواہم نمود در ابتدای مقالہ اول *إن شاء اللہ*.

و دلیل بر این مدعی زیادہ بر آنچه مقرر کردم آن است کہ متکلمین را و فلاسفہ و حکماء طراً متفق باشند در باب نبوت عامہ کہ یکی از *حِکَم*<sup>۱</sup> وجوب ارسال پیغمبران بر خداوند این است کہ بشر جاہل است در امر معاش و معاد نوعاً بلکہ تماماً، پس حضرت احدیت من باب لطف و انجازاً لوعدہ، باید یک شخص کامل

۱. در متن کلمہ «حکمة» وجود دارد کہ صحیح نیست و باید «حِکَم» جمع حکمت باشد.

ترتیب شده‌ی از جانب خود که معصوم باشد؛ بفرستد برای عباد که آن‌ها را یاد دهد به مقدار میسور معاش و معاد، و بیاموزد به آن‌ها حقایق اشیاء را، و نشان دهد طریق رستگاری و هلاکت تمام نشأت را، و بگوید مصالح و مفاسد اشیاء را، و ارائه دهد ضرر و منفعت اشیاء را. زیرا غیر نبی نتواند اولاً، و خطا دارد ثانیاً، و اعتمادی بر وی نیست ثالثاً، و مقاصد الهی را نوعاً نداند رابعاً.

و با این حکمت، معلم کلِ ممکنات، ابوالقاسم محمد ﷺ را به پیغمبری فرستاد و علمای یهود استفتاء کردند از حضرتش که حقیقت روح انسان چیست؟، جوابی را که خداوند برای وی فرستاد به مای شارحه و به یاد دادن اجمالی بوده نه به مای حقیقه و علم تفصیلی، و این جواب خارج از باب مناظره و تعلیم و تعلم است. ولی چون عقول بشر قاصر است از ادراک وی، چنانچه این معنا هم در کتاب یهود بوده، به مقتضای تفسیر آیه که در نزد آن‌ها عدول از جواب به ما [ی] حقیقه به ما [ی] شارحه از علائم نبوت بوده، این شد که جواب آن‌ها در سوره بنی اسرائیل آیه ۸۵ نازل گردید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾؛ فرمودند روح از عالم امر است و از عالم ابداع است و از عالم مجردات، نه از این عالم اجسام کثیفه. بلکه صریحاً در ذیل آیه علت عدول را هم بیان کرد، گفت: علم وی را به شماها مردم ندادیم: ﴿وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾.<sup>۱</sup>

و نیز مقام شامخ حضرت کلیم الله در بین انبیاء قبل از اسلام بر احدی مخفی نیست. ایشان وقتی که به دعوت فرعون - علیه اللعنة - حاضر شدند، او سؤال کرد از موسی از ذات خداوند، چنانچه در سوره شعراء بیان فرمود:

﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾.<sup>۲</sup>

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۲. سوره شعراء، آیه ۲۳.

و موسی علیه السلام جواب اجمال و به شارحه و به آثار بیان فرمود:

﴿ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنُتُمْ مَوْقِينَ ﴾<sup>۱</sup>.

آن لعین از این جواب به آن وجود مبارک استهزاء نمود و رو به حضار مجلس کرد و گفت: آیا نمی شنوید چه جواب داد: ﴿ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴾<sup>۲</sup>. یعنی این موسی به طریق مناظره جواب نمی داد و این دلالت دارد بر این که عالم نیست، تا چه رسد به مقام نبوت.

کلیم خداوند دوباره نیز جواب اجمالی و به آثار بیان فرمودند و گفتند: پروردگار شماها و پروردگار پدران سابق شماها. از این جواب دوم که فرمود:

﴿ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴾<sup>۳</sup>.

آن مطمئن شد که موسی را خام نمود، و رو به حضار نمود و گفت: این پیغمبری که برای شما فرستاده شده، دیوانه باشد:

﴿ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴾<sup>۴</sup>.

تا دفعه سوم موسی علیه السلام باز به آثار جواب داد که آن احمق گمان کرد که خبری نیست و در بساط چیزی ندارد، حتی مکالمات هم به طریق مناظره نباشد که موسی را وعید نمود. و آن حضرت هم دید که این مرد خیلی جاهل است؛ نمی داند که معرفت باری بذاته محال است فقط، باید به آثار باشد. باب مناظره را کنار گذاشته و باید بیضاء و عصا پیش آمد.

و همین حضرت احدیت در قرآن و بقیه کتب منسوبه به وی معرفی خود را برای عباد از انبیاء و غیر آن‌ها همیشه به ما [ی] شارحه و به طریق اجمالی و به آثار بیان فرموده، نه به مای حقیقه چنانچه قضیه ابراهیم با نمرود نیز شاهد است.

۱. سوره شعراء، آیه ۲۴.

۲. سوره شعراء، آیه ۲۵.

۳. سوره شعراء، آیه ۲۶.

۴. سوره شعراء، آیه ۲۷.

### [امر به تحصیل معرفت خدا و نهی از آن]

و طریق تفصیلی این است که اتفاق نمودند عقلاء از انبیاء و رعایای آن‌ها که معرفت ذات حضرتش ممکن نیست عقلاً: «عجزت العقول عن کنه معرفته».<sup>۱</sup> علاوه بر همه اینها نهی هم دارد در اخبار کثیره در ذات صحبت نمودن و تفکر کردن<sup>۲</sup> و دنباله و تعقیب از آن نمودن با آنکه امر به معرفت حضرتش نموده، پس شرعاً و عقلاً شناختن خدا واجب است. و اول چیزی که [بر] عبد واجب شود شناختن خداوند است.

پس جمع بین دو دسته از دلیل چنان است که [در] مورد نواهی مطابق با حکم عقل، چون تعمق در وی ضلالت‌آور است. بلی ظاهر عدم امکان شناختن ذات باشد به مای حقیقیه و معرفت تفصیلیه. و مورد اوامر شرع و عقل به وجوب شناختن حضرتش معرفت اجمالیه و به آثار وی و افعال آن حضرت باشد.

پس وقتی که این معنا را در خداوند دانستی. عرض می‌کنم که پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند که: «هرکس شناخته باشد نفس خود را؛ پس به تحقیق شناخته باشد پروردگار

۱. شعرا نیز در این باره گفته‌اند.

انبیا برخاک راحت جانفشان  
لیک هرگز به گنجهت کی برد  
خود نشانت نیست ای دانای راز

جمله جانها ز گنجهت بی نشان  
عقل اگر از تو وجودی پی برد  
هر کسی از تو نشانی داد باز

منطق الطیر، مقدمه

و نظامی گنجوی گوید:

مَنْ عَرَفَ اللَّهَ فَرُو خوانده‌ایم  
هم تو بیامرز به انعام خویش

در صفتت گنگ و فرومانده‌ایم  
چون خجلیم از سخن خام خویش

مخزن الاسرار، از بیت ۱۰۴ تا ۱۰۸. و نیز نک: شرفنامه، بیت ۲۹ و ۳۰.

۲. نک: اصول کافی، ج ۱، ص ۹۳؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۵۹؛ شرح فارسی غرر، ج ۵، ص ۳۰۸.

خود را<sup>۱</sup>. و این حدیث شریف که معجزه شافیه برای حضرت خاتم النبیین ﷺ است چنانچه در خاتمه با فقه حدیث بیان نمایم، إن شاء الله از مسلمات مسلمین است.

### [تلازم میان معرفت نفس و شناخت خداوند]

پس دانسته باش که ملازمه بین مقدم و تالی یعنی دو چیز یا عقلی است یا جعلی، چنانچه منطقیین گفتند و ما نیز در کتاب «در المنطقیه» خودمان در باب قیاس استثنائی بیان نمودیم.

پس خاتم النبیین ﷺ یا اخبار به وجود ملازمه بین شناختن نفس و شناختن خداوند فرمودند در واقع، یا جعل ملازمه بین آن فرموده. اگر همان شق اول است ولی نفی تالی مستلزم نفی مقدم است، یعنی چنانچه معرفت خداوند به حقیقت و ذاته ممکن نیست عقلاً، همین نحو معرفت نفس هم به ذات آن و کنه آن و حقیقت آن ممکن نیست عقلاً. و چون حضرت احدیت شناخته می شود اجمالاً و به آثار وی و افعال، پس همین نحو است معرفت نفس.

پس کما این که واجب است شرعاً و عقلاً معرفت خداوند ولی اجمالاً و به نحو مفاد ما [ی] شارحه، پس همین نحو است شناختن نفس. پس عقل و نقل که حاکم شدند بر شناختن نفس - چنانچه در دلائل آتیه خواهید فهمید - آن شناختن اجمالی و مفاد ما الشارحه باشد، و در این فرقی نباشد در تعیین مقیس و مقیس علیه. و این یکی از معانی حدیث است چنانچه بیاید.

پس شناختن نفس بذاته محال است. علاوه بر این که بعضی از حکما قائل شدند

۱. مصباح الشریعة، ص ۴۱؛ الحاوی للفتاوی از سیوطی، ج ۲ ص ۴۱۲؛ الدرر المنتشرة فی الاحادیث المنتشرة از سیوطی، ص ۱۵۲؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۶۲؛ علم الیقین، ج ۱، ص ۲۲۲؛ ابن ابی الحدید، ۵۴۷/۴ و آمدی در غرر الحکم، ج ۲ ص ۶۲۵ به علی رضی الله عنه نسبت داده اند.



بر این که اصلاً حقایق اشیاء بذاته محال است شناخته شود. فضلاً از انسان که اعجوبهٔ روزگار است. و امروزه فقط در محسوسات، اعجوبه بودن آن نمایان شده، به این احداث ضایع متحیرالعقول. پس بی جهت نبوده که حضرت احدیت با آن خلقت امورات عجیبهٔ عظیمه، از سماوات و ارضین و آنچه در آن‌ها باشد و بهشت و جهنم و آنچه در آن‌ها باشد، در نظرش جلوه نکرد، در خلقت انسان فرمود:

﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

پس نفس را نمی‌تواند بشناسد مگر خالق آن و صانع وی. و اینها را که ملاحظه می‌شود که فصول قرار دادند، لازم ذات است و اظهر خواص است، نه فصول حقیقیه، چنانچه اصحاب ما اصولیین - رضوان الله علیهم - در باب بساطت مشتق «مثل آخوند»<sup>۲</sup> در «کفایه» در جواب صاحب «فصول»<sup>۳</sup> از میر سید شریف<sup>۲</sup> اعتراف نمودند و ما نیز در کتاب «نهایه المأمول» در شرح کفایه الاصول (که شرح تمام دوره آن است در دو مجلد، هر کدام به قدر مکاسب شیخ) در این مقام توضیح دادیم مرام ایشان را که مثل «ناطق» فصل حقیقی نیست. و آن فصل حقیقی اذارک نشود. و این فصول معروفه اظهر خواص باشند، پس همان است که حضرت احدیت خودشان فرمودند در ذیل آیه سابق در جواب سؤال از حقیقت روح: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۳</sup>. پس داده نشده به ما مردم از علم مگر کمی. و همین خودش دلیل مستقل است بر این که حقیقت نفس بذاته و تجوهره ممکن نیست شناخته شود عقلاً، زیرا خداوند فرمودند: ما ندادیم علم آن را به بشر.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۲. رک: کفایه الاصول، چاپ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین، ص ۷۵.

۳. سوره اسراء، آیه ۸۵.

## **[مطلب دوم] دلایل وجوب شناخت نفس:**

پس شناختن نفس لازم و واجب است عقلاً و شرعاً به نحو الاجمال و به نحو مفاد مالشارحه و به آثار و علائم مثل صانع عزّاسمه العالی. و دلیل بر این وجوب اموری است:

### **[۱- وجوب شناخت خداوند]**

**اول:** آن که شناختن خداوند واجب است. و شناختن نفس را مقدمه شناختن خداوند قرار داد. و مقدمه واجب واجب است. پس شناختن لازم است بالجمله چه دنیوی چه اخروی. و معقول نیست تحقق این معنا الا به شناختن نفس. زیرا محال است اثبات حکمی یا نفی آن برای شیء با جهل به موضوع آن.

### **[۲- لزوم جلب منافع برای نفس]**

**دوم:** جلب منافع برای نفس لازم است مطلقاً مثل دفع ضرر، ولی با عدم شناختن نفس محال است این حکم. زیرا اثبات حکم، فرع معرفت موضوع وی باشد، خصوصاً در میان این کالبد بدن نفوسی سکنا دارد، پس تا نفس انسانی را نشناسد کجا می تواند حکم به ضرر شیء و منفعت شیء نماید. و گمان هم ندارم که در این مقامات به مسأله قبح عقاب بلا بیان مراجعه شود و این بدیهی است.

### [۳- لزوم تزکیه نفس]

سوم: آن که حضرت احدیت تزکیه نفس را لازم فرموده. و در قرآن در موارد عدیده، تزکیه را سبب نجات قرار داده و عدم آن را سبب هلاکت، من جمله در سوره والشمس: راستی رستگار شده هر که نفس خود را تزکیه نمود، و به راستی هلاک شد هر که تزکیه نکرد و تباه نمود آن را: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»<sup>۱</sup> و در سوره اعلی: به راستی که رستگار شد هر که تزکیه کرد نفس خود را، و تجنب دارند از تزکیه اشقیاء: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»<sup>۲</sup>، «وَيَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى»<sup>۳</sup> و بدیهی است که تزکیه عبارت از ازاله نمودن اوصافی است و احداث نمودن اوصاف دیگری. و این ازاله و احداث محال است با آن که نفس را نمی شناسد.

زیرا اولاً اثبات حکمی برای موضوعی فرع شناختن آن است. و ثانیاً مادامی که نفس را نشناخته باشد، نمی داند کدام صفت برای او بد است که آن را ازاله نماید و کدام صفت برای او خوب است که آن را احداث کند.

شاهد دلیل اول این مثل را ماند که شخصی ادعا کند که من خطی را از کاغذ محو نمودم، چون بد بوده و خطی در او نوشتم عالی و حال آن که ابداً کاغذ را نمی شناسد. و شاهد دلیل دوم آن مثل را ماند که باز سلطانی از سلطان دور افتاد برای آن که عقب شکار پریده بوده. وقت ضیق شد، نتوانست مراجعت کند به حضور سلطان و به منزل و مأوای خود برسد، افتاد خانه پیره زنی. چون شب بود، پیره زن وی را گرفت و گریه بسیاری کرد که تو مادر نداشتی، ناخن های تو را بگیرد،

۱. سوره الشمس، آیه ۹.

۲. سوره اعلی، آیه ۱۳.

۳. سوره اعلی، آیه ۱۰.

دندانهای تو را کوتاه کند، موهای بدن تو را بتراشد و آتش برای تو پخته کند. پس تمام چنگال وی را برید و منقار وی را برید و پره‌های وی را تراشید و سر او را لازال به میان آتش گرم کردی که بخور تو سرما خوردی و گرسنه باشی، چون مادر نداشتی؛ بلی این نتیجه عدم معرفت است. نمی‌داند چه صفت خوب است که احداث نماید و چه صفت بد است که ازاله کند.

#### [۴- ضرورت اندیشیدن در نفس]

**چهارم:** در اخبار و آیات لازم شده است تفکر در نفس و توبیخ در ترک نموده که چرا تفکر در نفس خودشان نمی‌کنند، چنانچه در سوره روم فرمود:

﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾، بعد می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۲</sup>.

حاصل آیات و اخبار در تفکر در نفس بسیار است، و فکر نمودن در خود نفس را لازم دانسته (یا به وجوب نفسی یا به وجوب غیري).

و علی کل تقدیر فکر عبارت است<sup>۳</sup> از حرکت نمودن نفس از مبادی چیزی به سوی منتهای آن به مبادی وی که دلیل «اِنِّی»<sup>۴</sup> گویند. و حرکت کلیه چندین چیز

۱. بخشی از آیه ۸ از سوره روم.

۲. سوره روم، آیه ۲۰.

۳. الفكر حركة النفس الى المبادی و من المبادی الى المراد.

این تعریف حکما بود اما مشهور از متأخران این گونه تعریف کرده‌اند: ترتیب دادن امور معلوم برای رسیدن به مطلوب را «فکر» گویند. بعضی بهترین تعریف فکر را حرکت عقل بین معلوم و مجهول دانسته‌اند. ظاهراً کلمه «که» زائد است.

۴. حاجی سبزواری در منظومه گوید:

برهاننا باللم و الان قسم	علم من العلة بالمعلول لم
و عكسه ان و لم اسبق	و هو باعطاء اليقين اوثق

لازم دارد که یکی از آنها ما فیه الحركة باشد. پس اگر نفس را نشناسد چه نحو ممکن است که فکر در او نماید؟ این محال است. زیرا حرکت اگر چه یک معنا بیش ندارد ولی بر حسب ما فیه الحركة مختلف است. پس حرکت در هر چیزی جوری باشد و رای حرکت در دیگری.

پس البته باید بشناسد تا بتواند تفکر کند و الا محال است. و این معنا چنین مثلی را ماند که شخصی بگوید که من یک مرتبه یا به کزاتی چند مرتبه طریق و راه بغداد را رفتم و برگشتم و حال آن که این شخص ابداً راه بغداد را نمی شناسد و نمی داند در میان راههای بلاد که آن کدام است. پس شناختن نفس لازم است.

#### [۵- ضرورت علم در اصول دین]

**پنجم:** تحقیقاً موافقاً للمشهور چنانچه دعوی اجماع نمودند مثل قسمی ﷺ در «قوانین» که در اصول الدین، علم معتبر است و ظن کفایت نمی کند. و علم مصطلحی که مطلق رجحان (گاهی در ضمن این فرد و اخیری در ضمن فرد دیگر) باشد، فایده نکند به لحاظ صدق<sup>۱</sup> و علم و دانائی و علم به معنای دانستن با احتمال خلاف و لو عقلاً محال است.

پس بعد از آن که معلوم شد که علم لازم باشد در اصول الدین و شعب آن، پس با معرفت و شناختن نفس این علم حاصل گردد و باقی ماند مثل بقیه ملکه و صفات. و اگر نشناسد نفس خود را، علم حاصل نمی شود و اگر هم حاصل کند باقی نماند. و این است تحقیق این که علما اتفاق نمودند که در اصول الدین مکلف باید مجتهد باشد و تقلید کافی نیست. بلکه مورد تکلیف معرفت است و صدق معرفت با تقلید نمی شود. و کیف کان علم یا از مقوله اضافه است؛ عالم و معلوم می خواهد. یا از مقوله

کیف است و معروض او نفس است. و یا از مقوله انفعال است؛ منفعل خود نفس است. یا از مقوله فعل است و فعل نفس است. پس با شناختن نفس این عناوین محقق نخواهد شد. تو طرف اضافه را نمی شناسی و مدعی باشی که در من موجود است، و معروض نمی شناسی و می گویی این عرض در من باشد.

پس علم در غیر واجب الوجود به هر معنایی باشد محتاج است به شناختن نفس. علاوه بر این که أدله تمام یا معارض، یا دردهای دیگری که مقیم ادله دارد، چه نحو انسانی علم پیدا کند؟ علاوه تا التفات به ادله دارد، آقای علمش باشد. همین که پا از منزل بیرون گذاشت، عالم را بدرقه نماید، و این واضح است محتاج به قیام ادله نیست و تمام این نفاسد که در بین شیعه‌ها، بلکه مسلمین، بلکه سائر ملل است، از این راه بر پا شده است جزماً، اگر کج فهمی و به یک نظر نگاه نکنی، نمی گویم باید اشراقی شد و نه صوفیه، بلکه می گویم باید در اصول الدین جزم و قطع حاصل کنی، [و] این معنا بدون معرفت نفس ممکن نیست.

### [۶- لزوم دفع خوف و سختی از نفس]

**ششم:** دفع خوف و مشقت از نفس واجب است و این معنا ممکن نیست الاً به شناختن نفس. بیان این مطلب این است که:

اصل تکلیف مشقت دارد و لذا از کلفت قرار داده شده و انسان در دار دنیا غالباً مبتلا به مصیبت است، چنانچه دیدیم و مشاهده کردیم. اگر فی الجمله مصیبت شدید باشد، بی تحملی نماید به مراتب بی قراری، که کثراً کفر گوید یا عملی کند و کلمه ای گوید که کمتر از کفر نباشد. و از مردن هم نوعاً چنانچه مشاهده می شود، انسان می ترسد که اگر اندکی در وی تعمق کند همان ساعت بمیرد از شدت خوف. ولی اگر شناخت نفس خود را (که چیست و کجا بوده و برای چه این جا آمده و کجا خواهد رفت؟) دیگر خوفی از برای وی نیست اصلاً.

زیرا اگر شناخت حقیقت خود را اگر شارع مقدس قتل نفس و انتحار را حرام نمی فرمود متدینین خود را انتحار می کردند، زیرا مردن [به] سلطنت رسیدن است، به منزل رسیدن است؛ بالای ناز و نعمت نشستن است؛ از غلها و زنجیرها باز شدن است؛ از زندان و حبس نجات پیدا کردن است؛ قوت و قدرت پیدا نمودن است. مردن به انحاء لذائذ و کیف، رسیدن است. لذا پیغمبر ﷺ فرمود: «مردن استراحت است» و نیز فرمود: «مردن هدیه ای است [که] خداوند به مؤمن می دهد».<sup>۱</sup>

لذا خداوند علمای بنی اسرائیل را ملامت فرموده در قرآن که چرا تمنای مرگ نمی کنید اگر شما مؤمن باشید! در آیات کثیره، من جمله در سوره جمعه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.<sup>۲</sup>

و در سوره بقره: ﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ أَلْدَارُ الْآخِرَةِ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ إِلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾.<sup>۳</sup>

و لذا ابن مسکویه<sup>۴</sup> - رحمة الله عليه - چه قدر ملامت کرده است از اشخاصی که از مردن خوف دارند. و این خیلی یگانه مرد است. خواجه طوسی<sup>۵</sup> دیاری را تمجید نکرده و از ایشان خیلی تمجید علمی و عملی نموده.

۱. بحارالانوار، ج ۸، ص ۹۰.

۲. سوره جمعه، آیه: ۶. و در مواظ حضرت عیسی علیهما السلام، آمده است که: «كيف تزعمون انكم اولياء الله من دون الناس وانتم تفرون من الموت وتغتمسون بالدنيا»، چگونه گمان دارید که شما اولیای خدایید نه مردم دیگر، در حالی که از مرگ گریزانید و به دنیا چنگ زده اید؟ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۰۸.

۳. بقره، آیه ۹۴ - ۹۵.

۴. این فیلسوف نامی و تاریخ نگار احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه رازی صاحب کتابهای: تهذیب الاخلاق و تطهیر الأعراق؛ جاویدان خرد؛ تجارب الامم و الحکمة الخالدة؛ ادب الدین و الدنيا و... نک: مسکویه، زندگی نامه، آثار و اندیشه از گروه تاریخ پژوهشکده حوزه و دانشگاه با همکاری مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

پس اگر خود را شناخت، رفع این خوف بشود و تن به مصائب بدهد؛ چون فوائد را بداند و با کمال خرمی و سرور اشتغال به عبادت نماید، به خلاف آنکه نشناسد. انسان لازماً اسیر این امور باشد. اطاله لازم نیست. آیا نمی بینی جهال و فساق تن به عبادت ندهند؟ آیا نمی بینی جهال و غیره در مردن چه کنند؟ آیا نمی بینی در مصائب چه نمایند؟ اینها تمام مفاسد عدم معرفت نفس است. پس چرا حمال ها با همدیگر دعوی و مخاصمه نمایند در حمل اُنقال و مالکان را تملق گویند در حمل وی و شماها فراری باشید از دو رکعت نماز که ربعی ساعت طول کشد؟ و چرا انسان دارائی خود را بفروشد و به دکتر بدهد که این چشم را بیر، آب آورده مثلاً، و حال آنکه غایت فایده آن چشم برای تو هفتاد سال الی صد بوده باشد و دائمی نیست و طیبیب تو بدون خواستن، چیزی که فی الجمله زحمت باشد بر تو مثل نزول بلا چه می کنی! یا اگر خمس مالی یا عشر آن [را] بخواهد چه قیامت بر پا کنی!

و اگر لحکمهٔ دو روز دنیا به تو توجه کرد، چه نحو بخل و حرص تو را مانع است از بینوایان و مضایقه نمائی از اداء حقوق آنها از واجب و مستحب و چه نخوت نمائی که فرعون مبهور از این نخوت است، غایه الامر عصر ماها اقتضای دعوی ربوبیت را ندارد و الا در عمل و کردار و رفتار، فوق آن باشی. یا اگر بگویند چیزی نمی خواهم از تو فقط خودت را به خانهٔ من برسان، شماها به لحاظ فی الجمله مصارف مالی که خود را به آنجا برسانی، چه عذرها و مکرها که نمائی! تمام این بلیات و این امراض مزمنه از جهل به معرفت نفس است. پس اگر نشناسی نفس خود را در همین امراض هلاک شوی. و اگر بشناسی فوراً خوب شوی. و شکی نیست که دفع و رفع مرض با تمکن واجب است.



### [۷- راه شناخت مصالح و مفساد]

**هفتم:** آن که اموری بالضرورة برای نفس مصلحت دارد و اموری بالضرورة مفسده دارد و اشکالی نیست در این که تحصیل مسائل برای نفس، لازم و دفع مفساد، واجب، و مادامی که انسانی خود را نشناسد، نمی تواند تشخیص دهد که چه چیز دارای مصلحت است که تحصیل کند و چه چیز دارای مفسده است که ترک نماید. و مصالح و مفساد هم که ذاتی اشیاء است، تابع علم و جهل هم نباشد. اما وقتی که نفس خود را شناخت، طبیب حاذق است. می داند چه مصلحت دارد و چه مفسده دارد. حتی اگر اتفاق افتاد دچار مفسده شده، می داند به چه نحو تدارک کند.

### [۸- چراغی برای تاریکی ها]

**هشتم:** آن که حضرت احدیت برای عباد تکالیفی قرار داده و پیغمبر ﷺ تبلیغ نمود. و عموم مردم [به] تکالیف واقعیه مأمور باشند. و در اصول مقرر نمودیم که آن احکام واقعیه مقید به علم و دانستن مکلفین هم نباشد. پس مردم باید امثال آن نمایند. اینک پیغمبر مفقود است. و امام هم که غایب است. و کتاب و سنت هم که الفاظش عربی است. و هر لفظی از الفاظ هم ملاحظه کنی در لغت از ده تا متجاوز بلکه از پنجاه معنا یا حقیقی به مجازی یا هر دو، موارد استعمال نقل کرده. آن هم جمعی می گویند که قول لغوی حجت نباشد! بلکه و نسبت به مشهور هم دهند. و آن هائی که گویند حجت است غالباً من باب ظن مطلق باشد. خصوصاً عمده ای ادله سنت است، آن هم جهت وی غالباً خلاف واقع است. زیرا متکلم ما به لحاظ حفظ خودش و رعایای خودش از کفره و فجره عصرش، غالباً خلاف واقع احکام را بیان فرموده، که حقیر گمان دارم که غالباً این اختلاف اخبار از ناحیه جهت باشد. و صدور آن ها هم که قطعی نیست.

اگر چه حقیرگمان ندارم که نزاعی بین اخباری که گویند: اخبار صدورش قطعی است و اصولیین که گویند: ظنی است، لفظی است و به مرام همدیگر نرسیدند. و گویا شیخ رحمته و متأخرین از ایشان کتاب محدث استرآبادی «فوائد المدنیه» را ندیدند. زیرا تصریح می کند که مراد ما معاشر اخباریین از قطع، آن قطع مصطلح که احتمال خلاف عقلاً در وی نباشد نیست. بلکه مراد علم عادی است. و بعد ادله اقامه نماید بر این علم عادی. پس این همان جمع است که خود شیخ بین کلام سید مرتضی (که غیر مقطوع الصدور را حجت نمی داند) و شیخ طوسی (که می گوید حجت است) می نماید، که مراد سید علم عادی است و مراد شیخ طوسی هم که همان است و محدث مذکور نیز همین گوید صراحتاً.

و کیف کان، غالباً جهات روایات از صدور و جهت و دلالت خدشه دارد؛ چون رؤسای مذهب ما دچار ظلمه بودند با رعایای آنها خصوصاً طرارین و اوپاش ها که بودند در هر قرنی. و در این مدت چه زهرهای قاتل که در میان غذاهای روحی ماها ریختند،<sup>۱</sup> چنانچه شنیده ای که ابن ابی العوجاء<sup>۲</sup> فقط چهار هزار حدیث در اخبار صادقین علیهم السلام نموده.<sup>۳</sup> خصوصاً از ابداء احتمالاتی که حمله شریعت در این طول غیبت در سند و جهت و دلالت نمودند.

پس با این تفصیل پیدا کردن حق مثل شعرة بیضا در بقره سودا است. لذا اصحاب ما - رضوان الله علیهم - نسبت به احکام شرعیه جمعی خود را به دامن دلیل انسداد انداختند، و برخی در پناه ظنون خاصه رفتند، معترفاً و معتقداً به فقد یقین و معذور بودن مخطئین را بنا بر مذهب اصحاب از رفتن آنها به سوی مذهب مخطئه.<sup>۴</sup>

۱. نک: الاسرار المرفوعة فی الاخبار الموضوعة، چاپ دارالکتب العلمیة، ص ۴۰: الاربعون حدیثاً از

شیخ بهایی (ره)، چاپ انتشارات جامعه مدرسین قم، ۲۹۶.

۲. عبدالکریم بن ابی العوجاء زندیق معروف عصر امام صادق علیه السلام بوده است.

۳. تفسیر المنار.

۴. الکنی و الالقاب، ج ۱ ص ۱۹۲، ط صیدا.

پس با این وصف الحال اگر شناسد حقیقت خود را که چی است و کجا بوده و [از] کجا آمده و چرا آمده و بعد کجا می‌رود؛ چه طور می‌تواند این احکام را تحصیل کند؟

حال از دهان دوست شنیدن چه خوش بود یا از زبان آن که شنید از دهان دوست پس اولی که موجود نیست، و دومی که میسور نیست. لذا مقتضای قاعده اولیه همان احتیاط است. و لذا احدی هم در باب دلیل انسداد این معنا را انکار نکند. غایه الامر به اختلال نظام، یا حرج، یا وجود علمی، احتیاط را دفع کنند. شاهد عرض بنده نیز فرمایش شهید ثانی است رحمته در قضاء «لمعه» که می‌فرماید: اجتهاد به تحصیل این علوم حاصل نمی‌شود، اگر چه از برای تحصیل وی مدخلیت است، بلکه آن نوری است [که] خداوند می‌دهد به هر که بخواهد و القا می‌کند به قلب هر که بخواهد.<sup>۱</sup>

بلکه در روایت شیخ احمد رحمته در «بحار» حدیث مفصل است از [امام] صادق علیه السلام وارد شده است که فرمودند به مخاطب: ای ابا عبدالله، نیست علم حاصل شده به کثرت تعلم، بلکه او نوری است واقع می‌شود در قلب کسی که بخواهد خداوند تبارک و تعالی. اگر بخواهد او را هدایت کند...<sup>۲</sup> الی آخر حدیث. و [به] واقع، تجربه هم کردیم همین نحو است. می‌بینیم بالوجدان اشخاصی را که بین یخ و دروازه جامع بستن را ترتیب دهد، لکن کُمیت وی در فقه چنین لنگ است که به تحریر و تقریر در نیاید. و اشخاصی که فاقد آن معانی باشند، بین آن‌ها و لوح محفوظ یک قبضه باشد.

این اثر شناختن نفس و نشناختن نفس است. زیرا اگر نفس خود را شناخت، چراغی روشن نزد خود دارد و خبره فن است و می‌داند که صلاح آن چیست و فساد آن کدام است و چه برای آن عالم فائده دارد و چه برای این عالم.

۱. اللّعه، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۲۷۸. و نیز: کلمات مکنونه، ص ۲۴۷ (از پیامبر صلی الله علیه و آله).

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۴. مشکاة الانوار، ص ۳۲۵؛ منیة المرید، ص ۱۶۷، ۱۴۹.

مثلاً ماها که صرّافی را بلد نباشیم، روز روشن درهم تقلبی بما بدهند نمی توانیم تشخیص دهیم. ولی دیده شده و شنیده شده که طلا و نقره قلب را در شب تاریک به صرافان دادند، بی درنگ فهمیدند.

پس البته باید خود را بشناسد تا صراف شود که اگر کور باشد فوراً ملتفت است. و اگر شب تاریک هم باشد، بداند و بفهمد فضلاً از لمس یا داشتن سنگ محک، پس بدیهی است بالواجدان که اگر نفس خود را شناخت و دانست که چی است و کجا بوده و برای چه آمده این جا و چه فایده برای او دارد و کجا می رود، البته اقلّاً بهتر می تواند احکام واقعیه یا ادله را تحصیل کند. و به همین مطلب اشاره دارد حدیث مروی از مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده: ای مردم! علم در آسمان نیست که بر شما نازل شود و در زمین نیست که برای شماها خارج شود. متخلق شوید به اخلاق روحانین تا بر شما ظاهر شود.

پس این تخلّق عرش تو است. پس اگر خود را شناسی، محال است بتوانی تحصیل اغراض نمائی. چه البته این مطلب بدیهی است. حتی اصحاب ما - رضوان الله علیهم - در باب استصحاب حکم عقل می گویند: محال است که حاکمی حکم کند و حال آنکه در موضوع حکم، خود تردید داشته باشد. اگر با تردید محال است؛ با جهل و عدم معرفت به طریق اولی. پس شناختن نفس لازم گردید.

### [۹- تشخیص ملایمات و منافرات و جلب رضایت حق]

**نهم:** آن که در این بدن انسان نفسی است نباتی، و نفسی است حیوانی، و نفسی است انسانی. و هر کدام از اینها یک ملایماتی دارند و یک منافراتی. و تشخیص ملایمات هر کدام بر حسب کبری و بر حسب صغری مصیبت بزرگی باشد که اگر نفس خود را یعنی نفس انسانی را شناسد، تشخیص نتواند دهد ملایمات نفس انسانی را، خصوصاً در مقام صغریات و تطبیقات.

بیان این معنا این است که انسان همیشه یا متحرک است یا ساکن؛ خالی از حرکت و سکون نباشد. و هر کدام از این دو همیشه یا مرضی خداوند است یا غیر مرضی الهی. و من نمی‌خواهم شبهه کعبی را تقویت دهم و منکر اباحه باشم. بلکه مقصودم این است که لابد همیشه این حرکت و سکون محکوم به حکمی از احکام خمسه باشد. در این صورت چه مجتهد و چه مقلد نمی‌تواند برای هر حرکت و سکون به کتاب مراجعه کند؛ غایه الامر کتاب بیان نماید نه بیان صغری. علاوه مراجعت دائمه اختلال نظام آورد فضلاً از حرج.

پس باید به نفس خودش مراجعه کند تا بداند که این دعوت به جلب ملایم یا دفع منافر از کدام نفس بوده؟ از نباتی یا حیوانی یا انسانی. و اگر این شخص نفس انسانی خود را نشناسد، از کجا می‌فهمید که این دعوت از وی بوده نه بقیه نفوس، نه نفس شیطانی. و این خیلی نکته دقیق است و راه خطرناک حتی اگر کبری را نیز شناخته باشد مصیبت است. مثلاً اشرف موجودات، حضرت احدیت و اشرف اشیاء، علم است چنانچه به ادله اربعه اثبات شده این معنا و ما نیز در «رساله فضیلت علم»<sup>۱</sup> و تعیین مراد از آن علم، از ادله این معنا را مقرر کردیم.

آمدیم به سر تطبیق و صغری که این عالمی که ادله اربعه قائم به حسن وی شده، چیست؟ می‌بینی یک عمری به آخر رسانیده در تحصیل صرف و نحو و بیان و منطق و رجال و درایه و لغت و اصول و فقهی که نور چشم خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است، تا آن که شد مجتهد. البته همه کس و همه شخص می‌داند که علوم تمام مقدمه عمل است. و اصحاب ما - رضوان الله علیهم - نوعاً در باب مقدمه واجب می‌گویند که مقدمه واجب ثواب ندارد و بر فعل وی مثبت مترتب نمی‌شود. حتی اخباری هم که رسیده بر ترتب نواب بر بعضی از آن‌ها مثل علم نحو و خاصه علم فقه، تاویلات و توجیهاتی برای او نمایند و حمل بر تفضل یا غیر آن نمایند.

پس نستجیر باللّه اگر عملی در بین نباشد، این علم در آخرت وجودش با عدمش مساوی است. زیرا آن جا بدانی بر این که مصدر اصل کلام است یا فعل. و این که ابتداء به نکره جایز نیست مگر با فائده. و این که ترادف حروف حلق خارج از فصاحت است. و این که شکل اول شرایط آن موجب صغری و کلیت کبری است. و این که «سکونی»<sup>۱</sup> ضعیف است. و اینکه روایت معنعن آن است که تمام اسناد به کلمه «عن» ذکر شده. و این که ماده «صلاة» «صل» باشد. و این که ترتب محال است یا ممکن. و این که معاطات مفید اباحه یا ملکیت است، با ندانستن وی علی حد سواء خواهد بود در نشأت بعد، نه عالم را به این سودی و نه جاهل به آن را زیانی خواهد بود. و هیچ کس در این دعوی بنده ظاهراً مخالف نباشد. علاوه بر حدیث نبوی ﷺ که وارد مسجد شد. اجتماعی دید. سؤال نمودند، عرض کردند: علامه است. فرمودند: علم سه قسم است، بقیه فضل است: اصول الدین و فروع الدین و اخلاق.

پس اینها اگر چه مقدمه اجتهاد است ولی فضل است در نشأه دیگر مثمر نیست مگر آن که لباس عبادی بر او بپوشانند. و می بینی یک عمر صرف نمودند و به عمل که ذی المقدمه اینها بوده، نستجیر باللّه منتهی نشد. و در آخرت که این علوم علما مقرر فرموده اند که ثواب ندارد. و حال انسانی گمان کرده که بسیار کار مهمی انجام داده، بلکه برگردیم؛ حالیه که منفعت ندارد بعضی از اشخاص مفسده های عجیبی دارد و مولد بعضی از سجایا باشد نستجیر باللّه. یکی از آن سجایا علت تامه هلاکت است. به قول مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام کانه به گوش آن ها نرسیده کتاب اللّه در سوره فرقان ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾.<sup>۲</sup> پس گوئیا ابداً به گوش آن ها نرسیده کتاب اللّه در سوره قصص: ﴿تِلْكَ الْأْدَارُ

۱. وی اسماعیل بن ابی زیاد است که بسیار از او روایت شده و بعضی او را شیعه می دانند. نک: الکنی و

اللقاب، ج ۲، ۳۱۷؛ الرواشح، راشحه یکم.

أَلَاخِرَةَ نَجْعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup>.

این حدیث شریف را چه طریق خاصه [شیخ طبرسی در] «مجمع البیان» و از طریق عامه فخررازی در «تفسیر» این آیه از مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که اقل علو این است که انسان تمنا کند که بند نعلین وی از دیگری بهتر باشد.<sup>۲</sup> پس کأنه ابداً این آیه نازل نشده. و در سوره بقره می‌فرماید: ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ﴾.<sup>۳</sup> بلی اینها تمام مفسد این است که نفس خود را شناختند که جسمی است و کجا بوده و برای چه این جا آمده، و چه برای وی فایده دارد و دور دیگر کجا می‌رود. چنانچه به این دعا وی حقیر مرحوم شیخ مرتضی رحمته الله در «مکاسب محرمة» مکرراً فرموده. بلکه صراحتاً از صاحب «حدائق» در کتاب تجارت در مسأله غیبت بیان شده، بلکه اصرح، کلام «جوهر» است در کتاب مسأله صلاة جمعه (که نوشتن آن وقایع اگر یک جهت خرابی نبوده، می‌نوشتم).

پس تمام اینها ناشی از عدم معرفت نفس است. پس شناختن نفس از اهم واجبات است تا آن که از این مهالک نجات یابد.

تو که سود و زیان خود ندانی به مقصد کی رسی هیهات هیهات<sup>۴</sup>

ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی این ره که تو می‌روی به ترکستان است<sup>۵</sup>

و قسم به خداوند علی‌اعلی که روایت «احتجاج»<sup>۶</sup> که شرائط مجتهد را بیان فرموده و می‌گوید که باید مخالف با هوای نفس باشد. به این مضمون دلیل یازدهم

۱. آیه ۸۳.

۲. مجمع البیان، چاپ علمیه اسلامیة، ج ۷، ص ۲۶۹.

۳. بخشی از آیه ۹۶.

۴. از بابا طاهر.

۵. در گلستان سعدی: کابین.

۶. احتجاج طبرسی.

ما نظر دارد و لا غیر. چگونه می شود انسان نفس خود را نشناسد و بگوید من مخالفت نفس می کنم یا موافقت، در حالی که گفتم نفوس متعدده باشد در بدن از بعضی موافقت واجب و از بعضی مخالفت واجب.

### [ ۱۰- راهی برای شناخت موضوعات ]

دهم: این که در شرع اقدس و عرف و عقل موضوع محمولات کثیره واقع شده، در سوره مائده ﴿مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾<sup>۱</sup> و در سوره بنی اسرائیل: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾<sup>۲</sup> الی غیر ذلک از اخبار کثیره و آیات عدیده.

و بدیهی است که موضوعات طُرّاً دو قسم است:

یکی موضوعات صرفه مثل آب و خاک و دیگری موضوعات مستنبطه مثل نماز و روزه. و ضروری است که نفس از موضوعات صرفه نباشد و الاّ عقول در وی متحرّیر نمی شد و حدود پنجاه قول در او حادث نمی شد. پس از موضوعات مستنبطه شد. حالیه که مسلم گردید که از موضوعات مستنبطه شد (خصوصاً به ملاحظه آنچه سابقاً عرض شد که انسان دارای سه نفس است. بلکه بر حسب روایت کمیل<sup>۳</sup> چنانچه در مقاله دوم بیاید و چنانچه [مؤلف] «مجمع البحرین»<sup>۴</sup> هم در ماده «ن، ف، س» بیان فرموده: دارای چهار نفس است) پس شناختن آن واجب شد و استنباط آن لازم گردید مثل بقیه موضوعات مستنبطه از اصول دین و فروع دین. پس شناختن نفس در این هنگام واجب است و از اهم واجبات است.

۱. بخشی از آیه ۳۲.

۲. بخشی از آیه ۷.

۳. نک: بحار، ج ۵۸، ص ۸۵؛ کشکول بهائی، ۱۸۷/۲؛ التعليقات علی الفوائد الرضویه از امام خمینی، ص ۱۲۰.

۴. مجمع البحرین. چاپ مؤسسه بعثت، ج ۳، ماده نفس، ص ۱۸۱۱.



### [ ۱۱- ضرورت وجدانی خودشناسی ]

یازدهم: این که وجدان حکم می‌کند به وجوب آن، و دلیلی از وجدان اعظم نباشد زیرا که تمام براهین از دور و تسلسل و اجتماع مثلین و اجتماع ضدین و خلف، وجه استحاله آن‌ها [آن است که] چون موجب تناقض است. و تناقض، وجه استحاله [اش] انکار وجدان است. پس منشأ تمام براهین برگشت به وجدان است، چنانچه در محل خودش مقرر شده و ما هم در کتاب «اعتقادات اثنی عشریه»<sup>۱</sup> خودمان ایضاً نمودیم مسأله را.

و لذا حقیر گمان دارم که این وجوب شناختن نفس وجوب عقلی هم نباشد فضلاً از شرعی، بلکه وجوب جبلی و فطری است. و آن وجوب ربطی به وجوب عقلی ندارد، چنانچه در کتاب «تحف الاصول» خودمان و «نهایه المأمول» فی شرح «کفایه الاصول» در مسأله حجیت قطع بیان نمودیم برای این که این وجوب عمل نمودن بر طبق قطع که علماء بر وی متفقاً حکم نمودند، وجوب عقلی نیست.

زیرا عمل کردن و حرکت نمودن بر طبق علم، جبلی حیوانات است. نمی‌بینی موش همین که حس گربه نمود، فرار می‌کند. و بز که حس وجود گریک نمود فرار می‌کند. و هر حیوانی همین که ادراک وجود خصم نمود، فرار می‌کند، و حال آن که اینها ذوی العقول نمی‌باشند. پس لزوم عمل بر طبق علم جبلی حیوانات است. پس شناختن نفس، وجوب آن و لزوم آن، وجدانی و جبلی است، و دلیلی اعظم از آن نباشد.

و لذا خدشه نمودن در بعضی از ادله مذکوره اگر چه قابل باشد و لکن بناءً علیه راهی از برای وی باقی نمانده. علاوه بر این که خدشه بی انصافی است؛ [و] باب وی در هر دلیلی مفتوح است. آیا مشاهده نمی‌کنی که مشهور در نزد اصحاب -رضوان الله علیهم- این است که استصحاب حجت است و حال آن که مرحوم آقا

سید شفیع بروجردی رحمته اللہ علیہ در «قواعد الاصول» می‌فرماید: در حجیت آن و عدم حجیتش زیاده بر شصت قول در مسأله باشد.<sup>۱</sup>

در این صورت کدام شخص قدرت بر خدشه در ادله مشهور ندارد. خصوصاً اگر ملاحظه نمائی ادله بعضی از علوم که تحت ضابطه قیاس منطقی هم نیست که انسان نظری در صغری کند یا کبری، بلکه جنگ بی‌نظامی است تا خصم ملزم شود. و از همین نکته بیان هم واضح شد که امکان ارجاع بعض از ادله مذکوره به بعض (با آن‌که هر کدام عنوان مستقلی است) فی حد ذاته وجهی ندارد. آیا ملاحظه نمی‌کنی بر این‌که علامه - اعلی الله مقامه - کتاب «الفین» نوشته، هزار دلیل اقامه نموده بر ولایت مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام و خواسته هزار دلیل دیگر اقامه بر ابطال خلافت متقدمین نماید، و حال آن‌که ادله نزد قوم زیاده از چهار نباشد!

علاوه بر همه اینها سابقاً تلویحاً گفتم، اینک تصریحاً می‌گویم که مخترع این علم فقط حقیر باشم و قبل از من حضرت احدیت به احدی از علمای اسلام نداده و کتابی در این موضوع نوشته نشده و محل اباحت علماء دین - رضوان الله علیهم - نگشته، تا انسان نظری در ادله آن‌ها نماید و زیاده و کمی ترتیب دهد. بلی، گفتم تحریر نشده مگر به اشاره‌ای و رمزی، یا دعوی آن و لعل به بداهت و وضوح اکتفا نمودند.

و توهم نشود - که غیر مرّۀ در سابق اجمالاً اشاره شد و در اول مقاله اول [نیز] تفصیلاً بیاید - که اقاویلی در مسأله باشد، پس چگونه مدعی باشی که مخترع باشم؟ زیرا آن اختلاف در قسم اول از معرفت است و در حقیقت وی صحبت کردند به نحو مفاد ما [ی] حقیقیه آن هم علاوه، بحث در موضوع است نه بحث در حکم وی، پس قیاس خیلی مع الفارق است.

و ما اکتفا کنیم به این مقدار از ادله، و برای تذکر و سرمشق کافی است، و الا

دلایل عقلیه و نقلیه زیاده بر این باشد، چنانچه به اندک تأملی و تفحصی واضح شود. و الحمد لله علی ذلك.

### خطابه [سخنی با آنان که می‌اندیشند]:

ای آقای من، ای پدر من، ای برادر من، و ای نور چشمان! عاقل شخصی را گویند که هر کلامی را شنید بدون این‌که تقلید از غیر کند و اقتدا به افعال و اعمال و اقوال دیگران، تأمل تامی در آن کلام بنماید و به عقل خود صحت و سقم آن را بفهمد. بعد از این مقدمه می‌گویم: ای عزیزان من، این مطلب بدیهی است که نعمای دنیا برای هر شخصی از پادشاهان و گدایان به تمام مراتب اصناف بشر، هر چه باشد و متصور شود، نیست در دار دنیا مگر انتفاع بردن از این اجسام کثیفه (از بدن و خانه و زن و بچه و ملک و مال و دراهم و دنانیر). پس لذتی متصور نمی‌شود در دنیا الا انتفاع به این اجسام.

### [مرگ؛ بُرنده لذتها]

و هر فردی از افراد بشر بالعیان می‌داند و می‌بیند که دو روز دیگر می‌میرد و دستش از این اجسام کلیه حتی بدن وی؛ از این لذت و انتفاع کوتاه می‌شود، و باب این انتفاع و این لذت چنان سد و بسته می‌شود که استحاله دارد عقلاً، فضلاً عن العادة که دیگر روی آن را ببیند. و دچار می‌شود و مبتلا می‌گردد بعد از مفارقت روح این بدن را بلافاصله به لذت بردن و انتفاع بردن به امورات دیگری و اشیاء دیگری و حیات دیگری و زندگانی دیگری. و در مقابل این نعمت و لذت، نعمت دنیوی و عذاب آن متصور نیست، الا انقطاع ید انسانی از بعضی اجسام دیگری، بنا بر این‌که امر وجودی باشد.

و البته هر فردی از بشر می‌داند که دو روز دیگر از این نعمت و عذاب منقطع الید می‌شود به نحوی که دیگر از وی آثاری باقی نخواهد ماند و روی وی را ابداً نخواهد

دید. و دچار می‌شود انسان به قسم دیگری از عذاب و نعمت؛ بلافاصله بعد از مفارقت روح این بدن را و مبتلا شود به امورات دیگری و اشیاء دیگری. و تمام صد و بیست و چهار هزار پیغمبران و تمام اوصیاء آنها، و تمام علما و حجج هر ملت و مذهبی و تمام عقلاء هر دوره و کوره‌ای، و تمام کتب و صحف سماویه به کلمهٔ واحدهٔ گفتند که آن لذت و انتفاع به امورات اخرویّه و آن نعمت و عذاب به اشیاء نشآت بعد از مردن، نیست مگر تخرمی را که انسانی در این جا کاشته از علم و جهل و اطاعت و معصیت در عمل و اخلاق خوب و صفات پسندیده که در آن جا سبز شود از تحصیل تو در این جا.

پس با خبر باش، گوهر معرفت آموز که با خود ببری که نصیب دیگران است نصاب زر و سیم، و آنجا وقت ثمره و نتاج باشد خصوصاً بنا بر تجسم اعمال و اخلاق چنان چه جمعی گفتند. بلکه بعضی از علمای امامیه<sup>۱</sup>، - بلکه از بزرگان آنها - دعوی نموده که اخبار در تجسم اعمال متواتر است، چنانچه در مقاله سوم بیان کنم *إن شاء الله*. پس اعتنا به خیالات فاسده فلسفیه نباید نمود و الاً باید اکثر شرعیات ضروریه را انکار نمود. پس اخبار در تجسم اعمال متواتر است به تواتر معنوی و لا اقل از تواتر اجمالی.

پس بناً علیه بهشت و یا نستجیر بالله جهنم را خودت بنا کنی به معنی. تمام نعمای آن نشآت و نعمای وی عمل خودت باشد و حقیر هم هنوز ملتزم به تجسم نباشم و لکن دخل کلی دارد. و کیف کان از برای عمل و کار تو مدخلیت بزرگی است در آن نعمت و لذت و عذاب آنجا.

و بیان حقیر هم اصلاً منافاتی ندارد با آنچه سابقاً بیان کردم که بهشت و جهنم فعلاً موجود است و حل شبهه این جا گنجایش ندارد، اگرچه متفرقات عالم زمان مجتمعات عالم دیگری است. چنانچه منافات با عفو و شفاعت و توبه ندارد.

### [نعمت‌های اخروی، مقوله‌ای دیگر]

و این هم معلوم باشد که این نعمت‌های دنیویه و نعمت‌های او با اخرویه طرف مقایسه نیست چنانچه اشاره رفت، بلکه می‌توان گفت فقط اشتراک اسمی دارند. زیرا این زن دنیوی چون نهایت درجه نقوصت را دارد از هر جهت، علاوه بر احتفاف وی به هزاران آلام، به خلاف حوریه که آن غایت درجه کمال دارد، علاوه بر خلو آن از کلیه‌ی الام و خیر محض و سرور محض و کرامت محض. لذا طرف نسبت نباشد، شاید تشبیه صورتی باشد. و به این اشاره فرمود در سوره سجده: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>.

و همین نحو است نوکرها و خدام و مآکول و مشروب آن‌هم. و به همین تیره باشد طرف عذاب از آتش و حرارت آن و تاریکی و آب جوش آمده‌گندیده و مار و افعی و عقارب وی.

پس با این تفصیل تو اگر نفس خود را شناختی و دانستی که چه بودی و کجا بودی و به کجا آمدی و چرا آمدی و به کجا می‌روی و چه چیز باشی و حقیقت دنیا چیست و حقیقت آخرت کدام؟ تو می‌توانی سود و زیان خود را بشناسی و به آن نعمت و حیات ابدی برسی. و اگر شناسی حقیقت خود را نتوانی کاری انجام دهی، مثل آدم کور. بلی دلیل در راه خطرناکی که دارای هر قسم سبب و غیر آن باشد برود قصه حصین بن نمیر است.

تا نیفتی چون حصین اندر بلا

کور کورانه مرو در کربلا

\* \* \*

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پندگیر خواه ملال

### [معرفت ریشه سعادت و شقاوت]

پس تو اگر خود را شناختی، بتوانی [به] آنچه در خاتمه تحریر نمایم، برای نجات موفق شوی، و الا هیئات هیئات که بتوانی! شما نظر در مفاسد نشناختن انسان نفس خود را نفرمودید بالدقه، به اجماله بگویم. زیرا به قول مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام: نه هر چه انسان می داند می گوید.

و در «کلیله و دمنه» در آخرش در نزاع بین بعضی از طبور در تحصیل سلطنت طبرِ فاقد السلطنة به این حدیث کاملاً هم اشاره دارد. من باب المصادفه هر چه الساعه از مفاسد ملاحظه می کنی، ناشی شده از نشناختن نفس. دیدی همین که قدری خوف خلقی و شماتت مردم از سر مسلمین به در رفت چه کارها که کردند با خودشان و غیر خودشان. کأنه به گوش آن‌ها نرسیده ابدأ آیه کریمه در سوره تحریم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

راست فرمود مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام، نیست کلامی از او، مگر آنکه یک آیه و علامت باشد به ولایت او.

در «نهج البلاغه» اشاره فرموده در ضمن بعضی از خطب به ظهور امام زمان، صحابه عرض کردند: چه وقت است؟

فرمودند: هیئات! هیئات! وقتی است که بلاء سرشار مردم را فراگیرد، تا آنکه آن‌ها را امتحان کنند و خوب و بد از هم امتیاز پیدا کند. و نخواهد شد مگر آنکه غریب شوند مردم غریب شدند، تا آنکه بدها خارج شوند مثل آنکه گندم [را] غریب کند که غیر گندم خارج شود، آن‌ها هم باید همان نحو شوند و شدند خواهیم شد.

باری پس ای عزیز من البته بشتاب بشناختن نفس خودت و البته مضایقه مکن که سعادت نیست الا شناختن نفس. و از جهل خودت به این عار و عیب بزرگ که موجب شقاوت ابد است خود؛ را برهان تا نجات پیدا کنی.

نشستی چون زنان در کوه اِدبار      نمی‌داری ز جهل خویشتن عار

بلکه تمام مفاسد دنیا از نکته همین راه نظر حادث شد. مثلاً پیغمبر ﷺ از دنیا رحلت فرمودند، مولایم علی علیه السلام چون نفس خود را شناخته بود - با قطع نظر از مقام امامت و ولایت و دانائی به غیب و اخبار پیغمبر ﷺ به ایشان وقایع بعد را، مشغول به امر تجهیز نبی شد تا یک هفته. و هر که آمد با وی بیعت کند مثل عباس و غیره از کثرت غم و غصه مصیبتی که بر اسلام وارد آمده بوده و تأثیر مفارقت نبی صلی الله علیه و آله می‌فرمود: اینک وقت دخول در این امور نیست، هتک پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

[لیکن] اولی همین که شنید پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد، آمد نگاه کرد که مطمئن شود و برگشت. و دومی میان کوچه با شمشیر برهنه مردم را می‌ترساند و متفرق می‌کرد مردم را که پیغمبر صلی الله علیه و آله نمرده غایب شده، و رفتند عقب کاری که باید بکنند. و بعد از سه روز به تشییع خاتم النبیین صلی الله علیه و آله حاضر شدند! چنانچه در شرح «فوشچی» مذکور است.

ملاحظه کن! انسان همسایه او بمیرد، فضلاً از طایفه آن، فضلاً از قوم او، فضلاً از استادش، فضلاً از رئیس اسلام، فضلاً از پیغمبرش بر چنین امر قبیحی مرتکب نمی‌شود که جنازه را بگذارد و عقب کارش برود! کأنه به گوش آن‌ها نرسیده آیه کریمه در سوره ابراهیم: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلِ الظَّالِمُونَ﴾.<sup>۱</sup> چون اینها نفس خود را نشناختند و از این باب بوده وقتی که ظاهراً خلافت به آن‌ها منتقل شد، چون دیگران نفس خود را نشناخته بودند، مقصدی غیر از انجام امر سلطنتی تصور نمی‌کردند، فشار آوردند که معاویه را نصب نمایند، بعد عزل او سهل است. فکأنه به

گوش آن‌ها نرسیده بوده آیه کریمه در سوره هود: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُكُمْ أَلْتَارُ﴾.<sup>۱</sup>

و امیرالمؤمنین علیه السلام چون نفس خود را شناخته بوده، فهمیده بود که امتثال نهی نخواهد شد الا به ترک تمام افرادش. و از همین باب بوده معامله او با عقیل برادرش که آهن سرخ شده به مشت وی گذاشت.<sup>۲</sup> و خود مولایم به این معنا و تقریر تصریح فرموده در «نهج البلاغه»، چون تحریص کرد رعیت خود را برای جهاد صفین، اقدامی نمی‌شد، به منبر بالا شد فرمود:

ای مردم، درد شما را می‌دانم و دوی درد هم در دست من است. ولی من نفس خودم را خراب نمی‌کنم برای آبادی دنیای شما در امثال این مقامات.

ناله ابن ابی‌الحدید با آن‌که سنی است و متعصب است، بلند؛ می‌گوید:<sup>۳</sup> مردم می‌گویند علی بن ابیطالب سیاست نداشت و شیخین داشتند. بعد می‌گوید: نه والله، چنین نیست؛ سیاست امیرالمؤمنین بالاتر و عظیم‌تر و اعجب بوده از سیاست آن‌ها. و بعد مدلل می‌کند، پس می‌گوید: علی بن ابیطالب حاضر نمی‌شد نصوص نبوت را ترک نماید برای وصول به مقصد، ولی خلفا ترک می‌کردند حتی در حیات پیغمبر. آیا نمی‌بینی فریاد می‌زند که مکر و خدعه را پیغمبر صلی الله علیه و آله حرام فرموده و فاعل آن جهنمی است والا من ماکرتر باشم از همه عرب‌ها و مکرم زیاد باشد از همه مردم.

بلی اینها تمام ثمرات شناختن و نشناختن نفس است. بگذر از امیرالمؤمنین علیه السلام، ملاحظه حال جناب مسلم‌نما در خانه هانی<sup>۴</sup> که حاضر نشد ابن زیاد را بکشد که

۱. بخشی از آیه ۱۱۳.

۲. نک: نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳.

۳. نک: نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۸ و ج ۱۰، ص ۲۲۷.

۴. وی هانی، بن عروه مرادی است.



پیغمبر ﷺ فرموده: مکر کننده جهنمی است.<sup>۱</sup> پس واجب است که انسانی نفس خود را بشناسد.

ای آن که تو طالب خدائی به خدا از خود بطلب کز تو خدا نیست جدا  
«نَحْنُ أَقْرَبُ» گفت «مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»<sup>۲</sup> تو فکندی تیر فکرت را بعید

پس ای عزیز من. ای آقای من. فرصت غنیمت شمار و نفس خود را بشناس. و تأمل کن کجا بودی؟ [به] کجا آمدی؟ و کجا می روی؟ و چه باشی؟ و دنیا چیست و آخرت کدام است؟ و برای تو چه سودی و چه زیان آورد؟ تا بالوجدان و بالعیان مشاهده نمائی عجائب آیه سوره عنکبوت: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾.<sup>۳</sup> و بالحس بدانی که چه نقش های بوقلمون است که از پرده غیبت می نمایند، و چه طلسمات که می بندند و می گشایند که گاهی سلیمانی را به مور پند دهند. و احیاناً محمد ﷺ را به حمایت عنکبوتی در آرند. و بسا پناه نوح را سفینه سازند. و گاه تنبیه یونس علیاً را کام ماهی قرار دهند.

پس تو اگر نفس خود را شناسی؛ نه پناه بدانی چیست و نه پناهگاه. همانا معرفت نفس کشتی نوح است: هر که شناخت، نجات یافت و هر که نشناخت، هلاک شد. پس معرفت نفس همان کشتی اهل بیت علیهم السلام است: هر که شناخت، نجات پیدا کرد و هر که تمسک به معرفت نجست، هلاک گردید.

پس تمام دردهای ماها و همه مصائب ماها و تمام جهل های ماها ناشی شده از جهل ماها به حقیقت خودمان. و چون خود را نشناختیم به این امراض مزمنه و ابتلائات دارین دچار شده ایم.

پس اول چیزی که بر مکلف لازم است، باید نفس خود را بشناسد. و اصحاب ما

۱. و نیز نک: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۲۹؛ الکامل، ج ۴، ص ۲۶-۲۷.

۲. مستفاد از سوره ق، آیه ۱۶.

۳. آیه: ۶۹.

در اصول مقرر نمودند که رفع شک سببی، موجب رفع شک مسببی است و لذا اصل سببی را بر اصل مسببی مقدم دارند. و به این معنا اشاره فرمود حبیب من خاتم النبیین ﷺ که: «استقامت پیدا نکند ایمان احدی مگر آن که نفس خود را بشناسد»<sup>۱</sup>. و فرمود: «هر که نفس خود را شناخت، بشناسد خدا را»<sup>۲</sup> و اخبار و آثار و تجربه در این باب خیلی بسیار است.

پس ای عزیز من، دریاب، وقت تنگ است! اجل ناگهان بیاید! و عقب معرفت نفس برو و خود را بشناس و به فکر خود باش. زیرا که اگر شناسی، کثیراً نفس شیطانی را عبودیت نمائی به زعم حضرت ربوبیت و غالباً او دعوت کند در شب و روز و پنهان و آشکارا و انسانی گمان کند که سودی برده و ذخیره‌ای تهیه دیده. و غافل از مکر و خدعه و تلبیس ابلیس، که باطل را به صورت حق ارائه می دهد، به نحوی که ابداً ملتفت گول [زدن] وی نباشد. محال است، تا نشناسد نفس خود را، نشناسد خدای را و نداند چه باید تحصیل کند.

و به این اشاره فرمود حبیب ابوالقاسم پیغمبر ﷺ که: بمیرید قبل از آن که بمیرید.<sup>۳</sup> آن مردن که امر به وی فرمود -، اصحاب امر را از برای وجوب دانند - محال است امتثال شخص این امر، مگر به معرفت نفس. و به مقتضای آن که مردم خوابند، وقتی که مردند بیدار شوند<sup>۴</sup>، چنانچه حبیب خداوند ﷺ فرمود: موقعی که مرگ اضطراری تو را در رسد، و پرده‌های جلو [ی] چشمت برطرف شود، خواهی فهمید که چه مصیبت داری از شناختن نفس. و بشنوی جواب ملک منبه قبور در

۱. مصباح الشریعه، باب ۶۲، ص ۴۱.

۲. الاسرار المرفوعة از علی القاری، چاپ دارالکتب العلمیة، ص ۲۳۸؛ موسوعة أطراف الحدیث النبوی الشریف، ج ۸، ص ۳۵۹؛ کشف الخفاء، ۲ / ۳۶۵؛ الحاوی للفتاوی، ۲ / ۴۱۲.

۳. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۵۷؛ شرح الاربعین از قاضی سعید، ص ۱۶۵.

۴. رساله زوراء، ملا جلال‌الدین دوانی، ص ۱۲؛ بحر المعارف، ج ۱۰، ص ۷۰۵.

سوره مؤمنون که خداوند بیان فرموده: ﴿رَبِّ أَرْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾.<sup>۱</sup> پس در آن وقت هرچه فریاد زند که مرا برگردانید به دنیا تا من عمل صالح به جا آورم در اموالم و غیر آن، و تو در آن وقت و در آن حال از آن ملک غیر جواب حاشا و کلاً نشنوی.

### [بلبل شوریده و مور عاقبت اندیش]

علما در این باب چیزی فروگذار نکردند؛ تمثیل خوبی بیان کردند: آورده‌اند که بلبلی یعنی شخصی که نفس خود را نشناخت، در باغی بر شاخه درختی آشیانه گرفت. اتفاقاً موری ضعیف یعنی شخصی که نفس خود را شناخته بود، در زیر آن درخت لانه ساخت. بلبل شب و روز گرد گلستان در پرواز بوده و بریبط نغمات دل‌فریب در آواز در آورده و آن مور هم در آن بوستان به جمع نفقات روز و شب مشغول بوده. و این دیوانه بلبل در چمن و باغ به آواز خوش مغرورگشته و با شاخ گل رمزی گفتی و با باد صبا میانه غمزی داشتی. و آن مور به تعب جمع آوری آذوقه نمودی و نازگل و نیاز بلبل را مشاهده می‌کرد، و به لسان حال می‌گفت: از این قیل و قال تو را چه سودی، در وقتی که تو را سودی لازم است؟

چون فصل بهار گذشت و موسم خزان رسید، خار جای گل نشست. و زاغ جای بلبل را حیازت کرد. و باد خزان وزیدن گرفت. و برگ درختان به ریزیدن آمد. و رخسار برگ زرد شد. و نفس هوا سرد شد. و از بالا برف بریخت و بارش بشتافت. ناگهان بلبل از خواب بیدار شد و از مستی به هوشیاری در باغ در آمد و نگاه کرد، نه گل دید و نه بوی سنبل به دماغش رسید. زبانش با آن که هزار داستان، لال شد. چه کند این بی‌نوا؟ نه گل که جمال او را ببیند و نه سبزه که کمال او نگیرد و از بی‌قوتی و بی‌زندگی طاقتش طاق شد، مشرف به هلاکت شد. پادش آمد که آخر مور ضعیفی

در زیر لانه بوده و دانه جمع نمودی. امروز باید حاجت نزد وی برد و به لحاظ همسایگی چیزی طلب نمائیم؛ زیرا حفظ نفس لازم است و منحصر در وی آمد.

بلبل گرسنه‌ی بی‌نوا به در خانه او رفته و سلام صدیقانه و تملقات و چاپلوسی بسیار نمود. مقداری از کرم و سخاوت و فتوت و فطانت وی بسیاری مبالغه ورزید و گفت: شما عمر عزیز خود را در نتایج کار خود صرف نمودی و من به غفلت و جهالت به سر بردم. امروز نصیبی از مقام شامخ خودت به ما عنایت فرمائید زیرا:

﴿مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأْتَمَّا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾<sup>۱</sup>

آن مور گفت: مگر نگفتند به شما که برای امروزه خودتان فکر نمائید و شما مگر نمی‌دانستی که هر حیاتی را ممتاتی و هر راه را پایان و به همین منوال مقالات زیادی و شماتت کثیری و استهزاء بزرگی نمود، آخرین جواب وی همان بود که در آیه کریمه در سوره اعراف خداوند حکایت فرمود:

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ \* الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾<sup>۲</sup>

ای عزیز من! خوب تأمل در آیه نما، نص است که مراد از کافر، کافر حقیقی نیست، بلکه فسقه باشند؛ زیرا فرمود: دین داشتند لکن عمل نمی‌کردند؛ ملعبه قرار داده بودند.

پس دانسته باش ای عزیز من، ای پدر من، که وجوب معرفت نفس از ابده [بدیهی‌ترین] بدیهیات است و این که شناختن نفس از اهم واجبات است. و اول چیزی که مکلف باید بشناسد، خود را بشناسد. پس این آخرین خطابه من است با شماها.

۱. آیه ۳۲، سوره مائده.

۲. آیه: ۵۰-۵۱.

اگر شما خود را شناختید و فهمیدید که این حقیقت که تعبیر از ما و من و تو و شما می شود چیست و کجا بوده و از کجا آمده و برای چه آمده و کجا خواهد رفت و حقیقت دنیا چیست و حقیقت آخرت کدام است؟ دو روز دیگر در اوج عزت ملکوت درآیی و به مقام شامخ آیه مبارکه سوره مطفنین: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾<sup>۱</sup> نایل شوی. و به وصال حیات مُلک بزرگ در آیه شریفه سوره دهر: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾<sup>۲</sup> نائل شوی. و از جمله نظاره کننده آنچه را وعده فرموده در آیه مبارکه: ﴿فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ﴾<sup>۳</sup> و آیه ﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾<sup>۴</sup> بوده باشی.

و اگر نستجیر بالله به مرض جهل باقی ماندی و نفس خود را نشناختی، به حضيض ذلت اسفل السافلین در روز دیگر دچار شوی و به مقامی که در سوره اعلى فرمود: ﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾<sup>۵</sup> نایل گردی و به بدبختی مفسد آیه سوره واقعه: ﴿فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ \* وَظِلٍّ مِّنْ يَخْمُومٍ \* لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ \* إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ﴾<sup>۶</sup> مبتلا گردی.

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

۱. آیه: ۲۲.

۲. آیه: ۲۰.

۳. سوره رحمان، آیه: ۷۰.

۴. سوره رحمان، آیه: ۷۱.

۵. آیه: ۱۳.

۶. آیه ۲۲-۴۵.

# گفتار نخست

حقیقت نفس ناطقه انسان چیست؟

مقاله اول:

گفتارهای بزرگان ادیان و مذاهب



## [ گفتار نخست: حقیقت نفس ناطقه انسان چیست؟ ]

### [ گفتارهای بزرگان اديان و مذاهب: ]

#### مقاله اول

البته نظر شریف می‌باشد که در فهرست کتاب مقرر نمودم که مقاله اول در بیان نوع کلمات ذوی الأديان و المذاهب است که آن‌ها متفقند بر این‌که انسانی خلق شده در ملاء اعلی قبل از خلقت این ابدان و اجسام. و بعد امر به هیوط آن‌ها شده تدریجاً به این عالم. و بعد از خرابی بدن نیز باقی باشند، یا در بهشت برزخی متنعماً یا در جهنم برزخی معذباً، تا نفع صور حضرت اسرافیل علیه السلام.

و قبل از شروع در نقل، بیان می‌کنم یک مقدمه:

و آن این است که اجماع مسلم دارند ملین بر این‌که نفس ناطقه حادث است به حدوث زمانی، چنانچه فاضل مقداد رحمته الله و مجلسی رحمته الله تحریر نمودند. زیرا قدیمی نیست در نزد آن‌ها مگر خدای وحده لا شریک له. ولی محل خلاف بزرگی شده در حقیقت نفس<sup>۱</sup>، حتی قریب پنجاه احتمال در حقیقت نفس گفته شده: بعضی فرمودند: جوهر مجرد است. برخی گفتند: جوهر متعلق به ماده لطیفه است. عده‌ای رفتند به این‌که جوهر متعلق به ماده باشد. جمعی فرمودند که جنس لطیف ساری در ماده است. و نبذه‌ای گفتند: عرض قائم به محلی است. و شردمه [= گروه‌اند کی]

---

۱. نک: کفایة الموحدين، ج ۴، ص ۲۳. کشکول شیخ بهایی، چاپ نجم الدوله، ص ۵۶۴؛ اسفار، ج ۴، ص ۵۹؛ شفا، ج ۱، رحلی، ص ۲۸۲، فصل دوم مقاله اولای نفس در تعدید مذاهب قدا در نفس؛ بحار، ج ۱۴ - باب حقیقة النفس و الروح و احوالها، و کتاب معرفت نفس استاد حسن زاده، دفتر سوم، ص ۴۳۷. رساله نفس ارسطو طاليس، ترجمه افضل الدین کاشانی.



بیان کردند که وجود محض است. و طائفه [ای] گویند از اصالة الماهية مجهوله الکنه است. و گروهی - خذلهم الله - گویند: صانع است، «تعالی الله عما یصفه الظالمون علواً کبیراً». الی غیر ذلک از احتمال و اقوال.

و این گفتگو و اختلاف در حقیقت ذات شده. و خواستند که ماهیت آن را و هویت آن را بشناسند به نحو مفاد ما [ی] حقیقیه و به نحو علم تفصیلی.

و شما در مقدمه با خبر شدید که حقیر این باب را سد نمودم و بیان کردم که این قسم از معرفت محال است. و منحصر است شناختن نفس به قسم دوم از معرفت که معرفت اجمالی و مفاد مال الشارحه باشد، و شناختن به آثار و افعال هم گویند.

پس بنابراین باید یک تعریفی برای انسان نموده که دارای جامع بین تمام اقوال این نوع ذوی الادیان و مذاهب باشد که کلمات به سر شاهد بر آن گرفت.

پس می گویم که حقیقت آن چیزی است شریف، لطیف، روحانی، مدرک همه چیز و اشرف از همه مخلوق [ها]، خلق شده قبل از بدن عنصری، به چندین هزار سال در ملاء اعلی و از سنخ ملائکه ها است. و او را آورده اند [به] این عالم اجسام تدریجاً از برای حکم و مصالحی و جهاتی. و بعد از خرابی بدن بمانند در عالمی از عوالم ملکوت که اسم آن برزخ است، دچار نعمتی فوق العاده و یا نعمتی فوق العاده که ادراک آن لذت و نعمت و عذاب و نعمت در همه اذهان نمی گنجد. و هستند در آن جا به این منوال تا قیامت که به عرصه محشر درآیند.

### [غرض این کتاب نقل کلمات بزرگان مذاهب است]

پس وقتی که حقیقت آن را دانستی اجمالاً، اینک شروع نمائیم به کلمات آنها، ولی نیز بعد از فراغ از بیان مقدمه دیگر: و آن این است که شما غیر مرة [= بارها] به سمع مبارکتان خورده شد که اختلاف فاحش در بیان ذات او شد. و نیز شنیدی که گفتم ذوی الادیان و مذاهب این معنا را گویند. پس ما را گویند، پس ما را به صحت و سقم مذاهب کاری نیست و با کفر و ایمان قائل راهی نیست و با اختلاف مسالک

نظری نیست. پس حق یا باطل، کفر یا ایمان، هر چه باشد، هر که باشد، محل کلام ما نباشد. بلکه آنچه محل نظر ما باشد در نقل این کلمات، همین صحت آن جهت جامعه، و وجود آن، حاصل اعتراف همگی به آن تعریف که نمودیم. چنانچه ما را نیز در این رساله نظری به نحوه کینونت قبل از بدن وی نیست که آیا با بدن بودند و یا بی بدن. و بنا بر اول لطیف بوده یا کثیف. و بنا بر اول، همان بدن لطیف را خلق نموده و وارد این بدن کثیف شده یا نه. و بنا بر دوم که آن بدن لطیف در همین بدن است که در دنیای با وی دیده می شود و در برزخ هم با اوست یا غیر او. و بنا بر خلع در وقت هبوط، آیا آن همان باشد که در خواب به وی تعلق گیرد و یا غیر آن است که در برزخ به وی تعلق گیرد. و آیا قبل از هبوط تشخیص داشته یا نه.

پس چون اولاً اثری بر این قسم از معرفت مترتب نیست. و ثانیاً عقل حقیر قاصر است، لذا تعرض نکنم. اگرچه بر حسب ذوق سلیم و اخبار متواتره، آن است که مشخص بودند و کلی بودن، مخالف با شریعت است. و ابدان لطیفه لازمه غیر خالعه باشد. والله العالم.

مخفی نماند که در وقت تصحیح کتاب برای طبع، به اقوال عده‌ای از کتب جدید و متأخره از تاریخ تألیف بر خوردم؛ در بین درج نمودم. ملتفت این نکات هم البته باید شد. و اینک که به عرایض رسیدی شروع در مقصود نمایم. و نیست توفیق مگر به خدا.

### [سخن شیخ بهایی رحمته الله علیه]

جناب شیخ بهائی رحمته الله علیه در «کشکولش» می فرماید که نفس ناطقه، جوهر مجرد از ماده جسمانیه است و خالی از عوارض جسمانیات. از برای وی تعلق است به بدن؛ تعلق تدبیر و تصرف. و مردن آن قطع این تعلق است. و این [مذهب] مذهب حکماء الهیین و اکابر صوفیه و اشرافیین است و بر این استقرار پیدا نموده رأی محققین از متکلمین. مثل امام رازی و غزالی و محقق طوسی و غیر اینها از اعلام.

و این مذهب مذهبی است که کتب سماویه به وی اخبار نموده و مشتمل است این مذهب را اخبار و اُنباء نبویه. و یقین شد آن مذهب به امارات حدسیه و مکاشفات ذوقیه<sup>۱</sup>. انتهای رسید کلام ایشان. خدای بلند فرماید مقام ایشان را.

**و حافظ می‌گوید:**

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود      آدم آورد در ایسن دیر خراب آبادم  
مادر این دیر نه از بهر طمع آمده‌ایم      نه برای طمع و حشمت و جاه آمده‌ایم  
زین سفر گر به سلامت به وطن باز رسیم      دیگر آن‌جا که رویم عاقل و فرزانه رویم<sup>۲</sup>

**[سخن محقق دوانی:]**

ملا جلال دوانی<sup>۳</sup> در «رساله زوراء» خود در مسأله حل شبهه تجسم اعمال بعد از آن‌که ذکر می‌کند که این فیض از باطن باب مدینه‌العلم و فرزند او سید الشهداء<sup>۴</sup> به من رسید، موقع تقبیل عتبه بوسی ایشان، می‌گوید: در حل شبهه با بسطی زیاد این‌که بعد از اطلاع تو بر حقیقت انطباق بین عوالم، پس آن عوالم تماماً حقیقت واحده باشند، مخالف می‌شوند از جهت تخالف احکام مواطن‌النفس در مدارج هبوط آن و مدارج صعود آن و مدارک آن چنانی که او مقتضی همین موطن است.

**و ملای رومی در «مثنوی»<sup>۴</sup> می‌گوید:**

از نیستان تا مرا ببریده‌اند      از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند<sup>۵</sup>

۱. کشکول بهایی، چاپ نجم الدوله، ص ۵۴۴. نیز نک: اربعین شیخ بهایی ضمن حدیث ۴۰، کشکول. چاپ نجم الدوله، اواخر جلد ۲، ص ۲۳۱.

۲. در حافظ نامه بخش دوم، ص ۱۰۲۳، و نیز غزلیات حافظ به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، ص ۱۵۱ چنین است:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم      از بد حادثه این جا به پناه آمده‌ایم

۳. جلال‌الدین محمد بن سلطان العلماء بهاء‌الدین محمد بن حسین خطیبی.

۴. مثنوی بالغ بر بیست و هشت هزار بیت است.

۵. مثنوی چاپ رمضان، دفتر ۳، ص ۱۶۳؛ تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی از محمد تقی جعفری، ج ۷، ص

تا آخر کلامش که اشاره به قوس نزول و صعود گفته. و اصرح از این می‌گوید:  
 دست و پا در خواب بینی و ایستادگی آن حقیقت دان نداشت از گزاف  
 آن تویی که بی‌بدن داری بدن پس مترس از جسم و جان بیرون شدن  
 روح دارد بی‌بدن بس کار و بار مرغ باشد در قفس بس بی‌قرار  
 باش تا مرغ از قفس آید بیرون تا بینی هفت چرخ او را زبون

[سخن] عالم ربانی سید نعمة الله جزائری،<sup>۱</sup>:

در «انوار نعمانیه» می‌فرماید: بر این‌که خلقت ارواح قبل از این ابدان و اجسام، شکی در او نیست که چندین هزار سال بوده، و اخبار بر این معنا متواتر است. و روح، جوهر درّاک است؛ تعلق گرفته به بدن برای تدبیر آن، و بعد از مردن تعلق گیرد به بدن لطیفی که قالب مثالی باشد در برزخ، و به عنصری در قیامت کبری. و اخبار به این معنی متواتر است. انتهای رسید مقصود از کلام آن رحمة الله علیه<sup>۱</sup>.

مدهوش:

در ازل در اثر دعوی بی‌جانی جان جای دادند در این جسم مکدر ما را  
 ز آمد شدی که شد همه معلوم ما نشد کی شد خروج از وطن و کی ورود ما  
 مؤلف «انسان کامل» می‌گوید: شیخ عبدالکریم جیلی عدنی (که حقیر گمان دارم  
 همدانی باشد و شرحی دارد به کلمه بسمله - نوزده جلد است - و دارای کتب  
 عجیبه و اخلاق غریبه است که حقیر حالات احدی از علماء را به مثل وی ندیدم،  
 در مثل «قصص»<sup>۲</sup>، و «روضات»، و «نجوم»، بلکه نشنیدم نیز، و در شرح سیر و سلوک  
 عربی باباطاهر که کتاب بسیار مفصلی است) می‌گوید که وجود انسان قبل از این  
 بدن از ارسال مسلم است و محل تأمل نیست.

۱. ۳۳۳

۱. الانوار النعمانیه، ج ۱، ص ۲۶۷ - ۲۶۸.

۲. مراد مؤلف از قصص، قصص العلماء و از روضات، روضات الجنات خوانساری و از نجوم، نجوم السماء است.

و خیام<sup>۱</sup> می‌گوید:

گر در پی شهوت و هوا خواهی رفت  
می‌دان چه کسی و از کجا آمده‌ای  
از آمدنم نبود گردون را سودا!  
وز هیچ کس هم نیز دو گوشم نشنود  
از من خبرت که بی‌نوا خواهی رفت  
می‌دان که چه می‌کنی کجا خواهی رفت  
وز رفتن من جمال و جاهش نفزود!  
کاین آمدن و رفتنم، از بهر چه بود؟!  
آن را نه بدایت نه نهایت پیداست!  
عاشق می‌گوید:

دردم نه همین است که بستند پرم را  
از حسرت مرغی که جدا مانده ز گلشن  
ترسم نرسانند به گلشن خبرم را  
اگه نشد اما که شکستند پرم را

[سخن شیخ صدوق رحمته الله]:

و جناب شیخ المشایخ رکن الاسلام صدوق - طیب الله رمسه - می‌فرماید: در «اعتقاداتش»<sup>۴</sup>: اعتقاد ما جماعت مسلمین در نفوس آن‌است که آن‌ها مخلوق اول باشند، و بعد از خلقت آن‌ها خداوند بقیه موجودات را خلق فرموده. و آن‌ها خلق شدند از برای بقاء و خلق نشدند از برای فناء، و از جنس بدن نمی‌باشند. و مردن عبارت است از انتقال از خانه‌ای به خانه دیگر. و بعد از انتقال یا صاحب نعمت باشد یا واجد نعمت. پس دعوی نماید بر طبق این مدعی تواتراخبار، چنانچه سید جزائری رحمته الله ادعاء نمود. انتهای رسید مقصود از کلام وی.

و از بیانش معلوم می‌شود که والدش و عموم مشایخش بر این عقیده باشند و به

۱. وی غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیامی است.

۲. در کتاب نگاهی به خیام همراه با رباعیات ص ۲۵۰، اینگونه است، و ز بردن من، جاه و جلالش نفزود.

۳. همان ص ۲۵۰.

۴. نک: اعتقادات، ص ۴۷ و ترجمه اعتقادات صدوق با حواشی شیخ مفید، ص ۵۰؛ کتاب شرح عقائد الصدوق او تصحیح الاعتقادات، ص ۱۷۸؛ بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۷۸، به نقل از اعتقادات.

این معتقد بودند و الّامی فرمود: اعتقاد من. و لذا شیخ رحمته در «رسائل» در مسأله برائت در شبهه تحریمیه، در ما لانص فیہ بعد از ذکر پاره‌ای از ادله بر اباحه، تمسک به اجماع نمایند و می‌فرماید: که طریق تحصیل وی جهاتی است، و از جمله کلام نقله اجماع و بعد نقل نماید اجماعی را که صدوق رحمته ادعی فرموده در همین «اعتقادات» که فرموده: اعتقاد ماها این است که بر اباحه باشد. بعد می‌گوید: از این کلام مستفاد می‌شود که والدش و مشایخش هم همین اعتقاد را دارند<sup>۱</sup>.

و لذا ما نیز در مقام همین ادعا را بنمائیم، بلکه بالاتر، زیرا در باب اجماع در اصول مقرر شد که اجماع یا به اصطلاح صدر اول است، پس مراد نوع مسلمین است، یا به اصطلاح متأخرین است، پس مراد نوع شیعه است. پس در مقام باید گفت که صدوق ظاهر عبارتش اخبار از اعتقاد نوع شیعه است اقلآکه کاشف از رأی معصوم است. وجهی از برای اختصاص کشف کلام وی از اعتقاد والدش و مشایخش نیست. و عجب از شیخ رحمته در این اختصاص و حال آن که خودش در باب اجماع همین دو اصطلاح را نقل نماید.

### [سخن شیخ عبدالکریم نیشابوری:]

و جناب شیخ عبدالکریم نیشابوری نیز در کتاب «ردود بر مذاهب باطله» از صوفیه و بابیه و اسماعیلیه و غیرهم آن هم نیز به این مسلک قائل شده در ضمن بیان مراتب ایمان و تقوا و تحصیل اخلاق حمیده که من جمله محبت را بیان نماید نسبت به مبدء عزّاسمه، تا آن که می‌گوید:

خداوند وقتی که ارواح را خلق فرموده همگی دعوی محبت و خلّت خداوند نمودند. پس خداوند دنیا را خلق کرد و بر آنها ارائه داد و آنها ده فرقه شدند. نه فرقه فریفته وی شدند، یکی باقی ماند. بعد بهشت را آفرید و به آنها ارائه داد،

همان یک فرقه باقی مانده ده فرقه شدند. نه فرقه محب و طالب بهشت شدند، یک فرقه باقی ماندند. بعد خداوند بلا نازل کرد. آن یک فرقه باقی مانده آن هم ده فرقه شدند «نه - محبت سلامتی نفس پیدا کردند یکی باقی ماند».<sup>۱</sup>

در «گلشن راز»<sup>۲</sup> می‌گوید:

هم از الله در پیش تو جانی است      که از روح القدس در وی نشانی است<sup>۳</sup>

شارح می‌گوید: اشاره به آیه کریمه: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ فرموده است.

بود محبوبس طفل شیر خواره      به نزد مادر اندر گاهواره<sup>۴</sup>

شارح می‌گوید: اشاره به آیه کریمه: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ

أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾<sup>۵</sup> [است].

چه گشت او بالغ، مرد سفر شد      اگر مرد است او نزد پدر شد<sup>۶</sup>

شارح می‌گوید: بعد از کمال یا به موت اختیاری یا اضطراری بدن را تخلیه نماید

و به عالم قدس در آید.

و چون حقیر از استادم - رحمة الله علیه - در فن حکمت شنیدم که فرمودند:

این گلشن، هفت شرح دارد، لذا می‌گویم: مقصود حقیر از شارح، محمد بن یحیی

جیلانی است. و از آنچه بیان نمودم نیز معلوم شد که خود شارح نیز با وی هم

مقصد است.

۱. چون عبارت اخیر مشوش به نظر می‌رسید، آن را داخل گیومه قرار دادیم، البته ظاهراً روشن است: نه فرقه سلامتی...

۲. اثر شیخ محمود شبستری (۷۲۰ هـ)، کتاب فوق در پاسخ پانزده پرسش امیر سید حسین هروی سروده شده است.

۳. در گلشن راز، چاپ احمد مجاهد، دکتر محسن کمیانی، ص ۱۹۶: که از قدوس اندروی نشانی است، در مفاتیح الإعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۶۷۵ همانند متن است.

۴. گلشن راز، ص ۶۷. مفاتیح الاعجاز، ص ۶۷۸.

۵. سوره تین، آیه ۴ - ۵.

۶. در گلشن راز، ص ۹۷ و مفاتیح الاعجاز، ص ۶۷۸: اگر مرد است همراه پدر شد.

[سخن شاه نعمة الله ولي:]

و شاه نعمت الله<sup>۱</sup> در «زبدة الاسرارش» می‌گوید:

ازل بسـتیم عـین احولی      تا نباشد هیچ پیدا جز علی  
نه تو در شکرستان گل خارهای      نی ز گل خواری است ما را چاره‌ای  
گرچه ذاتم را نه ماوی [و] نه جا است      جای خالی از احاطه من کجا است

و مرادش از بیت اول، اشاره به عالم ذرّ و عالم عهد و میثاق است که حدود دو هزار روایت در وی وارد شده، چنانچه در «فهرست» شیخ حر عاملی رحمته الله بیاید، و تصدیق‌نمایی در مقاله دوم. ولی چون آن‌جا عباد سه مرتبه مکلف شدند، مرتبه سوم دعوت به ولایت عهد و خلافت کبری از برای مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، لذا به وی اشاره دارد.

و مرادش از بیت دوم، عالم ملکوت یا فوق آن [است]، و می‌گوید ما طوطیان آن شکرستان بودیم، و به گل خوردن مشغول بودیم. ولی مرغی که گل می‌خورد، چاره‌ای از دچار شدنش به خار نیست، که حبس در این بدن باشد و نزول به عالم ملک و دچارش به هیولی باشد.

و اما سوم که واضح است؛ ذات خود را مجرد داند.

[سخن عالم جلیل شیخ علی اصغر بروجردی:]

و جناب عالم جلیل، مرحوم شیخ علی اصغر بروجردی - رحمة الله علیه - در کتاب «عقائد الشیعه [ی]» خودش بعد از آن‌که پاره‌ای از اقوال و احتمالاتی که در حقیقت انسانی گوشزد شما نمودم در مقدمه همین مقاله، و بعد از ذکر کلام صدوق

۱. درباره او نک: مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی، به تصحیح و مقدمه ژان اوبن.

کلامی نیز از او درباره روح در حاشیه اشعه، ص ۱۶۴ آمده است.



و اجماع وی چنانچه شنیدی، بیان می‌نماید؛ می‌گوید: حق همین کلام صدوق باشد و اصح همین است.

### و عارف جلیل محتشم<sup>۱</sup> می‌گوید:

روى برگشتن ندارم، شرمسارم شرمسار	باز جائی رفته‌ام کز روی یارم شرمسار
هم‌ازان شرطم خجل، هم زان قرارم شرمسار	با رخ‌نلفش دلم شرط‌قُراری کرده‌بود
پیش او اکنون به چندین اعتبارم شرمسار	قول و فعل و عهد و شرطم بود نزدش معتبر
من چه نرگس؛ از رخ آن گل‌عذارم شرمسار	«محتشم» بر شاخ دیگر بلبل دل را نشانند

تمام این کلماتش صریح است در موثیق عالم ملاً اعلیٰ حین امر به نزول به اسفل السافلین یعنی عالم طبیعت.

و همین مسلک را اختیار نموده مرحوم حجة الاسلام، محدث نوری رحمته الله چنانچه از «دار السلام» ظاهر می‌شود در موارد عدیده؛ مثل ذکر فوائد نوم که می‌گوید: نفس غیر بدن است و در کثیری از افعال خود غنی از بدن است، از برای وی جسد غیر محسوسی است متشابه به این بدن.<sup>۲</sup>

و نیز در همین فوائد می‌گوید: انسان غیر این جسد محسوس است که مرده می‌شود.

و نیز در باب کیفیت رؤیا می‌گوید: اتصال پیدا کند به عالم قدس.

و در جای دیگر گوید: از وقتی که ظاهر شده به این عالم، و در جای دیگر می‌گوید: متوجه به مسکن غیبی خودش. الی غیر ذلک [از] موارد عدیده.

اگرچه با آن که کتاب مُعَدَّ<sup>۳</sup> برای اثبات تجرد روح است به بعضی از انحاء تجرد، و مع ذلک می‌گوید: معرفة النفس و خصوصیت آن هم از عهده من خارج و هم

۱. نام شریفش علی، فرزند خواجه میر احمد (م ۹۹۶) است.

۲. دارالسلام، ج ۱، ص ۶.

۳. تهیه و نگارش یافته.

موکول به مقام دیگر است، ولی کیف کان آنچه مقصود ما باشد؛ هویدا و واضح باشد از کتاب ایشان در موارد بسیاری.

### و عطار می‌گوید:

زرب العزّة اندر خواست دارد      که حکمت چیست که آمد خلق موجود  
 جواب آمد که تا آن گنج پنهان      که آن مائیم بشناسند ایشان  
 تو از بهر شناسائی گنجی      به گلخن سرفرو داری برنجی  
 گفت معشوقی به عاشق کی فتی      تو به غربت گشته‌ای بس شهرها  
 از کدامین شهر بر گو بهتر است      گفت آن شهری که در وی دلبر است  
 در بیت دوم اشاره کرده به حدیث: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ»<sup>۱</sup> و در بیت سوم اشاره کرده به حدیث «أَدْخَلْنَاكَ كَرِهًا وَأَخْرَجْنَاكَ كَرِهًا». که در مقاله دوم ذکر نمایم. و در اشعار بعد اشاره کرد به حدیث نبوی که «حَبُّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيمَانِ»<sup>۲</sup> که شیخ بهائی - رحمة الله - علیه در «نان و حلوا» بعد از ذکر این حدیث می‌فرماید:

این وطن مصر و عراق و شام نیست      این وطن شهری است که او را نام نیست<sup>۳</sup>  
 مکتبی می‌گوید در «لیلی و مجنون» خود:

ای کالبد آفرین جانها      گوهر کش رشته بیانها  
 با شخص دو عالم آن خردمند      چون جان ببدن گرفته پیوند

### [سخن علامه شیخ جواد بلاغی:]

و جناب عالم ربانی شیخ جواد بلاغی نجفی رحمته الله - که از اعظم علماء بود از هر جهت و در غالب فنون استاد خود، و ما نیز درک وی نمودیم - به همین مقاله مشهور قائل شده که آن حقیقت لطیفه شریفه، یعنی ارواح قبل از ابدان خلق شدند.

۱. اسرار الشریعه، ص ۴۵؛ فتوحات، ۲ ص ۳۳۹؛ شرح الاربعین، ص ۳۰۳؛ بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۴۴.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۶۸؛ امل الأمل، ج ۱، ص ۱۱.

۳. کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی به کوشش غلامحسین جواهری، ص ۱۰. در آن جابه جای که او را: کانرا.

و بعد هم باقی [خواهند بود]، چنانچه ظاهر می شود از قصیده‌ی وی که تشبیه به قصیده‌ی ابن سینا دارد.

و اول این است که نقل به معنی می‌نمایم: که نعمت داده شدم من از خداوند از جهت مخلوقات بودنم در عالم ارواح و مجردات که عالم ابداء گویند. و سعادت آن نفس را باشد که بگویند برگرد به خشنودی، و خشنود شدم که در هر مصراع اشاره به آیه کریمه نموده: ﴿أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾.<sup>۱</sup>

### [سخن علامه ملا احمد نراقی:]

و جناب عالم ربانی، شیخ المشایخ، قدوة الفقهاء و العرفاء و المحققین، مرحوم ملا احمد نراقی - رحمة الله عليه - در «معراج السعادة» می‌فرماید که: اگر خواهی خود را بشناسی، بدان که هر شخصی را از دو چیز آفریدند: یکی این بدن ظاهر، و بعد شرح او را دهد و بگوید آن از جنس همین عالم محسوس است که عالم جسمانیات باشد. دوباره شرح دهد که از این عناصر اربعه<sup>۲</sup> ایجاد شده و آن بدن را به همین جسم ظاهری می‌توان دید. و دیگری نفس که آن را روح گویند و جان و قلب و عقل نیز گویند. آن جوهری است مجرد از عالم ملکوت، و گوهری بس عزیز و از جنس فرشتگان و عقول قادیسیه<sup>۳</sup> و درّگرانمایه‌ای از سنخ مجردات که خدای تعالی برای مصالحی به قدرت کامله خود ربطی تام میان او و این بدن قرار داده، و او را مقید و محبوس [در زندان تن] نمود.<sup>۴</sup> انتهای رسید مقدار حاجت از عین عبارتش، زاد الله در علو درجاتش.

۱. سوره فجر، آیه ۲۶.

۲. عناصر چهارگانه: خاک، آب، باد، و آتش.

۳. مقصود بر اساس نظریه فلاسفه مشاء «عقول دهگانه» و طبق نظریه حکمای اشراق، عقول انوار، نک: فرهنگ معارف اسلامی.

۴. معراج السعادة، ص ۱۹.

عرفی در «توبه نامه» گوید:

از هر که نه اهل شهر، پرهیز  
از هر چه نه در کتاب، توبه  
و اهل شهر در اصطلاح عرفا عبارت از احبه و اخلهٔ عالم قبل است که شیخ  
بهائیی علیه السلام در «نان و حلوا» اشاره دارد و عطار هم در «تذکره» صریحاً می‌گوید.

**باباطاهر - رحمة الله علیه - می‌گوید:**

من از روز ازل طاهر بزادند  
از آن رو نام بابا طاهر هستم  
بیا تا دست از این عالم براریم<sup>۱</sup>  
بیا تا پای دل از گیل براریم  
بیا تا تخم نیکویی بکاریم  
بیا تا بردباری پیشه سازیم<sup>۲</sup>

\* \* \*

تو که ناخوانده‌ای علم سماوات  
تو که ناپرده‌ای ره در خرابات  
تو که سود و زیان خود ندانی  
به وصلش کی رسی هیهات هیهات<sup>۳</sup>  
جهان بی‌وفا زندان ما بی  
غبارش قسمت دامن ما بی  
در بیت اول اشاره به تکالیف عالم موافق در ملاً اعلیٰ کرد. و در بیت دوم اشاره  
به ابتلاءات و دچار عالم طبیعت نموده، و طریق استخلاص را که تحصیل سجایای  
حمیده باشد، نموده. و در بیت سوم اشاره به مفاصد نشناختن نفس نموده. و در  
بیت چهارم اشاره به این که دنیا سجن مؤمن است، نموده.

**[سخن خواجه عبدالله انصاری:]**

خواجه عبدالله انصاری در مناجاتش می‌گوید: «الهی همه از انجام ترسند، من از  
آغاز»<sup>۴</sup> مرادش از آغاز، عالم ملکوت و موافق آن عالم است به ربوبیت و رسالت و

۱. سروده‌های باباطاهر، ص ۱۲۱.

۲. در رباعیات کامل باباطاهر، ص ۱۰، بداریم.

۳. رباعیات کامل باباطاهر همدانی، ص ۴.

۴. در مناجات و الهی نامه و رساله واردات خواجه عبدالله انصاری یافت نشد. شاید در آثار دیگرش باشد.

ولایت و امتحانات آن‌جا، چنانچه اشاره کنم در مقاله دوم. و مرادش از انجام، حال احتضار باشد که شیطان خبیث حاضر شود و حزب خود را مرتداً روانه نماید.

می‌گوید: من نمی‌دانم در آن‌جا سعید بودم و اجابت کردم دعوت پروردگار را، یا شقی بودم، اجابت نکردم؟ به هر نحو شده، انجام موافق آغاز خواهد شد. پس انسان باید از آغاز بترسد نه از انجام.

و نیز می‌گوید: آن‌کس که من از فراق او گریانم، او را به من و مرا [به او] باز رسان. از «منازل السائرین» ایشان هم همین مرادات ظاهر است. و شارح وی (ملا عبدالرزاق کاشی) نیز با این مرد هم مسلک است.

### [سخن حکیم لاهیجانی:]

و جناب میرزا حسن حکیم لاهیجانی در کتاب «شمع الیقین» که از تصانیف مهمه‌ی شیعه است در اصول‌الدین، در فصل اول از باب پنجم می‌فرماید:

نمونه از معرفت حقیقت روح و بدن انسانی: این [دو] جوهر، دو حقیقت‌اند که میان ایشان با غایت آشنائی که هر دو به اندام یکدیگر است مثل قبا و بدن، نهایت بیگانگی است. زیرا خلقت از طینت ملائک و عالم علوی است که محض نور و روح الهی است: ﴿وَتَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است و مبدء خلق انسان: ﴿وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾.<sup>۱</sup> تا این که گوید: روح در بدن مثل چراغ<sup>۲</sup> در فانوس است و بدن برای وی مثل لباس و آلت است، مثل قبا برای بدن...الی آخر کلامش<sup>۳</sup>.

۱. سوره سجده، آیه ۷.

۲. این جمله (چراغ) به گمانم باید سوخت باشد.

۳. شمع الیقین فی معرفة الحق و الیقین. چاپ سنگی سال ۱۳۰۳ به خط نصرالله تفرشی، ص ۳۹۰ -

### [سخن علامه یافعی]

و جناب شیخ عبداللّه الیمنی الیافعی - که از اجله‌ی علمای اسلام است - در کتاب خود در «نوادر المعالی» بعد از آنکه نقل می‌کند اخباری را که در بیان چیزی که حضرت احدیت اولاً آن را آفریده است، می‌فرماید: اخبار مختلف است. و بعد جمعی بین آن‌ها نماید و به مناسبت روح مطهر خاتم النبیین ﷺ که در بعضی از اخبار دارد که اول ماخلق اللّه روح مطهر ایشان باشد، می‌فرماید: ملخصش آن که اول روح خاتم النبوة [را] خلق فرموده، و بعد ارواح دیگر از سعدها و اشقیاء به توسط آن روح بزرگ خلق شد. [نه] و بعد به توسط آدم این جا آمدند. و دوباره بعد از خرابی بدن مراجعت کنند به عالم دیگر. انتهاء رسید مقصود از کلامش.

### [گفتار علامه شیخ انصاری:]

و جناب شیخ المجتهدین، مولانا شیخ انصاری رحمته اللّه علیہ نیز بر این مسلک قدم نهاده، چنانچه ظاهر است از «تقریرات» در مسأله اشتراط حیات در مفتی. زیرا وحید بهبهانی رحمته اللّه علیہ شرط نموده و فرموده: که ظن مجتهد که عبارت از صورت حاصله در ذهن بوده، باقی نماند حال مردن به واسطه آن اضطراب، بلکه به کمتر از وی باقی نماند؛ مثل نسیان و غفلت.

و شیخ رحمته اللّه علیہ می‌فرماید: این حرف بنا بر این است که ذهن جزء بدن باشد. و این معلوم نیست نه وجداناً نه برهاناً. بلکه آنچه معقول است در نزد ما امامیه که ذهن قوه‌ای از قوای نفس ناطقه باشد که به وی ادراک نماید کلیات را و از اجزاء بدن نیست. پس خرابی بدن و انقطاع روح ملازمه با ارتفاع صورت علمیه ندارد.<sup>۱</sup> بلکه

می‌گویم: اصلاً تعلق نفس به این بدن عنصری برای این است که در این نشأه تحصیل کمالات نماید و یا حاصل شود ادراکات و ملکات. و خلع نفس و خروج وی از بدن ملازمه با زوال اینها نیست. زیرا علت معده شاید بوده. و از قرار عدم اعتراض معلوم می‌شود که خود حضرت مقرر هم همین اعتقاد را دارد.

### [در کتاب روضة الصفا:]

جناب [نویسنده] «روضه الصفاء»<sup>۱</sup> بعد از ذکر مقاله‌ای می‌گوید: تحقیق در باب ارواح همان است که عمده المتکلمین و المحققین شیخ عبدالله الیمنی الیافعی بیان فرموده است.

### [سخن ملا عبدالصمد همدانی]

جناب ملا عبدالصمد همدانی<sup>۲</sup> در «بحر المعارف» بسیاری از موارد متعدده همین مقصد را بیان نماید. من جمله این است:

ای عزیز بدان که در نخست انسان در مقام و مکان یگانگی بوده که همه نور است و انس سرور، و وحشت و ظلمت و عذاب به آن جا راه ندارد و ارباب هم از بنی آدم تا به آن جا خود را نرسانند آرام و قرار نگیرند. ای عزیز، غم روزی و زندگی مخور و به این سبب داخل آیه کریمه: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»<sup>۳</sup> مشو! بلی آدمی اگر امروز فراموش کار نبودی، آن دولت انس و قرب مبدل به وحشت نگشتی البته.<sup>۴</sup>

گر طالع بخت یار بودی ما را	در مسکن خود قرار بودی ما را
گر چشم بزرگ ما نه بر ما نزدی	در شهر کسان چه کار بودی ما را

۱. از میر محمد بن سید برهان‌الدین خاوند شاه مشهور به خواند میر است.

۲- از دانشمندان امامیه در اوایل قرن سیزدهم هجری است. نک: ریحانة الادب، ج ۶، ص ۳۷۷.

۳- سوره توبه، آیه ۶۷.

۴- سوره توبه، آیه ۶۷.

و این یگانه بزرگ مرد خیلی بزرگ، خیلی مهم، و جامع فنون، در هر چه قلم رانده، طغیان نموده و فقه استدلالی مهم دارد چندین مجلد، و دارای کرامات باهره و صوفی بوده تا به مقام شیخی رسید. چون ذات وی سعید بوده، برگشت و توبهٔ نصح فرموده به لحاظ حادثه و ظهور شیطان بر جنابش. و امر نمودن آن لعین که مرا سجده نما!، نظیر ظهور ابلیس - لعنة الله عليه - بر سید یزدی. تا آن که به سید بعد از مخالفتش گفت که: تو قابل نباشی، بروم شیراز سید علی محمد را تربیت نمایم. قصه‌ها مفصل است. اولی به کتاب جناب شیخ عبدالکریم نیشابوری مراجعه شود دومی به کتاب شیخ علی اکبر نهاوندی.

و نوع حکماء هند و مرتاضین وی نیز این معنی را قائلند، چنانچه از کتاب جیک و بوک استفاده می‌شود.

و اصل این دو لفظ هندی است: جیک یعنی ربط روح، و بوک یعنی بدن. پس معنای کتاب این است: کتاب ربط روح به بدن. و این کتاب چندی قبل از اسلام در بعضی از نقاط شیاع پیدا نمود، ولی به شیاع اسلام مفقود شد.

و ظاهراً به سوزندان کتبی که در ایران بوده به امر [خلیفه] ثانی از بین رفت. و این کتاب اصلاً به تمام آن موضوعاً و محمولاً در تجرد روح و خلقت آن قبل از اجسام و بقاء وی بعد از خرابی بدن صحبت بدارد. انتهی غرض از این کتاب بناء بر حکایت «بحرالمعارف».

### [گفتار علامه عبدالمحسن خاقانی:]

(و جناب زبدة العلماء و عمدة المحدثین) شیخ عبدالمحسن الخاقانی المحمزه‌ای - که از اکابر علماء عصر است - در کتاب «خیرالزاد» خود در کتاب طهارت، در باب نقل جنائز تصریح می‌فرماید بر این که: روح چیزی است داخل در



بدن نیست نه به نحو جزئیة و نه حلول، بلکه منزه است از صفات جسمیه. و از برای وی تعلق است به جسم تعلق تدبیری و تصرف فقط، پس آن نفس انسانی از مجردات است ذاتاً نه قبلاً انتهی.

آن چه مقصود از کلام وی بود در ضمن اشکالی که بر خود وارد کرده که چگونه بعد از مفارقت بدن، ملتذ شود به نکاح و اکل و شرب و غیر اینها.

### گفتار اخوان الصفا:

اخوان الصفا<sup>۱</sup> در کتاب «جامعه [ی]» خودشان در موارد عدیده در رساله‌ها متعدده مثل رساله «ترکیب جسد» و «ربط «روح»» و رساله «حاس و محسوس» و رساله «موت و حیات» انسان و «رساله تهذیب نفس» می‌گویند:

ملخصش آن‌که: حقیقت نفس را حکماء مرتاض عاجز شدند از شناختن وی؛ کنه وی در غایت خفا است. ولی به نحو دیگر سهل است شناختن [آن]. و آن چیز شریف عالی روحانی باشد برای حکم کثیره، که آن‌جا ذکر نمایند که من جمله کمال است که خداوند ربط داده آن را به این جسد و سکنا داده آن را در این جسد؛ مثل سکناى تاجر در دکان و کشتیبان در کشتی و مثل سکناى آدم در میانه خانه<sup>۲</sup>، انتهی محل حاجت از این کتاب.

### [گفتار محدث بحرانی:]

جناب شیخ المشایخ، عمدة المحدثین، صاحب کتاب «حدائق»، محدث بحرینی رحمته الله در «کشکولش» می‌فرماید که: شیخ علامه ابوالحسن رحمته الله و غیر ایشان نقل فرمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الأرواح جنود مجندة»؛ هر روحی که آن‌جا با هم

۱. جمعی از دانشوران که در فلسفه نظراتی ابراز داشتند و کتابهایی منتشر ساختند.

۲. از جمله نک: رسایل اخوان الصفا، ج ۳، ص ۲۷۹.

الفت و محبت و آشنائی داشتند، این جا هم الفت پیدا می‌کنند، همین نحو باشد، و هر روحی که آن جا همدیگر را نشناختند، این جا هم نشناسند و الفت بین آن‌ها حاصل نشود. و بعد می‌فرماید که سید علامه ابوالرضی علی راوندی این حدیث را نقل فرمود. و بعد سید گفته که این حدیث ریزنده‌ی اشک چشم مؤمنین است. و معنی وی هم موجب لغزش قدم‌ها است.

و از عایشه نیز نقل شده که [شخصی] وارد مدینه شد و غریب بوده مخنتی، احدی را نمی‌شناخت. در خانه شخصی منزل کرد. اتفاقاً صاحب خانه هم مخنت بوده. قضیه را به سمع پیغمبر ﷺ رسانیدند، فرمود: بلی همین نحو است «الارواح جنودٌ مجنّدة»، الی آخر الحدیث. و بعد طفره می‌زند معنای رکیک سردی، بی‌نمکی برای حدیث می‌نماید که ابداً با فهم حدیث ربطی ندارد، نه ظاهر آن و نه باطن. و بعد بسیار طعن بر وی زند که گویا اینها اطلاع از کلمات اصحاب و اخبار ائمه اطهار ندارند، لذا مستند تأیید حدیث [را] خبر عایشه قرار دادند.

بعد می‌فرماید: دانسته باشید که نفس ناطقه، جوهر مستعد بیان و فهم خطاب، نامش روح است در کتاب الله: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي». <sup>۱</sup> و مردان روزگار از شناختن وی عاجز آمدند. و آن جوهر مجرد است خارج از بدن نه داخل بدن و نه جزء بدن و نه حال در بدن. و آن پاک است از صفات جسمانی و پاک است از عوارض ماده، تعلق گرفته به بدن تعلق تدبیر و تصرف مثل تصرف هوا به کشتی و به مفارقت بدن زنده می‌باشد دائماً در عالم دیگر در قالب مثال.

و بعد [از] جمع کثیری از علما نقل نمایند که به این تعریف قائل شدند. و بعد مقداری هم احادیث بر طبق مدعای خود نقل نمایند. حدیث مذکور بافهم آن  
 إن شاء الله در مقاله دوم بیاید.

سعدی می‌گوید:<sup>۱</sup>

خدایا به غفلت شکستیم عهد چه زور آورد با قضا دست جهد؟  
 ز خنده کوکبی که کند یاد تو به خیر برگشته طالعی که فراموش کند تو را  
 ای که گفתי هیچ مشکلی چون فراق یار نیست گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست  
 بار فراق دوستان بسکه نشسته بر دلم می‌رود و نمی‌رود ناقه به زیر محلم<sup>۲</sup>  
 بیت اول اشاره به موثقی عالم قبل است با بیت دوم. و بیت سوم اشاره به حبس  
 در این بدن است. و بیت چهارم اشاره به حدیث «ارواح جنود مجتده» می‌باشد.

مخفی می‌گوید:

می‌توانی که رهایی دهی از قید ستم تو که از چاه بر آری مه کنعانی را  
 زمزم محتشم گشت فزون ز بند غم کنج قفس چه من بود مرغ چمن سرای را  
 محنت و درد جدائی که زحد افزون است دیده لب ریز سرشک، جگر پر خون است

### [گفتار محدث فیض کاشانی:]

و شیخ المحققین و المحدثین، محدث فیض کاشی رحمته الله در یکی از کتاب [های]ش - چون حاضر نیست فراموش کردم اسم کتاب را - می‌فرماید بر این‌که: نفس ناطقه یعنی حقیقت انسانی جوهر مجرد از ماده و عوارض آن است و از عالم ملکوت است، از برای وی تعلق تدبیر است و تصرف است در بدن، و بعد از بدن تعلق گیرد به قالب مثالی<sup>۳</sup>.

و نیز در «وافی»، در کتاب کفر و ایمان به این بیان بنده غیر مرّۀ تصریح می‌فرماید که آن جسد مثالی در میان همین جسد عنصری است و می‌گوید: حقیقت بدن

۱. مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله سعدی.

۲. کلیات سعدی، حکمت ۴۲۳.

۳. سفینه البحار، ج ۳ ص ۶۰۳، به نقل از روض الجنان؛ الوافی، چاپ مکتبه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام اصفهان، ج ۴، کتاب الایمان و الکفر، و چاپ سنگی، ج ۳ (جزء ۱۳۶)، ص ۳۶.

انسانی همان است و این بدن عنصری، بدنِ بدن است در [که] میان آن است و او مدیر هر دو بدن باشد. الی آخر کلامش.

### [گفتار حکیم أنبأذقلس:]

«أنبأذقلس» - که از حکماء قدیم است - می‌گوید این‌که: نفس بوده در مکانی عالی شریف، پس چون خطائی از وی صادر شد، نزول کرد به این عالم و این نزول برای غضب خداوند بر وی بوده.<sup>۱</sup> و انتهی مقصود از کلام او. و این حکمت نیز هم در بعضی از اخبار وارد است، بیاید در مقاله دوم.

### [گفتار افلاطون حکیم:]

افلاطون حکیم می‌گوید در کتاب «طیماوس»: نفس جوهر شریف سعید است. و در وجه آمدن وی به این عالم عللی می‌شمارد، پاره‌ای از آن هم در اخبار بیاید. بعد می‌گوید: چون وقت نزول شد، پرش ریخته شد. هر وقت بیرون آورد، دوباره به محل خود برود. و دیگری از جهت خطای وی بوده و می‌شمارد علل آمدن را<sup>۲</sup> که بعضی از آن که در اخبار وارد است؛ بیاید.

ارسطاطالیس می‌گوید: نفس وقتی که بوده است در عالم عقل یعنی مجردات، افضل و اشرف بوده و وقتی که آمده به عالم حسیض، پست و وضع شده از جهت جسمی که به وی تعلق گرفته. و نفس شریف اگر چه ترک فرموده عالم عالی خود را و نزول به این عالم کرده و بعد علل آمدن را بیان نماید. و بعد می‌گوید: بعد از فراغ از تدبیر سریعاً رجوع کند به مأوای خود.<sup>۳</sup>

۱. ر.ک: الحکمة المتعالیه، ج ۸، ص ۳۰۸.

۲. ر.ک: اسفار، ج ۸، ص ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۶۰ و ۳۶۱.

۳. کتاب معارج الفهم به نقل از بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۸۶. نیز نک: رساله نفس ارسطوطالیس، چاپ کتابفروشی تائید اصفهان.

### حکمای مجوس می‌گویند:

نفس جوهر شریف مجرد نورانی است؛ چون عقل بالفعل است. ولی ظلمت چون نور را فرا گرفت؛ یعنی طبیعت ملائکه عدد نور در آمدند و منصور شد و بر ظلمت غلبه نموده، ولی نور مدتی با آن که غلبه کرد طبیعت را مهلت داد. انتهی. این قول بعضی از حکماء مجوس است.

و این کلام چهار حکیم را نقل به معنی نمودم از «اسفار» ملاصدرا<sup>۱</sup>.

### [گفتار علامه حلی:]

جناب علامه - اعلی الله مقامه - در کتاب «معارج الفهم» می‌فرماید: نفس ناطقه جوهری مجرد و عاری از تمام عوارض جسمانی است. جسم نباشد، جسمانی هم نباشد؛ بلکه خالی باشد از عوارض آنها، چون عوارض وی مثل خودش مجرد می‌باشند. و به همین منوال فرموده نیز در شرح «تجریده».

### [گفتار علامه محمود عراقی:]

و جناب شیخنا الاجل، عین مجتهدین، شیخ محمود عراقی<sup>۲</sup> نیز در کتاب «قوامع الفضول» همین معنی را اختیار نموده در باب اشتراط حیات در مجتهد، زیرا آن‌جا می‌فرماید که: تعلق نفس به این بدن عنصری برای آن است که از برای این تعلق به بدن دخلی است در حصول ادراکات و ملکات در این نشئه، و به خلع نفس و خروج از بدن زایل نخواهد شد. چون که بدن علت معده بوده، چطور می‌توان این حرف را زد. غرض همین بوده که نفس [را] تجلیه نماید به صور علمیه و ادراکات و اعتقادات حقه که موجب قوه نظریه و ثمره آن است، بلکه عملیه نیز همین نحو است.

۱. اسفار، ج ۸، ص ۲۶۲ - ۳۶۱.

۲. در مقدمه دارالسلام ایشان شرح حال مختصری از این عالم بزرگوار نوشته‌ام.

### [نفس ناطقه در نظر خواجه طوسی:]

جناب عمدة المتكلمين خواجه طوسی - رحمة الله عليه - می فرماید در کتاب «فصول» خود که: نفس ناطقه جوهر مجرد است تعلق گرفته به بدن تعلق تدبیر. جسم نیست. جسمانی نیست. عرض نیست. جزء بدن و عین بدن نیست. و به همین منوال اشاره دارد در کتاب «تجربش»<sup>۱</sup>.

### جامی گوید<sup>۲</sup>:

روز جزا بکن تو عنایت به کار خویش	زیرا که ما به شرط نکردیم کارها
چون جان وداع قالب خاکی ما کند	آه از عنایت تو نباشد در آن عنا
تا بود پیوند جان تن به جای	کی شود مقصود گل برقع گشای
تا بود قالب غبار چشم جان	کی توان دیدن رخ جانان عیان

«سلسلة الذهب» گوید:

هندوی نفس راست غل دو شاخ	تنگ کرده بر آن جهان فراخ
کش کشانش دو شاخ در گردن	می برند تا به خدمت ذوالمن <sup>۳</sup>

حاجی در «اسرار الحکم» می گوید:

در قوس نزول ارواح عبور بر عالم ذر نمودند تا آمدند، این جا در قوس صعود، عبور ارواح بر عالم برزخ بعد از طبیعت باشد بعد از این تمسک به ابیات سلسله الذهب نماید و فهرست حاجی بعد بیاید.

### [گفتار حکیم شیخ محمد حسین اصفهانی:]

و جناب شیخنا الاجل، جامع الفنون، شیخ «محمد حسین اصفهانی» - که از علماء عصر ما باشند - نیز به همین منوال سخن فرموده و معتقد باشد. چنانچه در

۱. تجرید و کتاب الفصول به نقل از بحارالانوار، ج ۵۸ ص ۸۱، و نیز نک: فصول العقائد، ص ۴۱.

۲. نورالدین ابوالبرکات عبد الرحمان بن نظام الدین بن شمس الدین دشتی (۸۱۷-۸۷۸ هـ) است.

۳. مثنوی هفت اورنگ، ج ۱، ص ۷۸.

مجموعه اشعار علماء از کلام وی ظاهر است. و چنانچه از منظومه وی در حکمت نیز موارد عدیده اشاره دارد؛ من جمله در اول آن منظومه می‌گوید:

یا مبدع العقول والارواح و منشأ النفوس والاشباح<sup>۱</sup>

چه ابداع در اصطلاح این جماعت استعمال نمی‌شود مگر در مجردات خصوصاً به ضمیمه عقول که ذکر نموده، و نیز در باب جواهر و اول ما خلق الله نیز اشعاری دارد که شاهد جلی است.

و جناب شیخ اجل، شیخ «علی مؤذن نیشابوری» می‌فرماید:

من موقعی که بر بام می‌روم اذان بگویم، صدای تسبیح ملائکه در ملاء اعلی می‌شنوم.

و نقل کرده: من موقعی که امر شد از حضرت رب العزة که نزول نمایم به این عالم، یاد دارم که به هر آسمانی رسیدم، اهل آن آسمان بر من گریستند که این بیچاره را از مقام قرب به مقام بُعد، و از عالم انس به عالم وحشت می‌فرستند. و از اعلی به اسفل و از فراخنای حظایر قدس به تنگنای زندان دنیا می‌رسانندش و بر این منوال مقالات داشتند و بر حالت من تأسف‌ها خوردند. خطاب عزت در رسید به آن‌ها که شماها می‌پندارید که از این راه خواری است! قسم به عزت خودم که اگر در آن جا یک مرتبه یک دلو آبی از چاهی بکشید برای یک شکسته بیچاره‌ای بهتر باشد از هزاران سال در حظیر: قدس تسبیح نماید! «كُلُّ حَرْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»<sup>۲</sup>. شماها به کار خود باشید و کار خدایی به من واگذار بنمائید. انتهی بنا بر نقل «بحر المعارف»<sup>۳</sup>.

### [گفتار علامه سید هاشم بحرانی:]

جناب سیدالمحدثین و محیی الشریعة، سید هاشم بحرینی رحمته الله در «معالم الزلفی» می‌فرماید: باب هفدهم: روح مؤمن: بدن وی صندوقی است که روح در وی گذاشته

۱. تحفه حکیم.

۲. سوره، آیه ۳۲.

۳. معالم الزلفی، الباب السابع عشر، ص ۱۲۳.

شده. و به درستی که ارواح مخلوط بدن نشوند. بعد شروع نماید به روایتی که وارد شده تا آن که می فرماید: باب هیجدهم: ارواح بعد از مردن بر هیئت دنیوی و قالبی مثل آن داشته، و مؤمنین آن‌ها به وادی السلام می روند و می شناسند همدیگر را و متنعّم در بهشت باشند.<sup>۱</sup> بعد شروع به اخبار نماید.

### [گفتار ابن فارض مصری:]

و جناب ابن فارض مصری - که اولین علماء اسلام است در حکمت و معارف - در «دیوان» خود در فصل دوم بر حسب شرح صراحتاً می فرماید که: روح اول مخلوقی است که حضرت احدیت ایجاد فرموده است.<sup>۲</sup> و بعد شارح ادله بر وی اقامه نماید عقلاً و نقلاً و در فصول صراحتاً می فرماید بقاء وی را بعد از خرابی بدن.

### [گفتار علامه شیخ احمد احسائی:]

و جناب شیخ احمد احسائی در «جوامع الکلم» در رساله شیخ محمّد مسعود که سؤال کند از ایشان: آیا برزخ آن چنانه‌ای که انسان بعد از مردن به آن جا برود، آن عین محل است که از آن جا نزول کرده یا غیر آن است؟ می گوید جواب مسئله را بر این‌که:

برزخ آن چنانه که برای آن از بدن خارج شود، همان محلی است که از آن جا هبوط نموده و به سوی این بدن آمده، این محل فوق عرش است. و از قرار معلوم خود شیخ محمّد هم همین عقیده را داشته.

و نیز در رساله شیخ مهدی در سؤال از حدیث: «هر که نفس خود را شناخت خدای را شناخت»، تصریح به همین مقاله نماید.<sup>۳</sup>

۱. معالم الزلفی، الباب الثامن عشر، ص ۱۲۳.

۲. دیوان ابن الفارض، تألیف شیخ شرف الدین ابو حفص عمر، توسط دارالقلم العربی حلب چاپ شده است.

۳. جوامع الکلم، چاپ سنگی، ص ۲۰۷، رساله ۱۱.



و منوچهری می‌گوید:

مرا گفتم دل آرام: بی‌آرام  
 ز جابلقاء به جابلسا رسیدی  
 چه داری مرا بی‌خواب بی‌خور  
 سکندر نیستی لکن دوباره  
 همان از باختی رفتی به خاور  
 سفر بسیار کردی، راست گفتمی  
 بگشتی در جهان همچون سکندر  
 بدانم سرزنش کردی روا بود  
 سفرهایی همه بی‌سود و بی‌ضر  
 گذشته از گذشته یاد ناور

خرم شیرازی می‌گوید:

در قید غم باز مقید ز چه سازی  
 از هجر دگر باره مسوزان دل خرم  
 در بستر دل زلف کمند است مرا بس  
 نصیب شد فراغ یار افسوس  
 سوزی که به جان عشق فکنده است مرا بس  
 مرا دوری نصیب افتاد کردند  
 نهم جان بر سر اینکار افسوس  
 از این غم شادمان افسوس ای یار  
 از این گلشن به غیر خار افسوس  
 از این گلشن به غیر خار افسوس  
 ندیدم  
 حکیم بزرگ قدیم، اغاد یونس گوید:<sup>۱</sup>

نفس در مکان عالی بوده بسیار شریف بود. پس چون خطاء کرد ساقط شد، به این عالم فرار نمود از جهت غضب الهی بر آن. پس وقتی که این جا آمد، غیاث مردمانی شدند که خود را گم کردند. و بنا گذاشته خودش دعوت می‌کرد مردم را به صدای بلند که دست از این عالم بردارید، به عالم اولی برگردید.

[گفته فیثاغورث حکیم:]

«فیثاغورث» - که از حکماء بزرگ است - در «رساله ذهبیه» خود می‌گوید که نفس از مکان عالی شریف نزول کرده آمده به این جا، و بعد از مفارقت این بدن برود و در آن مکان عالی بماند و این بدن مثل غاری است که انسانی در وی داخل شود. و

۱. در اسفار، که ظاهراً مؤلف این کلام را از آن کتاب نقل می‌کند، این نام به صورت «آغاناذیمون» ضبط شده است (ر.ک: ج ۸، ص ۳۰۸).

بعد به همین مضامین حکیم «دیوجانس» را وصایای زیاد نماید و از قرار سکوت دیوجانس معلوم می‌شود که او هم با وی هم عقیده بوده.<sup>۱</sup>

«ابوالمعالی جوینی» - که استاد غزالی است - می‌گوید:

که نفس جسم لطیفی باشد. داخل شده است در بدن مثل دخول آب در عود سبز. انتهی.

کلمات حکماء را حقیر نقل به معنی نمودم از باب ششم «اسفار» ملاصدرا در تجرد نفس.<sup>۲</sup>

### [گفتار عالمه عارفه امین:]

و عالمه فاضله، عارفه هاشمیه نیز در «اربعین» خودش در حدیث بیست و چهارم به این معنی تصدیق نموده، چنانچه می‌فرماید بر این‌که: حضرت حق خلق فرموده بود ارواح را قبل از خلقت آدم در ملکوت خودش به دو هزار سال،<sup>۳</sup> تا آخر کلام خود که شرحی و بسطی داده در مقام زادالله فی توفیقها.

### [گفتار علامه مقدس اردبیلی:]

و جناب زبدة الفقهاء و عمدة المتکلمین و قدوة الانام «مقدس اردبیلی رحمته الله»<sup>۴</sup> در «عقائد الاسلام» خود در باب اسلام خود در باب اثبات برزخ و قیامت در آخر کتاب می‌فرماید:

**نکته:** اصل انسان و وظیفه وی تصرف نمودن در بدن است و تدبیر نمودن در آن و

۱. ر.ک: اسفار، ج ۸، ص ۳۰۸ و ۳۱۸.

۲. اربعین الهاشمیه، ص ۱۵۵.

۳. اربعین الهاشمیه، ص ۱۵۵.

۴. صحت انتساب این کتاب به مقدس اردبیلی مورد تردید است. نک: مرآة الکتب، ج ۱۰/۴؛ الذریعه، ج

ابداً وی محتاج به این بدن عنصری نباشد و این انسان فقط بدن را آلت خود قرار داده و تعلق گرفته به ماده و صورت برای استکمال.<sup>۱</sup>

**مذنب بهبانی گوید:**

از خدا نعمت جاوید به ما باز آمد	به ختم از کعبه مقصد به فضا باز آمد
هدهد خوش خیر از شهر صبا باز آمد	داغ دل بسود به امید صبا باز آمد
که سلیمان کل از طرف هوا باز آمد	تا بگوید که چرا، رفت چرا باز آمد
تا به گوش دلم آواز دراز باز آمد	لطف حق بین که ز صلح از در ما باز آمد

**رکن الدین گوید:**

آدمی را ز جاه بهتر چاه	بوالفضولی شود چه یافت کلاه
نفس دانا ز عقل گویا شد	جاه یوسف ز چاه پیدا شد
سر آن بنده‌ای کلاه بود	همچه شیرین اسیر چاه بود
ای برادر برای تو در تجرید	دل خود را کباب دان نه ثرید
تو به گوهر گرفتی رفعت	پس چرائی چه سگ تو دون همت
کی ز لاهوت خود بیایی راه	تات ناسوت بر نشد بردار
ز آن که عسیر اسوی لاهوت	هست در راه جمعه صلبوت

**[گفتار علامه شیخ عبدالله مامقانی]**

و جناب شیخنا الامجد العلامة الشیخ عبدالله مامقانی رحمته الله - که از علماء عصر ما باشند زادالله امثالهم فی الاسلام - در کتاب «سیف البتار» در دفع شبهات الکفار نیز به همین مقاله مشهور مشی نموده. به مناسبتی در ذیل بعضی از آیات می فرماید که: روح قائم به جسد است و دخول وی در جسد و خروج آن نخواهد شد مگر به اذن خداوند. تا آخر مقالات وی.

### [گفتار ملا عبدالرزاق لاهیجی:]

جناب ملا عبدالرزاق لاهیجی در کتاب «سرمایه ایمان» در باب معاد جسمانی می‌فرماید که: روح جوهری است مجرد. و بعد ادله اقامه نماید بر مدعای خود. بعد می‌فرماید: چون لازم نیست در شریعت که انسانی اعتقاد نماید که نفس ناطقه جوهر مجرد است، لذا ما به مذهب اشخاصی که قائل به تجرد وی هم نباشند، اثبات نمائیم معاد جسمانی را.<sup>۱</sup>

### جناب شیخ اسماعیل تبریزی رحمته الله در «اعتقادات شیعه» می‌گوید که:

روح جوهر مجرد است. از عالم علوی آمده و بعد مراجعت نماید به برزخ و بعد به قیامت.<sup>۲</sup>

### جناب شیخ حسن گوهر در «اعتقادات شیعه» می‌گوید که:

ارواح قبل از بدن خلق شدند و برای کمالات این جا آمدند و دوباره مراجعت نمایند.<sup>۳</sup>

### [گفتار ابن میثم:]

جناب شیخ المتکلمین، شیخ اجل، ابن میثم - رحمة الله علیه - در «شرح نهج» در موارد عدیده همین مقاله را که مشهور فرمودند، بیان نماید. من جمله در ذیل این فقره که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از مراجعت از صفین فرمودند که: دنیا دار فناء و زوال است. و شما مردم خلق شدید از برای بقاء نه فناء، می‌فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ، الرَّحِيلُ!» جناب ایشان بعد از شرح زیادی و انطباق کلام ایشان را بر کتاب الله

۱. سرمایه ایمان با تصحیح استاد صادق لاریجانی آملی، ص ۱۵۹ تا ۱۶۰.

۲. وی حسن بن علی قراجه داغی تبریزی ملقب به گوهر و از رؤسای شیخیه است.

۳. اعتقادات او در اختیار نبود به کتاب شرح حیوة الارواح او بخش معاد مراجعه شود.

می فرماید: چون ارواح باید برگردند به موطن اصلی خود، لذا این است که حضرت می فرمایند: معطل نشوید، حرکت کنید؛ شما مسافرید!  
**محبوب گویید:**

آن ره که من آمدم کدام است      تا باز روم که کار خام است

اشاره دارد به مانعیت حجابات چنانچه در احادیث وارد است، و در بعضی به «مأة» و در بعضی به «سبعین الف». پس با این وضع فراموش کند موطن خود را و راه را هم گم کند البته:

جناب شیخ رئیس می گوید:

حقیقت انسانی چیز مجرد ملکوتی است. و قبل از این اجسام خلق شده است و پاک است از عوارض جسم و جسمانی و اعراض. و تعلق گرفته به این بدن عنصری برای حکم و مصالحی که بیان می نماید آن را. و بعد از خرابی بدن به محل خود عود نماید و قصیده ای در تعریف وی گفته که اول آن این است:

**قصیده عینیه روحیه<sup>۱</sup>:**

وَرَقَاءُ ذَاتِ تَعَزُّزٍ وَتَمَنُّعٍ	هَبَّتْ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ
وَهِيَ الَّتِي سَفَرَتْ وَلَمْ تُتَبَوَّقَعْ	مَحْجُوبَةٌ عَنْ كُلِّ مَقَلَّةٍ عَارِفِ
كِرْهَتِ فِرَاقِكِ وَهِيَ ذَاتُ تَفَجُّعٍ	وَصَلَّتْ عَلَيَّ كُرْهُهُ إِلَيْكَ وَرَبِّمَا
أَلْفَتْ مَجَاوِرَةَ الْخَرَابِ الْبَلْقَعِ	أَنْفَتِ وَمَا أَنْسَتْ <sup>۲</sup> فَلَمَّا وَاصَلَتْ
وَمَنَازِلًا بِفِرَاقِهَا لَمْ تَقْنَعِ	وَأَطْنَّتْهَا نَسِيَّتْ عَهْدًا بِالْحَمِي
عَنْ مِيمِ مَرْكَزِهَا بِذَاتِ الْأَجْرَعِ	حَتَّى إِذَا اتَّصَلَتْ بِهَاءِ هُبُوطِهَا
بَيْنَ الْمَعَالِمِ وَالطَّلُولِ الْخُضْعِ	عَقَلَتْ بِهَا ثَاءَ الثَّقِيلِ فَأَصْبَحَتْ

۱. در اسرار الحکم مرحوم سبزواری چاپ کتابفروشی اسلامی شرح و ذکر و ترجمه قصیده عینیه از ص ۲۷۵ به بعد آمده است.  
 ۲. در وقیات: أَلْفَتْ.

تا این که می فرماید:

فَلَأَيُّ شَيْءٍ أَهْبَطَتْ مِنْ شَاهِقِ عَالٍ إِلَى قَعْرِ الْحَضِيضِ الْأَرْضِ

به همین چند بیت اول قصیده اکتفاء نمودم برای اثبات عبارتی را که به وی نسبت دادم. زیاده به محل خودش مراجعه شود.

[سخن علامه سید بحرالعلوم:]

و حضرت علامه طباطبائی، سیدنا بحرالعلوم رحمته در رساله منسوبه به ایشان در تزکیه نفس نیز به همین مدعی تصریح فرموده، فضلاً از تلویح. اگر چه در انتساب این رساله محل کلام بلکه اشکال است. لذا از بعضی بزرگان شفهاً شنیدم که فرموده اند: از تصنیفات سید مهدی بحرالعلوم خراسانی است رحمته کیف کان اصل مطلب حق است، و در وی درج و مراجعه شود.

و جناب شیخ علی بن یونس عاملی رحمته - که از اجله علماء امامیه است - در کتاب خودش که «باب المفتوح الی ما قیل فی النفس و الروح» است می فرماید: مخفی نماند این که دلیل عقلی قائم بر تجرد نفس و یا بر مادیت آن قائم نشده، زیرا ادله ها را خراب نموده، و ظواهر آیات و اخبار دلالتش بر تجسم وی اگر چه بعضی از آن قابل توجیهی است و هم دلیلی که اقامه نموده، بر تجرد نفس دلالت ندارد. پس آن که حکم به کفر قائل به تجرد کرده است، افراط است و تحکم. و من نمی دانم که چگونه حکم کرده! و حال آن که جماعتی از علمای امامیه بلکه نحریب آن ها قائل به تجرد شدند جزماً.

و این حکم به لحاظ شبهات ضعیفه بوده با آن که این شبهات علیله را ظواهر آیات و اخبار دفع نماید. پس این حکم جرأناً و تفریط است.

پس امر دائر است در حقیقت ذات انسانی بین یکی از دو معنا:

یا آن که بگوئیم نفس جسم لطیفی است نورانی ملکوتی، داخل در بدن شده، پس ملائکه او را قبض می کنند وقت مردن، و باقی ماند در عذاب یا در نعمت به

نفس خودش یا به جسد مثالی که به وی تعلق گیرد، چنانچه مسلمانان در ملائکه و جن می‌گویند. و استبعاد ندارد که خداوند جسم لطیفی خلق کرده، باقی بدارد مدت زیادی.

و یا این‌که بگوئیم: نفس جسم لطیف خارج از بدن است؛ محیط به بدن و این بعید است. انتهی مقصود از محل حاجت از کلام ایشان.<sup>۱</sup>

### [گفتار شیخ العارفین نجم‌الدین کبری:]

و شیخ السالکین، قطب العرفاء، نجم‌الدین کبری در «منهاج السلوک» به همین مسلک قدم زده و می‌گوید که:

حقیقت نفس را احدی نشناخته و این در این جا در قالب باشد. و دنیا را باید عبور کند مثل عبور شخص از جسره که خیال دارد به منزل خود برسد. انتهی مقداری از عبارت و مضمون کلام وی.

### [گفتار علامه بزرگوار مجلسی<sup>رحمته</sup>]

جناب عمدة المحدثین، محی الشریعه، مجلسی - رحمة الله علیه - این کتاب: «باب مفتوح در بیان نفس و روح» را تماماً در «بحار» نقل می‌کند، کتاب قریب جزوی باشد بلکه متجاوز. بعد در آخر کتاب تتمه دارد که آن بوده که در فهرست قبل نقل نمودیم. بعد ایشان [یعنی مرحوم مجلسی] تصدیق می‌دارند کلام شیخ علی<sup>۲</sup> را چنانچه در کتاب «حق‌الیقین» تصریح شق اول<sup>۳</sup> فرموده، پس فتوای ایشان هم مثل رأی شیخ مذکور باشد در این باب.

۱. رک: بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۰۴.

۲. ایشان فاضل رضی علی بن یونس عاملی - روح الله روحه - صاحب رساله الباب المفتوح الی ما قبل فی النفس و الروح است. این رساله در بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۹۱ به بعد چاپ شده است.

۳. حق‌الیقین.

و علی کل حال فتوای این دو بزرگوار آن شد که حقیقت وی چیزی است لطیف، خلق شده قبل از بدن و مدیر بدن است و باقی ماند بعد از بدن تا قیامت.

### [گفتار سید کاظم رشتی:]

«سید کاظم رشتی» - مؤسس اساس شیخیه و مخرب دین اسلام - در «مجموعه عرشیه» خود به کلام طویلی در مشرق دوم در شرح حقیقت نفس می گوید که: نفس ناطقه از برای وی تقدم دهری است قبل از عالم ملک و زمان به چهار هزار سال، الی آخر کلام وی که می گوید: بعد از خرابی بدن در برزخ باقی و حیّ باشند؛ یا نعمت دچار و یا نعمت تا نفخ صور.

### ابن حسان می گوید:

معرفت خدا ذاتی است گر بشناسی خدای را، کما این که حضرت احدیت قبل از خلقت عالم بود، و بعد از خرابی وی هم باشد. نفس هم قبل از بدن خلق شد و بعد هم باشد. کما این که حضرت احدیت در این عالم باشد ولی نه داخل در آن و نه خارج از آن، پس نفس هم در این بدن باشد، نه داخل در آن و نه خارج از آن.

مأوی او تـحیت مأوانـهادهای  
چون نام وی خلیفه دنیا نهادهای  
در خلقت رخس مه زیبا نهادهای

در عرصه گاه عرصه‌ی مهمان سرای قدس  
بازش به سوی دار خلافت کشیده‌ای  
سر جمیل و احسن تقویم را به فضل

### خمولی می گوید:

کجاست برق که بر دارد آشیان مرا  
نتوان ولی زمشت خب آشیان گذشت  
آستان مسند زیبا بر دانا یکی است

در این چمن چه گلی نشود فغان مرا  
حب وطن نگر که ز گل چشم بسته‌ایم  
در قفس بالا و پائینی نمی باشد کلیم

### [گفتار فقیه تبریزی:]

و جناب جامع الکمالات و حاوی المعارف خواص دائرة تحقیق: الشیخ محمد علی - ملقب به فقیه تبریزی رحمته الله در «نفایس الجواهر» خود شرح مفصلی به این منوال



مشهور اشاره دارد در اول کتاب خود.

ملخص آن که: حقیقت انسانی جوهر مجرد است از عالم ملکوت، تعلق دادند به این جسم برای مصالحی. و بعد از مفارقت رجوع نماید به عالم ملکوت، الی آخر کلام دُرّ افشانش.

### [گفتار حجة الاسلام کلباسی:]

و (مرحوم حجة الاسلام کلباسی) در «انیس اللیل» در شرح دعای کمیل می فرماید: حقیقت انسان جوهری است مجرد که از سنخ این عالم مادیات و جسمانیات نیست. و ادله بر مجرد و مغایرت آن با بدن بسیار است. و مجرد نفس انسانی مقتضای ادله عقلیه و آیات قرآنی و اخبار عدیده [است] و تعلق آن به بدن تعلق تدبیر است مثل تعلق کشتیبان به کشتی و راکب به مرکوب و سلطان به مملکت. و از این جهت شناختن وی محال است مثل شناختن خداوند. انتهاء رسید مقصود از کلام وی رحمته.

### [گفتار حکم صدر المتألهین شیرازی:]

ملاصدرا در «اسفار» در باب نفس<sup>۱</sup> می فرماید که این یازده دلیل است که: علت یقین است بر این که نفس انسانی مجرد است از ماده و لواحق وی، چه برسد به حد عقل بالفعل چه نرسد. و بعد می گوید: عقول مردم قاصر است از ادراک عقلیات. پس ذکر نمائیم شواهد سمعیه را تا مردم بدانند که حکمت الهیه مطابق با نقل است؛ حاشا از حکمت که مخالف باشد.

بعد متجاوز از یک ورق نقلیات ذکر نماید. و بعد در آخر کلام می گوید: این جمله از اقوال علماء شریعت و اشارات مشایخ طریقت که دلالت دارد بر این که انسانی جوهر مجرد ملکوتی است روحانی. تا آن که بعد از فراق از نقلیات می فرماید: باب

هفتم در بیان پاره‌ای از احوالات نفس ناطقه از حیث نسبت وی به عالم طبیعت و در وی فصولی باشد: فصل اول در کیفیت تعلق نفس به بدن تا آن‌که انحاء تعلق را شش قسمت نماید و یکی خود اختیار نماید و بعد از اتمام این فصل در تحقیق حدوث نفوس بشریه آن چه گذشت یعنی در باب پنجم و ششم کافی است از کلام در این که این نفوس حادث شده باشند به حدوث بدن، تا آن‌که می‌گوید:

مراد ماها از بودن نفوس قبل از بدن این نیست که دارای تعینات شخصیه و کمالات نفسیه بودند، بلکه مراد این است که از برای نفس کینونیت دیگری بوده در عالم قبل از صور مفارقه عقلیه، تا آن‌که می‌گوید: فصل سوم در ایضاح این مسئله مهمه؛ یعنی وجود نفس قبل از بدن، تا آن‌که بعد از یک ورق می‌گوید که در حاشیه‌مان بر «حکمة الانشراق» گفتیم که این‌که از برای نفوس وجودی در عالم عقل بوده و وجودی در عالم حس، و طبیعت و وجود عالم عقل اگر چه پاکیزه بوده و محجوب و ممنوع از کمالات عقلیه نبوده و لکن چون که باقی مانده بوده از برای وی بسیاری از خیرات، آن چنان چه که ممکن نبود وصول به آن خیرات مگر این که هبوط نماید به این ابدان و آلات و ازمنه و فنون استعدادات، پس تصرف کند در ابدان، تا آن‌که می‌گوید: در ایضاح وجود روح قبل از بدن صراحتاً:

بدان که حکایت هبوط نفس آدمی از موطن عالم قدس که موطن پدر مقدسش بوده به این عالم که موطن طبیعت جسمانیت که به منزله گهواره و موطن نفس حیوانی است که به منزله مادرش باشد، بسیار بیان شده در صحف منزله از سماء و در رموزات انبیاء و اشارات اولیاء و حکماء ابرار.<sup>۱</sup> انتهاء رسید مقصود از محل حاجت از کلام ایشان.

و اطاله در کلام وی برای این بوده که اشخاصی که حضرت احدیت حظی [= بهره‌ای] از علوم حکماء برای ایشان قرار نداده و از مرض جهل خود هم عار

ندارند، مقداری از ادبیت را که واجد شده، میل دارد که رأی و فتوای این حکیم و امثال وی را در باب حقیقت نفس بفهمد، و نخوت جهل وی را مانع از سؤال از اهلش [است]، «اسفار» را خود باز نماید در مبحث نفس، می بیند که می گوید:

فصل در این که نفس ناطقه حادث شده به حدوث بدن و خبر از ابواب و فصول قبل و بعد ندارد و اطلاعی بر مراد وی از این عبارت هم نیست که این حضرات را قوس نزولی و قوس صعودی باشد. و روح انسانی را در هر عالمی اسمی خاص باشد و نام مخصوص گذاشته. علاوه در قبال افلاطون است که نفوس را قدیم و ازلی می داند. و این مغرور و اسیر عجزه جهل مع وصف الحال همیشه با جهل خود خرسند باشد و حال آن که نه حسن وی درست [است] و نه حسین وی و نه دختران مگاویه! ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

نشستند چون زنان در کوی ادبار      نمی دارند ز جهل خویشتن عار

\* \* \*

چون نداری کمال و فضل آن به      که زیان در دهان نگه داری<sup>۱</sup>  
لاف از سخن چه در توان زد      آن خشت بود که پر توان زد

\* \* \*

چه در بسته باشد چه داند کسی      که جوهر فروش است یا پیلهور

### [گفتار جناب سلطان الواعظین:]

جناب سلطان الواعظین خراسانی رحمته الله علیه در «انیس الواعظین» خود تقریباً لبعض العرفاء می گوید:

هست ترکیب نفس انسانی      عقلی و نفسی و هیولانی  
بوالعجب آنک نفس انسانی      که در این دیو خانه زندانی

بعد خودش می‌فرماید: ای بیچاره انسان! متذکر شو از کجا آمده‌ای؟ می‌دانی از حریم سبحانی یاد کن. هیچ بیادت ناید آن مقامات خوش روحانی و برگزیده حضرت سبحانی. [!] تا آخر مقالاتش. رحمة الله علیه.

### [گفتار حاجی سبزواری: ۱]

حاجی سبزواری در «اسرار الحکم» خود در شرح دعای جوشن کبیر می‌فرماید: **جان قصد رحیل کرد، گفتم که مرو گفتا: چه کنم خانه فرو می‌آید** پس چون نفس قصد رحیل کند به موطن اصل خودش در هر زمان، لذا می‌کند ریشه‌ی درخت طیب را از این زمین خبیث.

واصرح از این عبارت در همین دعا می‌گوید که: فقهاء حکم به نجاست ولد زناء فرمودند و فتوی دادند بر این که کافر است و ایمان ندارد و لو آن که ظاهراً ایمان آورده و ابراز نماید، آن ایمان زایل شود و جهنمی است. و مدرک آن‌ها در این مسئله اخبار است. و این مسئله بر کثیری مشکل شده؛ خصوصاً کثیری قید زوال ایمان هم نکردند؛ بلکه مطلقاً می‌گویند کافر است و جهنمی.

و این منافی با قواعد عدل است. زیرا ارواح در عالم قبل دو فرقه شدند: طیبات و خبیثات، و این امر مفروغ عنه است در نزد علماء. لذا ارواح طیبیه تعلق گیرند به ابدان طاهره و ارواح خبیثه به ابدان خبیثه. باید به مقتضای عدل ارواح طیبیه مظاهر نقیه داشته باشد و ارواح خبیثه، مظاهر خبیثه تا اسباب سعادت برای استکمال سعادت فرقه اولی و اسباب شقاوت برای استکمال فرقه ثانیه کامل گردد؛ چون که سعادت و شقاوت آن‌جا حاصل شد.

و نیز در این کتاب در «شرح دعای صباح» می‌گوید: **عالم ذر که ارواح بر وی عبور کردند در قوس نزول تا آمدند به عالم طبیعت در**

قوس صعود، عبور ارواح بر عالم برزخ بعد از طبیعت بوده باشد.

اینک که مراد وی در این کتاب که در حقیقت انسان [است] فهمیدی و حال آن که این کتاب علمی است مولد از کتاب منظومه، اینک مرادش از منظومه [را] خواهی فهمید که می‌گوید: نفس ناطقه حادث است به حدوث بدن [و] چه چیز است، به عین آن بیاناتی که در کلام ملاصدرا بیان نمودم.

زیرا تبعیت ایشان از ملاصدرا مثل تبعیت بعضی از اساتید ما باشد از مرحوم شیخ مرتضی علیه السلام. بلکه غالباً چنین بوده آراء لاحقیه را از آراء سابقه می‌توان استکشاف نمود.

و نیز شاهد بر عرایضم این است که حاجی قاعده امکان اشرف را مثل ملاصدرا تمام می‌داند. و در منظومه در همین قاعده تمثیل می‌زند بر این که اشرف مثل نفس ناطقه مدیر بدن، و أحس مثل خود بدن. پس این نص است که مراد وی در حدوث نفس به حدوث بدن چیست؟ و همان است که بیان نمودم.

و نیز در باب تجرد نفس همان دلایل یازده گانه ملاصدرا را اقامه نماید بر تجرد، و اطاله در کلام وی نیز عرایضی بوده که در عنوان ملاصدرا ذکر شد.

و اصرح از همه در بیان مراد خودش و ملاصدرا آن است که در «اسرار الحکم» می‌گوید که: ارواح خلق اول باشند ولی در سلسله طولیه نزولیه نه در سلسله عرضیه. و نیز آن جا می‌گوید که نفس ناطقه وجود محض است؛ ماهیت ندارد.<sup>۱</sup>

و نیز آن جا در باب دیدن خاتم النبیین صلی الله علیه و آله پشت سر را می‌گوید:

چنانچه معرفت تذکر عهد اول به یاد آوردن روح است بعد از قرین شدن به عالم طبیعت سابقه، ازل را، در آن حضرت به خاتم بوده از جهت کلیت وی و در دیگران به وراثت و تبعیت بوده. این بر حسب قبل و بعد در سلسله طولیه نزولیه و صعودیه، و اما بر حسب سلسله عرضیه - الخ.

حکیم قطران<sup>۱</sup> می‌گوید:

بلبل از بوی معشوق شده نغمه سرای  
تن او جفت وصال وتن من جفت فراق  
فاخته از طرب یار شده دستان زن  
دل آن یار نشاط و دل من یار حزن  
روزگار آورد هجران بی‌گنه یا اندرون  
وصل خوبان روزگار بد همی هجران کند

\* \* \*

جوهری می‌گوید:

کس از نقش ماهی حقیقت ندید  
حجابات جان است چندین طلسم  
خوشا آن که رست از طلسمات جسم  
ز وحدت کسی راکه دل آگاه است  
به جان طالب باء بسم الله است

[گفتار شیخ مفید<sup>۲</sup>]

جناب شیخ الفقهاء و المتکلمین، رکن الاسلام و عین الدین، الشیخ الاعظم، شیخ مفید - قدس الله نفسه الزکیه - در کتاب «مسائل» خودش می‌فرماید، بعد از آن‌که سؤال نمودند از جنابش از احوالات ارواح در برزخ و نعمت و عذاب آن‌ها در آن جا و کیفیت آن:

به درستی که خداوند قرار می‌دهد از برای ارواح اجسامی مثل اجسامشان در دنیا، نعمت دارند مؤمنین آن‌ها در آن اجساد و عذاب دارند کفار و فساق در آن اجسام. نه اجسامی که در قبور مشاهده می‌شود و می‌بینید بالحس که پوسیده می‌شود به مرور زمان. و می‌رسد این نعمت و عذاب به آن‌ها در غیر اماکن قبرستان و این معنا تمام می‌شود به مذهب من در نفس و معنای انسان که آن مکلف بوده در دار دنیا.

و آن مذهبم این است که: انسان چیزی باشد حادث، مخلوق، قائم به نفس

۱. دیوان قطران تبریزی، به اهتمام حسین آهی و به وسیله مؤسسه مطبوعاتی خزر چاپ شده است.

خود، خارج از بدن، خارج از صفات جوهر و عرض، و روایاتی نقل نمودیم از صادقین از آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و من نمی‌شناسم و نشناختم از متکلمین از امامیه قبل از خودم در معنای انسان مذهبی بیان شده باشد تا حکم به آن کنم. و نیست بین من و فقهاء امامیه و بین اصحاب حدیث در این تعریف که نمودم اختلافی<sup>۱</sup>، انتهی کلامه. زیاد نماید خدا در علو مقامش.

#### حسین ری شهری:

مرا از باده ساقیا چه چشم خوبش مست کن دوباره تازه جان من ز باده‌الست کن  
پس از پرستش صنم مرا صمد پرست کن چه لعل روح بخش تو مسیح روزگار شد

#### مشتاقعلی می‌گوید:

دل طائری و منزل لاهوتش آشیان دگر و دوام و فکر حضوری و بال دل  
عرصه ناسوت بس تنگ مجال آمده وسعت لاهوت شد عرصه جولان دل

#### [گفتار حکیم محمدباقر اصفهانی:]

و جناب حکیم عارف ربانی الشیخ محمدباقر اصفهانی رحمته الله علیه در «رساله جواب و سؤال از شبهه» کلام خواجه عبدالله انصاری که گوید: همه از انجام می‌ترسند ولی من از آغاز می‌ترسم، که ظاهر این کلام منافات به ابداء دارد، بعد از آن‌که شبهه را حل می‌نماید و رفع تنافی می‌کند، می‌گوید:

افلاطون علی‌المشهور از اعاظم فلاسفه است، و فرموده که تعلم نیست مگر یاد آمدن و تذکر. یعنی علوم غریزه ارواح است و بوده، ولی چون تعلق گرفتند آن‌ها به این اجسام کتیفه، فراموش کردند علوم خود را.

بعد می‌فرماید: التزام به تقدم ارواح قبل از اجسام مانعی ندارد؛ بلکه صحیح

است. ولی ملازمت ندارد مقدم مزبور با ازلیت آن‌ها چنانچه توهم شده. بعد شرح طولی دارد، مراجعه شود هر که طالب باشد.

### [گفتار میرزای شیرازی رحمته‌الله علیه]

جناب قدوة الاتقیاء، عمدة الفقهاء، مرحوم آقا میرزا محمدتقی شیرازی - که ما نیز درک زمان وی نمودیم - قدس الله نفسه الزکیة - دیدم اشعاری از وی به طبع رسیده است؛ می‌فرماید:

بال بگشاید ز تدبیر، آشیان گیرد به عرش      مرغ روح آن‌که جز از دوست روگردان شود  
 نان و حلوا را مشو در بند چون عمال موت      تا بگرد نعش سرگردان نباشی چون جدی  
 بیت اول اشاره فرمود به حدیث: «ادخلناه کرهاً و اخرجناه کرهاً»، و بیت دوم اشاره نموده به حدیثی که «روح کافر و فاسق بعد از حمل جنازه برای قبر، اطراف وی بگردد و بر سر خود بزند و فریاد نماید که مرا نبرید! مگر شما نمی‌شنوید کلام مرا و مگر من یک شفیع ندارم!» الی غیر ذلك از مقالات نفس خبیث که مفصل است حدیث و ما در مقاله سوم بیان نمائیم إن شاء الله.

### [گفتار غزالی:]

غزالی در «اربعین» خود می‌گوید که: روح آن نفس تو باشد و حقیقت تو و آن مخفی‌ترین چیزها باشد بر تو. و آن خاصه انسان است که خداوند اضافه به خود داده به قول وی که «بگو روح از امر خداوند است<sup>۱</sup>». و نیز در قولش که می‌فرماید: «داخل کردم در او از روح خودم<sup>۲</sup>». و این روح غیر روح جسمانی باشد و غیر این روح حیوانی باشد. حامل امانت این روح حیوانی نباشد. روح انسانی حامل امانت

۱. اسراء، آیه: ۸۵

۲. سوره حجر، آیه: ۲۹



باشد و متعهد تکلیف باشد و مورد اطاعت و عصیان و ثواب و عقاب باشد<sup>۱</sup>. انتهی مقصود از محل حاجت به کلام وی<sup>۲</sup>.

### [گفتار فخر رازی:]

فخر رازی - که از اکابر علمای سنیان است در غالب فنون - ، در «تفسیر کبیر» خود می‌گوید در ذیل آیه ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾<sup>۳</sup>. که: کفار سؤال نمودند از روح انسان، و به احسن وجه جواب داده شدند. و سؤال آنان وجوهی دارد:

اول: آیا حقیقت روح متحیز است یا حال در تحیز است یا موجودی است غیر متحیز و نه حال در تحیز؟

دوم آن‌که: آیا ارواح قدیمند یا حادث؟

سوم آن‌که: ارواح بعد از ابدان باقی باشند یا نه؟

چهارم آن‌که: حقیقت سعادت و شقاوت چیست؟

حاصل آن‌که مباحث متعلق به روح بسیار است و سؤال هم که دلالت ندارد از چه سؤال کردند. و جواب هم سزاوار نیست مگر به دو مسأله: یکی از حقیقت وی و دیگری سؤال از قدم و حدوث آن. و اما بحث اول...

تا آن‌که می‌گوید: خداوند فرمود به آن‌ها که روح موجودی است مغایر با این اجسام و اعراض. زیرا این اجسام و اعراض حادث شوند به امتزاج عناصر اربعه. و روح جوهر بسیط مجرد است، حادث نشود مگر به حدوث قول «کن فیکون». و آمده است این جا برای افاده حیات این جسد و تحصیل کمالات این نشئه که کامل

۱. کتاب الاربعین فی اصول الدین، غزالی، از منشورات دار الآفاق الجديدة، بیروت، ص ۲۰۸. و نیز نک:

کیمیای سعادت، ص ۸۵.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۳. سوره بنی اسرائیل، آیه ۸۵.

شود<sup>۱</sup>. انتهی مقصود از محل حاجت در عبارت وی.

### [سخن قطب‌الدین اشکوری:]

و قطب‌الدین اشکوری در «محبوب القلوب» بناء بر نقل ثقة الاسلام نوری رحمته در «دارالسلام» به همین مذهب اعتقاد نموده؛ چنانچه می‌گوید: در سبب إخبار میّت زنده‌ها را در خواب.

چون که نفوسی که تعلق به این ابدان گرفتند، شباهت دارند و آن‌ها مُشاکل هم می‌باشند با نفوسی که مفارقت از اجساد نمودند، پس آن نفوس مارقه را میلی باشد به غیر مفارقه. تا آخر کلامش که اثبات مدعی خود می‌نماید.

### [سخن شیخ محمد بلخی:]

جناب محمد بلخی نیز که از بزرگان علماء سنیان است، در کتاب «نصاب» خود می‌گوید:

بی سفرها ماه کی خسرو شود	از سفر یابید یوسف صد مراد
وانگه از شهر و ز خویشان برخوری	کز غریبی رنج محنت‌ها بری
وانگه شیرینی لذات مقرر	هست بر اندازه رنج سفر
گر ببینی میل خود اندر سما	پرز دولت برگشا هم چون هما

### [نظر میرزای ابراهیم سبزواری:]

جناب حاج میرزا ابراهیم سبزواری رحمته در شرح خود بر عدیله در ذیل «ان القبر حق» می‌فرماید: که بعد از قطع روح علاقه خود را از بدن به مکان اصلی خود برود. بدن به ما هو بدن چیزی نیست. این به واسطه احترام روح که چندی در وی بوده و معارف تحصیل کرده، دفن نمایند. و بعد جهاتی ذکر نماید از برای دفن از جگم و مصالح.

[و جناب لقمان حکیم:]

و حضرت لقمان - رحمة الله عليه - که در کتاب الله خداوند - جل و علا - وی را تجلیل فرموده، نیز بر این اعتقاد بود، چنانچه از کلمات وی ظاهر می شود بلکه صریح است در آن، بناء بر نقل عبارت و کلمات وی در «محبوب القلوب» شیخ دیلمی رحمته.

[سخن محقق ملا احمد کوزه کنانی:]

جناب عمدة المحققین ملا احمد کوزه کنانی - رحمة الله عليه - در «هدایة الموحدین» در جلد سوم می گوید بعد از آن که می فرماید: بر حسب آیات و اخبار روح جسم لطیف رقیق نورانی است [که آن را] داخل بدن نموده خداوند و بعد هم ابقاء بدارد آن را در قالب مثالی. و اما بعد از اغماض و بنا بر مماشات با طریقه قوم، پس حق و تحقیق آن است وفاقاً با جمعی از محققین که نفس نه جسم است و نه جسمانی و نه محسوس بالحواس. بلکه جوهری است بسیط نورانی لطیف که از شأن اوست ادراک کلیات، و جزئیات به ذات خویش حاصل است در بدن، و متصرف است در آن به توسط قوا و آلات، غنی است از لوازم جسم و بری از تحلل و نما، ملتذ شود به آن چه ملایم وی باشد و متألم گردد به آنچه مناسبتش نباشد. انتهی مقصود از کلام ایشان رفع الله مقامه.

ناصر خسرو می گوید:

در آشیان چرخ دو مرغان زیرکند      کاندر فضای ربع زمین دانه می خورند  
پرواز چون کنند از این دامگاه حزن      بگرفته کوه قاف به چنگال می روند

هستند و نیستند و نهانند و آشکار  
چون ذات ذوالجلال نه جسم نه جوهرند<sup>۱</sup>  
نه مشتری نه زهره نه مریخ نه زحل  
نه آفتاب روشن و نه ماه چون قمر<sup>۲</sup>

[سخن حکیم ابن مسکویه:]

جناب عمدة الحکماء و العرفاء ابوعلی احمد بن مسکویه رحمته الله در کتاب «طهارة الاعراق» خود می فرماید:

به درستی که در ماها چیزی باشد که جسم نیست و جزء جسم نیست. و عرض نیست و محتاج در وجودش به قوه جسمیت نیست. بلکه او جوهر مجرد بسیط غیر محسوس به شیء از حواس است. تا بعد از ذکر فی الجمله دلیل و ذکر مبادی نفس و اوصاف لازمة التحصیل و لازمة الترك می گوید: مردن خوفی ندارد، مثل این است انسان دست از کاری بردارد. بعد به نحو مانعة الخلو می شمارد سبب خوف را، و دفع می کند و اثبات می کند که مردن ابداً خوفی ندارد.<sup>۳</sup> خواجه طوسی - رحمة الله علیه - بسیار تمجید علمی و عملی می نماید از ایشان<sup>۴</sup> چنانچه سابقاً اشاره کردم.

نظامی می گوید:

با جبروتش که دو عالم کم است اول ما آخر ما یک دم است

پرورش آموختگان از مشکل این حرف نکردند حل

و نیز شیخ گنجه صراحتاً می گوید:

تو آن بودی که پیش از صحبت خاک ولایت داشتی بر بام افلاک

اگر پرسند از آن ها يك نشانی ندانی هیچ يك حرفی از آن ها

۱. در دیوان ص ۱۲۱ چنین است:

هستند و نیستند و نهانند و آشکار  
زان بی تواند و با تو درینجانه اندرند

۲. در دیوان اشعار حکیم ابومعین حمیدالدین ناصر خسرو چاپ انتشارات امیرکبیر ص ۱۲۰

پرواز چون کند ازین دامگه برون  
که قاف را گرفته به چنگال می برند

۳. نیز نک: کیمیای سعادت ترجمه طهارة الاعراق، ص ۲۸.

۴. نک: مقدمه اخلاق ناصری.

چه فردا بگذری زین محنت آباد      یقین دارم که زین هم ناوری یاد  
هر آن کس یاد نارد قصهٔ دوش      کند امروز را فردا فراموش

[سخن علامه شیخ حر عاملی:]

جناب شیخ المشایخ، ظهیر الاسلام، رکن الدین، اجلة المحدثین، شیخ حر عاملی - قدس الله نفسه الزکیه - صاحب «وسائل الشیعة»، اعتقادش در باب ارواح این است که: آن چیز شریف عالی است. و خداوند به ید قدرت خود آن‌ها را خلق فرموده قبل از بدن به چندین هزار سال. و بعد هم باقی باشند تا قیامت در برزخ. و از جناب ایشان به غیر این عبارت بنده چیزی را مرقوم ندیدم. ولی از اخبار مودعه در «فصول مهمه» در مورد عیده چنین ظاهر می‌شود: در ابواب آن مثل باب بطلان تناسخ و باب عود ارواح به ابدان و باب شقاوت و سعادت الی غیر ذلك مثل باب اخذ میثاق از عباد و باب عالم ذر و باب خلقت ارواح انبیاء و ائمه و شیعیان و اجساد آن‌ها، که همه ظهور دارد بر این که حضرت حق ارواح را قبلاً خلق فرموده. و مختار ایشان هم همان بود. زیرا ایشان بعد از ذکر نبذه‌ای از اخبار میثاق، تنصیص می‌کند بر این که اخبار در این که ارواح خلق شدند قبلاً و از آن‌ها میثاق گرفته شد متجاوز از هزار حدیث است.

و بعضی از متکلمین ماها منکر باشند این معنا را برای دلیل ضعیف ظنی غیر تام، که جواب آن هم از حدیث ظاهر است. بلکه اطفال هم بتوانند که به شبهات واهیة آن‌ها جواب دهند که من جمله این است که: چرا ماها یاد نداریم اگر کامل بودیم و اگر کامل نبودیم تکلیف محال است<sup>۱</sup>. انتهی کلام این محدث. مخفی نماند که حقیر وقتی که به کلام ایشان برخوردیم که فرمود: متجاوز از هزار

۱. الفصول المهمة فی اصول الائمة، تکلمة وسائل است که توسط آقای محمد نائینی تحقیق و توسط مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (علیه السلام) منتشر شده است. باب بطلان تناسخ الارواح فی الابدان، ج ۱، ص

حدیث در کتب اخبار موجود است در وجود ارواح قبل از اجساد، تعبداً از ایشان قبول کردم و خیلی تعجب نمودم، و حیرت افزود.

بعد از تفحص و دخول در مسئله و سیر در اخبار، حقیر گمان کردم که حدود دو هزار حدیث داشته باشیم در این معنا و اشکالاتی عدیده است عقلی در وجودشان قبل از ابدان. و این محدث فقط به بعض اشاره نموده و جوابی هم نداده که ملاحظه شود که چیست و چگونه است که حتی اطفال هم بفهمند. و کیف کان به آن اشکالات و جواب اشاره می‌کنم در طی مقاله دوم ان شاء الله.

و از بیان ایشان معلوم می‌شود که محدثین نوعاً بلکه عموماً این معنا را قائل باشند؛ بلکه عموم شیعه. زیرا انکار دو هزار حدیث تقریباً نمی‌توان نمود که چون بعضی از خیالات را نمی‌سازد آن هم به قول این محدث بچه «صُصم»<sup>۱</sup> جواب می‌دهد.

### [گفتار علامه سید مهدی قزوینی حلی رحمته الله علیه]

جناب قدوة العلماء و زبدة الفقهاء، آقا سید مهدی قزوینی حلی رحمته الله علیه که از اکابر عصر خود بوده و حاجی نوری رحمته الله علیه در «نجم الثاقب»<sup>۲</sup> در احوال امام غائب از اشخاصی می‌شمارد که خدمت حضرت ولی عصر - روحی له الفداء - رسیده است و حضرت تمجید علمی و عملی زیادی از ایشان نموده - قدس الله نفسه الزکیه - قصه طولانی است به آن جا مراجعه شود - الحاصل در کتاب «قلائد الخزائن» در اصول العقائد خودشان می‌فرمایند در آخر کتاب: خاتمه، مخلص آن خاتمه این است که ارواح، حقایق ملکوتی باشند و قبل از ابدان خلق شدند و بعد هم در برزخ به بدن لطیفی باشند تا قیامت. و در آن وقت محشورشوند در ابدان عنصریه.<sup>۳</sup> انتهى.

۱. مفهوم کلمه فوق معلوم نیست ظاهراً مُصَحَّف کلمه دیگری است که حین چاپ رخ داده است.

۲. نجم الثاقب، ص ۶۴۴.

۳. برگزیده مرصادالعباد از دکتر محمد امین ریاحی، ص ۶۸.

### [سخنی دیگر از نجم‌الدین رازی:]

شیخ العرفاء، نجم‌الدین رازی در کتب خود مثل «مشکوة الانوار» و «مرصاد العباد» می‌گوید در شرح حدیث نبوی ﷺ: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ حِجَاباً مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةً»<sup>۱</sup> و در حدیث دیگر از حضرتش ﷺ: «سبعین الف»<sup>۲</sup>:

بدان که ارواح وقتی که مأمور شدند به نزول به سوی اسفل السافلین، آن چنان‌ه‌ای که آن‌جا تعلق گرفتند به قالب آن‌ها، در این سیر عبور نمودند به عوالم ملک و ملکوت تا رسیدند به قالبشان. در هر عالم که گذشته‌اند، زبده آن عالم را گرفته‌اند. و آن زبده حجاب آن‌ها شد؛ چه نوری مثل نفوس و اولاد و امهات و زن‌ها، بلکه برای خیر خدا علم تحصیل کردن و امثال آن و چه ظلمانی مثل درهم و دینار و املاکات و امثال آن. پس این تعلقات حجاب آن‌ها شد در مراجعت. انتهی مقصود از کلامش.<sup>۳</sup>

### عندلیب می‌گوید:

تو خود ای عندلیب از طایران گلشن قدسی قفس را بشکن و دریاب باغ بی‌خزانی را<sup>۴</sup>  
از ناله جان‌سوز تو ای بلبل بی‌دل ترسم شود آزده بهل شور و نوا را

### قیصری در «شرح فصوص» می‌گوید:

که ارواح از بدن خارج شوند و به عالم برزخ درآیند. و این برزخ غیر آن عالمی است که در وی بودند و سوق به بدن شدند. انتهی مقصود از محل حاجت.

۱. بحار الانوار، ۳۴/۵۵، ۱۰-۱۲ و ص ۹/۲۴-۱۲.

۲. مرصاد العباد، چاپ طهران، ۱۳۱۲ ش، ص ۵۷.

۳. دیوان عندلیب کاشانی، ص ۳۸.

۴. در کلیات دیوان ابوسعید ابوالخیر؛ جمع آوری سعید نفیسی، ص ۳۰ چنین آمده است:

حورا به نظاره نگارم صف زد      رضوان به عجب بماند و کف بر کف زد  
آن خال سیه بر آن رخ مطرب زد      ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد

محبی‌الدین عربی در «فتوحات» می‌گوید که:

این برزخ که ارواح از ابدان خارج شوند و به آن جا روند، غیر برزخی است که ارواح در وی بودند. و بعد او تفصیلی می‌دهد قصه را که خارج از وظیفه این مختصر است.

احسن لاهیجانی می‌گوید:

گر سر و گردنۀ سلک کرام آمده‌ای      لله الحمد که در ملک کلام آمده‌ای  
 مَرهم درد و دَوای دل دار و گرما      همه آرام مراد همه کام آمده‌ای  
 شیخ ابوسعید ابو الخیر می‌گوید:

حوراء به نظارۀ نگارم صف زد      رضوان ز تعجب کف خود برهم زد  
 آن خال سیه بر آن رخان مطرف زد      ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد  
 عرفاء بلکه علماء برای این رباعیات ایشان بیاناتی دارند و آثاری قائل شدند. هر که طالب باشد مراجعه به کتاب نهانندی نماید.

[گفتار فقیه سید یزدی:]

جناب سید مشایخ ما، فقیه عصر وقت خود، سیدالمجتهدین مرحوم آقا سید کاظم یزدی رحمته الله علیه که ما نیز درک عصر وی نمودیم، از «رساله کاظمیه» وی از عربی آن و فارسی وی از موارد عدیده نیز همین مذهب مستفاد می‌شود.  
 در دومی می‌گوید؟ در ابتدا کرمت وجودم دادی. و از این عالم نیز مجازی عبورم بده. این قیدهایی که بر من نهادی، رهائی بده.<sup>۱</sup> الی غیر این عبارتها.  
 و در اولی می‌فرماید: خلق کردی مرا در عالم مجردات، تا آخر کلام وی که قدری محل شاهد را نقل به معنی کردم.

۱. این رساله در مجله نور علم منتشر شد و به صورت مستقل نیز توسط انتشارات در راه حق الهی نامه، بستان راز و گلستان نیاز، به کوشش استاد رضا استادی.



### [گفتار محقق ملا عبدالرزاق:]

محقق کاشانی ملا عبدالرزاق در «روض الجنان» می‌فرماید: تحقیق آن است که نفس جوهر مجرد از ماده جسمانی و عوارض جسم باشد. و از برای وی تعلق تدبیر و تصرف باشد. و موت قطع علاقه وی باشد. و این رأی حکماء الهیین و اکابر صوفیه و اشراقیین است. و بر این مذهب مستقر شده رأی محققین از متکلمین مثل رازی و غزالی و محقق طوسی و غیراینها از اعلام مثل راغب اصفهانی و بنی نوبخت و امثال اینها. و این مذهب همان است که اشاره فرموده به آن کتب سماویه و واجد این باشد انباء نبویه و تسلیم وی شد امارات حدسیه و مکاشفات ذوقیه.

### [گفتار محقق طنطاوی:]

طنطاوی کتابی بزرگ تألیف نموده در تجرد روح و اسم کتابش را کتاب «ارواح»<sup>۱</sup> نام نهاده و در تفسیرش هم خیلی اشاره دارد، و جمی غفیر را می‌شمارد از حکماء قدیم و علماء اعلام که قائل به تجرد وی شدند. و نبذه‌ای از ادله سمعیه و عقلیه نقل نماید.

و در کتاب «ارواح» این مطلب را بدیهی و حسی شمرده و می‌گوید: الساعة که این کتاب را می‌نویسم، در نزد حکماء عصر، حسی شده. و بعد نقل می‌کند نوع ممالک و بلاد اروپا را که این حضرات تماماً معترف شبنند، بلکه فوایدی از ارواح می‌برند و ذکر نماید عده فواید و منافع را.

### سالک می‌گوید:

از ما به اسیران قفس باد بشارت      کز بیضه یک منزلی دوست رسیدیم

۱. الارواح از طنطاوی جوهری است که چاپ سوم آن در ۱۳۵۰ هـ (۱۹۲۱ م) در مطبعه رحمانیه مصر به چاپ رسیده است.

آصف می‌گوید:

شعله‌ایم اما ز دود دل سیاهانیم ما چون چراغ لاله می‌سوزیم، فانوسیم ما

### [سخن علامه نهایندی:]

جناب شیخ علی اکبر نهایندی - مدّ ظلّه - که از اجلّه علماء عصر است از حیث اطلاعات برکلمات علماء اسلام و غیر وی، - در «جنة العالیة»<sup>۱</sup> در خصوص عقاید روحیه می‌فرماید که: محمّد فرید و جدی<sup>۱</sup> در کتاب «کنز العلوم» گفته که نفس از عالم غیب است و از عالم غیب الهی، و او لطیفی باشد. تعلق به بدن دارد در وقت دخول و در وقت خروج. تا آخر کلام محمّد، بعد می‌فرماید که: بسیار خوب فرمودند، بلی روح از عالم الهی است.<sup>۲</sup>

### [سخن علامه دیلمی:]

عالم ربانی الصمدانی شیخ محمّد دیلمی رحمته اللّٰه می‌فرماید: در «محبوب القلوب» خود:

اسیر لذت تن مانده‌ای و گرنه تو را چه عیش‌هاست که در ملک‌جان مهیّا نیست<sup>۳</sup>  
و در جای دیگر می‌فرماید:

نگردد تشنه آب وطن سیراب در غربت که یوسف در کنار نیل میل آب چه دارد<sup>۴</sup>  
غرض این است که این تحریر محدث، [و] حکیم عارف کامل نیز مذهب وی مطابق با مشهور است.

۱. نظر فرید و جدی را در کتاب الاسلام فی عصر العلم، ص ۷۲ و کتاب الروح فی القرآن از محمد نهبان النخیز، ص ۵۰ به بعد مطالعه فرمائید.

۲. جنة العالیة، ج ۱، ص ۶۳.

۳. محبوب القلوب با تصحیح دکتر ابراهیم دیباجی و دکتر حامد صدقی، ص ۲۶۹.

۴. همان، ص ۱۹۳.

[گفتار شیخ عبدالوهاب اشعری:]

جناب شیخ عبدالوهاب اشعری - که از اکابر علمای سنیان است و [از] مهمین آن‌ها به شمار می‌رود - می‌گوید در کتاب «بواقیت و جواهر» در بیان عقاید اکابر: ملخص کلامش در ابواب سه چهارگانه: که روح چیزی است مجرد و از عالم غیب است و بعد از مردن باقی می‌ماند در عالم برزخ تا قیامت و سعادت در آن‌جا متنعم باشند و اشقیاء معذب. و بعد می‌شمارد جماعتی را که بر این عقیده بودند مثل شیخ عبدالله تستری و ابن جنید و شیخ تقی‌الدین سبکی و ابایزید بسطامی و امثال اینها مثل کمال [ابی] ابن شریف<sup>۱</sup>.

قائنی می‌گوید:

ای دل تو چه حالی صفت خویش ندانی	بیهوده سخن از صفت غیر چه رانی
جان تو سبک جانب لاهوت سفر کرد	تو مانده به صحرای طبیعت ز گرانی
قائنی اگر مرد رهی بار بیفکن	تا از دو جهان توسن همت بجهانی <sup>۲</sup>

بیگانه می‌گوید:

احوال شب از شمع سحرگاه چه پرسی	از سوختگان قصه جانکاه چه پرسی
آئینه ز عکس تو در آغوش گذار است	ای سیل به سر منزل من راه چه پرسی
سر رشته دل خار و ز تبریک تو سنگی	هر پاره این شیشه صدا کرد به رنگی

جناب شیخ المتکلمین احسانی در «مجلی» می‌فرماید:

که نفس ناطقه جوهری است قبل از بدن خلق شده و بعد باقی ماند به بقاء الله. بلکه در باب معاد جسمانی تعبیر به جوهر هم نمی‌کند. می‌گوید: نفس ناطقه قوه‌ای

۱. البواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الاکابر، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت، ص ۵۵۰-۵۵۱.

۲. دیوان حکیم قائنی شیرازی، ص ۶۴۴.

است روحانی، الهی، مجرد از مواد و منطبق در جرمی نشود و منضم به جسمی نگردد و آن شعاع روح القدس است، در نهایت لطیف است. دیده نمی شود لطافت وی ابداً مگر از برای خالق آن، لذا انکار نمودند آن را بعض جسمانیات.<sup>۱</sup>

### [گفتار علامه شهید اول:]

جناب شیخ العلماء شهید - رحمة الله علیه - در کتاب «ذکری» شرحی از احوالات متعلق به برزخ را می نگارد، پس می فرماید که: قرآن دلالت دارد بر مجرد نفس ناطقه. و به سوی مجرد رفته اند بسیاری از اصحاب ما و از مسلمین. و یا جوهر و جسمی است لطیف تعلق گرفته به بدن برای تدبیر و تصرف. و اخبار بر این معنا بسیار است از فریقین. انتهی مقصود از کلام وی زیاد گرداند خدا درجات ایشان را.<sup>۲</sup>

### [گفتار شیخ عبدالنبی حلی:]

جناب شیخ اجل شیخ عبدالنبی حلی<sup>۳</sup> - رحمة الله علیه - در کتاب «لئالی الاخبار» در باب عاشر، در احوال برزخ کلماتی از حکما نقل می کند که آن ها قائل شده اند بر این که نفس ناطقه مجرد است و خلق شده اند قبل از بدن، و بعد از فراغ از بدن باقی بدارد خداوند آن ها را در قالب مثالی. و بعد می فرماید که حق و تحقیق در مسئله همین است که حضرات فرمودند، باید کلمات اینها را تصدیق نمود.<sup>۴</sup>

و جناب ملا علی نیز که صحاب عریضه به قمی<sup>۵</sup> باشد مکتوب وی از اول الی خاتمه آن تماماً اشارتاً و ظهوراً، صریحاً نثراً و شعراً دال بر این مقصد است.<sup>۵</sup>

۱. المجلی = مسلک الانهام، ص ۴۹۴.

۲. ذکری الشیعة، چاپ انتشارات بصیرتی، ص ۷۷.

۳- ظاهراً محمد نبی تویسرکانی مؤلف لئالی الاخبار است.

۴. لئالی الاخبار.

۵. جامع الشتات، میرزای قمی.

ملاحظه فرمائید عین ذریعه را با جواب در کتاب «جامع الثنات» (رحمة الله و انبیائه و ملائکته و جمیع خلقه علیهما ابد الابدین) انتهى.

### [گفتار حکیم معمر:]

معمر - از اعظام متکلمین مسلمین است و از مشاهیر. غیر مرّة در عصر خودش حکم به کفر او نمودند. می گوید بر حسب نقل مجلسی رحمته الله علیه که: حقیقت انسان شناخته نمی شود به ذات و کنه آن ولی آن، عینی از اعیان است و قابل انتقال از محلی به محلی نیست و نمی شود که محل یا مکان داشته باشد. و او تدبیر این عالم نماید و محرک این عالم است و محال است ادراک شود یا دیده شود.

مغربی می گوید:

اگرچه ما و منی جز توئی تو نیست<sup>۱</sup>      ز ما و من پستان یک زمان من و ما را  
اگرچه سایه عنقای مغرب است جهان      و لیک سایه حجاب آمده است عنقا را<sup>۲</sup>  
ای مغربی این حدیث بگذار      سز دو جهان مکن هویدا<sup>۳</sup>

### [گفتار حکیم میرزای قمی رحمته الله علیه:]

و جناب قطب دائره تحقیق و مرکز نقطه فقاہت علی التحقیق، المولی المیرزا القمی که اهل ولایت مصنف کتاب<sup>۴</sup> است، در جواب ذریعه زبده العارفین، و عمده العلماء العالمین ملا علی نوری (سابق الذکر) در کتاب «جامع الثنات» عباراتی دارد که نص در مذهب مختار است. من جمله در تشبیهات نفس می گوید:

این پر شکسته صعوه مانوس      مخلب شاهین بلاو بال بسته سائر محبوس

۱. در دیوان محمد یثربی چاپ دانشگاه تهران، به جای نیست بُتوَد.

۲. دیوان محمد یثربی مغربی، ص ۲۱.

۳. همان، ص ۱۹.

۴. مشهور است که میرزای قمی رحمته الله علیه اهل شفت گیلان است.

ففس محنت قرین ابتلاء به صغیر، تا آن که می فرماید: و رقاء متعززه از اوج عالم  
قدس هابط مغالی بی حاصلی گردید، الی آخر...

#### [عقیده مجوسیان:]

نوع مجوس می گویند که: حقیقت انسان جوهر مجرد است، تعلق گرفته به این  
بدن تعلق تدبیر و تصرف و بعد مراجعت کند. ولی دو جوهر است ممزوج: یکی از  
قَبَل نور، دیگری از قَبَل ظلمت، بنابر مذاهب فاسده خودشان که قائل به دو مبدء  
شدند: عرضی یا طولی (علی حسب اختلافات خرافاتی که دارند، بنابر نقل  
ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» در ذیل خطب ابتدائیه).

#### [گفتار راغب اصفهانی:]

ابوالقاسم راغب اصفهانی - که از بزرگان و مهمین مسلمین است - می گوید که:  
حقیقت انسان جوهر مجرد از مکان و جهت و محل است؛ تعلق گرفته به بدن تعلق  
تدبیر. و بعد از خرابی بدن به محل خود مراجعت نماید. و تعلق وی تعلق عشق  
است.

#### [سخن اسواری:]

اسواری - که از بزرگان متکلمین مسلمین است -، می گوید که: آن حقیقت انسان  
جوهر مجرد است، تا آخر کلام وی که بقیه کلام راغب است.

#### [سخن علامه ابن فهد حلی:]

جناب قدوة الاخبار، عمدة الفقهاء ابن فهد - رحمة الله علیه - که درک تشریف  
حضرت ولی عصر علیه السلام هم نموده بودند و تمجید علمی و عملی از ایشان فرموده  
بودند، چنانچه زیارت نامه وی هم دال بر این معنی است، در کتاب خود «تحصین

الصفات» می فرماید مضامین [ی] را که متکفل مذهب مشهور است، ولی تنصیب نکرده. بلی در کتاب «فصول» خود می فرماید که این بدن ظرفی است که نفس را در وی گذاشتند برای استکمال، و مثل چیزی است که عطر میان آن بریزند و مثل تابوت است که جسد انسان در وی گذارند. انتهی مقصود از محل حاجت.

و این کتاب «فصول الدعاء»، غیر کتاب «عدة الداعی» ایشان باشد.

### فیضان می گوید:

تفاوت های کفر و دین شکاف یک قلم باشد      بود منزل رسیدن دل به دست آوردن خوبان  
به ضبط هر نفس خونهای روح پاک کن خود را      چه اخگر پیش از مردن اندک خاک کن خود را

### پریشان می گوید:

تن بار گران است بینداز و سبک شو      تا بو که در آخر نبری بار ندامت  
ای که جوئی جمال شاهد جان      جان نهان است زیر پرده چشم

### [گفتار شیخ محمد طاهر قمی رحمته الله علیه]:

جناب شیخ الفقهاء و المتکلمین شیخ محمد طاهر رحمته الله علیه - که از اجله علماء امامیه است -، در کتاب «معارج الانوار» در معراج اول می فرماید، که:

نفس ناطقه جوهری است مجرد از ماده و خالی از عوارض جسمانی و جسم. و چندین سال قبل از خلقت بدن خلق شده و از عالم امر و ابداع باشد و چیز شریفی است، لذا نسبت وی را به خود داده که فرموده خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم:

﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾<sup>۱</sup> انتهی محل حاجت از کلام ایشان.

### ساکت می گوید:

طائر بشکسته بال، پرم از عشق تو بر پا      بسته ای از هر طرف چون راه پروازم چه سازم  
دیده ام تا باز باشد، دل تمنای تو دارد      گر نمایم منع دل با دیده بازم چه سازم

جناب مرحوم میر ابوالقاسم فندرسکی<sup>۱</sup> می فرماید در قصیده خود:<sup>۲</sup>  
 صورت زیرین اگر بر<sup>۳</sup> نردبان معرفت بر رود بالا، همان با اصل خود یکتاستی  
 این سخن را در نیاید هیچ و هم ظاهری گر ابونصر است و گر بوعلی سیناستی  
 جان اگر نه عارض است در زیر این چرخ کهن این بدن‌ها نیز دایم زنده و بریاستی<sup>۴</sup>  
 ایشان قصه غریبی از خودش نقل می نماید که در حال حیات بدن وی کیمیای  
 عجیبی شده بود که به هر چه بر خوردی طلا شدی.  
 در بعضی از کتب نظرم رسید و شیخ نهاوندی نیز در «جنته العالیه» نقل فرموده  
 مراجعه شود.

#### علائی در عنوان الطریقه می گوید:

کلک معنی تو را ز جاد و فن رشحه یافت چون ز جام الاست  
 آن بدو آغاز کار در تقویم ور ز انجام پرسیم این است  
 هان بوعلی همچو خر ای شوم خام دادمت از گنج بی پایان نشان والسلام

۱. از بزرگان عرفا و حکمای شیعه و فضلی آن‌ها است، درباره او نک: فلاسفه شیعه، ص ۵۰۶؛  
 الکنی واللقاب، ج ۳ ص ۸۲؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۳۷۵؛ فهرست کتابخانه اهدائی آقای مشکوة، ج ۳،  
 بخش یکم، ص ۲۹۵.
۲. وی این شعر بسیار نغز را در مقابل قصیده ناصر خسرو قبادیانی (در گذشته ۴۸۰ هـ ق گفته) که با این  
 بیت آغاز می شود. سروده است:
- این چه خیمه ایست این که گویی پر گهر دریاستی یا هزاران شمع در یسنگا از میناستی  
 و در دیوان ناصر خسرو، ص ۲۸-۲۳۵ چاپ استاد مینویی و دکتر مهدی محقق، مذکور است این قصیده  
 گذشته از زیبایی ادبی و شعری دارای مطالب بسیار بدیع و لطیف و عرفانی نیز هست. استاد حسن زاده آملی  
 می نویسد: این قصیده، چهل دو بیت است و هر بیت آن بیتی از حکمت، آن‌گاه به شرح آن پرداخته نک:  
 معرفت نفس، دفتر سوم، ص ۵۱۸ به بعد. قبل از استاد حسن زاده، مرحوم محمد صالح خلخالی و مرحوم  
 میرزا عباس شریف دارابی معروف به حکیم عباس آن را شرح کرده اند. هر سه شرح چاپ شده است.
۳. با ظ.
۴. این اشعار در غالب تذکره‌ها آمده است. از جمله نک: آتشکده آذر، ص ۴-۱۴۳، چاپ بمبئی، ۱۲۷۷ هـ  
 ق؛ ریحانة الادب.



جناب خلخالی عبد صالح<sup>۱</sup> شارح همین قصیده میر [فندرسکی] است و فرمایش ماتن را تصدیق می فرماید.

و جناب ملا اسماعیل واعظ سبزواری<sup>۲</sup>:

در «نوادر الاشارة» خود همین مسلک را اختیار نموده به بیانات.

اختلاف خلق از نام اوفتاد      چون بمن آمد آرام اوفتاد

صفی علی شاه<sup>۲</sup> می گوید در باب نفس:

شود در نفس یک جا مطمئنه      یقینش فارغ از وهم و مظنه

کند تشییع قلب اندر ترقی      سوی اقلیم قدس کون مخفی

دو اسبه تازد او تا ملک الله      تو گور و دست مولایت به همراه

صاحب آداب السلوک می گوید:

نفخت فیه من روحی<sup>۳</sup> عیان کرد      که اندر ضقع رب، انسان مکان کرد

چه از روح خدائی شد سر افزاز      یقین باشد که شد گنجینه راز

بود او صادر اول ز مصدر      اگرچه ز انبیاء او شد مؤخر

[فرمایش شیخ کلینی<sup>۳</sup>]:

جناب مرحوم ثقة الاسلام، شیخ المحدثین، محمد بن یعقوب کلینی -رحمة الله علیه - در «کافی» اخباری ذکر نماید در اصول و فروع و در مبدأ و معاد راجع به روح در ابواب متفرقه؛ مثل باب خلقت روح که آن صورت محدثه مخلوقی است، خداوند برگزیده و به خود نسبت داده. و در باب شقاوت و سعادت که آن دو تا

۱. وی مرحوم محمد صالح خلخالی از شاگردان ارشد حکیم میرزا ابوالحسن جلوه<sup>۳</sup> است و شارح دوازده امام منسوب به شیخ اکبر، محیی الدین عربی.

۲. وی حاج میرزا حسن صفی علیشاه اصفهانی (۱۲۵۱-۱۳۱۶ ه ق) صاحب کتابهای: زبدة الاسرار و عرفان الحق و تفسیر قرآن و بحرالحقایق و... است.

۳. مستفاد از آیه ۲۹ سورة حجر و ۷۲ سورة ص.

حاصل شدند قبل از خلقت اجساد. و مثل بقاء ارواح در برزخ و مثل خلقت ارواح شیعیان از علیین و خلقت اجساد آنها دون علیین. الی غیر ذلک، که یک دسته از آنها نص است و دسته دیگر ظاهر بر این که حقیقت انسانی چیزی است شریف و خلق شده است قبل از اجساد به چندین هزار سال. و باقی باشند بعد از اجساد عنصریه در برزخ تا روز قیامت، و بعد محشور شوند به بدن عنصری.

پس این معنا را جناب ایشان ملتزم و معتقد باشند به حکم این اخبار مودع در کتاب خود، و لو اینک تنصیب نفرموده است. ولی به حکم این اخبار می‌گویم و نسبت می‌دهم و اخبار می‌کنم که ایشان اعتقادشان در حق ارواح این است که چیز شریفی باشد، خلق شدند قبل از بدن و باقی بدارد آنها را خداوند به بدن دیگری در آتیه.

و توهم نشود که مقصود شما چیست. اگر غرض تمسک به سنت است نقل نمائید تا در وی نظر شود. و اگر مقصود نقل آرا و فتاوی است، نقل خبری در کتاب و ثبت و ضبط آن در وی دلالت ندارد که ناقل هم اعتقاد به مضامین وی داشته تا بشود نسبت داد. و لذا شیخ مرتضی رحمته الله علیه در «رساله مضایقه و موسعه» و «نماز قضاء» نقل می‌نماید که ابن ادریس رحمته الله علیه روایت مضایقه را اختیار نموده مطلقاً، و دو دلیل بر وی اقامه کرد: یکی اجماع، دیگر اخبار مضایقه را بزرگان محدثین در کتب خود ثبت و ضبط نمودند به تفضیلی که در محلش مذکور است.

بعد شیخ رحمته الله علیه می‌فرماید که ثبت و ضبط روایت از محدثی در کتابش دلالت ندارد که اعتقادش هم همان بوده. پس بناءً علیه ثبت و ضبط کلینی رحمته الله علیه این اخباری را که مفادش آن بوده که بیان نمودند، دلالت ندارد بر اعتقاد ایشان بر معنائی که شما نسبت دادید.

جواب این است که غرض: تمسک به سنت نبوده اصلاً و تمسک به سنت گفتم که در مقاله دوم بیاید. ولی نقض شما بر ما از کلام شیخ رحمته الله علیه بی‌موقع است. با آن که در اصل کلام شیخ هم کلامی است که مورد اقتضاء بیان ندارد. و خودش رحمته الله علیه در «مکاسب

محرّمه» خلاف این قانون را عمل کرده، مراجعه کنید به باب «حرمة بیع دهن نجس». و جهت وی این است که: جناب کلینی رضی الله عنه در اول «کافی» خطائی دارد. ملخصش این است که آنچه را من در این کتابم ثبت نمودم، حق است و حقیقت دین و مذهب است که باید من و عموم مردم به وی مکلف باشند و عمل کنند تا روز قیامت. و حق همین است که من در این کتاب ثبت و ضبط نمودم. و از شدت اعتقاد به وی به آنچه راکه در این کتاب ودیعه گذاشته از حقانیت و مطابقه با واقع، تا وقت ظهور حضرت حجت علیه السلام هم نگفته بلکه تا قیامت گفته. پس نیتم از این جهت بوده نه به صرف ذکر روایت و لذا بقیه محدثین مثل شیخ طوسی رضی الله عنه در دو کتابش، و صدوق رضی الله عنه در «من لایحضر» نقل فرمودند اخبار را، ولی نمی توان نسبت داد و ندادم. و لذا صدوق را ذکر کردم از اعتقاداتش نه از کتب حدیث. و الله الهادی.

انجکی<sup>۱</sup> می گوید:

هفت آسمان ز نور من آنگه بیافرید افلاک و چرخ و انجم و آنگاه ماه و خور

وفائی می گوید:

دید ناچار زنخدان تو را یوسف دل برگزید از همه آفاق چه و زندان را

و در خاتمه کتابش در «مناجات نامه» تصریح می کند، این مدعی را می گوید: الهی تمام ترس من و خوف این ذره بی مقدار از میثاق روز الست است که آن جا چه کردم و چه گفتم! به آن جا مراجعه شود مناجات شیرینی است.

و این وفائی، صوفی بوده قریب به مقام شیخیت رسیده بوده، حادثه ای روی داد. چون سعید بود، برگشت از این طریق خبیثه ضاله مصله. توبه نمود و رساله ای نوشته در رد صوفیه و تار و پود آن ها را به باد داده و اسرار نگوی آن ها را فاش کرده. نظیر برگشتن شیخ عباسعلی<sup>۲</sup> اگر چه بین برگشتن های این دو نفر فرق است.

۱. ظاهراً انجکی است.

۲. منظور حاج شیخ عباسعلی کبیران قزوینی صاحب رازگشا است.

### [نظریه اثیرالدین مفضل:]

اثیرالدین مفضل بن عمر اهری: در «هدایه» تصریح به این معنی دارد که قابل توجیه و تأویل نیست.

### [نظریه حسین بن معین میبدی:]

و حسین بن معین الدین میبدی شارح «هدایه» مذکوره نیز همان را گوید: در تقسیم جوهر می گوید که حقیقت نفس ناطقه جوهری است تعلق گرفته به اجسام برای تدبیر و تصرف. انتهای رسید کلام این دو حکیم.

### [نظریه آقا شیخ محمد تقی اصفهانی:]

جناب عالم ربانی، رکن الدین، آقا شیخ محمد تقی اصفهانی (نجل آقا شیخ محمد باقر) در کتاب «جامع الاسرار» خود در توحید نیز همین مسلک را اختیار نموده در موارد عدیده. و تصریح می کند در آن جا که حقیقت انسان قبل از همه ایجاد شد. و بعد طریق خلاص را مقرر می دارد. زیاده مراجعه کنید.

### [اعتقادات بابیه و بهائیان:]

عموم بابیه و بهائیه و صبح ازلی و مارقیه که چهار فرقه از بابیه باشند، فائند که حقیقت انسان چیز مجرد است و تعلق می گیرد به اجسام انسان و غیر انسان. و این حضرات ابداً استثنا ندارند در آن چه گفتم. نوع کتب آن ها باردودی بسیار دیدم و ما نیز مقداری در کتاب خودمان در «اعتقادات اثنی عشریه» متعرض خرافات آن ها شدیم. و ابطال دعاوی واهیه را نمودیم. و اصل حقیقت این چهار فرقه این است که این حضرات فائند که ارواح ازلی باشند و ابدی خواهند بود، و دنیا را نه نهایت و نه بدایت باشند. و اصلاً قائل به حشری و نشری نباشند. به ماوراء الدنیا چیز دیگر قائل نباشند. و اینها را «تناسخیه» می گویند که اعتقادشان این است هر روحی داخل بدن

انسانی می‌شود. هر چه اکتساب کرد بعد از خروج از بدن به مناسب کمالش تعلق می‌گیرد به یک جسم دیگری از انسان، آن هم بر حسب اصناف آن‌ها یا حیوان آن هم بر حسب انواع آن‌ها و اصناف هر نوعی، یا نباتات آن هم بر حسب انواع و اصناف هر نوعی، یا جمادات که دیگر خیلی مرتبه نازلی است. و دیگر به تکالیف الهیه هیچ شریعتی قائل نباشد. و هر نفسی که کامل شد و لئ است به عنایتی. پیغمبر است به عنایت دیگری. و خدا باشد به عنایت دیگری. لذا سید علی محمد شیرازی دعوی مهدویت نمود،<sup>۱</sup> بعد دعوی رسالت نمود،<sup>۲</sup> بعد دعوی ربوبیت نمود.<sup>۳</sup> چنانچه در کتاب «بیان» خود می‌گوید که ذات الله نیست مگر هفت حرف «م، ح، م، د، ع، ل، ی».

این جماعت أضّر مردم [=زیانبارترین] و شریرترین حیوانات باشند در جامعه بشری، و اَرذل مردم باشند از حیث مذهب، چنانچه در روایت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد است در «فصول مهمه» در باب تناسخ مراجعه کنید.<sup>۴</sup>

### سقراط حکیم<sup>۵</sup> می‌گوید:

نفس جوهر شریفی است، از محل عالی هبوط نموده این جا و به بدن تعلق گرفته تعلق تدبیر و بعد مراجعه کند به محل خود حقیر، از کتاب «ترجمه افلاطون» نقل نمودم.

۱. نک: کتاب تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۳۰؛ ظهور الحق، بخش سوم، ص ۳۱، سطر ۱۱؛ بیان عربی، ص

۲. سطر ۱۶؛ کشف الغطاء از ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ بهائیان)، ص ۳۴۱، سطر ۲۰.

۲. نک: کتاب بیان، واحد اول، باب ۲ و ۱۵ و واحد دوم باب ۷. و واحد سوم، باب ۱۴؛ احسن القصص، سوره ۵۲.

۳. کتاب بیان فارسی، باب اول، واحد یک؛ کشف الغطاء، ص ۳۴۱، پنج شأن.

۴. الفصول المهمه، ج ۱، ص ۲۵۹ بطلان تناسخ الارواح فی الابدان.

۵. وی از بزرگترین فلاسفه یونان قدیم بوده است که اهمیت فراوانی برای شناخت نفس و طبیعت و کیفیت کار آن قائل بوده است: نک: علم النفس، ص ۱۵ از سمیع عاطف الزین.

### زیراقلیطوس حکیم می‌گوید:

که روح یا نفس چیز عالی است از محل قدس نزول کرده و این جا به این بدن تعلق گرفته، و بعد از خرابی بدن مراجعت کند. (نقل کردم محل حاجت را از کتاب «جمع بین رأی الحکمین»).

### شیخ زین العابدین شیروانی:

در «بستان السیاحه» در موارد عدیده خصوصاً در گلزار سوم تصریح به این مسلک نموده مفصلاً<sup>۱</sup>.

### [حکیم ملا محمد گلپایگانی:]

و جناب عمدة العرفاء و زبدة الحکماء، حبیب‌الدین ملا محمد گلپایگانی معروف [به] جر [فا]د قانی در کتاب «واردات غیبیه» خود می‌گوید که: انسانی خلیفه الله است. و کمال وی آن است که بعد از آن که تنزل کرد و به مقامات نازله رسید، بعد از گرفتاری وی به منازل سافله، کوشش نماید و خود را به درجات عالیة رفیعه و منازل قدس که او را سزاوار است، متحرک شود و واصل گردد. تا آخر کلام وی. انتها رسید مقصود از آن کتاب.

### [فاضل شیروانی:]

فاضل شیروانی در «حاشیه خود بر خفری» می‌گوید: بدان که نفس ناطقه جوهر مجرد است، تعلق گرفته به بدن و بعد مفارقت کند. [عموم جرمانیه]: بدون استثناء قائلند که نفس ناطقه قبل از بدن موجود بودند و بعد هم باقی باشند و اینها جماعتی

از حکما و اتباع آن‌ها باشند که قدماء پنج‌گانه فائلمند بر حسب نقل «بحار» علامه مجلسی رحمته‌الله. ولی چهار چیز را (که یکی نفس باشد) در تحت حکومت باری عزّ اسمه می‌دانند. می‌گویند: نفس فیض حیات به بدن می‌دهد، چنانچه افاضه نور از قرص می‌شود. و لکن قبل از تعلق، جاهل بوده؛ چیزی را نمی‌دانست و نمی‌داند مادامی که ممارست نکند. و خداوند دانا بود که نفس عاشق هیولی<sup>۱</sup> باشد و طالب لذت جسمانیه و کراهت دارد مفارقت آن را و فراموش می‌کند خود را و مأوای خود را. بعد از تعلق، عقلی و ادراکی به وی داد که یاد آورد عالم خود را و بداند که مادامی که در این بدن باشد، در عذاب است و منفک از الم نیست. و بداند که در مأوای اولی، لذات خالی از الم بوده، مشتاق شود به عالم خود، برگردد بعد از مفارقت، و بماند آن‌جا همیشه در نهایت بجهت و سرور.

**سهل تستری می‌گوید در کتابش که بدترین معاصی حدیث نفس است:**

بیچاره طوطی اگر با خود سخن نگفتی	کی در زندان قفس بخفتی
تا با خویش همدم نشدی	در قفس بر وی محکم نشدی
چون هستی تو است با تو در پوست	هی هی نه تو را حکایت او است
آنینه چه زنگ خویش بگذاشت	از روی بستان نقاب برداشت

انتهی محل حاجت و این شخص [سهل تستری] از اکابر عرفا است.

**اسکندر ذوالقرنین می‌گوید که:**

نفس ناطقه انسانی جوهر شریف عالی است که هبوط نمود به این عالم برای تدبیر و تصرف در این بدن و پس از خرابی مراجعت کند به محل خود<sup>۱</sup>، چنانچه از

۱. کلیات دیوان شمس، انتشارات آبیار، ص ۷. در دیوان شمس، ص ۱۱ چنین آمده است:

بس مرغ پیران در هوا، از دامها فرد و جدا  
می‌آید از قبضه قضا بر وی او تیر بلا

کتاب «جمع بین رأی الحكمین» ظاهر می‌شود.

### [ارسطوی حکیم:]<sup>۱</sup>

ارسطو حکیم نیز چنانچه از کتاب مزبور نمایان است که ذکر کرده اعتقاد وی را به مثل عبارت اسکندر لذا اعاده ندهم.

### جناب عمدة الاخيار آقا شيخ محمد تقی رحمته الله:

در «اربعین» خود می‌فرماید: و ملخصش این که نفس ناطقه جوهر مجرد روحانی الهی است که تعلق گرفته به این بدن برای تدبیر و تصرف، و بعد باقی بدارد آن‌ها را خداوند. انتهی مقصود از محل حاجت.

### عموم بودائیه می‌گویند که:

حقیقت انسانی ذات آن جوهر شریفی است، و اسم آن عقل است. و حضرت احدیت آن‌ها را به این عالم فرستاده برای استعمار این عالم و بعد مراجعت کنند. و این جماعت اصلاً به آدم ابوالبشر علیه السلام نیز قائل نباشند با اعتقاد به مبدأ و معاد. و حقیر گمان دارم که اینها از اتباع افلاطون باشند که ارواح را قدیم می‌دانند. و این مذهب در هندوستان مهم است. بلی علی را که افلاطون نقل می‌کند برای آمدن، غیر علل اینها باشد. و بعضی از علماء مذهب حضرات را «تناسخیه» می‌شمارند. ولی کیف کان، در اعتقاد ایشان به خصوص حقیقت انسانی، فرقی نیست هر چه مذهب آن‌ها باشد.

۱. نظر ارسطو درباره روح در دائرةالمعارف فرید و جدی، ج ۴، ص ۳۳۵ نیز آمده است.



شمس‌الدین تبریزی می‌گوید:

آمد نداء از آسمان جان را که باز آ الصلا  
 پس مرغ پرن در هوا، می‌خواند با وجد جدا  
 یک ره ببین ارواح را بگذاشتی اشباح را  
 انداختی مصباح را روشن‌تر از شمس الضحی  
 امروز خندان آمدی، مفتاح زندان آمدی  
 بر مستمندان آمدی، چون رحمت آ فضل خدا  
 چون کبوتر چه پریم و به تو ما باز آئیم  
 زانکه ما این پر و بال از پر و بال داریم

کریم خان شیخیه می‌گوید:

من شنیدستم به عالم آبها است  
 بحرهای بی‌حد و بی‌منتها است  
 گرچه گردیدم ندیدم یک نشان  
 در جهان نَز بحرونها از آب نشان  
 همچو فانوسی فنا در نور شمع  
 جلوه‌گر چون شعله اندر بین جمع

عموم شیخیه از کرمانیه و کریمیه و ترکیه و حائریه بدون استثناء احدی از آنها چنانچه از کتابشان هویدا است مثل «شرح الزیارة» و «جواب هدیة» و «احقاق الحق» و «ارشاد العوام» و غیر اینها معلوم می‌شود، چنانچه ملاحظه نمودی در «فهرست شیخ احمد» که تنصیب نموده بوده به این مدعی در «رسائل» خود در موارد عدیده (و این حضرات کلام شیخ را محال است تخلف کنند. و از این جهت آنها را شیخیه گویند؛ سرمشق خود دانند) که حقیقت انسان چیزی است شریف، گوهری است لطیف، خلق شده است قبل از بدن، و بعد باقی باشد در بدن هورقلیائی (که لفظ یونانی و سریانی است به معنی لطیف بودن است). و این تعریف، جامع بین کلمات آنها است ولی<sup>۳</sup> بر این جهت جامعه که نسبت دادم ربیبی نیست.

۱. دیوان کامل شمس، ص ۱۰ (حواشی و تعلیقات م. درویش).

۲. در دیوان کامل شمس تبریزی: بر مستمندان آمد چون بخشش و فضل خدا، ص ۳.

۳. «ولی» صحیح نیست چون استدراکی صورت نگرفته و به جای آن واو عاطفه درست است.

و این جماعت به تمام فرقه‌ها [= فرقه‌ها و دسته‌هایشان] بعد از سید رشتی - که آتشی بر دین اسلام زد و رفت و خانه مسلمانان را ویران نمود و گذشت و جامعه آن‌ها را متفرق کرد و در رفت - از جماعت بابیه ممتاز شدند، بعد از آن که همگی یک تخم بودند و ثمره یک شجره بودند. و با این امتیاز مع ذلک از فرقه ناجیه نباشند؛ اگر چه اینها به دیانت قائل باشند و مثل بابیه خرافات و هذیان‌ات محض نباشند. ولی با وصف الحال ضال و مضلند و از فرقه ناجیه نباشند بلکه از فرقه مهلکه‌اند. اگر چه شیخ موسی<sup>۱</sup> در «احقاق الحق» تبری از رکن رابع نموده و کثیری از هذیان‌ات را انکار کرده و ابطال نموده، ولی بر عاقل زیرک مخفی نیست غرض وی از آن کتاب. باری مسئله اجنبی از مقام است.

### شیخ شهاب‌الدین سهروردی:

مؤلف «حکمة الاشراف» می‌گوید که: حقیقت انسانی نور مجرد است، قائم است به ذات خود، مدرک ذات خود و غیر خود، و قبل از بدن مخلوق شده و بعد هم باقی ماند.

و نیز در قاعده امکان اشرف<sup>۲</sup> تصریح می‌کند که انوار مجرد در انسانی، سابقاً اشاره نمودیم به وجود آن قبل از اجسام. و عقل چون اشرف از این جوهر و نور مدبر است، باید قبل از وی وجود داده شود. زیرا نفس محتاج است به استکمال دون العقل. زیرا نفس تعلق تدبیر به بدن دارد به خلاف عقل. این آخر کلماتش در هر دو مورد.

۱. وی شیخ موسی اسکویی حائری فرزند میرزا محمد باقر (۱۲۷۹ - ۱۳۶۴) و صاحب احقاق الحق است که بر رد کتاب هدیه النملة همدانی نوشته است.

۲. حکمة الاشراف، ترجمه و شرح دکتر سجادی، ص ۲۷۶.

[قطب‌الدین شیرازی:]

قطب‌الدین شیرازی<sup>۱</sup> شارح متن مذکور، آن هم در دو مورد که کلام وی را شرح می‌دهد، تصدیق می‌دارد کلام ماتن [را] و ذکر ادله‌ای نماید که حقیقت انسان نور مجرد محض است قائم به ذات خود، و قبل از بدن وجود پیدا کند و تعلق به وی گرفته برای استکمال و تعلق تدبیر، و بعد مراجعه کند [شارح] تخلف از قول وی نکند. زیاده مراجعه شود. انتهی محل حاجت.

جناب شیخ محمد جبلة رودی:

که صاحب «جامع التمثیل» است، تصریح به این مطلب نموده مفصلاً و همین مسلک مشهور را اختیار کند.

[حکیم قوشچی:]

قوشچی در «شرح تجرید» خواجه - رحمة الله علیه - بعد از آن که خواجه فرموده: نفس ناطقه جوهر مجرد است<sup>۲</sup> و جسم نیست نه به ذات و نه به تبع، و عرض نیست و حواس نیست. بعد از اشکالات و دفع آن، چنانچه دأب ایشان است، بالاخره می‌گوید: پس دانسته شد از آنچه نقل کردیم که نفس ناطقه جوهر مجرد است به نحوی که ماتن بیان کرده و ذکر نموده.

[سید الحکماء میرداماد:]

سید الحکماء میر محمد باقر داماد در «قبسات» می‌گوید: در آخر قبس پنجم که

۱. وی محمود بن مسعود مشهور به قطب‌الدین شیرازی است.

۲. کلام خواجه در تجرید، ص ۱۰۹ آمده است.

نفس ناطقه مجرد است، تعلق گرفته به بدن برای جهاتی، و مردن چیزی نیست مگر رفع این تعلق.

و اصرح از این بیانش در خاتمه کتاب، در و میض اول و دوم: نرسید مردن بدن را و هلاک بدن را، زیرا شماها زنده به قطره بودید و بچه‌های عالم ملکوت باشید. مونس به پدر و مادر بودید در خضوع نمودن برای جبروت خداوند خودتان، پس خوشحال باشید. ظاهراً شما. صاحب نصیب باشید از سبق عنایت و سوق هدایت و قسط وافر شما از رحمت، رحمت است، و نیست نصیب شما از رحمت عذاب. ای بچه‌های عقل، ای دوستان حقیقی، خوار و ذلیل به شمارید مردن را. ترس مردن فقط همان ترسش باشد و حلال بدانید انداختن جسد را. شیرینی و استراحت در انداختن وی باشد. مردن برگشتن به موطن به جهت و سرور است و انتقال اول است و اقلیم زمان به عالم دهر، و بلند شدن از زمین و برقرار شدن به آسمان است. الی آخر کلام وی<sup>۱</sup>.

و نیز در کتاب «خلسه ملکوتیه» اشاره به این مقامات فرموده.

عراقی می‌گوید:<sup>۲</sup>

خوشا جانی که جانانش تو باشی	در آن خانه که مهمانش تو باشی
مشو غافل از آن عاشق که دائم	همه پیدا و پنهانش تو باشی

عموم عرفاء بدون اخراج احدی قائلند متفقاً بر این که حقیقت انسانی چیزی است که تحقق پیدا نموده قبل از بدن و باقی باشد بعد از بدن. و حقیر بر حسب استقراء تامی که نمودم در دیوان‌های آن‌ها که قریب چهل دیوان عربی ملاحظه

۱. کتاب القبسات، چاپ انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۷۹ تا ۴۸۰.

۲. ص ۱۸۸ - ۱۸۹ در دیوان عراقی چنین آمده است:

خوشا دردی! که درمانش تو باشی	خوشا راهی که پایانش تو باشی
همه شادی و عشر باشد، ای دوست	در آن خانه که مهمانش تو باشی
مشو پنهان از آن عاشق، که پیوست	همه پیدا و پنهانش تو باشی

نمودم که عبارت آن‌ها را اصلاً نقل نکردم. چون مستلزم تفسیر و بیان معنا بوده، خوفاً از اطاله اصلاً ذکر نکردم. فقط به دیوان بعضی از عرفای فرس اکتفا نمودم. بلی اختلافی در حقیقت وی دارند چنانچه در اول مقاله اشاره شد.

### شیخ برسی<sup>۱</sup> در کتاب الفین می‌گوید:

در غیر موارد: که حقیقت انسانی چیز شریف عالی است و خلق شده قبل از بدن و باقی می‌ماند بعد از خرابی بدن. انتهی محل حاجت از مضمون کلام وی.

### [شمس العرفاء سید ابن طاووس حلی:]

جناب قدوة الاخبار، و اجلة العلماء، و شمس العرفاء، سید ابن طاووس - رحمة الله عليه - می‌فرماید در «مهج الدعوات» که: حقیقت انسانی چیزی است شریف. خلق شده قبل از بدن و باقی باشد بعد از بدن حتی جزء اصول الدین قرار داده بعضی از فقرات را. و کتابی هم در خصوص روح که «کتاب روح» نامیده، مرقوم نموده.

### قطب‌الدین لاهیجی:

که از اجلّه علمای امامیه و چشم و چراغ شیعه است انصافاً. در کتاب «فانوس الخیال» در اثبات عالم برزخ و عالم مثال بر وفق اخباری که از ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - رسیده می‌فرماید که نفس قائم به خودش باشد و عرض نباشد و جسم و جوهر نباشد که متحیز نباشد. و حال در مکانی و جهاتی نباشد. و متصل به بدن نیست. و منفصل از بدن هم نیست. و داخل در بدن نباشد. و خارج از آن هم نباشد. انتهی مقصود از محل حاجت از آن کتاب.

۱- وی حافظ رجب برسی است و نام کامل کتاب «کتاب الألفین فی وصف سادة الکونین» است.

جناب حجة الاسلام صاحب «سراج الامة در شرح لمعه‌ی شهید<sup>۱</sup>»:

در کتاب «حدیقه الواعظین» خود می‌گوید: خلقت ارواح قبل از ابدان بوده. در موارد عدیده اشاره دارد؛ من جمله در بیان علت محبت دو نفر به همدیگر (و حال آن که سبب محبت ظاهری بین آن‌ها پیدا نیست و نبود بلکه همدیگر را ندیدند) جهاتی را ذکر می‌نماید؛ من جمله آن که حضرت حق وقتی که خلق فرمود، امر نمود که طواف عرش نمایند و مشغول طواف شدند. بعد در مقام مفارقت هر روحی از دیگری بعد از فراغ از طواف، آشنائی و محبت حاصل شد. تا آخر مقالاتش.

**خواجه افضل‌الدین کاشی می‌گوید که:**

نفس مصباحی بوده در میان زجاجه و ارواح چون زجاجه باشند و مشکات. و بعد از تطبیق عالم صغیر را به کبیر می‌گوید:

حق جان جهان است و جهان جمله بدن      توحید همین است و دیگرها همه فن<sup>۱</sup>

[عموم صوفیان:]

و کیف کان محل حاجت همان بود که ذکر شد بقیه خارج از مقام است. عموم صوفیه که زیاده از بیست و سه مذهب است از سنی و شیعه بر حسب نقل «بحر المعارف» و وفائی و جناب آقا شیخ عبد‌الکریم نیشابوری، بر حسب اختلاف در مرشدها بدون استثنا بر حسب استقراء تامی که بنده نمودم در کلمات آن‌ها و غیر

۱. در متن کامل رباعیات باباافضل کاشانی به تصحیح سعید نفیسی چنین است:

حق جان جهانست و جهان جمله بدن      اصناف ملائکه حواس این تن  
افلاک و عناصر و موالید اعضا      توحید همینست و دگرها همه فن

و در پاورقی آمده است منسوب به سعدالدین حموی و عمر خیام.

گفتنی است که افضل‌الدین کاشانی رساله نفس ارسطوطاليس را به فارسی ترجمه کرده است.

آن‌ها از ردود بر آن‌ها نقلاً و حساً و شعراً و نثراً قائلند که انسان چیزی است تحقق پیدا کرده قبل از بدن و باقی باشد بعد از خرابی بدن. بنابر اختلافی که در حقیقت وی نمودند که بعضی از آن هم کفر محض است.

لذا شیخ حر عاملی رحمته‌الله در کتاب «امل‌الامل» در احوالات علماء جبل عامل می‌فرماید بر این‌که: من کتابی نوشتم<sup>۱</sup> در ابطال مذاهب تصوف به تمام فرقه‌ها و ابطال نمودم به ادله اربعه و زیاده بر هزار حدیث نقل نمودم که از آن جمله این است که هر که اسم صوفی در نزد وی برده شود و لعن بر او نکند؛ پس نیست از شیعیان ما چنانچه سابقاً هم اشاره کردم. و از جمله این است که جماعت صوفیه خودشان از باقی فرق به حال مسلمین بیشتر است<sup>۲</sup> **خذلهم الله تماماً** - و اینها از فرقه ضاله و تماماً مهلک‌اند - **والله الهادی**.

### [شیخ علی اکبر اردبیلی:]

جناب رکن الاسلام الشیخ علی اکبر اردبیلی - رحمه الله علیه - در کتاب «بعث و النشور»<sup>۳</sup> از اجدات و قبور در رد شیخیه در فصل سوم می‌فرماید که حقیقت انسانی و روح انسانی عبارت از لطیفه ربانی است که نفسش هم می‌گویند که تعلق گرفته در این بدن به روح بخاری. و آن واجد حیات و زنده ذاتی است که ادارک و شعور دارد و امیر بدن است، که بدن و آنچه در آن است در تحت فرمان فرمائی او می‌باشند. و بعد از مردن نیز داخل بدن مثالی خواهد بود؛ یعنی بدن لطیف نظیر اجسام ملائکه و جن تا قیامت که حشر می‌شوند در ابدان عنصریه و دنیویه.

۱. نام کتاب: الاثنا عشریه فی الرد علی الصوفیه است.

۲. این عبارت ظاهراً کاستی دارد و کامل نیست، ظاهراً مقصود آن است که: ضررشان به حال مسلمین از باقی فرق بیشتر است.

۳. نام کتاب: رساله فی بیان البعث و النشور است و در قطع رحلی و چاپ سنگی شده است.

### [شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء<sup>۱</sup>]:

جناب شیخ العلماء الشیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء النجفی - حفظه الله - که ما هم درک ایشان نمودیم، در کتاب «الدین والاسلام» می فرماید در باب اثبات صانع به هر برهان بر این که: روح یا نفس، جوهر مجرد است از ماده و لوازم آن و جسم و جزء جسم و لوازم جسم نیست.

و بعد می فرماید: اعتقاد به تجرد روح ملازم است با اعتقاد به وجود خداوند. یعنی هر کس عقیده به تجرد روح دارد، عقیده به وجود خداوند دارد، و هر کس قائل به تجرد روح نیست، قائل به تجرد مبدء نمی باشد، و بعد استدلال می آورد برای وجوب شناختن نفس به مذمت حضرت احدیت کفّار و فسقه را به این که خود را نشناختند و فراموش کردند. جهت آن بوده که خدا را فراموش کردند و چنانچه در آیه شریفه «تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ»<sup>۱</sup> می فرماید.

و بعد تمسک به حدیث «من عرف»<sup>۲</sup> می فرماید و بعد هم می فرماید: از تجرد ارواح علوم کثیری تحصیل شد: علم تسخیر و احضار و علم خواب کردن اشخاص و غیر اینها. انتهای محل حاجت از کلام ایشان، زیاد کند خدا درجات ایشان را.

### [عقیده عموم مسیحیان]:

و «عموم نصاری» به تمام مذاهب آن‌ها چنین فائند که حقیقت انسانی چیزی شریف است و خلق شده است قبل از بدن و باقی باشد بعد از بدن. زیرا این حضرات را دو کتاب است، یکی عهد جدید گویند و یکی عهد قدیم.

۱. حشر، بخشی از آیه ۱۹.

۲. نک: سفینه البحار، ۶۰۳/۲؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲ و ۵۸، ص ۹۱ و ۹۹.



و عهد جدید عبارت از کتابی است که نسبت آن به حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - می دهند و از کتب آسمانی می دانند و به السنه متعدده هم معنی شده و آن اسمش «انجیل» است، و پنج کتاب است: «انجیل متا، انجیل یوحنا، انجیل لوقا، و انجیل نامه رسولان، انجیل برنابا». و اخیری نزد آن‌ها محل خلاف شده در صحت آن، چون مشتمل بر حقانیت اسلام است صراحتاً.

و عهد قدیم عبارت از کتابی است که نسبت آن را به حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - می دهند و از کتب آسمانی می شمارند و آن هم به لسان‌های مختلفه تفسیر شده و اسمش را تورات گویند که مشتمل است بر ذکر صحف منسوبه به پیغمبران مثل آدم و نوح و ابراهیم و سلیمان و داود و ایوب و امثال اینها. و در نزد نصاری' به تمام مذهب آن‌ها هر دو کتاب از جدید و عتیق را کتاب خداوند دانند و کتاب سماوی خوانند و در نهایت اعتبار شمارند مثل قرآن در میان مسلمین. اینک که این مقدمه را دانستی، عرض می‌کنم که در هر کدام از صحف پیغمبران و در تورات آیات متعدده است که بعضی از آن‌ها نص است و بعضی ظاهر در این که حقیقت انسانی چیز شریفی است، خلق شده قبل از بدن در آسمان و در عالم ملکوت و به این جا آمده و بعد از خرابی بدن باقی ماند. و ما آن آیات را در این جا ذکر نمی‌کنیم خوفاً از طول کشیدن یا تکرار. بلکه آن آیات را آن‌هایی که دلالت دارند بر بودن ارواح قبل از ابدان در ذیل مقاله دوم که در بیان ذکر ادله' اربعه که عبارت است از آیات قرآن و روایاتی که از ائمه معصومین علیهم‌السلام رسیده و اجماع علما و دلیل عقلی بر وجود ارواح قبل از ابدان، به عنوان خاتمه می‌نگارم.

و آیات دیگری که دلالت دارند بر بقاء ارواح بعد از ابدان در ذیل مقاله سوم که در بیان دلالت ادله' اربعه می‌باشد. علاوه بر ضرورت ادیان و مذاهب بر بقاء ارواح بعد از خرابی بدن، به عنوان خاتمه تذکر می‌دهم. پس می‌نویسم برای دلالت آن

آیات در هر دو مقصد. طالبان در خاتمه مقاله دوم و سوم مراجعه نمایند؛ هر آینه خواهند دید که هیچ شکی نیست که دیانت نصاری اساس وی بر این دعوی بوده که بیان نمودم. واللّه الهادی الی سبیل الرشاد.

### [کلیله و دمنه و برزویه حکیم:]

برزویه حکیم صاحب استنساخ «کلیله و دمنه» بلکه مؤلف خود «کلیله و دمنه» هم در باب برزویه در نصایحش مستفاد می شود از کلامش که حقیقت انسان را چیز مجرد می داند و باقی است بعد از خرابی بدن معدّباً یا متنعمّاً. و در غیر مورد اشاره نموده من جمله این عبارت که در نسخه عربی آن نزد حقیر است که معنی آن این است که هر آینه واجب است بر انسانی این که فکرکننده باشد برای آن وقتی که حاضر می شود در آن وقت مردن و بعد مفارقت می کند. پس یاد آورد آن موردی را که نازل می شود بر او در آن ساعت؛ اموراتی که اشد است از فراق دوستان و قومان و مال و هر ذخیره ای دنیوی. و آن مصیبت و هول عظیم بعد از مردن است. انتهی محل حاجت<sup>۱</sup> از «تفسیر ابن مقفع».

پس اگر نفس را مجرد نمی دانست مصیبت، همان وقت دست از دنیا و حیات برداشتن است نه بعد از مردن. خصوصاً کلامش که فرمود: این مصیبت در جنب مصیبت بعد از مردن کوچک است و ضعیف. خصوصاً به ملاحظه کلمات بعد از توبیخ بر کسانی که معد و مستعد نکردند خود را قبل از حلول موت.

و حقیر گمان دارم که خود بیدآبادی حکیم هم اعتقادش همین نحو بوده اگرچه تصریحی در کلام وی بالفعل مستحضر نیستم، ولی همان باب شیر و گاو که سلطان

دشلیم فرمود به وی: مثالی بیاور برای دو دوستانی - متحابینی - که یک نفر دروغ گوی محیل بین آن‌ها را قطع می‌نماید و بین آن‌ها تفرقه می‌اندازد. و واقعه باب شیر و گاو را بیان می‌کند. مقصود این دو نفر خداوند و نفوس بشر که محبت و مودت، و عارف در حق حضرت ربوبیت بودند و داشتند، و به اصطلاح عرفا عاشق وی بودند. خداوند برای امتحان اینها در این دعوی سرمایه‌ای به آن‌ها داد و فرستاد این جا. بر همان جبلت و فطرت بودند ولی کذب محیل، خبیث لعین، ابلیس بین عاشق و معشوق تفرقه انداخت و جدا نمود؛ چون که «إِنَّ مِنَ الْبِیَّانِ لَسِحْرًا»<sup>۱</sup>. بلکه تحقیق همین مراد است، صورت مال جهال است. حقیقت و مراد وی این بود که عرض کردم. بلکه بقیه قضایای وی هم تماماً امورات معنویه عالییه مراد است. چنانچه بعضی از نیکی‌های وی را مثنوی نقل می‌کند و انطباق نماید بر آنچه عرض نمودم. البته باید چنین باشد. حکیم را با دنیا چه کار است. و الله العالم.

### و لسان الغیب می‌گوید:

در موارد عدیده من جمله:

جان چرا وامانده اندر ملک تن	این چه آزار است اندر جان من
پس بگو کورا کجا بوده وطن	عاریت می‌بینم این جان را به تن
جان نمی‌ماند تنی را ای فتی	گر وطن تن باشدش گو پس چرا

### امیر خسرو دهلوی می‌گوید:

پرخون ز دست هجر به جانان که می‌برد	این نامه نیست پیرهن کاغذین ما است
این بندگی به خدمت ایشان که می‌برد	مائیم و شرط بندگی و با هزار شوق
کشته شدیم قصه به سلطان که می‌برد	یک جا تن و دل من و جان من از فراق

۱. شرح فارسی شهاب الاخبار، ص ۳۵۶؛ امل الآمل، ۲۰/۱.

[سعدالدین عمر تفتازانی:]

سعدالدین عمر تفتازانی، مؤلف «مقاصد» (در علم کلام که شرح زیادی بر وی خورده) در متن «مقاصد» می‌گوید که: معتمد در نزد متکلمین آن است که نفس انسانی لطیف ساری در بدن است و فانی نمی‌شود تبدیل پیدا نمی‌کند. ولی آراء کثیری از فلاسفه و مسلمین آن است که آن جوهر مجرد است؛ متصرف در بدن و مدبر آن است. بعد ادله متکلمین را نقل می‌کند و می‌نماید تماماً، و بعد ادله فائزین به تجرد را نقل می‌کند و این قول را مرضی خود قرار می‌دهد.

در «غنچه صد برگ» بلخی می‌گوید:

واجب آمد معرفت تحصیل کن	واقف آگاه باش از امر کن
بهر این پیغمبر این را شرح داد	هر که خود بشناخت یزدان را شناخت
آدمی بی معرفت لاشیء نه شیء	آفتی نبود بتر از ناشناخت
ای خنک آن را که ذات خود شناخت	اندر آن جا سردی قصری بساخت

ملا سعد تفتازانی شارح «مقاصد» در شرح می‌گوید:

ما گفتیم که جوهر مجرد اگر تعلق بگیرد به بدن تعلق تدبیر و تصرف، آن را «نفس» می‌گوئیم و الا «عقل» است.<sup>۱</sup> بعد از آن در بیان قول ماتن در حقیقت انسان می‌گوید که جمهور متکلمین می‌گویند که نفس جسم مخالف است ماهیتاً و ذاتاً با جسمی که بدن درست می‌شود از وی، نورانی است، علوی است، سبک است، زنده است بذاته، ساری در بدن مثل سریان آب گل در گل و آتش در زغال. و راهی ندارد بر آن تغییر و تبدیل اصلاً. بقای این جسم لطیف نورانی علوی در این جسم

کثیف، حیات است و انتقالش از آن جسم کثیف به سوی عالم ارواح؛ مردن است. ولی اختیار محققین از فلاسفه و اختیار اهل اسلام آن است که آن جوهر مجرد است در ذات خودش، تعلق گرفته به بدن تعلق تدبیر و تصرف. و بعد از شرح ادلهٔ ماتن برای قول متکلمین و فلاسفه، آن هم مجرد در اختیار می‌کند.<sup>۱</sup> لذا دیدی که گفت: اهل اسلام قائلند به مجرد نفس و محققین از فلاسفه قائل به این معنی شدند. انتهی محل حاجت از کلام وی.

### [شیخ حبیش تفلیسی:]

و جناب شیخ [حبیش بن] ابراهیم تفلیسی در «کامل التعبیر» بعد از ذکر احتمالات و اقوال، همین مذهب مشهور را اختیار می‌کند.<sup>۲</sup>

### [علامه آقا رضا همدانی:]

جناب مرحوم حاج آقا رضا همدانی در «انوار قدسیه» خود می‌فرماید در فصل نوزدهم: که افراد بشر تمام در خسارت افراط و تفریط و غلو و تقصیر باشند به اعتبار آن که نفوس هابطه از مقام احسن التقویم به مرتبهٔ اسفل السافلین [هیولانیت] منغمر در مقتضیات مزاج شدند. تا آخر کلام وی.

و در باب معاد می‌گوید که: انسانی هفت اقلیم را چاره ندارد مگر باید طی نماید اول اقلیم عالم ارواح و عالم ذر است، بعد صلب و بعد رحم و بعد دنیا و بعد برزخ و بعد محشر و بعد جهنم یا بهشت. پس هر فردی باید این اقلیم سبعه را قدم زند که در آخر به یکی از دو منزل سکنا گیرد.<sup>۳</sup> انتهی مقصود از کلام وی.

۱. شرح المقاصد، ج ۳، ص ۳۰۵.

۲. کامل التعبیر، ص ۱۰-۱۱.

۳. انوار قدسیه، در فصل ۱۹، ص ۱۲۰.

### [حکیم سید کاظم مازندارانی:]

و جناب عالم ربانی، المتکلم الحکیم، سید کاظم مازندارانی رحمته اللہ علیہ در «رساله مهمه خود در ردّ بر ادیان و مذاهب باطله» می فرماید: به درستی که خداوند عزّوجلّ چون که پائین آورد خلق را از عالم ارواح به عالم اجسام و اجساد، و از عالم سعه به عالم ضیق، و از عالم علم به عالم جهل برای آن که ارائه دهد آن‌ها را و نشان دهد قدرت خود و بیان کند حکمت خود را و بشناساند ضعف و نقصان آن‌ها را و نشان دهد قدرت خود و بیان کند حکمت آن را و از این جهت آورد آن‌ها را به این خانه تاریک و حشت‌دار و خانه فسق و کدورت و غم و غصه‌الی غیر اینها از مصائب.

### [شهرستانی در ملل و نحل:]

شهرستانی در «ملل و نحل» در فهرست فرفیوس حکیم بعد از نقل کلماتی از وی و از حکماء اسلام از جمعی زیاد می‌گوید: مذهب من در حقایق اشیاء، طریقه و مذهب ابن سینا می‌باشد. زیرا نظری در غوص در حقایق بهتر است از دیگران. لذا من اختیار نمودم طریقه وی را و اعراض نمودم از نقل طریق بقیه حکما. و بعد رساله‌ای در منطق و حکمت نقل کند. و بعد در حکمت در آخر آن می‌گوید:

مقاله پنجم: نفس انسانی جوهری است شریف، جسم نیست و قائم به جسم نیست و ادراک آن هم به ذاتش باشد، هم به آلت. و باقی ماند بعد از بدن، و قوای بدنی وی حادث شود به حدوث بدن که قبلاً نداشته.

و سابقاً هم فهرست ابن سینا را و چند شعری از قصیده وی نقل نمودیم که قائل شده بود بر این که انسان جوهر مجرد است قبل از بدن مخلوق بوده در ملاً اعلیٰ، آمده پائین تعلق گرفته به این بدن برای حکم و مصالحی که من جمله استکمال باشد. لذا شهرستانی گفت که قوای وی حادث است. واللّه العالم.

[حکیم میرزا احمد آشتیانی رحمته الله علیه]:

و جناب حکیم، فقیه اصولی، عالم ربانی، آقا میرزا احمد آشتیانی (مدظله العالی) که از معاصرین می‌باشند، نیز از قراری که از تصنیفات ایشان مثل «ستایش‌نامه» معلوم می‌شود، به همین منوال قدم نهاده، چنانچه می‌فرماید در آن کتاب:

رو بتاب از جسم و جان را شاد کن  
 موطن اصلی خود را یاد کن  
 تا به چندی شاهباز پر فتوح  
 باز مانی دور از اقلیم روح

[عقیده یهودیان]:

بلکه تمام تصانیف ایشان فی الحقیقه مثبت این معنا است.

عموم ملت یهود قائلند بر این که حقیقت انسانی چیز شریف عالی قبل از بدن خلق شدند. به این جا آوردند برای حبس و جهات دیگری. و بعد از خرابی بدن باقی باشند در برزخ تا یوم قیامت یا متنعماً یا معذباً. و از آن وقت محسوس شوند به ابدان عنصریه. بعضی که مؤمنین باشند، به بهشت روند و کفار به جهنم. زیرا کتاب آسمانی آن‌ها تورات است که مشتمل است بر عده‌ای صحف که مدعی باشند که این صحف‌ها مال انبیاء است که بر آن‌ها نازل شده. و در سفر آدم و ایوب و سلیمان و داود و غیر آن‌ها آیاتی است خیلی بسیار، خصوصاً «زبور» که بعضی از آن‌ها نص است و بعضی ظاهر است در بیاناتی که نمودم.

و حقیر آن آیات را در این جا ذکر نکنم که موجب تکرار و تطویل شود. بلکه آیاتی را که دلالت دارد بر وجود انسان قبل از ابدان از آن اسفار نقل نمایم در ذیل مقاله دوم در خاتمه.

و آنچه را که دلالت دارد بر بقاء انسان بعد از مردن ذکر نمایم در ذیل مقاله سوم در خاتمه. پس به آن خاتمه مراجعه شود تا به صدق عرایضم تصدیق شود. و الله الهادی الی سبیل الرشاد.

## [ابوالعلی بلخی:]

ابوالعلی بلخی در «شرح مواقف» [پس] از ذکر اقوال و احتمالاتی که در عدم تجرد نفس گفته شده، می‌گوید آن‌که: نفس ناطقه جوهر مجرد است و تعلق گرفته به بدن؛ تعلق تدبیر و تصرف. و بعد می‌گوید که این تعلق برای اکتساب فضایل و کمالات بوده و تعلق وی سهل الازاله نباشد. حتی با بودن بدن که به آن تعلق گرفته بتواند باقی ماند، و الا هر وقت میل داشته باشد، باید بتواند برود و به اراده خودش باید بتواند مراجعه کند و حال آن‌که چنین نیست. و نیز تعلق وی به بدن در غایت قوت نباشد به مثابه‌ای که به ازاله [بدن] فناء [روح] حاصل شود، مثل أعراض و صور حالیه. زیرا که گفتم آن مجرد است و غنی. پس ذاتاً مجرد است و غنی از آن است که حلول نماید به چیزی. بلکه از برای وی هم تعلقی باشد به بدن مثل تعلق صانع به آلت صنعت خود. انتهی محل حاجت از کلام وی.

اول ز مکونات عقل و جان است      وانگه پس وی نه فلک سرگردان است  
زین هر نه چه بگذری چهار ارکان است      پس معدن، پس نبات، پس حیوان است

## [گفتار محمد امین:]

جناب محمد امین در کتاب «روح» می‌فرماید: حقیقت انسان مشتق از نسیان است. زیرا نفس ناطقه قدسیه که از آثار امر الهی است و اشعه فیض قدسی است و مبهج نمی‌شود و مسرور نمی‌گردد، مگر به امور حقیقه واقعیه. و یا آن‌که از انس باشد به لحاظ انس وی به عالم عقل و سرور وی به مبدء اصلی و حب وی به وطن اولی که عالم مجردات بوده. چون هبوط نمود از آن عالم و ارواح عزت ملکوت<sup>۱</sup> به

۱. ظاهراً عبارت صحیح چنین است: «از آن عالم ارواح و عزت ملکوت».



سوی حضيض بدن و عالم طبیعت، اصل و منغم در زائل شدن، اسیر کرد او را چند علائق تا آن که خود را و وطن خود را و لذت خود را فراموش کرد؛ فضلاً از مولای خودش: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ»<sup>۱</sup>، پس چون خدا را فراموش نمودند خداوند - عزّ اسمه و بَهر برهانه إنساء فرمود خودشان را که دیگر یادش نماند که خودشان که باشند و کجا بودند و چه لذت و بهجت و سرور محض داشتند و برای چه آمدند و کجا باید بروند و چگونه می‌روند. انتهی محل حاجت از این کتاب.

### [مرحوم شیخ عباس قمی رحمته الله]:

جناب زبدة المحدثین، آقا شیخ عباس قمی - که از محدثین عصر ما باشند - در کتاب «مقامات العلیة» در موجبات سعادت ابدیه - که تلخیص «معراج السعاده» نراقی است فارسی مرقوم داشته. در اول کتاب می‌فرماید: مقدمه، و بعد همان فرمایش نراقی را که فرمودند: نفس جوهر مجرد است، از عالم ملکوت بوده و تعلق گرفته به این بدن برای مصالح و حکمی که در فهرست مرحوم نراقی کاملاً گذشت، مختصراً می‌گوید که روح که آن را جان و عقل و دل هم می‌گویند. جوهر مجردی است از عالم ملکوت و به این لحاظ بر حیوانات اشرف شد. انتهی مقصود از کلام ایشان.

### و امیر هروی گوید:

یافته کاینات از تو وجود	ای گشاده در خزانه ز جود
فارغ از غصه‌های بود و نبود	سالها با تو بودم آسوده
تا هویدا شوی به غیب و شهود	خواستی آوری به عین از علم
هر که در ما جمال دید آسود	ما شدیم آئینه جمال تو

[سخن شیخ طریحی:]

جناب ادیب‌الادباء، جامع‌المعقول و المنقول، شیخ طریحی رحمته اللہ علیہ در «مجمع‌البحرین» می‌فرماید: این‌که نفس ناطقه مستعد بیان و فهم خطاب، و فانی نمی‌شود به فناء بدن، و آن جوهر است نه عرض، و آن مقصود است در قرآن. و حدیث «من عرف» اشاره به عدم امکان است، «و قل الرّوح من أمر ربی وما أوتیتم من العلم الاّ قليلاً» شاهد آن است.

و مراد از «أحیاء عند ربهم یرزقون<sup>۲</sup>» همین روح است. و آن داخل بدن نیست به جزئیت و حلول، بلکه منزّه از صفات جسمیه است؛ تعلق گرفته به جسم تعلق تدبیر و تصرف فقط. و این مختار اعظم حکماء الهیین است و اکابر صوفیه و اشراقیین. و بر این مستقر شده رأی اکثر متکلمین از امامیه: مثل شیخ مفید و بنی ثوبخت و محقق طوسی و علامه، و از اشاعره: راغب اصفهانی و غزالی و فخر رازی. و آن مذهب منصور است که اشاره به آن کرده کتب سماویه، و حاوی است آن را انباء نبویه، و معاضد وی شده دلائل عقلیه، و مؤید شده به امارات حدسیّه و مکاشفات ذوقیه.

و بعد از فراق بدن در بدن لطیفی که در<sup>۳</sup> واسطه بین مجرد و مادی است، باقی ماند در برزخ و متنعم به لذات روحانی و جسمانی بوده باشد. و عقابش هم همین نحو است تا قیامت.<sup>۴</sup> انتها رسید مقصود از آنچه را به ایشان نسبت دادم (رحمة الله علیه).

۱. آیه ۸۵ از سوره بنی اسرائیل. (= اسراء).

۲. بخشی از آیه ۱۶۹ از سوره آل عمران.

۳. ظاهراً کلمه «در» زائد است.

۴. مجمع‌البحرین، «روح»، ج ۲، ص ۷۴۵.

### ذینون حکیم می‌گوید:

که نفس پاک و منزّه و زکی بوده از هر کثافت در عالم اعلیٰ، مسکن خودش، و آن‌جا هم جسم لطیفی داشته مناسب خودش. و این‌جا آمد جسم جرمانی پیدا کرد و وقتی که برگردد آن‌جا دیگر این جسم جرمانی نباشد. انتهی.

### خرینوس حکیم:

عبادت وی در حکایت از اعتقاد خودش در حقیقت نفس عین عبارت ذینون است.

### [سخن هرقل حکیم:]

هرقل - که از اجله حکماء باشد - می‌گوید در حقیقت انسان: که آن‌ها هبوط کردند از ملاً اعلیٰ، به این عالم و هر که سعید شد، بر می‌گردد دوباره به محل خود، و اما نفوس شریره نتوانند صعود نمایند. انتهی مقصود از کلام وی.<sup>۱</sup>  
و این - حکیم - کلماتی دارد بس قیمتی: از جمله: حیات در فقر است؛ صعود به ملاً اعلیٰ در فقر است؛ مردن هیچ آسیبی و ضرری و تعبی ندارد الا همان خوف مردن، الی غیر ذلك. نقل کردم از شهرستانی این کلمات حکمای ثلاثه را.

### [فیلسوف اسلام شیخ عبدالکریم زنجانی:]

و جناب آقا شیخ عبدالکریم زنجانی، الملقب به «فیلسوف الاسلام» بر حسب درج در کتاب خود «الفلسفة والحکمة»<sup>۲</sup> نیز همین مذهب را امضاء نموده و فعلاً کتاب حاضر نیست که عین عبارت را نقل کنم لذا به مضمون اکتفا کردم.

۱. الملل و النحل، ج ۲، ص ۱۱۰.

۲. نام کتاب، دروس فی الفلسفة است، چاپ مطبعة الغری - نجف.

[منصور حلاج:]

و منصور حلاج نیز بر این منوال است چنانچه از «دیوان»<sup>۱</sup> وی ظاهر است:  
 ای دور مانده از حرم خاص کبریا      سوی وطن رجوع کن از خطه خطا  
 در خار و زار انس چرامی‌بری بسر      چون در ریاض انس بسی کرده‌ای چرا  
 بگذر ز دلق کهنه فانی که پیش از این      بر قامت تو دوخته‌اند از بقا بقا  
 از کوچه حدوث، قدم گر برون نهی      گوید ز پیشگاه قدم حق که مرحباً

[سید جعفر کشفی:]

و سید جعفر کشفی در «اجابة المضطربین» در نصرات کثیره، در اجابات متعدده تصریح نموده که تمام ارواح بشر قبل از ابدان خلق شدند در عالم ارواح و بعد به این عالم آمدند برای استکمال، و بعد به برزخ منتقل شوند و بعد به معاد؛ مثل نصرت خامسه در اجابت سرّ تکلیف،<sup>۳</sup> و در نصرت اولی اجابة، این‌که انسان را سه نشانه باشد:

فطرت و بدایت که عالم ارواح است، و ظهور، و معیشت که دنیا و معاد، و نهایت که بعد از دنیا، و در اجابت تبعیت تمام موجودات در امر خلقت مر انسان را در دلالت کلمات، و در اجابت تجرد عالم برزخ، الی غیر ذلك از کلماتش در آن کتاب که نص است بر وجود ارواح قبل از ابدان و وجودشان بعد از خرابی بدن. انتها رسید مقصودم از مقاله اولی.

۱. این دیوان منسوب به حلاج است در واقع دیوان حسین خوارزمی است که به غلط در هنگام چاپ به حلاج نسبت داده شده. نک: شرح نصوص العلم، تاج‌الدین حسین خوارزمی با تحقیق استاد (حسن‌زاده آملی)، پاورقی، ص ۷۵.

۲. دیوان منصور حلاج، ص ۱.

۳. اجابة المضطربین، النصرة الخامسة، اجابة ص ۳۴۶.

## [حاصل سخن در گفتار نخست:]

پس اینک دانسته باش! خدای تو را رحمت کند که عنان قلم کشیده شد از آنچه مقصود این جانب بوده از مقاله اول. زیرا این مقدار از کلمات ذوی الادیان و المذاهب را که بنده نقل کردم، کمی از بسیار است که اگر بخواهم شرح تمام آن را بنگارم، چندین اسفار شود. و شاید هنوز وافی و کافی به «من لایحضر» نباشد.

پس اولاً از اطاله و ثانیاً عدم تهیه اسباب برای حقیر، و ثالثاً: حقیر، شغلم فقه و اصول است. و این کتاب و بقیه کتب را که در غیر فقه و اصول نوشتم، تمام اینها زمان تعطیلات دروس نجف است. می توان گفت که نصف سال تعطیل دارد. و حقیر در هر تعطیلی به یک کتابی و مسئله ای در غیر آن دو فن یا رساله ای در فقه مشغول می شدم. و رابعاً کافی بودن همین مقدار در آنچه مقصود است.

زیرا شناختی که نوع مهمین و معروفین و رؤسای [ادیان و مذاهب، خاصه رؤسای اسلام، سیمای بزرگان شیعه به تمام اصناف آنها از فقها و متکلمین و حکماء و مفسرین و عرفا و مدققین بر این کلمه که انسانی چیز لطیف روحانی مدرک و دراک و از سنخ ملائکه ها و چیز شریفی است، خلق شدند در ملاء اعلی قبل از بدن و باقی ماند بعد از خرابی وی، یا مالک نعمت یا دچار نعمت، متحد و متفقه. پس آیا دیگر از برای عاقلی در مسئله ربیبی باقی می ماند؟!]

مجلسی رحمته الله علیه در «بحار» در باب اثبات حدوث عالم بعد از آن که از عده ای از بزرگان ادیان و مذاهب نقل می نماید که اینها قائل به حدوث عالم شدند، می فرماید که: ملاحظه در کلمات اینها بما هم عقلاء و بما هم متدینین موجب این است که انسانی جازم شود که ذوی الادیان طراً قائل باشند به حدوث عالم زماناً. و این نه [از] باب اجماع منقول است؛ بلکه قائل<sup>۱</sup> در این کلمات موجب قطع به حدوث عالم است.<sup>۲</sup>

۱. ظاهراً باید «نظر» گفته شود.

لذا حقیر می‌گویم: نیز این کلمات و این بیانات به مراحل قوی و اکثر و آشد و اولی است که موجب قطع به صدق مدعی باشد از دعوی ایشان.

زیرا **اولاً** جماعتی را که ایشان نقل نمایند، عشری از این مقدار نباشند که حقیر نقل نمودم، بلکه یک جزء از صد جزء هم نباشد.

و **ثانیاً** بعضی از آن‌ها را که ایشان نقل فرمودند از حکما حدوث رتبی قائلند نه زمانی، بلکه بعضی ظاهراً حدوث دهری قائلند.

و **ثالثاً** دلیل عقلی در مقام، معارض نیست مگر بعض توهمات که بعد عرض می‌شود و مقداری استبعادات از غیر خبیر به مسئله، به خلاف آن‌جا که گمان شده که قول به حدوث زمانی موجب انخرام قاعده عقلیه عدم جواز تفکیک معلول از علت خواهد بود. و لذا سید در «قبسات» ملجأ شده در جمع بین این قاعده و دعوی اجماع ملیین بر حدوث علاوه بر ظواهر، بلکه نصوص آیات و اخبار بر این که اثبات و عاء دهری کرده که به زعم خودش رفع شبهه نموده.<sup>۳</sup> بله دعوی اجماع ملیین [را] می‌توان گفت که متواتر است، چنانچه فاضل مقداد - رحمه الله علیه - در «کفایة الموحدین» در شرح کلام علامه - رحمه الله علیه - می‌فرماید. و بنده این معنا را انکار ندارم، ولی مقصود چیزی دیگر است.

اگر اندکی تأمل [شود] در این کلمات که بنده نقل نمودم از ذوی‌الادیان و المذاهب از زمان قدیم تا به امروزه، جزم حاصل گردد و یقین پیدا نمائی به حصول مدعا بلاکلام و لاریب. بلکه اگر خوب دقت کنی، می‌توان گفت که ابدأ منکری در بین نیست و عموم بشر بر این مدعا و مقاله معترفند.

زیرا اقوال شاذة نادرة بعضی از آن‌ها قول مادیین است مثل دیموکریت یعنی ذی‌مقراطیس (به لسان عربی) و اتباع وی در هر دوره و کوره مثل ابیقور و دیوجانس

۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۵۴.

۳. نک: بحار الانوار، ص ۵۷، ص ۲۳۶.

و مانی و فول شیمشاطی و داروین و شبلی شمیل در قرون اخیره، پس از مخالفت امثال اینها ضرری نیست و توفعی هم نیست. زیرا که قلب اینها کور شد و طرف کلام با چشم داران است.

و جمعی دیگر قول اطباء است که روح را همان مزاج دانند که حاصل شود از اعتدال عناصر.<sup>۱</sup> و از اینها نیز مثل فرقه اول توفعی نیست. زیرا همان نحو که علم فقه مثلاً شصت کتاب است که در هر کتابی در یک موضوعی بحث می‌شود ربطی به موضوعی در کتاب دیگر نیست. مثلاً یا تمام فقه یا عبادت است یا معاملات یا سیاست. بحث در یکی از آنها ربطی به دیگری ندارد. لذا اصولیین نیز بحث در تجزی در اجتهاد نمودند.

پس مجتهد بودن در مسئله‌ای منافات با جهل به مسئله دیگر ندارد. و علم حکمت چنانچه در مجموعه فارابی عنوان آن را بیان کرده، قریب صد علم است، که یکی از آنها طب است مثل فقه و مثل اصول. پس اجتهاد طبیبی در این فن منافات با بی خبری وی از مبدء و معاد و وسائط و بقیه معارف ندارد. پس فی الحقیقه اینها نیز از کوران باشند، و از قسم اول می‌باشند. بلی اینها اگر متدین باشند فقط به قسمتی از تعبدیات ملزم باشند. ولی [این‌که] نفس چیست؟ روح کدام باشد؟ خارج از وظایف اینها است. این مثل چنان ماند که از ساعت ساز بپرسی که این لیره غش دارد یا نه؟ و این جواهر چقدر ارزش دارد؟ بلکه از بقال سؤال کنی قیمت را.

و جماعتی دیگر از ادبا و امثال آنها باشند مثل بعضی از مفسرین که اطلاعی از عقلیات و نقلیات ندارند و کلام را برون معنای لغوی معنا نمایند، خصوصاً اگر در جامعه بشر حیثیتی هم پیدا کرده باشد. چنانچه دیدم در کتابی نوشته بود که از عالمی - این جور عالمی - پرسیدند که روح چیست و نفس کدام است؟

گفت: روح از ریح است و نفس از نفس سائل. گفت: بنا بر این اگر آدمی از بالا نفس کشد و از پائین ریح در ریابد، بمیرد.<sup>۱</sup> پس از این قسم اشخاص هم توقعی نیست.

و جمع دیگر که خبیر به موراد رد و قبول بودند و صاحب دیانت و کمالات و مجد در تحصیل معارف شدند، شبهاتی بر آن‌ها طاری [شد] که توقف نمودند یا انکار وجود قبلی نمودند، که حقیر آن شبهات را با جواب در ذیل مقاله دوم در تمهه بیان دارم.

علاوه در مقابل حدود دو هزار حدیث نمی‌توان گفت که این مطلب با خیال من درست نیاید، این پشت پا به شرع زدن است و از شریعت اعراض نمودن است، بلکه از شرایع و ادیان اعراض نمودن است.

بعض دیگر مغرض و صاحب کمال طرفیت نمودند و با غرضانه چیزی گفتند و نوشتند. مگر نشنیدی میرسید شریف سنی چه کرد در رساله رد بر عصمت سیده طاهره معصومه - سلام الله علیها -؟ مگر نخواندی قضیه قصه زنبوریه را؟ و ندیدی نقل «جواهر الکلام» در رساله وجوب عینی نماز جمعه را؟ و... پس خلاف این احتمالات و اقوال نادره ابداً محل توجه عالم و عاقل نباشد.

پس بعد از تأمل در آنچه عرض نمودم از اول مقاله تا این نقطه بیان به فضل و عنایت و اهب العطايا و هدایت هادیان راه راست مستقیم، واضح و هویدا و آشکار گردید که بشر از ذوی الادیان و المذاهب، نوعاً بلکه تماماً قائلند بر این که حقیقت انسانی که نفس گویند و روح و عقل و قلب گویند - و اسامی متعدده زیاده بر اینها هم باشد که در مورد خود اشاره کردم - چیزی لطیف روحانی درآک و مدرک و از سنخ ملائکه است؛ شریف عالی در ملاأعلی، قبل از خلقت بدن خلق شدند و به

۱. شرح لامیه العجم، صلاح‌الدین صفدی، ص ۱۳۳ به نقل از باورقی الانوار النعمانیة، ج ۱، ص ۲۶۹.



این جا آمدند برای مصالحتی و جگمی که در مقاله دوم اشاره شود.

و بعد خرابی بدن باقی باشند و به قدرت خداوندی در عالم دیگری که نعمت و نعمت آن ابداً مقایسه با این نعمت‌های دنیویه نیست تا روز قیامت. بلکه بعضی هم که تشبیه کردند به مثل شکم مادر و دنیا آن هم از ضیق عبارت است و عظمت معنا و مطلب بالاتر از آن است.

اینک دانسته و آگاه باشید ای عزیزان من، ای برادران من، اگر دلیلی نداشتیم برای آن تعریفی که از برای حقیقت انسان نمودیم؛ مگر همین اتفاق کلمات ذوی‌الادیان و المذاهب به تمام فرق آن‌ها و به تمام اصناف آن‌ها، ما را کافی و وافی بود که دیگر جای احتمال و شک و تردید نمی‌بود، و یقین کامل حاصل می‌شد به مراد و مقصود.

و از این باب است که ملاصدرا در باب اثبات صانع - بھر برهانه - یکی از ادله را اجماع بشر و اتفاق بنی آدم قرار داده، بلکه حاجی سبزواری نیز چنین کرده، بلکه نوع حکما. و بعد اعتذار جویند که این نقل اتفاق بشر برای این است که اگر احیاناً عقل تو بر خلاف آن اتفاق می‌رود، برگردی و خود را ملامت کنی و با آن‌ها متحد باشی. چه نمی‌توان تحمل و قبول کرد که تمام بشر خطا رفتند به تمام فرق و اصناف و تو صواب رفتی!

و به این معنا نظر دارد کلام فارابی بنا بر نقل شیخنا الامجد شیخ محمود عراقی - صاحب تقریرات شیخ انصاری رحمته - در باب اجماع که ما می‌دانیم جزماً یقیناً که نیست چیزی از دلیل قوی‌تر و فائده‌دارتر و محکم‌تر و سخت‌تر از شهادت متعارفه مختصه به شیء [در] عصری واحد. و نیست چیزی بالاتر از اتفاق آراء کثیره.

پس هر وقت عقول کثیره مختلفه اجتماعی نمودند، پس حجتی بالاتر و

محکم‌تر از وی نباشد. و بعد طعن بسیار می‌زند بر متفردین در رأی یا تابعین رأی نادر. پس عقول مختلفه اگر اتفاق کردند بعد از تأمل و تجربه و تدبر و تفتیش و تفحص و تنقید و معانده، چیزی اصح از آن اعتقادی که پیدا کردند و شهادت دادند و اجماع کردند، نباشد. تا آخر کلام وی.<sup>۱</sup>

پس ای عزیزان من خارج از طریقه عقلان نشوید و فکر نمائید در این کلمات که شما را کافی و وافی است برای اثبات مدعا البته.

و از این باب است که شیخنا الامجد صاحب تقریرات شیخ رحمته که اهل ولایت مصنف است، در باب اجماع می‌فرماید که محققین فرمودند که ما چون استقراء تام کردیم دیدیم عقلاء عالم و اشخاصی که محل توجه باشند از بنی آدم و قابل اعتنا هستند، اتفاق نمودند بر وجود صانع قادر عالم حکیم. و این معنا موجب قطع وجدانی است و بسیار کلام متین است، همین نحو است.

پس حقیر هم می‌گویم که تفحص در کلمات مزبوره ذوی الادیان و المذاهب علت تامه قطع وجدانی است به حقیقت انسانی. پس می‌گویم که تکرار در مسئله اگر چه از مقبحات کلام است چنانچه در بدیع بیان شده، ولی مواردی است که لازم شمرند تکرار را و از محسنات کلام شمارند. لذا می‌گویم که تو چون شناختی که بنی آدم متحد و متفق شدند که حقیقت انسانی که اسامی متعدده برای وی باشد، چنانچه فهمیدی، و تعبیر می‌شود از وی به کلمه «من» و «تو» و «شما» و «ما» همان بوده که بیان نمودم، و خلق شدند قبل از اجسام و باقی باشند بعد از فراق بدن. مادامی که در این بدن است در عذاب است و لو سلطان السلاطین باشد. و سلطنت و کیف وی و لذت و بهجت وی در تخلیه شدن از این بدن است.

پس اینک که فهمیدی که چه باشی و کی بودی و به کجا رسیدی و به کجا باید بروی، البته طبیب حاذقی. می دانی که چه باید تحصیل کنی و چه باید ترک کنی و چه می توانی همراه خود ببری و چه نمی توانی و چه منفعت دارد و چه ضرر. من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

«إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا». و الحمد لله كما هو أهله مستحقه و صلی الله علی محمد و آله.

## گفتار دوم

در بیان دلالت ادله اربعه و دیگر کتابهای آسمانی  
در حقیقت نفس انسان

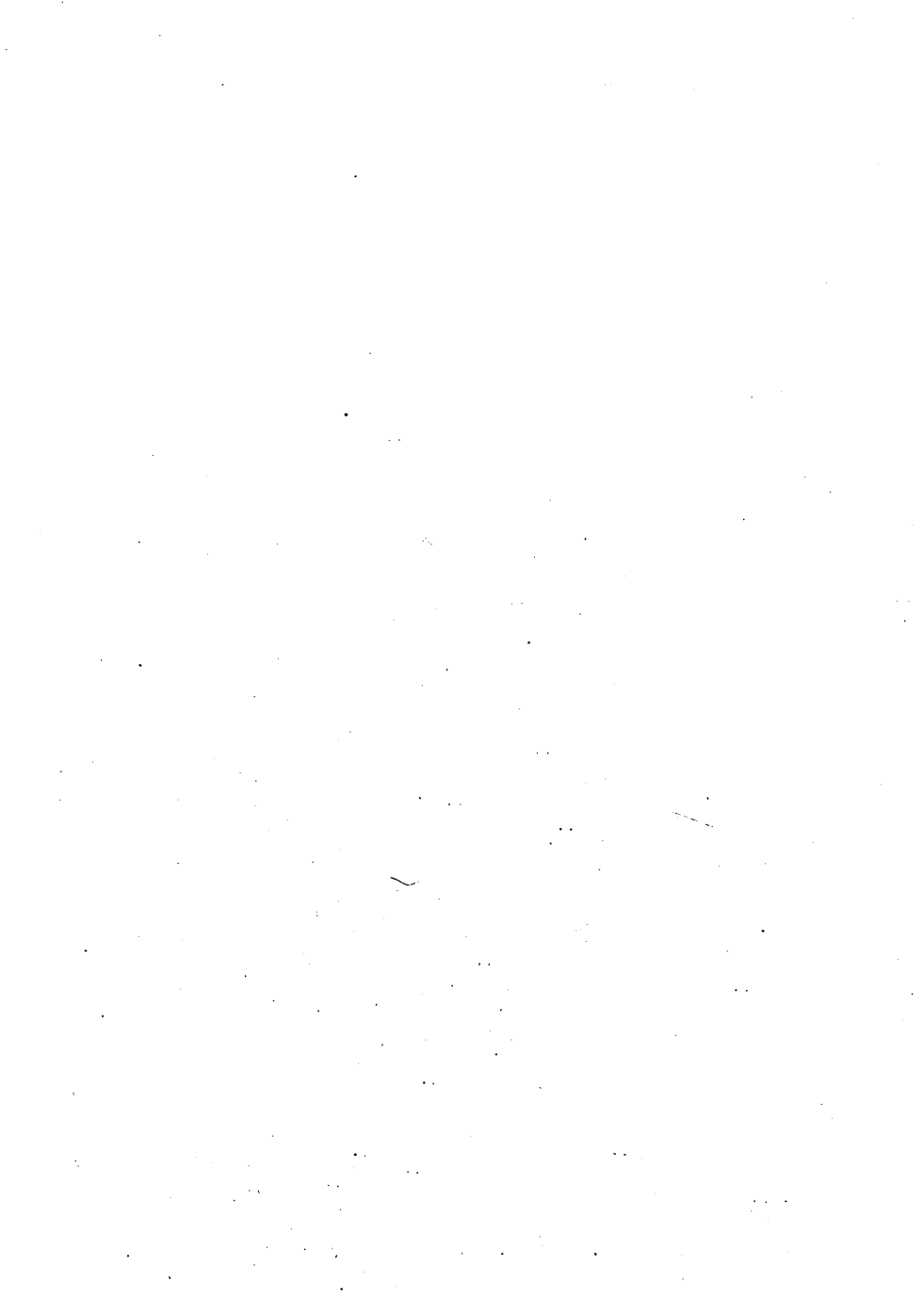
**فصل اول:** در بیان اجماع

**فصل دوم:** در بیان دلالت خبر و سنت

**فصل سوم:** در دلالت آیات بر خلقت ارواح

**فصل چهارم:** در بیان دلالت عقل

**خاتمه:** مطالبی از دیگر کتابهای آسمانی



## مقاله دوم:

### [در بیان دلالت ادله اربعه و دیگر کتابهای آسمانی در حقیقت نفس انسان]

مخفی نماند که در فهرست کتاب بیان شده که مقاله دوم در بیان دلالت ادله اربعه - دلیل از قرآن و روایات و اجماع علماء و دلیل عقل - و بقیه کتب منسوبه به خداوند است از اناجیل و تورات و صحف که حقیقت انسانی خلق شده است قبل از ابدان در ملاء اعلیٰ و بعد این جا آمدند لمصالحی و حکمی - که قدری در ذیل کلمات بیان شد و بقیه بیاید - و شناختی که در وی فصولی و خاتمه بود.

### فصل اول: در بیان اجماع<sup>۱</sup> است:

دانسته باش که اجماع در نزد شیعه - رضوان الله علیهم - عبارت است از اتفاق جماعتی از علماء که لازم شود، مستلزم شود قول معصوم را و حاکی قول معصوم باشد. و آن دو قسم است: یکی را منقول گویند یعنی عالمی از علماء ادعا کرده، و دیگری محصل یعنی خود عالم تحصیل کند. پس وقتی که این مقدمه را دانستی اینک می‌گویم:

---

۱. برای مطالعه بیشتر نک: الذریعة فی اصول الشریعه، چاپ دانشگاه تهران، قسمت دوم، ص ۶۰۴ و ۶۰۵؛ معالم‌الدین، چاپ سنگی، ص ۱۶۴، المطلب الخامس.

### ۱- اجماع منقول:

اما اجماع منقول بر خلقت ارواح در ملأ اعلیٰ قبل از اجساد، مستفیضه است [بلکه] متواتر، و بسیار ادعا کردند چنانچه شناختی در مقاله اول در نقل کلمات این معنا را از جماعتی مثل شیخ صدوق و شیخ مفید و شیخ مرتضی و امثال آنها - رحمة الله علیهم - بلکه از هر شخصی که اسم کتاب خود را اعتقادات الشیعه یا اعتقاد مسلمین یا غیر ذلك نام نهاده است، که ظاهر این عبارت‌ها اجماع است، چنانچه شیخ مرتضی رحمته در باب اجماع مقرر کرده و اصحاب هم امضاء قبول فرمودند.

### ۲- اجماع محصل:

و اما اجماع محصل: پس بعد از اطلاع شما و آنچه ذکر نمودیم در مقاله اول از کلمات و اطلاع شما، به هر مقداری که فقها سبب کشف قول معصوم قرار دادند در فقه در موارد زیادی، دیگر در این مقام شکی نیست در این که حکم کرده بشود برای معصوم. و گفته شود که این گفته بزرگان لابد نبوده مگر به واسطه رئیس دین، در مقالات حامیان ادیان و مذاهب نبوده مگر آن که این کلام را از مبادی عالیّه اتخاذ کردند. چنانچه مجلسی رحمته در حدوث عالم به همین تقریر دعوی اجماع فرمودند. پس اگر کسی تفحص در فقه کرده باشد از اول فقه تا آخر آن و کتب فقها را ملاحظه نماید، مواردی را که دعوی اجماع نمودند، سبب عشری از اعشار آنچه ما نقل نمودیم در مقاله اول، نخواهد دید. پس آن مقدار که سیره فقها جاری شده در تحصیل سببیت سبب از برای تحصیل مسبب که رأی معصوم باشد در مقام، به نحو اولویت قطعیه موجود است.

پس بعد از تتبع در کلمات این صاحبان ادیان و مذاهب و تفحص در بیانات رؤسای مذهب حقّه به تمام اصناف آنها از حکیم و متکلم و فقیه و محدث و مفسر و مورخ و عارف و مرتاض، یقین حاصل کند و جزم نماید - مثل این که [در] روز روشن یقین به وجود آفتاب می نماید - بر این که رأی صاحب شریعت همین است نه غیر و واقع و حق همین است نه غیر.

پس شکی [نیست] در [این که] اجماع مسلمین بلکه ملیین قائم شده است بر خلقت ارواح و نفوس و حقیقت انسانی قبل از ابدان در ملاء اعلی. و از آنچه سابقاً در کلام مجلسی رحمته الله علیه بیان نمودم در وجه تمسک به اجماع، واضح و آشکارا شد علت تمسک به اجماع منقول را. پس وجهی از برای توهم ایراد و اشکال نیست. و الله الهادی.



## فصل دوم: در بیان دلالت خبر و سنت است

دانسته باش که «سنت» عبارت از فعل معصوم و قول معصوم و تقریر معصوم است و یا قولی که حکایت آن‌ها را نماید.

و غالباً بعد از غیبت کبری، بلکه در غیبت صغری نیز، بلکه قبل از غیبت هم این شق اخیر است؛ چنانچه مخفی نیست بر احدی. پس وقتی که معنای سنت را دانستی، بدان که سنت دو قسم است: یکی را «خبر واحد» می‌گویند و دیگری را «متواتر».

### [شرح خبر واحد و متواتر:]

خبر واحد یعنی خبر یک نفر ولو این [یک نفر] به اصطلاح اهل درآیه باشد، لکن در اصطلاح اصحاب ما اصولیین [به] هر خبری که به حد «متواتر» نرسیده، «آحاد» می‌گویند<sup>۱</sup>. و اجماع شده است که خبر واحد حجت است با شرايطی که در کتاب اصول بیان نمودم.

و متواتر محل کلام شده که [بر] چه مقدار از خبر، صدق تواتر می‌کند؟ از زیاده بر يك تا چهل گفته شده، ولی مشهور چنانچه تحقیق همان است که عدد خاصی ندارد. پس هر خبری که به ما هو خبر به واسطهٔ زیادی اشخاص موجب علم وجدانی شد، آن خبر متواتر است. خبر متواتر خلافی در حجیت آن نیست بین

ملین، مگر از براهمه و سمینه که انکار حجیت خبر متواتر می‌نمایند چنانچه در کلام مذکور است.

پس وقتی که این معنا را دانستی، قسم اول که خبر واحد باشد، اگر چه اصحاب حجت می‌دانند، ولی در این مقام فایده ندارد. پس باید عقب متواتر برویم. حالیه که این مقدمه را دانستی، پس می‌گوییم که خبر متواتر نیز سه قسم است: تواتر لفظی و معنوی و اجمالی.

و تواتر لفظی این است که این لفظ از معصوم صادر شده<sup>۱</sup>.

و تواتر معنوی آن است که الفاظ مختلفه از معصوم صادر شده ولی در یک معنا شرکت دارند:<sup>۲</sup>

عباراتنا شتی و حُسنک واحد      و کلُّ اِلی ذاک الجمالِ یُسیر

و تواتر اجمالی آن است که لفظ و معنا هر دو مختلف، ولی انسان یقین دارد که لااقل یکی از اینها از معصوم صادر شده. پس وقتی که معنای تواتر و اقسام تواتر را دانستی، بدان که من به این لحاظ و به لحاظ اختصار نیز، اسناد روایت‌ها را ذکر ننمودم، و نیز معلوم شود که نظری به وثوق راوی و عدم وثوق ندارم؛ زیرا متواتر است. اگر چه نوع روایت‌ها از اصول معتبره است در نزد اصحاب. بلکه غالب روایات آن صحیح است؛ بلکه از اصحاب اجماع است.

پس وقتی که به این مقدمات احاطه نمودی، اینک می‌گوییم که ما سابقاً در فهرست شیخ حرّ عاملی - رحمة الله علیه - در مقاله اولی بیان نمودیم که ایشان فرمودند در کتاب «فصول المهمة» که روایت در خلقت ارواح قبل از اجساد زیاده از

۱- مانند احادیث زیر: اَنی تارک فیکم الثَّقَلین؛ اِنّما الاعمال بالنیات؛ من کنت مولاة فعلی مولاة؛ من کذب علیّ متعمداً فلیتوبه مقعده من النار.

۲- نیز نک: مقباس الهدایة، ۱ / ۱۲۲.

هزار حدیث می‌باشد.<sup>۱</sup> و مقرر نمودم که حقیر تعبداً تصدیق آن یگانه مرد نمودم. ولی وقتی که در تفحص بر آمدم، گمان کردم که حدود دو هزار حدیث باشد، پس نقل همه این احادیث چندین کتاب شود. ولی چون آن احادیث طوائفی باشند، لذا ما آن‌ها را به عنوان طوائف نقل نمائیم و از هر طایفه به چندین عدد اکتفاء نمائیم که موجب بصیرت ناظران و قاریان محترم باشد و باعث حصول مقصود نیز گردد. پس می‌گوئیم که نیست توفیق مگر از خداوند و نیست هدایت مگر از وی.

### طایفه اول

به عنوان این است که ارواح خلق شدند قبل از اجساد به دو هزار سال.<sup>۲</sup> و این طایفه، تواتر لفظی دارد در بین اخبار.

### حدیث اول

از «بصائر الدرجات» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: آمد مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام پس گفت: قسم به خداوند ای امیرالمؤمنین که به تحقیق هر آینه من دوست می‌دارم تو را.

پس امام فرمود: دروغ گفتی. پس گفت: آن مرد که پاک و منزّه باشد خداوند، مثل این که تو می‌شناسی و می‌دانی آنچه در قلب من است!

پس فرمود علی علیه السلام: به درستی که خداوند خلق فرمود ارواح را قبل از ابدان به دو هزار سال، پس نشان داد آن‌ها را بر ما. پس کجا بودی تو؟ ندیدم آن‌جا تو را.<sup>۳</sup> انتهی.

۱. الفصول المهمة في اصول الأئمة، ج ۱، ص ۴۲۵.

۲. نیز نک: تخریج احادیث شرح المواقف في علم الکلام از سیوطی، دار المعرفه بیروت، ص ۱۲۲.

۳. بصائر الدرجات، ص ۸۷، ج ۳ و ص ۸۹، ج ۸؛ بحار الانوار، ۲۶ ص ۱۱۸، ج ۲ و ح ۵۸، ص ۱۳۱، ج ۱ و ج ۸، ص ۲۰۵؛ مدینه المعاجز، ۲، ص ۱۹۳ به نقل از بصائر.

**فائده:** یعنی ندیدم تو را در میان دوستانم.

### حدیث دوم

از کتاب «رجال کشی» از حضرت صادق علیه السلام از پدراناش از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: خداوند خلق فرمود ارواح را قبل از اجساد به دو هزار سال، پس هر که شناختند همدیگر را در آن جا، الفت گیرند در این جا و هر کس نشناختند هم دیگر را در آن جا، اختلاف کنند در این جا.<sup>۱</sup>

### حدیث سوم

از «معانی الاخبار» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده: به درستی که خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود ارواح را قبل از اجساد به دو هزار سال، پس قرار داد اعلای آن‌ها و اشراف آن‌ها را ارواح محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - و ائمه بعد از آن‌ها. پس عرضه داشت ارواح محمد و آل آن را بر آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها، پس پوشاند و فراگرفت آسمان‌ها را و زمین‌ها را و کوه را نور آن‌ها. انتهى

### حدیث چهارم

از کلینی رحمته الله از امام باقر العلوم علیه السلام که فرمودند: به درستی که خداوند گرفت میثاق شیعیان ما را به ولایت برای ما و آن‌ها ذر بودند، و به اقرار به ربوبیت از برای خداوند و از برای محمد صلی الله علیه و آله به نبوت. و عرضه نمود خدای عزوجل امت محمد صلی الله علیه و آله را در طین<sup>۲</sup> و آن امت شیع بودند. و خلق کرد آن‌ها را از طینت آنچنانی که خلق نمود از آن آدم را. و خلق فرمود خداوند ارواح شیعیان ما را قبل از ابدان آن‌ها به دو هزار سال. و عرضه نمود ارواح شیعه را بر محمد صلی الله علیه و آله. و شناخت محمد صلی الله علیه و آله آن‌ها را، و شناخت

۱. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۶ به نقل از معانی الاخبار، ص ۱۰۸.

۲. قال المجلسی رحمته الله: أى حین کان النبی او الأمة او هما معاً فی الطین، و هو اظهر، و المراد قبل خلق الجسد و معنى قوله: (عرضهم علیه) أى علی الله او علی النبی. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۲۸.

آن‌ها را علی رضی الله عنه و ما می‌شناسیم آن‌ها را در لحن قول.<sup>۱</sup> انتهی

**فایده:** تعبیر از روح به ذره برای لطافت جسد مثالی است. و لحن قول<sup>۲</sup> عبارت است از اسلوب کلام و سنخ مکالمات انسانی است که خبر می‌دهد از آنچه روح وی به آن تربیت شده و فعلیت پیدا کرده. چنانچه اخبار و آثار بر این معنا شاهد است بسیاری نه کم. حتی مثل شده که: از شیشه [برون] تراود هر آنچه در شیشه بود.

### حدیث پنجم

از «اختصاص» از باقر العلوم رضی الله عنه روایت شده که گفت: وای بر تو باد ای عمرو بن حرث! این اخبارات ائمه نباشد از کهانت. ولکن خلق فرمود خداوند ارواح را قبل از ابدان به دو هزار سال. پس وقتی که سوار نمود ارواح را در ابدان خودشان، نوشت در پیشانی آن‌ها این مؤمن شود و این کافر گردد، و آنچه به آن مبتلاء شوند، به اختیار خودشان آنچه را که آن‌ها به جا آورند از امور خیریه و شریه و لو به مقدار فضل<sup>۳</sup> موش. پس نازل فرمود به این سجل احوال، قرآن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود که در این قرآن است آیاتی و علاماتی از برای متوسمین. پس بود پیغمبر صلی الله علیه و آله متوسم. پس من الآن باشم متوسم. پس بعد از من ذریه من باشند متوسم. پس چون تأمل کنم آن آیات نوشته بر پیشانی‌ها را؛ بشناسم و بدانم آنچه را که در آن جا باشد از اخبارات خیریه و شریه.<sup>۳</sup> (انتهی حدیث شریف).

### حدیث ششم

از «مناقب» روایت است که سؤال کرد [ند] دو نفر نصرانی از ابی بکر که چیست

۱. این حدیث در بصائر الدرجات و محاسن نیز نقل شده است. نک: بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۲۱؛ الکافی

ج ۱، ص ۴۳۷؛ مختصر البصائر، ص ۴۰۹، ح ۴۷۴.

۲. قال المجلسی رحمته الله: و فی لحن القول اشاره الی قوله تعالی: و لتعرفنهم فی لحن القول. قال البیضاوی:

لحن القول اسلوبه و إمالتة الی جهة تعریض و توریة. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۶.

۳. الاختصاص، ص ۳۰۸.

فرق بین حب و بغض، آیا معدن هر دو یکی است؟ و چیست فرق بین رؤیای صادقه و کاذبه، آیا معدن هر دو یکی است؟  
 پس ابوبکر اشاره به عمر نمود که جواب مسائل وی را بده. پس عمر اشاره کرد به علی علیه السلام پس حضرات از علی علیه السلام سؤال کردند.

پس چون که سؤال کردند از حب و بغض، فرمودند این که: خدا خلق فرمود تمام ارواح را قبل از اجساد به دو هزار سال. پس سکنی داد به آن‌ها در هواء. پس هر که شناخت آن‌جا همدیگر را و در آن‌جا الفت گرفتند؛ در این‌جا الفت بین آن‌ها باشد. و هر که آن‌جا نشناخت کسی را، این‌جا بین آن‌ها الفت نباشد. پس سؤال نمودند از سبب نسیان و تذکر و رویای صادقه و کاذبه، الی آخر حدیث که طولانی است.<sup>۱</sup> و لو در بقیه هم شاهدی بر مدعا باشد ولی نه به عنوان طایفه اول، لذا اکتفاء می‌کنم به جواب همان مسئله.

### حدیث هفتم

از «بصائر» مروی است از عماره که گفت: نشسته بودم نزد امیرالمؤمنین علیه السلام، ناگاه مردی آمد و سلام کرد بر آن حضرت. پس گفت: یا امیرالمؤمنین، قسم به خدا که هر آئینه شما را دوست می‌دارم، پس سؤال کن از مردم تا بدانی.

پس فرمود این که: ارواح خلق شدند قبل از ابدان به دو هزار سال، پس سکنا گرفتند به اذن الهی در هوا. پس هر که آن‌جا شناخت کسی را، این‌جا بین آن‌ها الفت باشد و محبت داشته باشند. و هر که آن‌جا نشناخت کسی را، این‌جا الفت و محبت نداشته باشند، پس اختلاف کنند. و به تحقیق که روح من نشاخش آن‌جا روح تو را.<sup>۲</sup> (انتهی).

**فائده:** یعنی میان دوستان ندیدم و در دوستان شناخته نشدی.

۱. مناقب، ج ۲، ص ۳۵۷: بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۴۱.

۲. بصائر الدرجات، ص ۸۸: بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۱-۱۳۲.

### حدیث هشتم

از «علل الشرائع» روایت شده از معصوم که فرمودند: علت خلقت ارواح را قبل از ابدان به دو هزار سال چیست؟ بعد در خود «علل» می‌گوید که: مقصود امام این است که ارواح خلق شدند به دو هزار سال قبل از خلقت آدم.<sup>۱</sup>

### حدیث نهم

از «بصائر» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مردی گفت به امیرالمؤمنین علیه السلام که: قسم به خداوند که به تحقیق من تو را دوست دارم. (و سه مرتبه این لفظ و این کلام را در نزد حضرت تکرار کرد).

پس گفت علی علیه السلام: قسم به خداوند که دوست نداری مرا!

پس آن مرد غضب نمود و گفت: مثل این که تو قسم به خدا می‌خوری و خبر می‌دهی [از] آنچه در نفس من است!

پس گفت از برای او علی علیه السلام: نه و لکن خداوند خلق فرموده ارواح را قبل از ابدان به دو هزار سال، پس من ندیدم روح تو را در آن ارواح. (انتهی).<sup>۲</sup>

### حدیث دهم

از «بصائر» از ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمودند: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام نشستند بود در مسجد کوفه و دستش بر شمشیرش بود، و زره خود را انداخته بود پشت سرش، ناگهان آمد وی را زنی و شکایت کرد از شوهر خودش. پس حکم فرمودند برای شوهر و حقانیت شوهر.

پس غضب کرد آن زن و گفت به امیرالمؤمنین علیه السلام که: قسم به خدا که حکم الله چنین نباشد که حکم کردی و قسم به خدا که به حق حکم نکردی و قسم به خدا که عدالت بین رعیت نکردی و نیست حکم تو در نزد خداوند مرضی خدا.

۱. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۵.

۲. بصائر الدرجات، ص ۸۸؛ بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۲.

پس امیرالمؤمنین علیه السلام غضب نمود و نگاه با تأملی به سوی آن زن کرد، پس فرمود که: دروغ گفתי ای متجربه! ای بذیه فحاشه! ای پیره زن لقه‌دار! ای زنی که لبهای کلفتت آویزان شده! ای زنی که حیض خود را مثل سایر زنان نمی‌بینی و از پس می‌بینی! پس آن زن برگشت و فرار کرد و می‌گفت: وای بر من وای بر من! پس ویل گویان و مصیبت‌کنان می‌رفت.

پس عمرو بن حرث - لعنة الله عليه - از عقب آن زن رفت تا به وی ملحق شد و گفت: ای کنیزک خدا، تو خوب مقاومت و ستیزه کردی با پسر ابوطالب و مع ذلک تو را به یک کلمه رد نمود، پس برگشتی و فرار نمودی و بر حال خود ویل ویل کنی: چه قضیه‌ای است و تو را چه شده؟!

پس آن زن گفت که ای مرد، پسرابی طالب خیر داد مرا از امری که احدی مطلع نبوده، و خبر داد مرا به حق. قسم به خدا که من حیض را به نحو متعارف زنها نمی‌بینم و حیض من از دبر باشد.

پس برگشت عمرو به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام و گفت به آن حضرت که ای پسر ابی طالب، این کهانت ها چیست که از تو صادر می‌شود؟! پس آن حضرت فرمودند به آن لعین که: وای بر تو ای پسر حرث! اینها را که می‌بینی کهانت نیست! به درستی که خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود ارواح را قبل از اجساد به دو هزار سال. پس نوشت در پیشانی آنها که این مؤمن و آن کافر است. پس نازل فرمود به این معنا قرآن را، و فرمود در قرآنش که در این قرآن آیات و علامات می‌باشد از برای متوسمین.<sup>۱</sup> پس بود پیغمبر خدا متوسم، و من متوسم باشم بعد از ایشان، و ذریه من متوسم باشند بعد از من.<sup>۲</sup> (انتهی حدیث شریف).

۱. سوره حجر، آیه ۷۵.

۲. بصائر الدرجات، ج ۷ و ۳۵۴، ج ۲؛ بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۷.



**فائده:** اگر نمی‌بود حدیثی برای اصل مدعا مگر این یک حدیث، کافی بود در اثبات مطلب. زیرا اولاً مستفیضه است. و ثانیاً سید بحرینی در «مدینه‌المعجز» در شماره معجزه‌های صادره آن حضرت نقل می‌کند در ضمن هزار معجزه‌ای که در آن کتاب برای آن وجود مبارک نقل فرموده - رحمة الله علیه -

و ثالثاً فقهای که آن را در فقه در باب آمدن حیض از دبر نقل نمودند در کتاب خود، ذکر نموده‌اند. و رابعاً از سنّی‌ها در مقام تعداد از منافقین و معاندین با حضرتش، یکی همین عمرو لعین را می‌شمارند؛ مثل ابن ابی‌الحدید در شرح «نهج‌البلاغه» نقل شده. پس دعوی قطع به صدور روایت خالی از صواب نیست.

#### حدیث یازدهم

از «بصائر» از امام باقر علیه السلام روایت شده، عین این حدیث را با مقداری زیاده در خاتمه حدیث که دوباره امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از ختم کلام سابق می‌فرماید، که خداوند خلق فرمود ای عمرو، ارواح را قبل از ابدان به دو هزار سال.<sup>۱</sup> (انتهی).

#### حدیث دوازدهم

از صدوق علیه السلام از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمودند: به درستی که خداوند برادری انداخت بین ارواح در اظله قبل از این که خلق نماید ابدان را به دو هزار سال قبل، پس وقتی که قائم اهل بیت ظاهر شود، ارث می‌برند برادران آن چنانچه‌ای که برادری بین آن‌ها بوده در عالم ارواح، وارث برده نمی‌شود از برادر ولادتی.<sup>۲</sup> (انتهی).

**فائده:** نظرم می‌رسد روایت دیگری هم به این مضمون دیدم و استبعادی ندارد که دلیل مخصوص یا ناسخ در خدمت ایشان باشد نسبت به ادله ارث، و لذا در اخبار ظهور دارد که احکام جدیدی بیان نماید.

۱. بصائر الدرجات، ص ۸۶.

۲. الاعتقادات (چاپ شده در ضمن مصنفات الشیخ المفید علیه السلام)، ص ۴۸؛ بحار الأنوار، ۷۸/۶۱، و ۲۴۹/۶.

### حدیث سیزدهم

از «بصائر» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: آمد مردی حضور امیرالمؤمنین علیه السلام و آن حضرت با اصحابش نشسته بودند، پس سلام کرد به آن حضرت. پس گفت به حضرت که آگاه باش، قسم به خداوند که تو را دوست می دارم و ولایت تو را بر خود لازم دارم.

پس گفت حضرت به وی که: نیستی تو به این نحو که می گوئی، وای بر تو! خداوند خلق فرموده ارواح را قبل از اجساد به دو هزار سال. پس عرضه نمود بر ما محبین را و آن هائی که از برای ما محب و دوست بودند. پس قسم به خداوند ندیدم روح تو را در آن وقت. پس آن مرد ساکت شد در وقت شنیدن این کلام و رفت و دیگر خدمت حضرت نیامد اصلاً.<sup>۱</sup>

### حدیث چهاردهم

از «بصائر» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمودند: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه بود، ناگهان مردی آمد آن حضرت را، پس گفت: ای امیرالمؤمنین، قسم به خداوند به درستی که من هر آینه دوست می دارم تو را. فرمود: دوست نداری.

گفت آن مرد که: قسم به خداوند که من هر آینه دوست می دارم تو را. فرمود: دوست نداری. مرد عرض کرد که: بلی قسم به خداوندی که نیست خدائی مگر او که من دوست می دارم تو را.

فرمودند: قسم به خدا آن چنانی که نیست خدائی غیر او که دوست نمی داری. پس گفت: یا امیرالمؤمنین، به تحقیق که من قسم یاد می کنم که من تو را دوست می دارم و تو قسم یادمی کنی به خدا که من تو را دوست نمی دارم.<sup>۲</sup> قسم به خداوند،

۱. بصائر، ۸۷؛ بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۸.

۲. بصائر الدرجات، ص ۸۷-۸۸.

گویا تو خبرمی دهی مرا این که تو داناتر باشی به آنچه در نفس من است از من! فرمود صادق علیه السلام که: پس امیرالمؤمنین غضب فرمود. و بود حدیث عجیب و اسرار مکنونه و مستوره صادر می شد از ایشان در وقتی که غضب می فرمود. پس فرمود صادق علیه السلام که: امیرالمؤمنین بلند کرد دست خود را به آسمان و فرمود: چگونه تو دوست من بشوی و آن پرودگارا - تبارک و تعالی - خلق فرمود ارواح را قبل از اجساد به دو هزار سال. پس عرضه داشت بر ما دوستان ما را و دشمنان ما را و معین شد آن جا دوست ما از دشمن ما. پس قسم به خداوند ندیدم تو را در کسانی که دوست می داشتند ما را، پس کجا بودی در آنجا؟ (انتهی).

### حدیث پانزدهم

از «بصائر» روایت شده از ابی ولاد<sup>۱</sup> که گفت: داخل شد ابن ملجم - لعنة الله عليه - بر امیرالمؤمنین علیه السلام و احادیثی سؤال و جواب شد، تا آن که فرمود امیرالمؤمنین: به درستی که خداوند خلق کرد ارواح را قبل از اجساد به دو هزار سال. پس سکنا داد آن ها را در هوا. پس هر که شناختند آن جا همدیگر را از آن ارواح [در] آنجا، الفت و محبت گیرند در دنیا با هم و هر که نشناخت از آن ارواح در آن جا، در این جا اختلاف کنند در دنیا. و به تحقیق که روح من نشناخت روح تو را در آن جا.<sup>۲</sup> تا آخر حدیث که بقیه خارج از این طائفه بلکه اجنبی از مقام است.

### حدیث شانزدهم

از «بصائر» از ابی محمد مشهدی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: مردی آمد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و گفت: که قسم به خداوند که من هر آینه دوست می دارم تو را. پس فرمودند: دروغ گفתי! به درستی که خداوند خلق کرد ارواح را قبل از ابدان به دو هزار سال. پس سکنا داد آن ها را در هوا، پس عرضه

۱. ظاهراً ابن ابی البلاد در بصائر الدرجات آمده است.

۲. بصائر الدرجات، ۸۸ - ۸۹؛ بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۸ به نقل از بصائر.

داشت آنها را بر ما اهل بیت. پس قسم به خداوند نبود از ارواح روحی مگر این که به تحقیق شناختیم ما بدنش را. پس قسم به خداوند تو را در میان آن ارواح ندیدم. پس کجا بودی تو آن وقت؟! - الخ.<sup>۱</sup>

### حدیث هفدهم

از «محاسن» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند گرفت میثاق شیعیان ما را به ولایت و حال آنکه آنها منتشر بودند در روز گرفتن میثاق به اقرار کردن به ربوبیت، و از برای محمد صلی الله علیه و آله به رسالت. و عرضه داشت بر محمد امّت خود را در عالم اشباح، و حال آنکه آنها اشباح بودند. و خلق فرمود آنها را از طینت آنچنان که خلق فرمود از آن آدم را. و خلق فرمود ارواح شیعیان را قبل از ابدان عنصریه آنها به دو هزار سال. و عرضه داشت آنها را به رسول الله، و شناخت آنها را پیغمبر صلی الله علیه و آله، و علی بن ابی طالب و ما می شناسیم آنها را از فحاوی کلامشان<sup>۲</sup>. (انتهی).

### حدیث هیجدهم

از «رجال کشی» از حضرت باقر علیه السلام مثل وی و عین او روایت شده.

### حدیث نوزدهم

از «محاسن» از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده مثل وی با زیاده ای در ذیلش که هر قلبی مایل باشد به بدن خودش.

### حدیث بیستم

از «محاسن» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده مثل حدیث دهم مراجعه کنید، اعاده ندهم متن حدیث را.<sup>۳</sup>

۱. بصائر الدرجات، ص ۸۷؛ بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۶.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۸.

۳. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۸.

### حدیث بیست و یکم

از «کشی» از معصوم علیه السلام روایت شده مثل حدیث دهم و غیر آن، پس اعاده ندهم متن را مجدداً.

### حدیث بیست و دوم

از «مدینه المعاجز» از اصبع روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام رفت بالای منبر در يك روزی و این خطبه را تلاوت فرمود - و در آن خطبه است :-  
ایها الناس، به درستی که شیعیان ما آل محمد از طینت مخزونه‌ای باشند که خلق فرمود خداوند آن‌ها را به دو هزار سال قبل از این که خلق نماید آدم را.<sup>۱</sup>

### حدیث بیست و سوم

از «بصائر الدرجات» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده عین این حدیث، لذا اعاده نمی شود متن آن دوباره.<sup>۲</sup>

### حدیث بیست و چهارم

از «مدینه المعاجز» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که: ارواح خلق شدند قبل از اجساد آن‌ها به دو هزار سال قبل. انتهی محل حاجت از آن حدیث شریف.<sup>۳</sup>

### حدیث بیست و پنجم

از «مدینه المعاجز» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که: ارواح خلق شدند قبل از ابدان به دو هزار سال قبل. انتهی محل حاجت از آن حدیث.<sup>۴</sup>

### حدیث بیست و ششم

از «مدینه المعاجز» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: ارواح خلق شدند قبل از اجساد به دو هزار سال، الخ.<sup>۵</sup>

۱. مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۱۹۵.

۲. بصائر الدرجات، ص ۳۹۰.

۳. مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۱۹۳.

۴. مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۱۹۲.

۵. همان، ص ۱۹۳.

پس دانسته باش که از طائفه اولی این مقدار بس است. زیرا موجب اطمینان و صدق دعوی بنده می شود. پس اینک شروع نمائیم به طایفه دیگری.

### طایفه دوم

به عنوان این که ارواح در ملاً اعلیٰ قبل از آمدنشان به این عالم این جا [و قبل از آن که] به این بدن تعلق بگیرند، فرقه فرقه و جوقه جوقه بودند و جلگه جلگه و قعده قعده. پس هر که در آن جا الفت و رفاقت داشت با کسی و محبت وی را داشت و شناخت کسی را، در این جا نیز الفت داشته باشند. و هر که آن جا شناخت کسی را و با وی الفت و محبت نداشته، این جا بین آن ها مهربانی نباشد و اختلاف کنند و نشانند همدیگر را.

و این طایفه نیز تواتر لفظی دارد و ما مقداری که موجب اطمینان قاریان محترم باشد نقل نمائیم.

### حدیث اول

از «شهاب الاخبار» از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمودند که: ارواح عساکر جوقه جوقه بودند. هر که آن جا شناخت همدیگر را، این جا الفت و مهربانی بین آن ها باشد. و هر کدام نشانختند آن جا، این جا اختلاف بین آن ها باشد. <sup>۱</sup> (انتهی).

### حدیث دوم

از «ضوء الشهاب» از عایشه روایت شده که گفت: شخص مخنثی آمد مدینه؛ وارد شد و غریب بود؛ احدی را نمی شناخت. در مقام منزل گرفتن بیرون آمد تا آن که در خانه شخصی منزل گرفت که آن هم مخنث بوده و از حال همدیگر خبر نداشتند. و این معنا موجب حیرت مردمان شد و صحبت می داشتند.

۱. شرح فارسی شهاب الاخبار، ص ۸۹؛ بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۶۳ به نقل از شهاب الاخبار؛ سفینه البحار، چاپ اسوه، ج ۲، ص ۴۱۵؛ فردوس الأخبار، ۱ / ۱۵۹؛ سنن ابوداود، ۴ / ۲۶۰؛ امالی صدوق، ص ۱۲۵؛ صحیح مسلم، ۴ / ۲۳۰۱؛ مسند احمد، ۲ / ۲۵۹؛ جامع الاخبار، ص ۴۸۸.

پس قصه را به سمع مبارک پیغمبر ﷺ رسانیدند. پس فرمودند که ارواح جندهای جلگه جلگه بودند. هر که آن جا شناخت هم دیگر را، این جا الفت و محبت پیدا کنند. و هر که آن جا نشناخت، این جا هم نشناسند هم دیگر را و اختلاف کنند<sup>۱</sup> (انتهی).

#### حدیث سوم

از ابن مثنی در کتاب خود از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: ارواح، قعده قعده بودند. هر که آن جا شناختند هم دیگر را و آن جا الفت گرفتند در نزد خداوند، این جا الفت بگیرند در زمین. و هر که آن جا نشناختند هم دیگر را در نزد خداوند، پس اختلاف کنند آن ها در زمین و الفت بین آن ها نباشد.<sup>۲</sup> (انتهی).

#### حدیث چهارم

از «اختصاص» از اصبح بن نباته روایت شده که گفت: بودم با امیرالمؤمنین علیه السلام، پس آمد او را مردی، پس سلام کرد بر وی، پس گفت: یا امیرالمؤمنین، به تحقیق قسم به خداوند که من دوست می دارم تو را در سرّ چنانچه دوست می دارم تو را در علانیه. و ملتزم باشم به ولایت تو در سرّ چنانچه ملتزم باشم در علانیه. و بود به دست امیرالمؤمنین چوبی. پس حضرت سر مبارک را پائین انداخت. پس مکشی فرمود و چوب را به زمین حرکت می داد.

پس بلند فرمود سر مبارک را. پس فرمود: خبر داد مرا رسول الله صلی الله علیه و آله به هزار حدیث، و از برای حدیث هزار در بود. و این که ارواح مؤمنین ملاقات کردند در هوا با همدیگر، پس بو می کنند و می شناسند هم دیگر را پس هر که آن جا شناخت هم دیگر را، از آن ارواح، الفت و محبت بگیرند در این جا و هر که در آن جا نشناختند هم دیگر را، در این جا اختلاف کنند. و به حق خداوند قسم است که هر آینه دروغ گفتی تو! پس نمی شناسم من ابداً صورت تو را در میان صورت ها و نه اسماء تو را میان اسماء آن ها.

۱. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۶۴ به نقل از ضوء الشهاب؛ سفینه البحار، چاپ اسوه، ج ۳، ص ۴۱۵.

۲. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۵ به نقل از کتاب محمد بن المثنی الحضرمی.

پس داخل شد بر امیرالمؤمنین مرد دیگری در این بین و گفت: یا امیرالمؤمنین، به تحقیق من دوست می‌دارم هر آینه تو را برای خدا و دوست دارم تو را در پنهان چنانچه دوست دارم در آشکارا.

پس اصبیغ گفت که آن حضرت مکشی نمود دوماً و چوبی که در دست داشت دوماً حرکتی داد در زمین. پس بلند فرمود سر خود را، پس فرمود از برای او که: تو راست گفتی. بدان که طینت ما طینت مخزونی است. گرفت خداوند میثاق آن ارواح را از صلب آدم. پس کم نمی‌شود از آن ارواح کمی و داخل نشود در آن ارواح از غیر خودشان. پس برو و اخذ بکن از فقر برای خودت پوستینی. پس به درستی که من شنیدم از رسول خدا که فرمود: ای علی بن ابیطالب، قسم به خداوند هر آینه فقر نزدیک تر باشد به سوی محبین ما از سبیل به سوی بطن وادی.<sup>۱</sup>

#### فائده [در ارتباط فقر با دوستان مولا امیرالمؤمنین علیه السلام]:

[در موضوع] بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را به سرعت فقر به محبین و دوستان وی و انتظارشان برای جلباب فقر، اخبار در این معنی و حقیقت، فوق استفاضه است به عبارت واحده.

و مرحوم محدث نوری رحمته الله و سید جزائری رحمته الله چندین توجیه برای این حدیث نمودند که ظاهر اینها مراد نیست والا مستلزم انکار شیعیان جمعی از بزرگان مذهب شود.

به نظر حقیر ابداً آن پنج شش توجیهی که آن‌ها نقل نمودند، به صحت نرسیده است و بنای حقیر هم در نقل اینها فقد حدیث نیست، بلکه فقط مقصودم نقل به معنی است برای اثبات غرضی که در نظر دارم.

۱. مدینه معجز الاثمة، ج ۲، ص ۱۹۷؛ الاختصاص، ص ۳۱۱؛ بصائر الدرجات، ص ۳۱۹، ح ۲؛ بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۴، ج ۷ و ج ۲۵، ص ۱۴، ح ۲۷.



ولی معنائی به نظر بنده رسیده که احادیث را بر ظاهر خود نگاه می‌دارد. زیرا این احادیث صدور و جهتشان مسلم است. نمی‌شود با این تعدّد رفع ید از سند و یا دلالت نمود و ظواهر آن را طرح نمود و توجیهاتی برای آن نمود. پس می‌گوییم - و به خدا توفیق من است - : اولاً لازم است چند مقدمه قبلاً بیان دارم تا حل این معما بشود:

### مقدمه اول [غنی و فقیر کیانند؟]:

این است که غنی شخصی را گویند که واجد اموالی باشد به تحصیل و یا به حصول. و همه را انفاق نمی‌کند و نگاه می‌دارد و لو آنکه شرعاً هم انفاق بر وی واجب نباشد. و فقیر کسی را گویند که مالی ندارد یا از جهت آنکه نتوانسته تحصیل کند یا آنکه تحصیل کرد و لو به حلال، ولی همه را نگاه نداشت و انفاق کرد و لو آنکه انفاق بر وی واجب نبود.

### مقدمه دوم [مقام بلند شیعه]:

آنکه مقام شیعه در بدو امر خلقت و نیز در ختم امر، مقام شامخی است که نمی‌توان تفصیلاً تحریر نمود. چنانچه خواهی ملاحظه فرمود در همین اخبار که بعد عرض می‌شود در همین مقاله دوم و سوم. که بعد از مقام چهارده معصوم علیهم‌السلام مقام شیعه است. زیرا انبیا هم بعضی از شیعیانند. و بیاید که معارف و اعمال ملائکه به واسطه شیعیان بوده.

### مقدمه سوم [محل بحث کجاست؟]:

این که کلام در مقام ثبوت است نه در مقام اثبات؛ آنکه واقعاً شیعه است. و بین مقام ثبوت و اثبات، اعم من وجه است. پس کلام در مقام ثبوت است؛ برای هر که شیعه باشد.

### مقدمه چهارم [ارزش و قدر دنیا و آخرت]:

این که این دنیای با این عظمت در نزد اهلش در نظر حضرت حق ابداً هیچ قیمتی

ندارد. از این جهت فرمود از بی‌قیمتی آن: از وقتی که خلق کردم یک دفعه نگاه به وی نکردم.

و فرمود: اگر دنیا ارزش داشت قطره‌آبی به کافر نمی‌دادم.

و فرمود: اگر خوف بر مؤمنین نبود، به کفار این قدر می‌دادم که تمام زندگانی‌های خود را از سکنا طلا نمایند. الی غیر ذلک؛ مثل تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا را به استخوان خوکی که در دست آدم جدام‌دار باشد و ببلعد. و تشبیه امام به اول مدفوع بزغاله.

ولذا حرقل فیلسوف فرمود: برای صعود روح به اوج عزت و مقام عالی، غیر فقر علاجی نیست. و برای نتوانستن، چیزی سخت‌تر و بزرگتر از غناء نباشد. الی غیر ذلک از اخبار و آثار.

و ملک آخرت ملکی است که خدای به آن عظمت به نظر وی آن ملک بزرگ آمده، چنانچه در سوره‌هل اُتی بیان کرده، تا آن‌که نشد ما مردم را بفهماند، فرمود: اصلاً در قلب بشر خطور نکرده. کافی است در فضیلت آخرت که فرمود: هر چه بخواهند برای آن‌ها موجود باشد.

ملاحظه بفرمائید در تفسیر دارد در نقل سوره‌فاتحه که تلاوت یک دفعه، ثواب هر حرف آن، هفتاد مقابل دنیا است مقرون به ولایت. هر کس یک عمری تلاوت کند ببین چه ملک می‌شود که همان است که معصوم فرمود: خطور در قلب بشر نکرده.

#### مقدمه پنجم:

شیعه را به برکت موالیان خود از عوام و خواص، حضرت حق، معرفت مبدأ و معاد و وسائط می‌دهد «ماکان الله لیذرا المؤمنین علی ما انتم علیه». و اینها را اعتقاد تامی داده و می‌دهد چنانچه در «نهج البلاغه» و در روایت سید سجاده علیه السلام و

حضرت صادق علیه السلام بیان شده اوصاف شیعه. پس بعد از این مقدمات محال است که شیعه زائد بر ضروری خودش از دنیا چیزی را نگاه دارد، البته انفاق می‌کند. لاجرم فقیر می‌شود.

تمثیلی لازم است: اگر یک نفر متمکن دولت دار مهمی در شهری بداند که بعد از دو سه سال دیگر سلطان مملکت وی را تبعید می‌کند به مملکت دیگر؛ به نحوی تبعید می‌نماید که دیگر تا ابد خود و نژادی روی مملکت و وطن را نمی‌بیند و آب آن شهر را نمی‌چشد و از آن شهر خود هیچ منفعت نبرد، آیا عقلاً احتمال دارد که این مرد با آن‌که عاقل و ملتفت است، در این بلاد علاقه‌ای پیدا کند؟ حاشا و کلا. تمام همت آن شخص آن است که هر چه دارد کم یا زیاد به هر نحو باشد به سهولت یا تعب اموال خود را می‌فرستد به آن مملکت که باید آن‌جا توطن کند.

این بود که خود امیرالمؤمنین علیه السلام در غایت فقر بود. حتی وقت عروسی سیده طاهره علیها السلام عرض کرد: یا رسول الله، زنهای قریش می‌گویند شوهر تو فقیر است. و حتی در زمان سلطنت ظاهریه گفتند که تو با آن ید و بیضاء چرا مال و مکننت نداری، و حال معاصرین شما چقدر ثروت واجد شدند؟!

راست گفتند، اشکال آن‌ها بجا بود. زیرا طلحه دیدم در تاریخ ده هزار گنج داشت و ده هزار غلام، و بقیه اموالش به همین منوال بود. مقایسه نما چه نمرود بوده است! و تعجب مکن از این مکننت، همه این نحو بودند. زیرا اموال و نفوس دنیا تماماً به مدینه رفت او آخر عصر خلفا. پس اگر طلحه این مقام را واجد باشد، مولی باید اقلأً دو مقابل ایشان دارا باشد. زیرا در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله جنگ را تمام او انجام می‌داد، و مختصات مقتولین مال ایشان بود و سهمی هم داشت مثل دیگران. و در زمان قعود که زمان خلافت خلفا بود، حقوق وی کاملاً می‌رسید. و بعد هم که سلطنت را واجد شد مع ذلک فقیر بود که مستشکل اشکال کرد، ولی جواب هم به متانت شنیدند...

فرمودند: نه، بلی ما خزائن و اموال خودمان را نقل دادیم به خانه‌مان. این است که نگاه نمی‌داشت، لاجرم فقیر بود. بعینه همین نحو است شیعه واقعی.

ولی توهم نشود که او امام بوده؛ به جا مقایسه کنی به مردم. زیرا این توهم خیلی بی‌ربط است. زیرا او امام بوده، خداوند خیلی به وی علم داده بود و منصب داده، ولی از بشریت که خارج نبوده. و ممنوع از مباحات نبوده. لذا متعدد عیال داشت. و اولاد بیش از دیگران داشت. و فقهای اصحاب ما - رضوان الله علیه - در فقه، تجارت کردن را پنج قسم نمایند: واجب و مستحب و مباح و مکروه و حرام. می‌بینی یک تاجری تنبل است، فقط همان واجب را تحصیل کند. بقیه عقب کار دیگر می‌رود. لاجرم این تاجر همیشه فقیر است. یکی حرصش زیاد است، علاوه بر واجب و مستحب به مباح هم می‌پردازد. بلکه محرم و مکروه را هم مرتکب می‌شود تا جمع آوری مال کند. لاجرم در دنیا ملک التجاری می‌شود.

حال ایشان و دیگران مثل این دو تاجر است: او حریص در امر آخرت بود هر چه میسورش بود، تحصیل می‌کرد. دیگران تاجر تنبل می‌باشند، فقط به آن واجب اکتفا می‌کنند در تجارت. ابداً و اصلاً ربطی به مرحله امامت ندارد.

زیرا در فقه یا کلام مرقوم و ثابت شده بر این که واجب است بر امام که فقیر باشد. چطور می‌شود که فقیر باشد و حال آن که ده یک دارائی دنیا مال او [است] و غیر آن از خواص اموال امام که در جهاد و احیاء موات متعرض شدند؟! پس نبوده فقرش مگر این که تاجر حریص بوده بر آخرت. ربطی به امامت ندارد. تجارت مباحی می‌کرد فضلاً از مستحب، به خلاف دیگران که تجارت واجب نمایند.

پس کسی که شیعه شد و او را امام دانست (امام کسی را گویند که در افعال و اقوال متابعت او نمایند) لاجرم مثل او خواهد شد. اکتفاء به تجارت واجب نمی‌کند، بلکه به تجارت مستحب هم اکتفاء نکند و به مباحات بپردازد، لاجرم فقیر شود. زیرا اموال خود را برای خود نگاه می‌دارد همه را، خصوصاً اگر هم ضم به اقتداء امام؛

خوف جهنم و شوق بهشت شد، درست عقب تحصیل مال هم نمی‌رود. پس لاجرم فقیر می‌شود.

خصوصاً اگر عنایت ازلی هم شامل حالش شده باشد؛ به مرتبه کمال رسیده باشد و مجذوب شده باشد که لذت عبادت و مناجات را واجد شده باشد. این شخص کی نگاه به دنیا می‌کند؟! تا چه رسد به تحصیل دنیا.

خصوصاً اگر ضم شد به وی تأدیب در خطاهائی که شده و عصیاناتی که صادر گشته و باید تزکیه شود. زیرا این بچه ملکوت است؛ پادشاه زاده است، نباید دایگان بگذارند لباس کثیف بپوشد و وارد مجلس سلطان شوند.

پس لاجرم فقر شیعه ایشان مثل خود ایشان مطابق با قاعده است در مقام ثبوت. لذا هم فرمودند که شماها نگوئید که ما شیعه باشیم، بلکه بگوئید محبیم. بلکه فرمودند در موارد بی‌شماری که این بلیات شماها به واسطه این است که این نسبت شیعه بودن را به خود می‌دهید و اهل آن نمی‌باشید.

پس فقر شیعه مطابق با قاعده است. بلی حالیه یک مصلحت نوعیه اقتضا دارد در هر بلادی یکی دو نفر متمکن فوق‌العاده پیدا شود برای اقتضای نظام یا حکمت دیگری که از آن است دعاء برای تمکن و ثروت مثل سلیمان علیه السلام و یوسف علیه السلام، با آنکه شیعه بودند، منافاتی با بیان بنده ندارد. به لحاظ نوع ملاحظه می‌شود. پس خروج بعض افراد از این حکمت نوعیه منافاتی با بیان بنده ندارد.

زیرا چون کلیت قضایا اختصاص به مقامی ندارد؛ زیرا واقعاً اگر شیعه باشد، آن هم مثل قصه مرحوم نراقی خواهد بود با آن درویش که بر وی اشکال کرد. بگذریم خارج از وضع این رساله شد.

عرض کردم این رساله معدّ برای فقه حدیث نیست. احیاناً اگر فایده‌ای هم بنگارم راجع است به اصل مقصد. و رساله معدّ برای نقل به معنا نیست، مگر خاتمه که در آن جا ان شاء الله فقه حدیث مقصود بیان می‌شود.

### حدیث پنجم

از «علل» از حضرت صادق علیه السلام روایت شد که فرمودند این که: ارواح جنودی فرقه فرقه بودند. پس هر که شناخت هم دیگر را از آن ارواح در عالم میثاق، الفت و محبت بگیرند در این جا، و آنان که نشناختند هم دیگر را از آن ارواح در میثاق، اختلاف کنند در این جا. و میثاق آن میثاق در میان حجر الاسود. <sup>۱</sup> الخ.

**فائده [میثاق در کجا؟]:** اخبار در خصوص این که میثاق در حجر الاسود است، <sup>۲</sup> متواتر معنوی است. و خود آن عنوان مستقلی است؛ بیان می شود در آتیه.

### حدیث ششم

از «علل» از حبیب از کسانی که حبیب نقل کرده از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: به درستی که خداوند تبارک و تعالی گرفت میثاق عباد را و آنها ظلی بودند قبل از میلاد. پس هر که آن جا شناختند هم دیگر را از آن ارواح، این جا الفت و محبت پیدا می کنند. و هر که نشناختند آن جا از آن ارواح، این جا اختلاف کنند. <sup>۳</sup> انتهای.

**فائده:** تعبیر به «ظل» کنایه از لطافت ارواح و جسد مثالی و علو قدرشان می باشد.

### حدیث هفتم

از «علل» از شخصی که ابا عبدالله علیه السلام از وی سؤال نمود که تو چه می گوئی در ارواح که آن ها جنود جلگه جلگه بودند و هر که شناخت آن جا از آن ارواح، این جا الفت داشته باشند و هر که آن جا آشنایی با همدیگر پیدا نکرد از آن ها، این جا اختلاف کنند؟

عرض کردم: یا بن رسول الله، تو مرا چنین مسئله ای سؤال می نمائی؟!

۱. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۹ به نقل از علل، ج ۲، ص ۱۱۱.

۲. نک: تفسیر عیاشی، ۳۹/۲؛ تفسیر البرهان، ۶۱۲/۲.

۳. بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۱۳۹ به نقل از علل، ج ۱، ص ۸۰؛ مختصر البصائر، ص ۴۹۹، ح ۱/۱۶۲.

پس فرمود امام علیه السلام که: همین نحو است تو نمی دانی. به درستی که خداوند عزوجل گرفت بر عباد خود میثاق را و آنها اظله بودند قبل از میلاد، و آن قول خداوند است در وقتی که گرفت خدای تو از بنی آدم میثاق را از پشت آنها از ذریه آنها و شاهد گرفت خدای تو آنها را بر نفس خودشان،<sup>۱</sup> تا آخر آیه. پس فرمود امام علیه السلام: پس هر که اقرار کرد از برای الفت، حاصل شد بین آنها آن جا و هر که انکار کرد در آن روز، آمد اختلاف بین آنها از آن جا. انتهی.<sup>۲</sup>

### حدیث هشتم

از «ضوء الشهاب» از عایشه روایت شده که زنی بود در مکه وارد زنه‌های قریش می شد و مضحکه بود. پس مهاجرت کرد و آمد، وارد مدینه شد و بر من وارد شد. از وی سؤال کردم: برای چه آمدی و کجا منزل گرفتی؟ پس گفت: آمدم این جا خدمت شما نمایم و منزل گرفتم در خانه فلان زن، و اتفاقاً آن زن هم مضحکه بود در مدینه. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شدند بر من، عرض کردم: یا رسول الله، فلان زن مضحکه مکیه وارد شده. فرمودند: بر که وارد شده؟ عرض کردم: بر فلان زن.

فرمودند: فلان مضحکه مدینه؟! عرض کردم: بلی. فرمودند: الحمد لله. به درستی که ارواح جنودی بودند فرقه فرقه، هر که آن جا شناختند هم دیگر را این جا بشناسد هم دیگر را و هر کدام آن جا نشناختند، این جا اختلاف کنند. انتهی.<sup>۳</sup>

### حدیث نهم

از «ضوء الشهاب» از معصوم روایت شده که فرمودند: ارواح جنودی باشد جلگه جلگه، پس حرکت نمایند مثل حرکت اسبان تندرو. پس هر که آن جا شناختند هم دیگر را این جا بشناسند و الفت گیرند و هر که آن جا نزد همدیگر معروفیت نداشته،

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۹ و ج ۲۶/۲۴۱/۵؛ مختصر البصائر، ص ۴۹۹، ح ۲/۵۶۳.

۳. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۶۴ به نقل از ضوء الشهاب.

این جا اختلاف کنند. پس اگر مؤمن بیاید به مجلسی که در آن مجلس صد منافق بوده باشد و نبوده باشد میانه آن‌ها مگر یک مؤمن، برود آن مؤمن وارد شوند. به نزد آن یک مؤمن (انتهی).

### حدیث دهم

از صدوق در «اعتقادات» از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمودند: ارواح عساکر جوقه جوقه بودند، هر که آن‌جا شناخت هم دیگر را در این جا الفت با هم داشته باشند. و هر که در آن‌جا نشناختند هم دیگر را، این جا اختلاف کنند. (انتهی).<sup>۱</sup>

### حدیث یازدهم

از جزایری از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که گفت از برای حضرت مردی که: یابن رسول الله، من می بینم مردی را در اول مرحله دیدن که قبلاً وی را ندیده بودم، پس خیلی فریفته او می شدم و دوست دارم و مشتاقش باشم و گمان کردم که او را قبلاً دیده‌ام و دوستی داشتم با نداشتن سابقه و ندیدن آن مرد، ولی مثل این است در ذهنم که دیدم و الفت داشتم. پس متحیر می مانم که وی را کی دیدم و نمی دانم کی دیدم. و بعض مردم را همیشه مجاور باشم و معاشرت می کنم مدت عمرم و هر وقت می بینم او را کأنه غریب است از من و من غریب. به لحاظ همین معنا بین من و آن‌ها ابداً الفت و محبت حاصل نمی شود.

پس فرمودند: ارواح جنودی جلگه جلگه بودند قبل از آمدن به بدن در این جا. و تحقیقاً موافقت کردند و شناختند و الفت پیدا کردند در عالم اول. و مخالفت کردند و نشناختند نیز در آن جا. و این جا نمونه‌ای از آن‌جا باشد. و لکن فراموش کردند آن‌ها احوال آن عالم را به لحاظ این گرفتاری بدن در این جا. (انتهی).

۱. الاعتقادات، ص ۴۸، احادیث به این مضمون فروان است نک: بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۵؛ سفینه البحار، ج ۴، ص ۲۱۵؛ کنز العمال، ح ۲۴۶۶۰ و ح ۲۴۷۳۹، ح ۲۵۵۵۸، و ح ۲۵۵۵۹؛ میزان الحکمة، ج ۴، ص ۱۹۸؛ علل الشرائع، ۸۴/۴.



فائده: اخبار به این مضمون و امثال آن فوق استفاضه می‌باشد؛ با مراجعه واضح شود.

### حدیث دوازدهم

از جزائری از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمودند: ارواح جنود جوفه جوفه بودند. پس هر که شناختند آن‌جا همدیگر را، این‌جا الفت گیرند از آن ارواح. و هر که آن‌جا نشناختند از آن‌ها هم دیگر را، در این‌جا اختلاف کنند آن ارواح. (انتهی).<sup>۱</sup>

### حدیث سیزدهم

از «مجالس» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که فرمودند: بندگان موقعی که بخوابند، خارج شود ارواح آن‌ها [و] به آسمان رود. پس هر چه دید روح در آن‌جا پس آن حق است و هر چه دید در هوا پس آن اضغاث. آگاه باشید شما مردم این‌که ارواح جنودی بودند قعده قعده، پس هر که در آن عالم از ارواح شناختند هم دیگر را، الفت پیدا می‌کنند از آن ارواح در زمین. و هر که از آن ارواح نشناختند هم دیگر را، اختلاف پیدا می‌کنند در زمین، پس وقتی که روح هنوز در آسمان بوده و هنوز به این بدن داخل نشده بوده، شناختند همدیگر را و بغض داشتند هم دیگر را یا دوست داشتند هم دیگر را.

پس هر که در آسمان شناخت کسی را در زمین بشناسد، و هر که آن‌جا دشمن دارد کسی را، در زمین دشمن دارد او را. و هر که آن‌جا شناختند، این‌جا بشناسند هم دیگر را و هر که آن‌جا نشناسند هم دیگر را، این‌جا هم نمی‌شناسند. (انتهی).<sup>۲</sup>

۱. شاعری حدیث فوق را به نظم کشیده، گوید:

قول الرسول فمن ذافیه یختلف  
و ما تناکر منها مختلف

وان القلوب لأجناد مجنّدة  
فما تعارف منها فهو مؤتلف

نک: الروح فی القرآن، ص ۶۲.

۲. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۳۱، به نقل از مجالس صدوق، ص ۸۸.

### حدیث چهاردهم

از سید رضی در «نهج البلاغه» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند این که: ارواح جنودی باشند جوقه جوقه، پس هر که آن جا شناختند هم دیگر را، الفت پیدا می کنند. و هر که آن جا نشناختند، این جا اختلاف می کنند.<sup>۱</sup> انتهی مقصود از کتاب مقدس.

### حدیث پانزدهم

از جزایری از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: شما شیعیان این جا شیعه نشدید و دوست ما نشدید، بلکه این جا معروف به این معنای عالم ارواح شدید. و شما این اخوت پیدا نکردید در امر دین ای جماعت شیعه در این عالم، بلکه خداوند برادری انداخت بین شما در عالم ارواح، و شما مردم در این عالم برادری پیدا نکردید و الفت و محبت پیدا نکردید، بلکه تجدید آن اخوت و الفت و محبت می نمایید. و شناخته می شوید شما در این جا به آنچه در آن جا بوده اید. (انتهی).

پس همین مقدار نیز از طایفه دوم از اخبار کافی است در صدق مدعا و مفاد این طایفه یعنی جمله «الارواح جنود مجنّدة - الخ». نظیر جمله «ولا تنقص الیقین» باشد که علما در علم اصول طرح مورد نمایند و اصحاب ما اصولیین - رضوان الله علیهم - تعمیم دهند آن را در غیر ابواب وارده.

لذا این جمله را که در عالم ملکوت قبل از نزول ارواح بیان شده، کثیراً در عالم رؤیا و عالم برزخ بلکه عالم بعد از برزخ هم استعمال فرمودند بسیاری. و مترتب فرمودند آن معانی بر عالم اول را بر غیر آن، چنانچه نیز در طایفه اولی فهمیدی که خیلی اشاره بر همین جمله داشته. و سابقاً عرض کردم که تواتر لفظی دارد و همین مقدار برای اطمینان کافی است.

### طایفه سوم: [فطرت الهی چیست؟]

در بیان این که مراد از فطرت که خداوند تبارک و تعالی بیان فرموده در سوره روم: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup> این بوده که حضرت احدیت از ارواح عهد و میثاق گرفت در عالم ارواح بر توحید و نبوت و رسالت و ولایت. و این طایفه تواتر اجمالی دارد به عنوان مذکوره. اقلأً اگر دعوی تواتر لفظی نکنم، چنانچه شیخ حرّ عاملی رحمته الله ادعاء کرده<sup>۲</sup> و مقداری که حقیر نظر دارم حدود زیاده از پانزده روایت به این عنوان باشد، پس تواتر اجمالی وی جای انکار نباشد.

نظیر آن که اصحاب - رضوان الله علیهم - دعوی تواتر نمودند در قاعده لا ضرر، چنانچه در کتاب «لا ضرر» بیان نمودیم، و از فخر المحققین نقل شده. و حال آنکه غیر مستفیضه چیز دیگری نیست. و لذا صاحب «کفایه» عدول کرده از تواتر لفظی به تواتر اجمالی [و] مسأله را تمام کرده، و حال آنکه آنهم ناتمام است در نزد حقیر. با آنکه خود حقیر هم يك روایتی پیدا نمودم در ارث «وسائل»، نقل کردم، چنانچه در رساله دومی که در قاعده لا ضرر نوشتیم، نقل کردیم که اصحاب به آن برنخوردند و لذا نقل نکردند، و مع ذلك تواتر ندارد اصلاً. سبحان الله، نمی دانیم از تواتر چه اراده کردند!

به هر حال برگردیم به مطلب خود و از مورد بحث خارج نشویم. پس روایات به عنوان مذکور تواتر اجمالی دارد و به ذکر چند عددی اکتفا می کنیم:

#### حدیث اول

از «محاسن» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده، گفت ابن سنان که سؤال نمودم از

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. الفصول المهمة، ج ۱، ص ۴۲۶.

حضرت از قول خداوند تبارک و تعالی: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۱</sup> چیست این فطرت؟

فرمودند: آن اسلام است که مفطور نمود خداوند آن مردم را وقتی که میثاق و عهد گرفت در عالم ارواح از آن‌ها بر توحید. (انتهی).<sup>۲</sup>

### حدیث دوم

از «توحید» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده به مثل آن ولی به زیادتی آن‌که: پس خداوند فرمود به آن ارواح که «آیا نیستم من خدای شما»، و در آن ارواح هم مؤمن بود و هم کافر بود.<sup>۳</sup> (انتهی).

### حدیث سوم

از کتاب «توحید» صدوق از زراره، از ابی جعفر علیه السلام روایت شده گفت که: عرض کردم خدمت ایشان که خبر ده مرا از قول خداوند تعالی: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا».<sup>۴</sup>

فرمودند که: خداوند مفطور نمود مردم را بر توحید روزی که میثاق از آن‌ها گرفت بر معرفت که آن خداوند آن ارواح باشد.

گفتم به آن حضرت که: آیا آن ارواح مخاطبه‌ی خداوندی را فهمیدند؟ پس آن حضرت سر مبارک خود را حرکت و تکان دادند و فرمودند که اگر نمی‌فهمیدند و این نحو نبوده، پس آن ارواح ابداً نمی‌شناختند خالق خود را و رازق خود را.<sup>۵</sup> (انتهی).

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. توحید صدوق، چاپ جامعه مدرسین، ص ۳۲۹: المحاسن، ۱ / ۳۷۵.

۳. کتاب توحید صدوق، ص ۳۲۹ / ۳۴.

۴. سوره روم، آیه ۳۰.

۵. کتاب توحید، ص ۳۳۰، ح ۸؛ المحاسن، ۱ / ۳۷۵.

### حدیث چهارم

از «توحید» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده مثل روایت اول، ولی به زیادتی این‌که: محمد صلی الله علیه و آله رسول الله و علی علیه السلام امیرالمؤمنین بوده. <sup>۱</sup> (انتهی).  
و در این عنوان به همین قدر اکتفاء شود، کافی است.

### طایفه چهارم: [سعادت و شقاوت، آغازی از عالم ارواح]

به عنوان این که شقاوت و سعادت که مکلفین از برای آن‌ها حاصل شود، در عالم ارواح بوده که حضرت احدیت آن‌ها را تکالیفی نمود از توحید محض، چنانچه عده روایاتی دارد. و توحید با نبوت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله فقط نه بقیه انبیاء، چنانچه عده روایاتی دارد. و توحید با رسالت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام چنانچه عده‌ای دیگر دارد. و تکلیف دخول در جهنم به همگی چنانچه در عده‌ای دیگر دارد. و بعد ارواح در توحید خلاقی نکردند، ولی در بقیه تکالیف خلاف کردند: بعضی سعید شدند به لحاظ اطاعت و بعضی شقی شدند به لحاظ مخالفت. و آن تکالیف آن روز باعث شد که هبوط به دنیا نمودند از سعید آن‌ها و شقی آن‌ها، که مجدداً مفصلاً این جا امتحان شوند و مکلف گردند.

و فلسفه آن‌که شیعه قائل به بداء شدند آن هم از همین جا آب خورده و از همین مشرب بوده. زیرا حضرت احدیت فرمود که هبوط نمایند به دنیا ولی من سعید شما را نگذارم شقی بشود، ولی از برای خودم بداء قرار می‌دهم در اشقیاء که اگر آن‌جا کاری [یا] عمل و دعائی نمایند، آن‌ها را از زمرة اشقیاء محو نمایم و در زمرة سعادت ثبت کنم.

این است که می‌بینی که در غالب دعاهاى شب‌های ماه رمضان بلکه دعاهاى روزهای آن هم در صحیفه هر کدام از ائمه، این فقره دعا مکرر وارد شده است که اگر

من شقی بودم، پس محوم بفرمائید ای خداوند از اشقیاء و قرار بدهید به فضل خودتان از سعدهاء. که نفس این فقره تواتر لفظی دارد. پس يك طایفه از اخبار هم به این عنوان باشد، کفایت می نماید.

و این هم معلوم شود که ابداً مسئله مساسی<sup>۱</sup> و ربطی به جبر ندارد. زیرا اگر مولایی به عبد خود امری نمود در وقتی و مخالفت کرد و تقاضا شد که عفو نماید؛ بعدها در جای دیگر هر چه بفرمایید اطاعت می کنم، بلاشکال در این صورت اگر در جای دیگر امرش کرد به عین آن تکلیف یا تکلیف دیگری و مخالفت کند یا اطاعت، ابداً ربطی به تکلیف اول ندارد. و مخالفت تکلیف اول علت مخالفت تکلیف دوم نمی شود. و فی الحقیقه این تکلیف دوم مثل توبه می باشد. پس چه ملازمه می باشد بین مخالفت تکلیف اول با مخالفت تکلیف دوم؟ پس نه ملازمه است و نه علیت. پس هرگز توهم نشود این معنا.

و کیف کان برگردیم به اصل مقصد و آن این است که یک دسته از اخبار هم به این عنوان است. و این طایفه تواتر معنوی دارد، به نحوی که شکی باقی نمی ماند از برای کسی که مراجعه کند.

پس ما به چند حدیث اکتفاء می کنیم و نیست توفیق مگر به خداوند:

### حدیث اول

از «علل» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که گفت ابن اذینه، بودیم ما جماعتی نزد ایشان، پس ذکر نمودیم مردی از اصحاب خودمان را پس گفتیم: در وی حدّ است. پس فرمودند: آن از علامت ایمان است؛ مؤمن در وی حدّ باشد. پس گفتیم که اصحاب ما همگی همین حدّ را دارند. پس فرمودند که خداوند تبارک و تعالی در آن وقتی که منتشر کرد ارواح را امر فرمود اصحاب یمین را - و شما از اصحاب یمین بودید - به این که داخل شوند در جهنم. پس داخل شدند آنها

جهنم را، پس رسید به آنها حرارت، و آن حدت از آن حرارت است. و امر فرمود اصحاب شمال را که داخل شوند در جهنم - و آنها مخالفین اصحاب یمین بودند - پس امتناع کردند؛ داخل نشدند، از این جهت سمت و وقار دارند.<sup>۱</sup> (انتهی).

### حدیث دوم

از «کشی» از صادقین علیهم السلام روایت شده که فرمودند آن دو امام: به درستی که خداوند خلق کرد خلق خود را و اینها ارواح بودند، پس فرستاد پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله را به سوی آنها. پس بعضی از آنها یمان آوردند به پیغمبر و بعضی تکذیب نمودند ایشان را. پس فرستاد آن محمد را در خلقت دیگری، پس ایمان آوردند به ایشان کسانی که بودند ایمان آورده بودند در عالم ارواح، و انکار او نمودند اشخاصی که انکار کردند در آن روز. پس فرمود: نبودند هر آینه ایمان بیاورند به آنچه تکذیب نمودند از قبل.<sup>۲</sup> (انتهی).

**فائده:** مراد از خلقت دیگر، تعلق روح است به این ابدان عنصریه در دنیا و مراد از قبل، عالم ارواح است. و فرمودند که هر آینه ایمان بیاورند الخ. مفاد آیه کریمه است در سوره بقره.

### حدیث سوم

از «قرب الاستاد» از ابی عبدالله، از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده، فرمودند: بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله از منزل خود در حالی که گرفته بود دو چیز را در دو دستش، پس باز نموده دست راست خود را و فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم، كتاب من الرحمن الرحيم در اهل بهشت به عدد آنها و أحساب آنها و أنساب آنها، تمام شد حساب آنها در عالم ارواح، ناقص نمی شود از آنها یک نفر و زیاد نمی شود یک نفر در آنها.

۱. الانوار النعمانية، ج ۱، ص ۲۷۶، به نقل از صدوق؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۴۱، به نقل از علل.

۲. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۵۱، به نقل از کشی.

پس باز فرمود دست چپ خود را و فرمود:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ در اهل جهنم به عدد آن‌ها و حسب آن‌ها و نسب آن‌ها، تمام شده حساب آن‌ها در عالم انتشار ارواح، کم نمی‌شود از آن‌ها احدی و زیاد نمی‌شود از آن‌ها احدی.

گاهی می‌شود که سَعْدًا طریق اشقیا را اختیار کنند، تا آن‌که گفته شود اینها از اشقیا باشند، و اینها خود اشقیا باشند، و چه قدر شباهت دارند به اشقیا، پس می‌بینی سعادت آن را درک کند قبل از مردن و لو به لحظه‌ای و ساعتی. و احیاناً اشقیا به طریق سعدا مشی نمایند، تا آن‌که گفته می‌شود که این اشقیا از سعدا شدند، بلکه اینها همان سعدا باشند، پس بگیرد آن‌ها را شقاوت، اگر چه قبل از مردن به لحظه و ساعتی باشد.

پس فرمودند: همه عمل‌ها به خاتمه‌های وی معلوم می‌شود و همه عمل‌ها به خاتمه‌های آن آشکار می‌گردد.<sup>۱</sup> (انتهی).

### حدیث چهارم

از «بحار» عین این حدیث از غیر طریق «قرب الاسناد» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده، از این جهت متن حدیث را اعاده نکنم.<sup>۲</sup>

### حدیث پنجم

از شیخ طبرسی، از معصوم و از «معالم الزلفی»، از موسی بن جعفر علیه السلام، از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: شقی کسی است که شقی شده است در شکم مادرش. و سعید کسی است که سعید شده است در شکم مادرش.<sup>۳</sup> (انتهی).

۱. قرب الاسناد، چاپ آل البيت علیهم السلام ص ۲۴؛ بصائر الدرجات، ۲/۲۱۱ مختصر آن؛ المحاسن، ۲۸۰ / ۴۹۰.

۲. بحارالانوار، ج ۵، ص ۳/۱۵۸ و ص ۱۵۹، ح ۱۵.

۳. نک: التوحید، ص ۳۵۶ - باب السعادة؛ علم اليقین، ۱، ص ۲۰۶؛ بحارالانوار، ۱۵۷/۵.



### حدیث ششم

از «وافی» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده: به درستی که خداوند خلق فرمودند سعادت و شقاوت را قبل از این که خلق بکند مخلوق خود را. پس هر کسی که خلقتش کرد خداوند سعید، بد نمی آید خداوند را از وی اگر چه عملش بد باشد. زیرا از عملش بدش می آید نه از خودش. و هر که را خلق فرمود شقیماً خداوند بد دارد او را اگر چه از عملش خوشش آید، نه از روحش و ذاتش.<sup>۱</sup> الخ.

### حدیث هفتم

از «وافی» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده: هر کسی که نوشته است خداوند او را سعید اگر باقی نماند از دنیا مگر یک آنی، ختم می شود از برای وی در آن به سعادت.<sup>۲</sup>

### حدیث هشتم

از «وافی» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده: به درستی که خداوند خلق فرمودند مؤمن را از طینت بهشت و خلق فرمودند کافر را از طینت جهنم.<sup>۳</sup>

### حدیث نهم

از «وافی» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که خداوند فرمود در عالم ارواح از برای اصحاب یمین که: به بهشت باشید به رحمت من. و به اصحاب شمال فرمود که: به جهنم باشید و باکی ندارم.

پس امر فرمود جهنم را پس روشن شد. پس فرمود که داخل در وی شوید! ترسیدند نرفتند. پس فرمود به اصحاب یمین که داخل شوید در جهنم! پس آنها

۱. بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۵۷.

۲. بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۵۱، ح ۱۵؛ توحید صدوق، ۳۵۷، ح ۴؛ المحاسن، ۱/۴۳۷.

۳. الکافی، ج ۲ / ۳، باب طینة المؤمن و الکافر، ح ۲؛ الوافی، ۴ / ۲۸، ح ۲؛ بصائر الدرجات، ۱۶ / ۷، جزء اول، باب ۹.

داخل شدند. و خداوند فرمود مسوزان آن‌ها را و سرد باش. پس سرد شد بر آن‌ها و سالم. پس وقتی که اصحاب شمال این معنا را مشاهده نمودند، عرض کردند: بارالها، اقاله نما ما را اطاعت کنیم. پس فرمودند: اقاله کردم، داخل شوید جهنم را! پس رفتند [تا] داخل شوند، ترسیدند داخل نشدند، پس ثابت شد در آن وقت اطاعت و معصیت.<sup>۱</sup> الخ.

### حدیث دهم

از «وافی» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که یک روز پیغمبر صلی الله علیه و آله خطبه تلاوت فرمودند برای مردم. پس بلند فرمودند دست راست را در حالی که مشت خود را بسته بوده پس فرمود: **اَيُّهَا النَّاسُ! اَيَا مِي دَانِيْد چِيَسْت دَر دَسْت مَن؟** گفتند: خداوند و پیغمبر صلی الله علیه و آله بهتر می داند.

پس فرمود: در دستم اسماء اهل بهشت و اسماء پدران آن‌ها و قبائل آن‌ها است تا روز قیامت. پس بلند فرمود دست چپ را و سؤال سابق را از صحابه نمود و جواب هم به آن نحو شنید.

بعد فرمودند: اسماء اهل جهنم و اسماء پدرانشان و قبائلشان را تا روز قیامت. پس فرمودند سه مرتبه این کلمه را که: خداوند حکم فرموده و به عدالت حکم کرده: فرقه‌ای در بهشت، فرقه‌ای در جهنم. انتهای.<sup>۲</sup>

### [یا جبر ناسازگار نیست]

مخفی نماند که برای نمونه از این طایفه هم این مقدار بس است برای اطمینان بر صدق مدعا، و سابقاً مقرر نمودم که این اخبار دلالت بر جبر ندارد ابدأً. و قدری هم صاحب کفایه اشاره کرده و مورد بحث بعضی هم شده که موجب جبر است. و ما در

۱. الوافی، ج ۴، ص ۴۱، به نقل از الکافی.

۲. بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۵۸؛ الوافی، ج ۴، ص ۵۷، به نقل از الکافی.

شرح کفایه در «نهایه المأمول» در هر دو جلد در ذیل قول ماتن بیان نمودیم که ابداً جبری لازم نیاید، چه قائل شویم بر این که نفس ناطقه خلق شده است قبل از بدن و چه بگوئیم که حادث شدند به حدوث بدن. و نیز در «اعتقادات اثنی عشریه» خودمان در مسئله افعال بندگان اشاره نمودیم.

بلی بنا بر خلقت آنها قبل از ابدان دفع اشکال آسان تر است؛ بلکه اصلاً اشکالی نیست. چنانچه در اوّل عنوان این طایفه اشاره شد.

و کیف کان، این طایفه هم تواتر معنوی دارند. و بعضی از آنها اگر چه دلالت بر مدعا ندارند، ولی بعضی نص و بعضی ظاهر در مدعا می باشند و خود این دو دسته تواتر دارند که شقاوت و سعادت ارواح قبلاً حاصل شده؛ قبل از این که تعلق به این ابدان عنصریه گرفته باشند. لذا اشخاصی که قائل نشدند به این که ارواح مخلوق قبل از ابدان باشند، بیاناتی در این قسمت از اخبار نمودند که خیلی منافات با ظاهر بلکه باطن آنها دارد.

### طایفه پنجم: [میثاق‌های عالم ارواح در حجرالاسود ودیعه گذارده شده]

به عنوان این که خداوند عزوجل میثاقی که در عالم ارواح در جسد مثالی آنها قبل از هبوط به دنیا گرفته است در حجرالاسود ودیعه گذاشته؛ یعنی در جوف آن باشد. و خود این عنوان متواتر است. [در] همین «وسائل» در کتاب حج مقداری ذکر می نماید، و زیاده بر آن است. و این اخبار تواتر لفظی دارد و ما چند روایت به این عنوان بخصوصه نقل می کنیم:

#### حدیث اول

از «وسائل»، از عبدالله بن سنان روایت شده که گفت: ما بودیم طواف می کردیم. ناگاه عبور کرد بر ما از آل عمر شخصی. پس گرفت دست او را مردی، پس طلب رحمت نمود از خداوند به مس نمودن و بوسیدن حجرالاسود که استلام می گویند.

پس کشید آن آل عمر آن مرد را و غضب کرد بر آن مرد، گفت به او که: حجّت باطل شد به لحاظ آن‌که تو استلامه نمودی سنگی را که ضرر نمی‌رساند و منفعت نمی‌رساند.

پس من آمدم خدمت ابی عبدالله علیه السلام و عرض کردم: شما شنیدید قول آن آل عمر را؟ پس فرمودند: دروغ گفت، پس دروغ گفت به درستی که از برای حجر الاسود زبانی باشد بسیار فصیح و گویا و روز قیامت شهادت می‌دهد از برای هر که وفا کرد به آن عهدش. پس ذکر فرمودند خلقت آدم و گرفتن میثاق را از ذریه آدم، و این که آن حجر الاسود بلعیده است آن میثاق همه خلایق را. و از این است که لازم شد که مردم وقت استلامه بگویند: امانتم را ادا کردم و میثاقم را ملزم شدم، پس شما شهادت بدهید برای من در قیامت.<sup>۱</sup> (انتهی).

### حدیث دوم

از شیخ حرّ عاملی از [معاویه بن] عمار از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده: به درستی که خداوند وقتی که اخذ کرد از بندگان میثاق را امر فرمود که حجر الاسود آن را ببلعد و بلعید پس از این جهت لازم شده که اهل حاج بگویند: امانت خود را ادا کردم و میثاق خودم را ملتزم و متذکر شدم، تا شهادت بدهی تو از برای من به ادا و وفا. (انتهی).<sup>۲</sup>

### حدیث سوم

از شیخ مذکور از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که علی بن جعفر گفت: از برادرم موسی علیه السلام سؤال کردم از استلامه حجر الاسود، فرمودند که چون که خداوند تبارک و تعالی از بندگان گرفت میثاق را در عالم ارواح، پس خواند حجر الاسود را از

۱. وسائل الشیعه، کتاب الحج، ابواب الطواف، باب ۱۳، ج ۱۱، ح ۹، ص ۴۰۵؛ علل الشرایع، ۶/۴۲۵؛ بحار الانوار ۳۵/۲۴۵/۵ و ۲/۲۱۷/۹۹؛ مختصر البصائر، چاپ جامعه مدرسین، ص ۵۰۷، ح ۱۳/۵۷۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۰.

بهشت. پس امر کرد او را، پس بلعید میثاق را. پس آن‌هایی که وفا کردند، شاهد شود به این‌که آن‌ها بیعت کردند با آن حجرالاسود. (انتهی).<sup>۱</sup>

### حدیث چهارم

از کتاب «وسائل»، از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمودند: به درستی که خداوند خلق فرمود حجر الاسود را، پس گرفت میثاق را بر بندگان. پس فرمود که بلعد، پس بلعید آن میثاق عالم ارواح را. و مؤمنین متذکر و متعهد آن میثاق‌های خودشان باشند. (انتهی).<sup>۲</sup>

### حدیث پنجم

از «علل»، از علی بن موسی علیه السلام روایت شده که نوشت محمد بن سنان به سوی ایشان جمله مسائلی، من جمله علت این‌که باید حجرالاسود را استلامه نمود، فرمودند: به علت آن که خداوند وقتی که گرفت در عالم ارواح میثاق بنی آدم را بلعید آن را آن حجر. از آن جهت مکلف شدند که متعهد آن میثاق باشند. و از آن جهت گفته می‌شود در نزد وی: امانتم را ادا کردم و میثاقم را تعهد نمودم تا تو شهادت بدهی برای من به وفا کردن به آن (انتهی).<sup>۳</sup>

### حدیث ششم

از «عیون الاخبار»، از ابی عبدالله علیه السلام به مثل حدیث پنجم روایت شده، لذا اعاده نمی‌نمایم.<sup>۴</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۰.

۲. وسائل، ج ۹، ص ۴۰؛ علل الشرایع، ۵/۴۲۴؛ بحارالانوار ۱۱/۲۲۱/۹۹؛ مختصر البصائر، ص ۵۰۷، ح ۱۲/۵۷۳.

۳. وسائل، ج ۹، ص ۴۰۴؛ علل الشرایع، ۲/۴۲۴؛ عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ۹۱/۲؛ بحارالانوار،

۲۱۹/۹۹، ح ۷۶۶؛ مختصر البصائر، ص ۵۰۶، ح ۱۰/۵۷۱.

۴. عیون الاخبار، ص ۲۴۲ به نقل از پاورقی وسائل.

### حدیث هفتم

از «علل»، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حلبی سؤال کرد از حضرت که: برای چه باید استلامه نمود حجرالاسود را؟ فرمودند: به علت آنکه میثاق عالم ارواح از خلائق در وی باشد. (انتهی)<sup>۱</sup>.

### حدیث هشتم

از «علل»، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: به درستی که خداوند گرفت میثاق‌های بندگان را و امر فرمودند حجرالاسود ببلعد. پس او شهادت می‌دهد به هر که وفا کرده باشد.<sup>۲</sup>

### حدیث نهم

از «علل»، از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از ائمه علیهم السلام روایت وارد شده: اشخاصی که حجرالاسود [را] می‌بوسند و مس می‌کنند، به لحاظ آن است که ادا بکنند به سوی خداوند آن عهدی را که خداوند گرفت از آن‌ها در عالم ارواح و میثاق. و این که استلامه می‌کنند مردم برای آن است که موثیق خلائق در وی می‌باشد، الخ.

### حدیث دهم

از «وسائل»، از حلبی روایت شده که گفت: سؤال کردم از ابی عبدالله علیه السلام: برای چه قرار داد خداوند که انسان استلامه نماید حجرالاسود را؟ فرمودند: به درستی که خداوند وقتی که گرفت میثاق بنی آدم را در عالم ذر و عالم ارواح و خواند حجرالاسود را از بهشت، پس امر فرمود که ببلعد آن را و بلعید. پس او شهادت می‌دهد به وفا (انتهی).<sup>۳</sup>

۱. وسائل، ج ۹، ص ۴۰۴ به نقل از علل الشرایع، ص ۱۴۶.

۲. وسائل، ج ۹، ص ۴۰۴.

۳. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۰۳؛ مختصر البصائر، ص ۵۰۵، ح ۵۷ / ۹.

### حدیث یازدهم

از عیاشی، در «تفسیر» خود مثل آن از حضرت صادق علیه السلام روایت شده، لذا متن حدیث را اعاده ندهم.

### حدیث دوازدهم

از ابن ادریس، از بزنتی از امام صادق علیه السلام روایت شده مثل آن، لذا متن حدیث اعاده نشود.<sup>۱</sup>

این طایفه هم به همین مقدار بس است که موجب اطمینان به این که تواتر لفظی دارد؛ می شود و بیان نمودم که بسیار است مراجعه کنید.

### طایفه ششم: در بیان خلقت روح خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و یا با ائمه علیهم السلام

و یا ارواح انبیاء و یا با ارواح شیعیان و یا مطلق ارواح قبل از این ابدان دنیویه آنها. و این طایفه هم نسبت به چهارده معصوم علیهم السلام تواتر معنوی دارد. و توهم نشود بر این که ذکر این طایفه چه ربطی دارد و چه شاهد مدعا شود؟ زیرا این تواتر در خصوص چهارده معصوم علیهم السلام است نه غیر آل. زیرا که اگر در اینها ثابت شد که ارواح آنها خلق شده است قبل از ابدان دنیویه، لاجرم باید در تمام نفوس بشر همین حرف گفته شود که تمام ارواح قبل از ابدان خلق شدند. زیرا اولاً اگر چه در حقیقت ذات انسان اختلاف فاحش دارد چنانچه در مقاله اول شناختی، ولی جامع بین اقوال در این مسئله سه قول است:

اول: قول بر این که حقیقت بشر خلق شده قبل از ابدان در ملاً اعلی و بعد هبوط نموده به این جا.

دوم: قول بر این که آنها حادث شوند به حدوث بدن.

سوم: قول بر این که انسان همین یک مشت کثافت است که ملتئم شده از عناصر که قول مادیین و طبعیین است.

پس قول به تفصیل در بین افراد که گفته شود عده‌ای از آن ارواح خلق شدند قبل از ابدان و بعضی از ارواح با بدن یا حادث به حدوث این بدن، قول به تفصیل است و جایز نیست؛ حتی در نزد شیخیه که ارواح چهارده معصوم را علت چهارگانه موجودات می‌دانند.

و ثانیاً مشهور در نزد حکما و عموم علما و متکلمین آن است که عموم افراد بشر یک حقیقت است که تعبیر از [آن به] حیوان ناطق کردند و در تحت یک نوع است. و قول به این که هر فردی یک حقیقت و یک ذات و دارای یک نوع است غلط است، خصوصاً در صنف که اصلاً قولی نداریم.

پس قول به این که چهارده معصوم ارواح و نفوس آنها خلق شده‌اند قبل از ابدان و بقیه افراد ارواحشان با این بدن کثیف، یا حادث به حدوث بدن؛ دور از صواب است و نمی‌توان گفت حتی در نزد شیخیه که صنفی از غالیان در حق ائمه اطهار می‌باشند.

ثالثاً این حرف مخالف کتاب الله است. زیرا کفار از حضرت احدیت در خواست پیغمبر کردند از ملائکه، جواب آنها آن شد که رسول باید از خودتان باشد نه از غیر حقیقت خودتان.

لذا متکلمین در باب نبوت مطلقه مدلل نمودند که باید رسول از خود بشر باشد؛ نمی‌شود که از ملائکه یا جن بوده باشد و این تقریر بنده منافاتی با شامخیت مقام آنها و اشرفیت آنها بر سایر افراد ندارد.

زیرا خلقت همه ارواح در آن نشأه طولی باشد. بلکه منافاتی با منشأیت بعضی مثل همین نفوس مقدسه از برای بعضی دیگر ندارد. زیرا آن نشأه هم مثل این نشأه می‌باشد که آدم ابوالبشر با آن که در هویت و ذات با همه ما اشتراک دارد، مع ذلک به



چندین هزار سال زودتر خلعت وجود پوشید. و مثل تقدم ابوين بر اولاد با آنکه یک حقیقت است. پس اگر به تواتر ثابت شد که ارواح آن‌ها قبل از خلقت بدن شده است، باید گفت که همه ارواح همین نحو بوده و ثبوت آن‌ها به نحو تواتر است و ما چندین حدیثی از این طایفه هم نقل نماییم:

### حدیث اول

از کتاب «انوار» شیخ جلیل ابوالحسن البکری استاد شهید ثانی - قدس سرهما - از مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: بود خداوند و چیزی با او نبود. پس خلق فرمود نور حبیب خود محمد صلی الله علیه و آله را قبل از همه چیزها به بیست و چهار هزار و چهارصد سال. پس هزار سال وقفه نمود بین یدی الرب تا آنکه بعد خداوند خلق فرمود دوازده حجاب را. و می فرماید دانه دانه اسامی آن‌ها را. پس محمد صلی الله علیه و آله توقف فرمود در حجاب اول دوازده هزار سال و بعد در حجابات دیگر. تا آخرین حجاب توقف فرمود؛ در هر کدام به مثل توقف در اول از حیث مدت، مگر آنکه در هر حجاب بعد، هزار سال کمتر توقف فرمود از حجاب قبل، تا آنکه در حجاب دوازدهم هزار سال توقف فرمودند. و در هر کدام از این حجابات هم مشغول عبادت بوده در تمام آن مدت، و در هر کدام هم عبادت خاصی داشته که بیان می فرماید آن عبادت را. و بعد از بیرون آمدن از دوازده حجابات خلق فرمود خداوند از نور محمدی بیست دریا از نور، و در هر دریا علموی بوده که نمی داند آن علوم را غیر خداوند. پس امر فرمود به محمد صلی الله علیه و آله که در آن دریاها تدریجاً همه داخل شود پس امثال امر خداوندی نمود و داخل شد تا آنکه از آخری خارج شد. پس بعد از آنکه خارج شد از آن دریاها خداوند خلق فرمود از ترشحات بدن پیغمبر و از نور وجودش صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را. پس همه این انبیاء طواف کردند دور نور محمدی مثل طواف حاج دور خانه کعبه. تا آنکه بعد می فرماید: بعد از آن خداوند چه خلق فرمود مخلوقات را، تا آنکه می فرماید: بعد از

آنکه عرش را و عقل را خلق فرمود، ارواح مؤمنین و امت محمد ﷺ را خلق فرمود. و بعد از آن بقیه موجودات را خلق فرمود، به تفصیلی که در روایت مسطور است. و روایت طولانی است، مراجعه به کتاب «انوار» شود یا «بحار». (انتهی).<sup>۱</sup>

### حدیث دوم

از شیبانی، از حبیب بن مظاهر - رحمة الله علیهما - روایت شده که گفت از برای حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام که: چه چیز بودید شما قبل از این که خلق کند خداوند آدم را؟

پس فرمودند: بودیم اشباح نور. طواف می کردیم حول عرش رحمان. پس تعلیم می کردیم ملائکه را تسبیح و تهلیل و تحمید. (انتهی).

**فائده:** اشباح نور یعنی جسد لطیف نورانی که تعبیر شده احیاناً به جسد مثالی نیز.

### حدیث سوم

از «کافی» از جابر روایت شده که گفت از برای من باقرالعلوم علیه السلام که: ای جابر! به درستی که خداوند اول چیزی را که آفریده، خلق کرده محمد و عترت هداة مهدیین را. پس بودند اینها اشباح نور بین یدی الله.

پس گفتم: چیست اشباح؟

فرمودند: سایه نور ابدان بدون ارواح. و بودند مؤید به روح القدس در آنجا و عبادت می کردند خدای را. پس به جهت این خلق کرد آنها را حلماء علماء ابرار اتقیا، و عبادت می کردند به نماز و روزه و سجود و تسبیح و تهلیل و نماز می خواندند و حج به جا می آوردند و روزه می گرفتند. (انتهی).<sup>۲</sup>

**فائده:** قولش: «اشباح نور بین یدی الله» اضافه بیانیه باشد. به معنی این که آنها انوار بودند حضور خداوند.

۱. بحارالانوار، چاپ دارالکتب الاسلامیه، ج ۵۷، ص ۱۹۸.

۲. بحارالانوار، ج ۵۷/۱۹۷، ح ۱۴۴؛ الکافی، ۲/۳۲۸، ح ۱۰.

و قولش: «اشباح» عبارت از هیکل لطیف انسان است که هر که وی را ببیند گمان کرده که خود او را دیده، مثل هیکل عالم خواب که اشباح همان باشد. و قولش، «ابدان نوریه بدون ارواح» یعنی ارواح دیگر از حیوانی و نباتی بلکه جمادی، بنابراین که جماد هم روح ضعیفی داشته باشد. و قولش: «مؤید بودند به روح القدس» آن ملکی است که عاصم آن‌ها است از خطا و در تمام نشأت آن‌ها مؤید بودند.

و قولش: «عبادت می‌کردند به نماز و روزه و تسبیح» الی آخر، معلوم می‌شود که در آن عالم هم لذت معانی است و هم لذت صوری؛ یعنی هم لذت روحی و هم جسمی. و اگر غیر این معنا باشد، نماز و روزه معنا ندارد. و قولش: «به جهت این خلق شدند» یعنی در دنیا که عالم خلق عنصری است. و قولش که: «نماز می‌خواندند و حج به جا می‌آوردند» از بین بردن قول صوفیه است که می‌گویند انسان کامل عبادت نمی‌کند، چون یقین حاصل نموده است.

### حدیث چهارم

از صدوق از «اعتقادات» از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمودند: اول چیزی که ابداع نمود خداوند سبحان آن‌ها را، عموم نفوس مقدسه مطهره بودند. پس به حرف زدن درآورد آن‌ها را به توحید خودش. بعد خلق فرموده بعد از آن‌ها سایر خلق خود را همگی. <sup>۱</sup>انتهی.

**فائده:** مراد از نفوس مقدسه مطهره، یا چهارده معصوم است، یا آن‌ها با انبیاء، یا آن‌ها با عموم شیعه که انبیاء صنفی از آن‌ها است. ولی چون روایت از ائمه بر احتمال اول قائم است، پس مراد همان است.

### حدیث پنجم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند که: به تحقیق خداوند

۱. الاعتقادات، تحقیق عصام عبدالله، ص ۴۷ (چاپ شده در ضمن مصنفات الشیخ المفید)، ۵.

تبارک و تعالی خلق فرمود ارواح ما را از نور عظمت خود. پس بعد از آن خلق نمود اجساد مثالی ما را از طینت مخزونه مکنونه. پس مسکن داد این نور را در اجساد مثالی، پس شدیم ما خلق یعنی مخلوق و منتشر نورانی. و قرار نداد از برای احدی در مثل آن چنان که ما را خلق فرمود حظّ و نصیبی. پس خلق فرمود ارواح شیعیان ما را از طینت مخزونه مکنونه ما نه از نور ما. پس خلق نمود اجساد مثالی آن‌ها را از طینت مخزونه مکنونه آدون<sup>۱</sup> از طینت ما. و قرار نداد خداوند از برای احدی در مثل آن چنانی که آن‌ها را خلق نمود از ارواح آن‌ها و اجساد مثالی آن‌ها حظّی و نصیبی مگر از برای انبیاء. پس از این جهت ما و شیعیان ناسی شدیم و بقیه مردم ناسی همج الرعاء، از برای جهنم خلق و به سوی جهنم می‌روند. (انتهی).<sup>۲</sup>

**فائده:** این حدیث شریف نص است در وجود جسد مثالی قبل از نزول به دنیا که در احادیث دیگر تعبیر به اشباح یا ظل یا جسد یا غیر آن شده. و این که همه ارواح قبلاً خلق شدند، و مراتب آن‌ها در زمان ملکوتی مختلف باشد و آن زمان را در مدت بین آن‌ها در بعض اخبار بیان کرده، چنانچه گذشت عده‌ای و بیاید عده دیگر.

### حدیث ششم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شد که فرمودند: خداوند خلق نمود ابدان مثالی ما را از طینتِ علیّین<sup>۳</sup>، و خلق فرمود ارواح ما را از فوق علیین. و خلق فرمود ارواح شیعیان ما را از علیین، و خلق فرمود اجساد مثالی آن‌ها را از دون علیین. پس

۱. آدون: پست و پایین تر در ارزش.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۹؛ بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۴۵ به نقل از الکافی.

۳. «طینت» به معنی قطعه‌ای از گل آمده و به معنی خلقت و جبلت نیز آمده و «علیّین» چنانکه بعضی از اهل لغت گفته‌اند: نام موضعی است در آسمان هفتم که ارواح مؤمنان بالا روند به آنجا، و بعضی گفته‌اند: مراد به آن بهشت است، و ممکن است که به هر دو معنی، باشد، و ممکن است که بهشت نیز در آسمان هفتم باشد، و مراد به «طینت علیّین» قطعه‌ای است از گل بهشت یا خلقت و جبلتی که از برای بهشت و مناسب رفتن به آن باشد.

رسائل آقا جمال خوانساری (م ۱۱۲۲)، ص ۳۸.

از این جهت قربابت بین ما و شیعیان ما حاصل شده و اتحاد در جهت نزدیکی بین ما و آن‌ها حاصل شد و قلوب آن‌ها مایل به ما می‌باشد و دوستی ما می‌باشد. (انتهی).<sup>۱</sup>

### حدیث هفتم

از «کافی»، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مفضل گفت به ایشان که: چگونه بودید شما در عالم ارواح قبل از خلقت اجساد؟

پس فرمودند: ای مفضل، بودیم در نزد خداوند و نبود در نزد او احدی غیر ما در جسدی نورانی سبز. تسبیح می‌کردیم او را و تمجید می‌کردیم او را و تقدیس می‌کردیم او را و تهلیل می‌کردیم او را. و هنوز خلق نکرده بود آن خداوند نه ملک مقربی را و نه ذی روحی را غیر، ما تا آن‌که بنا گذاشت در خلقت اشیاء، پس خلق فرمود آنچه خواست از ملائکه و غیر آن. پس داد به ماها دانایی و علم این مخلوق را. (انتهی).<sup>۲</sup>

**فائده:** در این حدیث هم تقریباً و هم تقریباً اشاره شده به خلقت ارواح قبل از اجساد.

### حدیث هشتم

از «کافی»، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: خداوند بود در ازل و هیچ چیز نبود با وی. پس خلق فرمود وجود را و مکان را و خلق نمود روح ارواح را آنچنان نور و روحی که با او خلق نمود انوار را یعنی ارواح را. و داخل فرمود در آن نور و آن روح از نور خودش آنچنان نوری که وجود پیدا کردند انوار یعنی ارواح. و آن نور آن بوده که محمد و علی علیهما السلام از آن خلق شدند. پس همیشه آن‌ها طاهر و مطهر بودند در اصلاّب شامخه طاهره تا آن‌که جدا شدند و منفصل شدند در طاهرترین طاهرها، یعنی عبدالله و ابی طالب علیهما السلام (انتهی).<sup>۳</sup>

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۹؛ بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۴۴.

۲. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۱۹۶، ح ۱۴۲ و ج ۱۵ / ۲۴، ح ۴۵؛ الکافی، ج ۲ / ۳۲۷، ح ۷.

۳. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۱۹۶-۱۹۷، ح ۱۴۳ به نقل از الکافی، ج ۱ / ۴۴۱.

### حدیث نهم

از «بصائر»، از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده: خداوند قرار داد ما را از علیین. و قرار داد ارواح شیعیان ما را از آنچه قرار داد ما را، و از این جهت باشد که ارواح ایشان میل به ماکنند. و خلق فرمود ابدان آن‌ها را از غیر علیین. و خلق فرمود دشمنان ما را از سجین، و خلق فرمود ارواح آن‌ها را از آن. و خلق فرمود ابدان آن‌ها را از دون سجین، و از این جهت مایل باشند به آن. (انتهی).<sup>۱</sup>

**فائده:** «خلق فرمود ما را از علیین»:<sup>۲</sup> یعنی جسد مثال ما نه این که ارواح آن‌ها. زیرا در اخبار کثیره بیان شده که جسد نورانی یا مثالی آن‌ها از علیین خلق شده، و ارواح آن‌ها از نور عظمت خلق فرموده. و گذشت بعضی از این اخبار.

### حدیث دهم

از «تفضیل الائم» از جماعتی از صحابه از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که از آن جماعت است جابر و ابو سعید و عبد الصمد و عمر و غیر اینها- در روایت طولانی - ملخص شاهد آن‌که: آدم علیه السلام مشاهده نمود روح محمدی را با روح چهارده معصوم و ملاحظه نمود ارواح مؤمنین از ائمت محمد صلی الله علیه و آله را با ارواح همه کفار، و سؤال آدم از آن‌ها و اختلافشان در رتبه و درجه، و جواب حضرت احدیت از سؤال‌های وی. (انتهی).

### حدیث یازدهم

از «جامع الاخبار» از جابر روایت شده که گفت: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که به تحقیق خداوند خلق فرمود مرا و خلق فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین را از نوری، پس فشار داد آن نور را فشردنی، پس خارج شدند شیعیان ما از نور. پس

۱. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۳ به نقل از بصائر الدرجات، ۷.

۲. در تفسیر علیین بین مفسران اختلاف نظر وجود دارد. نک: بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۴۴.

تسبیح گفتیم ما خداوند را و تسبیح کردند شیعیان خداوند را. و تقدیس کردیم ما خداوند را و تقدیس کردند شیعیان خداوند را. و تهلیل گفتیم ما خداوند را و تهلیل گفتند شیعیان خداوند را. و تمجید کردیم خداوند را پس تمجید کردند شیعیان. و توحید گفتیم ما خدای را و توحید نمودند خداوند را شیعیان. پس بعد از آن خلق فرمود آسمان‌ها را و زمین‌ها را، و بعد خلق فرمود ملائکه را.

پس مکث نمودند ملائکه صد سال، و نمی‌شناختند تسبیح را و نه تقدیس را و نه تمجید را. پس تسبیح گفتیم ما و تسبیح گفتند شیعیان و تسبیح گفتند ملائکه برای تسبیح ما. و تقدیس کردیم ما و تقدیس کردند شیعیان و تقدیس کردند ملائکه برای تمجید ما. پس توحید نمودیم خدا را ما و توحید گفتند ملائکه به توحید ما. و بودند ملائکه نمی‌شناختند تسبیح را و نه تقدیس را قبل از تسبیح و تقدیس ما و شیعیان ما. پس موحد بودیم حینی که موحدی غیر ما نبود. و سزاوار است بر خداوند تعالی، چنانچه مختص کرد ما را و شیعیان ما را و برگزید ما را و شیعیان را، که نازل کند ما را اعلیٰ علیین. به درستی که خداوند سبحان برگزید ما را قبل از آن‌که از برای ما اجسام عنصری خلق کند. پس خواندیم خدا را و اجابت شد. پس آمرزید از برای ما و از برای شیعیان ما قبل از این‌که از خداوند بخواهیم که ما را بیامرزد.<sup>۱</sup> (انتهی حدیث شریف بسیار شریف).

خداوندا تو را به روح محمد و آل محمد - صلوات الله عليهم اجمعین - قسم می‌دهم که به فضل خودت این عبد ذلیل خود را از شیعیان آن‌ها قرار دهی و بنده را از آن‌ها منفک کنی. الحمد لله كما هو اهله ومستحقه، وصلى الله على محمد وآله.

### حدیث دوازدهم

از «بحر المعارف» از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمودند: اول چیزی که خداوند

خلق فرمود نور من بود. و خلق فرمود ارواح را قبل از اجساد آنها به چهار هزار سال. (انتهی).<sup>۱</sup>

### فائده [مراد از نور و اختلاف مدت‌های خلقت ارواح]:

مراد از «نور» روح شریف آن وجود مبارک است. و این اختلاف در مدت خلقت ارواح قبل از اجساد به لحاظ مراتب خلقت آنها و آن نشأه ملکوت از چهارده معصوم و انبیاء و شیعیان و مؤمنین و کفار است، نه محمول بر ابدان دنیویه است به لحاظ وقت هبوط آنها بر آن ابدان، چنانچه سید جزائری رحمته الله علیه جمع نمود به این نحو. چگونگی می شود این معنا و حال آنکه بعضی از آنها عمر دنیا وافی آن نباشد.

### حدیث سیزدهم

از سید رضی رحمته الله علیه از «نهج البلاغه» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند که: ما اهل بیت نبوت مخلوق و مصنوع پروردگار خودمان باشیم، و بقیه خلائق مخلوق و مصنوع ما باشند. (انتهی).<sup>۲</sup>

یعنی به توسط ما خداوند آنها را ایجاد نمود، مثل اولاد که به توسط والدین ایجاد می شوند و به این جهت علل معده صحیح است که نسبت را به خود می دهد. آیا نمی بینی خداوند در قرآن یک جا فرموده: من قبض روح می کنم، یک جا فرموده: ملک الموت قبض روح می کند؟ و همین نحو است افعال صادره فرمانبردارهای حضرت احدیت از تمام ملائکه عالم ملک و ملکوت. و از آن باب است حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانچه سید بحرینی رحمته الله علیه نقل فرموده که فرمود: من و علی دو پدر این امت هستیم. چون که واسطه در خلقت در این عالم شدند. و آن دو وجود مقدس واسطه در خلقت عالم قبل شدند.

۱. بحر المعارف.

۲. نهج البلاغه، چاپ صبحی صالح، نامه ۲۸، ص ۳۸۶.



و کیف کان آن حدیث شریف را در جواب کاغذ معاویه - علیه اللعنة - مرقوم داشتند که نوشته بوده که ما همه از یک شجره می‌باشیم، با تفصیلی در کاغذ آن. و این حدیث شریف فوق استفاضه است و از معصومین دیگر نیز این کلام صادر شده؛ حقیر از سه معصوم دیدم ولی الآن نظر ندارم که به کدام یک نسبت دهم.

### حدیث چهاردهم

از «مدینه المعجز» از ابی ذر - رضوان الله علیه - از پیغمبر ﷺ روایت شده در بیان آن‌که در شب معراج به هر آسمان رسیدم، وقتی که بنا بود حرکت نمایم به آسمان دیگر، ملائکه می‌آمدند همگی و می‌گفتند: حاجت داریم. و من گمان می‌کردم که می‌خواهند من شفیع آن‌ها شوم، می‌گفتم: بگوئید. عرض می‌کردند که موقعی که به زمین فرود آمدی، سلام ما را به علی علیه السلام برسان. و من تعجب می‌کردم. پرسیدم که شما علی را می‌شناسید؟ ملائکه هر آسمانی يك نحو جواب میدادند. و در آسمان اول گفتند: پس چه قسم ممکن است ما شما را شناسیم! شما اول چیزی بودید که خداوند خلق نمود از نور، و خلق فرمود شما را خداوند اجساد نوری از نور در روحی از روح خداوند. و نشسته بودید در ملکوت خودش، تسبیح می‌کردید و تقدیس و [به] تکبیر می‌نمودید خدا را.

پس از آن خلق فرمود ملائکه را از ارواح و انوار مختلفه. و بودیم سرور می‌کردیم به شما و شما تسبیح می‌نمودید خداوند را و تقدیس می‌کردید و تکبیر و تحمید و تهلیل اشتغال داشتید. پس ما تسبیح گفتیم و تقدیس و تحمید و تهلیل و تکبیر را یاد گرفتیم و عمل کردیم به واسطه شما، الی آخر حدیث؛ خیلی مفصل است در فضیلت مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است، مخفی نماند که از این طایفه هم به اسم چهارده معصوم به همین قدر اکتفا نمائیم. زیرا به این مقدار موجب صدق و اطمینان می‌شود.

**طایفه هفتم: [به عنوان این که حضرت حق - عزّاسمه العالی - خلق فرمود**

**ارواح را و نفوس را تمام قبل از خلقت اجساد دنیوی آنها]**

به عنوان این که حضرت حق - عزّاسمه العالی - خلق فرمود ارواح را و نفوس را تمام قبل از خلقت اجساد دنیوی آنها و عموم آنها را تکلیفی نمود و بعد از آن تکالیف تدریجاً همبوط به دنیا نمودند. و عالم تکلیف را عالم میثاق و ذر و عهد و آگست و ارواح و اشباح و ظل و نور و ملکوت و امانت، الی غیر اینها از اسما گویند. ولی غالب در لسان اخبار عالم میثاق وارد است.

و این طایفه اکثر طایفه می باشند از بقیه و متواتر است. زیرا در حدود هفتصد روایت وارد است در کتب احادیث مختلفه در موارد متعدده، ولی ما نیز گلچین نموده به چند عددی اکتفا می نمائیم:

#### حدیث اول:

از شیخ رحمته الله، از «محاسن»، از ابی جعفر رحمته الله روایت شده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای علی رضی الله عنه که: تو آن شخصی باشی که حجت گرفت خداوند در ابتدای خلقت حینی که بلند فرمود ارواح را در ابدان مثالی خودشان، پس فرمود: آیا نیستم من خداوند شما؟ گفتند: بلی. پس فرمود علی امیرالمؤمنین، پس ابا نمودند خلق تماماً از جهت تکبر و علو و روی گرداندند از ولایت تو مگر عده کمی. و آنها که قبول ولایت تو نمودند آنها اصحاب یمین بودند. (انتهی).

#### حدیث دوم:

از «بشارة المصطفی» از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود از برای علی رضی الله عنه که: تو آن شخصی می باشی که حجت گرفت خداوند تو را بر خلق خود در عالم ابداع، وقتی که بلند فرمود ارواح را در قالب مثالی. پس فرمود: آیا من خدای شما نیستم؟ گفتند: بلی. و آیا نیست محمد رسول من بر شما باشد؟ گفتند: بلی. و آیا نیست علی

امام بر شما [که] امیرمؤمنین باشد؟ پس امتناع نمودند مگر عده کمی خیلی کم و آن‌ها اصحاب یمین بودند. (انتهی).

### حدیث سوم:

از علی بن ابراهیم در «تفسیر» خود از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند گرفت میثاق را و عهد را بر مردم در عالم ارواح از برای خودش به ربوبیت، و از برای محمد صلی الله علیه و آله به نبوت، و از برای امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه به ولایت. پس فرمود: آیا نیستم من خدای شما و محمد صلی الله علیه و آله نبی شما و علی علیه السلام امیر شما و ائمه هدی [علیهم السلام] اولیاء شما؟ پس بعضی از آن ارواح اقرار نمودند به زبان، و بعضی اقرار نمودند به قلب.

### فائده [در بیان ایمان مستقر و مستودع]:

فرمایش امام علیه السلام که بعضی زبانی اقرار نمودند و بعضی حقیقت در ذیل حدیث، این اشاره به همان است که در سوره انعام بیان فرموده: «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»<sup>۱</sup>. اخبار فوق استفاضه دارد که مردم دو قسمت هستند: از آن‌ها بعضی ایمانشان مستقر باشد و بعضی ودعی. و امر ودعی مشکل بسیار مشکل، پس اگر انا به کرد و اغاثة نمود و دعا کرد و توسل جست به وسائط فیوضات موجودات، مستقر شود، چنانچه سابقاً اشاره نمودیم که حضرت حق از برای خود بداء قرار داده در اصحاب شمال، و وقت مردن شیطانها برابند. یا قبلاً چنانچه اخبار مستفیضه وارد شده؛ بلکه حساً شنیده شده: الهی: به حق خمسه طیبه که ایمان مرا اگر ودعی است، مستقر بگردانید به فضل خودت. نستجیر بالله. لذا تمام مؤمنین برای همین ساعت اخیر گریه کردند. اعوذ بالله من سوء الخاتمة.

### حدیث چهارم:

از «خلاصة المناقب» از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمودند: به تحقیق خداوند از برای وی حمد است. عرضه داشت محبت علی و فاطمه و ذریه آنها را در عالم ارواح بر عموم خلایق. پس هر که زود سبقت کرد به اجابت، قرار داد آنها را شیعیان وی و خداوند جمیع آنها را جمع نماید در بهشت. (انتهی).

### حدیث پنجم:

از «مروج الذهب» ابی عبدالله از پدرانش [از] امیرالمؤمنین ع روایت شده که فرمودند: خداوند وقتی که بنای خلقت اشیاء را گذاشت از مبدعات و غیره نصب نمود ارواح مردم را در صورتی که مثل این که باید مهیای کاری و شغلی بشوند. و این معنا قبل از خلقت زمین و بلند نمودن آسمان بوده و حال آن که خودش در انفراد ملکوت بود و توحید جبروت. پس روشن کرد در میان ارواح، نوری از نور خودش. پس برقی زد و روشنی از آن ظاهر شد در میان آن مردم. پس باشد آن نور میان مردم. و جمع شد. (یا مخفی شد بنا بر اختلاف نسخ) پس آن نور نور نبی ما محمد ص بوده. روایت طولانی است تا آن که می فرماید:

پس گرفت خداوند به توسط ایشان از آنها شهادت به ربوبیت و اخلاص به وحدانیت. پس بعد از آن که گرفت میثاق را از آنها به آنچه که خواست از همه مردم، پس خواست به محضری از آن مردم که محمد را انتخاب نماید، و نشان دهد به آن مردم که هدایت با محمد است و نور از برای او است و امامت در اهل او است؛ برای آن که مقدم داشت خداوند عدالت خود را و حجت خود را بر مردم و گرفت میثاق را. تا آن که می فرماید:

پس فرستاد محمد را به دنیا سرّاً و علناً دعوت کرد و متذکر نمود آن مردم را عهد آن چنانی که سابقاً قبل از اجساد و تناسل کرده بودند. پس هر که موافقت آنها کرد،

مقداری از نور آن‌ها گرفت و هر که اطاعت نکرد و غفلت کرد، مستحق غضب شده.<sup>۱</sup> الخ.

#### حدیث ششم:

از «تفسیر فرات» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که فرمودند: خداوند در قرآن بیان فرموده که اگر بودند کفار و منافقین اقرار می‌کردند به ولایت در عالم ارواح، هر آینه قرار می‌دادیم ارواح آن‌ها را در اجساد مخلوقه از آب شیرین. پس نشو اختلاف در این نشأه، [از] آن تکلیف اول بوده در عالم ارواح وقت گرفتن میثاق. (انتهی).<sup>۲</sup>

#### حدیث هفتم:

از «تفسیر» مذکور از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمودند: به تحقیق خداوند تبارک و تعالی وقتی که تفریق نمود ارواح را در وقت تفریق اول، آن‌ها که بنا نمود که بفرستد به زمین، پس بلند نمود آن‌ها را صفوفی در جلوی خود. پس فرستاد محمد را میان آن‌ها برای گرفتن میثاق به ربوبیت و رسالت و ولایت. پس ایمان آوردند به آن‌ها طایفه‌ای و انکار کردند طایفه دیگر. این بود که محمد صلی الله علیه و آله نذیر شد از نذر اولی در عالم ذر. (انتهی).

#### حدیث هشتم:

از «تفسیر فرات» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که گفت ابن مُسکَنان از برای آن حضرت، بعد از آن‌که آن حضرت عالم میثاق را برای وی در تفسیر آیه<sup>۳</sup> بیان فرمود: ای پسر پیغمبر، بود این میثاقی که خداوند گرفت در عالم ارواح از آن‌ها معاینتاً بود؛ یعنی خداوند را دیدند ارواح که این مکالمات کردند؟

۱- مروج الذهب، ۱ / ۱۷؛ تذکرة الخواص، ۱۲۱ - ۱۲۲؛ نزهة المجالس، ۲ / ۹۶؛ مشارق انوار الیقین با تحقیق سید علی عاشور، ص ۵۹ (پاورقی).

۲- تفسیر فرات.

۳. آیه ۱۷۲ سوره اعراف: «و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و أشهدهم علی أنفسهم».

فرمود: بلی. پس آنجا ثابت شده معرفت، یعنی معرفت خدا و رسول و ائمه، ولی مردم فراموش کردند موقف آنجا را و نزدیک است یاد آوردند آن موقف را. و اگر نبود این حصول معرفت در آنجا معاینه در آن عالم ارواح، نمی دانست احدی این جا که خالق آنها کی است. و رازق آنها کی است. پس بعضی از آنها اقرار نمودند به زبان در عالم ارواح، ولی ایمان نیاوردند به قلبشان. پس از این جهت خداوند فرموده است در آیه کریمه: ﴿فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ﴾.<sup>۱</sup> (انتهی).<sup>۲</sup>

### حدیث نهم:

از «محاسن»، از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده به عین این حدیث، لذا متن حدیث را اعاده نکنم.<sup>۳</sup>

بلی در ذیل حدیث که در آن حدیث تمسک فرموده، تمسک نکرده اند؛ بلکه فرموده: از این جهت است که اگر بگوئی آنها را که کی شما را خلق نموده، پس هر آینه می گویند خداوند.<sup>۴</sup> (انتهی).

### فایده [در معنای معاینه حق تعالی]:

مراد از معاینه حضرت حق در این حدیث معنای حقیقی که رؤیت به چشم باشد، نیست. زیرا [به] دلیل عقلی و نقلی ثابت شده که محال است دیدن با چشم؛ بلکه ضرورت مذهب است این معنا در تمام عوالم.

۱. سوره اعراف، آیه ۷۴.

۲. تفسیر قمی، ۱ / ۲۴۸؛ تفسیر البرهان، چاپ بعثت، ج ۲ / ۶۰۹.

۳. المحاسن، ۱ / ۴۳۸؛ بحار الانوار، ۱ / ۲۲۳ ح ۱۳.

۴. سوره زخرف، آیه ۸۷.

بلکه مراد از معنای آن مجازی آن باشد. یعنی روبرو شدن ارواح به خطاب الهی در حضور خود آن‌ها آن خطابات را بی واسطه یا به واسطه محمد ﷺ. پس مقصود این است که آن‌ها یعنی ارواح مدرک بودند و کامل بودند و عهد الهی را خود آن‌ها شنیدند یا نه، فرمودند: بلی.

### حدیث دهم:

از «اختصاص» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که فرموده: به تحقیق که خداوند خلق فرموده ذریه آدم را که خارج از ظهر وی بودند، تا آن که بگیرد بر آن‌ها میثاق و عهد را از برای خود به ربوبیت و به نبوت از برای هر پیغمبری. اول کسی که گرفت بر آن میثاق را به نبوت در میان انبیاء نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بود.

پس فرمود به آدم: نگاه بکن چه می بینی؟ پس نگاه کرد به ذریه خود و آن‌ها را منتشر دید؛ پر بودند آن ارواح در آسمان، و پر کرده بودند آسمان را. پس آدم عرض کرد: چقدر می باشند و برای چه خلق کرده‌ای و چه می خواهی از آن‌ها از این عهد و میثاق؟

پس فرمود: تا آن‌که عبادت من نمایند و شرک نیاورند و ایمان به پیغمبرها بیاورند و متابعت انبیاء بنمایند، پس آدم گفت: اینها را مختلف می بینم؛ بعضی ابداً نور ندارند و بعضی دارند. حدیث طولانی است.

ملخصاً تتمه آن که آن‌ها هم که نور دارند، مختلف هستند، و آن‌ها که نور ندارند، مختلفند. اگر اذن می فرمایی؛ بنده عرضی بکنم. خطاب رسید: بگو. گفت: اگر من خالق آن‌ها بودم اینها را خلق می کردم بالسویه از همه جهت در همه جهت، تا آن‌که فرمود: ای آدم به روح من که از عالم امر است و از عالم تجرد و عالم قدس و برگزیدم؛ تکلم نمودی. و به طبیعت خودت که از عالم ضعف است، اشکال کردی و داخل شدی در چیزی که علم به آن نداری و تو دانای حکم و مصالح نیستی. و بعد

خود خداوند حکم و مصالح وجه اختلاف را بیان نماید تماماً مفصلاً.<sup>۱</sup>

### حدیث یازدهم:

از شجستانی<sup>۲</sup>، از ابی جعفر علیه السلام روایت شده عین این حدیث و لذا اعاده نمی‌نمایم متن حدیث را.<sup>۳</sup>

### فائده [در بیان عالم ذر]:

«عالم ذر» را عالم ذر می‌گویند به واسطه آن که اصل ذر معنای تفریق است و انتشار. پس آن عالم قبل را عالم ذر گفتند به واسطه تفریق ارواح و انتشار آنها بوده برای عهد و میثاق گرفتن و برای آمدن به زمین و برای امتیاز اصحاب یمین و شمال. و عالم ذر و عالم عهد و میثاق و مثال و تمثال و اشباح و عالم انوار و ارواح و عالم تجرد و ازل و آست و عالم قدیم و بهجت و سرور، تمام آنها يك معنا و يك حقیقت است در لسان اخبار، ولی به عنایت‌های رقیق دقیقی به مناسبت مقام و مخاطبه، احياناً به بعضی از آنها تکلم نماید متکلم دون دیگری. چنانچه مخفی نیست این مطلب بر اشخاصی که سیر در اخبار نموده یا می‌نمایند.

### حدیث دوازدهم:

از «کشی»، از زراره، از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که زراره عرض کرد به حضورش که: آیا تو دیدی و می‌دانی وقتی که گرفت خداوند میثاق را بر عبادش که در صلب آدم بودند در عالم ارواح، پس عرضه داشت آن ارواح را بر خودش که اقرار نمایند!

۱. الکافی، ج ۲ ص ۸، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه، ج ۲؛ علل الشرایع از ۱۰، باب ۹، ح ۴؛ بحارالانوار ج ۵، ۲۲۶ از علل و ج ۶۷، ۱۱۶، از الکافی.

۲. ظاهراً «شجستانی» صحیح است. وی حبیب بن محلی سجستانی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام است. نک: رجال برفی، ۱۵ و ۱۸؛ رجال طوسی، ۲۴/۸۸ و ۳۲/۱۱۶ و ۱۲۰/۱۷۲.

۳. مختصر البصائر، با تحقیق مشتاق مظفر، ص ۳۸۹/۴۴۴.



آیا این بود معنی معاینتاً از ارواح امر خداوند را؟ فرمودند:

بلی یا زراره، معاینتاً بود. و آن ارواح منتشر بودند در محضر خداوند و گرفت بر آن ارواح به همین نحو که در نزد خود حاضرشان نمود و گرفت میثاق را از آن ارواح به ربوبیت از برای خود و از برای محمد بن عبدالله به رسالت. پس متکفل ارزاق آن‌ها شد از برای آن‌ها. و بعد انشاء فرمود آن‌ها را آن عهد و میثاق و آن معاینه را و ثابت نمود در قلوبشان معرفت را.

پس لابد از این که آن ارواح را بیرون کند از آن عالمی که ارواح بودند به سوی دنیا هرکسی را از وی میثاق گرفت. پس هر که انکار کند آنچه گرفته شده بر وی از میثاق پیغمبر ﷺ نافع نباشد برای وی اقرارش به خدا، به سبب آن‌که قبلاً میثاق کرده بوده. و هر که انکار نکند میثاق پیغمبر خاتم ﷺ را، فایده دارد برای وی اقرارش به ربوبیت.<sup>۱</sup>

#### فائده: [اقرار به رسالت محمد ﷺ، اقرار به ولایت علی ﷺ است]

پس اگر اقرار به نبوت محمد ﷺ نماید دون ولایت علی ﷺ، فایده ندارد آن اقرار به رسالت. همان نحو که اقرار به ربوبیت بدون اقرار به رسالت فائده ندارد، از همان نحو هم اقرار به نبوت بدون اقرار به ولایت نفع نمی‌بخشد از برای اقرار به رسالت. زیرا معنی اقرار به رسالت آن است که هرچه تو بگویی ما تصدیق کنیم و اطاعت کنیم و از جمله آن است که علی ولی خداست و امیر هر مؤمنه‌ای و مؤمنی باشد.

#### حدیث سیزدهم:

از «کشی»، از اصْبَغ بن نباته، از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده که گفت: آمد ابن کَوَّاء<sup>۲</sup> حضور ایشان و عرض کرد که: آیا تکلم فرموده است خداوند با احدی از خلق خود قبل از موسی بن عمران از بنی آدم؟

۱. نیز نک: بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۵۴ و ۲۵۸، به نقل از کشی.

۲. وی عبدالله بن عمرو یشکری یکی از خوارج بوده است.

پس فرمود: ای پسرکواء، خداوند تکلم فرمود قبل از موسی عليه السلام با تمام مردم و تمام بندگان خود از خوب آن‌ها و بد آن‌ها، و آن مردم هم عموماً جواب دادند خداوند را و صحبت نمودند با خدا. پس این معنا بر این کواء گران آمد و نفهمید که آن حضرت چه فرمودند. پس سؤال کرد از آن حضرت که این واقعه چگونه بوده و کی بوده. پس حضرت فرمودند که مگر نمی خوانی قرآن را؟! خداوند بیان فرموده در کتاب اللّه این قصه را از برای نبی خود، و ترجمه اش این است که: «در وقتی که گرفت پرورگار تو از بنی آدم میثاق و عهد را از ظهور آن بنی آدم و شاهد گرفت آن‌ها را بر نفس خودشان که آیا نیستم من پروردگار شما؟ گفتند: بلی». <sup>۱</sup> پس شنوای آن‌ها را شنوای شما مردم را کلام خودش. و مردم هم رد کردند جواب را چنانچه می شنوی در قول خداوند از کتابش که «گفتند بلی». پس بدان ای پسرکواء که خداوند فرمود به آن ارواح به این که به درستی که من خدایی باشم که نیست خدایی مگر من، و من رحمانم. پس اقرار کردند مردم برای او به طاعت و ربوبیت و تمیز داد آنجا رسل را از انبیاء و اوصیاء، و امر نمود مردم را به طاعت آن‌ها. پس اقرار کردند در آن میثاق و عهد در آنجا. پس گفتند ملائکه در وقت اقرارشان که ما شاهد باشیم، و شما ای بنی آدم این که نگویید در قیامت «به این که ما غافل بودیم» <sup>۲</sup> از این میثاق و عهد. الخ. <sup>۳</sup>

#### حدیث چهاردهم:

از «امان الاخطار» از پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم روایت شده که فرمودند: در بهشت فردوس چشمه‌ای باشد شیرین تر از شیرینی شکر، و نرم تر از کره، و سردتر از یخ و خوشبوتر از مشک. در وی طینت بود. خلق فرمود خداوند عزوجل ارواح ما را از آن طینت، و

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. ترجمه بخشی از آیه ۱۷۲ سوره اعراف: «انا كنا عن هذا غافلين».

۳. خصائص الائمة، ۸۷؛ تفسیر البرهان، چاپ بعثت، ج ۲، ص ۶۱۲، ح ۱/۴۰۶۴؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۵۸، به نقل از کشی.

خلق فرموده ارواح شیعیان ما را از آن. پس هر که از آن نباشد، نیست از ما و نیست از شیعیان ما. و آن طینت که ارواح را از او خلق کردند، میثاق است که خداوند گرفت آن را بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام. (انتهی).<sup>۱</sup>

#### حدیث پانزدهم:

از «نور الانوار» شیخ ابوالحسن [الکبری]، استاد شهید ثانی رحمته الله به سه طریق از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده، در روایت خیلی مفصلی که متجاوز از اوراقی باشد در خصوص خلقت موجودات، می فرماید: اولاً خلق فرموده روح محمد صلی الله علیه و آله را، و بعد خلق فرمود ارواح مؤمنین از ائمت محمد را قبل از جسد آدم به چهار صد و سیزده هزار سال، تا بعد جسد آدم را به کیفیتی که بیان نموده، خلق نمود و بعد امر فرمود روح آدم را که داخل جسد شود. انتهى مقصود از حدیث.<sup>۲</sup>

#### حدیث شانزدهم:

از «محاسن» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که فرمودند: دشمنی منمائید و مرافعه نکنید با غیر شیعه، که آن‌ها شیعه شوند. زیرا اگر بخواهند دوست بدانند ما را، خواهد شد. زیرا خداوند گرفت میثاق را در عالم ارواح از شیعیان و مؤمنین که آنجا بودند، پس زیاد نمی شود بر آن‌ها احدی و کم نمی شود از آن‌ها یک نفر. (انتهی)<sup>۳</sup>

**فائده:** اخبار به این مضمون بسیار است، فوق استفاضه.

#### حدیث هفدهم:

از «مشارق الانوار» از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند از برای امیرالمؤمنین علیه السلام که: یا علی، تو آن شخصی می باشی که خداوند حجت گرفت به تو بر خلائق، وقتی که آن‌ها را بلند نمود در ابتداء خلقت و حال آن که آن‌ها ارواح بودند، پس فرمود: «آیا

۱. امان الاخطار.

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۹۸-۲۰۲.

۳. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۹؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۵۰-۲۵۱، ح ۴۴.

نیستم من پرودگار شما مردم؟ پس گفتند: بلی. «و آیا نیست محمد نبی شما؟ گفتند: بلی، و علی امام شما؟ پس امتناع نمودند خلائق تماماً از ولایت تو و اقرار به فضل تو و طغیان کردند از آن ولایت و تکبر نمودند مگر عده کمی از آنها، و آنها اصحاب یمین بودند، و آنها خیلی کم بودند. و در آسمان چهارم ملکی است می گوید در تسبیح خودش که پاک و منزّه است کسی که دلالت نمود این خلق کم را از این عالم زیاد، بسیار بر این فضل جلیل<sup>۱</sup>. (انتهی)<sup>۲</sup>.

#### حدیث هجدهم:

از شیخ طوسی از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمودند از برای امیرالمؤمنین علیه السلام که: یا علی تو آن شخصی می باشی که خداوند حجت گرفت به تو در ابتدای خلقت وقتی که بلند کرد ارواح را در حضور خودش و فرمود که: آیا نیستم من خدای شما؟ گفتند: بلی. فرمودند: آیا نیست محمد رسول شما؟ گفتند: بلی. فرمودند: آیا نیست علی امیر مؤمنین؟ پس امتناع کردند مردم تماماً از جهت طغیان و تکبر از ولایت تو مگر عده کمی و خیلی کم بودند و آنها اصحاب یمین بودند. (انتهی).

#### حدیث نوزدهم:

از «اقبال» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که در زمان خلافت ظاهریه امیرالمؤمنین علیه السلام اتفاق افتاد روز عید غدیر در روز جمعه. و آن حضرت به منبر بالا رفتند و این خطبه را تلاوت فرمودند. و خطبه مفصل است به آنجا رجوع شود. و عجایباتی از علوم و معارف در آن مسطور است، اگر چه همه خطاباتش همین نحو است، ولی بعضی فوق العاده دارد. و در آنجا بعضی از فقرات خطبه این است: و شهادت می دهم این که محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و رسول آن است. خالص قرار داد او را در ازل بر سایر امم. چون عالم بود به این که آن محمد منفرد است از ابناء نوع

۱. در مشارق انوار الیقین: جزیل.

۲- مشارق انوار الیقین، ص ۲۷ - ۲۸؛ بحار الانوار، ۲۶ / ۳۱۱ ح ۷۷ و ۲۵ / ۲۵، ح ۴۵.

خود. و برگزید آن محمد روحی را و نشاند در جای خودش در حالتی که آمر و ناهی می‌باشد و ادا می‌کند از ناحیه خداوند مقاصد محمد ﷺ را. زیرا خداوند را درک نمی‌کند چشمی و ادراک نمی‌کند خاطرها ذات او را، و به تمثیل در نیارد ظنون خدا را. و مقرون کرد نبوت او را به وحدانیت خود، و اعتراف به نبوت را به اعتراف به لاهوتیت خود. و احدی از خلق به این مکرمت با وی شریک نباشد. و بعد مختص کرد بعد از پیغمبر خود اهل آن را و آل آن را. و قرار داد آن‌ها را در رتبه وی و قرار داد آن‌ها (را دُعَات الی الحق) و اداء [کننده] مقاصد در هر قرن قرنی و زمان زمانی. و خلق فرمود آن آل را قبل از هر چیزی، و آن‌ها ارواح بودند. و گوینده نمود آن ارواح را به تحمید خود و شکر و تمجید خود. و قرار داد حجت بر هر کسی که مقرر را به معترف به ملکوت ربوبیت خدا باشد. تا آنکه می‌فرماید:

از عموم مردم و ذریه بنی آدم میثاق گرفت و آن‌ها را شاهد گرفت بر خودشان به آنچه از قدرت و حکمت وی اقتضا داشت، تا آنکه هلاک بشود هر که هلاک می‌شود از حجت و بیّنه و برهان، و زنده شود هر که زنده شد از بیّنه و برهان.<sup>۱</sup>

#### حدیث بیستم:

از «مدینه المعجز» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که فرمودند: به درستی که خداوند گرفت میثاق شیعیان ما را در عالم ارواح از صلب آدم. پس ما می‌شناسیم محب و دوستان خودمان را، اگرچه اظهار خلاف نمایند به زبان‌های خودشان. و می‌شناسیم بغض مبغضین خودمان را اگرچه اظهار بنمایند محبت ما را. انتهی.<sup>۲</sup>

مخفی نماند که در صدر عنوان اخبار بیان نمودیم که این قسمت از اخبار بسیار است، چندین کتاب می‌شود. پس برای اطمینان و صدق مقالات به همین مقدار اکتفا نمودیم و زیاده از هفتصد روایت می‌باشد.

۱. الاقبال، با تحقیق آقای قیومی، ج ۲، ص ۲۵۵؛ المصباح، ۷۲۵؛ وسائل، ج ۱۰، ص ۴۴۴.

۲. مدینه المعجز: ج ۲، ص ۱۹۴ - ۱۹۵؛ بصائر الدرجات: ۳۹۹۰؛ بحار الانوار: ج ۲۶، ۱۲۰، ۸۹.

## طایفه هشتم: عناوین مختلفه راجع به حقیقت و ذات انسان و روح آن و نفس آن:

و این طایفه نیز در وی دو قسم تواتر تحصیل می‌شود: یکی تواتر اجمالی به این معنا که یکی از این وقایع مختلفه قطعاً از معصوم صادر شده راجع به خلقت روح قبل از جسد. و دیگری تواتر معنوی یعنی همگی بر خلقت ارواح قبل از اجساد گواهی و شهادت می‌دهند و حاکی باشند. بلکه این قسم از تواتر هم در بعضی از طوائف دیگر گذشته باشد؛ مثل مسئله شقاوت و سعادت. و از این طائفه هم نیز چند عددی ذکر نماییم که موجب صدق و اطمینان بوده باشد:

### حدیث اول:

از «علل الشرایع» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که ابن فضل از ایشان سؤال نمود که برای چه علت قرار داد خداوند عزوجل ارواح را در این ابدان بعد از آنکه بودند در ملکوت اعلی و در محل ارفعی؟

پس فرمودند: به درستی که خداوند تبارک و تعالی دانست این‌که ارواح در شرافت قدر شأن و علو رتبه آن‌ها و علو درجه آن‌ها و مقام آن‌ها که اگر اینها را باقی بگذارد بر حال خودشان کشیده شوند، بیشتر آن‌ها به دعوی ربوبیت دون خودش عزاسمه و جل ذات، پس قرار داد به قدرت کامله خود آن‌ها را در ابدان، آن چنان که مقدر کرد از برای آن‌ها در ابتداء تقدیر. و این کار و این نظر برای نفع آن‌ها بود و رحمت بر آن‌ها بود. و محتاج کرد بعضی از آن‌ها را به بعض دیگر، و معلق کرد بعضی از آن‌ها را بر بعضی از حیث درجات، و کافی کرد بعضی را به بعضی. و فرستاد به سوی آن‌ها پیغمبران خود را. و گرفت بر آن‌ها حجت‌های خود را. و آن پیغمبران بشارت دادند و ترساندند و امر کردند مردم را به قبول کردن بندگی، و تواضع کنند برای معبود خودشان به انواع تواضع، آن چنانی که آن‌ها را متعبد به آن نموده. و قرار داد از برای آن‌ها در آن تکالیف عقوباتی در دنیا و عقوباتی در آخرت و

مَثوباتی در دنیا و مَثوباتی در آخرت، برای این که رغبت کنند آن‌ها در این مرحله در امور خیریه و زهد کنند و پرهیزانند آن‌ها را از شر و امور شریه، و ذلیل کنند آن‌ها را برای طلب معاش و مکاسب. تا آن که بدانند آن‌ها به واسطه این ذل و گرفتاری و ابتلاء، که آن‌ها مربوط باشند و بنده باشند و مخلوق باشند؛ پس توجه کنند بر عبادتشان.

پس مستحق شوند به واسطه این عمل نعمت‌های همیشگی را در بهشت و موجب دخول بهشت گردند. و مأمون باشند از شوق دعوی ربوبیت که در سر آن‌ها جاگرفت و در مغز آن‌ها بود. و مأمون شوند از چیزی که نبود از برای آن‌ها دعوی آن به حق.

پس فرمود: ای پسر فضل، به درستی که خداوند تبارک و تعالی بهتر نظرش باشد از برای بندگان از نظر خودشان برای خودشان. آیا نمی‌بینی در میان مردم مگر این که دوست دارند که علو بر غیر پیدا نمایند؟ حتی آن‌که می‌باشند بعضی از آن‌ها شوق دارند که دعوی ربوبیت کند و دعوی می‌نمایند و بعضی از آن‌ها شوق دارند که دعوت نبوت نمایند به غیر حق و می‌نمایند. و بعضی از آن‌ها شوق به دعوی امامت به غیر حق دارند و می‌نمایند. و این مردم این دعاویهای باطله به غیر حق را دارند با آن‌که می‌بینند در نفس‌های خودشان از نقص و عجز و ذل و حاجت و فقر و اذیت و تغییر حالات بر آن‌ها و مردن آن‌ها و قهر بر تمام آن‌ها.

ای پسر فضل، به درستی که خداوند تبارک و تعالی به جانمی آورد برای بندگان، مگر آنچه به حال آن‌ها اصلاح باشد از برای آن‌ها و ظلم نمی‌کند ابداً ذره‌ای و لکن مردم ظلم می‌کنند در حق خودشان. (انتهی).<sup>۱</sup>

**فائده:** از این حدیث شریف هم یکی از اشکالات خلقت انسانی قبل از جسد دنیوی بر طرف شد که چرا کامل را ناقص کرد و قادر را عاجز و دانا را جاهل نمود.

### حدیث دوم:

از «تفسیر فرات» از باقر العلوم علیه السلام روایت شده که فرمودند امیرالمؤمنین علیه السلام که: به درستی که خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود ارواح را قبل از اجساد آن‌ها به چندین هزار سال. پس سوار کرد آن ارواح را در ابدان خودشان. و بعد از سوار کردن نوشت در بین چشم آن‌ها این بنده مؤمن و آن کافر است. و نوشت آنچه را که آن‌ها در مدت عمرشان مبتلا شوند و آنچه را که آن‌ها به جا آوردند تماماً به اختیار خودشان از اعمال سیئه و اعمال حسنه، اگر چه به قدر پستان موش باشد. پس نازل کرد به این عملی که داشت، قرآن را بر پیغمبر خود، پس فرمود: در آن قرآن هر علاماتی بیان شد از برای متوسمین. و بود پیغمبر صلی الله علیه و آله متوسم، و بعد از ایشان من باشم متوسم، و بعد از من ائمه از ذریه من باشند متوسم.<sup>۱</sup>

**فائده:** ما در «اعتقادات اثنی عشریه» [ی] خود بیان نمودیم که علم باری عزّ اسمه موجب جبر نمی‌شود چنانچه خیام توهم کرده و گفته در شعر خود:

می خوردن من حق ز ازل می دانست      گر می نخورم، علم خدا جهل آید!<sup>۲</sup>  
و «متوسم» کسی را گویند که سجل احوال مدت عمر انسانی به نحوی که واقع است، تماماً بدانند.

### حدیث سوم:

از «قرب الاسناد» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده: به درستی که روح آدم وقتی که امر شد داخل جسد شود و داخل در میان بدن عنصری گردد، بدش می‌آید و داخل نمی‌شد. چون بدش می‌آید از داخل شدن در آن بدن و کراهت داشت این معنا را، پس امرش فرمود حضرت حق که داخل بشود در میان آن کره‌ها و خارج بشود از میان بدن کره‌ها.<sup>۳</sup>

۱. تفسیر فزات الکوفی، ص ۲۲۹ - ۲۳۰ ح ۳۰۸/۳۰۹.

۲. در نگاهی به خیام همراه با رباعیات، ص ۲۶۰، به جای آید «بود».

۳. بحار، ج ۸۸، ص ۲۰.



**فائده ۱:** فقره اول که کراهت داشت داخل شود صریح است بر این که نعمای عالم ملکوت از روحی و جسمی از هر جهت، طرف نسبت و مقایسه نباشد با این نعمای دنیا، علاوه بر تقید و محدود بودن اراده آن هم با هزاران آلام. و الا اگر نعمت دنیا با آنجا متساوی بوده فضلاً از این که بهتر باشد، وجهی از برای بد آمدن نبوده و کراهت عقلاً غیر متصور بوده. پس نبوده این کراهت مگر به لحاظ آن که آنجا به جهت محض و اصدقاء خالص و هر چه میلش می کشید و هر چه اراده می کرد، فراهم بوده. از این جهت دست بر نمی داشت که اینجا حبس شود و در این طویله پر از سباع مؤذیه زندگانی کند، آن هم محفوف به هزاران آلام و مصیبت.

**فائده ۲:** فقره اخیر که فرمودند: کرهاً خارج بشود، از این فقره معلوم است و نص است در این که انسانی فراموش کرده آن عالم و نعمای آنجا را به لحاظ هم و حزنی که به او وارد شده و به لحاظ انس و الفتی که برای او حاصل شده. آیا نمی بینی که بعضی از متکلمین برای اثبات عدالت مبدء عزاسمه می گویند: اهل جهنم به واسطه و قوفشان در آنجا کم کم عادت کنند و دیگر عذاب نمی بینند در آنجا مثل مرغ سمنقور. اگر چه این کلام از بعضی از آنها مخالف با ضرورت ادیان است، و عذاب دائمی منافات با عدالت ندارد، چنانچه در اعتقادات بیان کردیم و در اخبار هم علاج این اشکال شده.

و کیف کان نص است در این که فراموش کرد خصوصاً با این بعد مسافت و طول زمان از وقت نزولش از مقام قرب و کثرت حجابات. و اگر فراموش نکرده باشد کراهت داشتن دومی چیست از خروج که فرموده؟ پس مجبوراً خارج شود، با آن که مجبوراً داخل شود، نیست آن که «تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ»<sup>۱</sup>. چون خدا را فراموش کردند، خداوند هم اینها را از خودشان إنساء فرمود، پس غلبه نموده بر آنها را شیطان آنها از ذکر خداوند عظیم، چنانچه مفاد آیه کریمه است.

### حدیث چهارم:

از باقر العلوم علیه السلام روایت شده که سائل عرض کرد: خداوند برای چه ارواح را آورد به این دنیا؟ فرمودند: برای فسق‌هایی که می‌کردند، لذا به آن‌ها امر به هبوط شد.

### حدیث پنجم:

از «منتخب البصائر» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مثل روح مؤمن و بدنش مثل جوهر و درّی است که در صندوق گذاشته باشند. وقتی که درّ را و جواهر را بیرون آورند از وی، پس بیندازند آن صندوق را و دیگر اعتنایی به آن صندوق ندارند.

و فرمود بر این‌که: ارواح مخلوط به بدن نمی‌شوند و ممزوج به وی نمی‌گردند و کُلّ بر بدن نیست و آن ارواح مثل تاجی است از برای بدن و آن بدن را فرا گرفته.<sup>۱</sup>

### حدیث ششم:

از «سما و العالم»، از مفید - قدس سرهما - ، از صادقین علیهم السلام روایت شده که فرمودند: وقتی که روح انسانی مفارقت می‌کند این بدن را؛ یعنی ارواح وقتی که مفارقت کردند اجساد دنیوی خود را؛ سکنا دهد آن‌ها را خداوند تعالی در اجسادشان، آن چنان اجسادی که از آن اجساد به دنیا آمده بودند و از آن مفارقت کرده بودند. پس به آن اجساد داخل شوند و نعمت داشته باشند مؤمنین آن‌ها در بهشت.<sup>۲</sup>

### حدیث هفتم:

از «سما و العالم» از «تفسیر خیری» از معصوم روایت شده که: نفس و روح می‌آیند بین یدی اللّٰه عزّوجلّ. پس مخاصمه نمایند با همدیگر، و نفس می‌گوید:

۱. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۴۰، به نقل از منتخب البصائر؛ مختصرالبصائر، تحقیق مشتاق مظفر، ص ۵۱،

به بصائرالدرجات، ۱۲/۴۶۲.

۲- بحار الانوار.

من مثل ثوبی بودم برای تو، مرتکب گناهی نبودم مادامی که تو داخل من نشدی. و روح می‌گوید که من خلق شده بودم به دهوری قبل از تو و نمی‌دانستم اصلاً گناه چیست تا آن‌که داخل در تو شدم. پس خداوند تعالی مثالی برای آن‌ها بیان کند که کوری و شلی رفیق بودند. درخت انگوری در دیوار دیدند. آن شل به رفیق خود خیر داد و گفت: من نمی‌توانم بچینم. کورگفت من که نمی‌بینم تا بچینم. آن شل سوار کور شد و رفتند و چیدند. این قصه شما است.

**فائده:** روح غیر نفس نیست و نفس غیر روح نیست. و ظاهراً مراد بدن باشد. و اطلاق نفس بر وی به لحاظ نفس نباتی باشد که قوام بدن به آن باشد. و این مخاصمه هم ظاهراً در قیامت باشد. که بدن [را] حضرت حق عود دهد و ارواح در وی داخل شوند. و در مخاصمه نفس با بدن در قیامت اخبار و آیات بسیار وارد شده، من جمله در سوره یس و غیر آن. و معصوم بعد از آن‌که آن بیانات را فرمود که این است معنای آیه کریمه: ﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا﴾<sup>۱</sup>.

#### حدیث هشتم:

از مفید رحمته در کتاب «اختصاص»، و از مجلسی در «بحار» و غیر آن‌ها مثل نوری رحمته و غیر ایشان از ابی ابراهیم موسی کاظم و ابو محمد علی الرضا علیهما السلام روایت شده در تعریف بهشت و مؤمنین به متن بسیار مفصلی قریب چهار پنج ورق. و در این حدیث است که: خداوند می‌فرماید به مؤمنین: چگونه من نمی‌دانم و حال آن‌که من شما را خلق نمودم و سکنا دادم ارواح شما را در بدن‌های شما، پس دوباره رد کردم ارواح شما را بر شما بعد از مردن شما. الخ.

و اگر نه بود فقط همین حدیث، کافی برای مطلوب بود از جهت صحت و قوت سند و صراحت متن.

### حدیث نهم:

از «بحار» از کمیل روایت شده که گفت: سؤال کردم از مولای خودم امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌خواهم تعریف نمایی از برای من نفس مرا.

پس فرمودند: یا کمیل، کدام نفس را می‌خواهی بیان کنم برای تو؟  
گفتم: ای آقای من، آیا نیست از برای هر شخص مگر یک نفس؟ پس فرمودند:  
ای کمیل، بدان این است و جز این نیست که نفس چهار تا بوده باشد: نامیه نباتیه، و  
حسیه حیوانیه، و ناطقه قدسیه، و کلیه الهیه.  
و از برای هر کدام از آن‌ها پنج قوا بوده باشد.

پس نفس نامیه پنج قوای او قوه ماسکه، و جاذبه، و هاضمه، و دافعه، و مریه  
باشد. و از برای وی دو خاصیت باشد؛ زیاد شود آن و ناقص شود. و انبعاث و منشاء  
حیات آن کبد است.

و حسیه حیوانیه از برای وی پنج قوه باشد: سامعه و باصره و شامه و ذائقه و  
لامسه. و از برای وی نیز دو خاصیت باشد: خشنودی و غضب و انبعاث آن. و  
منشاء حیاتش از قلب بوده باشد.

و ناطقه قدسیه از برای وی پنج قوا باشد: فکر، و ذکر، و علم، و حلم، و نباهت. و  
این نفس انبعاث از بدن ندارد. و آن شبه چیزی باشد به نفوس سماویه. و از برای آن  
هم دو خاصیت باشد: نزهت و حکمت.

و کلیه الهیه از برای آن هم پنج قوه می‌باشد: فناء در بقا، و نعمت در کلفت، و  
عزت در ذلت، و فقر در غناء، و صبر در بلا. و این نفس هم دو خاصیت داشته  
باشد: رضایت به هر چه خداوند به جا آورد و تسلیم امور به سوی خدا. و این نفس  
مبدء آن از خداوند است و به سوی آن برگردد. و فرمود خداوند تبارک و تعالی: «و  
دمیدم در انسان از روح خودم»<sup>۱</sup> و فرمود نیز که: «ای نفس آن چنان که مطمئن به

خداوند شدی و مطمئن به ذکر من شدی، برگرد به سوی پروردگار خود، خوشنود و خوشحال کرده شده.<sup>۱</sup> و عقل در وسط این نفوس بوده باشد.<sup>۲</sup> (آخر سورة والفجر).

**فائده:** مجلسی رحمته الله علیه بعد از ذکر این حدیث می فرماید: این روایت ضعیف است.

شبهه به کلمات صوفیه است. بعید نیست که از مجعولات آن‌ها باشد.<sup>۳</sup>

و شیخ طریحی، طبرسی رحمته الله علیه در ماده (ن ف س) این حدیث را ذکر نموده و تعرض

به ضعف وی نکرده.

و کیف کان بر فرض ضعف هم تو شناختی در اول. همین مقاله دوم که ضعف

روایت ضرر به مقصد ما ندارد، زیرا در تواتر کفر و ایمان ضرری ندارد فضلاً از قوت

و ضعف و صحت و سقم.

#### حدیث دهم:

از راوندی، از «دعوات»، از معصوم روایت شده که فرمودند که: در عرش تمثال

باشد برای هر بنده‌ای، پس وقتی که مشغول گردد به عبادت مشاهده نمایند ملائکه

آن جسد را که عبادت کند. و اگر معصیت را مشغول باشد، امر فرماید به بعضی از

ملائکه خود که بپوشانند آن اجساد را به علت آن که ملائکه نبینند آن اجساد را که

صاحبش در دنیا معصیت می کند. پس این است معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: ای

کسی که اظهار می کنی از بندگان خود نیکویی را و می پوشانی از آن‌ها قبایح

را. (انتهی).<sup>۴</sup>

**فائده:** دلالت این حدیث بر مدعا آن است: به حکم این که احادیث بعضی،

۱. سورة الفجر، آیه ۲۷-۲۸.

۲. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۸۴-۸۵؛ کفایة الاصول، ۲ ص ۱۸-۱۷؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۸۱۴؛ شرح

دعاء الصبح سبزواری، چاپ انتشارات دانشگاه تهران، ص ۹۳.

۳. بحارالانوار، ج ۸، ص ۸۵.

۴. الدعوات، ص ۶۰؛ بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۵۳.

بعضی را شرح دهد، در حدیث ششم از شیخ مفید نقل شد که در میان این جسد جسدی باشد که از وی مفارقت کردند و به دنیا آمدند و سکن‌آفرینند در این جسد عنصری. و بعد از مردن باز به آن تعلق گیرد و زندگی نماید. و اخبار در وجود آن جسد مثالی متواتر است اجمالاً. من جمله قصه جابر با سید الشهداء، و قصه حسن ابن علی بن ابیطالب - صلوات الله علیهم اجمعین - یا بعضی از صحابه‌ها و من جمله قصه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با بعضی از خلفاء الی غیر ذلک.

و اما مسأله عبادت و معصیت آن جسد یک معنای دقیقی دارد و یک معنای عرفی و ندیدم کسی شرح نموده باشد، ولی من به دومی اکتفاء کنم. و آن این است که از عبادت مؤمن طراوتی و نورانیتی بر آن عارض شود که ملائکه بدانند که صاحب آن به عبادت مشغول باشد. و از معصیت یک ظلمت و عبوس و غباری بر آن تمثال عارض شود که آن‌ها بدانند که صاحب آن معصیت می‌کند، و چون خداوند ستار العیوب است نگذارد که ملائکه بفهمند این معصیت را.

#### حدیث یازدهم:

از «اعتقادات صدوق» از پیغمبر صلوات الله علیه روایت شده که فرمود: خلق نشدید شما مردم برای فنا بلکه خلق شدید شما از برای بقا و شما مردم این است و جز این نیست که نقل می‌شوید از خانه‌ای به خانه‌ای، و از منزلی به منزلی و اینک این ارواح در زمین غریب بوده باشند و در این ابدان حبس می‌باشند.<sup>۱</sup>

#### حدیث دوازدهم:

ثقة الاسلام نوری نقل می‌کند از «احتجاج» که به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید که جماعتی در عدالت و ظلم مباحثه دارند. پس به مسجد رفتند و اعلان به حضور مردم فرمودند. و منبر تشریف بردند و فرمودند بعد از حمد خداوند که: ای مردم،

خداوند خلق فرمود خلق را برای آراء حسنه و صفات شریفه. پس دید که آنها چنین نباشند و نشوند مگر آن که بشناسد به آنها آنچه را که برای آنها منفعت دارد و آنچه را که برای آنها ضرر دارد، و شناخته نمی شود مگر به وعد و وعید. و وعد نمی شود مگر به ترغیب. و وعید نمی شود مگر به ترهیب. و ترغیب نمی شود به هر نفس مگر آن که در نفس لذت باشد. و ترهیب نمی شود مگر به ضد آن. پس دوباره آنها را خلق فرمود در خانه خود و نشان داد به آنها کمی از لذات را که پس پی ببرند به ماوراء آن از لذات خالصه غیر مشوبه که آن بهشت باشد. و نشان داد به آنها کمی از عذاب و آلام را که پی ببرند به عذاب الیم خالص که جهنم باشد. پس از این جهت لذت و عذاب وی مشوب شد. (انتهی).<sup>۱</sup>

#### فوائد:

**اولی:** ابن ابی الحدید در شرح از بعضی از بزرگان علماء عامه<sup>۲</sup> این حدیث را نقل می کند و می گوید که او گفته که امیرالمؤمنین، دیگر چیزی فروگذار نکرد، و اشکالی باقی نگذاشت، و عذری برای احدی باقی نماند، و جای صحبت دیگر نیست. و بعد خودش هم تصدیق<sup>۳</sup> می کند و شرح می دهد حدیث را.

**دوم:** مراد از عدالت و بحث ظلم در مبدأ عزّ اسمه بوده.

**سوم:** حدیث صریح در این است که دو مرتبه انسان را خلق فرمود: اول ارواح را و بعد اجسادی که به آن تعلق گرفته اند.

#### حدیث سیزدهم:

از صدوق از کتاب مذکور از معصوم روایت شده که فرمودند: عیسی بن مریم علیه السلام

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۸۸؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۱۶.

۲. ظاهراً جاحظ است.

۳. ابوعلی جبائی نیز کلام جاحظ را تصدیق کرده است: ک: الاحتجاج، ذیل حدیث.

فرمود به حواریین خود که: من حق را می‌گویم به شما. نمی‌رود به آسمان مگر آن کسی که از آسمان پایین آمده باشد.<sup>۱</sup>

**فائده:** در مقاله اول گذشت که مذهب نصاری بر این است و ان شاء الله در خاتمه این مقاله دوم بیاید که حقیر عین عبارت را در دو سه انجیل دیدم و نقل می‌کنم.

#### حدیث چهاردهم:

از «احتجاج» از جعفر بن محمد رضی الله عنه روایت شده که سؤال نمود وی را زندقی از تناسخ ارواح که اصل حقیقت آن چیست و دلیل آن‌ها چه باشد؟ امام می‌فرماید: حقیقت تناسخ را در روایت مفصل که مقام اقتضاء ندارد ذکر آن را، و آن حقیقت آن بوده که حقیر در مقاله اول بیان کردم در ضمن آراء بابیه، و بعد دلیل آن‌ها را بیان نماید. و محل شاهد در آن روایت این فقره است که می‌فرماید: ارواحی که در ازل خداوند خلق فرمود، آن‌ها تدریجاً در این ابدان و اجسام داخل شوند.<sup>۲</sup> انتهی محل حاجت از آن.

#### حدیث پانزدهم:

از «کافی» از امیرالمؤمنین رضی الله عنه روایت شده که فرمودند که: خداوند خلق فرمود نه‌ری را در زیر عرش و زیر آن نه‌را نورانی نمود از نور خود. و در دو طرف آن نه‌ر دو صنف روحی را خلق نمود: روح القدس، و روحی از عالم امر. و از برای خداوند است ده طینت: پنج عدد آن از بهشت است و پنج عدد آن از زمین. و بعد تفسیر نماید هر ده تا را. پس فرمودند که نیست پیغمبری و نه ملکی مقرب غیر ما چهارده معصوم که یکی از آن ارواح داخل نماید در ابدان عنصری آن‌ها.<sup>۳</sup>

۱. الاعتقادات، چاپ شده در ضمن «سلسله مؤلفات الشیخ المفید»، ج ۵، ص ۴۷.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۳۲.

۳. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۴۶، به نقل از الکافی، ۱/۳۸۹.



### حدیث شانزدهم:

از «تفسیر علی بن ابراهیم» روایت شده که سؤال شد از حضرت باقرالعلوم علیه السلام که این خلق دیگر که خداوند فرموده: پس ایجاد کردیم خلق دیگر را چیست؟ فرمودند که: آن روح است که بعد از خلقت جسد در شکم مادر، خداوند امر فرماید که داخل جسد شود، و داخل نماید آن روح را در جسد.

### حدیث هفدهم:

از «معانی الاخبار» ابی جعفر محمد باقر علیه السلام روایت شده که محمد بن مسلم عرض کرد خدمت ایشان که: خبر بده ما را از قول خداوند تعالی: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾.<sup>۱</sup> که این روح چیست و چگونه داخل نموده آن روح را در بدن و این دخول چگونه بوده؟

پس فرمودند که: روح جان دارد و حیات دارد. و لذا حرکت می کند مثل باد. و گفته شده روح چون که مثل باد است و این که اضافه داده است به نفس خودش چون که برگزید روح انسانی را از میان بقیه ارواح، مثل گزیدن بعضی از بیوت بر بعضی، و بعض پیغمبران بر بعض و همه این ارواح انسانی مخلوق باشند و مصنوع باشند و محدث باشند و مریوب باشند و مدبر باشند. (انتهی).<sup>۲</sup>

### فائده: [حکمت تأکید امامان بر خلقت ارواح]

چون محمد بن مسلم علیه السلام از متکلمین مهم بوده، امام علیه السلام از جهت خوف شبهه قدم ارواح - چنانچه افلاطون و اتباع گفتند - و نیز از جهت شبهه تناسخ در ذهن وی، این بوده که این هادی مضلین، امام به حق اصرار نمودند که ارواح همگی خلق

۱. سوره حجر، آیه ۲۹.

۲. معانی الاخبار، ص ۱۷؛ توحید صدوق، ص ۱۷۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۳۳، از امام صادق علیه السلام.

شدند، مصنوع حضرت حق باشند؛ جدیداً خداوند آن‌ها را خلق کرده؛ تربیت کرده شده خداوند باشند؛ و در حکم و تدبیر حضرت احدیت باشند تا آن شبهات را و احتمالات را از ذهن او بیرون کند و رفع نماید یا دفع کند که عقب آن نرود. لذا این همه تأکید فرموده برای جلو گرفتن.

#### حدیث هیجدهم:

از «احتجاج» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده به مثل این حدیث با فایده‌ای که ما ذکر نمودیم. لذا متن حدیث ذکر نشود.<sup>۱</sup>

#### حدیث نوزدهم:

از «کافی» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده به مثل حدیث شانزدهم، لذا متن حدیث اعاده نمی‌شود. و در وی هم فوائد ما را ذکر نموده.

#### حدیث بیستم:

از «درالمنثور» از پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایت خیلی مفصلی بیان تشکرات روح از خداوند عزّ اسمه به کلمات عجیبه و غریبه تا آن که می‌گوید روح: ای پروردگار ما، این است و جز این نیست ما را خلق فرمودی و درست نمودی و ایجاد کردی و خلق فرمودی، پس اجساد ما را در شکم‌های مادران ما، و پس مصور فرمودی به نحوی که خواستی به قدرت کامله خودت. انتهی محل حاجت.

**فائده:** روح و نفس و قلب و عقل و آدم و انسان اگرچه به غایت رقیق رقیق هر کدام غیر دیگری باشد که احیاناً متکلم به حسب اقتضای مقام مخاطب به یکی از آن‌ها تعبیر نماید، ولی در لسان اخبار غالباً به نحو ترادف است نه غیر، چنانچه در سابق‌ها اشاره کردیم.

### حدیث بیست و یکم:

از ابی ورام از پیغمبر ﷺ روایت شده فرمودند که: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر. (انتهی).<sup>۱</sup>

**فائده:** به حکم آن که احادیث بعضی بعض را شرح نماید، این حدیث مفاد حدیث پانزدهم است که سابقاً از صدوق نقل نمودیم که پیغمبر ﷺ فرمودند: که شما منتقل می‌شوید از جایی به جایی. و این ارواح را آوردند در این ابدان حبس نمودند و در اینجا غریب باشند.

به این مفاد اخبار کثیره وارد شده است. و این مفاد همان مفاد اخبار و کلمات قوم است که ارواح را در این ابدان حبس نمودند یا به لحاظ طغیان سابق تا دعوی ربوبیت نکنند یا کمال تحصیل کنند، الی غیر ذلک از حکم و مصالح.

### حدیث بیست و دوم:

از ابن ورام، از معصوم رضی الله عنه روایت شده که فرمودند که: دنیا به منزله پلی باشد بین آنجا که آمده‌ای و بین آنجا که می‌روی. پس توقف مکن و عبور کنید و آن جسر را تعمیر نکنید. (انتهی).<sup>۲</sup>

### حدیث بیست و سوم:

از «مفتاح الفلاح» بهایی رضی الله عنه از ابی عبد الله رضی الله عنه روایت شده که فرمودند: نیست مؤمنی مگر این که از برای وی یک قالب مثالی از برای او در عرش می‌باشد. پس این مؤمن وقتی که به رکوع و سجود باشد و نحو آن‌ها، آن مثال هم همان نحو شود و همان بکند. پس ملائکه ببینند و رحمت بر وی بفرستند و از برای او استغفار نمایند. و وقتی که مشغول معصیت باشد خداوند ساتری بر روی وی بیندازد تا ملائکه آن را

۱. تحف العقول، ۵۸، نیزنک: احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۹۸ و ج ۴، ص ۱۸۹.

۲. مجموعه ورام، نیزنک: احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۳۲۴.

نبینند. و این است معنی این فقره [از] دعا: ای کسی که اشاعه و فاش نمایی نیکویی را و بیوشانی بدی را.<sup>۱</sup>

**فائده:** سابقاً عرض شد که در اخبار در وجود این جسد مثالی متواتر است اجمالاً، و این همان جسدی است که از او به دنیا آمد چنانچه روایتش ذکر شد. و در خواب هم به آن تعلق می‌گیرد و یاد دارد و سیر ملک و ملکوت نماید و بعد از مردن هم در برزخ به آن تعلق می‌گیرد و یاد آرد.

و مرحوم مجلسی بعد از ذکر این روایت شرحی از «فتوحات» محی‌الدین نقل می‌نماید و بعد می‌فرماید که: روایت شاهد انسان نیست، زیرا که ما منکر اجسام مثالیه و قالب مثالی نباشیم که ارواح به این ابدان تعلق می‌گیرند در خواب، و سیر عالم ملک و ملکوت نمایند، یا بعد از مردن، یا قبلاً که به دنیا بیایند و لکن ربطی به کلام ایشان ندارد. بلی کلام در عمل آن باشد و حل کلام خارج از مقام است. و هر کدام از این اخبار شرح بسیار لازم دارد که مناسب با وضع کتاب نیست، مگر فائده‌ای که راجع به مقصود از این کتاب باشد.

#### حدیث بیست و چهارم:

از «کشی» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که سؤال شد از ایشان که خداوند خلق نمود آدم را و داخل کرد در آن روح را، آن روح چیست؟

فرمودند: روح از قدرت حضرت احدیت خلق شده و از عالم ملکوت است.<sup>۲</sup>

#### حدیث بیست و پنجم:

از «توحید» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که فرمودند: روح آدم را اختیار فرمود و برگزید و نسبت داد به خودش و فضیلت داد بر تمام ارواح. پس بعد از آن امر فرمود

۱. مفتاح‌الفلاح ۱؛ بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۵۳، به نقل از دعوات راوندی، ص ۶۰.

۲. و نیز نک: تفسیر صافی، چاپ قدیم، ص ۲۶۵.

داخل بدن آدم شد. انتهی.<sup>۱</sup>

#### حدیث بیست و ششم:

از «احتجاج» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که سؤال نمودند از ایشان که عامه نقل می‌کنند که: «خداوند آدم را به صورت خود خلق کرده» بعد از آن‌که در روایت ابن خالد فرمود که این مردم صدر روایت را انداختند و آن این بوده که دو نفر مخاصمه کردند. یکی از آن‌ها به دیگری گفت: خدا صورت تو را قبیح کند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مگو این حرف را، خداوند آدم را به صورت او خلق کرده. بعد می‌فرماید که صورتی و جسمی است حادث، خداوند آن را خلق کرده و برگزید آن را و اختیار نمود بر بقیه ارواح.<sup>۲</sup>

**فائده:** این‌که فرمود: حادث نیز برای دفع قدیم بودن آن بوده که در بعضی از اذهان جای گرفته بود.

#### حدیث بیست و هفتم:

از حسین بن سعید در دو کتاب خود از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله: مردن، مردن آمد! مردن به آنچه در او است آمد! و آمد به روح و راحت آمد، وقت برگشتن - مبارک به سوی جنت عالیه از برای اهل دار خلود - آن چنان خانه‌ای که بود از برای آن سعی آن‌ها و در آن میل آن‌ها. و آمد مردن به آنچه در وی است به شقاوت و ندامت و برگشتن با ضرری و خسارتی به سوی جهنم که خاصه است از برای اهل دار فروزان! چنان اشخاصی که بود برای آن سعی وی و در آن رغبت وی.

۱. توحید صدوق، چاپ جامعه مدرسین، ص ۱۷۰.

۲. الاحتجاج، ۲/۱۷۲.

و فرمود: وقتی که انسان مستحق شد ولایت شیطان را و شقاوت را، امل [را] در بین چشم‌های خود نگاه می‌دارد و اجل [را] پشت سر می‌اندازد.

#### حدیث بیست و هشتم:

از «علل» روایت شده که روح را از آسمان پایین آوردند. روایت مفصل است در مقاله سوم بیاید.

#### حدیث بیست و نهم:

ابن طاووس در «کشف المحجّة» نقل نموده از جماعتی از ثقات اصحاب از برای ابی عبدالله که: امیرالمؤمنین علیه السلام به اکابر اصحاب خود این مکتوب را کراراً نوشت و آن مفصل است محل شاهد را می‌نگارم: اول حدیث این است: به سوی اشخاصی که مقرب درگاه حضرت احدیت بودند در عالم ارواح و در عالم اظله، و امتحان کرده شدند در بلیه، و سرعت‌کننده باشند در طاعت خداوند، و استثناء کرده شدند در اکراه دشمن خداوند، ابلیس لعین.

تا آن‌که می‌فرماید: شناساند خداوند اوصیاء را از برای مردم در آن عالم در وقت گرفتن میثاق از مردم برای اطاعت آن‌ها، و پس به این معنا تصریح فرمود خداوند در قرآن.<sup>۱</sup> الخ که بسیار مکتوب مهمی است و مطالب عالیه دارد و اسراری محض دارد. طالب آن مراجعه به آنجا نمایند.

مثل این‌که می‌فرماید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی که مؤمن را به قبر بگذارند، بیاید نکیر و منکر و از او سؤال نمایند از رب وی و نبی و ولی او<sup>۲</sup> و امثال این گونه معانی. و این حدیث خیلی صحیح است؛ دعوی قطع به صدور گزاف نباشد.

۱. کشف المحجّة لثمره المهجّة، چاپ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه قم، ص ۲۷۰؛ نهج السعادة فی

مستدرک نهج البلاغة، ۵، ص ۱۳۳.

۲. کشف المحجّة، ص ۲۷۲؛ بصائر الدرجات، ص ۱۴۶.

مخفی نماند که از این طایفه هم آنچه مقصود بود، حاصل گردید. زیرا به همین مقدار موجب صدق اطمینان گردید.

### طایفه نهم: [آفرینش نخست در عالم ارواح بوده]

به عنوان دعاهایی که اوقات خاصه وارد شده و در صحف ائمه بیان شده که غالب آن‌ها متکفل این مدعا بوده باشد. و دلالت بر این مدعی به آنجایی است که بعضی به واسطه ادعاء قطع به صدور است؛ مثل «صحیفه» اولی سید سجاده علیه السلام. زیرا تمام ادعیه و فقرات آن اگرچه از یک راوی است که متوکل باشد و آن خبر واحد است. علاوه در رجال از موثقین هم محسوب نیست، ولی دعوی قطع به صدور آن صحیح است.

زیرا در السنه محدثین بزرگ به «اخذ قرآن» تعبیر شده، و در زبان علماء به «زبور آل محمد» نامیده شده. و در اشتها و صحت نحوی، قسمی است که انسانی منفعل است از جرح در راوی آن با آن که مجروح است. و دلائل عقلیه و قرائن نقلیه نیز شاهد است. و بعضی از صحف دیگر چون فقرات ادعیه آن هر کدام از شخصی نقل شده نیز نمی توان دعوی تواتر نموده؛ زیرا باز شرط تواتر مفقود است. چون همگی به یک نفر منتهی می شود.

ولی ادعاء تواتر اجمالی مانعی ندارد و در آن فقراتی هست که تواتر اجمالی دارد. و سرهم رفته همگی لاریب و لاشک که تواتر معنوی دارند در اثبات مدعا. و ما مقداری را ذکر نماییم، بقیه را به خود قاریان محترم حواله می دهیم. و الله الهادی.

### حدیث اول:

از شیخ حر عاملی در «صحیفه دوم» سید سجاده علیه السلام و از ابن طاووس در «مهج الدعوات» در دو نسخه که این دعای سیفی را امیرالمؤمنین علیه السلام تلقین آن شخص

یمنی فرمودند. و این دعا هم در اشتهار کمتر از صحیفه اولی نیست و دعوی قطع به صدور آن جزاف نیست. و در دعای این فقره عبارت را دارد که: تو قطع نکردی از من احسان خودت را و خیر خودت را از وقتی که نازل فرمودی تو مرا از مقام ملکوت به این دار دنیا، برای این جهت بوده که ببینی من چه چیز را جلو می فرستم به سوی تو برای دار قرار خودم. انتهی محل حاجت.

و در وی فقرات دیگری هم می باشد، ولی آنچه را ظهور دارد در مدعا بلکه صریح است، اطمینان به صدور نیست. و آنچه را که اطمینان باشد، خیلی ظهور ندارد.

### حدیث دوم:

از ابن طاووس، از شیخ مفید، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: در روز عید غدیر بعد از دو رکعت نماز این دعا را بخوان. و این نماز و دعا در آن روز در غالب کتب ادعیه ثبت و ضبط است، اختصاص به ابن طاووس و «اقبال» ندارد. دعا این است اول آن:

ای پروردگار، به درستی که من سؤال می کنم تو را، تا آن که می گوید: از شأن تو خداوند این است که تفضل کردی تو بر من به این که قرار دادی مرا از اهل اجابت تو، و اهل دین تو و اهل دعوت تو. و از شأن تو است که تفضل کردی بر من و توفیق دادی مرا از برای این قبول دعوت در ابتدا، یعنی در عالم ارواح که عالم عهد و میثاق باشد. و این تفضلی بوده از کرم تو وجود تو. پس مترادف نمودی فضل سابق خود را به فضل خود، وجود سابق خود را به جود خود و کرم سابق خود را به کرم خود. تا آن که تجدید کردی آن عهد را بعد از آن که نیز تجدید کردی خلقتم را؛ یعنی قرار دادی در ابدان عنصریه و حال آن که من فراموش کرده بودم آن عهد را و آن اجابت را، و غافل شده بودم از آن اجابت در خلقت اولی خودم؛ یعنی عالم ارواح.



پس نعمت دادی [و] یادم آوردی مجدداً.<sup>۱</sup> آخر دعا ملاحظه شود که نص در مدعای حقیر است. (انتهی محل حاجت).

### حدیث سوم:

از صدوق، از ابوالحسن دوم علیه السلام روایت شده که فرمودند به ابن بکیر که: این زیارت را بخوان (جامعه کبیره معروفه) و در آن زیارت فقرات عدیده باشد؛ من جمله آن که: خداوند خلق نمود شما را در حالی که ارواح بودید. پس قرارداد شما را که طواف می نمودید به عرش خداوند.

و من جمله این که: پس بودیم ما شیعیان در نزد خداوند تسلیم کنندگان و معترفین به فضل شما در عالم ارواح. و یاد آوردید شماها مردم را میثاق و عهدی که خداوند از مردم گرفته بود و آنها فراموش کرده بودند. و در نسخه دیگر: مؤکد و مشدد نمودید شما آن میثاق و عهد عالم ارواح. [را].

چون مسأله عالم ارواح و عهد و میثاق آنجا از اهم امور بوده چنانچه از اخبار ظاهر می شود. زیرا هیچ مسأله از اصول دین و فروع دین را این مقدار بیان از شرع نرسیده. زیرا که بیان کردم که حدود دو هزار روایت دارد. و شیخ حرعاملی نیز در «فصول مهمه» فرمود که زیاده از یک هزار است.<sup>۲</sup> علاوه بر دعاوی اجماع و آیات و بقیه کتب انبیاء و صحف ائمه و مع ذلک نوع مردم فراموش کردند این معنی مهم را که حیات جاودانی قائم معرفت آن است. بیخود اینقدر تأکید نشده. پس این معنا که شماها فراموش نکردید، خرق عادت است. علاوه خواستید عالم را نجات بدهید، آنها را متذکر نمودید.

هر کدام از فقرات هم روایت بی شمار دارد.

۱. الاقبال بالاعمال الحسنه، چاپ آقای قیومی، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲. الفصول المهمه فی اصول الائمه، ج ۱، ص ۴۲۵.

### حدیث چهارم:

از متوکل از جعفر صادق علیه السلام روایت شده در «صحیفه اول» سید سجاده علیه السلام در دعای تحمید آن که عرض می‌کند: پس مخالفت کردیم امر تو را و مرتکب شدیم نهی تو را، پس سبقت و سرعت در عقاب نفرمودی و عجله در نعمت نکردی، بلکه صبر کردی به رحمت خودت از حیث کرم. و منتظر شدی به رأفت خودت تا این که ماها مراجعت کنیم و برگردیم به حضور خودت. و این از جهت حلم تو می‌باشد. و بدیهی است که مراجعت و برگشتن صدق نمی‌کند ما دامی که از آن ناحیه نیامده باشد. انتهی محل حاجت و در آن صحیفه فقرات دیگر می‌باشد، مختصر شد.

### حدیث پنجم:

از شیخ حر عاملی از سید سجاده علیه السلام [در «صحیفه دوم» روایت در دعای مناجات: ای اله من، تو سکنا دادی مرا و آوردی و قراردادی مرا در خانه (؟) کنندگان؛ یعنی در خانه شیاطین. و در دعای بعد از ظهر روز جمعه: بارالها، بخرید از ما نفس را که وقف بر تو شده است. و آمده در اینجا: حبس شده است برای خاطر تو که امر فرمودی. و این حبس شدن در اینجا به امر تو بوده. پس خریداری فرما تو آن را در بهشت با معصوم از عترت نبی صلی الله علیه و آله.

و فقرات دیگر هم در فقرات بقیه ادعیه باشد مراجعه نمایید.

### حدیث ششم:

از عبد الله سماهیجی جامع «صحیفه» اولی مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام - که این «صحیفه» را حضرت انشاء و تلاوت فرمودند - و در اینجا در دعاء و مناجات بعد از صلوات می‌فرماید: بارالها! نفس ماها اضطراب و غم و غصه ندارد و دردش نمی‌آید و شکایت نمی‌کند که آن را نقلش دادی از دیار خودش. اگر ماها وحشت نکنیم در مراجعتمان از محرومیت ابرار.

و در دعای دیگر می‌فرماید: پروردگارا، به جهت خوبی عفو تو و بلائی تو که این بلا از قدیم در نزد تو بود.

و بدیهی است که این بلا در قدیم در نزد وی نبود، مگر همان عهد و میثاق قدیم. و نیز در مناجاتش می‌گوید که ای پروردگار، به تو استعانت می‌جویم از عبور نمودن از این فنطره و پل.

در طایفه هفتم حدیث نبوی گذشت؛ فرمود: آمدم از این پل عبور کنم و برگردم به آنجایی که بودم.

و نیز در مناجاتش می‌فرماید: الهی، نمی‌دانم من، که مرا از اهل شقاوت قرار دادی یا اهل سعادت، که اگر از اشقیای باشم، گریه خود را طول دهم، و اگر از سعادت باشم، بشارت دهم نفس خود مرا و رجاء خودم را. علاوه بر ظهور عبارت، و گذشت در طایفه چهارم اخبار متواتره که شقاوت و سعادت در عالم قبل حاصل شده از برای ارواح.

و در دعای صلوات می‌گوید: و جبلی‌کننده ارواح را بر فطرت.

و شناختی در طایفه پنجم که اخبار فطرت متواتر بوده بر این که در عالم قبل حاصل شده.

و شیخ حر عاملی در «فصول مهمه» دعوی تواتر لفظی کرده در عنوان فطرت. زیرا شناختی در طایفه هفتم که اخبار فوق تواتر داشت که ارواح تماماً معترف به ربوبیت شدند، غایت الامر بعضی صدقاً و بعضی لساناً.<sup>۱</sup>

و در مناجاتش می‌فرماید که: من برای استرراقم از شما برای این بدن یک نفر عیال شما می‌باشم، حیثیتی که قرار داده‌ای نفس را غیر بدن. الی غیر ذلک از فقرات ادعیه، منتها بعضی صریح و بعضی ظاهر و برخی به اشاره دلالت دارد بر خلقت

حقیقت انسانی قبل از بدن و بر وفق هر فقراتی از آن هم، علاوه بر دلالت شخصیه آن، اخبار متواتره دارد. پس اقلأً اگر دعوی تواتر معنوی نشود در تواتر اجمالی آن شکی نیست. پس این صحیفه به تواتر اجمالی دلالت دارد بر خلقت ارواح قبل از ابدان. انتها رسید مقصودم از آن صحیفه.

#### حدیث هفتم:

از محدث نوری رحمته اللہ علیہ روایت شده که این صحیفه معروفه به «صحیفه چهارم» سید سجاد علیه السلام، آن بزرگوار انشاء و تلاوت فرمودند. و در آن صحیفه بسیار اشاره به این شده. من جمله در دعای بعد از رکعت ششم از نافله روز جمعه عرض می کند: الهی، من به تو شکایت می کنم از غربت خودم. و به تو شکایت می کنم به دور شدن از خانه خودم. و نیز در دعای دیگر بعد از این نافله عرض می کند: هر وقت غربت اینجا مرا مستوحش نماید، من به ذکر تو مأنوس شوم و تسلی یابم.

و نیز در دعای بعد از رکعت ششم از نماز شب در نیمه شعبان عرض می کند که: بار الها! من اقرار دارم به بلاهای قدیم تو و نعمت های قدیم تو که مصداق ندارد این مفاهیم اگر آنچه در عالم ارواح بوده. الی غیر ذلک از فقرات ادعیه آن که [دال] بر اثبات مدعا است، این هم به تواتر اجمالی. مراجعه فرمایید؛ تصدیق می فرمایید مدعای بنده را. (انتهی محل حاجت).

#### حدیث هشتم:

از شیخ اجل، المعروف به افندی، صاحب «صحیفه سوم» مولانا زین العابدین علیه السلام از باقرالعلوم علیه السلام روایت شده که این دعای معرف به انجیلیه وسطی را آن حضرت انشاء و تلاوت فرمودند. و این «انجیلیه وسطی» گفتند در مقابل کبری. چون در آن صحیفه دعاء دیگر معروف است به «انجیلیه کبری».

و این صحیفه از حیث سندی طرف نسبت با صحیفه اولی نیست ابدأ، بلکه با

دومی و چهارمی و بقیه هم نیست؛ ملاحظه فرمایند.

و کیف کان به تمام ادعیه این صحیفه، خاصه این دعای انجیلیه وسطی، یک مصیبت است و یک داستانی است که معقول نیست اگر کسی به اول مرتبه انسانیت قدم نهاده باشد؛ آن را بخواند، روح در بدن وی باقی ماند؛ مگر حضرت احدیت اجازت خروج ندهد.

باری مقداری از این انجیلیه وسطی نقل نمایم که موجب اطلاع بر بقیه بوده باشد. و اول انجیلیه این است: <sup>۱</sup> پاک و منزهی ای پروردگار من! تا آنکه عرض می‌کنند که خلق فرمودی تو ارواح ما را و حال آنکه چیزی نبودیم. و بعد خلق فرمودی صورت و جسد عنصری ماها را از برای ما در ظلمات و تاریکی‌های سه گانه به لطف خودت. تا آنکه بعد از ذکر عده‌ای از خطایای خود عرض می‌کند: و شکستیم و به هم زدیم تمام عهدهای تو و میثاق‌های تو که با ماها بسته بودی، و تأکید نموده بودی آن عهدها را در عالم ارواح. تا آنکه بعد از ذکر فقراتی از تذلل که عرض می‌کند: ما را قرار بده با اولیائت بنشینیم و با دشمنان نشینیم، و میل به اهل دنیا نکنیم، و کرنش و خضوع از آن‌ها نکنیم اصلاً.

و عرض می‌کند: قرار بده ماها را از اشخاصی که روح آن‌ها سریعاً برگردند <sup>۲</sup> به آسمان و چشم ببوشند از عزت مردم. و همیشه قلب آن‌ها در تپش باشد که روح آن‌ها کی پرواز کند به آسمان تا ببیند نفس خود را در روضه‌های بهشت و بخورد از ثمرات آن و بیاشامد شراب طهور و فرو رود در دریای سرور، و شناوری نماید در دریای حیات و سکنا گیرد در سایه کرامت.

تا آن که بعد از فقرات از دعاها عرض می‌نماید که: ما را با جهال و با ظالمین

۱. نک: الصحیفة الثالثة السجادية، ص ۱۵۵.

۲. نک: الصحیفة الثالثة السجادية، ص ۱۰.

منشان، و عرض می‌کند: و قرار بده ما را از اشخاصی که برگشتند به آسمان به نور اخلاص تا آن‌که سکنا گرفتند در دار کرامت و ادب نمودند نفس خود را به فهمیدن علوم تو. و نگاه کردند به آیینه فکر. تا آن‌که عرض می‌کند: و قرار بده ما را از اشخاصی که پرواز کرد قلبشان در ملکوت. و جولان نمود روح آن‌ها بین سرائر حجب جبروت. و برگشت ارواح آن‌ها به سایه بهشت و معدن عز و عرصه خلد. تا آن‌که بعد از عرض به این که قرار بده ما را از اشخاصی که شناختند آن‌ها اهل سماوات را و اهل اعلیٰ علیین را و آن‌ها هم شناختند اینها را: و ما را مختص نما به ذکر خودت مشغول باشیم، تا قلبمان از خواب بیدار شود. و ما را مختص کن به طهارت صفا و سیر بده روح ما را در ملکوت آسمان‌های خودت تا بر خودت وارد شویم و روی ما را ببند به زنجیرهای نور. و معلق کن روح ما را از عرش به طناب ذکر خودت تا جولان کند در خدمت تو در جولان کنندگان. و قرار بده نفس ما را از اشخاصی که شناختند نفس خود را و یقین کردند که جای آن کجا باشد. تا آن‌که بعد از فقراتی عرض می‌کند که نمی‌شود کسی به این مقام برسد، مگر آن‌که تو کوری را از چشم او برداری و حجاب را رفع کنی. پس برگردد بیاید روح آن با ملائکه، و اهل ملکوت آن‌ها را زوآر گویند و اهل جبروت آن‌ها را از شداید بیرون آمده خوانند.

پس وارد شوند در صف مسبحین و توقف کنند در حجاب قدرت و پس پاره کند آن حجاب را نور آن‌ها. انتها رسید فی الجمله مقصود از این انجلیه کبری.

و آن دیگری مصیبتش بالاتر از این است. بلکه غالب دعاهای حضرت اشاره به این معانی دارد. و در دعای مناجاتش منقوله از شیخ مفید رحمته عرض می‌کند:

و قرار دادی تو از برای من میل به شهوات. و ساکن کردی تو و سکنا دادی تو به من در خانه‌ای که پر شده است از آفات. پس با این وصف فرمودی: ای عبد من، محرمات را منزجر شو و اعراض نما. پس من پناه می‌برم به تو و متمسک هستم به

و غیر این عبارت‌ها که بعضی از آن صریح و بعضی ظاهراً است که حقیقت انسانی قبل از ابدان خلق شده، و آن نور ملکوتی است جهت جگمی اینجا آمده، چنانچه در همین صحیفه منقول از ابن شاذان در دعای صلوات پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض می‌کند که آن پیغمبر تو قیام به رساندن نمود نام‌های تو را که با بندگان میثاق و عهد کرده شده بود در عالم ارواح به سوی بندگان. تا آن‌که عرض می‌کند: الهی، اگر بوده در علم تو که من شقی بودم و من در نزد تو مستحق عذاب بودم و در نزد تو از معذبین بودم به واسطه خطاهای خودم، خدایا به لطف بیخس و مرا از خوبان قرار ده. و برسان روح محمد را سلام من.

و غیر این عبارت که اگر انسانی خیلی دقت کند و احتیاط کند و تشکیک نماید، دعوی تواتر لفظی یا معنوی را می‌تواند نماید، اما تواتر اجمالی در ادعیه این صحیفه شکی در وی نمی‌ماند که موجود است و دلالت بر مدعا دارد.

### فائده [گوناه‌گونی تعبیرات از حقیقت نفس]:

سابقاً اشاره شد که نفس و روح و قلب و شیخ و نور و ظل و امثال اینها یک معنا است. به عنایت‌هایی به لحاظ مقام و مناسبت مخاطب و متکلم، تعبیر به یکی از آن‌ها نمایند یا به جهت یک حسن معنوی. لذا در این صحیفه می‌بینی صدر فقره‌ای تعبیر به روح نموده و ذیل تعبیر به نفس کرده و هكذا. انتها رسید مقصودم از این صحیفه.

من اگر بخواهم استقصا کنم، خودش کتابها می‌شود. پس اگر اندکی تأمل کنی در مضامین ادعیه این اناجیل با خبر از حقیقت انسان می‌شوی. ای خاک بر فرق من! وای، وای بر حال من! وای لعنت بر اشخاصی که در هر دوره و کوره‌ای پیدا شدند و بندگان خدا را به یک وادی انداختند که دیگر لولا عنایت و رحمت حضرت حق؛

محال است به مقصد برسند! خداوندا، به حق محمد و آل محمد عاقبت مرا خیرگردان.

غزالی در «احیاء العلوم» نقل می‌کند از پیغمبر ﷺ که فرمودند: وقتی که عزرائیل را امر فرمودند که از آسمان هبوط به زمین نمایند، در بین آمدن جبرئیل و میکائیل نشستند گریه کردند. خطاب الهی به آنها رسید که چرا گریه می‌نمایید؟ عرض کردند: خائف باشیم از تو و از مکر تو ایمن نباشیم. حضرت احدیت فرمودند که: بر خوف خود باقی باشید. انتهی.<sup>۱</sup> لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم، و انا لله و انا الیه راجعون.

#### حدیث نهم:

از شهرستانی رحمته الله از سید جلیل سید محمد حسین روایت شده که این صحیفه را اباعبدالله الحسین علیه السلام انشاء و تلاوت فرموده و در آن نیز فقراتی است. من جمله در دعای ملحق به دعای معروفه عرفه، آن بزرگوار عرض می‌کند:

بار الهی، خوف من زایل نمی‌شود اگرچه اطاعت تو نمایم. زیرا احاطه نموده مرا از تو عوالمی که از آنجا قهراً آمده‌ام به اینجا.

گویا این فقره اشاره به حدیث شریف نبوی دارد که فرمودند: ارواح، هفتاد عالم و حجاب را طی نمودند تا اینجا مستقر شدند در این بدن.

و نیز بعد از آنکه عرض می‌کند که چه وقت غایب بودی که محتاج باشی در اثبات به دلیلی، و چه وقت دور بودی که آثار شاهد تو باشد و دلیل وجودت گردد، و کور شود چشمی که تو را نمی‌بیند، عرضه می‌دارد: پس برگردان مرا به سوی خودت، و تو مونس اولیاء خودت باشی، موقعی که آنها به واسطه این عوالمی که آمدند اینجا، وحشت نمایند.



و نیز فقرات دیگری در این صحیفه بسیار است. مثل دعای قنوت که عرض می‌کند که تو ظاهر می‌کنی از اراده خودت بر زبان‌های اولیاء خودت آنچه را که می‌فهمانی به آنها از عهدهایی که با تو بسته بودند و به عقل خودشان دعوت می‌کنند مردم را به سوی تو. انتها رسید مقصود از محل حاجت از این صحیفه مقدسه.

### حدیث دهم:

از ابن طاووس روایت شده که این ادعیه کتاب «جمال الاسبوع» از معصوم علیه السلام صادر گردیده. و در این نیز به تواتر اجمالی این فقره که حقیقت انسانی خلق شده قبل از ابدان در ملاً اعلیٰ، درج است.

در دعای احزاب عرض می‌کنند: چنانچه بنی آدم را به قدرت خودت داخل نمودی در زیر آسمان، به جای آور برای من. و حاجت‌های خود را ذکر می‌نماید. و در دعای امیر المؤمنین علیه السلام عرض می‌نماید: الهی تجاوز بفرماید<sup>۱</sup> از مؤمنین آنها، و اینها ضامن شدند بر نفس خودشان و حال وفا نکردند آنچه ضمانت کردند و نمودند، ولی اتکا کردند به این که تو اکرم الاکرمین می‌باشی.

و در دعای بعد از نافله عرض می‌کند: هر وقت غربت مرا به وحشت اندازد، من به تو مأنوس می‌باشم. الی غیر ذلک که در غالب دعای حضرت اشاره دارد. انتهی مقصود از محل حاجت.

از محدث نوری - طیب الله رمسه - روایت شده که این دعاهای «صحیفه ثانویه علویه» را امیر المؤمنین علیه السلام انشاء و تلاوت فرمودند و در آن هم فقرات زیادی می‌باشد. در دعای ضریر عرض می‌کند: خدایا، سؤال می‌کنم تو را به اطاعت ارواح که داخل در اجساد شوند.

۱. واژه تجاوز هر گاه به واسطه «از» متعدی گردد به معنی گذشت نمودن و عفو است.

و در دعای نگاه کردن به آینه عرض می‌نماید: حمد از برای تو ای خداوندی که مرا خلق نمودی، پس نیکو خلقم کردی. و جسد به من دادی پس نیکو جسد دادی. و در مناجاتش عرض می‌کند: خدایا به تو استعانت می‌جویم بر عبور نمودن از این پل که به وی رسیدم، یعنی دنیا. و در دعای دیگر عرض می‌کند: خدایا، به آنچه داخل کردی در مریم از خودت و آن نور تو باشد.

و در دعای امان عرض می‌کند: و خلق کردی مرا و حال آنکه چیزی نبودم، پس درست کردی مرا، و خلق نمودی جسد مرا، پس نیکو قرار دادی آن را. الی غیر اینها از فقرات دیگر. مراجعه شود که به جهت ملول نشدن خواننده مختصر شد.

#### حدیث دوازدهم:

از ابن طاووس روایت شده که این ادعیه کتاب «اقبال» از معصومین صادرگشته. و در آن کتاب در اعمال عید غدیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که این دعا را بعد از دو رکعت نماز بخوان، که اول آن این است: پروردگارا، به درستی که ما شنیدیم منادی ندا می‌کرد... تا آنکه عرض می‌کند: امروز کامل کردی از برای ماها دین ما را. تا آنکه عرض می‌کند: امروز تمام کردی نعمت خودت را و تازه نمودی از برای عهد و میثاق، میثاق خودت را و یادآوردی ما را آن میثاقی که در عالم ارواح کرده بودیم و فراموش نموده بودیم. پس قرار بده ما را از اهل اخلاص و تصدیق به عهد و میثاق تو و از اهل وفاء به تو، و قرار مده از اشخاصی که آن میثاق و عهد را شکستند و انکار کردند. الی آخر دعا.

و در دعاء یوم عرفه از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که اول دعا این است که: نیست خدایی مگر خدای حلیم کریم. تا آنکه عرض می‌کند: حمد از برای خداوندی که خلق فرمود مخلوقات را به علم خودش. و صورت داد اجساد را برای بندگان خودش؛ یعنی ابدان آن‌ها را به قدرت خودش. و مختلف قرار داد ابدان آن‌ها را، و داخل کرد ارواح را در آن اجساد به علم خودش. تا آخر دعا.

و در دعاء روز عرفه از علی بن الحسین علیه السلام روایت شده که اول آن این است: پروردگارا، تو خداوند تربیت کننده عوالمی تا آخر دعاء.

بعد می گوید مؤلف وی: این دعا را زیادتی باشد مال این فصل نیست؛ زیاد در این فصل نمودیم. در آنجا عرض می کند این که: قرار بده این وقت عصرم را که اعظم و فتهای عصر است برای من از وقتی که مرا پایین آوردی به دنیا و امر به هبوط نمودی به سوی دنیا. قرار بده برکت در دینم و خلاص نفسم. تا آخر دعاء.

و در زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله که در روز مولود از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده، عرض می کند دعایی را که اول آن این است: السلام علیک یا رسول الله. السلام علیک یا خلیل الله. تا آنکه بیان می فرماید که بگو: السلام علیک یا احمد. و همه رحمت بر تو باد ای حجت خدای بر تمام خلق اولین و بر تمام خلق آخرین. و همه رحمت بر تو باد که سابقاً طاعت پروردگار عالمیان نمودی. و قائم بر تمام پیغمبران شدی، و خداوند تو را شاهد گرفت بر تمام خلق خودش. و قرار داد تو را مطاع در ملکوت خودش. تا آنکه می گوید: ای خداوند، این محمد اول پیغمبران بوده در وقتی که در عالم ارواح میثاق گرفتی. و آخر آنها بوده وقتی که به سوی بندگان بعث کردی آنها را.

در دعای اول رجب که از ناحیه مقدسه بیرون آمده و اول آن این است، عرض می کند: خدایا، به درستی که سؤال می کنم من تو را به معانی تمام آنچه را که می خوانند تو را بدان ولات امر. تا آنکه بعد از ذکر فقرات رقیقه دقیقه مهمه عرض می کند که: به آن اسمی که تو خلق نمودی تمام آسمانها و زمین را؛ یعنی به چهارده معصوم. تا آخر دعا ملاحظه نمایید که در ادعیه همین کتاب وارد شده، ولی ما به چند حدیث اکتفا نماییم.

#### حدیث سیزدهم:

از ابن طاووس روایت شده که این ادعیه «مهج الدعوات» از چهارده معصوم صادر شده. و در دعای مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام در شدائد و نزول حوادث عرض می کند:

معدوم نکردی خیر خودت را از وقتی که مرا از آسمان پایین آوردی به این دار اختیار تا آن‌که ملاحظه می‌کنی و می‌بینی من چه جلو می‌فرستم برای خودم برای دار مستقر و دار قرار خودم. من عبد توام و آزاد کرده‌ام تو می‌باشم ای پروردگار از تمام مصیبت‌ها و غم و عصه‌ها.

و این فقره غیر آن می‌باشد که از ابن طاووس در دعای سیفی نقل کردم. و نیز در دعای پیغمبر ﷺ عرض می‌کند: تو را قسم می‌دهم به آن اسم‌هایی که نفوس غایب در ابدان شدند. و نیز در دعای حضرت امیر ﷺ عرض می‌نماید: تو را قسم می‌دهم به آن اسم‌هایی که تمام ارواح برای وی قیام نمودند. و معلوم است که تمام ارواح قیام نکردند مگر در همان عالم میثاق. و نیز در دعای امام باقر ﷺ عرض می‌کند: ای پروردگار، ارواحی که به دنیا آوردی و بر می‌گردانی. الی غیر آن‌ها از فقرات دیگری.

#### حدیث چهاردهم:

از شیخ محدث قمی روایت شده در «هدیه الزائرین» در دعای عید فطر و عید مولود و عید مبعث و عید غدیر. عرض می‌کند که: ای خداوند، از برای تو حمد است در اولیاء خودت. و بعد از فقراتی عرض می‌کند که: اینها بعد از آن وقتی که تو شرط کردی بر آن‌ها که آن‌ها در این دار دنیا زهد اختیار کنند و آن‌ها هم شرط کردند از برای تو. و چون دانستی وفاء می‌کنند، نازل کردی تو بر آن‌ها ملائکه خودت را و قرار دادی وسیله. تا آخر دعاء. و در اغلب فقرات زیارت نامه آن که بعضی از آن‌ها را در ضمن عناوین گذشته ذکر نمودیم، مشتمل بر مدعا باشد. و الحمد لله کما هو اهله و مستحقه و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

**تنبیه:** این مقدار از صحف و ادعیه که بنده ذکر نمودم مقصود سرمشق بوده و ارشاد، و غالب کتب ادعیه و غالب دعاها به یک نحوی از انحاء دلالت دارند؛ و غالب زیارت‌ها به یک قسمی از اشاره متکفل مطلب می‌باشند. انتهای رسید آنچه مقصود از سنت بود.

نتیجه این است که گفتم سابقاً که روایت در خصوص این که حقیقت انسانی که تعبیر می‌شود از [آن به] من و تو و شما و ما و مورد خطابات شرعی و عقلیه و عرفیه است و مدرک کلیات و جزئیات است، چیزی است مدرک و نورانی و لطیف، خلق شده در ملاً اعلیٰ، و بعد تدریجاً هبوط به این عالم می‌نماید به جهت حکمت‌ها و مصلحت‌هایی در این ابدان سکنا دادند مدتی، نظیر نزول جبرئیل از آسمان به زمین و ظهور آن به شکل دحیه کلبی، و نظیر هبوط هاروت و ماروت به زمین که با این اجساد زندگی نمودند. و خداوند آن‌ها را مثل بشر مکلف نمود و معصیت کردند و تا الآن در عذاب باشند.

و نظیر ملائکه که [به] ارض بابل وارد شدند از آسمان و به مردم تعلیم سحر نمودند و آن‌ها مثل سایر مردم بودند، و غیر اینها. مراجعه به کتاب «ملائکه» خراسانی نمائید؛ مفصل است؛ در حدود دو هزار روایت وارد است.

علاوه بر این همه صحف و دعاها، بیان کردم در ابتداء شروع به ذکر سنت که احصاء آن در این مختصر غیر معقول است، ولی به عناوینی که هر کدام متواتر باشد، نقل کردم که مشتمل بوده بر نه قسم تواتر بعد از ضم یک تواتر معنوی. مضافاً به آنچه بیان شد از اقسام تواتر لفظی، مثل دو طایفه اولی و امثال آن و تواتر معنوی مثل بقیه طوائف، و تواتر اجمالی مثل غالب عبارات‌های صحف ائمه [علیهم‌السلام].

پس این نه قسم اخبار متواتر است که دلالت دارند بر مدعا و دیگر محل شکی از برای کسی که ادراک داشته باشد، باقی نمی‌ماند. و هیچ حکمی و مسائلی از مسائل شرعی از اصول آن و فروع به این محکمی و وضوح و زیادی به اقسام روایت مختلفه با زبان‌های مختلفه و عبارات‌های گوناگون صریحاً دیده نشده، و فلسفه آن هم واضح است. زیرا که در مقدمه کتاب بیان کردم که تمام مصالح و مفاسد نشأت قائم بر معرفت نفس و شناختن آن است. لذا به این مقدار اخبار بیان اکتفاء نمودم.

## فصل سوم:

### در بیان دلالت آیات بر خلقت ارواح و نفوس قبل از اجساد و ابدان آنها:

و در این فصل نیز آیاتی چند است:

#### آیه اول

در سوره بنی اسرائیل: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾.<sup>۱</sup>  
و ظاهر آیه شریفه چنان است که: سؤال می‌کنند تو را از حقیقت روح. بگو: روح از عالم امر است.

بدان که حضرت احدیت را دو عالم است: عالم مجردات و عالم طبیعیات و مادیات. عالم مجردات را عالم امر و عالم ابداع می‌گویند به لحاظ آنکه موجودات آنجا به محض اراده «کن» تحقق پیدا می‌کنند. و عالم طبیعیات را عالم خلق می‌گویند، به لحاظ آنکه تحقق موجودات رهین اموری و اسبابی و مدتی باشند. لذا حضرت حق با کمال قدرت، چون در دارالطبیعة الامور مرهونه با وقت‌های هفت روزه، از خلق آسمان و زمین فارغ شد - که روز هفتم که روز فراغ بود، جمعه است در نزد مسلمین و شنبه است در نزد یهود و یک شنبه در نزد نصاری. و کیف کان ظاهر آیه این است که حقیقت روح از عالم امر است و از عالم مجردات، بلکه قبل از اجسام.

### آیه دوم

در سوره حجرات: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾.<sup>۲</sup>  
 ظاهر آیه چنان می‌نماید که وقتی که من جسد آدم را درست کردم و بعد داخل کردم در آن جسد روح را - که از عالم امر است - پس شما ملائکه بیفتید از برای او در حالی که ساجد باشید. و ظاهر آیه چنین می‌نماید که روح غیر جسد است. و جسد را خلق فرمود و بعد از اتمام آن روح خود را داخل آن فرمود به قدرت و قهاریت خود. و این معنا اگر چه مستلزم خلقت قبل از بدن نیست، ولی مستلزم قول به فصل باشد.

پس لاجرم همین که حادث به حدوث بدن نیست، پس همان مخلوق قبل از بدن است.

### آیه سوم

در سوره اعراف: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾.<sup>۳</sup>  
 و ظاهر آیه مبارکه چنان است که در وقتی که گرفت خداوند از بنی آدم و گرفت خداوند از پشت‌های خود بنی آدم، نه از آدم (جد آنها) و گرفت خداوند از ذریه بنی آدم شهادت آنها را بر نفس خودشان که آیا نیستم من پروردگار شماها؟ گفتند: بلی تو پروردگار ما باشی.

و این کلمه «ظهور» و کلمه «ذریه» بدل است از «بنی آدم». و ظاهر آن چنان است که خداوند شهادت را از بنی آدم گرفت نه از خود آدم.

۱. اضافه در «روحي» اضافه تشریفیه است.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹-۲۷.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

و دیگر ظاهرش این است که خداوند گرفت آن شهادت را از خود بنی آدم نه پیغمبران.

و ظاهر جمع مضاف آن است که همگی بودند به نحو عام مجموعی.  
و ظاهر آیه آن است که وحدت قضیه بوده نه تعدد قضایا.  
و ظاهر آیه نیز آن است که آن‌ها قبل از تعلق به این بدن کامل بودند که شهادت گرفت.

و نیز ظاهر آیه آن است که ملائکه نیز شاهد شدند بر این که فردای قیامت انکار نکنند و نگویند که ما غافل بودیم از عهد و پیمان.  
پس از آیه چنان مستفاد می‌شود که ارواح خلق شدند قبل از ابدان و از آن‌ها عهد و میثاق گرفته شده.

#### آیه چهارم

سوره نجم: ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى﴾.<sup>۱</sup> ظاهر آیه چنان است که کلمه «من» نشویه باشد یا تبعیضیه. یعنی این ترساندن تو ای محمد این مردم را ناشی شده از ترسانی‌ها [ی] اول تو. و چون خاتم النبیین ﷺ سه مرتبه در عالم ارواح دعوت کرد آن‌ها را به توحید و رسالت و ولایت، چنانچه جزائری رضی الله عنه هم گفته، و چون ظاهر باید تطابق با باطن نماید، این است که می‌فرماید: این انذار تو در این عالم ناشی شده از انذارهای تو در آن نشأه. یا این انذارهای تو بعضی از انذارهای تو می‌باشد. و نمی‌توان گفت که انذار تو ناشی از انذارهای پیغمبران قبل بوده، یا بعضی از آن بوده. زیرا نه ناشی از آن بوده و نه بعضی از آن و نه عین آن. بلکه و اگر معنای اخیری باشد، قاعده عربیت کاف تشبیه بوده و بگوید: «هذا نذیر كالنذیر الاولی».

پس از ظاهر آیه چنان مستفاد می‌شود که ارواح خلق شدند قبل از ابدان. و این وجود محترم انذار کرده آن‌ها را، نه این که این انذار بعض آن باشد یا ناشی از آن باشد.



### آیه پنجم

در سوره انعام: ﴿وَتَقَلَّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾<sup>۱</sup>.

ظاهر آیه شریفه چنان است که بر می‌گردانیم قلب‌های آن‌ها را و چشم‌های ایشان را چنانچه ایمان نیاوردند اول مرتبه این کفاری که قلب‌های آن‌ها را و چشم‌های آن‌ها را برگردانیدیم.

و مراد از ضمیر مجرور در کلمه «به» یا خداوند است، یا محمد بن عبدالله، یا علی بن ابیطالب، یا قرآن است، یا اسلام، یا همه به عنوان جامع. ولی دعوت محمد بن عبدالله ﷺ که معلوم و هویدا است که کفار بر وی ایمان نیاوردند که موجب قلب چشم شد.

ولی دعوت اول مرتبه آن کدام است که ایمان به وی نیاوردند که آن باعث آن شد که حالیه هم ایمان نیاوردند؟ پس نیست آن دعوت اول مرتبه، دعوت در عالم ارواح و گرفتن عهد و میثاق.<sup>۲</sup> و نمی‌توان گفت که دعوت انبیاء قبل بوده؛ زیرا اینها که مخاطب به این خطاب می‌باشند، مربوط به دعوت انبیاء قبل نباشد. علاوه بر این که عبارت نباید به این نحو باشد؛ بلکه باید بگوید: «کما لم یؤمن به آبائهم من قبل او»<sup>۳</sup> لم یؤمنوا بمن کان من الرسل» چنانچه واضح است.

### آیه ششم

در سوره آل عمران: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ

يُوجَعُونَ﴾<sup>۴</sup>.

و ظاهر آیه مبارکه این است که از برای آن خداوند منقاد شدند و اقرار کردند تمام

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۰.

۲. ظاهراً باید بفرماید: «پس آن دعوت اول مرتبه دعوت در عالم ازواج و گرفتن عهد و میثاق است».

۳. ظاهراً باید به جای «او» «و» باشد.

۴. آیه سوم.

اشخاصی که در تمام آسمان‌ها بودند و تمام اشخاصی که در زمین‌ها بودند از روی رغبت و رضا و یا از راه کره و قهر، و به سوی آن خداوند بر می‌گردند.

و ظاهر این آیه این است که کلمه «من» موصوله آورد که از برای عموم است و از برای صاحبان عقل است. و الف و لام جنس در آسمان و زمین‌ها داخل کرده. و فعل ماضی آورد که دال بر گذشته است و لو به دلالت التزامی.

پس از همه اینها چنان مستفاد می‌شود که قبل از اسلام و قبل از خلقت ابدان تمام صاحبان عقل اطاعت نمودند به دعوت اسلامی. زیرا علاوه بر این که هرگز تا الآن در تمام زمین ذوی العقول منقاد و مطیع خداوند نشدند، نه طوعاً و نه کرهاً و نه با هم، علاوه بر قرینیت آیات قبل از این آیه که می‌فرماید: از پیغمبران خود میثاق و عهد گرفتم که در عالم ارواح واقع شده بودند از اصحاب یمین که طوعاً ایمان آوردند، اطاعت کردند، و اصحاب شمال که کرهاً اطاعت و ایمان اختیار کردند. و لذا بعد از اقرار اعتراف اصحاب شمال اعتراضاتی بر خداوند نمودند، چنانچه در فصل اخبار متواتره بیان اعتراضات شده با جواب. و فی الجملة در بیان سنت در فصل دوم همین مقاله اشاره کردیم.

و به عین دلالت همین آیه است این آیه کریمه: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُجْعُونَ.»<sup>۱</sup> و لذا از برای آن عنوان مستقل قرار نمی‌دهم، و بیان دلالت آن هم نکنم که از آیه فوق معلوم می‌شود.

### آیه هفتم

در سورة احزاب: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾ لَيْسَ سَأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا.<sup>۲</sup>

۱. سورة آل عمران، آیه ۳.

۲. سورة احزاب، آیه ۸.

و ظاهر آیه چنان است که در وقتی که گرفتیم از همه پیغمبران عهد و شرط آنها را. و بعد چند نفر از بزرگان آنها را تخصیص به ذکر می‌کند برای تجلیل آنها یا جهت دیگر که در علم معانی مذکور است، و می‌فرماید: آن زرگان که میثاق گرفتیم، از تو بوده و از نوح و از ابراهیم و عیسی بن مریم و گرفتیم ما از همه پیغمبران میثاق و عهد آنها را میثاق و عهد شدیدی. و غایت و غرض از آن میثاق آن بوده که صادقین یعنی مؤمنین را که اصحاب یمین باشند، سؤال از راستی و حقیقت آنها نمایند. و مهیا نمودیم از برای کافران که اصحاب شمال باشند، عذاب هلاک کننده‌ای.

و این ظهور که اضافه داد و نسبت داد میثاق را به انبیاء که گفت میثاق آنها را، چنان می‌رساند که میثاق فارغ شده را از آنها اخذ نموده. و نمی‌شود که میثاق فارغ شده را از آنها اخذ کرده باشد؛ مگر آنکه زودتر با آنها عهدی کرده باشد. و اگر غیر این معنا باشد، حق عبارت آن بوده که بگوید: از آنها میثاق آنها را گرفتیم. و لذا در ذیل آیه نسبت میثاق را به آنها نداد و فرمود که گرفتیم میثاق را از آنها.

پس میثاق صدر آیه، مراد میثاق عالم قبل از دنیا بوده، از این جهت نسبت را به خود انبیاء داد. و میثاق ذیل آیه، دنیوی بوده، از این جهت به خود نسبت داد. علاوه بر این که ظهور جمع با الف و لام اقتضاء عام اجتماعی دارد با هم که عموم پیغمبران با هم این عهد و میثاق را داده بودند. و بدیهی است که آنها اجتماع وجودی در دنیا پیدا نکرده بودند.

و لذا شاهد بر این که میثاق از آنها به وصف اجتماعی بوده، این است که در مقام ذکر خاص اول خاتم النبیین را ذکر کرد بعد بقیه اولی العزم [را]. علاوه بر این که فعل ماضی آورد که دلالت بر امر گذشته نماید. علاوه، میثاق دوم را غایت میثاق اول قرار داد تا صادقین از کاذبین امتیاز داشته باشند، تا واجب نماید عذاب را برای کفار در کفرشان.

پس صدق صادق و کفر کافر قبل از بعثت رسولان محقق شده که بعثت آن

جماعت فی الحقیقه معلول بعثت پیغمبران بوده، و آن علت باعث شده بود. پس نمی شود که این میثاق دنیوی بوده باشد.

پس ظاهر آیه مطابق با قواعد محاورات چنان می رساند که ارواح خلق شده اند قبل از اجساد و خداوند تبارک و تعالی از آن ها میثاق گرفت؛ بعضی صادق بودند و آن ها اصحاب یمین بودند و بعضی کاذب و آن ها اصحاب شمال هستند.

### آیه هشتم

در سوره روم: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ كُلُّ لَهٗ قٰنِیْنٌ﴾<sup>۱</sup>.

یعنی: از برای خداوند است تمام اشخاصی که در تمام آسمان ها و در تمام زمین ها می باشند. یعنی تمام ارواح آسمان و زمین ملک وی باشند. بعد فرمود: و تمام ارواح آسمان ها و زمین ها از برای خداوند خاضع باشند و برای او خضوع نمایند و خضوع کننده باشند.

و ظاهر آیه چنان می نماید که تمام ارواح آسمان و زمین، ملک خدای باشد و تمام خاضع برای خدا باشند. و بدیهی است تاکنون تمام ارواح روی زمین برای خدا خاضع نشدند، چنانچه زیادی از مردم دین باطل اختیار نمودند. پس این است خضوع عالم ارواح که عموماً خاضع شدند. و این نسبت چنانچه در آیات قبل هم همین نحو است به لحاظ حال تلبس بوده نه به لحاظ نسبت کلامیه.

و نمی توان هم گفت که این خضوع تکوینی مراد است. زیرا اولاً بنا بر این اختصاص به ساکنین آسمان و ارواح زمین و اختصاص به صاحبان عقل ندارد. بلکه عموم موجودات از ذوی العقول و غیر صاحبان عقل همین خضوع تکوینی را دارند. پس این خصوصیت برای چیست؟

و ثانیاً اصلاً حقیر اعتقاد به عبادت تکوینی ندارم. عبادت هر چی باشد هست،

برای هر شیئی، تشریحی است.<sup>۱</sup> زیرا مراد از عبادت تکوینی خواص و افعالی است که از طبایع صادر شود، و از حیوانات عجمه پیدا شوند؛ مثل حرکت کرات و روشنی آفتاب و ستارگان و عوعو سگ و غرش شیر و میو میوگره و امثال اینها. پس مرادشان از عبادت تکوینی این است و این معنی است!

اولاً اخباری که متواتر است اجمالاً که بیان عبادت خاصه بعضی از اشیاء را نموده مثل خروسک و کبوتر و گنجشک و هدهد و امثال اینها که از برای هر کدام تسبیح خاصی و ذکر خاصی مقرر نموده. پس این کلام<sup>۲</sup> مخالف با اخبار متواتر است؛ باید کنار انداخت.

و ثانیاً مخالف با نص قرآن است در سوره بنی اسرائیل: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»!<sup>۳</sup> یعنی تسبیح می کنند از برای خداوند آسمان هفتگانه و تمام زمین و نیست چیزی از موجودات مگر این که تسبیح می کند و تحمید می کند از برای خداوند و لکن شما مردم تسبیح آن موجودات را نمی فهمید. چون مثل آن است که به لسان عربی یا هندی یا ترکی در حضور تو صحبت می کنند و تو نمی فهمی. و اگر مراد عبادت تکوینی باشد که هر بچه ای عبادت آن ها را می فهمد. کیست عوعو سگ و مومو گربه و حرکت کره را نمی داند؟ و کی شیرینی شکر و تلخی زهر و هندوانه ابوجهل و خرزهره را نمی داند؟<sup>۴</sup> علاوه به آیه شریفه که آن عبادت تشریحی است خارج از

۱. در عالم هستی فقط انسان و جن مورد تکلیف و تشریح هستند و حیوانات و گیاهان و اشیاء مورد خطاب تشریحی نیستند، بنابراین عبادت تشریحی در آنان بی مورد و بی معناست. باقی می ماند عبادت تکوینی که الزاماً باید چنین حقیقتی را در مورد آن ها بپذیریم.

۲. یعنی عبادت تکوینی.

۳. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۴. ظاهراً مراد از تسبیح موجودات در آیه فوق، اذکاری است که در برخی روایات به آن ها اشاره شده و نشانگر آن است که مثلاً باز صدا می کند، در واقع ذکر «یا عالم الخفیات و یا کاشف البلیات» می گوید، ولی انسانهایی که از عالم ملک و ماده ترقی نکرده اند این مطلب را نمی فهمند.

وضع مقصود شدیم. پس نیست این عبادت مگر خضوع ارواح عموماً در عالم ارواح و عالم مجردات که همگی خاضع شدند طوعاً یا کرهاً.

### آیه نهم

در سوره یس: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

ظاهر آیه چنان است که آیا نفرستادم من به سوی شما پیمان و عهد را ای بنی آدم بر این که عبادت شیطان را نکنید، زیرا او دشمن شماست آشکارا - در دشمنی با شماها - و مرا عبادت نمائید [که] این عبادت من راه راست باشد.

ظاهر آیه کریمه از جهاتی دلالت دارد که خداوند قبلاً با بنی آدم قبل از خلقت اجساد آنها عهد و میثاق کرده بر توحید و ترک طاعت ابلیس:

اول آنکه نسبت عهد را به خود داد نه به انبیاء خود و اگر عهد با پیغمبران می نمود، می فرمود که پیغمبران من با شما معاهده کردند.

دوم آنکه فرمود: آیا عهد و میثاق را نفرستادم به سوی شما؟ که ظاهر آن معلوم است معنای درست شده را فرستاد و اگر غیر از این بود می گفت که عهد کردیم و بستیم.

سوم آنکه [فعل] متعدی آورد که همان معنای ابلاغ است والا می باید لازم بیارد.

چهارم آنکه جمع مضاف افاده عمومیت جمعی دارد و این معنا در دنیا نبود قطعاً.

### آیه دهم

در سوره والفجر: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَأَدْخُلِي جَنَّتِي﴾<sup>۲</sup>.

۱. سوره یس، آیه ۵۹.

۲. سوره فجر، آیه ۲۶-۳۰.

یعنی: ای نفس مطمئنه برگرد بیا به سوی پروردگار خودت در حالتی که راضی باشی از خداوند و خوشحال کرده شوی. پس نتیجه برگشتن این است که داخل در زبدهٔ عباد من شوی در بهشت من. و بدیهی است برگشتن صدق نمی‌کند اگر از آنجا نیامده باشد.

### آیه یازدهم

در سورهٔ سجده: ﴿وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ \* ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ \* ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ﴾.<sup>۱</sup>

ظاهر آیه مبارکه این است که ابتدا خلق فرمود انسان را از گل. پس قرار داد نسل او را از آب سستی، پس آن خلقت انسان را مستقیم قرار داد نه مثل بقیهٔ حیوانات و بعد دمید و داخل کرد در آن جسد از روح خودش. و ظاهراً مراد از انسان آدم است. و از سوق عبارت چنان می‌نماید که ابتدا جسد آدم را خلق فرمود و بعد روح را در وی داخل فرمود. و این مدعا را از جهاتی میتوان اثبات نمود، اول آن‌که اگر روح که حقیقت انسان است با جسد خلق شده باشد، پس کلمه: ﴿وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ﴾ باید زیاده باشد و معنا هم نداشته باشد.

دوم آن‌که به کلمه «ثم» ذکر نموده که مستلزم بعدیت باشد نه با خلقت آدم. و در آدم اول که تغایر ثابت شد و اثبات شد که حقیقت انسان غیر بدن است و به حدوث بدن حادث نشده، پس در بقیهٔ ارواح هم همین قسم است؛ چون حقیقت انسان ثابت شده است در جای خود که یک حقیقت است.

### آیه دوازدهم

در سورهٔ انفطار: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ \* الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ \* فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾.<sup>۲</sup>

ظاهر آیه مبارکه چنین است که ای انسان چه چیز تو را مغرور نموده به خداوند

۱. سورهٔ سجده، بخشی از آیه ۶ - تا بخشی از آیه ۸.

۲. سورهٔ انفطار، آیه ۵-۸.

کریم خودت؟ آن چنان خدایی که خلق فرمود تو را، پس مستقیم خلق فرمود به مثل بقیه حیوانات و در این استقامت هم معتدل قرار داد که طول هر فردی به مقدار مناسب عرض وی باشد. پس در صورتی که خداوند خواست از انحاء صور مختلفه بشر تو را به آن صورت ایجاد نمود. پس سوار نمود تو را در آن صورت که خواست. و ظاهر کلمه «رگبک» چنین است که حقیقت انسانی غیر بدن است و مغایر با بدن، و حادث به حدوث وی هم نیست. و اگر بدن و روح با هم خلق شده بودند، لفظ «خلقک» کافی بود برای اثبات مدعا. و همین که تغایر حاصل شد و با بدن خلق نشد، لاجرم باید قبلاً خلق شده باشد.

### آیه سیزدهم

سورة المؤمنون: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ \* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ \* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

یعنی به تحقیق که آفریدیم انسان را از مواد خاصه گل، پس قرار دادیم آن گل را منی در ظرفهای محکمی، پس قرار دادیم منی را قطعه‌ای از خون. پس قرار دادیم آن قطعه خون را پارچه گوشت. پس آفریدیم گوشت را با استخوان. پس پوشانیدیم استخوان را به گوشت. پس ایجاد کردیم آن انسان را یک خلقت دیگری. پس بزرگ است خداوند که بهترین خالق‌هاست.

و از ظاهر آیه مبارکه چنان به نظر می‌آید به واسطه کلمه «ثم» که مستلزم بعدیت است، بر این که حقیقت انسانی غیر جسد است، و حادث به حدوث بدن هم نیست. زیرا فرمود: بعد از فراغ از بدن او را داخل نمودیم. و نیز شاهد آن که از سنخ بدن نیست، در خلقت بدن فرمود: خلق کردیم، و در ادخال روح فرمود: انشاء کردیم.



چون که لفظ خلقت غالباً همیشه در مادّیات استعمال شود و لفظ انشاء در مجردات، علاوه بر تفسیر و اخبار وارده. و این همان مفاد آیه سابقه است که آدم را خلق کردیم، بعد روح را داخل بدن کردیم.

### آیه چهاردهم

سوره عنکبوت: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾.<sup>۱</sup>

دانسته باش چنانچه در باب اخبار گذشت، مردن عبارت است از تخلیه انسانی این بدن را، ظاهر آیه چنین است که انسانی باید مفارقت نماید این بدن را پس به سوی ما برگشته ببیند. و از بدیهی است که اگر انسان از عالم ملکوت نباشد و از آنجا نیامده باشد، برگردد بیاید غلط است. چه آنکه اگر زید اهل نجف نباشد صدق مراجعت به نجف نکند؛ بلکه باید گفت به نجف آمده نه به نجف مراجعت کرده. پس از ظاهر آیه چنان مستفاد می شود که حقیقت انسانی غیر بدن است، و خلق شده قبل از بدن. و حکم و مصالح حکیم اقتضاء کرده که چندی در این دارالوحوش بیاید و حبس شود در این بدن، و بعد مراجعت کند. و این مطلب واضح است. ارشاد: آیات دیگری هم می باشد؛ قریب سی آیه، مثل آیه فطرت و آیه صبغة و امثال آنها، ولی ما به همان مقدار اکتفا نمودیم. و در مقاله سوم نیز عده ای را به مناسبت مقام آنجا ذکر نماییم.

پس این آیاتی است که بعضی از آنها صریح و بعضی از آنها ظاهر است که حضرت احدیت ارواح را خلق فرموده قبل از اجساد، چنانچه اغلب مفسرین مدققین مطلعین از سیر و تواریخ و اخبار و عقول نیز چنین گفتند از عامه و خاصه. مضافاً به ورود اخبار مستفیضه در تفسیر هر کدام. بلکه آنهایی که ذکر نکردیم متواتر است اجمالاً. بلکه صاحب «فصول مهمه» دعوی تواتر لفظی کرده در مثل آیه فطرت.<sup>۲</sup> و الله الهادی.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۵۶.

۲. الفصول المهمه، ج ۱، ص ۴۲۶.

## فصل چهارم:

### در بیان دلالت عقل است

که حضرت احدیت ارواح را قبل از ابدان و اجساد خلق فرموده، و بعد آن‌ها را امر به هبوط نموده، و امر شد که در این بدن چند مدتی خدمت نمایند، و در این مملکت مستعمره بوده باشند. و آن چند دلیل است:

#### دلیل اول:

آن‌که خلقت ارواح قبل از اجساد و خلقت نفوس قبل از ابدان امری است ممکن، و ممکن است از ممکنات. و هر چه ممکن شد و صادق و معصوم علیه السلام خیر داد به وقوع وی، واجب است تصدیق نمود. و این طریقه عقلاء و متکلمین است در نفی و اثبات مدعای خودشان. لذا خواجه علیه السلام در «تجریده» و شارحین آن از خاصه مثل علامه حلّی - اعلی الله مقامه - و از عامه مثل قوشچی در باب وقایع حالات موت و برزخ و نشر و حساب و کتاب و جسور و تطایر کتب لا زال به همین طریق مشی نمودند که این امری است ممکن و معصوم و صادق خیر دادند، پس واجب است تصدیق شود. و مقام از صغریات این کبری است. و مقصود از تصدیق یعنی عقلا اعتماد به وی کنند، و بر وفق ان عمل کنند، و حکما دلیل قرار دهند؛ نه صرف تعبد است.

و لذا خواجه با آن‌که خبر واحد را حجت نمی‌داند در خصوص عقاید، لذا در همان «تجریده» مکرر می‌گوید: این خبر واحد است و حجت نیست؛ مثل باب بداء. و مع ذلک در آن موارد می‌گوید: واجب است تصدیق اگر چه این حرف هم در باب

بداء از خواجه عجب است که می‌گوید خبر واحد است. با آن‌که علاوه بر ضرورت مذهب شیعه، اخبار متواتر است. غایب الامر دلیل عقلی غیر مستقل باشد به اصطلاح اصحاب ما اصولیین.

### دلیل دوم: قاعده امکان اشرف است

و مراد از این قاعده این است که اگر دو چیز ممکن فرض شود یعنی دو ماهیت ممکنه که یکی از آن‌ها اشرف و دیگری اُخس در مقام خلقت و خلعت وجود از حضرت مبدء - عزّ اسمہ العالی - بر آن دو، باید اول فیض وجود به اشرف برسد و بعد فیض وجود به اُخس برسد.

اصل این قاعده از معلم اول است، و حکماء بعد به نحو تسالم ذکر نموده‌اند و ازدیاد دلیل و فروعات نموده‌اند. نظیر قواعد مسلمة سایر فنون، مثل قاعده طهارت که فقهاء مسلم می‌دانند، و عدم جواز ابتداء به نکره ادبا و امثال ذلک مثل استصحاب اصولیین در دوره متأخره.

پس در این مقام خواهیم گفت که نفس و روح از بدن اشرف است. پس باید که نفس و روح قبل از بدن مخلوق شوند. چنانچه جمعی مثل حاجی سبزواری و ملاصدرا و صاحب «حکمة الاشراف» مثال در این قاعده به نفس ناطقه؛ مدیر بدن زدند.

پس یک مرتبه حرف و دلیل در اصل قاعده اشرف می‌باشد، و یک مرتبه صحبت در این است که نفس ناطقه قبل از بدن خلق شده. و از ثبوت قاعده اشرف، ثبوت خلق شدن ارواح پیش از ابدان ظاهر می‌شود.

پس می‌گوییم: اشکالی نیست که بدن بما هو بدن - چنانچه بعد از مردن مشاهده می‌شود - چیزی است عديمة الشعور و تعریف وی غیر آن‌که گفته: (الجسم قابل للأبعاد الثلاثة) چیز دیگر نیست. و روح بما هو روح یا نفس و جامع بین تمام اقوال و احتمالات چیزی است واجد الشعور و امری است دراک.

واحدی توهم نکند بر این که روح مثل بدن باشد، چه جای این که توهم مساوی شود [نیست]. پس شکی نیست که این نفس اشرف باشد از بدن که اخس است. و اشرف محال است که با اخس وجود پیدا کند. پس نفس محال است که با بدن وجود پیدا کند. و به طریق قانون روح چیزی است اشرف از بدن که چیزی است اخس. و هر چیز اشرف نسبت به چیز اخس باید قبلاً وجود پیدا نماید. پس روح باید قبلاً وجود پیدا نماید.

#### دلیل سوم:

نفس یا روح درآک است؛ واجدالشعور است، جسم فاقدالادراک است؛ عدیم الشعور است. اگر اول بدن خلق شود بعد روح خلق شود با آن که هر دو یک ماهیت ممکنه می باشند، تقدیم مرجوح بر راجح شده. و این معنی یا کلیتاً محال است یا در حق حکیم تعالی محال است. اما اشرفیت روح با مراجعه به وجدان واضح است. زیرا بدن جسم است و نفس درآک. و اما این که نفس درآک است، پس به تسالم. پس بدن چیزی است مرجوح نسبت به روح. و هر چیز مرجوح اولاً اراده به وی تعلق نمی گیرد. پس بدن اولاً اراده تعلق به خلقتش نمی گیرد.

#### دلیل چهارم: دلیل طفره

زیرا موجودات را مبدأی باشد که اسم آن را عالم غیب یا غیب الغیوب گذاشته اند، و منتها باشد که اسم آن را عالم هیولی یا عالم ملک نام نهادند. و بین این مبدأ و منتها عوالمی باشد و موجودات دیگری می باشد از مجرد و مادی و مدرک و غیر مدرک. و مدرک هم مدرک کلیات فقط یا جزئیات فقط یا هر دو.

پس اشراق وجود و ایصال فیض از حضرت مبدأ - عزّاسمه - بر عالم هیولی مستلزم آن است که نفس اولاً وجود پیدا نماید والا طفره لازم می آید. زیرا اشکالی نیست در این که نفس یا روح که تعبیر به قوا می شود، هیولی نیست، و صورت قائمه به ماده نیست، و جسم مطلق یا نامی یا حیوان نیست. پس باید فوق اینها باشد،

سواى آنکه جوهر یا چیز دیگری باشد. اگر فوق جوهر که جنس الاجناس می‌گویند چیز دیگر باشد، چون فوق آن‌ها شد و در مقام فیض چون اجناس و انواع طولی می‌باشند، باید اولاً فیض به نفس برسد، بعد به آن عناوین و امورات فیض برسد و الا طفره لازم آید. و در قوس نزول اگر نفس با روح اولاً وجود پیدا نکند و بدن وجود پیدا کند، طفره لازم آید و آن محال است.

### دلیل پنجم:

مشهور از صاحبان ادیان و عقلا اعتقادشان این است که روح مخلوق اول است. و دلیلی هم که بر امتناع این معنا قائم نشده است، و این معنا هم به ما رسیده است از آن‌ها. پس هر چه به شماها رسیده و دلیلی هم بر وی قائم نشده از جهت محال بودن، باید معامله وقوع آن نموده چنانچه شیخ الرئیس این جمله را ادعاء نموده؛ چون طریقه عقلا این نحو است. بلی البته بین علما اختلاف هست در این که مراد از این کلام چه می‌باشد، ذکرش باعث خروج از بحث می‌شود.

### دلیل ششم آن‌که:

مقتضی خلقت روح قبل از بدن موجود، و مانع مفقود، پس باید وجود پیدا نماید قبل از بدن. اما مقتضی آن نفس ذات و نفس امکان است که مستحق فیض می‌شود. و اما مانع، یا در فاعل است یا در قابل. اما در فاعل که تصور مانع نمی‌شود؛ تعالی الله عما یصفه الظالمون علواً کبیراً.

و اما وجود مانع در قابل، چون بالوجدان می‌بینیم که روح هیولی نیست، و صورت نیست، و جسم مطلق نیست، و جسم نامی نیست، و حیوانات عجمه نیست. و سواء این امور در پوشیدن خلعت وجود در گرو و رهین ماده و مدت و حصول امور و اسباب و حصول استعدادات و انتقالات نباشد؛ بلکه فرموده: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۱</sup>.

پس این شش دلیل عقلی است که دلالت دارد بر این که حقیقت انسانی که تعبیر از من و تو و ما و شما می‌شود، و مدرک همه چیز است، و تمام خطابات به آن متوجه است، چیزی است شریف؛ لطیف؛ و دری است گرانبها؛ و نوری است عالی. خلق شده قبل از بدن و بعد در این بدن سکنا گرفته برای خاطر مصالحی و حکمی که حضرت احدیت نظر داشته و دارد. و سابقاً عرض کردم که نظیر فرشته‌ها می‌باشند که به این نشأه حضرت احدیت جهت حکمت‌هایی فرستاد و آن‌ها را این بدن انسانی پوشانید. نظیر جبرئیل، و عزرائیل، و هاروت، و ماروت، و معلمین سحر، و متوسلین به آل محمد ﷺ، و حامیان سید الشهداء، و مُحَرَّرین شهر لوط، و ملائکه مبشِّرین به ابراهیم که به نص قرآن گوساله از برای آن‌ها ذبح کرد و کباب نمود و آورد که نهار صرف نمایند<sup>۱</sup>، و غیرذک از موارد که بسیار است. و دلیل عقلی حکماء زیاد می‌باشد؛ مراجعه شود.

---

۱- اشاره است به آیات ۶۹ و ۷۰ سوره مبارکه هود: «وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ \* فَلَمَّا رَأَىٰ أَن يُدْيِمَهُمْ لِأَنْصِلَ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أَزْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُوطٍ».

## خاتمه: [مطالبی از دیگر کتاب‌های آسمانی]

مخفی نماند که در فهرست عرض کردم که خاتمه در نقل بقیه کتب منسوبه به خداوند است. پس می‌گویم - و نیست توفیق من مگر به خداوند.

### [کتاب] اول: انجیل برنابا:

و در او آیات بسیاری است؛ چند عددی از آن‌ها ذکر می‌نمایم و بقیه را به حواله اکتفاء می‌کنم:

#### آیه اول

در فصل شانزدهم نوشته که: شما مردم مسافر می‌باشید مثل سیاحی که از خانه خود بیرون آمده برای سیاحت در اماکن، و باز می‌گردد به خانه خود. پس آیا بر می‌دارد این سیاح از برای خودش در سر راه چیزی را؟! و آیا این سیاح قصری و باغی در بین راه درست می‌نماید؟ آیا غیر اینها از غذا و میوه همراه خود بر می‌دارد؟ حاشا پس حاشا که چنین کند. بلکه بر می‌دارد و حمل می‌کند چیزهای سبک پر فایده‌ای را که بتواند همراه خود ببرد. و این مثلی است من برای شما زدم.<sup>۱</sup>

#### آیه دوم

در فصل نوزدهم: یسوع گفت: مایوس مباش ای برنابا، به جهت آن‌که خداوند خلق فرموده انبیاء و مؤمنین را قبل از خلق عالم و اینها هلاک نمی‌شوند. و بشارت باد تو را، اسم تو هم مکتوب است در سفر حیات.<sup>۲</sup>

۱- انجیل برنابا، ترجمه سردار کابلی، با ویرایش جمشید غلامی‌نهاد، ص ۳۵۷.

۲- همان، ص ۳۶۴.

### آیه سوم

در فصل بیست و سوم عرض می‌کند: ای خداوند، ثابت بدار این عهد را در حالتی که گفت هر نفس که جسد خود را ختان نکرده بردار از میان امت. پس شاگردها ترسیدند از بقاء روح. پس گفت: دست بردارید؛ رها نمایید ترسیدن را که دست بر نمی‌دارید از آن. این نفس محروم از فردوس شده، روح نشاط وی در خدمت خدا باشد و جسد ضعیف دارد. پس شما بشناسید اصل جسد را و منتهی الیه آن را. و آن از خاک درست شده به قدرت خداوند و بعد روح را داخل آن نموده، و روح را امر کرده داخل آن گردد. هر که این جسد را داس کرد مثل خاک، حیات ابدی پیدا نماید. تأمل کنید هر پیغمبر یا وصی آن یا مقدس، دشمن جسد بودند همگی، و لذا در مقام هلاک آن بودند. حقیقت جسد را بخواهید بفهمید؛ بروید قبرستان نگاه کنید.<sup>۱</sup>

### آیه چهارم

در فصل بیست و پنجم: چه نحو جسد خودمان را بغض داریم؟ امر می‌فرماید که خودمان را انتحار کنیم یا آن‌که نگه داریم آن را؟ پس یسوع گفت: نگاه دارید مثل کسی که اسب خود را نگاه می‌دارد برای سوار شدن، و نگاه داشتن عیش آورد.<sup>۲</sup>

### آیه پنجم

در فصل سی و چهارم: از آسمان افتادی ای ستاره صبح.<sup>۳</sup>

### آیه ششم

در فصل سی و چهارم: هر که تعب خود را شناخت، او باید در روی زمین گریه کند دائماً، و نفس خود را کوچکتر از همه چیز بشمارد. والا سبب نداشت که انسان

۱- همان، ص ۳۷۱ - ۳۷۲.

۲- همان، ص ۳۷۴.

۳- همان، ص ۳۹۳.



اول با زنش صد سال بدون انقطاع گریه نمایند، و طلب رحمت از خدا نمایند. آن گریه به علت آن بوده که آن دو نفر دانستند یقیناً که از بزرگی به کجا افتادند و به کجا رسیدند.<sup>۱</sup>

### آیه هفتم

در فصل دوازدهم: مبارک است خداوند آنچه‌ای که خلق فرمود نور تمام قدسین را، و تمام انبیاء را قبل از خلقت هر چیزی تا بفرستد برای خلاص عالم.<sup>۲</sup>

### آیه هشتم

در فصل سی و هفتم: خلق فرمود خداوند روح محمد بن عبدالله خاتم النبیین را قبل از خلقت همه موجودات به شصت هزار سال.

### آیه نهم

در فصل بیست و پنجم: این بدن شما اسب شما است که آقا داده غلام خود سوار شود. باید وی را در وقت خاص به کیل معین غذا بدهد، و دیگر اهمتامی به وی نکند و همیشه به کار خود مشغول باشد.<sup>۳</sup>  
و این مفاد آیه کریمه: ﴿مَا شَاءَ رَبِّكَ﴾<sup>۴</sup> بوده باشد.

## [کتاب] دوم: انجیل متی

### آیه اول

به راستی من به شما می‌گویم داخل نمی‌شود در ملکوت آسمان مگر کسی که از آنجا آمده باشد.<sup>۵</sup>

۱- همان، ص ۳۹۴.

۲- همان، ص ۳۵۰.

۳- همان، ص ۳۷۴.

۴. سوره انفطار، آیه ۸.

۵- نیز نک: انجیل یوحنا، جمع و تقدیم هلال امین، ص ۶۱.

و به این مضمون صدوق و همدانی حدیثی از عیسی بن مریم علیه السلام نقل نمودند که در طی اخبار ذکر کردم.

### آیه دوم

در فصل سیزدهم در شرح مثالی که برای شاگردها زد در حقیقت انسان، و شاگردان توضیح وی را خواستند، می‌گوید: مزرعه، این جهان باشد. و تخم نیکو که داخل در ملکوت شود پسران ملکوت باشند. و کرکس‌ها که داخل ملکوت نشوند، پسران شریر باشند.<sup>۱</sup>

### آیه سوم

در فصل بیست و نهم: در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده دختر باکره باشد که مشعل‌های خود را برداشته به استقبال داماد که به خانه خود می‌رود، بیرون آیند.

## [کتاب] سوم: انجیل یوحنا

و در وی هم آیاتی است:

### آیه اول

در باب سوم: آمین آمین به تو می‌گویم آنچه می‌دانم، و به آنچه دیدم شهادت می‌دهم؛ و شهادت مرا قبول نمی‌کنید. کسی به آسمان بالا نرود مگر آن کسی که از آسمان پایین آمده باشد.<sup>۲</sup>

### آیه دوم

فصل چهاردهم: زیرا من می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم و شماها نمی‌دانید.

### آیه سوم

باب سوم: عیسی گفت در جواب: آمین آمین، به تو می‌گویم اگر کسی از آب و

۱- الانجیل بحسب القديس متی ص ۴۲۸.

۲- انجیل یوحنا جمع و تقدیم هلال امین، ص ۶۱.

روح، مولود نگردد، ممکن نیست داخل ملکوت خداوند شود. آنچه از جسم مولود شد، جسم است. آنچه از روح مولود شد، روح است.<sup>۱</sup>

و در کیفیت تولد جسد و معنای وی بانیکو دیموس بسیار مباحثه کرد و شرح داد، تا آنکه این عبارت را عیسی فرمود: آیا تو معلم بنی اسرائیل هستی و این را نمی دانی؟ آمین آمین آنچه می دانم می گویم، و آنچه دیدم شهادت می دهم، و شما قبول نمی کنید. چون شما را از امور زمینی سخن گویم، باور نکنید، پس هرگاه از امور آسمانی گویم، تصدیق نمایید! کسی به آسمان بالا نرود مگر آنکه از آسمان پایین آمده باشد.<sup>۲</sup>

### آیه چهارم

در **فصل هشتم**: عیسی به ایشان گفت: هر چند من بر خود شهادت می دهم، شهادت من راست است. من می دانم از کجا آمده ام و به کجا می روم، و شما نمی دانید که از کجا آمده اید و به کجا می روید.<sup>۳</sup>

### [کتاب] چهارم: انجیل لوقا

و در وی نیز آیاتی هست:

#### آیه اول

در **باب هشتم**: پس احتیاط نمایید چه نحو می شنوید. زیرا هر که دارد، به او داده می شود. و هر که ندارد، آنچه هم گمان کرده که دارد، از او گرفته می شود.<sup>۴</sup>

این آیه اشاره به میثاق عالم قبل است از اصحاب یمین و شمال.

۱- شرح انجیل القدیس یوحنا: ج ۱، ص ۲۱۴ - ۲۱۶.

۲- همان، ۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۳.

۳- شرح انجیل القدیس یوحنا، ج ۱، ص ۵۲۴.

۴- الانجیل بحسب القدیس لوقا، ص ۳۵۱.

## آیه دوم

در باب سیزدهم: زیرا هر که دارد به وی داده می شود و افزونی یابد. اما کسی که ندارد، آنچه هم دارد از او گرفته می شود.

### [کتاب] پنجم: انجیل نامه رسولان:

#### آیه اول

در فصل دوم: زیرا که نفس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازه نخواهی داد که قدوس تو فساد را ببیند. انتهی.<sup>۱</sup>

**تنبیه:** این جانب برای اختصار به همین مقدار اکتفا کنم. و در تمام این انجیل های پنج گانه آیات بسیاری هست؛ خصوصاً یوحنا و برنابا که بعضی از آنها را نمی توان انکار صریح بودن آنها را نمود. و بعضی را نمی توان انکار ظهور آنها را نمود؛ خصوصاً برنابا و یوحنا که خیلی آیات داله بر این مسئله دارد که جای انکار نیست. پس این تمام کلام بوده، در «انجیل»، اینک به «تورات» شروع نمایم:

### صحیفه آدم، سفر تکوین:

#### آیه اول

در اصحاح دوم می گوید بعد از آنکه اول آیه شروع در کیفیت خلقت نماید تا به هفتم می رسد، می گوید: بعد داخل کردیم در دماغ آدم عبد و بنده زنده ای را، پس گردید آدم صاحب نفس.<sup>۲</sup>

این همان اشاره به آیه کریمه ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ بوده باشد.

۱- العهد الجديد و المزامير، اعمال الرسل، فصل ۲، ص ۲۵۱ - ۲۵۲.

۲- التفسير التطبيقي للكتاب المقدس، چاپ قاهره - مصر، ص ۱۰: الكتاب المقدس (العهد القديم)، ص

## صحف ایوب

### آیه دوم

در اصحاب هفتم: منقطع می شود انسان از خیمه ای که اعتماد به وی داشته و ساکن در آن بوده و در خیمه تلخی بوده.<sup>۱</sup>

### آیه سوم

در همین سفر اصحاب می گوید: نیستیم. آیا ندانستی تو این را از وقتی که انسان را به زمین گذاشتند از قدیم بوده؟

### آیه چهارم

در همین سفر آیه اول: آیا نیست بر انسان که مجاهده و جهاد کند بر زمین مثل ایام اجیر.<sup>۲</sup>

### آیه پنجم

در همین سفر: پس می دانی تو این که خیمه تو مأمون است و معتمد می باشی در برگشتنگاه خود و مأوای خود، و ابداً چیزی آنجا از تو فوت نشود.

### آیه ششم

در همین سفر: کسی را که وکیل کرده است او را در زمین، و همه اشیاء را درست کرده برای او، اگر برگرداند آن خداوند روح خود را و عبد خود را، سالم ماند روح بشر تماماً، و برگردد انسان به سوی خاک.

## صحیفه داود:

### آیه هفتم

(در مزمار سوم): ای خداوند، بالا بردی از دنیا نفس مرا، زنده کردی از میان پایین آمدگان در چاه نفس مرا.

۱- کتاب المقدس (العهد القديم)، ص ۱۰۶.

۲- کتاب المقدس (العهد القديم)، ص ۱۰۶۰.

### آیه نهم

(در مزماری نوزدهم): ناموس خداوندی کامل باشد. بر می گرداند نفس خود را، و شهادت وی صادق باشد.<sup>۱</sup>

### آیه دهم

(در مزماری بیست و پنجم): یاد بیاور ای خداوند، مراحم خودت را بر من و احسانات خودت را بر من به لحاظ آن که آن احسانات تو بر من از ازل بوده.<sup>۲</sup>

### آیه یازدهم

(در مزماری چهل و هشتم): خداوند نگاه می دارد کبوتر خود را تا ابد.

### آیه دوازدهم

(در مزماری چهل و نه): این است و جز این نیست، خداوند نجات می دهد نفس مرا از دست دنیا به جهت آن که بر می گرداند کبوتر خود را.<sup>۳</sup>

### آیه سیزدهم

در مزماری شانزدهم می گوید: به جهت این خوشحال شد نفس من و بهجت پیدا کرد روح من و سکنا می گیرد نفس من مطمئناً؛ چون که تو باقی نمی گذاری در دنیا نفس مرا.<sup>۴</sup>

## صحف سلیمان:

### آیه چهارم

اصحاح هشتم: خداوند ذخیره کرد برای من و گنج کرد برای من اول راه خود را

۱- العهد الجديد و المزامیر، ص ۱۵.

۲- همان، ص ۲۰.

۳- همان، ص ۴۲.

۴- همان، ص ۱۱.

قبل از آنکه نوبت عمل شود از زمان قدیم در ازل. و من مسح کردم آن گنج را در ابتداء خلقت از اول که زمینها را خلق کرده بوده. زیرا آبی نبوده اصلاً و مرا خلق فرمود. و نبوده چشمه‌ها و نبوده کوه‌ها. و مرا خلق کرد اول آسمان‌ها، هنوز نبودند، بودم من در آنجا. و هنوز زمینی تأسیس نکرده، بودم در نزد خداوند پیشه کار، و بودم هر روز لذت می‌بردم؛ خوشحال بودم دائماً جلو خداوند. انتهی.

### صحف أشعیاء:

#### آیه پانزدهم

در اصحاح دوم گفته: دست بردارید از انسانی که داخل کردند در دماغ وی عبدخود را؛ زیرا نمی‌داند که چگونه حساب وی را می‌کشند.<sup>۱</sup>

#### آیه شانزدهم

در همین سفر اصحاح چهاردهم: برو به دنیا و به سوی وی، پس حرکت کنی. چگونه ساقط شد نفس از آسمان ای ستاره دختران صبح؟ چگونه پران شدی به سوی زمین و گفتی بروم به آسمان؟ لکن پایین بیارند به ته چاه.<sup>۲</sup>

### صحف أرمیا:

#### آیه هفدهم

(اصحاح اول): پس بوده کلمه رب گوینده قبل از آنکه تو را جسد دهم در شکم مادر، شناخته بودم تو را و قبل از آنکه از شکم مادر بیرون بیاورم، مقدس کرده بودم من تو را.<sup>۳</sup>

۱- الكتاب المقدس، سفر اشعیا، ص ۱۵۲۳.

۲- الكتاب المقدس، سفر أشعیاء، ص ۱۵۵۲.

۳- الكتاب المقدس (العهد القديم)، ص ۱۶۴۳.

### آیه هجدهم

در همین سفر در اصحاب سوم: سکنا داد مرا خداوند در تاریکی‌ها مثل مردگان قدیم بست بر من دست و پای مرا، پس قدرت ندارم که خارج شوم. خیلی سنگین است زنجیرهایی که بر من بسته است.

### آیه نوزدهم

در مراثی ارمیا اصحاب سوم: خواندم تو را ای پروردگار به اسم خودت از چاه اسفل.<sup>۱</sup>

### صحف خزقیل:

#### آیه بیستم

در اصحاب بیست و هشتم، آیه صد و نوزدهم: پایین روندگان در چاه به سوی شعب قدیم، و می‌شناسم تو را در اسفل زمین در خواب همیشگی با پایین آمدگان در چاه.

### صحف داود:

#### آیه بیست و یکم

در مزماری سوم: ای پروردگار، از شما خواهش دارم بلند کنی تو مرا از این هاویه، یعنی [از] دنیا نفس مرا که این صفت دارد زنده فرموده‌ای آن را از بین اشخاصی که پایین فرستادی و به چاه انداختی.

#### آیه بیست و دوم

در مزماری سی و یکم: خارج کنی مرا از این شبکی که درست شده برای من برای آن‌که تو حضور منی، در دست تو ودیعه می‌گذارم روح خودم را. قربانت شوم



ای خدای حق.

### آیه بیست و سوم

در مزماری شصت و دوم: خداوند ملجأ باشد از برای ماها و ماها کیبوتر او باشیم.<sup>۱</sup>

### آیه بیست و چهارم

در مزماری شصت و ششم: به علت این که تو تجرید کردی ای خدای ما، و پاک کردی ای خدای ما مثل پاک کردن طلا از غش، و آن وقت داخل کردی ما را به سوی قفس، و قرار دادی یک سنگ بزرگی را بر سینه ماها.<sup>۲</sup>

### آیه بیست و پنجم

در مزماری هشتاد و چهارم: التفات کن به روی من به جهت آن که من یک روز در مملکت تو باشم، بهتر است از برای من از این که هزار روز اختیار کنم و قوف در عتبه دنیا را، پروردگارا آیا سکنی بگیرم در خیمه های اشرار؟<sup>۳</sup>

### آیه بیست و ششم

در مزماری هشتاد و هشتم: گمان کردم که شدم مثل اشخاصی که به چاه باشند. گذاشتی مرا در چاه پایین در ظلمهای خیلی دوری. ذلیل کردی تو کیبوتر خودت را.<sup>۴</sup>

### آیه بیست و هفتم

در مزماری هشتاد و نه: کدام انسان می تواند نفس خود را از دست دنیا نجات بدهد؟ کیبوتر تو باشم. کجا است مراحم و الطاف اول تو ای پروردگار من؟<sup>۵</sup>

۱- العهد الجديد و المزامیر، ص ۵۳.

۲- همان، ص ۵۶.

۳- العهد الجديد و المزامیر، ص ۷۷.

۴- همان، ص ۷۹.

۵- همان، ص ۸۲.

### صحف سلیمان:

#### آیه بیست و هشتم

در امثال سلیمان، اصحاب ششم: ای پسر من، نفس تو دچار است، نجات بده آن رامثل نجات دادن آهو که به دام افتاده باشد. و مثل گنجشک که به دست صیاد گرفتار شده باشد.<sup>۱</sup>

#### آیه بیست و نهم

در سفر ایوب، اصحاب سی و سوم: نزدیک می‌کند خداوند نفس انسان را به سوی قبر، و حیاتش [را] به مردن تا آنکه او را جوان کند، و از وی راضی شود، و روی خداوند را ببیند. و آزادش کند از پایین آوردن از آسمان. پس من فدای می‌دهم نفس خودم را که بروم به قبر، پس ببینم حیات نور را.<sup>۲</sup>

#### آیه سیم

اصحاب سی و چهارم: اما فجار، اینها غضب دارند، استغاثه نمی‌کنند که خداوند آن‌ها را مقید کرده، چشم و گوش آن‌ها باز می‌شود در قبر.<sup>۳</sup>

مخفی نماند که آیات بسیار است؛ خیلی بسیار؛ در تمام اسفار «تورات» که بعضی از آن‌ها نص و بعضی ظاهر، ولی ما به همین مقدار اکتفا نماییم؛ کافی است. و نیز مقدار دیگری به مناسبت در مقاله سوم ذکر می‌نماییم، و از آنچه ما از این «اناجیل» و «تورات» نقل کردیم. البته آنچه را که در مقاله اول در کلمات اصحاب - رضوان الله علیهم - بوده که تمام کتب سماویه بر خلقت نفوس و ارواح قبل از ابدان بوده، ناطق است.

۱- الكتاب المقدس، سفر الامثال، ص ۱۳۲۶.

۲- الكتاب المقدس، سفر ایوب، ص ۱۰۹۳.

۳- همان، ص ۱۰۹۴.

اینک تصدیق می‌فرماید که این [خلاصه کلام آن‌که: ] مسئله از جمله بدیهیات ادیان است. و خیلی در کتب سماویه مطلقاً و در صحف اولیاء بیان رسیده که کمتر [از] این مقدار بیان در بقیه مسائل وارد شده. آن هم سابقاً حکمت وی را بیان کردم [که] از جهت اهتمام به معرفت نفس است.

و توهم نشود که اگر مقصود از ذکر آیات عهد قدیم و جدید این است که مدلل نمایید مذاهب نصاری و یهود را، چنانچه در مقاله اول در بیان مذاهب آن‌ها وعده دادید که در خاتمه مقاله دوم کلمات آن‌ها را نقل نمایید، پس مانعی ندارد و همین مقدار اثبات مدعا نماید. و اما اگر بخواهی برای خودت دلیل قرار دهی، دلیل نمی‌شود. زیرا اینها کتب منسوخه متحرفه می‌باشند.

و از اینجا هم معلوم شده که اینها هم مدرک اصحاب نمی‌باشند در استناد به کتب سماویه. چون که اولاً مقصود بیان کلمات آن‌ها بوده چنانچه وعده داده بودم که اساس دیانت آن‌ها هم همین نحو است. و ثانیاً این شبهه شما نظیر شبهه اخباریین است در عدم جواز تمسک به ظواهر کتاب به لحاظ وقوع تحریف در وی. و نظیر عدم جواز عمل به شرایع سابقه به استصحاب یا غیر آن به لحاظ وقوع نسخ. پس شبهه دوم که در اینجا مورد ندارد. زیرا مسئله با نسخ تناسب و ارتباط ندارد، و نسخ بردار نیست.

و اما مسئله تحریف، جواب همان است که در اصول ذکر کردند در دفع شبهه آن‌ها که داعی بر تحریف در امثال این مسئله متصور نیست. تحریف در مسئله نبوت و احکامی که موافق با هوای نفس باشد و امثال ذلک، نه مثل مسئله ما. و ثالثاً قرائن صدق دارند از عقل و آیات و اخبار و اجماع تمام آیات وی که تحریف نشده،<sup>۱</sup> پس قابل انکار نیست. پس هم برای ما حجت باشد. و هم تصحیح کلام اصحاب شود، و اسناد نیز درست می‌شود. و الله الهادی.

۱. یعنی عقل و آیات و اخبار و اجماع دلالت دارند که هیچ‌آیه‌ای از آیات قرآنی مورد تحریف قرار نگرفته است.

### تتمه [در شبهات این بحث]:

چون تو شناختی که به مقتضای اجماع منقول متواتر و اجماع محصل فضلاً از سیزده قسم اخبار متواتره و آیات عدیده قرآن و دلایل عقلیه و اتفاق کتب سماویه از مثل اناجیل و زبور و تورات و صحف که حقیقت انسانی که تعبیر از من و تو شما می‌شود، چیزی شریف و دُرّی است لطیف مجهولة الذات معروفة الصفات [که] حضرت احدیت خلق فرمود آن‌ها را در ملاً اعلیٰ به ید قدرت خود از چندین هزار سال قبل از خلقت بدن، و بعد امر فرمود تدریجاً به دنیا بیایند و به این بدن عنصریه تعلق بگیرند برای حکم و مصالحی در مدتی؛ نظیر نزول ملائکه و تلبسشان به این بدن برای حکمی در مدتی و بعد مراجعه کنند، پس اینک دانسته باش این‌که این مسئله موجب چند اشکال عقلی شده، و این معنی باعث چند شبهات گردیده:

#### [شبهه] اول آن‌که:

پس بنابراین لازم می‌آید که آدم ابوالبشر جد بشر نباشد و مردم از او حاصل نشده باشند؛ بلکه اولاد پدر و مادر مثل او پدر و مادر نباشند و اولاد وجودشان از آن‌ها حاصل نشده باشد؛ بلکه اولاد اولاد ماها نباشند. و این معنا خلاف ضرورت و خلاف وجدان و حس است.

#### [شبهه] دوم آن‌که:

این مدعا لازم دارد این‌که خداوند تعالیٰ تنقیص کامل نماید. زیرا ارواح دانا و توانا و شنوا را بیارد از آن مقام قدس و بهجت و سرور محض به این دار عجز و جهل و پر آلام و اذیت و هزاران خونابه و ابتلاء، و این هم قبیح است و هم ظلم. پس محال است از مبدء صادر شود.

#### [شبهه] سوم آن‌که:

این هبوط بی‌فایده محض است. زیرا فایده یا به خداوند راجع است یا به ارواح.

اما فایده برای مبدأ، چون غنی مطلق است، غیر متصور، و اما برای بشر و برای ارواح، ابدأ تصور نشده و نمی‌شود. زیرا غیر نقص و عذاب چیز دیگر تصور نمی‌شود در این دارالوحوش.

**[شبهه] چهارم:**

بنابراین لازم باشد قول به قدم ارواح

**[شبهه] پنجم:**

بنابراین مستلزم باشد قول به تناسخ.

**[شبهه] ششم:**

بنابراین پس میزی در بین ارواح نباشد از حیث تقدم رتبه و تقدم شرفی و غیر اینها، با شهادت وجدان به کذب این معنی.

**[شبهه] هفتم آن‌که:**

بنابراین لازم می‌باشد قول به بقاء آن‌ها بعد از خراب بدن، بلکه قول به ابدیت آن‌ها.

**[شبهه] هشتم آن‌که:**

چرا نوع مردم یاد ندارند وجود آنجایی را و متذکر نباشند آن عالم و وجود آنجایی و زندگانی آن‌جا را؟ این همه مردم در هر دوره و کوره ملیونها بیایند و بروند و یک نفر ادعا نمی‌کند که من یاد دارم آن عالم را و زندگی آن‌جا را، و این علاوه بر خلاف ضرورت و وجدان، محال است.

**[شبهه] نهم آن‌که:**

بنابراین باید افراد انسان اشرف از ملائکه باشند، خصوصاً فرشته‌هایی که عمال عالم باشند.

**[شبهه] دهم آن‌که:**

آنچه معلوم می‌شود حکمت بلکه علت آمدن تکالیف آن عالم بوده، و اگر انسانی را یاد نیاید، پس چه فایده دارد؟ بلکه نقض غرض شود.

### [شبهه] یازدهم آن‌که:

ارواح در آن عالم کامل بودند که به آن‌ها تکلیف شد یا نبودند؟ اگر بگویید کامل نبودند، تکلیف محال است. و اگر بگویید کامل بودند، پس انسان در شکم مادر فضلاً بعد از زاییدن باید کامل باشد.

الی غیر ذلک از توهمات فاسده، چنانچه بعضی از آن‌ها را صاحب «فصول مهمه» و صاحب «وسائل» بعد از آن‌که می‌گوید: بعضی از متکلمین شبهاتی و اشکالاتی کردند در این مسئله، با آن‌که زیاده بر هزار روایت دارد، نقل کرده، و بعد فرموده: علاوه بر این‌که جواب این شبهات را بچه‌ها می‌دانند فضلاً از مردان و بزرگان، اگرچه ایشان اولاً زیاده بر دو شبهه را بیش نقل نکرده و جواب را هم مرقوم نداشته که در وی نظر کنیم، بدانیم چه نحو است که اطفال هم متذکر باشند و بدانند.

### باری اما جواب از شبهه اول:

آن است که اصل پدر و والد، وجودی را گویند که منشأ وجود دیگر باشد یا به نحو علیت یا به نحو اعداد و یا به نحو اقتضاء. و لذا عیسی علیه السلام از خداوند تعبیر به پدر کرده بلکه این معنا شایع بوده در السنه انبیاء قبل، بلکه از مؤمنین آن‌ها خاصه بنی اسرائیل، لذا وقتی که رسول عیسی پطرس، دعوت بنی اسرائیل را نمودند در اورشلیم، آن‌ها گفتند ماها همگی پسر خدا می‌باشیم؛ چه خصوصیت به عیسی دارد؟ پس آدم را جد گوئیم، یا پدر را پدر به لحاظ آن‌که منشأ بلکه علت این جسد شده است. بلکه جسد وی تخم و اصل و بذر بقیه اجساد عنصریه بشر شده است. و جسد وی منشأ وجود این نشأه و این عالم و این هیكل شده و به این عنایت صحیح است پدر یا جد گفتن.

و اما در آن عالم البته آدم جد نباشد و پدر پدر نباشد. زیرا تولد و تولدی نبوده که این عناوین بار باشد. بلی به عنایت‌های دیگر بر واسطه وجود آن ارواح صدق پدر

کند. لذا در اخبار مستفیضه وارد شده که ماها بعضی خاضع خدا باشیم و بقیه مردم خاضع ماها. وارد شده که من و علی دو پدر می‌باشیم از برای امت. پس به این عنایت‌ها پدران نشأه و آن عالم، غیر محمد و علی علیه السلام کسی دیگر نیست.

### و اما جواب از شبهه دوم:

اما اولاً ملتزم می‌شویم که کامل نبودند بلکه آمدند اینجا کامل شوند. و ثانیاً کامل بودند و آمدند و اکمل شوند. و ثالثاً چه مانعی دارد اگر مصلحتی اقتضا کند، اهم از آن تنقیص نماید؟ لذا همین شبهه در شق القمر کردند و همین جواب شنیدند بنابراین مذهب قدما در قمر. و به هر دو اشاره شده در اخبار، مراجعه کنید.

در همین مقاله، حدیث اول از علل، در طایفه هفتم - که حدیث مفصل بوده - که فرمودند: خداوند رحمت کرد بر ارواح آنها اینجا آورد. چون دانست خداوند که اگر آنها را به حال خود گذارده بود، هلاک می‌شدند. چون دعوی ربوبیت می‌کردند، آورد مبتلایشان نموده تا بدانند چه خبر است، مراجعه نمایند. و بعضی از حکما می‌گویند که کمال داشتند آمدند اکمل شوند. چنانچه ملاصدرا در «اسفار» گفته است.

مراجعه فرمایید مقاله اول را؛ فهرست حکماء.

### و اما جواب از شبهه سوم:

پس واضح شد که از دومی بسیار فائده دارد و بر حکیم واجب بوده این هبوط، والا اگر نیاورده بود روح را و خلق نمی‌کرد، تفویت مصلحت مهمه بر عباد کرده بوده، و آن قبیح است از حکیم. و فایده هم به عباد راجع است نه به مبدء عز اسمه.

### و اما جواب از شبهه چهارم:

نفهمیدم خلق ارواح قبل از ابدان یا قبل از اجساد چه ملازمه دارد با قدم آنها؟ آیا فرشته‌هایی که خداوند خلق فرموده قبل از عالم ملک توهم شده قدم آنها را؟ اصلاً شبهه بی‌اساس است.

### و اما جواب از شبهه پنجم:

ظاهر شد از آنچه در جواب چهارم بیان کردیم. زیرا معلوم نشد وجه ملازمه خلقت آن‌ها قبل از اجساد فضلاً از ابدان با قول به تناسخ. گویا گمان شده که قبلاً قالب مثالی داشتند، بعد آمدند اینجا [در] قالب عنصری داخل شدند، بعد هم در برزخ قالب مثالی دارند. بعد هم در قیامت قالب عنصری پیدا کنند. و این خیلی عجیب است! زیرا توهم تناسخ محال یا غلط یا کفر است! و این معنا مراد نیست. بلکه آن بوده که در فهرست بابیت بیان کردم؛ مراجعه کنید مقاله اول را.

### و اما جواب از شبهه ششم:

نیز نفهمیدم ملازمه عدم میز در بین آن‌ها. شرافت را حکما شش قسم کردند. پس کما این که در این نشأه بعضی سبب و جوب باشند و شرف به رتبه پیدا نمایند، و بعضی ذاتاً قوی و جوهر شریفی باشند و یک قسمت شرف دیگر داشته باشند، و غیر اینها از اقسام شرف، آنجا هم همین باشد.

آیا احدی توهم کرده که فرشته‌ها همه در یک رتبه بوده باشند و هیچ فرقی بین آن‌ها نباشد، به صرف آن که در عالم مجرد خلق شدند؟ پس مقامات و مراتب چنانچه در اخبار رسیده، محفوظ خواهد بود. و آن به نحوی که شیعه اعتقاد دارند، باید محفوظ بماند.

### و اما جواب از شبهه هفتم:

این دیگر خیلی مصیبت است! زیرا بقاء بعد از مردن چنانچه در مقاله سوم بیان می‌کنیم، ان شاء الله ضروری تمام ادیان و مذاهب است. گویا متوهم گمان کرده بقاء ملازمه با واجبیت دارد ذاتاً، ولی توهمی است بی‌ربط و بی‌اساس.

### و اما جواب از شبهه هشتم:

اما اولاً قبول نداریم که احدی را یاد نیاید. بلکه همه انبیاء و اوصیاء گفتند که ما را یاد بیاید. و مناجاتی داشتند، و شکایت مفارقت می‌کردند. بلکه زیادی از صلحا و



اولیاء را یاد بیاید، چنانچه در مقاله اول و همین دوم بیان کردم.

علاوه بر این که این یادداشتن به واسطه کمال نفس است که حجابات همه را دور انداخته. پس بنا بر این مقدمه اولاً غیر نبی و وصی یاد ندارد.

و ثانیاً [چنانچه] اظهار کند؛ مفسده دارد.

و ثالثاً اگر مصلحتی قائم به اظهار شد، به کنایه و رموز ابراز دارند. و با این کنایت غالب صاحبان کمال اشاره کرده اند.

و رابعاً اگر اظهار هم بکند، نادر است. و اخبار فوق استفاضه می باشند که خداوند انشاء کرد غضباً بر آنها، چنانچه صریح کتاب الله است. علاوه بر این که مصلحت اقتضاء انشاء دارد و اگر نه اختلال نظام لازم می آید، چنانچه پاره ای اخبار دارد.

و خامساً در «صحیفه حسینه» در دعای عرفه گذشت که فرمودند: به واسطه عوالمی را که طی نمودم، دور از تو شدم. و در روایت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده که هفتاد عالم طی کردند ارواح تا به اینجا رسیدند، پس البته فراموش شده. و در روایت دیگر هفتاد هزار.

و سادساً [یا] این همه حجابات و ابتلائات چگونه انسان بتواند یاد آورد؟! ندیدی در «زبور» داود عَلَيْهِ السَّلَام چه شکایتها داشت که دست مرا بستی، پای مرا بستی، این همه زنجیرها بر من بستی، این سنگ بزرگ روی سینه ام گذاشتی، و امثال اینها. و سابعاً البته غیر معصوم و تالی آن نباید یاد بیاورد به نص قرآن: ﴿تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾. <sup>۱</sup> این مردم فراموش کردند خدا را، خداوند نیزها نمود آنها را تا فراموش نمودند خودشان را. پس یاد نداشتن مطابق با قاعده است. آیا تعجب نمی کنی از کسی که می گوید که چگونه خداوند از نظر انداخت و چطور می شود این معنا و حال آن که بنده زندیق ذلیل او «ملکم خان» ساحر، فراموش خانه درست

کرده که هر که از آنجا بیرون آمدی، ابداً یادش نبود که آنجا که بوده و چه شده و چه گفتند. حتی آنکه بعضی را کشتند که ابراز کند، کشته شد، نتوانست ابراز کند. و در حضرت حق تعجب دارد.

و سابقاً سلمنا احدی یاد ندارد. این ادله که من در این مقاله نقل کردم، که از جمله سیزده قسم اخبار متواتره بود، انسانی نمی تواند دست بردارد که مرا یاد نمی آید. این معنی - نستجیر باللّه - کاشف از اموری است.

و ثامناً اگر یاد آورند، کذب قرآن لازم آید. چه در قرآن بیان فرموده صراحتاً که ابداً یاد نیاورند. چون که کون این عالم و کون این صورت و این نشأه و این بدن مستلزم فراموشی است مگر از برای انبیاء و اولیاء و امثال آنها، چنانچه در سوره انعام خبر داده ما را به این لزوم نسیان. و آن این است:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ قَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ \* بَلْ يَدَأ لَهْمٌ مَّا كَانُوا يَخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ \* وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾<sup>۱</sup>

یعنی فرمود خداوند که اهل جهنم تمنای برگشتن به دنیا نمایند که مؤمن شوند؛ و حال آنکه دروغ می گویند. اگر برگردند باز کفر اختیار کنند و معصیت ورزند.

پس اگر فرض کنیم که فرعون را خداوند اجازه می داد بیاید به دنیا، یا گویی ایمان اختیار می کند و طاعت می ورزد، تکذیب قرآن است. و یا می گویی کفر و عصیان اختیار می کند، پس در این صورت یا علم دارد و جداناً به آن جهنم و عذابی که مبتلا بوده، یا علم ندارد و فراموش کرده. با فرض علم داشتن محال است اختیار کفر عقلاً و عادتاً.<sup>۲</sup>

۱. سوره انعام، آیه ۲۷-۲۸.

۲. هیچ محالی لازم نمی آید. بسیاری انسانها علم به قیامت و معاد دارند و در رأس آنان ابلیس است که علم به قیامت دارد ولی عملاً معاصی خداوند را انجام می دهد.

پس منحصر آمد به صورت فراموشی، و حال آنکه یک دقیقه فاصله شده. پس چگونه با هزاران سالها اگر فاصله شود! پس البته فراموش نمودن پیش، لازم این عالم است و نیز قول خداوند تبارک و تعالی در سوره بنی اسرائیل: ﴿قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾ \* قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكَاتٍ رَسُولًا<sup>۱</sup>.

آیه به خوبی دلالت دارد که نسیان عالم قبل از لوازم بودن در این عالم است چه کفار گفتند: خداوند بشر را برای ماها پیغمبر قرار داده. چرا فرشته نفرستاد؟ جواب داده شدند که ما اگر فرشته‌ها را در زمین سکنا دهیم، باید از آسمان برای آن‌ها ملکی پیغام بیاورد. و بدیهی است که اگر ملائکه متذکر عالم قبل باشند، و حال آنکه معصوم بودند، محتاج به ارسال رُسل نباشند. پس آمدن رسول برای حصول نسیان خواهد بود. فتأمل.

#### و اما جواب از شبهه نهم:

اولاً باز نفهمیدیم چه ملازمه است که باید ارواح که قبل از ابدان خلق شدند، پس اشرف باشند از ملائکه.

و ثانیاً البته اشرف است از ملائکه. و گذشت در همین مقاله چند حدیثی که ملائکه بعد از چهارده معصوم و شیعیان خلق شدند که از جمله شیعیان انبیاء و اوصیاء باشند. و هم از برکت وجود آن‌ها فرشته‌ها معارف پیدا کردند و مؤمن و موحد شدند.

#### و اما جواب از شبهه دهم:

اما اولاً قبول نداریم که آنجا این ارواح مکلف شدند؛ به هیچ وجه. زیرا ملازمه نیست بین خلقت با تکلیف. و این کتاب هم ابداً به هیچ وجه نظری به کیفیت

تکالیف عالم میثاق ندارد. بلکه مهیا است اجمالاً برای این که حقیقت انسانی خلق شده است قبل از اجسام و قبل از ابدان، و آنجا تکلیف بوده و یا نبوده در جای دیگر باید گفته شود.

و اما ثانیاً اصلاً فایده در فراموشی است. اگر فراموش نفرماید، آمدن بی فایده می شود. زیرا شناختی که شقاوت و سعادت بر حسب اخبار آنجا برای ارواح حاصل شد به مخالفت و موافقت، چنانچه در طائفه چهارم گذشت. پس اگر یاد بیاورند که امتحان حاصل نمی شود، و امتیاز شقی و سعید محقق نمی شود. با این که سلمنا آن سعادت و شقاوت هم آنجا حاصل نشده باشد و آنجا تکلیف نبوده، البته می دانی که آن عالم سرور محض بوده و بهجت صرف بوده و لذت خالص بوده، و ﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِي﴾<sup>۱</sup>.<sup>۱</sup> بوده.

پس اگر مردم یادشان بیاید، سعید اینجا غیر معصوم، طاقت ماندن ندارد. بلکه معصوم هم، مگر نشنیدی عقل کل (یعنی پیغمبر ﷺ) می فرمود: «یا حمیراء، کلمینی»<sup>۲</sup> و «من بشرنی بخروج صفرابشره بالجنة» و مگر نخواندی نشاط سلیمان را. و شقی اینجا هم دیگر محال بوده که شقاوت خود را ابراز کند. پس امر تکلیف ناتمام می شد، و آدم خوب از بد تشخیص پیدا نمی کرد، و سعید از شقی و عاصی از مطیع امتیاز پیدا نمی کرد. چنانچه مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به این مطالب بنده در «نهج البلاغه» در باب بناء مکه بیان می فرماید.

علاوه اصلاً اختلال نظام لازم می آید چنانچه [برای] شاهد بیان بنده روایت وارد شده است که بعضی از امم بنی اسرائیل از پیغمبر خود تقاضا کردند که خداوند شیطان را از میان آنها بردارد که تا دیگر معصیت نکنند. و هر چه پیغمبر آنها

۱. سوره زخرف، آیه ۷۱.

۲. خطاب به عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

موعظه نمود، اجابت نشد تا بالاخره خداوند اجابت فرمود، چند ساعتی که یک اختلال نظامی حاصل شد که اگر سه چهار روز باقی ماندی، بشر منقرض شدی از دنیا. علاوه اصلاً اعتراض بر حکیم غلط است. و ابلیس به واسطه همین غلط کاری به اینجا رسید. پس بدیهی است برای جلوگیری از این معانی فرارگاهی غیر از فراموشی نیست. و اگر فراموش نکند، نقض غرض است تحقیقاً.

### و اما جواب از شبهه یازدهم:

پس آنچه در جواب دهم گذشت که قبول نمی‌کنم مکلف بودن را. این شبهه بر کسی است که ملتزم به تکلیف باشد. و در این صورت لازم نکرده کامل باشند. و ثانیاً ملتزم به کمال می‌شوم. لکن ابراز کمال موقوف است که انسان مقید و محبوس نباشد، و مانعی از ابراز کمال نداشته باشد. و ارواح وقتی که آمدند اینجا، کمالات آن‌ها نمی‌شود ابراز شود مگر به آلات بدن. و در آن وقت قابلیت ندارد. علاوه بر این که حجابات مانع از کمال وی باشد. چنانچه از مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» وارد است، فرمود: ای مردم، علم در آسمان نیست تا بر شما نازل شود و در زمین [هم] نیست که بر شما خارج شود. تخلق پیدا کنید به اخلاق روحانین تا بر شما ظاهر شود. چون علم در خود شما است. پس هر عیبی هست در خود شما است. چنانچه حافظ گفته:

اسلام به ذات خود ندارد عیبی      هر عیب که هست از مسلمانی ماست

و این رساله اقتضاء تطویل ندارد. الحمدلله کما هو أهله و مستحقه و صلی الله علی محمد و آله.

[حاصل آنکه:]

این آخر آنچه مقصود بوده از مقاله دوم بحمد الله و منه موفق شدیم. پس ای یاران، مستفاد از مقاله اول در کلمات نوع صاحبان ادیان و مقاله دوم در اجماع و عقل و کتاب و سنت متواتره به اقسام تواتر و اناجیل خمسۀ عیسی علیه السلام و

صحف بقیه انبیاء علیهم السلام که مسمی به تورات است، چنان شده که این حقیقت که تعبیر از وی می‌نماید به من و تو و ما و شما، چیزی است شریف و لطیف، روحانی و دراک کلیات و جزئیات و ملایمات و منافرات و مورد خطابات شرعی و عقلیه و عرفیه، و از سنخ ملائکه بوده، و خلق شده‌اند قبل از اجساد به مدتهای زیادی. و حکمت و مصلحت حکیم اقتضاء نمود که بیاید به این نشأه و در این ابدان خدمت نماید. و مستعمره این مملکت باشد زمانی، نظیر ظهور ملائکه اینجا برای حکمت و مصلحتی. و باید مراجعه کند سریعاً.

وای بر حال کسی که نشناخته باشد نفس خود را که به هلاکت ابدی دچار خواهد شد. چنانچه خداوند تبارک و تعالی در سوره العصر و در بعض آیات دیگر اشاره فرموده. سوره العصر: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾.<sup>۱</sup> ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾.<sup>۲</sup>

و از برای این حقیقت اسامی کثیره است: آدم است به لحاظ آن که جسد عنصری وی از اجزاء خالصه زمین است. و به رنگ وی باشد. چنانچه لغت و شرع بیان فرمودند.

و انسان است چون که انس به این بدن و این نشأه گرفته اگر ماده وی «ا، ن، س» باشد. و چون که فراموش کرده موطن و مملکت و مسکن و مأوای خود را، اگر ماده «ن، س، ی» باشد، چنانچه تاج الحکماء بغدادی امین فرموده.

و بشر است چون که در این بدن ظاهر شد و به این نشأه بروز نمود. و روح است چون که غایت لطافت دارد. و عقل است چون که مدرک اشیاء است.

۱. سوره عصر، آیه ۲ و ۳.

۲. سوره التین، آیات ۳ تا ۶.

و قلب است چون که احاطه به اشیاء دارد. و ادراک مجردات نمایند.

و نفس است چون که دارای قوا می باشد.

و حیوان ناطق است چون که حس دارد، و مدرک است [در] قبال بقیه حیوانات:

عبارتنامه شتی و حسنک واحد و کلّ الی ذاک الجمال یشیر

پس اینک که حقیقت خود را دانستی که چه می باشی و کجا بودی و از کجا

آمده ای و به کجا می روی، دیگر محتاج به توصیه احدی نباشی، و به خوبی می دانی

که چه چیز برای تو نافع است و کدام چیز ضرر دارد.

و الله الهادی الی الرشاد

# گفتار سوم

در بقای انسان پس از خرابی بدن

**فصل اول:** در بیان اجماع جدید

**فصل دوم:** در بیان سنت

**فصل سوم:** در بیان آیاتی در دلالت بر بقاء نفس در عالم دیگر

**فصل چهارم:** در بیان دلیل عقلی بر بقاء نفس در عالم دیگر

**خاتمه:** مطالبی از دیگر کتابهای آسمانی

**نتیجه سخن:** عظمت معرفت نفس و راههای رسیدن به آن





## مقاله سوم:

### [در بقای انسان پس از خرابی بدن]

مخفی نماند فهمیدی در فهرست عنوان کتاب که این مقاله سوم در بیان دلالت ادله اربعه و بقیه کتب سماویه است و در بقاء انسان بعد از خرابی بدن در بدن دیگری و عالم دیگری که آن بدن را بدن مثالی گویند. زیرا مثل بدن دنیوی است که خود انسان آن را می بیند یا غیر خودش آن را مشاهده می کند. و آن بدن همان است که در خواب به وی تعلق دارد و سیر ملک و ملکوت می نماید. چنانچه مجلسی وعده زیادی علاوه بر اخبار بیان فرموده اند که روح انسان بعد از خرابی بدن باقی است.

و آن عالم را عالم برزخ گفتند، چنانچه در کتاب الله اشاره دارد: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»<sup>۱</sup>. چون که برزخ به معنای واسطه است. و چون آن عالم واسطه است بین دنیا و عالم قیامت، از این جهت آن را برزخ گویند. و در آنجا نعماتی دارد و نعماتی و لذاتی دارد و عذابی و بهشتی دارد و جهنمی. و لذات و عذاب آن روحی و جسمی است مثل آخرت. و آن نعمت و نعمت و لذت و عذاب آن عالم چنانچه اشاره شد و عن قریب از اخبار آن خواهی فهمید، طرف

نسبت با دنیا نیست به هیچ وجه. بلکه می توان گفت فقط اشتراک اسمی دارند. زیرا حوریه را که سرور محض و بهجت صرف و لذت خالص است و حسن خالی است؛ مقروناً به هر چه لوازم وی باشد از مآکول و مشروب و ملبوس و سکنای و بقیه مشتیهات نفس که خود خداوند فرموده که خطور نکرده در قلب بشر. و باز فرمود ملک بزرگی است. و باز فرموده: هیچ نفسی نمی داند که من از برای چشم روشنی آن ها چه چیز نگاه داشتم. و نمی توان مقایسه کرد با این درندگان از اهل دنیا - نستجیر بالله - و غیر اینها. و دانستی که در این مقاله سوم هم فصول و خاتمه ای باشد.

## فصل اول

**بدان - آیدک الله و أرشدک الله** - بقاء انسان بعد مردن که عبارت است از رفع ید نفس از تدبیر این بدن و دخول آن در بهشت برزخی، یا جهنم برزخی، از ضروریات همه ادیان است از مسلمین و نصارا و یهود و مجوس و آن هم به تمام مذاهب مختلفه آنها. و تحصیل این ضرورت را می توان نمود از اقوال علما و کتب آنها از سیر و تواریخ و اخبار و آثار؛ مثل کلام آنها در فقه در تجارت، و در حرمت تسخیر ارواح. و در طهارت در باب احتضار و تشییع و کیفیت آن و غسل میت و دفن آن و نماز آن و تلقین آن و کیفیت گذاشتن در قبر از عامه و خاصه، و در کلام در باب قبر و سؤال و جواب و برزخ، و در تاریخ و سیر از مکاشفات حالات آنها، و از اخبار و آیات بیان زندگی ارواح.

و نیز می توان تحصیل کرد از افعال علما از صدر اول به تمام مذاهب آنها و مسالک آنها و وصایای آنها، از ترتیب و تحصیل اموراتی که مستلزم حیات است؛ مثل کفن خاص و عودۀ مخصوصه و ادعیۀ خاص و امثال ذلک.

و نیز می توان تحصیل نمود از افعال و اقوال عامۀ ناس همج الرعاء به تمام مذاهب آنها، از صدر اول عالم الی الآن، که مشاهده شد به تمام فرق که معامله می کنند با اموات خود معامله احیاء: از تردد بر قبور آنها، و متأذی شدن از سب آنها، و مسرور شدن از طلب رحمت بر آنها، و بذل مال در حق آنها، و خسارت کشیدن مالی و عرضی و نفسی و بدنی برای آنها، در هر دوره و زمانی از هر فرقه به طریق خود که گمان دارند که طریق ایصال خیر به آنها بآن طریق است.

و نیز می توان تحصیل نمود از نقل دعوی ضرورت، و جبلی از علماء بزرگ و عده زیادی از آنها حتی این که رفع ید از برهان کرده اند و به ضرورت اکتفاء نموده اند به دعوی این که انسان در ضرورت بشر حتی هنود و بت پرست و آتش پرست و گاوپرست، چه برهان اقامه نمایند که اعظم از این ضرورت باشد؟! حتی کسی که

طینت وی را از تشکیک در ادله سرشتند و ملقب به رئیس المشککین گردیده بین اعلام، چنین دعوی نموده؛ فخر رازی در «مطالب عالیه» بعد از اقامه دلیل عقلی و نقلی می‌گوید: اینها که دلیل عقلی و نقلی اقامه نمودند بر باقی ماندن روح بعد از بدن و با اموات معاملهٔ احياء می‌نمایند، حسب الرسوم است و گرنه عدم فنا ضرورت بشر است.

### دلیل دهم

ضرورت بشر باشد بر بقاء نفس بعد از رفع ید از بدن. و این معنا را بالوجدان شنیدیم و دیدیم از تمام فرق دنیا از هند و روم و عرب و عجم و تمام ارباب ملل و نحل از یهود و نصارا و مجوس و مسلمین و سایر فرق عالم و طوایف آن‌ها که صدقه می‌دهند و خیرات نمایند و زیارت قبور کنند و عبادت آن‌ها را تکمیل کنند. و اگر نفس باقی نماند لغویت عقلا در هر دوره و زمان لازم آید.

پس نیست این عمل از آن‌ها مگر برای همان امر ارتکازی و جبلی که من حیث لا یشرع بر طبق آن قدم نهادند. پس چنین معنای پیدا و آشکارا و هویدا دیگر محتاج به دلیل نباشد. انتهى.

بلکه جمعی از حکما ادله بر استحاله عقلی اقامه نمودند که محال است نفس فنا شود. و لذا شارح «مقاصد» می‌گوید: فناء بدن من به هیچ وجه مستلزم نابود شدن نفس نیست؛ به هر نحو با هم مغایرت داشته باشند. و ظهور کتاب و سنت و اجماع [به] نحوی است که دیگر محتاج به چیزی از ادله نیست. انتهى.

بلکه مخصوصاً اگر ملاحظه نمایی در این زمان که اعمال تسخیر می‌نمایند و ساحرین و کفره و فجره که مطلب را حسی کردند، از ضرورت بشر گذشته. به کتاب «روح» تألیف طنطاوی مراجعه کنید چه وقایع خبر می‌دهد و در مجلات چه داستانی می‌نگارند.

پس دعوی ضرورت نقلاً و تحصیلاً مثل آفتاب است و قابل انکار نیست از هر دینی و مذهبی و از هر دوره و زمانی و از هر شخصی که می‌بینی، وقت مردن اسباب و لوازم حیات را برای خود تهیه می‌کند.

## فصل اول [در بیان اجماع جدید]:

### در بیان اجماع

اما اجماع منقول: پس از آن فوق تواتر است. چنانچه مخفی نیست بر کسی که مراجعه به کتب ادیان نماید. و شناختی در مقاله اول که همه صاحبان ادیان خاصه از مسلمین و از شیعه خصوصاً از اعلام و اساطین آنها مثل شیخ مفید و صدوق و سید مهدی قزوینی و صاحب حدائق و سید جزائری و ملا احمد نراقی و حاجی و محدث و شیخ بهاء و سید شفیع بروجردی و شیخ عبد الصمد همدانی و فیض کاشانی و علامه مجلسی و سید هاشم بحرینی و کلینی و عاملی و ملا عبدالرزاق لاهیجی و ملا احمد کوزه کنانی و مقدس اردبیلی و ابن میثم و شیخ حسن گوهر و میرزای شیرازی و شیخ علی عاملی و ابن مسکویه و خواجه و ملا عبدالرزاق کاشی و صاحب «مجلی» و شهید و شیخ عبدالنبی حلی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی و سید داماد و شیخ طبرسی و شیخ قمی و حاج آقا رضای همدانی و غیر ذلک از مشاهیر خاصه فضلاً از عامه، فضلاً مثل غزالی و رازی و راغب اصفهانی و سواری و عبدالکریم جیلی و اخوان الصفا و شیخ عبدالله یافعی و محمد رکن الدین و محمد بلخی و شارح «فصوص» و محیی الدین عربی و ابوعلی بلخی، صاحب «شرح موافق» و ملا سعد تفتازانی در «شرح مقاصد» و شیخ عبدالوهاب اشعری و غیر اینها از اکابر آنها فضلاً از حکمای فریقین.

و قبل از آن دو طائفه که در مقاله اول عده‌ای را از مهمین مثل شیخ رئیس، و ملاصدرا، و حاجی سبزواری، و شیخ شهاب‌الدین سهروردی، و قطب‌الدین

شیرازی، و امثال آن‌ها از حکماء اسلام. و عموم حکما قبل از فارابی، و افلاطون، و ارسطو، و ارسطاطالیس، و انبازقلس، و اغاثادیموس، و فیثاغورس، و دیوجانس، و جان دارک، و ایرقلیطوس، و اسکندر و امثال اینها از حکماء قبل، که تمام اینها دعوی اتفاق نمودند بر بقاء روح بعد از خرابی بدن در کتب خود. و اینها اشخاصی بوده‌اند که ما اسامی آن‌ها را در مقاله اول ذکر نمودیم. و تمام فقهاء و علما همه ادیان خاصه مسلمین از عامه و خاصه دعوی اجماع و ضرورت نمودند.

و اما اجماع محصل: به هر چه ملاک تحصیل آن باشد علی اختلاف مسالک اصحاب در اصول از جهات عدیده، در این مقام موجود است. و [برای] تو بعد از اطلاع به مقاله اول، و فصل اول از مقاله سوم، و آنچه ذکر نمودیم در فصل دوم در اجماع منقول دیگر ریبی باقی نمی‌ماند در بقاء وجود آن بعد از تخلیه بدن. واللّه الهادی الی الرشاد و الصواب.

## فصل دوم [در بیان سنت]:

در نقل سنت است از شیعه و سنی خصوصاً به ضم فقرات ادعیه، زیاده از پنج هزار حدیث می‌باشد، و ذکر همه موجب چندین کتاب می‌شود. ولی ما آن‌ها را نیز مثل ذکر سنت در مقاله دوم به وجود روح قبل از بدن در طی طوائفی قرار می‌دهیم، و از هر طائفه مقداری را ذکر می‌نماییم تبرکاً و اطمیناناً. و الله الهادی.

### طایفه اول

در بیان عده‌ای از اخبار که بیان می‌نماید جسد روح را که بعد از مردن به آن تعلق می‌گیرد یا دارد که جسد مثالی گویند. و این طایفه تواتر لفظی دارد. و گذشت چند عدد از آن اخبار در مقاله دوم که فرمود: جسدی را که ارواح به وی تعلق گیرند، آن جسدی است که قبل از آمدن در این دنیا در وی بودند و بعد هم به وی تعلق می‌گیرند.

و عده دیگر در باب رؤیا، می‌گویند: جسدی را که ارواح در عالم خواب به وی تعلق می‌گیرند، جسدی است که بعد از مردن به وی تعلق گیرند. و عده دیگر غیر این دو فرقه می‌باشد و ما مقداری از آن در این طایفه که موجب صدق مدعا شود، نقل می‌نمایم و بقیه را اکتفا به حواله نمایم:

### حدیث اول

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که ابی ولاد عرض کرد خدمت ایشان که قربانت گردم عامه نقل می‌کنند از پیغمبر صلی الله علیه و آله این که ارواح مؤمنین بعد از



مردن در حوصله‌های مرغان سبزی<sup>۱</sup> باشند در حول عرش، آیا این روایت صحیح است یا نه؟

فرمودند: خیر صحیح نیست. هر مؤمنی بزرگتر باشد در نزد خداوند و اجل از آن باشد که قرار بدهد روح وی را در حوصله مرغان، و لکن ارواح مؤمنین [را] بعد از مردن، خداوند قرار دهد جا و مسکن آن‌ها را در ابدانی مثل بدن دنیوی آن‌ها.<sup>۲</sup>

### حدیث دوم

از «تهذیب» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که ابی بصیر سؤال کرد از ایشان از ارواح مؤمنین بعد از مردن، فرمودند: در بهشت باشند در ابدانی مثل ابدان دنیوی آن‌ها که اگر تو ببینی آن را هر آینه بگویی که فلان است.<sup>۳</sup>

### حدیث سوم

از «جامع الاخبار» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که یونس گفت: بودم خدمت ایشان، پس فرمودند: مردم یعنی عامه چه می‌گویند در ارواح عامه مؤمنین؟ پس عرض کردم: می‌گویند در حوصله‌های مرغان سبزی باشند. داخل شوند در قنادیل عرش، و باشند آنجا. پس فرمودند: پاک و منزّه است خداوند. هر مؤمنی بزرگتر باشد و کریم‌تر باشد در نزد خداوند از این‌که روح آن را قرار دهد در حوصله‌های مرغ.

پس بدان ای یونس، وقتی که مرگ مؤمن برسد، حاضر شود آن مؤمن را محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ملائکه مقربین. پس وقتی که خداوند قبض نمود

۱. درباره این روایات نک: الروح از ابن قیم الجوزیه، چاپ مکتبه المنار، اردن، ص ۲۰۴؛ التحریر المرسخ

فی احوال البرزخ از محمد بن طولون صانحی، چاپ دارالصحابه، ص ۲۷۳.

۲. الکافی (فروع)، ۳، ص ۲۴۴؛ بحار، ج ۶، ص ۲۶۸ و ج ۶۱، ص ۵۰؛ الوافی، چاپ سنگی، ۳، ص ۹۹؛ معالم الزلفی، ص ۱۲۳.

۳. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۷۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۴۶۶.

روح او را قرار بدهد آن روح را در قالب مثالی در قالبی مثل قالب دنیوی، پس بخورند و بیاشامند. پس هر که از دنیا بیاید نزد وی، بشناسد آن را به همان جسدی که در دنیا داشته.<sup>۱</sup>

### حدیث چهارم

از حسین [بن سعید] در کتاب «زهد» مثل حدیث مذکور روایت شده لذا متن را اعاده ندهم.<sup>۲</sup>

### حدیث پنجم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده مثل حدیث سوم لذا اعاده ندهم.

### حدیث ششم

از شیخ [طوسی] در «تهذیب» روایت شده مثل این حدیث، لذا اعاده نمی شود متن آن.<sup>۳</sup>

### حدیث هفتم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که ابی بصیر عرض کرد خدمت ایشان که ما مسلمانان صحبت می کنیم و می گوئیم که ارواح مؤمنین در حوصله های مرغ سبزی باشند و می چرند در بهشت و بر می گردند به سوی قنادرل عرش. فرمودند: چنین نباشد.

عرض کردم: پس کجا باشند؟ فرمودند: در روضه بهشت در ابدانی مثل اجساد دنیوی آنها.<sup>۴</sup>

---

۱. جامع الاخبار، ص ۴۹۰؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۴۵؛ الزهد، ۸۹، ۲۴۱؛ و نیز نک: تهذیب الاحکام، ۳۶۴/۴ ح ۹۷؛ و امالی طوسی با تحقیق مؤسسه بعثت، ص ۴۸.  
۲. معالم الزلفی، ۱۲۳، به نقل از کتاب الزهد.  
۳. تهذیب الاحکام، ح ۱، ص ۴۶۶.  
۴. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۱؛ معالم الزلفی، ۱۲۳.

### حدیث هشتم

سؤال شد از ابی عبد الله علیه السلام از ارواح مؤمنین، پس فرمودند: در بهشت باشند به صورت جسد دنیوی آنها که اگر ببینی آنها را بگویی فلان است.<sup>۱</sup>

### حدیث نهم

از مجلسی، از شیخ مفید از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: کسی که از دار دنیا برود، روح او کجا می رود؟ فرمودند:

هر که بمیرد محض ایمان یا محض کفر،<sup>۲</sup> منتقل می شود او از هیکلی که دارد به مثل آن و صورت آن و جزا داده می شود در آن بدن به اعمال خود تا روز قیامت.<sup>۳</sup>

### حدیث دهم

از «کفایة الموحدین» از معصوم علیه السلام روایت شده که از برای روح جسدی است مثل جسد دنیوی آن.<sup>۴</sup>

### حدیث یازدهم

از مجلسی، از قاسم، از معصوم روایت شده مثل آن، حدیث لذا متن را اعاده ندهم.

### حدیث دوازدهم

از «بحار» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: ارواح در بهشت می باشند مثل جسد دنیوی آنها.<sup>۵</sup>

۱. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۴۶۶ باب تلقین المحتضرن؛ الاربعون حدیثاً از شیخ بهایی، چاپ جامعه مدرسین، ص ۴۹۹.

۲. محض ایمان و محض کفر به ایمان و کفری اطلاق می شود که از روی خرد و دانش کوچی پس از رسیدن به مرحله بلوغ فردی حاصل شود که در این صورت دیگر ایمان یا کفر او تنها از روی خواست خود اوست.

۳. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۵۳.

۴. کفایة الموحدین، ج ۴، ص ۴.

۵- نیز نک: معالم الزلفی، ص ۱۲۳.

### حدیث سیزدهم

از اردبیلی از شیخ مفید از معصوم روایت شده که: خداوند قرار می‌دهد روح مؤمنین را در قالبی مثل قالبش در دنیا در بهشتی از بهشت‌هایش و نعمت می‌دهد به آن‌ها در آن بهشت تا روز قیامت.<sup>۱</sup>

و اشاره کردم که عده‌ای هم در مقاله دوم گذشت. و عدد کثیری هم در باب خواب دیدن وارد است که معصوم بیان می‌فرماید، زیاده را مراجعه کنید. و این مقدار از این طایفه کافی است برای صحت مدعایم.

### طایفه دوم:

در بیان ذکر اخباری که وارد شده است به عنوان سؤالات و احوالات و کیفیت آن و تعمیم و تخصیص آن و عذاب و نعمت آن.

و مرادشان از قبر چنانچه مجلسی نقل فرموده در «بحار»، محلی است در عالم برزخ<sup>۲</sup> که از روح انسان مضافاً به بدن آن سؤالات اجمالی و محاسبات اجمالی خواهد شد. و شیخ مفید<sup>۳</sup> نیز به عین این مقاله تقریر فرموده‌اند.

و این معنا دعوی ضرورت ادیان است علاوه بر مسلمین علاوه بر شیعه، چنانچه در «کفایة الموحدين»<sup>۳</sup> و شارح «مقاصد»<sup>۴</sup> و تفتازانی و غزالی<sup>۵</sup> و دوانی<sup>۶</sup> و علامه<sup>۷</sup> و خواجه<sup>۸</sup> و جمعی از اعیان دین ادعا نمودند.

۱. دربارهٔ قالب مثالی نک: تفسیر موضوعی پیام قرآن، ج ۵، ص ۴۶۱ تا ۴۶۵.

۲- بحار، ج ۶، ص ۲۷۱.

۳. کفایة الموحدين، ۴ ص ۲۳۴.

۴- نک: بحار، ج ۶، ص ۲۷۴ - ۲۷۵.

۵- نک: بحار، ج ۶، ص ۲۷۴ - ۲۷۵.

۶- نک: بحار، ج ۶، ص ۲۷۴ - ۲۷۵.

۷- بحار، ۶ / ۲۷۲.

۸- بحار، ۶ / ۲۷۲.

و در خاتمه مدلل کنم که به همین نحو بقیه ملل نیز قائلند، اگر چه بر حسب صغری بعض بیاناتی در بین آن‌ها باشد. بلکه بعضی از علمای عامه اشکالی دارند مثل بلخی.

کیف کان قبر به اجمال معنای وی دعوی تواتر اخبار، علاوه بر ضرورت مذکوره، از فریقین بسیار است. بلکه از «کفایة الموحدين» اخبار آن بشمار است. پس ما به ذکر چند عددی از آن تبرکاً اکتفا می‌نماییم و بقیه را به حواله اکتفا می‌کنیم:

### حدیث اول

از حضرت صادق علیه السلام و غزالی از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: قبر یا بوستانی است از بوستانهای بهشت و یا چاهی است از چاههای جهنم.

### حدیث دوم

از «احیاء العلوم» از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: مؤمن در قبرش در باغ و بوستان سبزی است. و زمین وسعت پیدا می‌کند از برای آن هفتاد ذراع، و روشن شود از برای وی مثل نور ماه در شبهای چهاردهم و پانزدهم. و آیا می‌دانید در چه نازل شده این آیه: ﴿فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً﴾.<sup>۲</sup> عرض کردند: خدا و رسول می‌دانند. فرمودند: عذاب کافر است در قبرش. مسلط می‌شود بر وی نود و نه افعی که از برای هر افعی هفت سر باشد و او را بگزند و عذاب دهند تا روز قیامت<sup>۳</sup>.

### حدیث سوم

از «کافی» از معصوم علیه السلام روایت شده که سؤال کردم از وی از کسی که دارش زدند

۱. احیاء علوم الدین: ج ۴، ص ۲۵۴ و ص ۷۱۷؛ ج ۱ ص ۴۵۴، چاپ دارالهادی، بیروت.

۲. سوره طه، آیه ۱۲۴.

۳. احیاء علوم الدین: ج ۴، ص ۷۲۴.

۴. حکیم متاله ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی در گوهر مراد ص ۶۴۸ می‌نویسد: انفق المسلمون علی حقیقة سنوالم منکر و نکیر فی القبر و عذاب الکفار و بعض العصیان فیه. و شارح مقاصد نیز گوید: انفق الاسلامیون علی حقیقة سنوالم منکر و نکیر فی القبر و عذاب الکفار و بعض العصاة فیه. البحار، ج ۶، ص

که آیا او را هم عذاب می‌کنند مثل عذاب قبر؟

فرمودند: بلی. خداوند امر می‌فرماید هوا را این‌که بفشارد وی را مثل فشار قبر.<sup>۱</sup>

### حدیث چهارم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که سؤال شد از ایشان که آیا شخصی را که دارش زدند مثل عذاب قبر برای وی باشد؟ پس فرمودند: پروردگار زمین و هوا یکی باشد. پس بفرماید به هوا و وحی کند به وی تا آن‌که فشاری بر وی وارد نماید سخت‌تر از فشار قبر.<sup>۲</sup>

**فائده:** از این دو حدیث استفاده می‌شود بر این‌که مراد از قبر همان بود که در اول عنوان مجلسی رحمته الله علیه از «بحار» نقل کردیم.

### حدیث پنجم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: می‌آید دو ملک نکیر و منکر به سوی میت بعد از آن‌که دفن شد. صوت آن‌ها مثل رعد شدید و چشم آن مثل برق زنده. و زمین خط کشیده می‌شود از موهای آن‌ها. سؤال می‌کنند میت را از پروردگار خود، و دین خود. پس اگر مؤمن باشد، بگوید: خداوند رب من باشد، و اسلام دین من باشد. پس می‌گویند به وی که چه می‌گویی در این مردی که خارج شد بین شما مردم؟

پس بگوید: از محمد رسول خدا سؤال می‌کنی. پس می‌گویند: آیا شهادت می‌دهی تو به رسالت پیغمبر؟

پس می‌گوید: شهادت می‌دهم که او پیغمبر است. و اگر کافر باشد، می‌گوید:

نمی‌دانم.<sup>۳</sup>

۱. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۱.

۲. همان.

۳. الکافی: ج ۲، ص ۲۳۶.

### حدیث ششم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده مثل حدیث پنجم در بعضی مضامین.<sup>۱</sup>

### حدیث هفتم

از «بحار» روایت شده مثل آن در بعضی مضامین.<sup>۲</sup>

### حدیث هشتم

از «کافی» از صادق علیه السلام روایت شده مثل آن با زیاده از حیث مضمون.<sup>۳</sup>

### حدیث نهم

از کشی روایت شده مثل روایت هشتم.

### حدیث دهم

از «کافی» از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده مثل آن که فرمودند که: سؤال کنند مؤمن را در قبر از پروردگارش، پس بگوید که خداوند است. و از دین او پس بگوید: اسلام است. و از پیغمبر، پس بگوید که محمد صلی الله علیه و آله است. و از امام او، پس بگوید که فلان و یک به یک از امامها می پرسند، و او جواب می هد. پس بگویند به وی که از کجا دانستی آن ها را؟ بگوید: خداوند به آن ها هدایت کرد، و نگاهم داشت بر آن ها. پس بگویند: بخواب مثل خواب عروسان. و بگشایند دری از بهشت برای آن مؤمن. و اگر کافر باشد، بگوید: شنیدم مردم اینها را می گفتند. پس بزنند وی را به گریزی که تمام جن و انس طاقت وی را نیاورند. پس آن شود مثل آهن گداخته، پس لوحی از آتش بر قلب او بگذارند.<sup>۴</sup>

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲. بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۳۷.

۳. الکافی: ج ۳، ص ۱۳۸.

۴. الکافی: ج ۲، ص ۱۳۸؛ کتاب الجنائز: باب المسألة فی القبر، ص ۱۱.

### حدیث یازدهم

از «بحار» روایت شده مثل آن.<sup>۱</sup>

### حدیث دوازدهم

از «کافی» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده مثل آن مضموناً.<sup>۲</sup>

### حدیث سیزدهم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: سؤال نمی‌شود در قبر

مگر از مؤمن محض، و کافر محض و اما مستضعفین را سؤال نمی‌کنند.<sup>۳</sup>

### حدیث چهاردهم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده مثل آن.<sup>۴</sup>

### حدیث پانزدهم

از «کافی» روایت شده مثل وی.<sup>۵</sup>

### حدیث شانزدهم

از «کافی» روایت شده مثل آن.<sup>۶</sup>

### حدیث هفدهم

از «کافی» روایت شده مثل حدیث سیزدهم.

---

۱. بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۶۳ به نقل از الکافی.

۲. بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۶۳ به نقل از الکافی.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۶؛ علم‌الیقین، ۲۹۰، ص ۸۷۵، المحجة البيضاء، ۸، ص ۳۱۰. درباره‌ای از روایات آمده است که سؤال قبر اختصاص به گروه خاصی ندارد. تعارض این دو دسته از روایات چگونه می‌شود؟ بعضی از دانشمندان گفته‌اند: «آن سؤالی که مخصوص مؤمن خالص، و کافر خالص است، سؤال خاصی است و جزئیات از مستضعفان فرهنگی سؤال نمی‌شود» اصل نماز، حج، و روزه و... از تمام مردم پرسیده می‌شود. نک: لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۳۱.

۴. الکافی: ج ۳، باب المسألة فی القبر، ح ۲.

۵. همان، ج ۳.

۶. همان، ج ۴.



### حدیث هجدهم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که سؤال نمود از آن حضرت ابی بصیر که آیا احدی از فشار قبر معاف می باشد؟  
پس فرمود: پناه می بریم به خدا از فشار قبر. بعضی از مردم از وی معاف می باشند. رقیه را که عثمان کشت، پیغمبر صلی الله علیه و آله بر قبرش ایستاد، پس بلند کرد سر خود را به آسمان و اشک ریخت و فرمودند که ملتفت این دختر شدم و آنچه را از مصیبت که کشید، از خداوند خواستم که فشار قبر را از وی بردارد، پس خداوند قبول فرمود.<sup>۱</sup>

**فائده:** کما این که مستضعفین سؤال ندارند فشار قبر هم ندارند، به حکم اخبار. و همین مقدار از این عنوان بس است. به مناسبتی در طی اخبار طوائف دیگر و چند عدد دیگری در محل خود ذکر می شود.

**فائده:** البته بدیهی است که مقصود از نقل این طایفه برای اثبات مدعا است که انسان بعد از دنیا حیات دارد. و نظر به قبر و حالات آن ندارم. و تفصیل حالات قبر [را] در «اعتقادات اثنا عشریه» بیان کردم، مراجعه به آنجا شود. نعوذ بالله از آن محل و احوالات آن. و پناه برم به ولایت مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام از خطرات آن و هول وی.

### طایفه سوم [زیارت مردگان و احسان در حق آنها]:

در اخبار وارده در زیارت اموات و احسان عبادتی در حق آنها از تلاوت قرآن و بذل مال و غیر این و زیارت موتی، احیا را و زنده ها را و آمدن آنها به دنیا برای مصالحی بدون ابدان عنصریه که زمان رجعت باشد. و این دسته از اخبار نیز [در] حد تواتر معنوی است، و ما عده ای از آن را نقل کنیم:

### حدیث اول

از «کافی» از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که سؤال نمود وی را اسحاق که آیا می‌داند مؤمنی که مرده است که انسانی زیارت می‌کند قبر آن مؤمن را یا خیر نمی‌داند؟

فرمودند: بلی می‌دانند و خیلی هم مأنوس می‌شوند به بودن مؤمنین نزد آن قبر برای زیارت. پس وقتی که بلند شوند بروند؛ آن روح را از رفتن مؤمنین وحشت به آن‌ها عارض شود.<sup>۱</sup>

### حدیث دوم

از «کافی» از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که صفوان عرض کرد خدمت ایشان که می‌گویند: مؤمن وقتی که کسی به زیارت قبر وی برود، مأنوس شود به آن مؤمن، و وقتی که [زائر] مراجعت می‌کند، وحشت نماید. فرمودند: نخیر وحشت نمی‌کند به مراجعت زنده‌ها.

### حدیث سوم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: مؤمنین مأنوس می‌شوند از زائرین قبورشان و وقتی که غایب شوند، آن‌ها وحشت نمایند.<sup>۲</sup>

### فائده: [آیا مردگان از مراجعت زائران وحشت می‌کنند؟]

سید جزائری رحمته الله سه جمع کرده بین روایاتی که فرموده مرده‌ها به مراجعت و برگشتن زنده‌ها وحشت نمایند و روایاتی که نفی فرموده و می‌گویند وحشت نمی‌کنند.<sup>۳</sup> و به نظر حقیر هیچ یک از آن‌ها صواب نیامده. و حق این است که چنین گفته شود:

چون زائر وقتی که حاضر شود بالای قبر اموات آن‌ها مستفیض می‌شوند از زائر

۱. الکافی: ج ۳، ص ۲۲۸، (باب زیارة القبور)، ح ۴.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۲۸.

۳. نک: الانوار النعمانیة، ج ۴، ص ۲۴۳.

به قرائت و دعا و امثال آن از بذل مال و غیره و حتی ثواب یک سبع المثانی ارزش و مقابله نماید با هفتاد مقابل دنیا و البته نیز از ملاقات محفوظ و مسرور شود، و در آن نشأه لذاتی کمتر پیدا شود به مثل لذت ملاقات أحببًا، پس البته از غایب شدن زنده‌ها این منافع مهمه از آن‌ها منقطع شود. و این معنا موجب تأسف آن‌ها گردد و این تأسف را به وحشت تعبیر نمود.

### حدیث چهارم

از شیخ رحمته الله علیه، از صادقین علیهم السلام روایت شده که گفته شد حضور آن حضرت که: می‌رسد به مؤمنی که مرده باشد آنچه را زنده‌ها به جا آورند برای آن‌ها از دعا و صدقه و نماز و مثل اینها از خیرات مالی و عبادتی؟ فرمودند: بلی تمام می‌رسد به آن‌ها.

گفتم: آیا می‌دانند که چه شخص برای آن‌ها فرستاده آن‌ها دایا را؟ فرمودند: بلی، و بسا هم می‌شود که اهل عذاب باشند و به برکت این عمل راحت شوند، و نعمت را در یابند. و اگر اهل غضب باشند، خداوند راضی شود از آن‌ها به واسطه این فیضی که به آن‌ها رسیده.

### حدیث پنجم

از ابن ابی عمیر، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده به مثل وی. لذا متن اعاده نشود.

### حدیث ششم

از غزالی از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: هر که برود به زیارت قبر برادر دینی خود و بنشیند نزد قبر وی دعا بخواند، روح میت و نفس میت به آن زنده مونس شود، و جواب سلام را رد نماید، و خوشحال شود تا آن‌که او بلند شود و برود.<sup>۱</sup>

### حدیث هفتم

از «کافی» از موسی بن جعفر علیه السلام سؤال شد از ایشان که آیا مرده‌ها [به] زیارت زنده‌ها می‌آیند؟ فرمودند: بلی. عرض کردم: چند مدت يك مرتبه بیایند؟ فرمودند: در هفته‌ای يك مرتبه، و در ماهی يك مرتبه، و در سال يك مرتبه بر حسب مرتبه آن.<sup>۱</sup>

### حدیث هشتم

از «کافی» مثل آن روایت شده تکرار نکنم.<sup>۲</sup>

### حدیث نهم

از «کافی» روایت شده مثل وی لذا اعاده نشود.<sup>۳</sup>

### حدیث دهم

از «کافی» روایت شده مثل آن از حیث مضمون تقریباً.

### حدیث یازدهم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده به عنوان مذکور تقریباً و اعاده نشود.<sup>۴</sup>

### حدیث دوازدهم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده به آن مضامین تقریباً و اعاده نشود.<sup>۵</sup> مخفی نماند که اخبار به این عنوان طایفه سوم از عامه و خاصه به عناوین مختلفه بسیار است که شکی در تواتر معنوی آن نیست. پس ما به همین مقدار اکتفا می‌نماییم.

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۵۷؛ الکافی: ج ۳، ص ۲۳۰-۲۳۹.

۲. نک: الکافی: ج ۲، باب ان المیت يزور اهله.

۳. همان.

۴. الکافی: ج ۳، باب ان المیت يزور اهله.

۵. همان.

### طایفه چهارم:

در بیان دلالت اخباری که وارد شده است در زیارت اموات و اولیا و علما و اوصیا و انبیا و علاوه بر روایاتی که وارد در زیارت چهارده معصوم علیهم السلام شده‌اند. و دلالت همه آن‌ها به نحو تواتر معنوی بر حیات انسان بعد از مردن بر احدی مخفی نیست. و ذکر همه نیز موجب چندین کتاب می‌شود، ولی ما عده‌ای را برای ارشاد و تنبیه ذکر می‌نماییم و بقیه را به حواله اکتفا می‌کنیم.

#### حدیث اول

از «نفس الرحمن» از «تهذیب» روایت شده که در زیارت سلمان بگو: **السَّلَامُ عَلَیْكَ** یا ابا عبدالله، تا این که می‌فرماید: پس بوده باش تو ای ابا عبدالله، شاهد از برای من به این شهادت در نزد امام من و امام تو.<sup>۱</sup>

**فائده:** حقیر تمسک به فقرات کلمات سلام نکردم که کسی گمان کند که سلام به غیر صاحب شعور هم می‌شود تجلیلاً و تعظیماً مثل سلام بر ماه در رؤیت هلال و به ماه رمضان و امثال آن.

#### حدیث دوم

از «بحار» روایت شده: در زیارت سلمان خوانده شود: **السَّلَامُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِیِّیْنَ**، تا آن که می‌فرماید: به درستی که تو داخل شدی به نیکوترین همسایه‌ها و بهترین منزل‌ها پس گوارا باد تو را نعیم ابدی.<sup>۲</sup>

#### حدیث سوم

از «بحار» روایت شده: در زیارت برای سلمان خوانده شود: **السَّلَامُ عَلَی**

۱. نفس الرحمن، چاپ انتشارات الرسول المصطفی صلی الله علیه و آله، ص ۱۶۱.

۲. همان.

رسول الله، تا آن‌که می‌فرماید: و خداوند داخل کند روح و رضوان خود را بر مؤمنین که متابعت شما را کردند.<sup>۱</sup>

### حدیث چهارم

از شیخ مفید روایت شده و جماعتی روایت نموده‌اند که در زیارت نرجس خاتون بگو: السلام علی مولانا امیرالمؤمنین، تا آن‌که می‌گوید عبارتی که فارسی‌اش این است که: و قرار داد خداوند منزل تو را در بهشت، پس گوارا باد تو را به آنچه رسیدی از کرامت حضرت حق.

### حدیث پنجم

از قمی روایت شده که در زیارت حکیمه خاتون بگو: السلام علی آدم صفوة الله، تا آن‌که می‌فرماید: ای حکیمه، پس تو شفیع من بشو و شفاعت کن برای من بهشت را.

### حدیث ششم

از شیخ حر عاملی روایت شده که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمودند در زیارت قبور مؤمنین که: ای پروردگار! رحم بفرماید غربت وی را، و صله بجا آور و وحدت و تنهایی آن را، و مأنوس بکن وحشت وی را، و سکنابده از رحمت خودت رحمتی را که بی‌نیاز از رحمت غیر تو شود، و ملحق نما به کسانی که او را دوست می‌داشت.<sup>۲</sup>

### حدیث هفتم

از شیخ حر عاملی روایت شده مثل [حدیث] ششم در وقت فراغ از دفن میت تا حین خیال مراجعت.

### حدیث هشتم

از شیخ حر عاملی رحمته الله از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که بگو در زیارت قبر

۱. همان.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۲۹.

مؤمن: ای پروردگار، نازل نما زمین را از طرف وی، و بلند کن به سوی خودت روح او را، و داخل نما در رضوان خودت، و سکنا بده از رحمت خودت، تا آخر حدیث.<sup>۱</sup>

### حدیث نهم

از شیخ مفید روایت شده که در زیارت حضرت عباس علیه السلام بگو: السلام علیک ایها العبد الصالح، تا آنکه می فرماید: خداوند روح تو را قرار داد با ارواح سعدا، و داد به تو از بهشت خودش وسیع ترین منزلها و بهترین غرفه ها.<sup>۲</sup>

### حدیث دهم

در زیارت مؤمنین از معصوم رسیده که بگو: السلام علی اهل لا اله الا الله، تا آنکه می فرماید: چگونه دیدید گفتن کلمه لا اله الا الله را.

### و مناسب دیدم که<sup>۳</sup>، حدیث یازدهم

را اینجا نقل نمایم از راوندی در «لب اللباب» که امیرالمؤمنین علیه السلام عبور فرمودند به قبرستانی و فرمودند: السلام علی اهل لا اله الا الله، تا آنکه فرمودند: چگونه دیدید کلمه لا اله الا الله را؟ پس یک روحی از ارواح آن مؤمنین جواب داد به حضرت که پیدا کردیم و دیدیم کلمه مذکوره را منجی از هر مهلکه در این نشأه.

### حدیث دوازدهم

از ابن طاووس در زیارت مسلم علیه السلام روایت شده که بگو: السلام علیک ایها العبد الصالح، تا آنکه می فرماید: خداوند قرار داد روح تو را ارواح سعدا و داد به تو بهشت خود را وسیع ترین منزلها و بهترین غرفه ها.<sup>۴</sup>

۱. بحارالانوار: کتاب المزار، ج ۱۰۱، ص ۳۰۰؛ مصباح الزائر، ۲۶۴.

۲. بحارالانوار: ج ۱۰۱، ص ۲۷۷، ح ۱؛ کامل الزیارات: ۲۵۶؛ المزار شهید اول: ۱۶۳.

۳. بحارالانوار: کتاب المزار، ج ۹۹، ص ۳۰۱.

۴. بحارالانوار: ج ۱۰۰، ص ۴۲۸، ح ۷۱؛ المزار: از شهید اول، ص ۲۹۲؛ مصباح الزائر: ح، ۱۰۱؛ مزار ابن

### حدیث سیزدهم

از ابن طاووس روایت شده در زیارت هانی بگو: سلام الله العظیم، تا آنکه می فرماید: خداوند پر نموده است قبر قاتلان تو را از آتش، تا آنکه می فرماید: و قرار داد روح تو را با ارواح سعدا.<sup>۱</sup>

### حدیث چهاردهم

از شیخ مفید<sup>۲</sup> روایت شده که در زیارت ابراهیم بن رسول الله ﷺ بگو. السلام علی رسول الله، تا آنکه می فرماید: خداوند نقل داد تو را به دار آخرت قبل از این که تکلیف کند، و عطا فرمود به تو از کرامت خود و اختیار کرد از برای تو خانه احسان خود را و داخل کرد تو را در بهشت و بردت به سوی اعلی درجات آن.<sup>۲</sup>

### حدیث پانزدهم

از شیخ مفید روایت شده که در زیارت حضرت فاطمه بنت اسد - علیها الرحمة - بگو: السلام علی نبی الله، تا آنکه می فرماید: خداوند از تو راضی کرد تو را و داخل کرد تو را در بهشت و قرار داد منزل و مأوای تو در بهشت.<sup>۳</sup>

### حدیث شانزدهم

از «کامل الزیارة» روایت شده در زیارت شهدای احد بگو: السلام علیکم بما صَبَّوْتُمْ؛ پس خوب خانه و منزل آخرتی داده شدید و خوب است خانه آخرت.<sup>۴</sup>

### حدیث هفدهم

از «مزار» خوانساری روایت شده که در زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر<sup>۵</sup> در بلدة قم بگو: السلام علی آدم صَفْوَة الله، تا این که می گوید: ای فاطمه، پس تو

۱. بحارالانوار: ج ۱۰۰، ص ۴۲۹؛ المزار: از شهید اول، ص ۲۹۵؛ مصباح الزائر: ص ۱۰۴؛ مزار ابن مشهدی ص ۲۳۱؛ مزار مفید (مخطوط)، ص ۱۲۶.

۲. نیز نک: بحارالانوار: ج ۱۰۰، ص ۲۱۷؛ مصباح الزائر، ص ۵۶-۵۷؛ مزار ابن مشهدی، ص ۹۹.

۳. بحارالانوار: ج ۱۰۰، ص ۲۱۸؛ مصباح الزائر: ص ۵۸؛ مزار ابن مشهدی، ص ۱۰۲.

۴. کامل الزیارات، ص ۶۵؛ بحارالانوار: ج ۱۰۰، ص ۲۱۵.



شفاعت بکن از برای من بهشت را.<sup>۱</sup>

مخفی نماند که همین مقدار از زیارت مؤمنین و صلحاء کافی است در مقصود که موجب صدق مدعا می شود، و زیارتهای انبیاء و اوصیاء علیهم السلام که دیگر واضح است، بقیه مراجعه و تأمل شود.

### طائفه پنجم: [در حالات ارواح پس از مرگ]

در ذکر اخباری که وارد شده است در حالات ارواح از وقت مفارقت بدن تا دفن و گفتگوی آن‌ها و امثال ذلک. و این طائفه نیز تواتر معنوی در نزد شیعه و سنی دارند؛ بلکه فوق تواتر است، بلکه از بقیه ادیان نیز بسیار می باشد، چنانچه در خاتمه بیاید. و دلالت صریحه دارند بر حیات انسانی بعد از مفارقت بدن، و کندن این لباس کثافت. و مانیز از این طائفه عده‌ای را ذکر می نمایم و بقیه را به حواله اکتفا می کنیم:

#### حدیث اول

از «کافی» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمودند به ابن ظبیان: در وقت تشییع اگر میت شیعه باشد و مسلم عارف باشد، جلوی جنازه برو که جلو جنازه شیعه ملائکه می باشند که عجله می نمایند که آن مؤمن را زود برسانند به بهشت. و اگر میت غیر شیعه باشد، عقب جنازه برو، زیرا جلو جنازه کافر ملائکه می باشند که عجله نمایند که وی را زود برسانند به جهنم.<sup>۲</sup>

#### حدیث دوم

از «کافی» روایت شده مثل وی به زیادتی آنکه ملائکه رحمت انواع رحمت را بیاورند که وی را زود به بهشت برسانند و ملائکه عذاب انواع عذاب را بیاورند که

۱. مزار: آفا جمال خوانساری، ص ۱۰۵ و ۱۰۸.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۱۶۹.

زود برسانند او را به جهنم.<sup>۱</sup>

### حدیث سوم

از «معالم الزلفی» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده به روایت خیلی مفصلی که حدود سه صفحه می باشد<sup>۲</sup> که الهام شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله به این عنوان: «یا احمد، یا احمد»، تا آن که می فرماید: خداوند فرمودند: وقتی که مؤمن را مرگ برسد پس بایستند بالای سر او ملائکه رحمت، به دست هر ملکی کاسه ای از آب کوثر باشد و کاسه ای از خمر، و بیاشامانند روح آن مؤمن را بعد از مردن تا آن که برود سختی و تلخی مردن از وی. و بشارت بدهند روح او را به بشارت های عظیم، و بگویند به وی: گوارا باد تو را و بزرگ است مقام تو و عظیم است منزل تو، بفرمایید تشریف ببرید به حضور عزیز کریم حبیب قریب.

پس از شوق در رود آن مؤمن از دست ملائکه و برود به سوی خداوند به یک لحظه و به یک چشم به هم زدن، و ابدأ هیچ چیزی حاجب و و حائل نباشد بین وی و بین خداوند. و خداوند مشتاق وی باشد. و بنشینند آنجا بر تختی که نزد عرش است، پس با همدیگر صحبت بدارند.<sup>۳</sup>

### حدیث چهارم

از جزائری رضی الله عنه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: وقتی که روحی را قبض نمایند و انسان بمیرد، آن روح در بالای جسد باشد؛ چه مؤمن و چه غیر مؤمن، ببیند هرکاری را که با جسد او نمایند مردم. پس وقتی که کفن شد و گذاشتند او را بر تخت و حمل نمودند جنازه را، روح پایین آید نزدیک جسد و منزل خود را از بهشت یا جهنم. پس به صدای بلند ندا می کند - اگر اهل بهشت باشد - و

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۷۰.

۲- معالم الزلفی، از ص ۷۵ تا ۷۷.

۳- معالم الزلفی، ص ۷۶.

می‌گوید که تعجیل کنید ای مؤمنین و تعجیل نمایید که من زود راحت شوم. و اگر اهل جهنم باشد فریاد زندگه برگردانید مرا و برگردانید مرا! و هر کاری کنند، بداند و بشنود کلام آن‌ها را.

### حدیث پنجم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: وقتی که حمل نمایند غیر مؤمن را به سوی قبرش، صدا زند حمله خود را که آیا شما نمی‌شنوید ای برادران من؟! به تحقیق که شکایت می‌کنم به سوی شما از آنچه من در وی واقع شده‌ام از مصیبت. من برادر شقی شما می‌باشم که دشمن خداوند ابلیس گولم زد، پس مرا در مهلکه انداخت، و دست برداشت از من و قسم خورد که من ناصح تو باشم و نصیحت می‌کنم تو را. پس گولم زد و حيله کرد بر من. آخر من شکایت می‌کنم به سوی شما از دنیایی که مرا مغرور کرد تا آن‌که به وی مطمئن شدم؛ دیوانه کرد مرا. و شکایت می‌کنم به سوی شما ای برادران، تابع هوا و هوس نباشید. منت بر من گذارید و مرا نبرید، پس دست از من بردارید و مرا به حال خود بگذارید! و شکایت می‌کنم به سوی شما ای اولادی که از شما حمایت کردم و مقدم داشتیم بر نفس خودم، پس می‌خورید مال مرا و مرا تسلیم دشمن می‌نمایید؟! و شکایت می‌کنم به سوی شما مالی را که حق خداوند را ندادم از آن، پس وبال آن مال بر من باقی مانده و منفعت آن را شما بردید. و شکایت می‌کنم به سوی شما از خانه [ای] که اموالم را در تعمیر آن صرف کردم، و سکان آن غیر من شد. و شکایت می‌کنم به سوی شما طول مصیبت را در قبرم.

آگاه باشید! این است که صدا می‌زند قبر من به من که منم خانه تاریک و منم خانه وحشت تو! ای برادران، مرا حبس نمایید و نبرید هر مقداری که ممکن باشد شما را! و بترسید از آنچه من در عذاب واقع شدم! پس این است که به من بشارت می‌دهند که الآن باید به جهنم بروی و الآن دلیل و کوچک شوی و الآن به غضب عزیز جبار

واصل شوی! واحسرتاه بر آنچه تقصیر کردم در راه خداوند! پس من یک شفیع ندارم و یک شفاعت کن ندارم که مرا شفاعت کند و شفاعت آن قبول شود. و من یک رفیق ندارم که به من رحم کند. اگر برگردم من به دنیا مؤمن می شوم.

### حدیث ششم

از ابی جعفر حضرت باقرالعلوم علیه السلام روایت شده به مثل آن حدیث. لذا تکرار نکنم.<sup>۱</sup>

### حدیث هفتم

از «کافی» از جابر از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده به مثل آن حدیث. لذا متن آن را اعاده نکنم.<sup>۲</sup>

### حدیث هشتم

از «کافی» از علی بن الحسین علیه السلام روایت شده که فرمودند: نمی دانیم چه کنیم با این مردم؟! اگر خبر بدهیم به آنها آنچه را که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدیم، پس می خندند، و اگر ساکت باشیم، تکلیف شرعی نیست.

پس ضمره بن معبد<sup>۳</sup> حاضر بود، عرض کرد: بفرمایید از آنچه که شنیدید. پس فرمودند که آیا می دانید غیر مؤمن را وقتی که حمل می کنند به قبرش چه می گوید و مقالات او چیست؟

عرض کردند خدمت حضرت که:

خیر نمی دانیم، شما بفرمایید.

پس فرمودند که: روح میت می گوید از برای حاملین جنازه و مشیّعین که آیا شما

۱. الکافی: ج ۳، ص ۲۳۴؛ بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۵۹.

۲. بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۵۸، به نقل از الکافی.

۳. در بعضی نسخ الکافی: ضمره بن سعید.

نمی شنوید این که من شکایت می کنم به سوی شما که دشمن خداوند مرا گول زد و مرا در مهالک انداخت و از من دست برداشت؟! پس من به شما شکایت می کنم ای برادران و ای خواهران، پس مرا نبرید و دست از من بردارید و بگذارید مرا به حال خود! و من شکایت می کنم به شما خانه را که مالم را در وی انفاق کردم، و سکنای غیر من شد. پس ملاحظه حال من بنمایید؛ عجله مکنید در حق من.

پس ضمیره عرض کرد: ای علی بن الحسین، پس اگر آن روح صحبت می کند به این قسم از صحبت و ملتفت است به وقایع و مدرک است آن را، پس بمیرد؟ ناگهان گلوهای حاملین را بگیرد، پس این حمل خطری است برای حاملین!

پس فرمودند که: بارالها، اگر ضمیره استهزاء می کند به حدیث پیغمبر ﷺ تو پس بگیر وی را به غضب خودت! پس ضمیره بعد از چهل روز دیگر مرد، و خاکش کردند.

و این ضمیره را عبدی بود که به مولایش ضمیره خیلی محبت داشت. آمد خدمت علی بن الحسین علیه السلام و در مجلس آن بزرگوار داخل شد، و نشست. حضرت روی به وی کرد و فرمودند: ای مرد که باشی و از کجا آمده ای؟

عرض کرد: بنده غلام ضمیره بن معبد می باشم و از محل وی آمده ام.

پس حضرت از حال ضمیره پرسید، پس آن غلام عرض کرد که: ضمیره مرد و دفن شد. و من افتادم به روی قبرش و جزع و فزع می کردم، پس شنیدم صوت ضمیره را از قبر، قسم به خدا که صدای وی بود به همان نحو که در دنیا بود. و او می گفت: وای بر تو وای بر تو ای ضمیره بن معبد! امروز هلاک می شوی و هیچ رفیقی نداری و باید الآن به جهنم بروی، و این جهنم مسکن تو باشد و خوابگاه تو باشد و آرامگاه تو باشد و محل صحبت تو باشد!

### حدیث نهم

از غزالی از پیغمبر ﷺ روایت شده مثل حدیث پنجم از حضور ملائکه رحمت برای مؤمن، و ملائکه غضب برای غیر مؤمن و حضور ملائکه نکیر و منکر. و اگر مؤمن باشد، چگونه رحمت می نمایند و اگر کافر باشد، چه نحو عذاب کنند، به نحو آنچه گذشت با زیادت‌های خیلی مفصلی، لذا عین حدیث را ذکر نکردم.

### حدیث دهم

از سید بحرینی از کتاب «بهشت و جهنم» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پیغمبر ﷺ فرمودند: ملک الموت با پانصد ملک رحمت بیایند در خانه مؤمن با خیلی جمال عالی و لباس فاخری و بوی خوشی، و می گویند: ای ولی خداوند، حقت سلام می رساند و او از تو راضی می باشد و غضب بر تو ندارد. و بشارت باد تو را به روح و ریحان و بهشت دایمی و نعیم ابدی. پس قبض روح وی را به سهولت بنماید، و لباس حریر سفیدی بر او بپوشانند و مشک خیلی معطر بر وی بزنند و بروند. پس خازن بهشت حاضر شود و شربت بهشت را به وی بدهد که شرب نماید.

### حدیث یازدهم

از «شفاء و الجلاء» از علی بن الحسین علیه السلام روایت شده که ملکی حاضر شود وقت غسل دادن میت و به آن مؤمن بگوید که میل داری و مسرور می شوی که تو را به جسد خودت برگردانیم؟ پس بگوید: می خواهم چه کنم؟! همه بلا و همه خسران، همه غم و غصه باشد در دنیا.

### حدیث دوازدهم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند این که: مؤمن وقتی که بمیرد و از خانه خود جنازه را حمل نمودند، تشییع می کند وی را ملائکه تا قبرش. و

از زیادی ملائکه ازدحامی حاصل می‌شود تا آن‌که وقتی که به قبرش رسانیدند، آن زمین قبر به او می‌گوید: مرحباً به تو و اهلاً، آگاه باش، به خدا قسم است که من دوست می‌داشتم که تو به روی من راه بروی، و هر آینه الآن می‌بینی که با تو چه می‌کنم. پس باز می‌شود زمین به مقداری که چشم کار می‌کند، و می‌بیند. و داخل می‌شود در قبر وی ملک قبر، و آن نکیر و منکر باشند، تا آن‌که بعد از سؤال نمودن از اعتقادات و معارف لازمه، ندایی از آسمان بیاید که بنده من راست گفت: در جواب سؤال شما، پس فرش نمایید قبر او را از فرش بهشتی، و باز نمایید در بهشت را برای وی، و بپوشانید او را لباس بهشتی تا بیاید به نزد ما و آنچه نزد ما باشد برای وی بهتر باشد، تا آن‌که می‌فرماید: و اگر کافر باشد، وقتی که مرد و خارج کردند روح او را از خانه‌اش تشییع کنند وی را ملائکه تا قبرش و لعن کنند وی را تا به قبرش برسد، تا آن که زمین گوید به وی: قسم به خدا که خیلی از تو بدم می‌آمد که به روی من راه می‌رفتی، لاجرم الآن می‌بینی که با تو چه می‌کنم.

پس فشار دهد او را چنانچه تمام بدن درهم شود، تا آن‌که ملک قبر داخل شوند، تا آن‌که بعد از سؤال و جواب از خداوند و دین، بیاید ندایی از آسمان که دروغ گفت بنده من، فرش نمایید قبر وی را از آتش و بپوشانید بر وی لباس آتش، و باز کنید برای او دری از جهنم را تا بیاید به نزد ما، و آنچه برای وی مهیا نمودیم، بدتر است از آنچه فعلاً به او دادیم.

پس بزنند به وی سه نوبت، زدن به یک آلت زدن که اگر بزنند یکی را [بِر] کوههای دنیا خاکستر می‌شوند. پس قبر وی پراز آتش شود و قبر پراز مار می‌شود که بگزند وی را، و شیاطین حاضر می‌شوند، و او را غصه می‌دهند و صدای عذاب او را تمام موجودات غیر جن و انس بشنوند.<sup>۱</sup>

### حدیث سیزدهم

از «کشی» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده مثل آن لذا متن وی را اعاده نکنم.

### حدیث چهاردهم

از علی بن محمد از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: هر که بمیرد، جای خود را که باید بعد از مردن آنجا برود (از بهشت برزخی و یا جهنم برزخی) به وی نشان می دهند. اگر اهل بهشت باشد، بهشت را نشان می دهند و اگر اهل جهنم باشد، جهنم را نشان می دهند.

### حدیث پانزدهم

از «بخاری» از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده مثل وی.

### حدیث شانزدهم

از «مسلم» روایت شده مثل وی لذا متن اعاده نشود.

### حدیث هفدهم

از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: وقتی که محتضر دیگر نمی تواند حرف بزند، پیغمبر با اشخاصی که خداوند بخواهد، حاضر شوند. و پیغمبر صلی الله علیه و آله از طرف یمن وی بنشیند و ائمه علیهم السلام از طرف یسار آن. پس پیغمبر بفرماید به آن مؤمن که: اما آنچه را که امید داشتی، این است که الآن داخل در این مکان شوی از بهشت عنبر سرشت. و آنچه را که از وی خائف بودی که جهنم باشد، پس تو از آن مأموم می باشی.

پس بکشایند از برای وی دری را از بهشت، و بگویند: این است جای تو آنجا. پس حالیه اگر میل داری، تو را صحت دهیم و برگردانیم به دنیا، و از برای تو باشد در آنجا بسیار طلا و نقره و آنها را بدهیم در دنیا. پس بگوید که مرا حاجتی نیست به دنیا. پس روی وی سفید می شود و پیشانی عرق نماید و لبهای وی افتاده شود، و باز شود دماغ وی و از چشم چپ آن آب بیرون آید. و هر کدام از علامات را دیدی



اکتفاء کن به آن. پس خارج می شود نفس از جسد. پس دوباره عرضه بدارند جای وی را مثل اول که در جسد دنیوی در دنیا نشان داده بودند. پس مشتاق به منزل خود شود. پس غسل می دهند آن را در دست اشخاصی که غسل می دهند. و حرکت و تصرف کنند در دست اشخاصی که حرکت دهند. و بعد کفن نمایند و بگذارند بر تخت. پس خارج شود نفس جلو جنازه، و جلو مردم برود. و ارواح مؤمنین به استقبال وی بیایند و وی را ملاقات کنند، و سلام کنند و وی را بشارت دهند به مقام کریم و نعیم عالی.

پس وقتی که به قبر گذارند، روح تا ورکین وی داخل شود. پس سؤال می شود از آنچه دانسته بود از اعتقادات حقه. پس وقتی که جواب داد، دوباره باز نمایند در بهشت را برای او که پیغمبر ﷺ نشان داده بوده. پس داخل شود بر وی نور بهشت و هوای لطیف آن و بوی خوش آن.

پس راوی عرض کرد: پس فشار قبر چه شد و کجا رفت؟ پس فرمودند: نیست بر مؤمن از فشار قبر چیزی. قسم به خداوند که آن زمین قبر وی فخریه کند به زمینهای دیگر، و می گوید: این مؤمن به روی من قدم نهاده، و امروز می بینی ای مؤمن که با تو چکار می کنم. زیرا من تو را دوست می داشتم. پس از هر طرف تا مقداری که چشم می تواند دید، زمین وسیع شود برای وی.<sup>۱</sup>

**فائده [۱]:** دخول روح تا ورکین معنای کنایی حیات است، چنانچه اخبار دیگر شاهد است و شارح است.

**فائده [۲]:** دیدن مقدار چشم از زمین نیز معنای کنایی است. زیرا ارواح آنجا نباشند تا ببینند. و بیاید محل آنها در ذکر طایفه ای از اخبار که بیان مکان آنها نموده، بلکه کنایت از اعطاء ملک کبیر [و] وسعت رحمت است.

### حدیث هیجدهم

از «بحار» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مؤمن وقت مردن ببیند پیغمبر را و علی را، و بعد از مردن هم ببیند.<sup>۱</sup>

#### فائده [مطالب گوناگونی در احوال مردن و پس از آن که به تواتر نقل شده]:

اخبار این باب از طریق شیعه و سنی خیلی بسیار است.<sup>۲</sup> خود حقیر هفتاد حدیث دیدم وارد شده است فقط به عنوان این که در حال احتضار ملائکه و یا پیغمبر و یا امیرالمؤمنین و یا ائمه و یا مجتمعاً جای کسی که می خواهد بمیرد، در برزخ نشان دهند که چنان مشتاق می شود مؤمن [به] آن ها، چنانچه در بعضی اخبار دارد که روح از دست ملائکه به در رود و فرار کند به بهشت. و من این طایفه را فقط به عنوان مکالمات بعد از موت قرار دادم و قبل را متعرض نشدم و بعد را نیز تفصیل ندادم برای اختصار بوده. و خود عنوان قبل از موت تواتر معنوی دارد. و حضور پیغمبر و امیر علیه السلام نزد محتضر تواتر معنوی دارد. و مکالمه تواتر معنوی دارد. و فشار قبر تواتر معنوی دارد. و سؤال نکیر و منکر و بشیر و مبشر تواتر معنوی دارد. و عذاب قبر تواتر معنوی دارد. و رحمت قبر تواتر معنوی دارد. و حضور چهارده معصوم تواتر اجمالی دارد. و سؤال قبر تواتر معنوی دارد. و اختلاف آن و غیر حضور معصوم بقیه تماماً از راویان شیعه و سنی متواتر است به تواتر معنوی، بنا بر اختلافی که در لفظ روایات دارد در کیفیت اینها.

و این دسته و عنوان اخباری است که هر کدام از آن ها به حد تواتر معنوی است، و ما به اختصار کوشیدیم و با وضع این رساله مناسب نیست. و در این کتاب فقط

۱. بحارالانوار: ج ۶ ص ۱۸۰.

۲. نک: الفصول المهمة: ج ۱، ص ۳۰۳، باب ۶۸، ان النبی و الأئمة علیهم السلام یحضرون عند کل محتضر مؤمن أو کافر؛ بحارالانوار: ج ۶، باب مایعان المؤمن و الکافر عند الموت؛ الکافی: ج ۲، ص ۱۲۸.

شناختن انسان و ابتدای مسافرت آن را تا انتهای مسافرت جامع قبل از بدن بوده و بعد از بدن خواهد بود. و آیات و اخبار و اجماع و عقل و کتب سماویه را فقط شاهد این جهت قرار داده‌ام. و لذا اگراراً بیان کردم که مقصود از نقل احادیث به معنا است. زیرا همین مقدار شاهد خواهد بود. و الله الهادی الی الرشاد به برکت محمد و آل محمد.

### طایفه ششم [آنچه بر ارواح کفار می‌گذرد]:

در بیان اخباری که وارده شده است در بیان احوال ارواح کفار. و این طایفه به عنوان خاص تواتر معنوی اگر دعوی نشود، در تواتر اجمالی آن شکی نیست. و به عنوان عام تواتر معنوی دارد. و ما نیز از این طایفه به چند عددی اکتفاء می‌کنیم که موجب ارشاد و تنبیه شود و بقیه را به حواله اکتفا می‌نماییم:

#### حدیث اول

از «کافی» از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که سؤال نمود از آن حضرت ابی بصیر که ارواح مشرکین بعد از مردن و بعد از مفارقت بدن کجا می‌باشند؟ فرمودند: در جهنم برزخی معذب می‌باشند، می‌گویند: ای پروردگار ما قیامت را برپا مکن از برای ما و منجز مفرما از برای ما آنچه را که وعده فرمودی و جمع مفرما ما را و کفار با همدیگر.<sup>۱</sup>

#### حدیث دوم

از ابن سعید روایت شده مثل آن.<sup>۲</sup>

#### حدیث سوم

از «کافی» از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده مثل آن.

۱. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۵؛ الوافی: چاپ سنگی: ج ۳، ص ۹۹؛ الفصول المهمة: ج ۱، ص ۳۲۴.

۲. معالم الزلفی: ۱۲۳، از کتاب الزهد.

### حدیث چهارم

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: بدترین جایها در جهنم برزخی، چاه برهوت است که ارواح کفار در آنجا معذب بوده باشند.<sup>۱</sup>

### حدیث پنجم

مثل حدیث چهارم روایت شده در «بحارالانوار» به زیادتی آنکه اسم آن چاه برهوت است.<sup>۲</sup>

### حدیث ششم

از «کافی» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: بدترین آب، آب برهوت است و آن در حضرموت است که ارواح کفار در آنجا وارد می‌شوند.<sup>۳</sup>

### حدیث هفتم

از «کافی» از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده مثل آن.<sup>۴</sup>

### حدیث هشتم

از «کافی» از معصوم روایت شده که عبدالله بن عباس سؤال نمود از کعب الاحبار از قول خداوند تبارک و تعالی: ﴿إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ﴾؟ پس گفت: روح فاجر را ببرند به آسمان، خودداری نماید از این که در آسمان بماند، پس نازل کنند بر زمین تا آنکه برسد به طبقه هفتم زمین، و آن سجین است که موضع جنود ابلیس باشد - لعنة الله عليه -.<sup>۵</sup>

۱. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۶؛ بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۸۸؛ الوافی: چاپ سنگی، ج ۳، ص ۹۹.

۲- بحار، ج ۶ / ۲۸۹.

۳. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۶؛ بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۸۹؛ الوافی: چاپ سنگی، ج ۳، ص ۹۹؛ الفصول

المهمّة: ج ۱، ص ۳۳۸.

۴. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۶.

۵. معالم الزلفی: ص ۱۲۵.

**فایده:** مقصود از جنود ابلیس، تابعین شیطان باشند در اسفل السافلین. زیرا آنها هنوز در جهنم داخل نمی‌شوند. زیرا از مهلت داده شدگانند تا قیامت. و این [حدیث] حال برزخ را بیان می‌کند.

و نیز این‌که گفت: آسمان خودداری کند از نگاه داشتن یعنی داخل در [ب] آسمان نمی‌شوند و در آسمان برای آنها گشوده نمی‌شود به جهت قول خداوند که: گشوده نمی‌شود درهای آسمان برای آنها مگر آن‌که شتر از سوراخ سوزن بدرود.

### حدیث نهم

از کتاب «المحتضر»، از ابن شاذان، از اصبح، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده در روایت مفصلی که آن حضرت در ظهر کوفه با ارواح صحبت می‌کردند، تا آن‌که حضرت می‌فرماید: در این ظهر کوفه روح هر مؤمن و مؤمنه‌ای باشد، و در وادی بَرّهوت، روح هر کافری باشد.<sup>۱</sup>

### حدیث دهم

از «معالم الزلفی» از معصوم روایت شده در روایت مفصلی که می‌فرماید: نفس عبیدالله بن زیاد و یزید وقتی که بدن را تخلیه کردند، جهنم صدایی زد و آن‌ها را گرفت. وقتی که داخل شدند جهنم را، اگر خزان جهنم حبس نکردند جهنم را هر چه در زمین بود بسوختی و می‌بلعید باقی مانده را.

### حدیث یازدهم

از سید مذکور از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند به حارث اعور که: آیا تو می‌بینی آنچه را من می‌بینم؟  
عرض کرد: چطور می‌بینم آنچه را شما می‌بینید؟! فرمودند: این فلان است در میان جهنم و می‌گوید: یا ابالحسن بگذر از من و استغفار نما برای من. خداوند نیامرزد از برای وی.

### حدیث دوازدهم

از سید مذکور از ابی جعفر علیه السلام روایت شده مثل وی به زیادتی معاویه و زیادتی کیفیت عذاب معاویه.

### حدیث سیزدهم

از سید مذکور از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده مثل وی.

### حدیث چهاردهم

از علی بن محمد از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که سؤال نمود ملک روم از حسن بن علی علیه السلام از مسائلی که من جمله این بود که: ارواح مؤمنین کجا باشند بعد از مردن و ارواح کفار کجا باشند؟ و آن حضرت فرمودند: در بیت المقدس باشند در شب جمعه، و اما ارواح کفار پس آن‌ها در حضر موت باشند.

### حدیث پانزدهم

از «علل» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که ابن اصغر سؤال نمود از معاویه از اسم چاهی که ارواح مشرکین بعد از مردن به آنجا می‌روند، معاویه عاجز شد از جواب، قاصدی از شام فرستاد نزد حسن بن علی علیه السلام که از آن حضرت پرسید آنچه را ابن اصغر سؤال کرده. و آن حضرت فرمودند: اسم آن چاه، سامی است.

### حدیث شانزدهم

مثل آن از «احتجاج»، اعاده نشود.

### حدیث هفدهم

از «محاسن» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده عرض کرد ابن اسحاق که ارواح کفار کجا می‌باشند بعد از مردن؟

فرمودند: در حجرات جهنم، می‌خورند از طعام‌های جهنم و می‌آشامند از شراب‌های جهنم و ملاقات می‌کنند اصل آن جهنم را و می‌گویند: قیامت را بر پا مدار ای پروردگار ما تا آن‌که تنجیز کنی آنچه را وعده داده‌ای.<sup>۱</sup>

### حدیث هیجدهم

از «کافی» از ابی بصیر روایت شده که سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از ارواح مشرکین، پس فرمودند: باشند در جهنم معذب و بگویند بر پا مدار، الخ.<sup>۱</sup>

### حدیث نوزدهم

از «کافی» روایت شده مثل آن ولكن از ارواح کفار سؤال کرده نشده.<sup>۲</sup>

### حدیث بیستم

از «بحار» از ابن ابی عمیر، از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده مثل آن، به زیادتی این که ملحق نگردان آخر ما را به اول ما.

### حدیث بیست و یکم

نیز از «بحار» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده مثل حدیث بیستم.

### حدیث بیست و دوم

از «بحار» از ابو محمد علیه السلام روایت شده که: قبر یا روضی است از باغهای بهشت و یا چاهی است از چاههای جهنم.<sup>۳</sup>

### حدیث بیست و سوم

از «دعوات راوندی» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: نیست بین ماها و بهشت و یا جهنم مگر مردن.<sup>۴</sup>

### حدیث بیست و چهارم

از «تفسیر علی بن ابراهیم» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که گفت مردی از برای ایشان که: چه می فرمایید شما در قول خداوند: ﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾.<sup>۵</sup>

۱. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۵.

۲. همان.

۳. ترمذی، کتاب صفة القيامة: باب ۲۶، ج ۴، ص ۶۴۰ از پیامبر صلی الله علیه و آله.

۴- بحارالانوار: ج ۶، ص ۷۰، به نقل از دعوات.

۵. سوره مؤمن، آیه ۴۶.

پس فرمودند: مردم چه می‌گویند در آن؟

پس آن مرد عرض کرد که می‌گویند این در قیامت است. اما بعد از مردن تا قیامت عذاب ندارند و در جهنم نباشند.

پس امام فرمودند: پس اینها یعنی کفار در این مدت از سعدها باشند؟

پس آن مرد عرض کرد: پس تصدقت شوم، چگونه باشند؟

فرمودند: این جهنم قبل از قیامت باشد، و بعد از مردن در عذابند.<sup>۱</sup>

#### حدیث بیست و پنجم

از ابی جعفر علیه السلام در «بحار» روایت شده مثل آن در مضمون برای تعیین محل روح

کفار در «تفسیر علی بن ابراهیم».<sup>۲</sup>

#### حدیث بیست و ششم

از «اختصاص» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمودند: غیر شیعه وقتی که

بمیرد، ببرند روح وی را به وادی برهوت،<sup>۳</sup> پس مخلد می‌نمایند وی را در عذاب، و طعام می‌دهند به وی از زقوم و می‌آشامانند از حمیم جهنم.

#### حدیث بیست و هفتم

از «بحار» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده مثل آن.<sup>۴</sup>

#### حدیث بیست و هشتم

حدیث مفصلی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده در مسئله کوه کمد و انحاء

عذاب که فرمودند: این وادی است از وادی جهنم، و در اینجا قاتلین امام حسین علیه السلام می‌باشند، و [در این حدیث] بیان شدت عذاب را می‌نماید.<sup>۵</sup>

۱. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: ج ۲، ص ۲۵۸، ذیل سوره غافر، ۴۱؛ بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۸۵، ح ۶؛ الفصول المهمة: ج ۱، ص ۳۳۴.

۲- بحارالانوار: ج ۱، ص ۲۸۱.

۳. بصائر الدرجات: ۴۰۳، جزء ۸، باب ۱۲؛ بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۸۷.

۴- بحار: ج ۶، ص ۲۸۶.

۵. الاختصاص: ص ۳۴۳؛ عقاب الاعمال: ص ۲۵۸، باب عقاب من قتل الحسین علیه السلام؛ بحارالانوار: ج ۶،



### حدیث بیست و نهم

از «کافی» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که از برای خداوند جهنمی است در مشرق که سکنا می دهد ارواح کفار را در آنجا، می خورند از زقوم و می آشامند از حمیم.<sup>۱</sup>

### حدیث سی ام

از «تفسیر علی بن ابراهیم» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که در چاه برهوت<sup>۲</sup> و دیدن قابیل را در آن برهوت. انتهی مقصود از محل حاجت.

### حدیث سی و یکم

از «بحار» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که برهوت، در وی باشد روح هر کافری.<sup>۳</sup> و اخبار این باب به السنه مختلفه در مکان عذاب و کیفیت آن از طریق خاصه و عامه بسیار است. پس در تواتر معنوی آن شکی نیست. و به جهت مناسباتی می آید عده دیگر در طی عناوین دیگری. بلی کلام در این است که این مکان که مختلف تعبیر شده در اخبار به اسم برهوت<sup>۴</sup> در بعضی، و به نام حضرموت<sup>۵</sup> در بعضی، و از چاه برهوت در بعضی دیگر، و چاه سامی از بعضی، و به آتش در بعضی، و به آتشی در مشرق در بعضی، و به جبل کمد در بعضی، و به نفس جهنم در اکثر آن، و حقیر گمان می کنم ابداً تهافتی بین این اخبار نیست، و بعد از حکایت همه به وجود

۱۱۱ ص ۲۸۸.

۱. الکافی: ج ۲، ص ۲۴۶ (کتاب الجنائز، باب جنة الدنيا)؛ بحار الانوار: ج ۶، ص ۲۸۹؛ الفصول المهمة: ج ۱، ص ۳۳۸.

۲. برهوت: جاهی است در حضرموت. و گفته می شود نام بلدی است که این چاه در آن واقع است، بعضی گفته اند وادی معروفی است... معجم البلدان، ۱/۴۰۵ به نقل از شرح الصدور بشرح حال الموتی و القبور از سیوطی: ص ۳۶۲.

۳- بحار الانوار: ج ۶، ص ۲۸۸.

۴. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۶؛ بحار الانوار: ج ۶، ص ۲۸۸.

۵. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۶؛ بحار الانوار: ج ۶، ص ۲۸۹.

عذاب در جهنم برزخی به نحو تواتر معنوی، اگر لفظی دعوی نشود، آن خصوصیات بیان اماکن خاصه از جهنم است برای شخص خاص مثل قابیل یا صنف خاص مثل قتلۀ ابی عبدالله علیه السلام یا با آن و یا اشخاص خاصه مثل قتلۀ امیرالمؤمنین علیه السلام چنانچه در خود اخبار در وی این شواهد بسیار است، یا عصیانان خاصه. و ندیدم کسی را که متعرض جمع بین آنها نموده باشد، ولی حق همان است که مقرر کردیم. واللہ الهادی.

### طائفه هفتم [جایگاه ارواح مؤمنان پس از مرگ]:

در بین اخباری که تعیین محل و منزل و مأوای ارواح مؤمنین را نموده بعد از مفارقت روح از بدن تا روز قیامت و کیفیت زندگانی آنها [را] در آن نشأه بیان نموده، و این قسم نیز از طریق شیعه و سنی بسیار است علی اختلاف آنها. و شکی در تواتر معنوی وی نیست، اگر لفظی ادعا نشود. و به چند حدیثی برای ارشاد و تنبیه و تصدیق مدعا تذکر می‌دهم و بیان می‌کنم:

#### حدیث اول

از «کافی»: ابی بصیر سؤال نمود از امام جعفر صادق علیه السلام که ارواح مؤمنین بعد از مردن کجا می‌باشند؟ فرمودند: در غرفه‌های بهشت می‌خورند از طعامهای بهشت و می‌آشامند از شرابه‌های بهشت و می‌گویند: بارالها، قیامت را برپا بدار و تنجیز نما از برای ما آنچه را وعده فرموده‌ای و ملحق کن بقیۀ مؤمنین را به ما، و جمع نما همه مؤمنین را.<sup>۱</sup>

#### حدیث دوم

از جزائری، از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت شده که فرمود: من بعد از مردن فلان، خدمت مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم و عرض کردم بر این که: از وقتی که

۱. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۴، ح ۴: اربعین شیخ بهائی: چاپ جامعه مدرسین، ص ۵۰۴ از الکافی: بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۶۹: الوافی: چاپ سنگی، ج ۳، ص ۱۸.

پیغمبر ﷺ از دنیا رحلت فرمودند تا الآن بنده خیلی محزون بودم و باشم و اراده کردم امروز خدمت شما برسم، و قدری امروز بنده را راحت فرمایید و مسرورم کنید و از کرامات خودتان مقداری بفهمانید که زوال غم از من بشود. فرمودند: بلی و امر کردند دو قاطر که از پیغمبر باقی مانده بود، بیاورند و آورند. یکی را ایشان سوار شدند و دیگری را من و از مدینه بیرون رفتیم.

و این روایت خیلی مفصل است، تا آن که بعد از ذکر مشاهدات امورات زیادی می گوید سلمان که: دیدم ناگهان دیوار سفیدی خیلی بلند که اول و آخر آن نمایان نبوده، پس به نزدیک دیوار رسیدیم. دیدم دیوار از یاقوت بوده و در عظیمی بر او نصب است و بسته شده. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند در باز شد، و داخل در وی شدیم. پس دیدم در آن درخت ها و نهرا و خانه ها و منازل های عالی و فوقانی های روی هم، و در آنجا بستان و نهراهایی از شیر و نهراهایی از عسل، و در آنجا بودند پسران و دختران و هر چیزی که خداوند بیان فرموده به زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله خود از هر چه میل نفس به آن بکشد و از هر چه چشم به آن لذت برد. تا آن که سلمان گوید، عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، چیست این عمارت ها و منزل ها در این مکان؟

فرمودند: ای سلمان، این منازل شیعیان ما باشد بعد از مردن، و آن ها بیایند بعد از مردنشان به اینجا. میل داری ای سلمان، خانه و منزل تو را نشان دهم؟ پس عرض کردم: بلی.

پس فرمودند به یکی از آن عمارت ها و منزل که آن مال تو می باشد. پس رفتیم آنجا و دیدم منزلی خیلی عالی درست شده از یاقوت و زبرجد و لؤلؤها، و در وی باشد هر چه انسانی میل به وی نماید، و لذت برد. پس چیدم از درخت انار و آوردم حضور مولایم و عرض کردم ای مولای من، این منزل بنده می باشد و دیگر بیرون نروم از آن و خارج نشوم از وی. فرمودند: ای سلمان، این منزل تو می باشد بعد از مردن، و این منازل شیعیان ما می باشد بعد از مردنشان، و این بهشت دنیا می باشد که

شیعیان بعد از مردن بیایند اینجا. پس منتعم باشند در اینجا به هرچه خواهند تا روز قیامت شود. و از اینجا منتقل می‌شوند به بهشت آخرتی. پس فرمودند: حرکت کن برویم و حرکت نمودیم. الخ.<sup>۱</sup>

### حدیث سوم

از «بحار»: از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمودند: چون روز جمعه و عید اضحی و عید فطر شود، خداوند تبارک و تعالی امر نماید خازن بهشت را که به ارواح مؤمنین که در غرفات بهشت سکنی دارند؛ برساند که اگر آن‌ها میل دارند و مایل باشند که به زیارت اهالی و دوستان خود از اهل دنیا بروند، مأذون و مختار می‌باشند، بروند.

پس رضوان اطلاع دهد. و بعد از اطلاع بیاورد از برای هر روحی شتری از ناقه‌های بهشت، و بر آن ناقه گذاشته شده باشد قبه‌ای از زبرجد سبز و بپوشاند آن را از یاقوت زرد و بر آن طوق جلالی دهد و سندس بهشتی بپوشاند با استبرق. پس سوار شوند در حالتی که خود آن‌ها لباس‌های بهشتی و حریرهای فاخر پوشیده باشند و همه آن‌ها یک تاجی از دُر که می‌درخشد مثل ستاره‌های درخشنده در جو آسمان، بر سر گذارند. پس همگی آن‌ها جمع شوند در عرصه‌ای از فضا و مکانی از بهشت.

پس خداوند امر فرماید به جبرئیل که بگوید به اهل آسمان‌ها که آن مؤمنین را استقبال کنند ملائکه هر آسمانی و بدرقه نمایند ملائکه هر آسمانی. پس همین نحو اطاعت کنند بعد از اطلاع جبرئیل و ملائکه آسمانها تا آن‌که آن ارواح برسند به آسمان دنیا. پس از آنجا نازل شوند به وادی السلام، و آن وادی باشد در ظهر کوفه، پس متفرق شوند از آنجا در شهرهای خودشان تا آن‌که زیارت نمایند اهالی خودشان را که در دنیا بوده، و زیارت کنند دوستان خود را، و قبور خود را در حالتی

که با هر کدام از آنها می‌باشد ملائکی که ببوشانند از آنها هر چه دوست نداشته باشند و بد آید آنها را، تا وقتی که مردم مشغول نماز باشند و برگردند از مصلاهی خودشان؛ یعنی ظهر گذشته باشد. پس ندا کند جبرئیل که بیاید و مراجعت کنید به منازل خودتان در بهشت. پس حرکت نمایند و بروند. پس مردی که آنجا حاضر بود، گریه کرد: و عرض کرد قربانت شوم، این حال مؤمنین باشد، پس چیست حال کفار؟ پس فرمودند: - ملخص مضمون آنکه - ابدان آنها ملعونه باشد و در وادی برهوت در چاه کبریت ارواح آنها باشد تا روز قیامت.<sup>۱</sup>

#### حدیث چهارم

از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که فرمودند بعد از آن که سؤال شد از ارواح مؤمنین، قسم به خداوند که شیعیان ما بعد از مردن داخل در بهشت شوند، و استقبال می‌کنند کرامت را از خداوند تبارک و تعالی. و آن وقت بدانند و یقین کنند که بر حق بودند و بر دین خداوند عزوجل بودند. پس بشارت بدهند بر و اماندگان خود که هنوز به آنها ملحق نشدند و در دنیا باشند از مؤمنین که آگاه باشید ابداً خوفی بر ما نباشد و حزنی نباشد.<sup>۲</sup>

#### حدیث پنجم

از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که گفت مردی به آن حضرت که: یا ابا عبدالله، به درستی که ما بنی آدم خلق شدیم برای امر عجیبی. پس فرمودند آن حضرت که چیست آن امر عجیب؟ تو را به خدا قسم بگو بدانم. عرض کرد: خداوند ما را خلق کرده، دوباره ما را معدوم و فانی نماید برای چیست این کار؟ پس حضرت فرمودند: ساکت باش ای بنده خدا، ای پسر برادر! ماها خلق شدیم

۱- بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۹۲-۲۹۳.

۲- بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۱۴.

از برای بقاء. چگونه فانی می شود بهشتی که بعد از مردن داخل وی می شود انسان؟! و حال آن که آن بهشت هرگز تغییر نکند و فانی نشود. و چگونه فانی می شود جهنمی که انسان داخل می شود بعد از مردن؟! و حال آن که هرگز خاموش نمی شود آتش آن. بلکه بگو ما بنی آدم منتقل می شویم از خانه ای به خانه ای.<sup>۱</sup>

### حدیث ششم

از «بخاری»: از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمودند: بهشت نزدیک تر است به مؤمن از بند نعلین به انسان و جهنم نزدیک تر باشد به کافر از بند نعلین به انسان.<sup>۲</sup> این حدیث مطابق با حدیثی است که راوندی نقل فرموده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: بین ما و بهشت و یا جهنم فاصله نباشد مگر مردن. و مردن چنانچه در فجأه ملاحظه می شود، اقرب است از بند نعلین.

### حدیث هفتم

از «معالم الزلفی» از «ثاقب المناقب»: از پیغمبر ﷺ روایت شده که ایشان فرستادند جیش<sup>۳</sup> را برای جنگ موته. و بعد یک روزی بالای منبر فرمودند بعد از آن که نگاه کردند معركة جهاد را که بیرق را زید بن حارثه برداشت، و شیطان لعین آمد، وی را وسوسه نمود و دنیا را شیرین کرد در نزد وی، و او جواب داد به ابلیس که حینی که ایمان در قلب من استحکام پیدا کرده آمده ای مرا گول بزنی و دنیا را نزد من محبوب می کنی؟! پس جلو رفت و شهید شد.

پس فرمودند در همان بالای منبر به صحابه ها که برای وی استغفار نمایید، و او داخل در بهشت شد، و مشغول اکل و شرب است.

۱. المیزان: ج ۲۰، ص ۲۰۶.

۲- صحیح البخاری، ۷ / ۱۸۶؛ مسند احمد بن حنبل، ۱ / ۳۸۷؛ السنن الکبری، ۳ / ۳۶۸؛ کنز العمال، ۱۵

/ ۷۷۶ / ۴۳۰۵۵

۳. لشکر.

و بعد به عین قضیه در حق جعفر طیار فرمودند، لذا تکرار نمی‌کنم. و فرمودند: از برای جعفر استغفار کنید، و جعفر داخل در بهشت شد و او سیر می‌کند در بهشت هر مکانی را که بخواهد.

و بعد عین قضیه را در حق عبدالله بن رواحه فرمودند، ولی وسوسه ابلیس را در حق وی بیان نفرمودند، و امر به استغفار نکرد. فقط فرمودند که داخل بهشت را که معلوم می‌شود قوت ایمان این یگانه مرد از آن دو بزرگوار محکم‌تر بوده است. تا آن‌که بعد قاصد آمد از طرف مجاهدین و مطلب را همان نحو که خبر داده بودند، بدون زیاده و کم در حضور مسلمین بیان فرمودند، و قاصد تصدیق نمود و بیان کرد حضور مبارکش.<sup>۱</sup>

#### حدیث هشتم

از «بحار» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که سؤال شد وی را از ارواح مؤمنین، پس فرمودند که در اطاق‌های بهشت باشند. می‌خورند از طعام‌های بهشت و می‌آشامند از شراب‌های بهشت.<sup>۲</sup>

#### حدیث نهم

از «بحار» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده مثل آن، لذا متن اعاده نشود.<sup>۳</sup>

#### حدیث دهم

از کتاب «اربعین»، از ابن عمر، از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که سؤال نمودم از ایشان از علی بن ابیطالب علیه السلام، پس غضب کرد بر من و فرمودند: چه شده است اقوامی را! مذاکره می‌نمایند در حق شخصی که از برای اوست منزلتی در نزد خداوند مثل منزله من.

۱. الثاقب فی المناقب با تحقیق نبیل رضا علوان: ص ۱۰۱-۱۰۲؛ و نک: البداية و النهایة ابن کثیر، ۴ /

۲. بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۳۴.

۳. بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۶۹.

و بعد روایت خیلی مفصل است که بیان فضایل مولا را نماید که من جمله این است که: هر که علی را دوست بدارد، خارج نمی شود از دنیا تا آن که بیاشامد از آب کوثر و تناول نماید از شجره طوبی و ببیند جای خود را در بهشت، و سكرات مردن برای او سهل شود، و قرار بدهد ملائکه قبر وی را باغی از باغ های بهشت، و خداوند او را در عرش با صدیقین و شهداء محشور می نماید، و بعد از مردن تاج کرامت بر سر وی گذارد، و بپوشاند بر وی خداوند لباس کرامت را.

### حدیث یازدهم

از «زهر الکلام» از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمودند: بهشت را تماشا نمودم و دیدم اشخاصی را در وی سکنا داشتند، و نعمت آن ها فوق العاده بوده. پرسیدم از جبرئیل، گفت: اینها اشخاصی بودند در دنیا که به پدر و مادر خیلی نیکویی نمودند.

### حدیث دوازدهم

از «بحار» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که پیغمبر فرمودند: مردن آمد به روح و راحت و برگشتن مبارکی به سوی بهشت عالی، و دخول در آن، از برای اهل دار خلود که بودند در دنیا سعیشان برای آن و رغبتشان برای آن. و آمد مردن به آنچه در وی است از ندامت و خسران و شقوت و برگشتن به سوی جهنم و دخول در آن از برای اهل دار غرور.

و ما این حدیث را در مقاله اولی هم بیان کردیم.

### حدیث سیزدهم

از «کافی» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده در حدیث مفصلی که ملخص وی این است: خداوند را بهشتی باشد در مغرب، و ارواح مؤمنین آنجا روند و از میوه های آن بخورند و منتعم می باشند در شبها و همدیگر را ملاقات کنند و بشناسند. و از برای خداوند جهنمی باشد در مشرق، خلق فرموده برای آن که سکنا بگیرد در وی ارواح کفار و بخورند از زقوم آن و بیاشامند از حمیم آن در شبها.<sup>۱</sup>



### حدیث چهاردهم

از «بحار» و از «بخاری» از امام باقر علیه السلام روایت شده، و غیر از این دو روایات مستفیضه که من جمله در «بخاری» از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن بزرگوار عبور نمودند به جنازه‌ای و فرمودند: مستریح شده یا مستراح شد. عرض کردند مشیعین خدمت ایشان که چه چیز مراد است از این دو فقره عبارت؟

فرمودند: یا مؤمن است یا غیر مؤمن. اگر مؤمن است راحت شد از مصیبت دنیا و آلام و اذیت آن و داخل بهشت شد و آسوده گشت؛ و اگر غیر مؤمن است، مردم شهر و غیر آن‌ها از دست وی راحت شدند همگی.<sup>۱</sup>

### حدیث پانزدهم

از غزالی: از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند به جابر، بعد از آن‌که پدر جابر در جنگی شهید شده بود که: ای جابر، میل داری به تو بشارتی بدهم؟ عرض کرد: بلی، خداوند شما را بشارت دهد. فرمودند که: پدرت را حضرت احدیت زنده در بهشت در نزد خود نگاه داشته، و می‌فرماید به پدرت که هر چه میل داری بگو تا من به تو عطا کنم آن را.<sup>۲</sup>

### حدیث شانزدهم

از «احتجاج»: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده به روایت خیلی مفصلی، تا آن‌که بعد از بیان غرض از خلقت و غرض از تکلیف، فرمودند: ای مردم، این لذت و مشتیهات نفس را از هر چیز که در این دنیا خلق فرموده خداوند، مشوب به آلام کثیره است.

۱- النجاری، ۱۱ / ۳۶۲؛ النسائی، ۴ / ۸۴؛ احمد، ۵ / ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۴؛ شرح السنه بغوی، ۵ / ۲۷۰ به نقل از کتاب التحریر المُرْسَخ فی احوال البرزخ از محمد بن طولون صالحی، ص ۱۸.  
۲- احیاء علوم الدین: چاپ دازلهادی بیروت، ج ۴، ص ۷۱۹؛ حلیة الاولیاء: ج ۲، ص ۴؛ جامع المسانید: ج ۲۴، ص ۱۱۵؛ مصابیح السنه بغوی: ج ۴، ص ۲۲۳.

برای نمونه آن باشد که بدانید بعد از مردن یک لذات خالصه و مشتیهات نفس خالصی باشد که هیچ وقت مخلوط به الم نباشد، و آن بهشت است که مؤمن داخل می شود. و این الم و عذابی را که در این دنیا خلق فرموده، این نمونه است که ملتفت باشید به آلام خالصه که ابداً مشوب به لذت نباشد بعد از مردن، و آن جهنم است که غیر مؤمن داخل، و از این جهت نمونه باشد که می بینید نعیم دنیا را مشوب به آلام و کدرو، نیز عذاب آن‌ها را هم مشوب. و اصل غرض از خلقت این نعمت و نعمت دنیا برای آن است که شما استدلال نمایید و ملتفت شوید به آن خالصه که بعد از مردن باشد. واصل مقصود از این وصول به آن است و نه غیر.<sup>۱</sup>

#### حدیث هفدهم

از «احتجاج»: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده به مثل وی بر حسب مضمون تقریباً، با زیادتی در مسائل دیگری که شاید اجنبی از مقام باشد.

#### حدیث هیجدهم

از غزالی: از پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایت بسیار مفصلی وارد شده، ملخص آن که: روح مؤمن را بعد از مردن لباس حریر به وی پوشانند و ببرند به بهشت و متنعم باشد آنجا به روح خداوند و کرامت وی. و بیان نماید انحاء نعمت و کرامت و روح را. و روح کافر را ببرند به جهنم و عذاب نمایند. و بیان کند انحاء عذاب و نعمت را.<sup>۲</sup>

#### حدیث نوزدهم

از «جامع الاخبار» از علی بن الحسین علیه السلام روایت شده که فرمودند: موقعی که کار بر ابی عبدالله علیه السلام سخت شد در زمین کربلا، نگاه کردند به روی صحابه‌های آن حضرت، پس دیدند که آن حضرت ابداً اضطرابی ندارد به خلاف صحابه‌ها که اضطراب داشتند. و هر چه امر شدیدتر می شد، آن‌ها اضطرابشان زیاده می گردید و

۱- الاحتجاج.

۲. احیاء علوم: ج ۴، ص ۷۲۳.

بدنشان می لرزید و قلبشان می ترسید.

و اما حضرت ابی عبدالله علیه السلام با بعضی از خواص هر چه امر شدید می شد، روی های آن ها نورانی تر و جوارح آن ها باوقارتر و جوارح آن ها باوقارتر و نفوسشان ساکت تر. پس نگاه کردند صحابه ها به آن ها و گفتند به هم دیگر: ملاحظه نمایید شماها ابی عبدالله را که ابداً از مردن وحشت نمی کند! پس فرمودند حسین بن علی که صبر نمایید ای پسران بزرگ، پس نیست مردن الا عبور نمودن از جسری که شما را عبور می دهد از ضررها و زحمت ها و بلاها و و عذاب ها به داخل شدن در بهشت واسعی و نعمت دائمی. پس کدام یک از شماها دوست ندارید و بدتان می آید که منتقل شوید از حبس بد شدید به سوی قصر عالی؟! و نیست از شما بد دارد دخول در آن، را و نیست از برای دشمنان شما مگر این که منتقل می شوند از قصر عالی به سوی حبس و زندان خانه و عذاب دائمی.

و پدرم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که دنیا حبس خانه مؤمن است و بهشت کافر. و مردن جسری است که برای بهشت گذاشته اند از برای مؤمنین، و جسر کافر است که به جهنم وارد شود. پیغمبر و پدرم دروغ نفرمودند و من هم دروغ نگفتم و نمی گویم.<sup>۱</sup>

#### حدیث بیستم

از «اختصاص» روایت شده که حضرت جعفر الصادق علیه السلام نشان داد بهشت را، (یعنی بهشت دنیوی به تمام آنچه توصیف شده از هر چه نفس مایل باشد از حور و خمر و غیر ذلک) به عبدالله سنان. و بعد فرمودند: این کمتر چیزی است که خداوند مهیا فرموده برای شیعیان ماها. و این که مؤمن وقتی که مرد، روح وی باید اینجا مسکن کند. و کافر را به وادی برهوت برند و مخلد در عذاب، و طعام زقوم بخورد و

شراب حمیم بیچشد.<sup>۱</sup>

### حدیث بیست و یکم

از «بحار»: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده مثل وی به غیر طریق اختصاص..

### حدیث بیست و دوم

از «بحار»: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: ای اصیغ بن نباته، به درستی که در ظُهر این کوفه که نجف باشد، روح مؤمن و مؤمنه بوده باشد. پس اگر کشف بشود از برای تو آنچه از برای من کشف شد، هر آینه می بینی آن‌ها را که جلگه زده و دور همدیگر جمع شدند بر تختهایی از نور.<sup>۲</sup>

### حدیث بیست و سوم

از «کافی»: از حبه عنری از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده مثل آن، با زیادتی از کلام حبه و مولایم امیرالمؤمنین. حدیث مفصل است.<sup>۳</sup>

### حدیث بیست و چهارم

از شیخ علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده مثل حدیث قبل بطوله.

### حدیث بیست و پنجم

از «کافی»: از احمد روایت شده که عرض کردم خدمت ابی عبدالله علیه السلام که: برادر من در بغداد است و می ترسم این که آنجا بمیرد. فرمودند: ضرری ندارد؛ هر جا بمیرد. آگاه باش که باقی نمی ماند مؤمنی در مشرق زمین و مغرب آن مگر این که روح آن را ببرند وادی السلام.

۱- الاختصاص، ص ۳۲۱ - ۳۲۲.

۲. معالم الزلفی: ص ۱۲۳.

۳. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۳؛ تهذیب: ج ۱، ص ۴۶۶؛ بحارالانوار: ج ۱۰۰، ص ۲۳۴ و ج ۶، ص ۲۶۸؛ الوافی: چاپ سنگی، ج ۳، ص ۹۸، جزء ۱۳، ابواب ما بعد الموت باب ۱۱۰، مکان ارواح المؤمنین؛ معالم الزلفی: ۱۲۳.

عرض کردم. وادی السلام کجاست؟

فرمودند: پشت کوفه. آگاه باش. به این که می بینیم آن ها را حلقه حلقه نشستند

دور همدیگر، و با هم صحبت می دارند.<sup>۱</sup>

مخفی نماند که این مقداری که ذکر نمودم از این طایفه، کافی می باشد در آنچه

که عرض کردم از تواتر معنوی فریقین. و به مناسباتی نیز در طوائف دیگر بیاید عده

دیگری و اخبار باب بسیار است. و تعداد امکان آن ها که در لسان اخبار باشد یا به

لحاظ اشخاص است، یا به لحاظ مکان خاص است، یا به لحاظ مرکزیت در دخول

و خروج بمنازل ها. چنانچه بعضی از این جمع ها در لسان اخبار باشد، و بعضی

دیگر نیز مجلسی فرموده [که] جامع [میان آن ها در اخبار آن است که] بعد از مردن

مؤمن در بهشتی باشد که هر چه میلش کند، حاضر شود و کافر در جهنمی باشد که

هر چه منزجر شود و بدش آید، فراهم می شود.

### طایفه هشتم [در تجسم اعمال]:

در بیان اخباری که دلالت دارند بر «تجسم اعمال» و در این طایفه نیز دعوی تواتر

نموده اند و در نشأت بعد از حین احتضار تا بهشت جهنم برزخی و تا بهشت و جهنم

آخرتی تا استقرار در یکی از دو تا، اخبار وی<sup>۲</sup> کثیر است. و دعوی تواتر<sup>۳</sup> هم جمعی

نمودند. ولی حقیر اگر چه اسباب استقراء تام برایم بالفعل موجود نیست، ولی

نسبت به خصوص عالم برزخ، تواتر معنوی وی را نمی توانم ادعا نمایم، ولی تواتر

معنوی در تمام نشأت بعد جای شک و شبهه نیست. و ما به چند حدیث آن اکتفا

۱. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۳؛ معالم الزلفی: ص ۱۲۳.

۲. مرحوم شیخ بهایی رحمته الله: تجسم الأعمال فی النشأة الأخریة قد ورد فی احادیث متکثرة من طرق

المخالف و المؤلف. بحارالانوار: ج ۷، ص ۲۲۸.

۳. نک: الانوار النعمانیة: ج ۴، ص ۲۲۶.

می‌نماییم و بقیه را به حواله اکتفا می‌کنیم:

### حدیث اول

از «کافی»: از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمودند: وقتی که مؤمن را در قبر بگذارند، نماز او در طرف راست توقف نماید و زکات در طرف چپ آن، و نیکویی به مردم در بالای او، و صبر در گوشه‌ای کنار بایستد. پس وقتی که نکیر و منکر داخل شوند در قبر برای سوال پس صبر بگوید به آن نماز و زکات که رفیق و صاحب خودتان را حفظ کنید. و اگر عاجز شوید شما، پس من جواب وی را بدهم و صاحبمان را حفظ نمایم.<sup>۱</sup>

### حدیث دوم

از «کافی»: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: وقتی که میت را در قبر گذارند، ظاهر شود برای او شخصی. پس بگوید به روح آن میت که ای فلان کس، ما سه چیز بودیم با تو: اول: روزی تو بود که منقطع شد به انقطاع اجلت. دوم: اهل و عیال تو بود پس تو را اینجا رسانیدند و برگشتند. و سوم: من که عمل تو بودم پس باقی ماندم با تو. و به درستی که من در نزد تو خوار و ذلیل‌ترین آن‌ها بودم.<sup>۲</sup>

### حدیث سوم

از «کافی»: از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمودند: سؤال می‌شود از میت در قبرش از پنج چیز: از نماز او و [زکات او و] حج وی و روزه وی و ولایت ما اهل بیت. از جانب یک گوشه قبری که آنجا توقف کرد، به آن چهار تایی دیگر که نماز و روزه و زکات و حج باشد، بگوید که هر چه بر شما نقص وارد آمد، بر من باد که آن را اتمام نمایم و کامل کنم.<sup>۳</sup>

۱. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۰؛ بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۳۰.

۲. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۰.

۳. الکافی: ج ۳، ص ۲۴۱.

### حدیث چهارم

از «کافی»: از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده در حدیثی مفصل که فرمودند: نیست موضعی از مواضع قبر مگر آن که روزی سه مرتبه نطق می‌کند. تا آن که می‌فرماید: وقتی که مؤمن را به قبر گذارند، ظاهر می‌شود و خارج می‌شود بر وی مردی که دیده نشده بهتر از آن مرد؛ یعنی روح آن مؤمن بهتر از آن جمال ندیده.

پس بگویند آن مؤمن که ای بنده خدا، ندیدم چیزی را بهتر از تو هرگز! تو که باشی؟ پس بگویند که من رأی و اعتقادات خوب تو باشم که به آن اعتقاد بودی و عمل صالح آن چنانه‌ای که عمل می‌کردی. پس بلند می‌کند روح آن میت را، پس می‌گذارد او را در بهشت؛ آن بهشتی که دیده بوده آن را. پس می‌گوید بخواب در اینجا. تا آن که می‌فرماید: و اگر کافر باشد، ظاهر می‌شود بر وی مردی که قبیح‌تر از وی هرگز ندیده بوده. پس بگویند روح کافر به آن مرد که تو چه شخصی می‌باشی؟ من ندیدم هرگز بدتر از تو چیزی را. پس می‌گوید به وی که من عمل خبیث تو بودم و اعتقاد خبیث تو می‌باشم.

پس بلند می‌نماید روح وی را و بگذارد به جهنم؛ آن جهنمی که دیده بود.<sup>۱</sup>

**فائده:** مقصود از بهشت و جهنمی که در اینجا می‌گوید دیده بودند، آن است که در حال احتضار ارائه می‌دهند، که سابقاً عرض کردم در طایفه هفتم که اخبار آن متواتر است.

### حدیث پنجم

از «کافی»: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده در حدیث مفصلی، تا آن که می‌فرماید: اگر محتضر با خدا بوده؛ یعنی مؤمن بوده و بیاید عمل آن محتضر که خوشبوترین مردم باشد از حیث بو، و نیکوترین اشخاص باشد از حیث لباس و زینت. پس

بگوید: بشارت باد تو را به روح و ریحان و بهشت و همه مستقبل شما خیر باشد.

پس بگوید محضر: شما چه شخص می باشید؟

میگوید: من عمل صالح تو می باشم، حرکت کنید از دنیا به بهشت، و رفیق تو می باشم تا روز محشر. تا آن که می فرماید: اگر دشمن خدا باشد آن محضر، بیاید عمل او با قبیح ترین خلق خدا از حیث بو و شکل و لباس. پس بگوید: بشارت باد تو را به جهنم، تا آخر حدیث.<sup>۱</sup>

### حدیث ششم

از شیخ مثل حدیث پنجم آن از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده، لذا متن اعاده نشود.

### حدیث هفتم

از «اختصاص» از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: وقتی که خداوند قبض می کند روح مؤمن را، تا آن که می فرماید: وقتی که به قبر برده می شود، پس بیاید او را شخصی که صورت حسنه داشته باشد، پس می گوید مؤمن به وی که تو چه شخصی می باشی؟ بگوید آن شخص که من عمل صالح تو می باشم، و من امروز از برای تو خصمی باشم، و امروز من تیشه و شمشیری می باشم و نیزه ای می باشم از برای تو به امر خداوند و دفع می کنم از تو هر چه بد آید. پس بگوید: ای ولی خدا، تو را بشارت باد به خیر.

**فائده:** سید هاشم بحرینی رحمته الله در «معالم الزلفی» یک باب اخبار مستفیضه نقل می نماید و حدیث آن طولانی است. ملخص آن که: در بهشت نهری باشد، عموم مؤمنین می روند از آن نهر آب بخورند، و طرفین آن نهر حوری هایی باشد که اسم آنها خیر است. هر مؤمن بعد از خوردن آب وقت مراجعت یکی از آنها را بردارد



ببرد. و گمان دارم که در اخبار، بلکه متعارف بین مسلمین در تحت همین خیر مراد باشد. پس بشارت در خیر اگر چه با همه نیکوها مناسبت دارد ولی احتمال می‌رود که همان حوریه بوده باشد.

### حدیث هشتم

از «امالی» ابن بابویه: از قیس<sup>۱</sup> از پیغمبر ﷺ روایت شده که عرض کرد: مرا موعظه نمایید - و با حضرت جماعتی بود - و گفت: ما همه وقت نمی‌توانیم خدمت شما برسیم؛ در بادیه و بیابان می‌باشیم. پس حضرت فرمودند: ای قیس، به درستی که با عزت، ذلت است و با حیات، ممات و با دنیا، آخرت. تا آنکه می‌فرماید: بدان به درستی که لابد چاره‌ای ندارد و نیست از برای تو راه فراری. و باید ای قیس نیست چاره‌ای از رفیقی که دفن بشود با تو و تو دفن بشوی با وی و حال آنکه تو مرده باشی.

پس اگر آن رفیق تو بزرگ باشد، به تو اکرام نماید و اگر آن رفیق تو لئیم باشد، بد می‌کند. و تو محشور نمی‌شوی مگر با او، و از تو سؤال نمی‌شود مگر از او. پس قرار مده آن رفیق خودت را مگر صالح. پس اگر او صالح شد، مأنوس به وی بشوی. و اگر فاسد شد، پس وحشت نداری مگر از وی. و آن رفیق کارهای قبیح تو است. تا آنکه عرض کرد: این را بفرمایید شعر نمایند تا من فخر کنم.

و پیغمبر ﷺ هم فرمودند که حسان بیاید. و قبل از آمدن خود قیس به شعر انجام داد همه حدیث را. محل شاهد این است:

تَخَيَّرَ خَلِيفًا مِنْ فِعَالِكَ إِنَّمَا قَرِينُ الْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يُفْعَلُ  
إِلَى آخِرِ ۲

۱. وی قیس بن عاصم بن سنان بن خالد متقری است. نک: التقریب، ۴۲۶؛ اسد الغابة: ج ۴، ص ۲۲۰ - ۲۱۹؛ تحفة الاحباب: ۴۰۳.

۲. امالی صدوق: مجلس اول، ج ۴، ص ۱۲؛ بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۲۸ و ج ۷۷، ص ۱۷۵-۱۷۶؛

### حدیث نهم

از دیلمی از حضرت رسول ﷺ روایت شده مثل آن حدیث، لذا اعاده نکنم.

### حدیث دهم

از معصوم علیه السلام روایت شده که عمل انسان به شکل جوانی شریف، خوش گفتار، خوش رفتار روایت شده باشد، و با انسان باشد و هر مهلکه‌ای برسد، بگوید وحشت نکن؛ بر تو باسی نیست، و تو را بشارت باد به خیر. و به این طایفه هم به این مقدار اکتفا می‌کنم.

### طایفه نهم

در بیان اخباری که وارد شده است در بیان حقیقت مردن و شرح مردن و این طایفه هم تواتر معنوی دارد، ولی ما به چند عددی اکتفا می‌کنیم:

### حدیث اول

از «جامع الاخبار»: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که حسن بن امیرالمؤمنین علیه السلام از ایشان سؤال نمودند که حقیقت مردن چیست که مردم آن را نمی‌دانند؟ پس فرمودند: مردن اعظم سروری است که وارد می‌شود بر میتی که مؤمن باشد. زیرا که منتقل می‌شود از خانه‌ای که مشقت دارد و زحمت، به خانه‌ای که پر از نعیم ابدی است. و اعظم و بزرگتر و ویل و بلاء و مصیبتی است که وارد شود بر کافرها. زیرا نقل می‌شوند از بهشتیان به سوی آتش که ابداً خاموش نمی‌شود و تمام نمی‌شود و سست نمی‌گردد.<sup>۱</sup>

۱. خصال: ج ۱، باب الثلاثة: ۹۳؛ ج ۱، ص ۱۱۴؛ اعلام‌الدین: ص ۳۴۲؛ معالم‌الزلفی: ص ۱۲۱؛ معانی الاخبار: ص ۱۳۲؛ روضة‌الواعظین فتال نیشابوری، مجلس ۹۰، ص ۵۶۱؛ اربعین شیخ بهائی، خاتمه حدیث ۳۹.

۱. معانی الاخبار: ص ۲۸۸؛ الاعتقادات: ص ۵۲؛ بحارالانوار: ج ۶، ص ۱۵۴.

### حدیث دوم

از «جامع الاخبار»: از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که سؤال نمودند از وی که مردن چیست؟

فرمودند: خواب است که هر شب دارید؛ مگر این که مدت این خواب زیاد است تا روز قیامت. پس مثل کسی که خواب ببیند از اصناف فرح و خوشحالی که نمی داند آن قسم از خوشحالی را توصیف نمود مگر خدای متعال. [این] حال مؤمنین است. و مثل کسی که خواب ببیند اصناف عذاب را که نمی توان توصیف نمود مگر خداوند بداند. [این] حال کفار است بعد از مردن، پس مهیا شوید و مهیا کنید خود را برای آن.<sup>۱</sup>

### حدیث سوم

از «جامع الاخبار»: از [امام] ابی محمد سجاده علیه السلام روایت شده که سؤال شد ایشان را که مردن چیست؟

فرمودند: مردن برای مؤمن کندن لباس چرک و کثیف، و باز نمودن غلهای سنگین، و مبدل نمودن آن لباس به لباس فاخر، آن هم فاخرترین لباس ها و پاکیزه ترین لباس ها، و سوار شدن آدمی به مرکب های خیلی تندرو، و انس گرفتن در منزل های خوب، و از برای کافر کندن لباس فاخر، و منتقل شدن از منازل انس به منزل پر وحشت و پر عذاب و وحشت دار، و پوشیدن لباس های چرک و کثیف و خیلی بدبو [است].<sup>۲</sup>

۱. معانی الاخبار: ۲۸۹؛ الاعتقادات: باب الاعتقاد فی الموت، ص ۵۳؛ علم الیقین: ج ۲، ص ۸۶۵؛ بحارالانوار: ج ۶، ص ۱۵۵.

۲. معانی الاخبار: ص ۲۸۹؛ الاعتقادات: باب الاعتقاد فی الموت، ص ۵۲؛ علم الیقین: ج ۲، ص ۸۶۴؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۵۵.

### حدیث چهارم

از «جامع الاخبار»: از [امام] علی بن محمد علیه السلام روایت شده که عرض شد خدمت ایشان که چرا مسلمین مرگ را دوست نمی‌دارند و از وی منزجر می‌باشند؟ پس فرمودند: به لحاظ آن باشد که نمی‌دانند مرگ چیست؟ و لذا از مرگ بدشان می‌آید. و اگر می‌شناختند مرگ را و بودند مؤمن و بنده خداوند؛ هر آینه دوست می‌داشتند مرگ را، و می‌دانستند که آخرت بهتر از دنیا است از برای آن‌ها. پس فرمودند: چرا بچه و دیوانه امتناع می‌نمایند از دوا خوردن که منقی بدن می‌باشد و نافع می‌باشد برای او و حال آن‌که رافع مرض باشد؟ عرض کردند: آن‌ها امتناع می‌نمایند، برای آن‌که جاهل به منافع دوا باشند. چون فایده وی را نمی‌دانند.

پس فرمودند: قسم به آن کسی که بعث فرمود محمد صلی الله علیه و آله را حقاً به پیغمبری، این‌که کسی که مستعد برای مردن می‌باشد، پس مردن انفع باشد از برای وی از آن دوا که معالجه به وی بشود. آگاه باشید شما مردم، که اگر بشناسند مؤمنین که به واسطه مردن به چه نعمت‌هایی می‌رسند، هر آینه طلب می‌نمایند و دوست می‌دارند به مراتب خیلی زیادتر از طلب نمودن عاقل خیلی زیرک دواء نافع را برای دفع امراض و طلب سلامت.<sup>۱</sup>

### حدیث پنجم

از «جامع الاخبار»: از امام علی النقی علیه السلام روایت شده که ایشان بر مریضی از صحابه‌های خودش داخل شد و دیدند آن مریض گریه می‌کند و می‌ترسد از مردن و خیلی جزع می‌کند. فرمودند: آیا تو می‌ترسی از مردن ای بنده خدا؟! تو اگر غوطه بخوری به افتادن در نجاست و تمام بدن تو نجس بشود و متأذی شوی از کثرت نجاست و چرکی که بر تو باشد، و از افتادن هم جراحت‌های زیادی بر تو وارد شود و

بدن تو هم تمام چرب بوده باشد، و تو بدانی این که اگر بروی به حمام و بدن خود را به آب حمام بشوری، تمام اینها از بدن تو دفع می شود به محض شستن، آیا در این صورت میل داری که داخل بشوی به حمام و بشوری یا بدت می آید که داخل شوی و میل داری به همین حال بمانی و هرگز حمام نروی؟!

عرض کرد: البته یابن رسول الله که میل دارم که بروم حمام.

فرمودند که: مردن همین حمام است. و آن مردن چیزی است که تو را پاک می نماید از گناهان و پاکیزه می کند از سیئات. پس تو اگر وارد بر مردن بشوی و مجاور آن شوی، پس نجات پیدا می نمایی از هر همی و غصه ای و اذیتی، و بررسی به هر خوشحالی. پس آن صحابی ساکت شد و نشاط پیدا کرد و تسلیم شد.<sup>۱</sup>

#### حدیث ششم

از معصوم علیه السلام روایت شده که فرمودند: مؤمن وقتی که بمیرد، مرده نباشد و کافر اگر بمیرد، مرده باشد. زیرا خداوند می فرماید در کتاب کریم خودش که خدا خارج می کند مرده را از زنده.<sup>۲</sup>

#### حدیث هفتم

از غزالی: از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: وقتی که بمیرد مؤمن حالش مثل حال جنین و بچه در شکم مادر است که خارج می شود از شکم مادر، و قبل از خروج گریه می نماید و جزع و فزع می کند بر محل خود. و بعد وقتی که وسعت دنیا را و روشنی و احسان و نعماء آن را مشاهده می نماید، مبهوت و متحیر می باشد بر محل خود، و هرگز مایل به مراجعت نمی باشد. و مؤمن هم میل مردن نمی کند و بعد از مردن تعجب می کند از آن کرامت و سرور و انحاء نعمت و بهجت، و متحیر از محل خودش بوده و هرگز تمنای مراجعت نمی کند اصلاً.

۱. علم الیقین: ج ۲، ص ۸۶۷؛ الاعتقادات: باب الاعتقادات فی الموت؛ معانی الاخبار: ص ۲۹۰؛

بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۶.

۲. بحار الانوار: ج ۶، ص ۱۵۶.

### حدیث هشتم

از «علل»: از پیغمبر ﷺ روایت شده که مردی عرض کرد خدمت ایشان که: چرا من از مردن بدم می آید و کراهت دارم مردن را؟  
فرمودند که: آیا تو مال و مکننت داری؟  
عرض کرد: بلی فرمودند: فرستادی آن‌ها را قبلاً؟  
عرض کرد: خیر نفرستادم. فرمودند: همین علت بد آمدن تو است و کراهت داشتن تو است مردن را.<sup>۱</sup>

### حدیث نهم

از «جامع الاخبار»: از حسن بن امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده در حدیث مفصلی تا آن‌که آن مرد می‌گوید: یا بن رسول الله، چه شده ما را که مرگ را کراهت داریم و دوست نداریم؟  
فرمودند: به درستی که شماها خراب نمودید آخرت خودتان را و معمور کردید دنیای خودتان را، پس شما کراهت دارید که منتقل شوید از معموره به مخروبه.

### حدیث دهم

از «کشی»: از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که سؤال نمود وی را محمد بن مسلم که خبر بده ما را از کافر که آیا برای وی مردن بهتر است یا زنده بودن؟  
پس فرمودند که مردن بهتر است از برای هر مؤمن و کافر.

### حدیث یازدهم

سؤال نمود از حسن بن امیرالمؤمنین علیه السلام شخصی که چیست مردن که مردم آن را نمی‌دانند؟ فرمودند: بزرگتر خوشحالی که وارد می‌شود بر مؤمنین در وقتی که نقل بشوند از خانهٔ پر نکبت است به خانهٔ نعیم ابدی. و بزرگتر مصیبتی است که وارد

می شود بر کافر در وقتی که نقل بشوند از بهشتشان به جهنم که هرگز فانی و تمام نمی شود.<sup>۱</sup>

### حدیث دوازدهم

از «علل»: از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که عبدالرحمن عرض کرد خدمت ایشان که: به چه علت روح وقتی که می خواهد بدن را مفارقت کند، بدش می آید؟ مگر نمی داند که این مرکبی بوده سوار شده بود؟ فرمودند: این به واسطه الفتی است که به بدن پیدا کرده.

**فائده:** این حدیث هم دلالت دارد به تقریر بر این که روح قبل از بدن بوده.

### حدیث سیزدهم

از «کنز» از امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده در حدیث مفصلی تا آن که می فرماید: عرض کردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله که پدر و مادرم فدای تو باد، شیعیان ما بعد از مردن کجا می باشند؟ پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله: شیعیان ما با ما می باشند، و قصور آنها مقابل قصور ما می باشد، و منازل آنها مقابل منازل ما می باشد.

### حدیث چهاردهم

از «تفسیر علی بن ابراهیم» از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که عرض کرد خدمت ایشان افریتی که سؤال می کنم شما را از مؤمن بدش می آید، از قبض روحش، فرمودند: نه قسم به خداوند که بدش نمی آید. پس عرض کرد به ایشان که چطور بدش نمی آید؟ و حدیث مفصل است، تا آن که می فرماید: منادی از زیر عرش صدا می کند آن روح را و می گوید برگرد ای نفس مطمئنه به سوی محمد و آل محمد، برگرد بیا به سوی پروردگار خودت خوشحال و خوشحال کرده شده، پس بیا داخل بندگان من بشو، و پس بیا داخل در بهشت من بشو. پس ملک الموت او را مخیر

می‌کند بین مراجعت به دنیا و ماندن. پس نیست چیزی بهتر در نزد وی مگر این‌که فرار نماید به سوی عرش.

### حدیث پانزدهم

از «بحار» از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمودند: مردن هدیه و تحفه‌ای است از ناحیه پروردگار برای مؤمن.<sup>۱</sup>

### حدیث شانزدهم

از غزالی: از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمودند: هر که مرد، قیامت وی بر پا شد.<sup>۲</sup>

### حدیث هفدهم

از «درة الباهرة»: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شد که سؤال شد از ایشان که تهیه و استعداد مردن کدام است؟ فرمودند که: ادا کند فرایض را و اجتناب نماید محرّمات را، و تحصیل می‌نماید مکارم اخلاق را، پس دیگر اهمیت نداشته باشد [که] مردن بر وی وارد می‌شود یا او بر مردن واقع می‌شود.<sup>۳</sup>

### حدیث هیجدهم

از «بحار»: از ابی ذر، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که چرا ماها مرگ را کراهت داریم؟

می‌فرمودند: برای این‌که چون معمور نمودید دنیا را و خراب کردید آخرت را، پس کراهت دارید که منتقل شوید از معموره به مخروبه.<sup>۴</sup>

و ظاهراً این کلام ابی ذر باشد، اگر چه مضمون حدیث باشد نه متن حدیث.<sup>۵</sup>

۱- احیاء علوم الدین، ۴ / ۶۵۵.

۲- احیاء علوم: چاپ دارالهادی، ج ۴، ص ۹۴ و ۷۱۸.

۳- بحارالانوار: ج ۶، ص ۱۳۸-۱۳۷ به نقل از الدرّة الباهرة. و ج ۵۸، ص ۹۰؛ الدرّة الباهرة، ص ۱۹، ج ۲۶: روضة الواعظین، ص ۵۳۵.

۴- جامع الاخبار: فصل ص ۱۳۳، ص ۴۷۸؛ علم الیقین: ۲، ص ۸۶۸؛ بحارالانوار: ج ۶، ص ۱۳۷.

۵- نک: جامع الاخبار، ۴۷۸.



### حدیث نوزدهم

از «بحار»: از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که عرض شد خدمت ایشان که مردن را برای ما بیان فرمایید چیست؟

فرمودند: بهترین بوی خوشی است که به مشام انسان برسد. پس خواب رود و تمام مصیبت و آلام و تعب وی قطع شود؛ هر چه بد داشته برود.<sup>۱</sup>

### حدیث بیستم و یکم

از «علل الشرایع» و «جامع الاخبار»: از امام صادق علیه السلام روایت شده مثل آن، لذا متن اعاده نشود.<sup>۲</sup>

### حدیث بیست و دوم

از «علل»: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: متمسک بشوید به آنچه خداوند فرموده است. نیست بین شما و بین آنچه که به آن غبطه برده می شود و رشک برده می شود مگر حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضور آنچه خداوند برای وی تهیه دیده و بشارت خداوندی به چیزی که چشم وی به آن روشن گردد و حرکت نماید.<sup>۳</sup>

### حدیث بیست و سوم

از «جامع الاخبار»: از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند: دنیا سجن و زندان مؤمن است و بهشت کافر است.<sup>۴</sup> و مردن پل و قنطره ای باشد که مؤمنین را نقل می دهند به بهشتشان، و کفار را نقل می دهند به جهنم خودشان. دروغ نیست و دروغ نگفتم.

**الحاصل:** اخبار این باب بسیار است. جامع همه آن است که مردن برای مؤمن

۱. معانی الاخبار: ص ۲۸۷؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۲۸۴؛ بحار الانوار: ج ۶، ص ۱۵۲.

۲. بحار الانوار: ج ۶، ص ۱۵۳.

۳. بحار الانوار: ج ۶، ص ۱۵۳.

۴. جامع الاخبار: ص ۳۵۳؛ معانی الاخبار: ص ۲۸۸؛ جامع الاحادیث: ۱۰؛ عوالی اللئالی: ج ۱، ص ۹۵؛

الأشعثات: ۲۰۴؛ الفقیه: ج ۴، ص ۲۶۲؛ شهاب الاخبار: ص ۵۱؛ مجموعه ورام: ج ۱، ص ۱۲۸.

چیزی خوبی است؛ برای آن‌که داخل بهشت می‌شود فوراً و سر وقت زندگی و منازل و عیالات خواهد شد.

و برای کافر بد است؛ برای آن‌که از اینها منقطع و به ضدش دچار می‌شود که به جهنم داخل شدن باشد. پس ما به همین مقدار که عرض کردیم، اکتفا می‌کنیم.

### طایفه دهم [بقای روح و نعمتها و عذاب آن]:

در بیان نقل اخبار مختلفه در وقایع مختلفه که سرهم رفته تواتر معنوی دارد بر بقاء روح، و تنعم و عذاب آن در آن نشأه. و از این طایفه نیز چند عددی ذکر می‌نماییم که موجب آگاهی و بینایی و ارشاد و تصدیق و تذکر بشود:

#### حدیث اول

از «احتجاج»: از هشام روایت شده که حاضر شد اباعبداللہ رضی اللہ عنہ را زندقی و سؤال نمود از ایشان مسائلی، که من جمله این بوده: که آیا روح بعد از خروج از بدن فانی می‌شود و یا باقی می‌ماند؟

آن حضرت فرمودند: که خیر معدوم نمی‌شود و باقی می‌ماند تا وقت نفخ صور. پس در آن وقت باطل می‌شود همه چیزها و فانی می‌شوند همه اشیاء نه، پس ایجاد می‌فرماید اشیاء را چنانچه اینجاد کرده بود ابتدا.<sup>۱</sup>

#### حدیث دوم

روایت شده از «کافی»: از حضرت صادق رضی اللہ عنہ که فرمودند: وقتی که مؤمن بمیرد، روح وی برود به مکان خود. و ارواح مؤمنین جمع می‌شوند دور وی و سؤال می‌نمایند از اهالی دنیا از مردمانی که نمردند و از مردمانی که مردند، و آن روح مؤمن جواب بدهد. پس اگر بگویند که فلان مرده و حال نزد ایشان نیست، آن‌ها می‌گویند که پس او هلاک شده؛ هلاک شده. و می‌گویند بعضی از آن ارواح به بعضی

دیگر که این را مهلت دهید قدری آرام بگیرد و از این خستگی بیرون می آید، بعد سؤال نمایید.<sup>۱</sup>

### حدیث سوم

از ثامن الائمه علیه السلام روایت شده که سؤال نمودند وی را در مجلس مأمون، نصر هندی و عمران صابی که آیا چشم می بیند یا روح می بیند اشیاء را از منظر خودش؟ فرمودند: چشم پیه است و سفید و سیاه و دیدن مال روح است. دلیل آن است: تو وقتی نگاه می کنی در چشم می بینی خودت را در وسط چشم. و انسان نمی بیند خود را مگر در آب و یا آینه و اشباه آن از اجسام لطیفه و چشم که جسم کثیف است. پس نصر هندی گفت: اگر چنین است پس اگر چشم کور شود، چرا روح نمی بیند؟ کجا است آن روح و حال آن که آن باقی است و چشم رفته است؟

فرمودند: مثل آفتابی که ابروی را گرفته باشد. پس در وقتی که ابر باشد، آفتاب کجا می رود؟ و در بستن روزنه، آفتاب کجا رفته است؟ پس عرض کردند: توضیح بدهید. پس فرمودند: روح مسکن آن دماغ است. و شعاع آن پخش شده در تمام جسد؛ مثل آفتاب که در آسمان است و نور وی پخش شده در تمام اجسام. پس وقتی که آفتاب برود، شعاعها می روند. پس وقتی که روح برود از دماغ به قطع سر نمیرد روح، و او برود، شعاع وی هم از جسد بوده.

### حدیث چهارم

از شیخ در «امالی» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که نوشتند این ذریعه مقدسه را به محمد بن ابی بکر که والی مصر بوده. و آن دستخط شریف بسیار مفصل است؛ و رقی می باشد و در اول آن می فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تا آن که می فرماید:

نیست احدی از مردم که روح او مفارقت نماید بدن خود را مگر آن که به یکی از دو منزل مهیّا شده و تهیه گردیده برای او از بهشت یا جهنّم می رود و برقرار می شود در وی. سپس اگر ولی خداوند باشد، گشوده می شود درهای بهشت، و مأمن شود راههای آن و تمام شود مکروهات آن، و استقبال می نماید تمام سرور را. و اگر عدو و دشمن خدا باشد، گشوده می شود برای آن تمام درهای جهنّم، و تمام می شود سرور وی، و استقبال می نماید تمام مکروه را، تا آن که می فرماید: قبر یا باغی است از باغهای بهشت و یا چاهی است از چاههای جهنّم.<sup>۱</sup>

### حدیث پنجم

از «مناقب» از قاضی نعمان و از ابوالقاسم [کوفی] در کتاب خودشان روایت نموده اند که خبر دادند به عمر خطاب بر این که عبدی مولای خود را کشته است، پس امر نمود که آن عبد را بکشند. پس مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شدند و سؤال نمودند از آن عبد که تو کشتی مولای خودت را؟  
عرض کرد: بلی.

فرمودند: برای چه؟

عرض کرد: به جهت آن که مجبوراً مرا وطنی کرده. پس فرمودند به اولیاء مقتول که دفن نمودید مقتول را و چه وقت دفن کردید؟

عرض کردند: بلی دفن کردیم، و الساعه دفن کردیم. پس فرمودند به عمر که این غلام را حبس نما تا سه روز بدون اذیت به آن و ابداً آسیبی به آن مرساں. و فرمود به اولیاء مقتول که بروید بعد از سه روز بیاید. و چون سه روز گذشت، اولیاء مقتول حاضر شدند نزد عمر. پس مولا امیرالمؤمنین فرمودند به عمر: بلند شوید با جماعت برویم بر سر قبر مقتول. پس همگی بلند شدند رفتند بالای قبر مقتول. پس

حضرت سؤال نمودند از اولیاء که قبر مقتول شما کدام است؟  
عرض کردند: همین است.

فرمودند: بشکافید وی را بیرون آورید. پس شکافتند تا به لحد رسیدند. دیدند کفن خالی است، و چیزی در قبر نیست. پس خبر دار شدند همگی که میت در قبر نیست. پس مولایم فرمودند: که الله اکبر! قسم به خداوند که دروغ نگفتم و کسی هم تا حال مرا تکذیب نکرده، شنیدم از رسول خدا ﷺ که می فرمودند هر که عمل قوم لوط بکند از امت من، پس بمیرد بر آن حال و توبه نکند، پس او را مهلت باشد تا در لحد گذارند. پس وقتی که در لحد گذاشتند، تا سه روز آنجا به وی مهلت می دهند و در لحد بماند. پس بعد از سه روز جسد و روح وی را ملحق نمایند به قوم لوط که هلاک شدند و آنجا عذاب می کنند تا با آن‌ها محشور شود.<sup>۱</sup>

#### حدیث ششم

از غزالی از پیغمبر ﷺ روایت شده که در جنگ بدر بعد از کشته شدن زنادیق کفار مکه، صدا زدند به اسماء آن‌ها که یا فلان و یا فلان ما پیدا کردیم و رسیدیم به آنچه خداوند به ما وعده فرموده بودند، پس آیا شما هم پیدا کردید و رسیدید به آنچه به شما وعده داده بود؟

پس بعضی از صحابه‌ها عرض کردند که یا رسول الله آن‌ها مرده باشند؛ مرده را صدا می‌زنی و با آن‌ها صحبت می‌کنی؟

پس فرمودند که: قسم به کسی که جان من در دست او است که آن‌ها بهتر از شماها این کلام مرا می‌شنوند. و حضرت حق اجازت نمی‌دهد که آن‌ها جواب مرا بگویند و قدرت نداشته باشند که جواب بگویند.<sup>۲</sup>

۱. مناقب آل ابی طالب، چاپ دارالاضواء، ج ۲، ص ۴۰۵ - ۴۰۶.

۲. تکلم رسول خدا ﷺ با سرکردگان شرک که اجسادشان در چاهی ریخته شد در منابع بسیاری آمده

### حدیث هفتم

از غزالی از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمودند: ارواح مؤمنین آزاد باشند هر جا که بخواهند بعد از مردن بروند و هر جا مایل باشند گردش نمایند.<sup>۱</sup>

### حدیث هشتم

از «علل»: از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت شده که فرمودند: انسان می خورد و می آشامد به سبب آتش، و می بیند و عمل می کند به واسطه نور، و می شنود و استشمام می کند به واسطه هوا و باد، و پیدا می کند طعام و شراب به واسطه آب، و حرکت می کند به سبب روح، تا آن که می فرماید: انسان را خلق کردند یعنی روح را، هر دو را از دو چیز از شئون دنیا و شئون آخرت، پس وقتی که جمع نماید خداوند بین این دو شئون یعنی این نفس و این جسد و این حیات دنیوی در روی زمین باشد به واسطه این که انسان را از آسمان به زمین آوردند، و اینجا به آن جسد ضم نمودند که این حیات دنیوی در روی این زمین پیدا شد. و وقتی که تفریق بین این دو شئون نمودند، این تفریق موت است، و مردن می باشد که بر می گرداند این مردمان شأن آخرتی را به آسمان. پس حیات یعنی جسد در زمین شد و مردن در آسمان شد. یعنی روح به آسمان رفت. یعنی انسانی مرکب است از یک امر آسمانی و آن نفس است و یک امر زمینی و آن جسد است. و موت تفریق بین این دو می باشد، و برگشتن هر کدام به مأوای خودش.

و مردن نیست مگر جدا شدن روح و جسد در اینجا به جهت آن که جسد از شئون دنیا بوده، پس برگشت روح و نور به مکان اقدس اولی خود. و افتاد جسد

❁ است از جمله نک: سنن نسائی، ج ۴، ۸۹ و ۹۰؛ صحیح مسلم: ج ۴، کتاب «جنت»، ص ۷۷؛ صحیح بخاری، ج ۵ در سرگذشت نبرد بدر، ص ۹۷ و ۹۸ و ۱۱۰؛ مسند احمد حنبل، ج ۲ ص ۱۳۱؛ مغازی واقدی ج «غزوه بدر»؛ بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۴۶؛ احیاء العلوم غزالی، ج ۴، ص ۷۱۷؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص

اینجا به واسطه آنکه آن از شأن دنیا بوده، و فاسد گردد جسد و بپوسد و برگردد به جوهر اولی خود. و روح حرکت کند به مکان اقدس خود. پس هر که نفس آن؛ مؤمن باشد، آن نور مؤید به عقل می باشد. و هر که نفس وی کافر باشد، صورت ناری پیدا می نماید. پس آن آتش مؤید به شیطان می شود. پس نفس مؤمن، صورت نوری حاصل می نماید، و نفس کافر صورت ناری تهیه می کند. و مردن رحمت است از خداوند از برای عباد مؤمنین، و نعمت است از برای کفار.

**فائده:** این حدیث نیز صریح است بر این که روح قبل از بدن خلق شده، چنانچه در مقاله دوم اشاره شد. و صریح است بر این که از عالم ابداع است. و نص بر این که این آثاری که از بدن به ظهور و بروز می رسد، همگی از روح است که چند صباحی مجاور این اجساد، که بدن باشد، شده است. و مطالب دیگر خیلی عالی و دقیق از وی استفاده می شود. و این کتاب فقط اثبات می نماید که انسانی خلق شده در ملائکه اعلی به چندین هزار سال قبل، و از عالم تکوین و ابداع است. و بعد هم باقی می ماند بعد از بدن.

ولی تأمل در این حدیث با دقت و حدیث فُضَّیل در مقاله دوم کمر انسانی را می شکند. و اگر نبود رحمت و اسعه شریفه الهی و امر به رجاء و فضل خداوند و حب اهل البیت، دست ها به جایی نمی رسید. و فرموده در آیه: ﴿لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾<sup>۱</sup>. ولی با شرط ایمان و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت، که فرمودند: نفس مؤمن وقتی که قبض شود، فرا بگیرد وی را ملائکه رحمت از جانب خداوند. و بشارت دهند وی را، چنانچه در دنیا هم بشارت می دهند، و بعد از آن ارواح مؤمنین می گویند: مهلت دهید برادر خودتان را؛ ناراحت شود؛ او در بلای شدید بوده. پس از وی سؤال نمایند از مردمان دنیا و هر که را بگوید مرده است و آنجا نباشد، می گویند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ او را به هاویه بردند!

### حدیث نهم

از «معالم الزلفی»: از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمودند در حدیث مفصلی که: من از جبرئیل در خواست کردم که بردارد طبقی، و برداشت. پس دیدم که در وی بودند قایل و فرعون و هامان و نمرود، و در آن جهنم معذب بودند. و بعد از من در خواست نمودند که شفاعت نمایم از آن‌ها برای مراجعت دنیا که مؤمن شوند، پس جبرئیل غضب کرد بر آن‌ها و در جهنم را بست.

### حدیث دهم

از «معالم الزلفی»: از ابی عبدالله ع روایت شده که فرمودند: یک روز پیغمبر ﷺ در میان صحابه‌ها بودند. پس دیدند که عبد سیاهی را در میان تابوت ببیچاندند به عبایی و چهار عبد سیاه زنجی آن را حامل و به سوی قبر وی می‌برند. پس فرمود پیغمبر ﷺ که آن عبد سیاه را بیاورید.

پس آوردند و جنازه را در حضور وی بر زمین گذاشتند. پس پیغمبر ﷺ روی وی را باز نمود و فرمودند به امیرالمؤمنین ع که یا علی، رباح غلام آل نجار است. پس امیرالمؤمنین عرض کرد که قسم به خداوند، ندیدم این عبد مرا مگر این که از عبدیت خود منفعل بود که نمی‌توانست با آن حال مرا متابعت کند و خجالت می‌کشید و عرض می‌کرد که یا علی، من تو را دوست می‌دارم.

پس پیغمبر ﷺ امر به غسل و کفن در لباسی از لباسهای خود پیغمبر ﷺ فرمودند، و نماز بر وی گزاردند، و تشییع نمودند با همه مسلمین آن را تا قبرش، و مردم همه می‌شنیدند همه‌ای را در آسمان، همه شدید. پس فرمودند پیغمبر که تشییع کردند او را هفتاد هزار طایفه از ملائکه که هر طایفه هم هفتاد هزار ملک باشند. و قسم به خداوند که نرسید به این مقام مگر برای محبت تو یا علی. و بعد پیغمبر ﷺ خودش داخل در لحد شد پس او را پایین گرفت، و خواباند، و خشت چید. و در بین این کارها ناگهان روی مبارک خود را از آن جسد برگردانید و دیگر نگاه به وی نکرد.



عرض کردند صحابه که یا رسول الله، می بینیم شما روی خود را برگردانید و اعراض کردید از این عبد سیاه ساعتی. فرمودند: بلی به درستی که این ولی خداوند تشنه از دنیا رفته بود. سپس همانکه خواباندم وی را میان قبر، زندهای وی از حورالعین دویدند به جانب وی و شراب بهشتی از برایش آوردند. ولی خدا غیور است. پس کراحت داشتم که نظر کنم زندهای وی را که مبادا از نگاه من محزون شوند، پس روی گردانیدم.<sup>۱</sup>

### حدیث یازدهم

از شیخ حرّ عاملی (قده)، از زرارة، از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که گفت: گفتم آیا می بینی میت را در وقتی که مرده است جریده با وی بگذارند؟

فرمودند: برمی دارد و دفع می کند جریده از میت عذاب را یا حساب را مادام که آن جریده تر بوده باشد. این نیست عذاب و حساب همه آنها در یک روز باشد و در یک ساعت قدر آن که داخل قبر شوند و برگردند قوم. و این است و جز این نیست قرار داده شده دو جریده برای همین. پس نمیرسد وی را عذابی و نه حسابی بعد از خشک شدن اگر بخواهد خداوند.<sup>۲</sup>

**فائده:** تردید بین رفع حساب یا عذاب به حسب حال میت است که اگر میت گناه نداشته باشد برای عذاب اقل حساب برداشته شود از وی و الا خواص جریده رفع هر دو باشد.

**فائده:** اخبار جریده تواتر اجمالی دارد و در همین «وسائل» تنها ابوابی برای وی ذکر کرده،<sup>۳</sup> ولی ما به همین یک حدیث اکتفا می نمایم.

۱. معالم الزلفی: ص ۱۲۰.

۲. الکافی: ج ۳، ص ۱۵۲؛ وسائل: ج ۲، ص ۷۳۶.

۳. وسائل الشیعه: ج ۲، ص ۷۳۶ باب استحباب وضع الجریدتین الخضرأوین مع المیت، ص ۷۳۸ باب استحباب کون الجریدتین من النخل و... ص ۷۳۹ باب عدم اجزاء الجریده الیاسه...

### حدیث دوازدهم

از «علل»: از قزوینی از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که سؤال کردم ایشان را: به چه علت غسل داده می شود میت و برای چه باید غسل بکند غاسل؟  
فرمودند: غسل می دهند میت را به واسطه آن که آن میت جنب است، و هر آینه میت را ملائکه ملاقات می کنند و آن باید طاهر و پاکیزه باشد تا ملاقات ملائکه کند. و غاسل هم به لحاظ آن است که مؤمنین را ملاقات می کند.  
و اخبار غسل میت نیز کثیر است. و کثیری از آن ها دلالت دارد بر حیات نفس،  
مراجعه شود. و تواتر اجمالی دارد.

### حدیث سیزدهم

از غزالی: از پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدیث مفصلی که فرمودند که بعد از مردن روح مؤمن را به آسمان برند. و خداوند بفرماید که برگردانید روح را به جای خودش و نشان او هم بدهید آنچه را که من برای آخرت وی تهیه دیدم و مهیا کردم. پس گردانند وی را و فرشهای بهشتی از برای وی فرش نمایند و در بهشت را برای وی باز نمایند. و او بگوید: خداوند! تعجیل نما در قیامت. و صلوات بفرستند بر وی هر ملکی که در آسمان و زمین و بین آسمان و زمین بوده باشد. و اگر روح آن میت کافر باشد، خطاب رسد که برگردانید وی را و سکنا دهید او را در منزل خود. پس دو لوحی از آتش فرش نمایند برای وی، و دری از جهنم باز کنند برایش، و لعنت نماید وی را همه ملائکه که به روح مؤمن صلوات می فرستادند.

**فائده:** مقصود از برگرداندن روح کافر این است که بالا نیاورد.

### حدیث چهاردهم

از «معالم الزلفی»: از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: نگاه کردم میان جهنم، دیدم اشخاصی که در دنیا می خورند مال مردم را به باطل، و می پوشیدند به باطل، عذاب و معذب بودند آنجا.

### حدیث پانزدهم

از این قولیه از «کامل الزیارة»: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند در حدیث مفصلی راجع به فضیلت سیدالشهداء علیه السلام از حیث زیارت آن بزرگوار، تا آنکه فرمودند: اگر بمیرد زائری، ملائکه حاضر می شوند، و آن را غسل می دهند، و می گشایند برای او در بهشت را. و داخل شود بر وی نعمت تا قیامت.<sup>۱</sup>

### حدیث شانزدهم

از «الخرايج و الجرائح»: از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که در یکی از سفرها بودند. پس فرمودند به صحابه های خود که الآن می رسد اعرابی [ای] به شما، پس به رسیدن اسلام تقاضا می نماید. و فرمودند: اسلام را بر وی و او قبول کرد و رفت. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ملاحظه نمایید کجا رفت این اعرابی آمدند صحابه ها آخر لشگر گردیدند. دیدند افتاده است از شتر خود و مرده است خودش با شترش. خبر دادند قصه را به محضر مبارکش. امر فرمودند خیمه زدند و وی را میان آن خیمه غسل دادند. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شدند و کفن کردند. پس شنیدند صحابه ها که پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان خیمه بی اختیار حرکتی کردند و خارج شدند و پیشانی وی عرق کرده بود. پس فرمودند که این اعرابی مرد و حال آن که گرسنه بود. و چون مؤمن شد و بعد از ایمان هم گناهی از وی صادر نشده بود، دوید به سوی او حورالعین و میوه های بهشتی برای او آورد. و آن حوریه می گوید به من که شما مرا از زنهای این مؤمن قرار دهید، لذا آدمم بیرون.<sup>۲</sup>

### حدیث هیجدهم

از «ثاقب المناقب»: از جابر در روایت مفصلی از حسن بن علی علیه السلام روایت شده که رفتم خدمت ایشان که صحبت بدارم با ایشان در امر صلح با معاویه که صلح نکند،

۱. کامل الزیارات، تحقیق نشر الفقاہة، ص ۲۳۹.

۲. الخرايج و الجرائح: ج ۱، ص ۸۸؛ بحار الانوار: ج ۲۲، ص ۷۵ و ج ۶۸، ص ۲۸۲ ح ۳۸.

تا آنکه رفتم و صحبت کردم. پس فرمودند به من که یا جابر، تشدید نکن بر من؛ پیغمبر فرمودند که من صلح کنم. پس یادم آمد حدیث پیغمبر ﷺ<sup>۱</sup> و با آنکه یادم آمد، تشفی از برای من حاصل نشد و گفتم: شاید این حدیث را محملی باشد. تا آنکه فرمودند: اگر میل داری خود پیغمبر ﷺ را ببینی و سؤال کنی، تا آنکه گفت: من از این فرمایش حیرتم افزود و تعجب کردم که ناگهان دیدم زمین شکافته شد و پیغمبر ﷺ و علی علیه السلام و حمزه و جعفر را دیدم بیرون آمدند و صحبت شد بین ماها آنچه باید صحبت بشود، تا آنکه گوید: بعد دیدم به آسمان رفتند و به عرش رفتند.<sup>۲</sup>

### حدیث نوزدهم

از «معالم الزلفی»: از جابر از سید الشهداء علیه السلام روایت شده که گفت جابر: رفتم خدمت ایشان که ممانعت کنم از سفر عراق، تا آنکه فرمودند: جدم امر کرد. و با آنکه حدیث یادم آمد، گفتم: شاید محملی داشته باشد. فرمودند: میل داری جدم را ببینی و سؤال کنی، تا آخر حدیث قبل، ولی در این حدیث زید پسر عموی جابر هم با پیغمبر ﷺ و صحابه هایش بودند و هم وقت آمدن از آسمان اجلال نزول فرمودند.<sup>۳</sup>

### حدیث بیستم

از «کافی»: روایت شده که عیسی بن مریم علیه السلام آمد به قبر یحیی بن زکریا علیه السلام و سؤال کرد که خداوند او را زنده کند. پس دعا کرد و اجابت شد، و خارج شد یحیی از قبر و گفت به وی: که از من چه می خواهی؟ پس گفت: خواستم که با من باشی در دنیا به نحوی که بودی تا من به تو مأنوس

۱. اشاره است به حدیث: ان ابني هذا سيد، و ان الله تعالى يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين.

۲. الثاقب فی المناقب، ص ۳۰۶ - ۳۰۷.

۳- معالم الزلفی، ص ۹۰.

شوم. گفت: یا عیسی، هنوز از من حرارت مردن رفع نشده، و قبول نکرد و برگشت.<sup>۱</sup>  
اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست

### حدیث بیست و یکم

از کتاب «محتضر»: از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمودند اینکه: همه مؤمنین می بینند آل محمد را در کوه رضوی. پس آل محمد می خورند از طعام آن‌ها و می آشامند از شراب آن‌ها و مکالمه می نمایند در مجالس آن‌ها.<sup>۲</sup>  
فائده: سابقاً اشاره شده به وجه اختلاف اماکن ارواح، مراجعه شود.

### حدیث بیست و دوم

از علی بن محمد در تفسیر خود از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که سؤال نمود ملک روم از حسن بن علی علیه السلام از مسائلی که من جمله این بود که: ارواح مؤمنین کجا باشند بعد از مردن؟ و آن حضرت فرمودند: در بیت المقدس در شب جمعه. و از ارواح کفار سؤال شد، فرمودند: در حضر موت.<sup>۳</sup>

### حدیث بیست و سوم

از «علی»: از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که فرمودند که ابن اصغر سؤال نمود از معاویه - علیه الهاویه - از اسم چاهی که ارواح مشرکین آنجا می روند بعد از مردن، معاویه عاجز شد از جواب. قاصدی خدمت ایشان فرستاد؛ مطالبه جواب کرد. فرمودند: سلمی است.<sup>۴</sup>

### حدیث بیست و چهارم

از «علی الشرایع»: از امام باقر علیه السلام روایت شده مثل حدیث بیست و دوم عیناً لذا اعاده نمی شود.<sup>۵</sup>

۱. الکافی: ج ۲، ص ۲۶۰.

۲. بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۴۳، به نقل از کتاب المحتضر از حسن بن سلیمان، ص ۴.

۳. تفسیر علی بن ابراهیم: ج ۲، ص ۲۷۱؛ بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۸۶؛ الفصول المهمة: ج ۱، ص ۳۳۶.

۴. بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۸۴.

۵. همان.

### حدیث بیست و پنجم

از «تفسیر علی بن محمد»: از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که شخصی خدمت ایشان عرض کرد: چه می فرمایید در قول خداوند که: ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا؟﴾

پس فرمودند که: مردم چه می گویند در آن آیه؟

پس سائل گفت که: آن را جهنم می دانند بعد از قیام قیامت، و قبل از قیامت جهنم داخل نمی شوند عاصیان. پس حضرت فرمودند: در این صورت کفار و فسقه از سعادت می باشند.

پس عرض کرد: قربانت شوم، شما چه می فرمایید؟ معنای آیه چیست؟

پس فرمودند: این جهنم دنیوی است؛ یعنی برزخ، و اما جهنم خلد پس آن آیه ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾<sup>۱</sup> بوده باشد. و این سه حدیث به اختلاف متن فی الجمله سابقاً اشاره شد.

### حدیث بیست و ششم

از «کافی»: از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که عمر بن یزید عرض کرد خدمت ایشان که من شنیدم از شما که فرمودید تمام شیعیان ما در بهشت می باشند ولو معصیت کار هم باشند به انحاء معصیت. فرمودند: بلی، گفتم همه آنها قسم به خداوند که در بهشت می باشند. عرض کردم: قربانت شوم، گناهان بسیار باشد؛ اگر چه کبیره هم بوده باشد؟

پس فرمودند: اما در قیامت، پس همه شما در بهشت می باشید به شفاعت نبی مختار مطاع و یا وصی نبی. ولکن من قسم به خداوند می ترسم بر شما در برزخ. پس عرض کرد: برزخ چیست و کدام است؟

۱. بحار: ج ۶، ص ۲۸۵؛ تفسیر علی بن ابراهیم: ج ۲، ص ۲۵۸، ذیل سوره غافر، آیه ۴۶؛ الفصول المهمة:

فرمودند که: آن قبر است از حین جدا شدن روح از بدن تا روز قیامت. (انتهی).

### حدیث بیست و هفتم

از محدث نوری در «نفس الرحمن»: از زید از ذاذان<sup>۱</sup> روایت شده که وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام آمد به مداین که سلمان را غسل بدهد در حالتی که مرده بود، پس وقتی که ردا را از صورت سلمان برداشت، پس سلمان خندید و اراده کرد که بلند شود بنشیند: پس حضرت فرمودند: برگرد به حال اول خودت که مردن باشد.<sup>۲</sup>

### حدیث بیست و هشتم

از کتاب مذکور از جابر روایت شده که گفت: نماز خواند امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را در مدینه، پس متوجه به ما مردم شد و فرمودند که ای گروه مردم، خداوند اجر شما را زیاد کند در برادر شما سلمان! پس مردم در این باب با همدیگر صحبت کردند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام عمامه پیغمبر را بر سر نهاد و درع پیغمبر صلی الله علیه و آله را پوشید و عصای پیغمبر به دست گرفت و سوار بر اسب پیغمبر صلی الله علیه و آله شدند و فرمودند به قبر که ده قدم بشمار و به عقب من بیا.

پس قبر گفت: همان نحو کردم. ناگهان دیدم در خانه سلمان می‌باشیم.

گفت: اذن: وقتی که سلمان را موت رسید، از وی جو یا شدیم که کی شما را غسل می‌دهد؟ گفت: آن کسی که پیغمبر را غسل داد.

پس گفتم: تو در مداین و او در مدینه! پس جواب داد که وقتی که بسید ریش [!؟] مرا می‌شنوید صدایی در نزد در خانه کأنه چیزی به زمین می‌افتد در آنجا. در آن وقت پشت در بروید که آن مولا امیرالمؤمنین است. پس همین شد. در باز کردم و مولا را دیدم.

پس حضرت فرمودند: ای عبدالله سلمان مرحوم شده؟

۱. خادم سلمان بوده است.

۲. نفس الرحمان: ص ۱۵۳.

عرض کردم: بلی، یا سیدی. پس داخل خانه شدند و ردا از صورت سلمان برداشتند. پس سلمان تبسم کرد و خندیده به صورت امیرالمؤمنین علیه السلام پس فرمودند: مرحبا به تو ای ابا عبدالله. وقتی که خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدی، بگو به ایشان آنچه از قوم وی که بر برادرش رسید. پس شروع در تجهیز نمودند و نماز خواندند بروی و تکبیر را خیلی بلند می فرمودند. و دیدم که دو نفر هم با وی بودند. حضرت فرمودند: یکی برادرم جعفر است و دیگری خضر، با هر کدام هفتاد صاف ملائکه بودند و با هر صفی هزار هزار ملک بودند.<sup>۱</sup>

### حدیث بیست و نهم

از کتاب مذکور: از شاذان قمی از اصبع بن نباته روایت شده که من در زمان حکومت سلمان در مدائن بودم. و سلمان از وقتی که عمر وی را حکومت مداین داد، در آنجا بود و عزل نکرد و نشد تا آنکه خلافت ظاهریه به مولی علیه السلام منتقل گردید. پس سلمان در آن وقت مریض شد و من غالباً آن وقت به عیادت وی می رفتم. تا آنکه مرض بر وی شدید شد و یقین به مردن کرد. پس روبه من نمود، فرمود: ای برادر اصبع، پیغمبر صلی الله علیه و آله با من گفتند که تو هر وقت اجلت برسد و نزدیک شده باشی مردن تو، مرده ای با تو صحبت کند و من میل دارم بدانم که موقع مردن من شده یا نه و این علامت را که پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان فرمودند، تحقیق کنم.

پس گفتم: حالیه چه می فرمایید؟ هر چه بگویید اطاعت می کنم. پس فرمود که الآن تابوتی بیاورید و با چهار نفر مرا حمل به قبرستان نمایید.

پس حرکت دادیم وی را و به قبرستان بردیم و روی به قبله بر حسب امرش گذاشتیم. پس سلمان به صدای بلند گفت: السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا أَهْلَ عَرَصَةِ الْبَلَاءِ. السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا مُحْتَجِبِينَ عَنِ الدُّنْيَا!



پس احدی به ایشان جواب نداد.

دوباره صدا زد و گفت: السلام علیکم یا من جعلت المنايا لهم غداء، السلام علیکم یا من جعلت الأرض علیهم غطاء، السلام علیکم یا من لقوا أعمالهم فی دار الدنيا، السلام علیکم یا منتظرین النفخة الأولى؛ سؤال می‌کنم شما را به خدای عظیم و نبی کریم. یک نفر از شماها جواب بدهد. زیرا من سلمان فارسی می‌باشم؛ مولای رسول خداوند. و ایشان به من عهد کردند که وقت مردن تو مرده‌ای با تو به صحبت بدارد. و من میل دارم بدانم که وقت مردن من شده است یا نه؟

پس سلمان ساکت گردید و دیدم از قبری صدایی بیرون آمد و گفت: رحمت بر تو باد با برکات خداوند. ای اهل بناء و فناء، و اهل اشتغال به عرصه دنیا و آنچه در وی باشد، بفرمایید، ما کلام شما را شنیدیم و برای جواب شما حاضریم از هر چه سؤال نمایید، رحمت خداوند بر تو باد.

پس سلمان گفت: ای تکلم کننده بعد از مردن و بعد از حسرت مردن، آیا تو از اهل بهشتی به واسطه عفو خداوندی، یا از اهل جهنمی به واسطه عدالت خداوند؟ پس جواب داد که من از اشخاصی می‌باشم که خداوند مرا نعمت داده به عفو خودش و کرم خود و داخل بهشت اخروی می‌شوم به رحمت خدا.

پس سلمان گفت: پس الان تعریف کن برای من مرگ را چگونه دیدی و چه کشیدی از موت و چه مشاهده کردی در آن وقت؟

پس جواب داد که دست بردار ای سلمان! قسم به خداوند که اگر مقراض نمایند انسان را به مقراضها<sup>۱</sup> و از هم جدا کنند به مناشیرها<sup>۲</sup> یک مصیبتی از مصائب مردن نباشد. و قسم به خداوند که نود ضربه شمشیر خیلی آسان تر باشد از یک نزع‌ای از نزعات مردن.

۱. مقراض = فیجی.

۲. منشار = اره.

پس سلمان به وی گفت که حال تو در دنیا چه بوده؟

پس گفت که مرا خداوند در دنیا الهام فرموده بود خوبی را و به آن عمل می‌کردم، و واجبات را ادا می‌کردم، و کتاب خداوند را تلاوت می‌کردم، و حریص بر نیکویی به والدین بودم، و محرمات را ترک می‌کردم، و دفع مظالم می‌کردم، و شب و روز به عبادت مشغول بودم، و عقب روزی حلال می‌رفتم برای ترس خداوند که مورد عتاب واقع نشوم. به همین نحو زندگی داشتم که یک روز در لذیذترین عشق بودم. و در نهایت غبطه و سرور و فرح بودم که ناخوش شدم و چند روزی باقی ماندم در ناخوشی تا آن‌که مدت عمرم گذشت و مرگ در رسید.

پس ناگهان دیدم شخص عظیم الجثه و قبیح المنظری را که رو بروی من ایستاد بین زمین و آسمان. پس اشاره کرد به چشم من، دیگر ندید. و اشاره کرد به گوش من، دیگر نشنید. و اشاره کرد به زبان من، دیگر حرف نتوانستم بزنم. پس در آن وقت زن و بچه گریه می‌کردند با برادرانم. و خبر مردن من اشتهار پیدا کرد بین مردم و همسایگان. پس من سؤال کردم از آن شخص که تو که می‌باشی که مرا از اهل و مال جدا نمودی و بدنم از تو می‌لرزد؟

پس گفت: من ملک الموت می‌باشم؛ برای قبض روح تو آمده‌ام، و برای نقل تو از خانه دنیوی به خانه اخروی تو آمده‌ام. عمرت تمام شده و مرگت رسیده. پس در بین صحبت با وی [بود] که ناگهان دیدم که دو نفر آمدند و خوش منظر بودند و خیلی خوش منظر بودند و بسیار خوش اخلاق که منظر و اخلاق آن‌ها را توصیف نمی‌شود نمود. و یکی در طرف یمین من نشست و دیگری طرف یسار من.

و هر دو سلام کردن و گفتند: السلام علیک ایها العبد ورحمة الله وبرکاته، و ما نامه عمل تو را آوردیم بگیر و نگاه کن و بخوان و ببین چیست در وی.

پس گفتم به آن‌ها که شما که می‌باشید خداوند شما را رحمت کند، و این نامه

چیست؟

پس فرمودند که ما دو نفر نامه اعمال تو را می نوشتیم. همیشه با تو بودیم. و ملک می باشیم. و این نامه، مال تو می باشد. پس نامه حسنات را «رقیب» به من داد و نگاه کردم و دیدم بسیار خوشحال شدم و خندیدم.

پس نامه سیئات را از «عتید» گرفتم و نگاه کردم و خیلی مضطرب شدم و ترسیدم و گریه کردم. تا آن که «رقیب» و «عتید» هر دو به من گفتند که بشارت باد تو را که اهل بهشت می باشی و باکی بر تو نیست!

پس آن ملک الموت نزدیک آمد و جذب نمود روح مرا از بدن؛ چه جذبه که گویا من اگر به هر جذبه ای از آسمان به زمین می افتادم، به این مقدار صدمه نمی دیدم، و شاید اسهل می بود. و به همین نحو بود تا روح به سینۀ من رسید و بعد جذبه ای نمود که اگر برکوه واقع می شد، از هم می پاشید. و روح از بدن سوا شد و با ملک الموت ایستاد و اهل و عیال من و حضار، صدای گریه آن ها بلند شد. و من هر چه آن ها می گفتند و می کردند، می دیدم. تا آن که از صدای گریه و بی طاقتی آن ها ملک الموت به غضب شد و بغض کرد و گفت: ای مردمان، برای چه شما گریه می نمایید؟! ما ظلم نکردیم به شما که شکایت نمایید. و تعدی نکردیم که صیحه زنید، و گریه نمایید، و لکن ما و شماها بنده خداوند کریم بوده باشیم. پس اگر شماها را امر فرماید که همین کار با ماها بنمایید، چاره ای غیر اطاعت ندارید، چنانچه ما امثال کردیم.

قسم به خداوند که رزق وی تمام شده بود، و عمرش به آخر رسیده بود، و باید الآن نزد خداوند کریم برود. و هر چه حکم باشد و اراده فرماید در حق وی، مجری شود. و خداوند بر همه چیز قادر می باشد. پس اگر صبر نمایید مأجور باشید. و اگر بی طاقتی نمایید، گناهکار باشید. و چقدر من مراجعت به شما می کنم و دختران و پسران و پدران و مادران شما را قبض روح می نمایم.

پس ملک الموت رفت و من با وی بودم که شخصی ناگهان رسید به ما و مرا از

وی گرفت و لباس حریر سبزی بپوشانید و برد حضور خداوند به کمتر از یک چشم به هم زدن. پس وقتی که حاضر شدم در حضور خداوند، سؤال نمود مرا از صغیره و کبیره و نماز و روزه شهر رمضان و حج بیت الله و قرائت قرآن و زکات و صدقات و سایر اوقاتم و ایامم، و اطاعت والدین و قتل نفس به غیر حق و اکل مال یتیم و مال ربا و زنا و فواحش، و از مظالم عباد و تهجد در شب وقتی که مردم خواب بودند و امثال اینها.

پس امر فرمودند که روح مرا به زمین آوردند. و غسل آمد و لباسهای مرا کند و شروع به غسل نمود. پس صدا می‌زدم که تو را به خداوند که مرا ملاحظه نما و به آهستگی بدن ضعیف مرا حرکت ده! و نمی‌شنید. پس قسم به خدا که فارغ نشد از عضوی مگر این که رگ آن قطع شد و عضو از هم منفصل شد. پس قسم به خداوند که اگر غسل صدارا می‌شنید، دیگر کسی را غسل نمی‌داد. تا آن که آب ریخت و سه غسل داد و به پارچه کفن نمود و حنوط کرد. این آخرین زاد و توشه من بود از دنیا. پس انگشتر مرا کند و به پسر بزرگ من داد، و تسلیت وی گفت. پس صدا زد که بیایید وداع نمایید. پس اهل من و قومان و همسایگان آمدند و وداع کردند. و مرا بر تابوتی گذاشته و حرکت دادند؛ بردند. و روح من محاذی و مقابل صورتم می‌رفت. و من می‌گفتم: ای اهل و عیال من، دنیا شما را گول نزنند چنانچه مرا گول زد! همت من مالی بود که جمع نمودم از حلال و غیر حلال و برای شما گذاشتم، به گوارایی و به صحت می‌خورید. پس بترسید و از من عبرت بگیرید! پس همین نحو بود که آمدند برای نماز، و نماز بر من خواندند. پس بعد از فراغ، حرکت دادند به جانب قبر، و گذاشتند در قبر. پس روح به دوشم ایستاد.

پس ای سلمان، دیدم همه مردم را عجب دیدنی. پس ای سلمان، وقتی که مرا در قبر گذاشتند، گمان کردم که از آسمان به زمین افتادم. پس روی قبر را پوشانیدند، زیارت کردند، و رفتند. پس روح آمد سر وقت من. پس خیلی نادم و پشیمان شدم،

و گفتم: ای کاشکی من به دنیا می رفتم. پس آن‌ها رفتند و من گریه کردم. و از سختی قبر و تنگی و فشار صدمه‌ها دیدم. پس گفتم ای کاشکی من به دنیا مراجعت می کردم و عملی صالح به جای می آوردم برای امروزم.

پس دیدم از گوشه قبر صدایی از شخصی ظاهر شد و مرا جواب داد و گفت: محال است مراجعت و آن تمنای مراجعت کلمه‌ای است که تو فائل آن باشی و از الآن برزخ است تا روزی که مبعوث شوید: ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۱</sup>.

پس گفتم: ای کسی که با من حرف زدی و خبر می دهی، بگو بدانم که تو که می باشی؟

گفت: من «مُنَبَّه» باشم.

گفتم: منبه کی است؟

گفت: من ملکی می باشم که خداوند مرا مَوکَل کرده به تمام خلق خود تا آن‌که آن‌ها را بعد از مردن تنبیه نمایم که هر آینه آن‌ها اعمال خود را بنویسند در حضور پروردگار.

پس گرفت مرا و نشاند و گفت: بنویس عمل خود را و آنچه نفع تو یا ضرر تو بوده در دار دنیا.

پس گفتم: کاغذ ندارم و نمی دانم که چه کردم.

پس گفت: مگر نخواندی کتاب الله که می فرماید: ﴿أَخْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ﴾<sup>۲</sup>؛ یعنی خداوند شمارنده آن اعمال عباد است و حال آن‌که آن‌ها فراموش کردند. پس گفت: بنویس، من به تو می گویم تمام اعمال را.  
پس گفتم: کاغذ ندارم.

۱. سوره مؤمنون: آیه ۱۰۰.

۲. سوره مجادله: آیه ۶.

گرفت گوشه کفن مرا پس دیدم کاغذ شد. و به من داد و گفت: این را صحیفه کن. پس گفتم: قلم ندارم.

گفت: با انگشتان سبّابه بنویس.

گفتم: مداد ندارم.

گفت: آب دهن. پس املا کرد بر من تمام آنچه را که از اول عمر تا آخر عمر به جا آورده بودم از اعمال صغیره و کبیره. پس تلاوت کرد که: ﴿لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾.<sup>۱</sup>؛ یعنی پس فروگذار نکرد کوچکی را و نه کار بزرگی را مگر آن که شماره کرده آن را خداوند، و پیدا کردن عباد آنچه را که عمل می کردند در نزد خودشان، و ظلم نمی کند پروردگار تو احدی را.

پس گرفت کتاب را از من و مهر نمود و به گردن من انداخت؛ پس گمان کردم که کوههای دنیا را تماماً برگردن من انداختند. پس گفتم: ای منبه، چرا چنین نمایی؟ پس گفت: مگر تو نخواندی کتاب الله را که فرموده: و هر انسانی را می اندازیم نامه عمل او را به گردنش و خارج می کنیم از برای وی در روز قیامت کتابی را که می بیند نشر کرده شده است. بخوان کتاب خودت را کافی است به نفس خودت امروز که تو حساب کنی: ﴿وَكَلَّ إِنْسَانَ الزَّمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشْورًا﴾ \* اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا.<sup>۲</sup> این خطاب روز قیامت تو باشد که باید بیایی تو با این کتابت در حضور خودت نشر شود، و خودت شهادت دهی بر وی.

پس آن ملک منبه رفت. پس تنها ماندم و گریه کردم بر خودم و حسرت بردم و می گفتم: ای کاشکی من عمل خیر کرده بودم، تا آن که بر من هیچ گناهی و شری نوشته نشده بود.

۱. سوره کهف: آیه ۴۹.

۲. سوره اسراء: آیه ۱۳ و ۱۴.

پس به این مکالمات مشغول بودم با خود پس ناگهان دیدم ملک منکر قبیح المنظری؛ بسیار با هولی؛ مثل وی دیده نشده بود. آمد و با وی بودگزی از آهن که در دست داشت. اگر ثقلین: جن و انس جمع می شدند که آن عمود را حرکت دهند، نمی توانستند. پس بنا نمود مرا ترساندن و تهدید کردن و نزدیک آمد و ریش مرا گرفت و نشانید پس گفت: ای عبد الله، خبر بده مرا از خدای خودت، و از پیغمبر خود، و چیست دین تو، و چه کردی در دنیا، و بر چه بودی در آنجا؟

پس خوف و لرز مرا گرفت، و متحیر ماندم در امر خودم، و ندانستم چه بگویم با وی، و گویا تمام بدن من از هم متلاشی شد از ترس. پس رحمت حق مرا دریافت، و قلبم را خداوند نگاه داشت، و مرا محکم نمود، و حال آدمم، و زبانم باز شد، و عقلم برگشت.

پس گفتم به وی: ای بنده خدای! چرا مرا می ترسانی؟! و حال آن که من می گویم: **أشهد أن لا إله إلا الله. وأنّ محمداً رسول الله، وأنّ الله ربی.** و محمد پیغمبر من است. و قرآن کتاب من است. و اسلام دین من است. و کعبه قبله من است. و علی امام من است. و بعد از او اولاد طاهرین وی، امامان من می باشند. و مؤمنین برادر من می باشند. و این که مردن حق است. و سؤال حق است. و صراط حق است. و بهشت حق است. و جهنم حق است. و این که قیامت بیاید، شکی در وی نیست. و این که خداوند حشر کند تمام اجساد مردگان را در قبرها.

پس این قول من است. و این اعتقادات من باشد. و بر آن ملاقات می کنم خدای خودم را در معادم. پس به من گفت بعد از این مقالات که ای بنده خدای، بشارت باد تو را به سلامتی، پس از من نجات پیدا کردی! پس بخواب مثل خواب عروسان. پس برفت از نزد من.

پس بعد از آن آمد شخص دیگری بسناری مهیب تر از اولی بود؛ و خیلی با هولتر بود، و اسم وی «نکیر» بوده چنانچه اسم اولی منکر بود. پس صدایی به من زد که بسیار این صدا از صدای اول بامهابت تر بود؛ و خیلی مخوف بود و مضطرب بوده.

پس تمام اعضای من گویا از خوف آن صدا در هم شکست. پس گفتم: بده به من الآن عمل خودت را ای بندهٔ خدای، و آن چه را که از دنیا به آن خارج شدی، و کیست خدای تو و پیغمبر تو و چیست دین تو؟

پس متحیر شدم و متفکر در کار خودم شدم، و قدرت حرف زدن نداشتم؛ و جواب بلد نبودم که بگویم به واسطهٔ آنچه از خوف عارض من شده بود. پس رحمت خداوندی رفع نمود از من ترس را، و الهام نمود حجت را و موفق کرد به حق و به حسن توفیق و یقین. پس به وی گفتم: مدارا نما با من و مرا مترسان ای بندهٔ خدای و مهلت بده مرا تا جواب تو را بگویم!  
پس گفتم: بگو.

پس گفتم: که از دنیا خارج شدم به شهادت این که نیست خدایی موجود مگر خداوند یگانه که یکی است و شریک ندارد. و شهادت می‌دهم این که محمد بندهٔ او است و پیغمبر وی. و این که امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب و امامان از ذریهٔ وی می‌باشند. و این که مردن حق است. و قبر حق است. و صراط حق است. و آنچه را که وعده فرموده خداوند از نعمتها در وی حق است. و این که جهنم حق باشد. و آنچه را که خداوند وعده فرمود از انحاء عذاب در وی حق است. و این که قیامت بیاید؛ شکی در وی نیست. و این که خداوند حشر می‌فرماید اجساد اموات را در قبور.

پس به من گفتم: ای بندهٔ خداوند، بخواب مثل خواب عروسان. پس از آن گشاد دری را از برای من از بالای سرم به بهشت، و دری را از پایین پایم به جهنم. پس گفتم: نگاه کن! پس نگاه کردم و دیدم جهنم را که توصیف نمی‌شود کرد الهمان که توصیف شده. و به من گفتم که اگر تو مؤمن نمی‌شدی و رحمت خدای شاملت نمی‌شد، این جای تو بود. ولی خداوند تو را رحمت کرده و عفو فرموده و بهشت را ارزانی داشته بر تو.



پس شکر نمودم به آنچه داخل شدم در بهشت و نجات پیدا کردم از جهنم. پس بست در جهنم را از پایین پا و باز گذاشت از بالای سر که به بهشت بوده، و گشاده نمود جای مرا به مقداری که چشم کار کند. و روشن نمود از برای من چراغی را که روشن تر از آفتاب است. و بعد از پیش من رفت.

این قصه من است، و آنچه دیدم از شدت احوال. و من شهادت می‌دهم به خدا که مرارت مردن هنوز باقی است و در گلوی من تا قیامت باشد. پس مراقب خدا باش ای سائل از بلندی مسائل و سبک نما هول مطلع را. و من آنچه ذکر کردم برای تو این بوده که دیدم. و من از صالحین می‌باشم.

پس اصبع گفت که کلام میت تمام شد و سلمان امر کرد وی را برگردانیم به منزل، و برگردانیدیم، تا آخر.<sup>۱</sup>

#### فوائد:

**اول:** آخر این حدیث آمدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که در بیان احادیث قبل ذکر شده.

**دوم:** آمدن مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام در این روایتها که محدث نوری همه را در احوالات سلمان نقل کرده، مختلف است که در زمان عمر بوده یا عثمان یا زمان خلافت ظاهریه خود آن بزرگوار.<sup>۲</sup> ولی این اختلاف و صحت و سقم هر یک مخل به مدعا نیست. زیرا اولاً نفس زمان را در این محل اثر نیست مثل مکان. و ثانیاً تبعیض در سند امری است ممکن و شایع، چنانچه در اصول مقرر کردیم.

۱. معالم الزلفی: ص ۱۰۳؛ در الاخبار فیما يتعلق بحال الاحتضار: ج ۱، ص ۲۴۴-۲۵۳؛ نفس الرحمان: ص ۱۵۳؛ بحار الانوار: ج ۲۲، ص ۳۷۴ تا ۳۸۰ و ج ۳۹ / ۱۴۲، و ج ۵۶ / ۲۳۵؛ الفضائل: ص ۱۲۳-۱۲۲ و چاپ جدید ص ۲۱۸ - ۲۳۱؛ مدینه المعاجز ۲ / ۱۴.

۲- از متن یاد شده استفاده می‌شود در زمان خلافت خود حضرت بوده و از روایتی که راوندی در الخرائج ج ۲، ص ۵۶۲، ح ۲ نقل کرده استفاده می‌شود که در ایام عمر بن الخطاب بوده است.

**سوم:** این که مضمون این حدیث شریف بعضی ضروری دین است، و بعضی ضروری مذهب است، و بعضی موافق اخبار صحاح، و بعضی را نادر یافتیم؛ مثل سؤال نکیر و منکر هر کدام علی حده، ولی دلیلی هم بر خلاف آن قائم نشده؛ چه آنچه داریم، حضور آن‌ها و سؤال آن‌ها را، و لعله چنین باشد.

**چهارم:** آن که عقلاً و نقلاً مقرر شده که مردن غیر ناخوشی است، و آن خیلی سهل است و راحت. و مثل خواب باشد و زحمتی ندارد و این روایت زنده را کباب می‌کند فضلاً از مرده. پس باید محمول شود که آن متکلم گناهان بسیار داشته و خواستند که وی را تزکیه نمایند، چنانچه بر این مدعا اخباری شاهد است.

**پنجم:** آن که مجیب مسلمان بود که از قانون اسلام جواب داد و شیعه هم بود که امامت را جواب داده بوده.

**ششم:** آن که معلوم است که در برزخ بهشت و جهنم باشد.

#### حدیث سی‌ام

در «نهج البلاغه»: فرموده در خطبات اخیره، تقریباً خطبه مفصلی است در بیان برزخ و قبر، بیان می‌فرماید که اول وی این است: رفتند در بطون برزخ راهها را و خورد زمین گوشت آن‌ها را و آشامید خون آن‌ها را، تا قولش که می‌فرماید: زنده می‌باشند و به زیارت همدیگر نمی‌روند، تا آخر خطبه که بسیار طولانی است.<sup>۱</sup>

و ابن ابی الحدید می‌گوید که من چهل سال است که بر خوردم به این خطبه و یک روز قرائت وی را ترک نکردم.<sup>۲</sup>

#### حدیث سی و یکم

در «نهج البلاغه»: فرموده نیز در توصیف مؤمنین که: اینها مصاحبت کردند در این دنیا با شما مردم با ابدان خودشان، و ارواح آن‌ها معلق باشد به ملاء اعلیٰ، تا آخر خطبه که مفصل است.

۱. نهج البلاغه.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

### طایفه یازدهم [در محل نگهداری کودکان مؤمنان و کفار]:

در بیان اخباری که دلالت دارند بر محل اطفال مؤمنین بعد از مردن، و نیز اطفال کفار، و کیفیت حیات و زندگانی آنها از هر جهت.

#### حدیث اول

از «معالم الزلفی»: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: خداوند تبارک و تعالی کفیل قرار داده ابراهیم و ساره را برای اطفال مؤمنین که آنها را غذا بدهند به درختی در بهشت که از برای وی پستان است مثل پستان گاو، در قصری می‌باشند از دُرّ. پس وقتی که قیامت بر پا می‌شود. بیوشانند بر آن اطفال لباسهای خوب، و آنها را خوشبو نمایند و عطر بر آنها بزنند و بفرستند حضور پدر و مادرشان، و می‌باشند در بهشت با آنها. و بعد می‌فرماید: که این است معنای قول خداوند که ملحق می‌کنیم به مؤمنین ذریه آنها را.<sup>۱</sup>

#### حدیث دوم

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده در کتاب مذکور که فرمودند: اطفال شیعیان ما را تربیت می‌کند فاطمه علیها السلام<sup>۲</sup> و بعد می‌فرستد به سوی پدر و مادرشان، و بعد آیه سابق را تلاوت فرمود.

#### حدیث سوم

از این باب وی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: جبرئیل آمد خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مرکوبی آورد و به معراج رفت، تا آنکه پیغمبر مشاهده فرمود مردی را زیر درختی و اطراف آن مرد همه بچه بودند. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال نمود از

۱. معالم الزلفی: الباب الرابع و الثلاثون، ص ۱۳۲.

۲. بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۲۹.

جبرئیل از آن مرد و از آن بچه‌ها، فرمود که آن جد شما ابراهیم علیه السلام است، و آن‌ها اطفال مؤمنین می‌باشند که به آن‌ها غذا می‌دهد. و حدیث مفصل است، مراجعه شود.<sup>۱</sup>

### حدیث چهارم

از ابن بابویه رضی الله عنه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: وقتی که می‌میرد از اطفال مؤمنین، منادی ندا کند در ملکوت آسمانها و زمین‌ها که آگاه باشید فلان پسر فلان است. اگر پدر و مادر وی یا یکی از آن‌ها مرده است، یا بعضی از قومهای وی، بدهید بچه را به آن‌ها که غذا بدهند. و اگر ندارد بدهید به فاطمه علیها السلام که غذا بدهد. تا آن‌که بیاید پدر یا قوم آن. بعد رد نماید به آن‌ها.<sup>۲</sup>

### حدیث پنجم

عده‌ای از اخبار فوق استفاضه که دلالت دارند همگی بر این‌که اطفال مثل سفهاء و بله‌اء و مجانین، عذاب قبر و سؤال قبر و امثال آن‌ها ندارند.<sup>۳</sup>

### حدیث ششم

از علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند این‌که: اطفال شیعیان ما را فاطمه علیها السلام تربیت نماید تا آن‌که به پدران خود ارسال شوند.

### حدیث هفتم

از «وسائل»: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مرد ابراهیم پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالتی که هیجده ماه از عمرش گذشته بود، پس خداوند امر فرمود که رضاع وی را در بهشت تکمیل نمایند.

۱. بحار الانوار: ج ۶، ص ۲۲۹؛ معالم الزلفی: ص ۱۳۲.

۲. معالم الزلفی: ص ۱۳۲-۱۳۳.

۳. نک: الفصول المهمة: ج ۱، ص ۲۷۸ باب ۵۶، ان کل من لم تقم علیه الحجة كالأطفال و نحوهم لا یعذب الآ بعد التکلیف فی القيامة.

### حدیث هشتم

در «وسائل»: از امام صادق علیه السلام روایت شده مثل وی لذا اعاده نمی‌کنم. و این طایفه از اخبار تواتر معنوی دارند؛ اگر مراجعه کنید در باب تسمیه اولاد، و در باب موت اولاد، و در باب احکام جنازه، و در باب زیارت اولاد انبیا و اوصیا و امثال اینها، هر آینه خواهی تصدیق فرمود.

**فائده:** این طایفه از اخبار دلیل است بر رد بعضی از حکما - خذلهم الله - که قائل شده‌اند بر این که اطفال ارواح آن‌ها معدوم می‌شود در قبر، ولو این که می‌گویند در قیامت محشور می‌شوند. و حشر قیامتی با قول اشخاصی که می‌گویند من باب امتناع اعاده معدوم که معاد جسمانی محال است از بعضی از حکماء زناده، باید به همین ملاک بگویند که حشر این اطفال هم محال است.

و از اینجا هم واضح شد فساد قول ملاصدرا در «اسفار» که کراراً می‌گوید: حاشا که قول حکما مخالف با شریعت بوده باشد،<sup>۱</sup> و حال آن که نادر است موافق شود. چگونگی موافق می‌شود و حال آن که اکثر اقوال آن‌ها مخالف ضرورت ادیان است فضلاً از اسلام؛ فضلاً از مذهب شیعه. بسا به بعضی از آن‌ها اشاره نمایم. و الله الهادی.

پس از طایفه دهم نیز این مقدار کافی می‌باشد.

### طایفه دوازدهم [در عالم برزخ و احوال آن]:

در بیان فقراتی که در کتب ادعیه و صحف ائمه اطهار وارد شده است. و ضبط این طایفه به لحاظ کثرت آن‌ها غیر میسر است. ولی ما مقداری تبرکاً از بعضی از

۱. مقصود جناب ملا صدرا علیه السلام، حکماء زندیق نیست؛ اصولاً وی زناده و اهل فرقه‌های باطل را حکیم نمی‌داند. وی کسانی را که معتقد و عامل به شرع انور هستند و به برکت قرآن و اهل بیت - علیهم السلام - از معارف الهی بهره‌مند شده‌اند و در معقول زحمتهای کشیده‌اند، حکیم می‌داند.

صحف ائمه علیهم السلام نقل می نماییم و مقداری را حواله به مراجعه می نماییم. زیرا که مقرر کردیم که این طایفه بسیار است؛ نمی توان در این مختصر درج بشود تمام آن‌ها؛ بلکه مقصود تنبیه و ارشاد می باشد.

### اول:

از متوکل از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که این صحیفه را ابو محمد علی بن الحسین علیه السلام تلاوت و انشاء فرمودند و آن صحیفه اولی سید سجاد است که بین علما - رضوان الله علیهم - به اخت قرآن و زیور آل محمد اشتهاج دارد. و در اغلب فقرات ادعیه وی دلالتی به انحاء دلالت بر بقاء نفس و عالم برزخ و نعمت و نعمت در آن دارد؛ من جمله:

در دعای اول وی که دعای تحمید است، عرض می کند که: حمد می کنم تو را حمد کردنی که روشن بشود به واسطه آن حمد تاریکی عالم برزخ. و حمد می کنم خدایی را که قرار داد برای ارواح ماها حیات را.<sup>۱</sup>

و در دعای صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض می کند: پس بلند نما الساعه آن محمد را به واسطه آن سعی و کوشش که نمود برای تو به سوی درجه عالیه از بهشت.<sup>۲</sup>  
و در دعای صلوات بر ملائکه صلوات می فرستد بر تکبیر و مُنْکَر و بشیر و مبشر و رُؤمان فِتَّان قبور.<sup>۳</sup>

و در دعای بر تابعین پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: خداوندا! استعداد بده و مستعدشان بکن تابعین را برای ما بعد از مردن. و خوار نما بر آن‌ها هر مصیبت را که وارد می شود بر آن‌ها روز خروج روحشان از بدن. و معاف بدار آن‌ها را از آنچه واقع می شود به واسطه مردن از محذورات و افتادن جهنم و طول کشیدن مدت آن. پس بپوش آن‌ها را

۱. الصحیفة السجادیة الجامعة، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۳۲.

۳. همان، ص ۴۲.

از دنیا به سوی جای ایمنی و مکان ایمنی و مکان متقین.<sup>۱</sup>

و فقراتی که در دعای ذکر مردن بیان دارد.

و فقراتی که در دعای عرفه بیان دارد.

و فقراتی که در دعای بعد از ختم قرآن است که مفصل، کلمه به کلمه فقرات

برزخ را می‌شمارد.

و هم چنین است غالب ادعیه وی که صریح و یا ظاهر می‌باشد در مدعا.

مراجعه فرمایید. انتهی مقصودم از این صحیفه عالیّه.

### الثانی [دوم]:

از شیخ حر عاملی رحمته اللّٰه روایت شده که این صحیفه را ابو محمد علی بن

الحسین رضی اللّٰه عنہ تلاوت و انشاء فرمودند و آن معروف است به «صحیفه ثانویه سید

سجاد». و در آن غالب ادعیه اش صریح است در بقاء نفس بعد از مردن، و وجود

عالم برزخ و نعمت و نعمت آن:

مثل دعای سحر ماه رمضان که اکثر احوالات برزخ را دانه دانه تعرض می‌نماید،

و از شروی طلب نجات از خداوند می‌خواهد، و از خیر آن طلب وصال می‌نماید؛

مثل آن که عرض می‌کند که: گریه می‌کنم برای تنگی قبرم و گریه می‌کنم برای سؤال

منکر و نکیر. و هم چنین بقیه فقرات از ذکر شرور و خیرات.

و در دعای «مناجات العارفين» - که انصافاً خیلی قوت نفس می‌خواهد که فقرات

آن را بشنود، مگر آن که اصلاً جزء مختص به انسان را که عقل است نداشته باشد -

مثل این که عرض می‌کند:

الهی، برداشتی پرده را از چشم‌های اولیاء خودت، و بر طرف کردی تاریکی

عقائد آن‌ها و ضمائر آن‌ها، و معدوم نمودی شک را از قلوب و سینه آن‌ها و منشرح

نمودی سینه آن‌ها را به شناختن خودت، تا آن که عرض می‌کند: پس مطمئن شد نفوس آن‌ها که باید برگردند به پروردگار خودشان، و یقین نمودند ارواح آن‌ها که رستگاری و فوز و فیض در این مراجعت است، و فائده بردند از تجارت خودشان. و مثل مناجات ذاکرین، و فقرات مناجات زاهدین، و فقرات دعای نیمه شعبان، و فقرات دعای هر روزه ماه شریف، و فقرات دعای و فرجت به عرفه، و فقرات خود دعای عرفه، بلکه نیز کمتر از دعاهاى آن حضرت می‌باشد که اشاره‌ای نداشته باشد به این مدعا، و غالب بلکه اغلب صریح است که روح باقی می‌ماند بعد از بدن، مراجعه فرماید تا واضح شود. انتهی مقصودم از این صحیفه.

#### سوم:

از شیخ عبدالله اصفهانی تبریزی مشهور [به] افندی رحمته الله علیه روایت شده که این صحیفه را ابو محمد علی بن الحسین رحمته الله علیه انشاء و تلاوت فرمودند و آن «صحیفه ثلثه سید سجاد» است. و این صحیفه سنداً از بقیه صحف آن حضرت محکم‌تر است؛ حتی از اولی آن به مراتبی که مقایسه نمی‌شود کرد، اگر انسان مطلع بر حالات رجال باشد. و مضامین وی هم هنگامه است؛ خصوصاً دعای انجیلیه وی، و طرف مقایسه نیز با بقیه صحف ندارد.

و کیف کان، غالب ادعیه آن نیز دال بر مقصود است. و کمتر از دعاهاى وی باشد که بر يك نوع از اشاره‌ای نشده باشد؛ من جمله:

در دعای مناجات که عرض می‌کند: ای پروردگار من، می‌بینم نفس خودم را که خوابیده شده در قبر. و بعد غالب فقرات برزخ را متعرض می‌شود تا آن که عرض می‌کند: در آن وقت می‌فرماید به ملائکه خود که ای ملائکه من، این غریب را که اهل وی آن را ترک کردند و انداختند اینجا و رفتند، مهمانی نمایند. پس ای پروردگار من، در این حال، خوب مهمانی نمایند از من. و رحیم‌تر می‌باشی بر من از اهلّم و قرابتم بر من که از من دست برداشتند و رفتند.



و در دعای انجیلیه طولانیه، غالب فقرات وی نص و یا ظاهر در مدعا می باشد، من جمله این که عرض می کند: قرار بده مرا از اشخاصی که داخل در راه شدند و برنگشتند و اعتماد به تو کردند تا آن که رسیدند به تو. تا آن که عرض می کند: و بعد از رسیدن آن ها به تو هر چه نفسشان میلش کشید، داخل در آن شدند، و دیگر غصه روز قیامت هم ندارند و از ملاقات ملائکه مندرین هم محروم باشند. تا آن که عرض می کند: وقتی که مرا به قبر انداختند، شما انیس من باشید، تا آن که عرض کند: صلوات خود را بر محمد نازل کن. پس تو قبض کردی روح محمد را و در بهشت جای دادی و به محل کرامت خود بلند کردی. پس ای پروردگار من، وقتی که مرا در قبر گذاشتند، و تو می گوئی به ملائکه خود که این غریب در دنیا مرا می خواند، و امید به من داشت. و تو مهربانتر باشی از مادر من و از تمام ارحامم، پس خوب مهمانی از من می نمایی و خوب مهمانی می کنی مرا.

تا آن که عرض می کند: و قرار بده از اشخاصی که سبقت کرد روح آن ها به آسمان. تا آن که عرض می کند: مرا از اشخاصی که قلب آن آرام نمی گیرد و مضطرب باشد، تا آن که نفس خودش [را] بست به باغهای بهشت و خوردند از میوه های آن و آشامیدند از شراب آن در کاسه عیش و عشرت، و فرو رفتند در لجه سرور و خوشحالی، و غوطه خوردند در دریای حیات در زیر سایه کرامت خوابیدند.

تا آن که عرض می کند: تا آن که روح آن ها داخل شد در ملکوت. رفت و جولان زد در بین تختهای حجب جبروت که برای مؤمنین گذاشته شده بودند. و مایل شد روح آن در بین مصاف کروبین، و داخل شدند در آن ها و مجالسه می نمایند روحانین را. تا آن که عرض می کند: قرار بده مرا از اشخاصی که قصدش سیر در ملکوت باشد در آسمان تو، تا آن که برسد آنجا و لذت برد چشم ما به نگاه کردن به جلال تو به جهت بیداری ماها عوض از خواب غافلین. و قرار بده از اشخاصی که نفس خود را شناختند و یقین کردند که جای آن ها کجا است، پس عمر خود را صرف طاعت تو

کردند، و بدن خود را لاغر نمودند. پس بلند شد ارواح آن‌ها با ملائکه به ملاً اعلی آمدند و اهل ملکوت آن‌ها را زوار تو گویند، و اهل جبروت آن‌ها را غمار تو خوانند. پس چسبیدند به حجاب قدرت.

الی غیر ذلك از فقراتی که در این انجیلیه و دعای انجیلیه صغیره دارد، و غیر آن دعاها که همگی صریح در بقاء نفس و وجود عالم برزخ. و بعضی از آن‌ها که سابقاً در مقاله دوم نقل کردیم، بر وجود آن‌ها قبل از بدن، پس مراجعه نمایید، قابل نقل نیست تا بدانید که چه مضامین دارد. و حقیقت انسانی و مبدء و منتها [ی] آن اعمال و افعال آن، و خیر و شر وی، و کجا بوده و برای چه آمده و کجا باید برود، تماماً در آن به نحو کافی و مکفی، که تمام آن حالات را ذکر می‌نماید.

و مثل دعایی که عرض می‌کند: ای پروردگار من، هر چه می‌فرماید بیاید ای بندگان من به سوی من و نزد من، آن‌ها مهیا نشوند آمدن را. تا آن‌که عرض می‌کند که: من بدم نمی‌آید از ملاقات شما برای ضعف نفسم باشد. و بعد عرض می‌کند: و سبقت نکردم به دیدن تو برای قساوت قلبم باشد. تو بهشت را خلق فرمودی برای هر که تو را اطاعت کند. و مهیا نمودی در آن از نعمت‌هایی که خطور نکرده در قلب هیچ بشری. و خودت توصیف کردی آن را به بهترین تعریف‌ها. و تشویق کردی مرا به سوی آن، و امر کردی که بدوید به سوی آن. و در وی باشد حور العین مثل دُر تراشیده سفید. و در وی باشد ولدان مثل دُر تراشیده. و در وی باشد میوه‌جات و خرما و انار و بهشت‌ها باشد از غرفه‌های از جواهرات. و انهاری باشد از شراب پاکیزه. و سُنَدَس باشد با استبرق برای پوشیدن ما. و سلسبیل باشد و رحیق مختوم در ظرفهای طلا. و شراب طهور مهیا شده برای شما. و علاوه با این وصف فرمودی: ملک بزرگی بدهم به شما. و با این حال فرمودی: هیچ نفس نمی‌داند که من چه چیز ذخیره کردم برای وی از چشم روشنی. تا آن‌که عرض کند به خاتم از عذاب جهنم بد. و فقرات آن را تماماً ذکر می‌نماید.

و این بهشت و جهنم، برزخی است برسد تا آخر وی که قیامت است. این صحیفه قیامت است، مراجعه شود. انتهی مقصودم.

#### چهارم:

از شیخ طبرسی رحمته الله علیه روایت شده که این صحیفه را ابو محمد علی بن الحسین رحمته الله علیه انشاء و تلاوت فرمودند. و آن «صحیفه چهارم» سید سجاد است.<sup>۱</sup> و در وی نیز اغلب ادعیه آن متعرض بقاء نفس و وجود برزخ و نعماء و نقمائی وی شده:

مثل دعای مناجات ثالثه<sup>۲</sup> که اکثر فقرات برزخ را تعرض کرده، و اکثر نعمای آن را از لبس سندس و استبرق و تکیه بر ارائک و تاج بر سر نهادن و تاج یاقوت و زبرجد بر سر گذاشتن و غلمان را نوکر نمودن و حورالعین تزویج کردن و غیر اینها. که قرینه جلیله عقلیه و نقلیه دارد که در عالم برزخ است.

و مثل آنچه در مناجات شعریه آن بزرگوار است. و فقراتی که در دعای بعد از رکعت ششم از نافله می باشد.

و مثل مناجات اول که عرض می کند: اگر وقتی که من بیایم نزد تو، غضبناک باشی بر من، پس چه چیز تو را راضی می کند از من؟<sup>۳</sup>

و در دعای مناجات عرض می کند که ملحق نما مرا به آن اشخاصی که رحمت تو آنهارا فرا گرفته و آنهارا پاکیزه کردی و بانبی خودت همسایه کردی در دار رحمت. و نیز در دعای بعد از نماز رکعت ششم از نافله عرض می کند: مرا وارد کن در دارحیات و وارد بکن به مساکن اخیار. بدل نما این خانه فانیه مرا به نعیم خانه باقیه. و در دعای شانزدهم ماه رمضان عرض می کند: و رحمت و برکات تو بر محمد و آل محمد بوده باشد، بر ارواح آنها و بر اجساد آنها.

۱. نک: الصحیفه الرابعه السجادیة، از انتشارات مکتبه الثقلین، قم، ص ۲.

۲. نک: الصحیفه الرابعه، ص ۱۷ به بعد.

۳. همان، ص ۹.

و در دعای وداع ماه رمضان فقرات بسیاری دارد که من جمله این است که: قرار بده تو مردن ما را بهتر از برای ماها وقتی که وارد شدیم، و قرار بده بهتر قبل از مردن، و قرار بده خیر را در مردن، و قرار بده مردن را بهترین غائب ما که منتظر وی بودیم. و در دعای بر اموات مؤمنین عرض می‌کند: ای پروردگار من، پس قبور آن‌ها را وسیع بفرمایید و قبور آن‌ها را نورانی بفرمایید. و باز نما زمین را از اطراف آن‌ها. و ملاقاتشان نما به نگاه خوشحالی و سرور. و بهشت بده به آن‌ها. و بپوشان آن‌ها را حریر. و داخل کن از برکت دعای ما هرچه موجب نجات آن‌ها است از عقاب. الی غیر ذلک از نوع فقرات ادعیه آن، مراجعه نمایید.

### پنجم:

از مولانا شیخ سماهیجی رحمته اللہ علیہ<sup>۱</sup> روایت شده که این صحیفه را امیرالمؤمنین علیه السلام انشاء و تلاوت فرمودند<sup>۲</sup> و آن «صحیفه اولی حضرت امیر» است. در آن نیز اغلب ادعیه وی متکفل این مدعا باشد که: من جمله در یکی از مناجاتش عرض می‌کند: ای پروردگار من، تو دانستی حاجت نفس مرا با آنچه تو کفالت کردی از روزی، و دانستی که غنایی ندارد از کفالت بهشت بعد از مردن. تا آن‌که عرض می‌کند: الهی، وقتی که غریب شدم و روی قبرم بسته شد، تا آن‌که عده‌ای از مصائب قبر را می‌شمارد، تو در آن وقت به فریادم رسیدی و رحم نمودی، تا آن‌که شرحی از معارف نفس را بیان می‌کند و آمدنش و نزولش به دنیا [را] بیان می‌نماید. و عرض می‌کند که ای پروردگار من، نفس ما جزع و فزعی ندارد و محزون نمی‌شود از این‌که نقلش بدهی از دیار و بلد خودش که سکنا گرفته در وی، اگر مستوحش نکنی مرا در آنجا از مرافقت ابرار که محروم شویم در آنجا از رفاقت با آن‌ها. و ضرری به ما ندارد

۱- ایشان عبدالله بن صالح بن جمعة بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبدالله بحرانی سماهیجی است.

۲- نک: الصحیفة العلویة و التحفة المرتضویة، ص ۱۲.

مفارقت برادران و خواهران، اگر شما آنجا ما را مقرب خود قراردهی. تا آنکه بعد شرحی از قبر می‌نماید. پس عرض می‌کند که خودت مهمانی می‌نمایی مانند در آنجا. و در دعای روز سیم عرض می‌کند: عفو بفرما از گناهان من و خطاهای من و اسرافم و جرمم وقتی که مرا قبض روح می‌نمایی تا آنکه نعمت دنیای تو به نعمت آخرت تو متصل می‌شود.

و مثل دعای جمعه که عرض می‌کند: پاک و منزّه است خدایی که خلق نمود دنیا را برای فناء و زوال و آخرت را برای بقاء و دوام.<sup>۱</sup> تا آنکه دعا می‌کند در حق اموات مؤمنین و عرض می‌کند که: ملحق نما ما را و آن‌ها را با ابرار و مباح کن بهشت خودت را با نجباء و اخیار.

و مثل دعای روز شنبه عرض می‌کند: و ملحق کن مرا با اشخاصی که فرو گرفت آن‌ها را سعه فضل تو و کرامت تو و تطول تو، و قرار دادی آن‌ها را اطائب ابرار و اتقیاء اخیار، و در خدمت پیغمبر خودت قرار دادی در خانه خودت همسایه.<sup>۲</sup> و مثل بعضی از فقرات دعاهاى روز دوشنبه، و فقرات دعای روز سه شنبه، و فقرات دعای بیست و دوم، بلکه غالب دعاهاى هر روزه، بلکه غیر دعاهاى هر روزه از دعاهاى دیگر که خالی از اشاره نیست، اقلأً مراجعه نمایید.<sup>۳</sup> انتهی مقصودم.

### ششم:

از شیخ جلیل رحمته اللہ علیہ روایت شده که محدث نوری نقل می‌نماید این صحیفه را امیرالمؤمنین علیه السلام انشاء و تلاوت فرمودند. و آن «صحیفه دوم آن حضرت» باشد. و در اغلب ادعیه وی نیز اشاره شده به مقصود:

۱. الصحیفة العلویة الجامعة، ص ۴۰۶.

۲. الصحیفة العلویة الجامعة، ص ۲۳۷.

۳- دعای روز دوشنبه در الصحیفة العلویة، ص ۲۱۵ و دعای روز سه شنبه ۲۱۸ به بعد آمده است.

من جمله در مناجات اول آن که عرض می‌کند: ای پرودگار من، مرا منتقل کن از ذکر خودت به ذکر خودت، تا آن‌که بایستد روح من بین روشنی عرشت، و قرار داده باشی از برای وی مقام برقرار شدن نورت.

و در دعای مناجات بعد از ذکر بقاء نفس و نعمت و نعمت آن عرض می‌کند: الهی، وقتی که مرا به قبر گذاشتند، تا آن‌که بعد از ذکر حالات وی عرض می‌کند که پس خوب مهمانی می‌نمایی از بنده در آنجا.

و در دعای ضریر می‌گوید: سؤال می‌کنم تو را به آن قدرت و قهاریت خودت که به واسطه آن ارواح اطاعت تو می‌نمایند و داخل اجساد می‌شوند.

و مثل دعای قاموس صغیر و کبیر که عرض می‌کند ببخش به من قوت و سطوتی را به سلطنت فردانیت خودت که خارج شوم من به فضای سعه رحمت تو.

و مثل دعای مسجد صعصعه که عرض می‌کند: نجاتم بده از حالات برزخ، و تو دفع نما از من منکر و نکیر را و چشم مرا روشن کنی به بشیر و مبشر، و قرار بده به سوی بهشت و رضوانت جای مرا. و قرار بده عیش خوشی و ملک بزرگی در صبح و شب.

و مثل دعای مباحله که عرض می‌کند: آسان بفرمایید بر من سکرات موت را و مبارک نمایید از برای من وقت دخول در قبرم، و بعد از دخول قرار بده مرا از اشخاصی که پشیمان نشدند از مفارقت دنیا. تا آن‌که عرض می‌کند: پس مرا بلند نما و ببر به اعلیٰ علیین. و امر به مدارا نمایید وقتی که روح از بدنم خارج کردند.

و مثل دعای حین وفات که عرض می‌کند: «لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله». این کلمه، توشه و ذخیره من است برای مردن و برای بعد از مردن. و جزا بده محمد را از ما بهترین جزا و برسان به وی سلام از ما و ما را ملحق کن به ایشان و حائل بین ما و ایشان قرار مده.

و در دعای میت در قبر گذاشتن عرض می‌کند: گشاده نما از برای این میت قبر او را و نورانی نما قبر را برای وی و ملحقش نما به پیغمبر خودش، و تو راضی بشو از وی و غضب مفرما بر وی.

الی غیر اینها از فقرات در همین ادعیه مذکوره و غیر آن‌ها، مراجعه نمایید.

### هفتم:

از شهرستانی رحمته الله علیه روایت شده که مولانا ابو عبدالله الحسین رحمته الله علیه این صحیفه را تلاوت و انشاء فرمودند. و اغلب ادعیه وی مشتمل بر مدعای مذکور باشد: که من جمله در دعای شب عرفات عرض می‌کند: ای پروردگار من، من شکایت می‌کنم به سوی شما غربت خودم را و دوری خودم را از خانه و منزل خودم و خواری خودم را در این دنیا.

و مثل دعای استکفاء که عرض می‌کند که: مرا آوردی به دنیا و نازل کردی مرا در این خانه اختیار و فکر و اعتبار که ملاحظه می‌کنی و می‌بینی که چه تحصیل می‌کنم برای دار بقا.

و مثل دعای هلاک ظالمین، عرض می‌کند که: قرار بده برگشتن مرا در بهشت، و جای مرا در رحمت خودت، و قرار بده سکنای مرا در بهشت. و زن بده مرا از حورالعین؛ تماماً به قدرت خودت. و چشم مرا روشن کن به نگاه کردن به اولیاء خودت.

و مثل دعای بر پیغمبر رحمته الله علیه عرض می‌کند که: صلوات بفرست بر محمد رحمته الله علیه و آل محمد چنانچه فرستادی بر ابراهیم و آل ابراهیم. و مرا مخلوط نما با آن‌ها و مرا از آن‌ها قرار بده و مرا با آن‌ها جمع نما در یک جا. و چشم مرا به آن‌ها روشن کن. و مرا داخل بهشت نما. و سلام مرا به آن‌ها برسان و جواب سلام مرا از آن‌ها به من برسان. و مثل دعای مهمات که عرض می‌کند: ای خدایی که می‌فرستی ارواح را با اجسادشان برای محاسبه قیامت.

و مثل دعای جوشن کبیر که عرض می‌کند: ای خدایی که عبرت گرفتن عباد و ندامت آن‌ها را در قبور قرار دادی.

و مثل فقرات دعای فرج که عرض می‌کند: خارج نما ما را از دنیا در حالتی که سالم باشیم و داخل نما ما را به بهشت در جوار پیغمبر خودت.  
و غیر این فقرات این دعا و غیر آن از فقرات دعا‌های دیگر که اشاره به مقصود دارد. (انتهی).

### هشتم:

فقرات ادعیه بقیه کتب ادعیه مثل «جمال الاسبوع» و «مفتاح مجلسی» و «منهاج الدعوات» و «مفتاح» و «هدیه» و «مفتاح الزائرین» و «مفتاح الفلاح» و «مفاتیح» و «فصول الداعی» و «مصباح» و «اقبال» و «مهج» و امثال اینها از کتب که خیلی کمتر دعایی پیدا می‌شود که در وی اشاره به مطلب نشده باشد، مراجعه شود. و الله الهادی.

پس این دلالت سنت می‌باشد که ما ضبط نمودیم به دوازده عنوان که هر عنوانی مستقلاً متواتر بوده. و چون عنوان دوازدهم صحف انبیاء بوده و هر کدام آن‌ها نیز جداگانه متواترند به لحاظ تعداد ادعیه و تعدد فقراتی که دلالت دارند بر مراد و لو اجمالاً، پس بنا بر این نوزده عنوان اخبار متواتره داریم.

و چون در ضمن طایفه مختلفه عرض کردم که بعضی از این طایفه خودش علی حده متواتر است لفظاً مثل اخبار جریده، پس بیست طایفه اخبار متواتره می‌شود.

و چون در ضمن طایفه پنجم عرض کردم که چند عنوان دیگر مثل حضور ائمه علیهم‌السلام وقت مردن و نشان دادن آن‌ها مکان مؤمنین را، [و] مثل مکالمه مرده‌ها با زنده‌ها بعد از مفارقت بدن، و مثل فشار قبر و مثل سؤال قبر و رحمت قبر، و مثل حضور امیرالمؤمنین علیه‌السلام، و مثل عذاب قبر، و مثل حضور پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، که هر کدام خود عنوان مستقل دارند، و اخبار هر کدام از آن عناوین متواتر است به تواتر معنوی



یا اجمالی در خصوص حضور معصوم - علی اختلاف اخباره - خود حقیر هفتاد روایت دیدم. پس در تواتر اجمالی هر کدام شکی نیست. لذا ما جهت ملول نشدن خواننده ذکر نکردیم بعضی را به ضرورت ادیانی، و نبذه‌ای به ضرورت اسلامی، و برخی به ضرورت مذهبی اکتفا نمودیم. و به نبذه‌ای اشاره شد. پس هشت عنوان و هشت طایفه دیگر از اخبار، که هر کدام از آن‌ها مستقلاً متواتر است، موجود می‌باشد در مسئله در کتب احادیث.

پس بنابراین از سنت، بیست و هفت طایفه اخبار که هر کدام از آن طایفه مستقلاً متواتر است و به عنوان خاص در مسئله موجود می‌باشد [هست] و چون تمام این بیست و هفت طایفه هم به وصف اجتماع و اخذ به عنوان جامعی بین آن‌ها یک تواتر معنوی دارند بر این که حقیقت انسانی یا نفس یا روح بعد از خرابی بدن باقی است در عالمی که اسم آن برزخ گذاشته شده به انحاء نعمت، فوق نعمای دنیوی و عذاب بالاتر از عذاب دنیوی، پس لاجرم سنت وارده در مسئله به طریق ضبط به بیست و هشت عنوان [بالغ] می‌شود که هر عنوان، مستقلاً متواتر است به انحاء تواتر از لفظی و معنوی و اجمالی، که هر کدام از آن‌ها جداگانه دلالت بر مدعا دارند. و با تأمل واضح می‌شود که روح پیش از بدن خلق شده است و بعد از فانی شدن بدن نیز روح باقی است. واللّه الهادی الی السبیل.

## فصل سوم:

### در بیان آیاتی که دلالت بر بقاء، نفس دارند در عالم دیگر بعد از خرابی بدن و آن چند آیه می‌باشد:

اول در سوره یس:

«قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ \* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»<sup>۱</sup>. یعنی «گفتند که داخل بشو تو در بهشت ای حبیب نجار. و بعد از داخل شدن حبیب در بهشت گفت: ای کاشکی قوم من می‌دانستند مقام مرا و جای مرا، و آنچه آمرزید خداوند از برای من و قرار داد مرا از بزرگان اکرام کرده شده‌گان». از ظاهر آیه مبارکه چنان مستفاد می‌شود که حبیب نجار که ایمان آورد به رسولان عیسی علیه السلام در انطاکیه و بعد هم حامی و داعی ایشان شد علناً، چنانچه آیات قبل دلالت دارند، به محض مفارقت روح به مردن یا کشته شدن، داخل در بهشت گردید. و این هم نیست مگر بهشت برزخی.

و دلالت آیه از جهاتی است:

**اولاً:** تمنای حبیب که کاشکی قوم من می‌دانستند مقام مرا و جای مرا می‌فهمیدند در برزخ که من داخل بهشت شدم، باید بهشت برزخی باشد [نه اخروی]. و البته در آخرت که همه اهل بهشت اهل جهنم را خواهند دید که هم تشفی حاصل می‌شود و هم بر عیشتان افزوده می‌شود و همه اهل جهنم نیز اهل بهشت را خواهند دید، که هم موجب ندامت شود و هم بر عذابشان افزوده شود.

و ثانیاً: اگر مقصود در آخرت [است] که تمنای بی فایده می شود. زیرا تمنای حبیب برای آن بوده که قوم وی ایمان بیاورند تا به آن مقام برسند. و این معنا در قیامت نخواهد شد.

و ثالثاً: در بهشت اخروی تمنا و آرزو اصلاً وجود ندارد برای مؤمنین. و اگر آرزویی داشته باشند، نقص عیشی بیاورد. و این منافات دارد عقلاً و نقلاً با روایاتی نقص که وارد شده عیش نباشد. و در تفسیر آیه اخباری هم دارد [که] مرده‌ای را که رسولان زنده کردند، خبر داد بر این که در جهنم معذب بودم در طبقه هفتم تا این که اینها را خواستند.

#### دوم در سوره جمعه:

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ \* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾<sup>۱</sup>

یعنی: ای اشخاص آن چنانی که اسم خود را هادی مردم و یهود گذاشتید، اگر شما گمان کردید که اولیاء خدا می‌باشید و مؤمن هستید و بقیه مردم دوست خدا نیستند، پس آرزوی مردن نمایید اگر شماها راست می‌گویید. چون یهودی‌ها ادعا می‌کردند که فقط دین ماها حق است و فقط ما مؤمن می‌باشیم، لذا این خطاب در حق آن‌ها رسید.

و مراد از ولایت فقط ایمان است نه معنای اصطلاحی وی. و حق است این خطاب جواب آن‌ها باشد. زیرا مردن برای مؤمن عقلاً و نقلاً ثابت شده که مثل آن باشد که شخص فقیری را با هزاران گرفتاری از زندان بیرون آورده و حمام ببرند و لباس ملوکانه بر وی بپوشانند و تاج سلطنت بر سر وی بگذارند و سلطنت تمام دنیا را بدون مزاحمت به وی بدهند و در اراده او هم قصوری و فتوری نبوده باشد.

البته در این صورت کدام شخص زندانی میل ندارد بیرون برود از زندان و رها شود؟! پس در این صورت جای تمنا هست که امر شده. پس البته باید مؤمن آرزوی مرگ را داشته باشد؛ مثل غائب عزیز، چنانچه اخبار مستفیضه وارد شده و در کتب مفصله مذکور است.

پس چون یهودان این مقام ایمان را ادعا نمودند، لذا این خطاب در حق آنها صحیح بوده و بعد فرمود: ﴿وَلَا يَتَمَنَّوْنَ اَبْدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالظّٰلِمِيْنَ﴾<sup>۱</sup>.

یعنی: تمنا نمی‌کنند آن مرگ را ابداً به واسطه آنچه را که فرستادند به دست خود به آن نشأه.

و بدیهی است که اگر بعد از مردن دیگر خبری نباشند و انسان معدوم شود تا قیامت، یک وقتی هم به حیات برخورد، این خطاب و عتاب که فی الحقیقه سرزنش به آنها [است] متوجه نشود اصلاً. بلکه برای شنونده هم موجب ملامت خواهد بود در این خطاب. زیرا از برای یهود است که بگویند که ما در قیامت از اولیاء و اهل بهشت می‌باشیم ولی این حیات فعلی دنیوی غنیمت است. زیرا که به مردن معدوم می‌شویم. پس به لحاظ این معدومیت فعلیه، تمنای مرگ نمی‌کنیم. و منافاتی با ولایت و حقانیت ما ندارد در قیامت، چنانچه بدیهی است.

زیرا فوائد فعلیه دنیویه و اخرویه در وی موجود است. پس صحت خطاب و حسن عتاب نمی‌شود، مگر آن که ملتزم شویم به بقاء نفس بعد از مردن و دخول مؤمنین به بهشت. پس آن وقت ادعای آنها با این جواب صحیح آید و موافق طریقه عقلا باشد. زیرا به محض مردن واجد نعمای عظیمه و ملک کبیر خواهند شد.<sup>۲</sup>

۱. سوره جمعه، آیه ۶.

۲. این مطلب خالی از اشکال نیست. زیرا در برخی از روایات آمده که فقط مؤمنین حقیقی و کفار حقیقی در برزخ مورد سؤال واقع می‌شوند و ما بقی از مردم این مرحله یعنی برزخ را چون خواب می‌گذارند.

سوم در سوره بقره:

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ أَلْدَارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

یعنی: بگو ای پیغمبر به این جماعت یهود که اگر می‌باشد از برای شماها بهشت در نزد خداوند و مختص به شما است دون مردم؛ پس آرزوی مرگ نمایید. و تقریب دلالت به عین آن بوده که در آیه قبل عرض کردم و لذا دوباره اعاده نمی‌کنم.

**فائده:** یکی از معجزات قرآن مجید این دو آیه کریمه است. چنانچه در اخبار و آثار رسیده که اگر یهودی یا مسلمی ستیزه کند در دیانت، امر نمایند که تمنای مردن نماید ولو لساناً صورباً، فوراً هلاک می‌شود چنانچه مرحوم حاج آقا رضا همدانی در «مفتاح النبوة» هم بیان فرموده.

#### چهارم در سوره مؤمن

﴿فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ \* النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾<sup>۲</sup>.

یعنی: (قوم قصد آزار مؤمن آل فرعون نمودند) پس خدا از شرّ و مکر فرعونیان او را محفوظ داشت و عذاب سخت بر آل فرعون فرا رسید. اینک آتش دوزخ را صبح و شام بر آن‌ها عرضه می‌دارند و چون روز قیامت شود خطاب آید که فرعونیان را سخت‌ترین عذاب جهنّم وارد کنید.

ظاهر آیه شریفه چنان می‌نماید که حضرت حق برای آل فرعون دو عذاب مقرر فرموده؛ یکی بعد از مردن که صبح و شام باشد و آن عذاب برزخی است. و صبح و

۱. سوره بقره، آیه ۹۳.

۲. سوره مؤمن، آیه ۴۶-۴۵.

شام قرینه برزخی است؛ یعنی جهنم برزخی تا نفخ صور، نه این که در بین سعدا باشند، چنانچه اشکالاً و جواباً در اخبار ذکر شده است و گذشت اخبار وی. و یکی دیگر عذاب آخرتی باشد که فرمود: ﴿وَيَوْمَ نَقُومُ السَّاعَةَ أَذْخِلُوا﴾ الی آخر آیه. وقتی که در طرف عقاب ثابت شد، در طرف ثواب به طریق اولی، علاوه بر این که قول به تفصیل نداریم.<sup>۱</sup>

### پنجم در سوره نوح:

﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا﴾.<sup>۲</sup>

یعنی: از خطاهایی که نمودند قوم نوح از ارتکاب گناه صغیره و کبیره و کفر و فسق، غرق کرده شدند، پس داخل کردند آن‌ها را به جهنم. ظاهر آیه چنان مستفاد می‌شود که قوم نوح بعد از غرق شدن داخل جهنم شدند.

بیان دلالت از جهاتی می‌باشد: اول آن که فعل ماضی آورد که دلالت بر وقوع دارد.<sup>۳</sup> دوم آن که فاء تفریع آورد.

### ششم در سوره آل عمران:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ \* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ \* يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾.<sup>۴</sup>

یعنی: گمان می‌کنند آن چنان اشخاصی که کشته شدند در راه خدا، آن‌ها مرده‌ها باشند، بلکه آن‌ها زنده می‌باشند و در نزد خداوند خودشان روزی می‌خورند، و

۱. نیز نک: المیزان: ج ۱۷، ص ۳۵۴.

۲. سوره نوح، آیه ۲۵.

۳. اگر مراد از داخل آتش شدن، آتش قیامت باشد نه آتشی که در برزخ است بایستی جمله اذخلو را به معنای سیدخولون و فعل ماضی را به معنای مضارع بگیریم. نک: المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۹.

۴. سوره آل عمران، آیات ۱۶۹-۱۷۱.

خوشحالی می نمایند به آنچه به آن‌ها داده شده از فضل خداوند. و بشارت می دهند به زنده‌های خودشان از واماندگان دنیا که هنوز نمردند از مؤمنین و به آن‌ها ملحق نشدند در دار آخرت که بعد به آن‌ها ملحق می شوند. و بشارتشان این است که ابدأً خوفی بر آن‌ها نیست آنجا، و باز بشارتشان این است که نعمتی از قبیل خداوند و از فضل وی به ما داده شده که قابل توصیف نیست. و به درستی که خداوند ضایع نمی کند اجر مؤمنین را.

ظاهر آیه مبارکه چنان است که مجاهدین به مردن داخل در بهشت می شوند. و به آنان که ملحق به آن‌ها نشدند، بشارت می دهند. و این نمی شود در آخرت باشد. زیرا همه می دانند وجداناً که در بهشت چه خبر است. علاوه اخبار آن‌ها به واماندگان بوده، پس باید مقایسه با دنیا نمود.

و قول به این که آیه مختص به مجاهد در راه خدا می باشد و در غیر مجاهد ثابت نیست، قول تازه‌ای است که تمام علماء اتفاق دارند. و در جای خود ثابت شده است که قول سوم خلاف اجماع می باشد.

#### هفتم در سوره بقره:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾<sup>۱</sup>

یعنی: «نگویید از برای کسی که کشته می شود در راه خدا مرده است، بلکه از زنده‌ها است و شما نمی دانید و اداریک نمی کنید».

و ظاهر این آیه کریمه، به عین مثل آیه قبل است.

#### هشتم در سوره مؤمنون:

﴿رَبِّ أَرْجُونَ ﴿لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ

وَرَائِهِمْ بَارِزٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۲</sup>

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

۲. سوره مؤمنون، آیات ۹۹-۱۰۰.

ظاهر آیه چنان است که نفوس بعد از آن‌که از بدنشان خارج شدند، که اسم آن خروج مردن است، و مشاهده کردند آنچه را که وعده داده شده بود از بهشت و جهنم، می‌گویند که ای پروردگار من، برگردانید مرا به دنیا شاید من عمل صالحی بکنم در اموال و غیر اموال که گذاشتم و آدمم. پس ملک منبه قبر می‌گوید به وی که محال است این مراجعت! و به تحقیق آن آرزوی تو می‌باشد و گوینده آن کلمه بوده است. و از ورای<sup>۱</sup> مردن برزخ<sup>۲</sup> است که در آنجا زندگی می‌نمایند تا روز قیامت.»

و این آیه صریح است در بقاء نفس بعد از مردن و خرابی بدن.

#### نهم در سوره هود:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِئِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ \* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ﴾ تا آخر آیه، و آیه دیگر: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فِئِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾.<sup>۳</sup>

یعنی: پس اما آن چنان اشخاصی که شقی شدند، پس در جهنم می‌باشند. و از برای آن‌ها در آن جهنم برقهای آتش گیر آن و صدای وی باشد در حالتی که مخلد باشند در آن جهنم، مادامی که آسمانها و زمینها بوده باشند، مگر آن مقدار را که خداوند بخواهد تخفیف بدهد و اخراج کند. و اما آنچنان اشخاصی که سعید شدند، پس در بهشت داخل می‌شوند مادامی که آسمانها و زمینها بوده باشند، مگر مقداری که خداوند بخواهد که آن‌ها را عذاب نماید، به واسطه گناهان که بعد از عذاب داخل می‌شوند در بهشت. یعنی سعدها بعضی از آن‌ها را به واسطه گناهان

۱. لفظ «وراء» در لغت و قرآن به معنای پیش رو آمده است: نک: سوره کهف، آیه ۷۹.

۲. برزخ = فاصله و حایل بین دو چیز را گویند. نک: سوره الرحمن، آیه ۲۰. و به عالم قبر، عالم برزخ نیز

می‌گویند. نک: تفسیر المیزان، ج ۱۵، ۷۲.

۳. سوره هود: آیات ۱۰۶ - ۱۰۸.



مقداری عذاب می شوند به قدری که خداوند بخواهد. بعد داخل بهشت می شوند خالداً مادامی که زمین و آسمان بوده باشد.

و کیف کان ظاهر آیه مبارکه چنان می نماید که بعد از مردن سعادت داخل بهشت می شوند و اشقیاء داخل جهنم می شوند. زیرا نمی شود این بهشت و جهنم اخروی قیامتی باشد. زیرا:

**اولاً** در آن بهشت و جهنم، آسمانی و این زمین نمی باشد به نص آیه کریمه.

**و ثانیاً** دخول هر کدام در آن وقت دخول خلود است، موقت نیست.

**و ثالثاً** اخراج اهل بهشت از بهشت در بهشت اخروی غیر ممکن است. بلکه در

برزخ هم.

**و رابعاً** در «تفسیر صافی» و «علی بن ابراهیم» چنین حکم شده.

**و خامساً** اخبار در شرح مراد به همین منوال بیان کرده مثل روایت

امیرالمؤمنین علیه السلام که موجب اطمینان به ظهور می شود. پس دلالت آیه پر واضح

است اگر چه مفسرین را اقویلی است در استثناء از سعادت. و احسن آن باشد که

مستثنی منه، نفس سعادت قرار داده شود به نحوی که بیان کردم. و یا مردن دوم گرفته

شود در هر دو فرقه در نفعه اولی. و این توجیه فقط به نظر خود حقیر رسیده و در

جایی ندیدم. و احسن وجهی است بدون محذور. و کیف کان، از برای بحث در

ادبیت آیه مقام دیگری می باشد که از وضع این کتاب خارج است.

**دهم در سوره مریم:**

﴿جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا﴾ لَا يَسْمَعُونَ

فِيهَا نَعْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَعَشِيًّا.<sup>۱</sup>

یعنی: بهشت‌های عدن آن چنان که وعده داده است آن را خداوند رحمن بندگان خود را در غیب. محقق است آن وعدهٔ رحمانی. عمل شده نمی‌شوند در آن بهشت لغوی را مگر رحمت بر آن عباد. و از برای آن بندگان است رزق آن‌ها در صبح و شام.<sup>۱</sup>

ظاهر آیه کریمه چنان می‌رساند که این بهشت موعود بهشت برزخی می‌باشد نه قیامت؛ زیرا:

**اولاً** قیامت در اخبار و آثار قریب پنجاه اسم داشته باشد؛ یوم الغیبة مذکور نشده. **و ثانیاً** در بهشت اخروی صبح و شامی نیست، با آن که بهشت و جهنم اخروی در آیات دیگر متعرض شده.

**و ثالثاً** هر دو جا فعل ماضی آورده، پس اگر آخرت بود خوب بود که مضارع ذکر نماید و حمل بر تحقیق خلاف ظاهر است.

#### یازدهم در سوره حج:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾.<sup>۲</sup>

یعنی: آنچنان اشخاصی که مهاجرت کردند در راه خدا؛ یعنی به خدمت پیغمبر برسند، که در عصر ماها هجرت طلاب علوم است به مراکز علمی برای تحصیل علوم شریعت، پس کشته شدند یا مردند، هر آینه البته خداوند به آن‌ها روزی دهد روزی خوبی. و به تحقیق آن خداوند بهترین رازق باشد. ظاهر آیه شریفه چنان می‌رساند که مهاجرین به کشته شدن یا مردن به آن رزق واصل می‌شوند. و این نخواهد شد مگر در برزخ. زیرا:

۱. نیز نک: بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۱۸؛ تفسیر قمی: ۱۸.

۲. سوره حج، آیه ۵۸.

اولاً در غیر برزخ که اختصاص به مهاجرین ندارد. پس ترغیب حاصل نمی‌شود. و این آیه در مقام ترغیب است. و اگر مقصود قیامت باشد، ترغیب حاصل نمی‌شود.

**و ثانیاً** هجرت را علت قرار داده، چنانچه از لام غایت استفاده می‌شود. و تفکیک بین علت و معلول نمی‌توان نمود.

**و ثالثاً** در جای خود مسلم است که لام مفتوحه دلالت بر ثبوت دارد. و لذا مرحوم مجلسی رحمته الله اعتراض بر مرحوم طبرسی رحمته الله نموده که آیه را تصرفاتی در ظاهر باید نمود، مثل بقیه آیات در مواقع دیگر.

#### دوازدهم در سوره مؤمن:

﴿رَبَّنَا أَمَنَّا آتِنَا آتِنَيْنِ وَأَخِيصِنَا أَتِنَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴾<sup>۱</sup>

یعنی: پرورگار ما کشتی و میراندی ما را دو مرتبه و زنده کردی دو مرتبه، پس معترف به گناهان خودمان شدیم. پس آیا ممکن است راهی برای خروج ما به دنیا بوده باشد؟

ظاهر آیه شریفه چنان است که این مکالمه در نشأه برزخ می‌باشد؛ به خصوص در قبر. و اگر قیامت بوده باشد، مرگ و خروج به دنیا هیچ کدام ممکن نیستند.

#### سیزدهم در سوره والفجر:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾<sup>۲</sup>

یعنی: ای نفس مطمئننه به خداوند خودت برگرد؛ بیا به سوی پروردگار خودت در حالتی که راضی می‌باشی از خداوند و خوشحال کرده شوی. پس نتیجه برگشت این است که داخل بشو در میان عباد خودم و داخل بشو در بهشت من.

۱. سوره غافر، آیه ۱۱.

۲. سوره فجر، آیات ۲۶-۳۰.

و این آیات نص است در بقاء نفس بعد از مردن و در وجود بهشت برزخی و دخول در وی بعد از مفارقت بدن.

#### چهاردهم در سوره واقعه:

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ \* فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ﴾<sup>۱</sup>.

یعنی: بعد از مردن اگر روح و نفس از مقربین باشد، پس جزای آن روح، روح و ریحان است و نعمت بهشت است.

ظاهر آیه کریمه که به کلمه فاء تعقیب و تفریع بیان فرموده، دلالت دارد به همان حدیث شریف پیغمبر ﷺ که فرمودند: هر که مرد، قیامت وی بر پامی شود.<sup>۲</sup> و اگر این بهشت قیامتی باشد، نباید با فاء تفریع و تعقیب بیاورد. زیرا آن در وقت معین معلوم بوده باشد.

#### پانزدهم در همین سوره:

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ \* فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ﴾<sup>۳</sup>.

یعنی: و اما اگر آن روح از اصحاب یمین باشد، رحمت است از برای تو از اصحاب یمین.

و دلالت وی مثل آیه قبل است.

#### شانزدهم در همین سوره:

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ \* فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ \* وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ﴾<sup>۴</sup>.

۱. سوره واقعه: آیه ۸۸ - ۸۹. امام صادق علیه السلام مراد از «روح و ریحان» را آرامش و شادابی در عالم برزخ گرفته است. نک: بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۱۷؛ تفسیر قمی: ذیل آیات فوق.

۲. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۴۲۳؛ بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۷.

۳. سوره واقعه، آیات ۸۹-۹۱.

۴. سوره واقعه، آیات ۹۲-۹۴. امام صادق علیه السلام در روایتی فرمود: آب جوشان و متعفن، در عالم قبر به تکذیب کنندگان می‌رسد. نک: بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۷. و تفسیر قمی، ذیل آیات فوق.

یعنی: و اما اگر بوده باشد آن روح از تکذیب‌کنندگان، پس نازل می‌شود آب گندیده متعفن جوش آمده، و داخل جهنم می‌شود.

ظاهر این آیه مبارکه، تقریب دلالت آن مثل آیه قبل است.

هفدهم در سوره طه:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾<sup>۱</sup>.

یعنی: کسی که اعراض نمود از ذکر من، پس به درستی که از برای وی باشد معیشت سختی و پستی از حیث ضیقی. و محشور می‌کنم. او را در قیامت کور، با آن‌که در دنیا چشم داشته‌».

ظاهر آیه مبارکه چنان می‌رساند که برای عاصیان یک معیشت سختی هست در غیر قیامت، و آن بدیهی است که در دنیا هم نیست. زیرا در دنیا بالوجدان مشاهده می‌نماییم که کافرها و فاسق‌ها نسبت به مؤمنین که معرض نشدند، در غایت وسعت و خوشی و زندگانی عالی داشته باشند. بلکه حساً مشاهده می‌کنیم که هر که فاسق باشد، زندگانی وی مرتب در تمام اصناف، و هر که اتقی باشد، زندگانی وی خراب در تمام اصناف. فیه ما لا یخفی:

اولاً که بسیاری از کفار در این دنیا عیش خوشی ندارد و ثانیاً منظور از معیشت ضنکاً ناخوشی ظاهری نیست، تا در دنیا مصداق آن مربوط به کفار نباشد. کوری باطن و دور بودن از رحمت خاص الهی مساوی است با معیشت ضنکاً که شامل همه کفار در دنیا می‌شود و فرجام بد آن در برزخ و قیامت گریبانش را می‌گیرد. پس مصداق ندارد مگر برزخ. واللّه العالم.<sup>۲</sup>

۱. سوره طه، آیه ۱۲۴.

۲. در بحارالانوار روایتی از امام زین‌العابدین علیه السلام که مراد از معیشت ضنک را مربوط به عالم برزخ دانسته که مراد عذاب قبر است، بسیاری از مفسران نیز آن را به عذاب قبر تفسیر کرده‌اند. نک: بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۵ و مجمع البیان، ذیل آیه ۱۲۴ سوره طه: تفسیر برهان، ج ۳، ص ۴۸.

و آیات بسیاری در قرآن شاهد بر این مطلب می‌باشد. و چون بنای کتاب بر اختصار است، نقل نکردم. و آیاتی را ذکر نمودم، نوع مفسرین فریقین نیز به همین نحو استفاده مراد نموده‌اند و قائل شده‌اند. و اخبار هم از معصومین در تفسیر هر کدام وارد شده به نحوی که عرض نمودم. بلکه در تفسیر بعضی از آیات اخبار مستفیضه می‌باشد. و از دو جهت اخبار وی را نقل نکردیم: اول خوف طول کشیدن، دوم خروج از عنوان تمسک به کتاب.

### تذنیب:

در کتاب الله آیات کثیره‌ای می‌باشد که ظاهر آن چنان می‌نماید که نفس وجود داشته قبل از بدن و باقی می‌ماند بعد از بدن. و این از آیات غیر آیاتی که اختصاصی به دلالت وجود ارواح پیش از ابدان [دارد] که در مقاله دوم نقل کردیم، یا وجودش بعد از خرابی ابدان چنانچه در این مقاله سوم نقل کردیم. و از این باب است مثل قول خداوند تعالی: ﴿وَإِلَيْهِ مَابٍ﴾.<sup>۱</sup> و قول وی: ﴿إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾.<sup>۲</sup> و قول وی: ﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾.<sup>۳</sup> و قول وی: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا﴾.<sup>۴</sup> و قوله: ﴿ثُمَّ إِنِّي أَمَرْتُ جِبْرَائِيلَ أَنْ يَنْزِلَ بِالْحَقِّ وَالْحَقِّ نَزَلَ وَمَنْ أَدْبَرَ الْوَجْهَ فَلْيَدْبِرْ﴾.<sup>۵</sup> و قول وی: ﴿وَإِنِّي أُرِي جَعُونَ﴾.<sup>۶</sup> مخفی نماند که امثال این آیات بسیار است. و با قطع نظر از اقوال مفسرین یا اخبار یا مورد نزول

۱. سوره رعد، آیه ۳۶.

۲. سوره مائده، آیه ۱۰۵.

۳. سوره انعام، آیه ۹۴.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۱.

۵. سوره یونس، آیه ۲۳.

۶. سوره مریم، آیه ۴۰.

یا قرینه صدر و یا ذیل ظاهر آنها، این است که نفوس خلق شدند قبل از ابدان و باقی می‌مانند بعد از ابدان، چنانچه معنای برگشتن گاه و معنای مراجعت و رجعت این است. و چنانچه معنای خلقت صورتی بعد از خلقت اصلی این است. و هكذا. والله العالم.

## فصل چهارم:

### در بیان دلیل عقلی بر بقاء نفس بعد از فناء بدن و زوال آن:

و در این فصل چند دلیل است:

**اول:** آنکه تو بعد از آنکه شناختی حقیقت انسان را در مقالات که او از سنخ عقول و مجردات است و از سنخ ملائکه چیزی از برای وی فراهم نیامده که موجب فناء و زوال وی شده باشد، بلکه موجب کمال برای او حاصل شد؛ زیرا محبوس بود و محدود بود و مهجور بود، این عناوین از وی مرتفع شده. زیرا مردن عبارت است از عدم تصرف مدیر بدن در بدن، و عدم تصرف و رفع ید و بیرون رفتن شوfer سیاره و یا بیرون کردن وی، ملازمه با فناء ندارد نه عقلاً و نه عادتاً و نه شرعاً. پس نفس همان حیاتی را که داشته علی ما هو علیه باقی است. غایة الامر کاری در دست وی بوده آن کار از دست وی رفته طوعاً یا کرهاً. و الا در او به وجهی تصرف نشده که ملاحظه شود که آیا او حیات دارد یا ندارد.

**دوم:** آنکه بقاء، ذاتاً امری است ممکن و معصومین هر دوره و کوره اخبار به وی نمودند، پس واجب است تصدیق شود.

**سوم:** آنکه عقلاً از ذوی الادیان در هر دوره و کوره همگی معامله حیات با وی دارند قولاً و عملاً، از مراد به قبور و خیرات و مبرات و استشفاع در حوائج و استشفاء در امراض از اکابر نفوس. و این بنا مثل آفتاب در هر دوره و زمان ثابت و برقرار است.



**چهارم:** آنکه این معنی ذاتاً ممکن و به ما از آثار عقلا و اقوال آن‌ها رسیده است، پس لازم آن، است که حکم به وقوع نماییم.

**پنجم:** آنکه قطع فیض از مبدء فیاض و از غنی مطلق به لحاظ قصور در فاعل خواهد بود، و یا به لحاظ قابل. اما قصور در فاعل که پاک و منزّه است از قصور، والاخلف لازم آید. و اما قصور در قابل. پس نیز متصور نیست. زیرا زیاده بر نفس ذاتش چیز دیگر مدخلیت در قبول فیض ندارد از ماده و مدت و اسباب، مثل مرکبات از اجسام.

**ششم:** نیز قاعده امکان اشرف. زیرا عرض شد که نفس از سنخ اجسام کثیفه نیست فضلاً از هیولی و صورت. پس با رسیدن فیض به هیولی نمی‌توان که نرسد به نفس.

**هفتم:** آنکه قبح ترجیح مرجوح بر راجح حاکم است به حیات نفس، پس نمی‌توان فیض به اجسام دادن بدون نفس.

**هشتم:** ظفره لازم آید اگر فیض وجود از او قطع شده باشد.

**نهم:** عالم ملک در نهایت درجه کثافت باشد و عالم آخرت غایت درجه لطافت می‌باشد. پس باید واسطه‌ای بین این دو مرتبه بوده باشد و الا ظفره لازم می‌آید، و آن برزخ است و محل نفس است.

**دهم:** استصحاب حیات وی، اگر فرضاً شکی در بقاء وی حاصل شود. و آن استصحاب و عمل بر طبق وی، جبلی حیوانات است فضلاً از عمل عقلاء. و این منافاتی با اخبار استصحاب ندارد. بگو آن بناء مؤکد اخبار شود در این قاعده. یا اخبار ارشاد شود به آن بنا و لذا علما در باب تقلید میت تمسک به بقا نمایند به انحاء تمسک.

**یازدهم:** قاعده امکان اخس دلالت دارد بر بقاء وی بعد از خرابی بدن.

و از برای حکما و متکلمین دلائل عقلیه بسیار می باشد و حقیر نقل نکردم. بلکه آنچه به عقل خودم رسید اکتفاء نمودم. و در تطابق افکار هم باسی نیست. و الله العالم.

**دوازدهم:** آنکه احیاناً انسان در بیداری و یا عالم خلسه و یا در خواب و یا در مکاشفات می بیند بعضی اموری را مثل بعضی اموات را که اصلاً سابقه معرفت در حق آن‌ها نداشته و یا داشته و آن‌ها اخبار نمایند اموری را و بعد هم در آتیه تحقق پیدا می کند. در این صورت باید سؤال نمود که آن اموات و آن امور کجاست؟ اگر بگویید خارج است، که دروغ است. و چنانچه بگویید در ذهن است، دروغ است. پس محل دیگری باشد غیر از ذهن و خارج که نفس خود را به آن دیار رسانیده، مشاهده نمود، و آن محل را برزخ گوئیم. و حال آنکه با علاقه به این بدن درست نمی تواند ادارک نماید و سیاحت کند. و الله الهادی.

### خطابه:

سابقاً اشاره کردیم که شارح «مقاصد» می گوید: فناء بدن باعث فنای نفس نخواهد شد؛ هر نحو بدن با نفس تغایر داشته باشد. و کتاب و سنت و اجماع امت در ظهور به نحوی است که دیگر محتاج به چیزی نباشد. اگر چه فخر در «مطالب عالیه» دلایل عقلیه بر بقاء نفس اقامه نموده، بلکه جمعی از حکما دلایل عقلیه بر امتناع فنا نقل کرده اند که ذکر آن‌ها موجب تطویل است، علاوه بر عدم احتیاج. و لذا رازی برهان عقلی دهم آن را ضرورت بشر قرار داده است که می گوید: بالوجدان مشاهده می نمایم تمام فرق عالم را از هند و روم و عرب و عجم و عموم ارباب ملل و نجل از یهود و نصارا و مجوس و مسلمین و تمام مذاهب این ادیان صدقه می دهند برای اموات و خیرات می نمایند برای آن‌ها، و دعا می کنند، و زیارت قبور

آن‌ها می‌نمایند، و نقصان عبادت آن‌ها را یا اصل عبادت آن‌ها را تدارک می‌نمایند و امثال ذلک. و لولا بقاء نفس بعد از مردن لغویت این عمل‌ها لازم می‌آید در هر دوره و زمان.

پس نیست مگر همان امر ارتکازی جبلی فطری که من حیث لایشعر بر وفق آن حرکت می‌نمایند. پس چنین معنای هویدا و آشکارا دیگر چه محتاج است به دلیل. حتی هنود و آتش‌پرستان همین معامله می‌نمایند.

مخفی نماند که دلایل عقلیه بر بقاء نفس بسیار اقامه شده. مثل خواجه رحمته در «اخلاق ناصریه» که دلیل اقامه نموده بر استحاله فناء، مراجعه شود. و محقق لاهیجی رحمته در «فانوس خیال» در عالم برزخ، و امثال اینها از اکابر دین. و حقیر ابداً دلائل آن‌ها را نقل نکردم به جهت ترسیدن از طول کشیدن و ملول شدن خواننده و کافی بودن مطلب. بلکه فقط آنچه به نظر خودم رسید از دلائل عقلیه، همان را متعرض شدم ولو انطباقاً. و آن دلائل دوازده گانه اگر چه بعضی قابل خدشه می‌باشد و یا آنکه بعضی به بعض دیگر راجع، ولی سر هم رفته مجموع من حیث المجموع موجب علم وجدانی می‌شود. و اگر و رای آن طالب باشد، به «مطالب عالیه» و «شرح مقاصد» و «اخلاق ناصریه» و «فانوس خیال» و «اسفار» و امثال آن‌ها مراجعه نماید. و الله الهادی.

## خاتمه:

### در بیان دلالت اناجیل<sup>۱</sup> خمسسه و «تورات» و «زیور» که کتب منسوبه به خداوند است- [برآن] که انسان باقی است:

بدان که آیات این کتابها سه طایفه است: یک طایفه نص است یا ظاهر بر این که ارواح خلق شده اند قبل از بدن. و یک طایفه دیگر می‌رساند وجود وی را هم قبل از بدن و هم بعد از بدن. و طایفه سوم دلالت دارد بر بقاء نفس بعد از بدن. اما طائفه اول و نبذه‌ای از دوم را در خاتمه مقاله دوم بیان نمودیم. و اما طایفه سوم، آن هم بسیار است و از هر کدام از آن کتب چند آیه نقل می‌نماییم.

#### اول: انجیل متی:

در فصل شانزدهم می‌گوید: وقتی که روح پلید آدمی بیرون آید در طلب راحت به جایهای بی آب گردش می‌کند و نمی‌یابد.  
و در فصل هیجدهم: هر که به خاطر اسم من خانه‌ها یا برادران یا خواهران یا پدر و یا مادر یا فرزندان یا زمینها را ترک نمود. صد چندان خواهد یافت، و وارث حیات همیشگی خواهد شد. و بدیهی است که اگر بعد از مردن معدوم شود، حیات دائمی و ابدی را وارث نیست.

---

۱. اناجیل جمع انجیل و در لغت عبرانی به معنی بشارت و در اصطلاح نصارا عبارت از کتابی است که مشتمل باشد بر ذکر احوال و اقوال و معجزات و سایر افعال حضرت مسیح - علی نبینا و آله و علیه السلام - از حال ولادت تا زمان صعود به آسمان... نک: ترجمه اناجیل اربعه، بخش تعلیقات مترجم، ص ۲۹۹.

علاوه حق عبارت آن بوده که بگوید: در قیامت وارث می شود.

علاوه علامت قیامت را در همین فصل بیان کرد به قول خودش که: هر آینه من به شما می گویم که شما مرا متابعت می نمایید در معاد، وقتی که پس انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی بنشینید.

**و نیز در همین فصل می گوید:** پس اگر دست و پای تو را بلغزاند، آن را قطع کن از خود و دور انداز. زیرا تو را بهتر است که لنگ و یا شل داخل حیات شده باشی؛ از آن که با دو دست و یا دو پا در آتش همیشگی افکنده شوی.<sup>۱</sup>  
و تقریب دلالت وی مثل آیه قبل است.

**فصل بیست و پنجم، آیه اول:** می گوید در آن زمان یعنی زمانی که روح از بدن مفارقت می کند، ملکوت آسمان مثل دختر باکره خواهد بود که مشعل های خود را برداشته به استقبال داماد بیرون می آید.<sup>۲</sup>

و تو خبیری که این آیه همان مفاد اخبار فوق مستفیضه است که مؤمن وقتی که روح وی مفارقت از بدن نمود، ملائکه و حورالعین و مؤمنین به استقبال وی بیایند، بر حسب مراتب علو آن ها.

**فصل بیست و هشتم:** زیرا هر که بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک سازد. و هر که جان خود را به خاطر من هلاک نماید، آن را دریابد. انتهی.

ظاهر آیه چنان است که حیات و پیدا کردن جان بعد از ایمان، خروج از بدن است.

**فصل هشتمادم:** به شما می گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده در ملکوت، یعنی در بهشت با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست. و اما پسران ملکوت یعنی پسران بهشتیان که یهود باشند و از اولاد ساکنین بهشتند، بیرون افکنده شوند در

۱- الانجیل، ص ۲۸، العهد الجديد، ص ۴۲.

۲- الانجیل بحسب القديس متى، ص ۶۹۱؛ الانجیل، ص ۴۰؛ العهد الجديد، ص ۵۹.

ظلمت خارجی، جایی که گریه و فشار دندان باشد.

**فصل سی و پنجم، می‌گوید:** چه عمل کنیم که حیات همیشگی پیدا کنیم؟  
فرمود: احکام خدا را نگاهدار.

و بدیهی است که اگر مراد حیات قیامت باشد، نباید سؤال و جواب به این نحو باشد. علاوه، آیات قیامت را بیان فرمود در آیات دیگر.  
و در این انجیل، آیات کثیره دیگر هست که ظاهر آنها دال بر مدعای ما باشد، مراجعه نمایید. ما برای اختصار ذکر نکردیم.

### دوم: انجیل لوقا

پس در وی نیز آیاتی است:

**در فصل هشتم:** رقم شده به این عبارت: روح او فوراً برگشت، پس برخواست.  
پس عیسی گفت که به وی خوراک دهید. <sup>۱</sup>انتهی.

پس این عبارت صریح است در بقاء روح. و اگر غیر این معنا باشد، روح برگشت، معنا ندارد. باید گفت: دوباره زنده نمود یا ایجاد کرد و امثال اینها.

**فصل نهم:** زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاص دهد، آن را هلاک کند. و هر کس جان خود را به جهت خاطر من تلف کرد، آن را نجات داد. زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد با خود و نفس خود را به باد دهد و یا هلاک و زیان رساند؟ <sup>۲</sup>

**و نیز در همین فصل می‌گوید:** ناگاه یکی از فقها از روی امتحان به وی گفت: ای استاد، من چه کنم تا وارث حیات همیشگی گردم و انبیاء را در بهشت خدا ببینم و خود را بیرون افکنده؟ تا آخر.

۱- الانجیل بحسب القديس لوقا، از الاب منى المسكين، ص ۳۷۲.

۲- همان، ص ۴۰۱.

و نیز در فصل شانزدهم می‌گوید: من شما را می‌گویم، شما دوستان از مال بی‌وفایی و بی‌انصافی پیدا کنید تا چون فانی گردید، شما را به خیمه‌های جاودانی بپذیرند.<sup>۱</sup>

و نیز در فصل شانزدهم: متعرض شده به این کلمات بلکه در «انجیل برنابا» هم عین این عبارت مذکور است: شخص دولتمندی بوده که ارغوان و کتان می‌پوشید. و هر روز در عبابی بود. و به! جلال به سر می‌برد. و فقیری مقروح بود ایلعاذر<sup>۲</sup> نام که آن را آرزو می‌بوده که از پاره‌های نان آن دولتمند که از خوان آن می‌ریخت، خود را سیر نماید. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخم‌های او می‌مالیدند. باری آن فقیر بمرد و فرشتگان او را با غرش گرفته نزد ابراهیم علیه السلام بردند. و آن دولتمند نیز بمرد و او را دفن کردند. پس آن دولتمند چشمان خود را باز کرد، خود را در عالم اموات دید. و خود را در عذاب یافت. و نگاه کرد از دور ابراهیم را دید و ایلعاذر را در آغوش کشیده، آنگاه به آواز بلند صدا زد گفت: ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم فرماید، و ایلعاذر را بفرست تا سرانگشت خود را به آب تر سازد تا بازن<sup>۳</sup> مرا خنک کند. زیرا من در این آتش معذبم.

ابراهیم گفت: ای فرزند، به خاطر داری و به خاطر می‌آوری که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعاذر چیزهای بد را، پس الحال باید او در بهشت باشد و تو در عذاب. و علاوه بر این میان ما و شما ورطه‌هایی عظیمی است، چنانچه آنان که از این جا بخواهند نزد شما عبور نمایند، نمی‌توانند. و آنانی که نیز آنجا نزد شما نشینند، نتوانند اینجا نزد ما بیایند. گفت: ای پدر من ابراهیم، پس به شما التماس دارم که شما ایلعاذر را به خانه پدرم بفرستی. زیرا ما پنج برادر بودیم

۱- همان، ص ۵۸۳.

۲- ایلعاذر.

۳- بازن = بادبز.

تا برادرانم را آگاه سازد، مبادا ایشان نیز مثل من به این مکان بیایند و معذب شوند و عذاب یابند.

ابراهیم در جواب وی گفت: موسی و انبیاء دیگر باشند به آنها می‌گویند: قصه از چه قرار است، سخن آنها را قبول کنند برادران تو.

گفت: نمی‌شود ای پدر من ابراهیم. لکن اگر کسی یعنی مرده‌گان نزد ایشان روند، توبه بنمایند.

ابراهیم وی را گفت: هرگاه حرف موسی و بقیه انبیاء را نشنوند، اگر مردگان هم کسی برود نزد آنها، آنها هدایت نشوند. <sup>۱</sup>انتهی.

عین این آیات را و این قصه ایلعاذر را «انجیل بُرِنا» نیز نقل کرده و مطابق با آیات قرآنی و اخبار صحیحه ما باشد. و در این «انجیل لوقا» نیز آیات دیگری باشد.

ولی ما به این مقدار اکتفاء نماییم خوفاً از اطاله مطلب.

### [سوم] و اما انجیل یوحنا:

پس در وی نیز فقراتی باشد و آیاتی هست:

**فصل پنجم:** آمین آمین <sup>۲</sup> به شما می‌گویم که هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من

ایمان آورد، حیات همیشگی دارد، و از مردن به زنده بودن منتقل شده است.

**فصل هشتم:** بیرون خواهند آمد از قبور، هر که اعمال نیکو کرد برای قیامت و هر

که اعمال بد کرد به جهت قیامت. <sup>۱</sup>انتهی.

ظاهر آیه آن است که حیات دارند والا می‌بایست بگوید زنده می‌نمایند آنها را

در قبور و یا زنده کند اموات را در قیامت برای مجازات.

۱- الانجیل بحسب القدیس لوقا، ص ۵۹۱ - ۵۹۳.

۲- متن عربی: الحقُّ الحقُّ اقول لكم: انَّ من بسمِعَ کلامی الخ: نک: شرح انجیل القدیس یوحنا، ج ۱، ص



**فصل یازدهم:** هر که زنده بوده و به من ایمان بیاورد، به ابد نخواهد مرد. آیا تو این را از من باور می‌کنی؟! انتهی.<sup>۱</sup>

**فصل دوازدهم:** من که از زمین بلند شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.<sup>۲</sup>

**فصل هفتم:** آمین آمین به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، مردن را هرگز نخواهد دید الی الأبد.

**فصل هشتم:** هر چند من بر خود شهادت می‌دهم، ولی شهادت من راست است. زیرا من می‌دانم که از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم. انتهی.<sup>۳</sup>

**فصل سوم:** آمین آمین به تو می‌گویم، اگر کسی از سرنو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند ببیند. نيقوديموس گفت به او: چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می‌شود که دوباره داخل شکم مادر شود تا مولود گردد؟ عیسی علیه السلام به وی گفت: آمین آمین به تو می‌گویم، اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.

عیسی گفت: آنچه از جسم مولود گردد، جسم است. و آنچه از روح مولود گردد، روح است. عجب مدار که من به تو می‌گویم باز شما از سرنو مولود می‌شوید.

نيقوديموس گفت که: چگونه می‌شود که چنین شود؟

پس عیسی به وی گفت که: آیا تو معلم بنی اسرائیل و این را نمی‌دانی؟ آمین آمین آنچه می‌دانم، می‌گویم. و آنچه دیدم، شهادت می‌دهم و شما قبول نمی‌کنید. چون شما را از امور زمین خبر می‌دهم، باور نمی‌کنید. پس هر گاه از امور آسمانی سخن گویم، چگونه تصدیق نمایید؟ کسی به آسمان بالا نمی‌رود مگر آن‌که از آسمان پایین آمده باشد انتهی.<sup>۴</sup>

۱- شرح انجیل القديس يوحنا، ج ۱، ص ۶۷۷.

۲- همان، ص ۷۴۸.

۳- همان، ص ۵۲۴.

۴- همان، ۱ / ۲۱۳ به بعد.

و این آیات نص است در بقاء نفس، زیرا که نيقوديموس که از فقهاء و علماء يهود بوده، منکر معاد نبود تا عیسی اثبات معاد کند. فقط بحث در برزخ بوده. و چون گمان نيقوديموس این بوده که انسان همین عبارت از این هیكل است و بعد از مردن فانی شود و در قیامت دوباره جمع شود؛ زنده شود، عیسی در مقام بوده که رفع این شبهه و اثبات روح و مجرد آن و بقاء آن در برزخ نماید، بلکه وجودش قبل از بدن بنماید. و آن فقیر ادراک نمی کرد این معنا را، لذا عیسی ﷺ هم افسرده شد از چنین هادیان و معلمان که به استفهام تویخی این مقاله را فرمود.

هر که را شیخش چنین گمراه بود      کی مریدش را به جنت ره بود  
و در این «انجیل یوحنا» نیز فقرات دیگری باشد. و الله الهادی.

#### چهارم: انجیل نامه رسولان:

**فصل دوم:** زیرا که نفس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازه نخواهی داد که قدوس تو فساد را ببیند. انتهی.<sup>۱</sup>

#### و پنجم: انجیل برنابا:

**فصل سی و دوم:** و ثابت بدار این عهد را در حالتی که گفت آن نفس که جسد خود راختان نکرد؛ بر دار از میان امت من. پس شاگردها ترسیدند از بقاء روح، پس گفت: رها نمایید ترسیدن را و است بردارید از ترسیدن، این نفس محروم است از فردوس. روح نشاط وی خدمت خدای باشد. جسد ضعف دارد. پس شما بشناسید اصل جسد را و منتهای وی را و منتهی الیه آن را که از خاک درست نمودند و خداوند روح

را در وی داخل کرد. هر که این جسد را پس نمود و متفرق کرد، مثل حیات ابدی پیدا کرد. تأمل کنید! هر پیغمبر و وصی و مقدس دشمن جسد بودند همگی. و لذا در مقام هلاک آن بودند. اگر حقیقت جسد را بخواهید فهمید، بروید قبرستان نگاه کنید.<sup>۱</sup>

**فصل بیست و چهارم:** خیر دهم شما را اگر فقیر بمیرد ملائکه آن را بردارند ببرند حضور ابراهیم پدر ما تحویل او دهند. و اگر غنی و دولتمند بمیرد شیاطین او را بردارند ببرند تحویل ابلیس دهند در مکانی که عذاب شدید را بچشد. انتهی.<sup>۲</sup>

**فصل بیست و پنجم:** چه نحو جسد خودمان را بغض داریم؟ امر می فرمایید که خود را انتحار کنیم و بکشیم یا آن که نگاه داریم جسد را؟ یسوعا گفت: نگاه دارید مثل نگاه داشتن انسان اسب خود را تا عیش دائمی پیدا کند.<sup>۳</sup>

**فصل بیست و ششم:** هر که شفاء خود را شناخت، او باید در زمین دائماً گریه کند، و نفس خود را کوچکتر از همه چیز بشمارد. و الاسبب نداشت که انسان اول و زنش صد سال بدون انقطاع گریه کنند و طلب رحمت نمایند از خداوند. بلکه علت آن بوده که آن دو نفر دانستند یقیناً که از بزرگی به کجا افتادند.

**فصل پنجاه و دوم:** شما شاهد باشید بر اینها که گفتم. پس می بینید که من چه نحو انکار کنم بر این اشرار بعد از انصرافم از این عالم. و عن قریب به عمل شیطان انجیل مرا باطل کنید. و لکن من قبل از قیامت بیایم به دنیا دوباره، و با من بیایند اخنوخ<sup>۴</sup> و ایلیا تا آن که شهادت بدهم بر اشرار تا آن که آخر آن ها ملعون باشد.

۱- انجیل برنابا، ص ۳۷۱ - ۳۷۲.

۲- انجیل برنابا، ترجمه علامه حیدرقلی سردار کابلی، فصل ۲۴، ص ۳۷۳.

۳- همان، ص ۳۷۴.

۴- در انجیل برنابا، ص ۴۲۸: خنوخ.

**فصل هفتاد و نه:**<sup>۱</sup> تا آخر فصل تقریباً حاوی همین مقاله باشد. و چندی هم در ذیل مقاله دوم در خاتمه آن اشاره رفت. و در این انجیل خیلی آیات است که نص است فضلاً از ظواهر آن که دلالت دارد بر وجود انسان قبل از بدن و بقاء وی بعد از خرابی بدن، مراجعه شود. و الله الهادی الی السبیل.

### و اما زبور:

که آیات وی از کثرت صعب است که احصاء شود، ولی چند آیات را ذکر کنم:  
**مزماری سی و هفتم:** پس به درستی که استراحت بعد از مردن است که عقب باشد، برای انسان سلامت باشد و اما اشرار پس آن‌ها تماماً می‌دوند عقب شر.<sup>۲</sup>

**مزماری چهل و نهم:** چشم آن چشم فدای نفس است؛ نفس مؤمنین. پس بسته شود روزگاری تا آن‌که زنده بماند آن نفس الی الابد، پس نبیند قبر را.

**و در همین مزماری نیز:** اگر احسان نکردی نفس خودت را داخل می‌شوی به سوی گروهی از پدران؛ آن چنان پدران که نمی‌بینند نور را ابداً. انسان بزرگ است نمی‌فهمد که شباهت پیدا کرد به بهائمی که فانی می‌شود.<sup>۳</sup>

**مزماری پنجاه و ششم:** بلی با پای خود از لغزشها فرار کردم به جهت آن که بروم جلو خداوند در نور زنده‌ها. (انتهی)<sup>۴</sup>

**مزماری هشتاد و چهارم:** التفات کن به روی من؛ به جهت آن که من یک روز در مملکت تو باشم؛ بهتر است از برای من از این که هزار روز اختیار کنم و قوف در عتبه

۱- ص ۴۷۲.

۲- العهد الجدید و المزامیر، چاپ دارالکتاب المقدس فی المشرق الاوسط المزامیر، ص ۳۲.

۳- همان، ص ۴۳.

۴- همان، ص ۴۹.

دنیا را. پروردگارا، آیا سکنا بگیرم در خیمه‌های اشار؟<sup>۱</sup>

**و در همین مزار ذکر کرده:** گمان کردم که شدم مثل اشخاصی که به چاه باشند. گذاشته مرا به چاهی پایین درظلمت‌های خیلی دوری. دلیل کردی تو کبوترخودت را. **و نیز در همین مزار ذکر نموده:** کدام انسان می‌تواند نفس خود را نجات دهد از دست دنیا. کبوتر تو باشم. کجا است مراحم اول تو ای پروردگار؟ انتهی.

**مزار شصت و دوم:** به علت این که تو تجرید کردی ای خدای ما، و پاک کردی ما را مثل پاک کردن طلا از غش. و آن وقت داخل کردی ما را به سوی قفس، و قرار دادی سنگ بزرگی را بر سینه ما.

**مزار شصت و نهم:** خداوند ملجأ باشد از برای ما. کبوتر او باشیم.<sup>۲</sup>

[در] **مزار شصت و نه ذکر نموده:** هر انسانی در اینجا این است؛ جز این نیست.

روح او کبوتر او است. گوش بده ای خداوند به ناله من.

**مزار چهل و دوم:** چنانکه ئیلات به جد اول خود مشتاق باشند، همین جور مشتاق شده نفس من به سوی تو ای خدا. تشنه شده نفس به سوی اله زنده. آخر چه وقت می‌آیم نزد تو و آخر چه وقت می‌بینم خودم را که جلو خداوند ایستادم؟ نان من اشک چشمم شده شب و روز.<sup>۳</sup>

**مزار هفتاد و یک می‌گوید:** خارج کن نفس مرا از این شبکه که درست شده برای من؛ برای آن‌که حضور منی. در دست تو ودیعه می‌گذارم روح خودم را. قربانت شوم من ای اله من؛ اله حق.

**مزار هفتاد و سوم می‌گوید:** ای پروردگار، از شما خواهش دارم بلند کنی تو مرا از این هاویه، یعنی دنیا، نفس مرا که این صفت دارد زنده فرموده‌ای آن را از بین

۱- همان، ص ۷۷.

۲- العهد الجدید و المزامیر (المزامیر)، ص ۵۳.

۳- همان، ص ۳۶ - ۳۷.

اشخاصی که پایین فرستادی و به چاه انداختی.  
و در زبور آیات بسیاری است، ولی ما به این آیات اعم از وجود قبل از بدن و بعد از بدن اکتفاء نمودیم، مراجعه شود.

### و اما تورات:

پس در موارد عدیده تعرض کرده:

در سفر سلیمان در اصحاب<sup>۱</sup> پنجم ذکر نموده: تا آنکه سیر نبینند اجانب از قوت تو، و بشود عذابهای تو در قبر. پس نوحه کنی در آخر عمر خودت. و گوشت و جسم توفانی شود. انتهی.

در امثال سلیمان در اصحاب ششم ذکر نموده: ای پسر من، نفس تو دچار است. نجات بده آن را؛ مثل نجات دادن آهوک که به دام افتاده باشد. و مثل گنجشک که به دست صیاد گرفتار شده باشد. انتهی.<sup>۲</sup>

و در همین سفر در اصحاب شانزدهم گفته - در اواخر - آن در راه اطاعت و نیکویی مرگ نیست.

در اصحاب بیستم همین سفر می‌گوید: نفس انسان چراغ خدا باشد.<sup>۳</sup>

در سفر جامعه اصحاب سوم ذکر نموده: آیا احدی می‌داند که روح بشر می‌رود به بالا و روح بهیمه نازل می‌شود به اسفل السافلین؟! انتهی.<sup>۴</sup>

و در همین سفر در اصحاب هشتم: قرار داده نشده و از انسان سلطنتی بر روح خودش که روح خود را نگاه دارد که از بدن خارج نشود. مثل این که سلطنت ندارد که روز

۱. اصل کلمه اصحاب از زبان سریانی است و به معنای فصل می‌باشد.

۲- کتاب المقدس، سفر الامثال، ص ۱۳۲۶.

۳. کتاب المقدس، کتاب امثال سلیمان، ص ۲۱۵.

۴- کتاب المقدس، سفر جامعه، ص ۱۳۶۷.

مرگ را از خود دور کند. (انتهی)<sup>۱</sup>

و در همین سفر فرموده: خداوند حیاتی به انسان می دهد به جزای عملش در مدتی که زیر آفتاب باشد. انتهى.<sup>۲</sup>

مقصود حیات دنیوی نیست. زیرا در آیات قبل آن را ابطال کرد و مبعوض شمرد. و آخرت نیست زیرا نه انسان در زمین باشد و نه آفتابی بوده باشد.

در سفر ایوب، اصحاب سوم می گوید: به درستی که من می دانم این که تو مرا به سوی مردن می بری و به سوی خانه که همه زنده ها باشند، وعده داده ای می بری. انتهى.

اصحاب سی و سوم می گوید: نزدیک می کند خداوند نفس انسان را به سوی قبر، و حیاتش [را] به مردن تا آن که او را جوان کند، و از وی راضی باشد، و روی خداوند را ببیند، و آزادش کند از پایین آوردن از آسمان به قبر. پس من فدای می دهم نفس خودم را که بروم به قبر. پس بینم حیات نور را.<sup>۳</sup>

اصحاب سی و چهارم می گوید: هر بشری روح آن برود، تسلیم شود و عود کند انسان به خاک.<sup>۴</sup> و انسان لحاظ نمی کند وقتی را که داخل در محاکمه با خدا شود.

اصحاب سی و ششم می گوید: اما فجار، آن ها غضب دارند، استغاثه نمی کنند که خداوند آن ها را مقید کرده. چشم و گوش آن ها باز می شود در قبر.<sup>۵</sup>

و در همین اصحاب می گوید: اما اخیار را می برد از قبر به فراخ زار، روی مائده روغن.<sup>۶</sup>

۱- همان، ص ۱۳۷۲.

۲- همان، ص ۱۳۷۳.

۳- الكتاب المقدس، سفر ایوب، ص ۱۰۹۳.

۴- همان، ص ۱۰۹۶.

۵- همان، ص ۱۰۹۶.

۶- همان، ص ۱۰۹۶.

در اصحاح سی و هفتم می‌گوید: اگر شریعت را قبول کردی وقتی که مردی و نزد خدا رفتی، به تو خبر می‌دهد، تا آن‌که گوید: تو را نجات دهد.

[در] اصحاح بیستم می‌گوید: هر انسانی را به سوی قبرش سوق می‌دهند، و نمی‌داند جلو آن چیزهایی باشد که به تعداد در نیاید.

در اصحاح سی و نهم: فانی می‌شود این جلد من، و بدون جسد من می‌بینم خدا را. و الآن به چشمم این معنا را می‌بینم. پس شما بترسید بر نفس خودتان. انتهی.

اصحاح چهارم می‌گوید: اشرار را منع کردی قلبشان را از فهمیدن، لذا ارواح آن‌ها را بالا نمی‌بری. و قبلاً گفته و عرض کرده به خداوند که تو ضامن بشو در نزد خودت. و قبلاً نیز عرض کرده بود که این است و جز این نیست که قبور از برای من است. انتهی مقصود.

و در «تورات» در صحف منسوبه به پیغمبران آیات کثیره‌ای باشد که دال است نصاً یا ظهوراً بر مدعای ما در هر دو مقاله.

### ارشاد:

ما چون در مقاله اولی ذکر کلمات ذوی الادیان نمودیم و دعوی نمودیم که آن‌ها نیز در این مدعا که ارواح قبل از ابدان خلق شدند و بعد از مردن هم باقی باشند؛ شرکت دارند، چنانچه در مقاله دوم و سوم دانستی. و در بعضی از کلمات نیز مثل بهایی علیه السلام و شیخ طریحی علیه السلام و امثال آن‌ها بوده که تمام کتب سماویه به این معنا اخبار و ابناء نموده و تطابق دارند. پس چون این معنا مسلّم ذوی الادیان دانسته و شمرده شده، لذا برای اطمینان و اثبات نسبت و صحت کلام اکابر ادیان، ملجأ شدیم که قدری هم از کلمات آن‌ها نقل کنیم. لذا مقداری در ذیل مقاله اول و مقداری در ذیل دوم و مقداری در مقاله سوم نقل نمودیم. پس توهم نشود که نقل اینها بی‌فایده می‌باشد با وجود ادله اربعه.



کما این که نباید هم توهم شود که اینها نسخ شده؛ در وی صحتی نباشد. زیرا اصول ادیان و فطریات و ضروریات را نسخ در وی راهی ندارد، و محل آن فروغ دین است، و آن هم نسخ کلی معنا ندارد. و فی الحقیقه نسخ حک و اصلاحی است که واقع شده از دسائس در احکام. و لذا در اصول در موردی که شک بشود در حکمی، استصحاب احکام شرایع سابقه را می نمایند اگر شک در نسخ وی شود. پس چگونه با علم به عدم نسخ، جائز نباشد استصحاب حالت سابقه؟! پس وقوع نسخ ابداً ضروری به جواز تمسک نداشته باشد. نظیر جواز تمسک به قرآن در مقابل شبهه اخباری در باب حجیه ظواهر.

بلی فی الحقیقه دلیل بر مدعا همان سنت است که فوق تواتر بوده در طرفین دعوا. زیرا اجماع، از محصل و منقول وجه حجیت آن برگشت به سنت است در نزد امامیه. و قرآن نیز چنانچه مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود، صامت است و مجمل. و عقول خالی از شواهب اوهام. بسیار نادر است. لذا در هر مسئله از مسائل عقلیه، اختلافات فاحش می باشد. و این کتب هم که دسیسه شده علاوه بر نسخ، پس باقی نماند مگر سنت و اوضحة الدلالة فوق تواتر در طرفین دعوا. و با این سنت دیگر بنا شده است تمسک به ادله اربعه و بقیه کتب سماویه از برای جهاتی از مقاصد:

اول: رسوم؛ دوم: تطابق؛ سوم: تأکید؛ چهارم: کثرت اطمینان؛ پنجم: تأسی به علما و هكذا امثال ذلک. زیرا در تعداد ادله، معانی [ای] است که در وحدت نباشد. لذا علامه - اعلی الله مقامه - با آن که ادله در نزد قوم چهار چیز است، بلکه فی الحقیقه دو چیز است، در کتاب «الفین» خود هزار دلیل اقامه فرموده بر خلافت مولانا امیرالمؤمنین - علیه الصلاة والسلام - . و خواسته که هزار دلیل دیگر اقامه فرماید بر نفی خلافت غیر ایشان،<sup>۱</sup> چنانچه سابقاً اشاره کردم. پس به این لحاظ

۱. مرحوم علامه [حلی علیه السلام] در مقدمه الفین می نویسد: ذکر کرده ام در آن هزار دلیل یقینی و براهین عقلی

می‌گویم که کتاب و سنت و اجماع محصل و منقول و عقل صریح و تمام اناجیل  
خمسه و تمام صحف انبیاء در تورات، دلالت و اضحۀ شافیة و کافیة دارند. چنانچه  
فهمیدی بر این‌که حقیقت انسانی خلق شده قبل از بدن در ملاً اعلیٰ به چند هزار  
سال. بعد از اضمحلال بدن هم باقی باشد در بهشت برزخی یا جهنم آن، تا روز  
قیامت که عود به بدن دنیوی نماید.

### نتیجه: [حقیقت نفس و شناختن آن:]

پس وقتی که شناختی تو در مقدمه، و جوب معرفت نفس را و در مقالات بر آن‌که  
آن حقیقت انسانی که تعبیر از من و تو و ما و شما می‌گردد و مدرک کلیات و جزئیات  
و ملایمات و منافرات و مؤدی مرامات است، به کلام چیزی است شریف و دُرّی  
است گرانها و ذاتی است مجهولة‌الکنه، و حضرت احدیت قبل از این اجسام کثیفه،  
خلق فرموده آن‌ها را در ملاً اعلیٰ به چندین هزار سال. و از سنخ ملائکه باشند. بعد  
تدریجاً امر به هبوط آن‌ها نموده در این ابدان کثیفه. و مقید نموده برای حکمت و  
مصالحتی که سابقاً به وی اشاره رفت. و بعد از خرابی بدن نیز باقی باشند یا در  
بهشت برزخی متنعماً به هر چه میل آن‌ها کشد. و یا در جهنم برزخی معذب باشند  
به هر چه از نعمت متصور باشد، تا قیامت کبری که محشور شوند با ابدان عنصریه. و  
داخل شوند با آن ابدان به بهشت و جهنم اخروی.

و حال انسان در این ابدان دنیوی؛ نظیر بودن ملائکه مُنَزَلَه در این نشأه به این  
ابدان عنصریه باشد. مثل جبرئیل به شکل دحیة کلبی و ملائکه معلم سحر و ملائکه  
امتحان شده و ملائکه [ای که] آمدند شهر لوط را خف کنند. حتی به نص قرآن  
ابراهیم علیه السلام برای آن‌ها بزغاله کباب نمود و آورد و لوط علیه السلام بر آن‌ها ترسید و از قوم

امان از برای آن‌ها خواست به نص قرآن. و همچنین بقیهٔ موارد نزول آن‌ها و ظهورشان در این مملکت عالم ملک به ابدان عنصریه، چنانچه در کتاب «ملائکه» خراسانی مفصلاً مسطور است.

پس حال که برای استعمار به این مملکت آمدند، لباً مثل همان ملائکه باشند در ظهورشان در ابدان کثیفه که لازمهٔ کون این نشأه می‌باشد در ظهور و بروز. و سابقاً اشاره نمودم که برای وی اسامی متعدده بوده باشد مترادف، اگر چه به عنایتی با هم فرق داشته باشند: انسان گویند به لحاظ انس با این بدن و با این عالم و یا نسیان عالم قبل. و آدم دانند به لحاظ آن‌که از خاک بدن وی درست شد. و روح گویند به واسطهٔ لطافت وی. و نفس گویند به لحاظ ادراک. و بشر گویند به لحاظ انتشار در اینجا:

و کُلِّ إِلَى ذَاكَ الْجَمَالِ يَشِيرُ

عبارتانشی و حسنگ واحد

### [مرگ و زندگی:]

پس تو بعد از این‌که شناختی حقیقت خود را، اینک یک مقدمه‌ی بسیار مختصری عرض کنم: و آن این است که هر نفس البته می‌داند که باید بمیرد و از مردن ابداً و اصلاً نمی‌توان جلوگیری نمود و علاج کرد. و این معنا امری است واضح و وجدانی هر فردی از افراد بشر، بلکه جبلی آن‌ها و همه حیوانات است. و نیز این معنا واضح و آشکارا و هویدا است که نعمت دنیا و عزت آن هر چه مفروض باشد، از اعلی مرتبه آن که سلطنت است، نیست مگر اتصال انسانی به یک مقداری از اجسام و حصول یک مقداری از اضافات. پس سلطان و واجد نعمت و عزت نیست مگر این‌که واجد آن اتصالات بوده باشد. و نعمت و ذلت دنیا هم به هر چه تصور شود، نیست مگر فقدان اتصالات، بنا بر این که امر عدمی باشد. و یا

اتصال انسان به ضد آن اتصال، بنا بر این‌که امر وجودی باشد. پس نعمت و نعمت دنیا غیر این متصور نیست.

و البته هر نفسی بدهتاً می‌داند که باید بمیرد؛ حتی پیغمبران و ملوک چنانچه عرض شد. و وقت مردن تمام این اتصالات که اسم او را نعمت و یا نعمت دنیا گذاشتیم، منقطع شود قهراً: ﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّاتْنَاكُمْ وَّرَاءَ ظُهُورِكُمْ﴾<sup>۱</sup>. چنانچه در سوره انعام اشاره به این انقطاع علائق فرموده. و این معنا حسی و ضروری و جبلّی و فطری هر انسانی باشد که نتواند انکار نماید. و بعد از مردن و قطع این اتصالات دیگر ضروری به آن‌ها نباشد و زیانی به نبردن نباشد. بلی در این حال باید به امورات و اشیاء دیگری بعد از مردن انتفاع ببرد همیشه. و این هم وجدانی است بعد از فرض حیات از برای انسان. آن امر و اشیاء دیگر که آنجا باید انتفاع ببرد، جزافاً و گزافاً به انسانی نمی‌رسد. منزه است حکیم عادل از جزاف و گزاف. و آنجا مثل این طویله حیوانات و لانه جانوران موزیه و دار مؤذبه و دارالوحش نیست که به قوه و غلبه و جور و ستم بر زیردستان و حیل‌های آبالسه و به کار بردن و یا جزع و فرزع و استعانه و استغائه کردن حاصل شود. و نعمت آنهم مثل نعمتش باشد در سبب حصول.

پس وقتی که دانستی که آن نعمت و نعمت استحال دارد که به جزاف و گزاف حاصل شود، زیرا پاک و منزه است فعل از جزاف و گزاف، بعد از فراغ از این‌که آن نعمت و نعمت را مقامی است که ابداً در ذهن بشر خطور نکرده و نمی‌توان مقایسه نمود با نعمت و نعمت دنیوی، بلی از ضیق عبارت تشبیه به شکم مادر نمودند. و نعمت و نعمت در آنجا را به دنیا تشبیه نمودند. ولی عرض کردم این هم از ضیق عبارت است. همانا توصیف بیش از این نمی‌توان نمود که فرموده: خطور در قلب بشری نکرده.

پس وقتی که فهمیدی این مقدمه را، اینک دانسته باش که عقلاً سببی از برای وصال به آن نعمت متصور و معقول نیست مگر سه چیز در این دنیا تحصیل نمودن، و به فقد این سه چیز در این جا مفری نیست از برای انسان مگر به نعمت آنجا دچار شدن. و نیست سبب چهارمی در بین. و من تو را هدایت به آن سه چیز می نمایم اگر عمل کردی، نجات یافتی، و اگر عمل ننمودی دانسته باش که هلاک می شوی: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِنَّا شَاكِرٌ وَإِنَّا كَفُورٌ﴾<sup>۱</sup>

پس بدان: اولی آن‌ها عمل نمودن بر وفق نوامیس شرعیه و احکام الهیه است که هیچ حرکت و سکونی از تو صادر نمی شود مگر آن‌که حکمی از احکام خمسۀ تکلیفیه را واجد است که تو باید آن حکم را شناخته باشی و بر طبق آن عمل بنمایی. و صحت عمل تو موقوف است بر شناختن حکم الله. و آن شناختن، طریق وی منحصر است یا به احتیاط یا به اجتهاد صحیح و یا تقلید صحیح، چنانچه اصحاب - رضوان الله علیهم - در اول کتب فتواییه مرقوم داشته‌اند.

#### اما احتیاط:

بس کاری سخت است، خصوص برای عوام که بعد از تقلید، در نفس جواز احتیاط، تشخیص موارد آن و معارضات و ترجیح اهم از آن در غایت اشکال است. اگر چه هر که از عوام و خواص بتواند احتیاط کند، مقدم است بر اجتهاد یا تقلید به نظر حقیر.

#### و اما اجتهاد:

مراد از صحت آن، شرائط آن است که اصحاب - رضوان الله علیهم - در فقه در کتاب قضاء، و در اصول در مسئله اجتهاد و تقلید مقرر نموده‌اند. و در این مقام هم لغزشها و خطاها و اشتباه مصداقی بسیار است. و لذا بعضی از فقهاء<sup>۲</sup> در

«رساله عملیه» خود می‌فرمایند که اگر دعوی اجتهاد داشته باشد شخصی و واقعاً مجتهد نباشد ولو آن که خودش معتقد به اجتهاد خودش باشد، جایز نیست امامت وی و نمازش باطل است. و این فرمایش بسیار متین است. اما در صورتی که مجتهد نباشد و ادعا کند که فاسق است. و اما در صورتی که خود معتقد به اجتهاد خود باشد، و نبوده به جهت تقصیری [است] که کرده که خود را در معرض امتحان با اهل خبره بیرون نیاورده تا بفهمد چند مرده حلاج است. لذا عمل وی بدون اجتهاد و تقلید و احتیاط واقع می‌شود و این باطل است در نزد ایشان. اگر چه ما در حاشیه‌مان بر ایشان گفتیم: عمل تارک طرق ثلاثه اگر قصد قربت [در آن] متمشی شود و مطابق با واقع یا طریق موظف بوده باشد صحیح است. کیف‌کان، این مقام خیلی خیلی لغزش دارد. اعاذنا الله منه بمحمد و آله.

و این قلبی از کثیر بوده که اشاره شد. پس باید نهایت احتیاط و مواظبت در این مقام داشته باشد چه مجتهد و چه مقلد در تحصیل مجتهد مطلق جامع شرایط که در عصر ما بسیار نادر است، مثل شعرة بیضاء در بقره سوداء. و نستجیر بالله از فقدان این نادر. همچنانچه زمینه پیش آمد امور به ما نشانه فقد می‌دهد: ﴿وَلِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾. ۱، ﴿وَهُوَ بِالْغَنَّةِ﴾، ﴿حِكْمَةٌ بِالْغَنَّةِ فَمَا تُغْنِ الْتَدْرُ﴾. ۲

### [تقلید در چه چیزی و از چه کسی؟]

و تورا کافی و وافی است حدیث شریفی که محدثین مثل سید بحرانی، و فقهاء مثل جواهر، و اصولیین مثل شیخ، و متکلمین مثل شیخ مفید - قدس الله اسرارهم -، بلکه مفسرین هم نقل فرمودند از حضرت صادق علیه السلام که شخصی از

۱. سوره روم، آیه ۴.

۲. سوره فم: آیه ۵.

ایشان سؤال نمود که: جماعت یهود و نصارا را که از کتب منزله انبیاء، حظی از معرفت نیست مگر آنچه را که از علماء خودشان می شنوند، و آن‌ها طریقی برای شناختن حکم الله ندارند مگر پرسیدن از علماء خوشان و تقلید نمودن آن‌ها، پس چگونه خداوند مذمت کرده در قرآن که جماعت یهود و نصارا بد مردمانی می باشند زیرا تقلید می نماید علماء خودشان را، و آن‌ها هر چه می گویند، اینها قبول می کنند؟ آیا نمی باشند عوام یهود و نصارا مگر مثل عوام ما مسلمانها که تقلید علمای اسلام می نمایند؟

پس اگر از برای عوام یهود و نصارا جایز نیست که تقلید علمای خود نمایند و از آن‌ها حکمی قبول کنند، پس جایز نیست از برای عوام ما مسلمانان که تقلید علمای خود نمایند و از آن‌ها حکمی قبول کنند:

پس فرمودند: بین عوام ما و علمای ما و عوام یهود و علمای یهود و نیز نصارا و علمای آن‌ها فرق است از جهتی و مثل هم هستند از جهتی. پس از جهتی که مثل هم باشند، خداوند عوام مسلمین را نیز مثل آن‌ها مذمت کرده.

و اما از جهت فارق مذمت نکرده. پس سائل عرض کرد: ای پسر پیغمبر، درست مفصل بیان فرمایید که چیست جهت فارق؟

فرمودند که: عوام یهود و نصارا دیدند که علمای آن‌ها دروغ صریح می گویند. و حرام تناول می کنند. و رشوه می گیرند. و تغییر احکام می دهند به شفاعت اکابر یا به واسطه بزرگان ملت از ملوک و وزراء و تجار و آقازاده [ها] و امثال اینها. و دیدند که آن‌ها عصبیت دارند در امر دین. و چون تعصب می کنند، دین تغییر پیدا می کند، و حقوق بشر تضییع می شود. و اموال در غیر محل می رسد. و ظلم واقع می شود. و به خوبی آن‌ها می دانند که علمای آن‌ها مرتکب محرمات می شوند. و با این وصف برای تألیف قلوب آن‌ها به آن‌ها مراجعه می کنند.

آگاه باشید هر عالمی به این نحو که بیان کردیم، بوده باشد، او فاسق است چه از مسلمانان و چه از غیر مسلمانان، و نباید وی را تصدیق نمود. و نباید واسطهٔ بین خلق و خداوند باشد. پس از این جهت خداوند مذمت کرده عوام آن‌ها را. و عوام ما نیز چنین باشند. اگر تقلید کردند از علمای خودشان که دارای این اوصاف مذکوره بوده باشند، و دیدند که علمای این مسلمین فاسق می‌باشند و عصبیت عظمی دارند. و مثل سگ هجوم بر دنیا نمودند. و هجوم بر حرام نمودند. و احسان می‌کنند در حق کسی که نباید احسان بشود. و منع از احسان می‌نمایند در حق کسی که باید احسان شود... و حدیث مفصل است مراجعه شود.

تا آن‌که امام علیه السلام در آخر حدیث می‌فرماید که: از فقها و علمای مسلمین هر که چنین صفاتی پیدا کرد، ابداً از وی چیزی و مسئله‌ای قبول نکنید؛ که ضرر این جور علمای اسلام بر مسلمین و اسلام بالاتر است از ضرر لشگرهای یزید - لعنه الله - بر حسین بن علی علیه السلام.

و یک تکه از فقرات وی این است: و اما از فقهاء مسلمین هر که حافظ نفس خود شود و حافظ دین خود شود و مخالف با هوای نفس خود شود و مطیع اوامر حضرت خداوند باشد، پس بر عوام واجب است که تقلید وی نماید.<sup>۱</sup>

و حقیر تعجب دارم از اشخاصی که نفس خود را نمی‌شناسند، چه نحو حافظ وی می‌باشند. و چه نحو ادراک می‌نمایند که مخالفت هوا یعنی چه؛ حقیقت هوا یعنی چه؟ و چه قدر مسئله غموضت دارد که عقلاً پرستش هوا نمایند به زعم حضرت ربوبیت، چنانچه در کتاب الله منصوص است: ﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا \* أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ﴾.<sup>۲</sup>

۱. تفسیر امام عسکری علیه السلام: ص ۲۹۸-۳۰۳؛ احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۵۱۹-۵۱۳؛ بحار الانوار: ج ۲،

ص ۸۶ و ج ۹، ص ۳۱۸.

۲. سوره فرقان، آیه ۲۴-۲۲.



### و اما تقلید:

پس آن عبارت است از التزام به حجیت رأی یک نفر مجتهد مطلق جامع شرائط مقررہ. و غالباً در این مقام هم لغزشهای بسیاری است. زیرا تعیین و تحصیل آن مجتهد هم مصائبی دارد. پس کمال احتیاط و مواظبت را باید مقلد داشته باشد در تحصیل آن. پس این تمام مطلب است در جهت اول که لازم التحصیل بوده.

### [تحصیل علم در اصول دین:]

اما جهت دوم که لازم است، تحصیل علم به اصول دین و شعب آن است. و این اهم جهات ثلاثه می باشد. و عمده همین می باشد. و این علم هم باید از اجتهاد باشد نه به تقلید، چنانچه اصحاب رضی اللہ عنہم در اوائل کتب فتوایه غالباً مقرر نمودند که اصول الدین باید از اجتهاد باشد تا یقین و جزم حاصل شود. و قمی رضی اللہ عنہ دعوی اجماع نموده. و مراد از اجتهاد در مقام اجتهاد، اجتهاد مصطلح نیست که سالهای سال انسانی باید تحصیل علوم نماید؛ بلکه اجتهاد پیدا کند. آن هم هر ماده ای قابل نباشد ولو عمر دنیا هم تحصیل کند، مجتهد نشود.

پس مراد از اجتهاد در مقام آن است که هر مکلفی خودش تأمل کند و تفکر کند و یک دلیلی بر حسب عقل خودش داشته باشد بر مدعا و این معنا هم به فهمیدن و تفکر کردن در این حدیث شریف نبوی که هر که نفس خود را شناخت، پس به تحقیق شناخت خدا را، چنانچه در خاتمه بیان می دارم، کافی است؛ بلکه زیاد است اگر ملاحظه آن سرمشق حضرت نبوی نموده به ضم بیانات حقیر. و فی الحقیقة این جهت هم عمل بر وفق یک حدیث نبوی [... و سپس اصلح نفس:] که آنجا عرض کنم، کافی است ان شاء الله با ضم بیانات حقیر به وی.

اما جهت ثالثه، و آن اصلاح نفس است از تخلیه از اوصاف رذیله سبعیه و بهیمیه و شیطنیه و تحصیل ملکات پسندیده، و تخلیه نفس به صفات پسندیده. و این هم مصیبت بزرگی است و کار عظیمی است و هم بر حسب کبری و هم بر حسب صغری و انطباق. که حقیر را اعتقاد آن است تا شخص نفس خود را نشناخته باشد، نتواند تشخیص صغری نماید، چنانچه در مقدمه فی الجمله اشاره نمودیم.

ولی حقیر دو چیز در خاتمه بیان می‌نمایم که اگر مواظبت آن دو چیز شد به اندک زمانی مرد کاملی گردد و از اوصاف رذیله، عاری و به صفات پسندیده متحلی شود. زیرا آن هم به حدیثی اکتفا می‌نمایم، تمام اصول سجایای مهمه دین و مذهب و شعب آن‌ها را علی ما هو علیه به مقداری که ممکن باشد بشر را از معرفت، در آن حدیث درج است، چنانچه باید در معنا و مقصود از حدیث. واللّه الهادی الی الطریق.

### خاتمه:

مجلسی رحمته اللّٰه علیہ در «سما و العالم» از پیغمبر صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم نقل فرمودند که نبی اکرم صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم فرمودند: کسی که شناخت نفس خود را، به تحقیق شناخت خداوند را. (انتهی).<sup>۱</sup> و این حدیث شریف مستفیض و مشهور<sup>۲</sup> در نزد علماء فریقین است، و موافق با عقول خالی از شوائب اوهام است. و موافق با کتاب است. زیرا تفکر در انفس و کتاب اللّه را سبب معرفت حق قرار داده مثل تفکر در غیر انفس، پس لازم است که مقداری این حدیث را شرح نماییم و وجوه دلالت آن را بیان کنیم. زیرا ندیدم در

۱. بحارالانوار.

۲. مصباح الشریعه: باب ۶۲، ص ۴۱؛ بحارالانوار: از پیامبر صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم و ابن ابی الحدید در شرح، ج ۴، ص ۵۴۷: آمدی در غرر الحکم: ج ۲، ص ۶۲۵، به علی علیه السلام نسبت داده‌اند. نک: علم البقین: ۱، ص ۲۲۲؛ اسرار الآیات: ص ۴. چاپ سنگی، رساله حجج عشر، بوعلی سینا، آغاز، فصوص الحکم، فص نوحی.

تصانیف اصحاب - قدس الله اسرارهم - که دلالت او را کاملاً بیان کرده باشند.<sup>۱</sup> بلی چند وجهی در «بحار»<sup>۲</sup> نقل می‌نماید ولی خیلی زیاد بر آن لازم می‌باشد که شرح داده شود. و این همان جهت ثانیه لازمه‌ی تحصیل است که وعده دادیم در خاتمه بیان می‌کنیم. زیرا سابقاً در نتیجه کتاب گفتیم که تحصیل علم به اصول دین و مذهب و شعب آن در سرمشق قرار دادن این حدیث شریف کافی و وافیه است بلکه زیاد، چنانچه خواهی فهمید. زیرا آنچه از معرفت لازم است، در وی مندرج فرموده. پس وجوه دلالت شناختن نفس بر شناختن پروردگار عالمیان از جهاتی است:

### اول:

آن‌که هر بدنی از ابدان را که مشاهده می‌نماییم بالوجدان و بالعیان می‌بینیم که حرکتی دارد و سکونی دارد و از وی افعالی صادر است به انحاء افعال مختلفه متضاده کثیره. و به محض حصول این علم، حکم می‌نماییم که در میان این بدن و این جسم، محرکی است و مدبر. چنانچه همین مشاهده در طیاره، و اتومبیل و لکوموتیو پر واضح و آشکار است.

پس همین نحو این عالم را که ملاحظه می‌کنیم، حرکتی در وی می‌بینیم و سکونی در وی می‌بینیم و افعالی و احوالی در وی مشاهده می‌نماییم در ساعتی. پس لاجرم حکم می‌نماییم که این عالم را محرکی و مدبری و متصرفی می‌باشد که اسم وی را خدا نام گذاشتند. پس لزوم حکم تو به وجود نفس در بدن مستلزم لزوم حکم تو است وجود صانع در عالم. این ملازمه عقلی، بدیهی است.

۱. در صحف علمیه مباحثی در این باره وجود دارد از جمله، نک: مصباح الانس ص ۴۵ چاپ سنگی به نقل از جندی، تعلیقه مرحوم سبزواری بر فصل دوم باب ششم نفس اسفار، و یازده رساله فارسی استاد حسن‌زاده آملی.

۲. بحارالانوار.

### دوم:

آن‌که شناختی که نفس قبل از بدن بود و بعد از بدن هم باقی باشد. پس همین نحو این صانع عالم، قبل از خلقت عالم بوده باشد و بعد از خرابی و فناء و زوال این عالم خواهد بود: وحده لا شریک له. و حدیث شریف مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام که: نگاه نکردم به چیزی مگر دیدم خدا را قبل از او و بعد از او و با او<sup>۱</sup>؛ اشاره به این معنا دارد.

### سوم:

آن‌که دیدن روح عقلاً استحاله دارد در این مملکت و در غیر این دیار. لذا قدیماً و جدیداً هر چه فکر نمودند و طفره زدند و آن‌ها تعبیه کردند، ممکن نشد. پس همین نحو دیدن حضرت حق عقلاً استحاله دارد در دنیا و عقبی.

### چهارم:

آن‌که حقیقت ذات انسانی چنانچه شناختی در مقدمه کتاب به تجوهره و کنهه، که به حد نام یا رسم تام تعبیر می‌شود و به ما حقیقیه گفته می‌شود، عقلاً استحاله دارد و شناخته شود، و معرفت وی ممکن نیست. زیرا کنه وی در غایت خفا باشد، چنانچه در مقدمه کتاب مدلل نمودیم. و شناختن وی به ما [ی] شارحه و به آثار و علامت و خواص، که حد ناقص و رسم ناقص هم می‌گویند، بوده باشد. پس همین نحو است حضرت حق (بهر برهانه) عقلاً استحاله دارد که ذات وی به کنهه و تجوهره، به نحو ما [ی] حقیقیه و حد تام یا رسم تام شناخته شود. پس لاجرم باید معرفت وی به ما [ی] شارحه و آثار و علائم و خواص و صفات بوده باشد.

### پنجم:

آن‌که نفس در این بدن محل خاص و مکان خاص ندارد و اگر چنانچه جا و مکان معین داشته باشد، لازم آید از عدم آن محل خاص و مکان خاص، عدم نفس.

۱. ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله بعده و قبله و معه.

پس همین نحو باشد حضرت احدیت در این عالم، محلی خاص و مکانی مخصوص ندارد.

#### ششم:

آنکه نفس داخل در بدن نیست به نحو ممازجت و مخالطه. و اگر چنانچه روح و بدن مخلوط بشوند به نقص بدن از قطع دست و پا و امثال اینها، باید نقص در نفس حاصل بشود. و تالی باطل است. زیرا هر جزیی از بدن برود غیر از گردن، که فناء کلیه بدن است، نقص به روح وارد نشود. و به همین نحو نفس خارج از بدن نیست به کلی. و اگر خارج از بدن باشد، نتواند تصرف در بدن بکند. و تصرفات و تدبیر و قیام روح به بدن باطل می شود.

پس همین نحو می باشد حضرت حق که داخل در این عالم نیست بالممازجه، و خارج از این عالم نیست بالمباینه. و به این معنا اشاره فرموده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» که فرمودند: داخل است خداوند در اشیاء نه به ممازجت و خارج است از اشیاء نه به مباینت.<sup>۱</sup>

#### هفتم:

آنکه نفس دانا باشد به تمام بدن و آنچه در وی باشد به کلیات آن و جزئیات آن؛ شریف آن و وضع آن. پس البته به همین نحو است خداوند؛ دانا باشد به تمام عالم و آنچه در وی باشد از کلیات و جزئیات آن و جلیل آن و وضع آن و ذره ای غائب از علم وی نباشد.

#### هشتم:

آنکه نفس قدرت و توانایی تامی دارد بر این بدن که وی را حرکت می دهد یا ساکن می نماید به انحاء حرکت و سکون. و یا قوه ای از قوای خود را اعدام می نماید، و باقی می دارد و یا اعمال می کند. و یا اهمال می نماید. و یا در خیر و اदार

می نماید. و یا در شر و ادا می نماید. پس همین نحو باشد خداوند تعالی که قدرت و توانایی تامی دارد بر این عالم به نحوی که بخواهد، به هر چه بخواهد و هر جور بخواهد.

#### نهم:

آن که نفس احاطه دارد به تمام بدن و مستوی بر وی باشد به تمام اجزاء آن و اعضاء آن؛ آنچه در وی باشد از ظاهر بدن و باطن بدن. پس همین نحو است خداوند، فرمود: بدرستی که خداوند بر عرش خود ایستوا دارد. یعنی بر مخلوق خود. یعنی بر عالم احاطه دارد.

#### دهم:

آن که عیان است که نفس قابل حس و لمس نیست، پس محال است که لمس یا حس کرده شود. پس همین نحو است حضرت حق، لمس و مس نخواهد شد. پس قول به تجسم بعید از صواب است، چنانچه بعضی از عامه قائل شده اند.

#### یازدهم:

آن که بالوجدان و بالضرورة می دانیم که در این بدن یک نفس بیشتر نیست، و عقلاً هم در محل خودش مدلل شده، چنانچه در «اعتقادات اثنی عشریه» گفتیم که ممکن نیست زیاده بر یک نفس در یک بدن باشد. پس همین نحو است مبدأ عزاسمه العالی. پس در تمام این عالم یک مدبر متصرف بیش نباشد که او را خدای گفتیم، چنانچه خود فرموده: اگر بوده باشد در آسمانها و زمینها خداوندانی غیر خداوند، هر آینه فاسد می شود آن آسمانها و زمینها. پس وجود نفس واحد در این بدن ملازمه دارد با توحید ذاتی خداوند.

#### دوازدهم:

دانایی و علم نفس چه ذاتی باشد و چه عرضی باشد، و چه قائل به تفصیل شویم بعد از حصول آن به حکم انحاء عالم و معلوم و عاقل و معقول در بدن، امور متعدده نباشد. و الحاصل شکی نیست که نفس دانا است. و توانا و زنده است. و

ذاتی است. و متکلم است، و امثال اینها از کمالات. و مع ذلک نیست در بدن مگر یک حقیقت و یک چیز که حقیقت آن را نتوانیم ادراک نماییم.

پس همین نحو است خداوند تعالی در این عالم، با آنکه دانا و توانا و زنده می‌باشد و امثال اینها از کمالات؛ یک چیز و یک حقیقت بیش نیست. و به این جهت گفتیم صفات وی عین ذات وی باشد. و فرمودند مولانا رحمته علیه: کمال توحید وی نفی صفات است.<sup>۱</sup>

پس وحدت صفاتی نفس و اتحاد وی با آن، ملازمه عقلیه دارد با توحید صفاتی حضرت حق. پس با آنکه مضمون مصراع آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری، در حق خدا صحیح است، مع ذلک غیر ذات چیز دیگر نباشد.

#### سیزدهم:

آنکه کما این که این بدن در تحت تدبیر آن نفس باشد از خیر آن و شر آن و اعمال تمام قوای آن از قوای ظاهریه و باطنیه و تمام افعال و احوال صادره از آن همگی مستند به نفس می‌باشد، چه بدیهی است که اگر نفس نباشد، بدن جماد عدیمة الشعور است، پس همین نحو است حضرت حق جلّ و علا.

پس حکم می‌کنیم که تمام این عالم هر چه باشد از خیر آن و شر آن، هر چه تحقق پیدا کند، در تحت تدبیر خداوند است، و مستند اخیراً او باشد. و این همان معنای کمله «حوقله» است که توحید افعالی گویند. پس وحدت فاعلی نفس ملازمه دارد عقلاً با توحید افعالی خداوند تبارک و تعالی.

#### چهاردهم:

آنکه مشاهده می‌شود که نفس قدرت بر استنباط و استخراج صنایع عجیبه دارد سیما در عصر ماها از دیدن صنایع عجیبه از صندوق صوت و رادیو و تلفن و تلگراف و طیاره و اتومبیل و لکوموتیو و تلویزیون و امثال این. پس همین نحو است

صانع و خداوند ما که قدرت تامی دارد بر صنایع عجیبه که خود خلقت انسان اعظم از همه می باشد. چنانچه مشاهده می کنیم در خلقت آسمانها و زمینها و عجائب آنها، و اتفاق آنها. و از جمادات و انواع آنها و اصناف آنها و اشکال و خواص و آثار و دیعه گذاشته شده در آنها، و نباتات و انواع آنها و اشکال و میوهها و گلهای مختلفه و خواص و آثار مودعه در آنها، و حیوانات و انواع آنها و اشکال مختلفه و قوای متعدده و خواص و آثار مودعه و اتفاق و الوان آنها و افعال عجیبهی آنها.

پس عرض کردم که خود انسان که از جمله مخلوقات عجیبه خداوند است، چه چیزها از وی صادر شده و می شود، با آنکه در حق همین نوع که اشرف مخلوقات است فرمود خداوند: ﴿وَمَا أَوْتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیْلًا﴾<sup>۱</sup>. (یعنی به شما مردم داده نشد از علم و دانایی مگر کمی). که اندکی تانی و تأمل کند در یکی از صنایع رب جلّ ذکرة، عقل مبهوت و حیاری شود. ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ﴾<sup>۲</sup>.

### پانزدهم:

چنانچه نفس قوایی دارد و مظاهری یا عمالی دارد، قوای باطنیه مثل عقلیه و خیالیه و وهمیه و فکریه و حافظه، و قوای ظاهریه مثل باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه، بلکه غیر اینها از قوای حیوانیه و نباتیه و جمادیه که در محل خود مبین شده. پس همین نحو است مخلوق الهی و مظاهر وی ظاهریتی باشد که در این عالم ملک است، مثل انحاء نباتات و حیوانات و جمادات از معادن و غیره، و باطنیتی باشد مثل ملائکه در عالم ملکوت و غیر آن و مثل جن و شیاطین.

### شانزدهم:

آنکه نفس عالمی دارد ظاهری و عالمی دارد باطنی. پس همین نحو است خداوند، عالمی دارد ظاهری و همین عالم ملک است و عالم باطنی دارد و او است

۱. سورة اسراء، آیه ۸۵.

۲. سورة مؤمنون: آیه ۱۴.



عالم ملکوت. و کما این که عالم باطن نفس از عالم ظاهر وی خارج نیست، پس عالم ملکوت هم خارج از عالم ملک نیست.

#### هفدهم:

کما این که نفس یک وقتی لاجرم دست از تدبیر این بدن بردارد طوعاً او کرهاً و این بدن بعد از آن خراب شود و بعد هبأً منثوراً گردد، پس همین نحو [است] حضرت حق، یک وقتی بیاید که دست از تدبیر این عالم بردارد و افاضه فیض به وی نکند، یا به لحاظ عدم قابلیت محل و یا به جهت اقتضاء حکمت، و این اجسام هبأً منثوراً گردد، و قیامت موعود ظاهر گردد. و به این لحاظ هم فرمود نبی اکرم ﷺ: هر که مرد، قیامت وی بر پا شد.<sup>۱</sup> و به این لحاظ هم گفته شده قیامت صغری در مقابل قیامت کبری.

#### هیجدهم:

آن است که نفس را یک وقتی بیاید که بعد از قیام قیامت کبری باشد که داخل در بدن عنصری شود. و به دار عقبی از بهشت و جهنم داخل شود. و مدیر و متصرف آن بدن عنصری شود مجدد. پس همین نحو باشد حضرت حق - عزّ اسمه العالی - بعد از اتمام امورات قیامتی، دوباره آسمانهایی خلق نماید و زمینی خلق کند. و مدبر آنها باشد از مخلوقات در وی، چنانچه روایت مستفیضه دارد که من جمله در کتاب «من لایحضره الفقیه» از ثامن الائمه علیه السلام منقول است.

#### نوزدهم:

چنانچه نفس بعضی از امور را قبیح می شمارد و بعضی را حسن و هر کدام از آنها را نیز شدید و غیر شدید، و بعضی را نه حسن شمارد و نه قبیح، بلکه لاقتضا داند، پس همین نحو است خداوند. لذا تکالیف خمسه برای عباد مقرر فرموده و عقلا هم گفته اند که احکام شرعیه الطاف در احکام عقلیه است.

**بیستم:**

چنانچه این حسن و قبح اعمال که عقل حاکم شده است از قِبَل نفس، آن را نتایجی باشد که فاعل به آن مبتلا می شود و لذا عقلا حریص بر حسن می باشند و فرار از قبیح می نمایند. پس همین نحو است تکالیف الهیه که یک وقتی بیاید که مردم به جزای آن اعمالشان برسند و آن وقت را دار جزا گویند.

**بیست و یکم:**

آن که نفس با قطع نظر از ابتلا به حجابات و مزاحمات خارجی که من جمله آن جهل است، پس صدور قبح به واسطه حجابات است که در مبدأ راه ندارد. و لذا چون بمیرد ولو کافر هم باشد، نادم شود بر صدور قبايح، چنانچه در آیه کریمه مبارکه: «رَبِّ ارجعونی»<sup>۱</sup> بیان فرمود.

پس معلوم می شود که بالذات قبیح از وی صادر نشود. پس همین نحو است حضرت حق عز اسمه که محال است عقلاً که قبیح از وی صادر نشود. که من جمله آن جبر است.

**بیست و دوم:**

چنانچه نفس در تدبیر این بدن و کارهای خود نمی آورد و تصرف نمی کند مگر آنچه را اصلح باشد به حال وی از مصالح شخصیه، مثل اعمال توتیا در چشم و یا سوزن زدن چشم وقتی که آب آورد، و یا نوعیه مثل خون گرفتن که صلاح تمام بدن است، و در مقام مزاحمت هم نوعیه را بر شخصیه مقدم می دارد، و لذا معاویه - لعنه الله - دوا خورد که از زخم خود خوب شود که نمیرد ولو آن که قطع نسل وی بشود به خوردن آن دوا، پس همین نحو است حق - بهر برهانه - تمام تصرف او در ممالک خود نباشد مگر به نحو اصلح از مصالح شخصیه و نوعیه. و این معنا پر واضح است و محتاج به توضیح و تشبیه نباشد در طرف مقیس و مقیس علیه.

### بیست و سوم:

چنانچه در این بدن قوه‌ای باشد که تمکین از نفس نکند مثل خیالیه و همیشه مخالف و معاند با آن باشد و بقیه قوا را اغوا نماید و همیشه به کار خود اشتغال داشته باشد، نه تابع نفس است و نه تابع عقل، مگر صاحبان نفوس قویه که به مجاهدات و به تأیید ربانی وی را تسخیر نمودند و متصرف شدند. و شاید به آن اشاره فرموده باشد حبیبم خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که: شیطان من به من ایمان آورده.<sup>۱</sup> و در روایت دیگری از بچه‌های شیطان به خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آورد. و این قوه همیشه استقلال دارد و به کار خود مشغول است. پس همین نحو است خداوند تبارک و تعالی، در عالم وی نیز مخلوقی باشد ابلیس - لعنة الله عليه - که مخالف و معاند خداوند، و مخلوق خداوند را اغواء نماید و به امورات باطله همیشه اشتغال داشته باشد.

ولی همین نحو که این قوه خیالیه در عالم صغیر شخصی است، همان نحو ابلیس لعین هم در عالم کبیر شخص است. و همین نحو که حیات و وجود قوه خیالیه از نفس است، همین نحو، حیات و وجود ابلیس لعین هم از حضرت حق است. پس قول مجوس مثل بعض از صوفیه دور از صواب است.

### بیست و چهارم:

آن که نفس، موجودات حاصله از وی را فرض بفرماید مثل این کتاب را که بنده تحریر کردم، و مثل اولادی که انسان تحصیل نماید. و همچنین بقیه صنایع و امور استخراجیه خود را بسیار دوست دارد. چون فعل او است و انسان فعل خود را که معلول وی است، دوست می‌دارد؛ بلکه این معنی جبلی حیوانات می‌باشد فضلاً از انسان.

۱. اسلم شیطانی علی یدی. المعجم الکبیر، طبرانی: ج ۱، ۱۷۸، ح ۴۹۴؛ شرح الاربعین، قاضی سعید

پس هر نفسی آن مقدار که نهایت درجه محبت بوده باشد، به فعل خود دارد. و این معنا در نهایت درجه و وضوح باشد، پس همین نحو است حضرت حق، رؤف و عطف و رحمان و رحیم است که مخلوق خود را تماماً بسیار دوست می‌دارد لذا دیده شده و شنیده گشته که به تعدی به گربه و یا سگی چه غضب‌ها فرموده و با احسان به گربه و سگی چه خلعت‌های فاخری ملوکانه پوشانده. و این بدیهی است و وقایع و قصص آن در کتب تاریخ بسیار می‌باشد. مثل قصه امیرکبیر و قصه مقدس اردبیلی و میرغضب ظل السلطان و آن زنی که گربه را حبس نموده بود و امثال اینها. و لذا در اخبار بسیار به این معنا اشاره شده و در صحف ائمه دارد که کراراً عرض می‌کنند: ای کسی که مهربان‌تر می‌باشد به من از پدر و مادرم.

### بیست و پنجم:

آن‌که موجودات حاصله از وی دو قسم است: ذوی العقول مثل اولاد، و غیر ذوی العقول. و در حق هر دو قسم اعمال نمی‌کند مگر آنچه اصلح به حال وی باشد، چنانچه شناختی در عنوان بیست و دوم. ولی ذوی العقول از افعال وی، از آن‌ها فعلی صادر شود عملاً و قولاً که موجب عنایت‌های فوق العاده و محبوبیت دیگری فوق علاقه اولادی و قرب دیگری حاصل شود که در آن صورت هر چه از پدر تقاضا کند، رد نمی‌شود. کما این‌که عملی و قولی صادر می‌شود که موجب نفرت پدر می‌شود و مبعوض می‌گردد و بسیاری از حقوق لازمه از پدر محروم گردد. پس همین نحو است حضرت احدیت. مخلوق وی دو قسم است و به هر دو عنایت دارد و محبت دارد نهایت محبت. و لکن ذوی العقول آن‌ها مثل ملائکه و جن و شیاطین و بنی آدم، عملی و قولی از آن‌ها صادر شود و از صنف او گردند و مستحق خلعت ملوکانه شوند. و از این باب است اجابت دعا، و امر خداوند به صلوات بر ملائکه و انبیاء و اولیاء سیما محمد و آل محمد، و امر خداوند به استغفار برای مؤمنین، و صدور معجزه و کرامات از انبیاء و اولیاء و امثال اینها. و چه بسا

عملی و قولی صادر شود که مستحق عتاب شوند و از صنف دوم گردند. و از این جهت است تهاجم عدو، و کمی روزی، و مرض، و قطع عمر و مرگ اولاد، و لعن ابلیس و لعن تابعین وی و امثال اینها، چنانچه در هر دو اخباری بسیار دارد.

### بیست و ششم:

بالوجدان مشاهده می شود که این اولاد ناخلف و مبعوض و مطرود از درگاه پدر اگر برگردند نزد پدر و به روی عجز و انابه و تملق درآیند و اظهار ندامت و جهالت نمایند، خصوصاً اگر آنچه تئویت کرده تدارک نماید به شیرین کاری و امثال آن، بسیار محبوب گردد در نزد پدر، و پدر امورات گذشته را نسیاً منسیاً فرض کرده و فوراً روی اولاد خود را بوسه زده و امر به خلعت فاخر فرموده و مورد عنایتهای بزرگ قرار داده فوق علاقه اولادی. و این معنا بدیهی است. در حق اجانب و خصماء هم همین معنا را مشاهده می نمایم.

پس همین نحو است حضرت حق که اگر عاصیان برگردند و ابراز ندامت نمایند و توبه کنند، خیلی در حق آنها عنایت می شود. و از این باب است مشروعیّت توبه و استغفار. و لذا آیات و اخبار بسیار تحریص به توبه می نماید. که از آن جمله این حدیث شریف که ای داود، بشارت بده گناهکاران را و بترسان اطاعت کنندگان را!

پس عرض کرد که فهمیدم بشارت گناهکاران، ولی چیست اخافه مطیعین؟

فرمودند: تا آنکه به اطاعت خود مغرور نشوند که هلاک گردند. بلکه در خطاب به کلیم خود فرمودند که ای موسی، تو اگر یک بزغاله گم کرده باشی بعد پیدا نمایی، خوشحالی تو بر وی بیشتر می باشد از همه گوسفندان تو.

### بیست و هفتم:

آنکه افعال ذوی العقول از موجودات نفس مثل اولاد، بعضی برای آنها مصلحت دارد یا دنیوی یا اخروی یا هر دو و بعضی برای آنها مفسده دارد به همین نحو، و برخی نه مصلحت داشته باشد و نه مفسده. و چون اولاد جاهل به آنها باشند از مصالح و مفاسد، بر پدر واجب است که آنها را امر به آن مصالح و نهی از

آن مفاسد نمایند، و اخبار به آن چیزی که مفسده و مصلحت ندارد، نمایند. پس همین نحو باشد حضرت حق که بر وی واجب است عقلاً که بندگان را تکلیف نماید. که نیست حقیقت تکلیف مگر ارشاد به آن امور. و لذا گفته‌اند که احکام شرعیه تماماً اموری است ارشادیه. و فرمودند: جماعت دیگری که احکام شرعیه الطافی است از ناحیه حضرت حق در احکام عقلیه.

### بیست و هشتم:

انسان بالوجدان می‌بیند، دلیلی اعظم از وجدان نیست، که هر نفسی از نفوس تمام آرزوی وی آن است که اولاد خود را به نعمت برساند و به عیش و نوش برساند و آن را تأمین آتیه نماید و آن‌ها را از حیث زندگانی و کمال راحت کند. و تمام آرزوی وی آن است که ذکور خود را داماد نماید و اناث خود را شوهر دهد و بعد همیشه هم در این امر مراتب عالیّه آن را نظر داشته باشد بر حسب همت خود. و اگر احدی از نفوس خلاف این طریقه رفتار نماید، حمل به جنون و دیوانگی می‌شود. زیرا خلاف جبلی رفتار کرده.

«الحاصل»، هر نفسی بر حسب همت خود و نظریه خود از کمالات دنیویه یا اخرویه یا هر دو، تمام همت وی آن است که اولاد خود را به آن کمالات برساند. و این امری است وجدانی و جبلی حتی در حیوانات عجمه.

اگر کسی ملاحظه تعلیمات گریه را بنماید به اطفال خود، مبهوت می‌شود، مراجعه نمایید کتاب سید جزایری رحمته الله علیه را. پس همین نحو است خداوند تبارک و تعالی که دوست دارد تمام عباد راحت باشند در دنیا و در آخرت. و دوست دارد که تمام عباد و مخلوق به بهشت بروند.

پس قول مجوس و قدریه این امت که خدا کافر می‌کند و خدا از کار خود تبری می‌کند، دور از صواب است. خداوند دوست دارد که همه بهشت روند. لذا آن‌ها را تکلیف فرموده و کار به خود آن‌ها تفویض نکرده. اگرچه بعد از بیان تکلیف می‌توانست آن‌ها را جبر بنماید بر وفق دستورات خود، ولی مجبور نکرد. و این یکی

از معانی امر بین الأمرین است که روایت وارد شده و شرح داده در حدیث «لا جبر و لا تفویض بل أمر بین الأمرین»<sup>۱</sup> و از برای این حدیث شریف وجوه دیگری هم می باشد که ما بعض از آن ها را در «اعتقادات» خود بیان نمودیم.

### بیست و نهم:

آن که اوصاف نفس سه قسمت است:

**اول:** کمالیه مثل دانایی و توانایی و زنده بودن و امثال اینها.

**دوم:** جمالیه مثل خلقت و رزق و صنعت و ملک و امثال اینها از مضافات.

**سوم:** جلالیه مثل آن که روح جسم کثیف نیست قدر متیقن. و از این عناصر

نیست. و مرکب از آن ها نیست، و امثال اینها.

پس همین نحو است حضرت حق که اوصاف وی سه قسم است: کمالیه و

جمالیه و جلالیه. نهایت الامر در روح و نفس این اوصاف مثل ذاتش ممکن، و در

واجب الوجود - بهر برهانه - واجب آنچه راجع به ذات بوده باشد.

### سی ام:

آن که جبلی نفوس است که أعزّ اشیاء در نزد خودشان فرض فرموده، مثل ذهب

و جواهر و امثال آن ها آن را حتی الامکان مخفی دارند، مگر از اولادهای کامل عاقل

یا صدیق حقیقی که مثل عنقاء و یا کبریت احمر است.

پس همین نحو است حضرت حق که أعزّ اشیاء در نزد خودش مثل لیلۃ القدر و

اسم اعظم و امثال آن ها [را] مخفی فرموده، مگر از انبیاء و اولیاء و امثال آن ها.

### سی و یکم:

آن که نفس در میان مملکت بدن خودش مخلوقی باشد که جبلی به سر باشد که

باید آن را مستور نمود، بلکه استنکاف دارد از اسم آن مثل عورت و امثال وی.

پس همین نحو است حضرت حق جلّ و علا که در میان مملکت آن مخلوقی

باشد که مقرر فرموده که مستوره باشند، مثل جماعت نسوان و امثال آن.

### سی و دوم:

آنکه نفس می‌داند که این بدن در بقااش محتاج است به غذا، و بدل ما يتحلل باید به وی برساند. زیرا نفس نامیه در بقا، غذا لازم دارد. چون بدن جسم نامی است و تمام اهتمام دارد که غذا را از حیث کمیت و کیفیت، بلکه از حیث متی و این هم به وی برساند. پس همین نحو است حضرت حق، اهتمام وی در روزی رساندن، و باید برساند روزی را به روزی خواران. از هر جهت بیش از روزی خواران اهتمام دارد به آنچه در رساندن آن صلاح داند؛ چه روزی خواران طالب باشند چه نباشند. لذا اخبار دارد که دویدن روزی عقب روزی خواران بیش از طلب آن‌ها باشد. بلی کم و کیف آن یک ذات تشکیک عجیبی است، بر حسب مصالح جاری می‌شود. بلکه متی و این وی هم همین نحو است.

لذا انسان گمان می‌کند که اگر طفره نزند و حرکت نکند یا مرتکب محرمات نشود، آن مرتبه خاصه به وی نرسد. و حال آنکه نه چنین است. بلکه لحاظ مصلحت شده و آن مصلحت در دست دهنده است نه گیرنده. پس طفره بی اساس است. و در این صورت بناء علیه خوب است تکالب بر دنیا نکند و تفویض امور به رب الامور نمایند. و مطلب همان است که فیضان گفته:

نصیبت گر شود همچون صدف رزق از سما ریزد

چه قسمت نیست روزی از دهان چون آسیا ریزد

ولی معلوم است جزاف و گزاف در کار حکیم نیست. و اخبار و آثار در این باب بسیار است.

### سی و سوم:

آنکه تمام بدن و قوای باطنیه و ظاهریه وی و آنچه در وی باشد اگرچه تماماً نسبتشان به نفس علی حد سواء است به نحوی که هیچ جزوی اولیه و اقریبیه به نفس ندارد در استفاضه فیض، ولی هر عضوی را از آن و هر قوه‌ای را از قوا برای کاری و



شغلی درست نمودند که اگر فی المثل چشم تا روز قیامت گریه کند نزد نفس که این بینایی را از گوش استفاده کن و شنوایی را از من، چنانچه بعضی علما شرحی مفصل در این مقام دارند، این معنا تحقق پیدا نکند. پس کار دست ابدأ به پا داده نمی‌شود؛ راضی باشد یا نباشد؛ حسد و رشک بر وی ببرد و یا نبرد؛ و خوشحال باشد یا نباشد. و همین نحو است به عکس کار پا را به دست نمی‌دهند. باشد خداوند علی حکیم که هر شخصی را اینجا فرستاده برای کاری، باید خود را به فعلیت برساند.

و این همان مفاد آیه کریمه است که فرمود: ﴿وَتَنْفُسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾.<sup>۱</sup> پس همان نحو که در عالم صغیر هر چیزی برای شغلی ایجاد شده، عالم کبیر هم همان نحو بوده باشد. پس جف القلم. خوب است نفوس به عبادت مشغول شوند و حرکت ندهند آن‌ها را باد تند، و تکالب نکنند. و در توکل و تسلیم و تفویض، تام و تمام باشند و هر که برای هر چه آمده، ارجاع نمایند. وقتی که خداوند چیزی را می‌خواهد، مهیا نماید اسباب وی را. و بنده در این مدت عمر اگر شمه‌ای را بنویسم، چندین کتاب شود علاوه بر آیات و اخبار و آثار.

و اشتباه نشود و کج نیروی! در تنظیر و بیان متوجه جبر نشوی. ابدأ ربطی به جبر ندارد مسئله لوح محفوظ.

و لازم شد این حدیث را بنگارم: اهالی قم مردمان صالح، خیر و مقدس عالم بوده‌اند. و من باب الاتفاق در میان آن‌ها عده‌ای اشرار و لوطی و فسقه پیدا شد. و اهالی از این معنا دلگیر شدند و نتوانستند جلوگیری نمایند. علاج کار خود را چنان دیدند که ایام حضرت امام علی النقی علیه السلام شکایت کنند و رفع این معنا را از وی بخواهند. قاصدی حضور مبارکش فرستادند. من باب المقدمه چندین مسائلی سؤال کردند و بعد هم ذی المقدمه که رفع اشرار باشد سؤال نمودند. امام علیه السلام تمام

مسائل را که فقط مقدمه بوده، جواب داد ولی از مقصود آنها و ذی المقدمه و مرام ابداً جوابی مرقوم نداشت و اشاره‌ای نکرد. فکانه از وی چیزی تقاضا نشده است. اهالی بسیار دلگیر و متحیر و متعجب شدند. بعد از مدتی در قم عده‌ای گمراه شدند و مذهبی جدید در اسلام بین امامیه اختراع کردند، و مردم را اغوا کردند و ضال و مضل شدند. و شیعیان به عذاب و سلب استراحت از آنها شده، و بسیار خائف و از عهدهٔ جلوگیری عاجز. فوراً عریضه‌ای نوشتند به امام علی النقی علیه السلام و شرح حال را بیان و دفع وی را طالب. جواب مرقوم فرمودند که بروید نزد آن فاسق‌ها که قبلاً شما از آنها به من شکایت کرده بودید و رفع آنها را خواسته بودید. از قبل من به آنها بگویند که رفع این گمراهی را از قم و اهالی آن بنمایند. مجدداً آنها متحیر، و رفتند نزد آنها و ذریعهٔ مقدسه را ارائه دادند. آنها گفتند مانعی ندارد ان شاء الله اصلاح می‌کنیم. شبی بیش نگذشت که ابداً آثاری از آن گمراهان و اقوال و کتب و آثار آنها باقی نماند. اصلاً معلوم نشد چه کردند و مسلمین راحت شدند. بعد فهمیدند حکمت جواب ندادن امام را دفعهٔ اول.

بلی ای عزیز من، کار حکیم است جزاف و گزاف و تشفی نیست.

#### سی و چهارم:

آن‌که این موجودات حاصله از نفس از ذوی العقول آنها، چنانچه در عنوان بیست و هشتم گذشت، از متعلقات و مضافات مثل اولاد بلکه ازواج و خدام و اصداقاً اگر عملی یا قولی صادر شود که مبعوض و مطرود گردند، اگر میان همین‌ها یک نفر خصوصاً مثل ولد عاقل کامل رشید که به واسطهٔ عملی بسیار مقرب و محبوب شده شفاعت نماید، از مبعوضیت و مطرودیت بیرون آیند و مقرب شوند و مورد عنایت و خلعت شوند. چنانچه این معنا شایع است خاصه نزد ملوک، که قصهٔ ایاز و سلطان محمود در وقایع مشهور است. و این معنا جملهٔ نفوس است.

پس همین نحو باشد حضرت حق که مقربین وی از ملائکه و انبیاء و اولیاء و مقدسین، شفاعت عند الله باشند سیمای محمد و آل محمد علیهم السلام، که هر مبعوض و مطرودی را بخواهند شفاعت نمایند، ولی باید برای اشخاصی که شفاعت می‌کنند بین مقصرین و شفعاء علاقه و ارتباطی باشد عقلایی، تا آن‌که داعی بر شفاعت پیدا شود. و آن علاقه و ارتباط، امور دنیوی نیست. وقتی که نفخ صور شود، انساب برداشته شود. پس به حسب و نسب و عناوین و حیثیات دنیویه نیست، در یک جهت معنویه با آن‌ها ارتباط باید داشته باشد. لذا فرمود خداوند در قرآن که خداوند و ملائکه صلوات می‌فرستند بر پیغمبر اکرم. پس ای کسانی که ایمان آوردید، شما هم نیز صلوات بر پیغمبر بفرستید.<sup>۱</sup> که فی الحقیقه خواسته بین مؤمنین و آن وجود مقدس و آل آن علاقه و ارتباط درست نماید برای روز احتیاج که داعی بر شفاعت پیدا شود.

#### سی و پنجم:

آن‌که سابقاً شناختی در عنوان پنجم که نفس در بدن محل خاص و مکان خاص ندارد. و در عنوان نهم بر این که بر تمام بدن استواء و احاطه دارد به مثابه [ای] که ذره‌ای از ذرات آن نیست مگر این‌که نفس آنجا باشد چنانچه مبدء - عز اسمه - همین نحو بود، ای کسی که خالی نیست از تو مکان. و مع ذلک از متعلقین آن نفس و مضافات وی از اولاد و ازواج و خدام و ارحام و غیر اینها نیز در مقام صحبت مطلقاً یا در مقام حاجت خصوصاً مهمه یا در مقام محبت خصوصاً فوق العاده، بیایند مقابل صورت و وجه آن نفس اظهار نمایند یا ببوسند در مقام محبت. بلکه همین نحو است نسبت به اجانب خصوصاً اگر آن نفس خیلی بزرگ باشد مثل سلاطین و آقایان مهم، که اگر در غیر مواجه صورت کلامی گویند، چه بسا علاوه بر عدم نجاج مورد سیاست و غضب واقع شود. و حال آن‌که نسبت نفس به تمام بدن علی حد سواء است در جهات سنت. چون همگی بدن مظاهر وی باشند. مع ذلک به تمام

آداب و سیرت و بناء عقلا و جبله بر این است که مواجه شوند وقت ملاقات. و این معنا نیست الا به لحاظ آنکه صورت در مظهریت نفس و ارائه و حکایت از وی اتم و اظهر و اجلی و انفع باشد؛ ولو آنکه مجمع قدسین است و حاوی قواست نسبت به سایر مظاهر. لذا اذعان بر آن فرار گرفت. پس همین نحو است حضرت حق در محبت به وی یا اداء حق یا طلب حاجت یا عذر خواستن یا رفع گرفتاری رانمودن. می بینی که نفوس بالجبله متوجه آسمان ها شوند، مثل پاره ای از ادعیه و او را درک فرمود زیر آسمان بخوانید. یا به فلان نقطه از سماء متوجه شوید.

و مثل دعای پیغمبر ﷺ به نص قرآن در خصوص قبله که آیه نازل شد که: می بینیم گرداندی صورت خودت به آسمانها. و مثل حضرت امیر علیه السلام که شبی چند مرتبه به پشت بام می رفت و نگاه می کرد به آسمان و عرض می کرد: الهی عرضی ندارم و نیامدم شما را متعرض شوم فقط برای زیارت آمده ام، چنانچه در «صحیفه ثانویه علویه» بیان فرموده، و حال آنکه خداوند محل خاصی ندارد و در آسمان جای ندارد. نسبت وی به آسمان مثل نسبت وی به زمین است. و نسبت وی به انسان مثل نسبت وی به غیر انسان است از بقیه مخلوقات.

ولی این نیست مگر به لحاظ آنکه آسمان در مظهریت و ارائه و حکایت نسبت به سایر اشیاء، اتم و اظهر و اجلی و انفع است ولو آنکه به لحاظ اجتماع قدسین در وی. لذا این جبله جاری شده، حتی در حیوانات عجمه هم بسیار نقل شده که جبله آنها هم همین نحو است. پس گویا وجه الله است.

و این منافات ندارد که اخبار کثیره دارد در تفسیر ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾<sup>۱</sup>. به پیغمبر یا وصی یا ملائکه یا مؤمنین. زیرا به عنایتی هر موجودی وجه خداوند باشد. پس به هر چه متوجه شوید، آنجا وجه الله باشد: ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>. الخ،

۱. سوره قصص، آیه ۸۸.

۲. سوره بقره: آیه ۱۱۵.

پس همان جبله [ای] که در انسان صغیر و عالم صغیر است، در عالم کبیر و انسان کبیر نیز واقع است. و ملتفت باش و زیرک از این بیان دزدان شریعت احمدیه و گمراهان دین اسلام، تو را گول نزنند و این حرف مرا با آیات و اخبار وی شاهد نگیرید از برای جواز عبادت انسان کامل که در وی ادعای کمال شده مثل پیر یا شیخ یا مرشد، که وجود نحس او را یا عکس آن ابلیس را در عبادت گذاشته و وی را ستایش کنند مثل صوفیه و بعضی از شیخیه.

و سابقاً عرض کردم در مقدمه که شیخ حر عاملی رحمته الله علیه در کتاب «امل الآمل» می فرماید که: من کتابی نوشتم در ابطال تمام مذاهب صوفیه، و مذهب آن‌ها را باطل کردم به ادله اربعه. و از سنت زیاده بر هزار حدیث از ائمه - علیهم السلام - نقل کردم. از جمله آن‌ها که هر که ذکر شود در نزد وی صوفیه و آن را لعن نکند، نیست از شیعیان ما. پس اینها تماماً گمراهان و ضال و مضل، همان بت پرستان مکه و گاوپرستان هند و آتش پرستان هندویان و ستایش کردن بچه‌های محلات بوده باشند؛ کلهم مله واحده؛ فرقی بین آن‌ها نباشد: الکفر مله واحده.

#### سی و ششم:

آن‌که نفوس بالوجدان مشاهده می شود که افراد آن‌ها از برای ذوی العقول از متعلقات و مضافات خود مثل اولاد از ذکور و اناث آن‌ها برای آن‌ها معلم می گیرند که کلمات تعلیم نماید که در بزرگی به آن انتفاع برند و به مکتب فرستند، اگر قدرت مالی نداشته باشند برای تحصیل معلم. به نحوی این طریقه و جبله مستقر است که تارک آن را حمل به سفاهت کنند و تارک حقوق اولاد شمارند. چنانچه در «صحیفه سجادیه» در دعای حقوق اولاد و ابوین این معنا را اشاره فرموده. علاوه بر اخبار. و لذا این جبله قوت پیدا کرده که دول و ملوک، مردم را به قهر و غلبه وادار بر این امر نمایند به زعم ولایت امری بر آن‌ها. پس همین نحو است حضرت حق - عزّ اسمہ العالی - که واجب است بر وی عقلاً که پیغمبری داشته باشد و برای عباد

بفرستد که آن‌ها را به راه راست و اداری نماید و مصالح و مفاسد دارین را برای آن‌ها بیان نمایند. و الا تضييع حقوق عباد نموده و آن‌ها را القاء در مفاسد کرده و تفويت مصالح بر آن‌ها نموده. و این امری است قبیح؛ استحاله عقليه دارد صدور قبیح از وی، چنانچه در عنوان بیست و یکم مقرر نمودیم.

### سی و هفتم:

آن‌که حالیه که معلم لازم گردید، باید آن شخص خاصی باشد، کار هر شخصی نیست. و هر شخصی از عهده بر نیاید. معلم باید در امورات معلمی و علوم و آداب لازمه، کامل باشد. و از حیث اخلاق و انساب و امانت داری، ممتاز گردد تا آن‌که بتوان اطفال را به وی سپرد.

چه اگر امر اول مختل باشد، نقض غرض لازم آید. و تفويت عمر به چه شده و خسارت بی جهت کشیده شده.

و اگر امر دوم مختل شود، چه مفاسد بر وی مترتب گردد که بیش از مصلحت تعلیم است. و این رساله گنجایش قلیلی از بیان آن مفاسد را ندارد. و از این باب بوده برای جلوگیری از مفاسد محتمله، بزرگان و ملوک برای زندهای خود خواجه و خصی نگاه می‌داشتند. و برای اطفال لله. زیرا دفع این مفسده محتمله را عقلاً ممکن نمی‌دانستند مگر به این طریق.

پس باید همین نحو باشد خداوند که پیغمبر خود را از هر جهت کامل نماید و اکمل بشر باشد، معصوم نماید بالقهر و الغلبه تا خلف لازم نیاید. و لذا اگر نوکری را احتمال خیانت بدهند، فوراً وی را بیرون می‌نمایند از خانه. و اگر عمالی را احتمال خیانت دهند، سلاطین معزول نمایند. پس عصمت در انبیاء و اوصیاء لازم است، چون که جبهه بشر حاکم به وی گشته.

### سی و هشتم:

این‌که این معلم باید بالضرورة علاوه بر حوادث این عالم از مرض و سفر و غیبت

و امثال اینها از امورات خود که لازمه بشر است و ابداً پاره‌ای از آنها هم قابل نیابت نباشد، رسیدگی کند. پس در وقت انفصال آن معلم از مکتب و دار المعلمین خلیفه‌ای و مدیری از ناحیه معلم لازم است که نصب شود. والا چون این اطفال بالبداهة حکم بهائم را دارند، اگر خلیفه نصب نکنند، علاوه بر این که نقض غرض اولیاء اطفال لازم آید، چنانچه بالوجدان مشاهده می‌شود، زیرا محال است آن‌ها با نبودن معلم آنجا درس بخوانند، چه مفاسدی لازم آید از جرح و قتل و سرقت و إضرار و آشوب و قبایح الی غیر ذلک.

و مفاسد بی خلیفه‌ای و مدیری؛ بیش و بالاتر است از بی معلمی. زیرا اگر معلم نداشته باشند ابداً، به دار المعلمین نروند و مدرسه تأسیس نشود و متفرق باشند. [در این حال] فقط به مفسدهٔ جهل دچار شوند و مفاسد دیگر خیلی نادر است. ولی این جامعه که اینک اینها را جمع کرده، اگر خلیفه‌ای نباشد، علاوه بر مرض جهل تمام آن مفاسد مزبوره بر وی مترتب شود.

پس به حکم ضرورت، خلیفه، اولی از وجود خود معلم [و] واجب‌تر باشد به بیانی که عرض کردم. و بدیهی است که این خلیفه را نیز باید معلم نصب نماید. و [این کار] از عهدهٔ خود آن بهائم خارج است. و این واضح است. و معلم می‌داند مراتب علم هر کدام و اخلاق آن‌ها و امانت و تربیت آن‌ها. زیرا که باید این خلیفه از هر جهت مثل خود معلم باشد و اکمل اطفال از هر جهت و حیثیت تا آن‌که بتوان امورات [را] به دست او داد و امانتها به دست وی سپرد. و این جبلی باعث شده است که قدیماً و حدیثاً در دارالمعلمین چه زنانه و چه مردانه نصب مدیر و خلیفه می‌نمودند که به نص معلم و نصب وی قائم مقام او می‌شود در امورات.

پس همین نحو بر خدا و پیغمبر واجب است عقلاً که نصب خلیفه و امام نماید در میان امت در نبودن خود میان آن‌ها به حکم همین جبله. و اگر غیر این باشد، خداوند و پیغمبر وی علت حدوث مفاسد شوند. زیرا جامعه تشکیل دادند و آن

جامعه به نحوی که مقرر نمودیم، محاذیر و مفاصد بسیار دارد در عدم نصب رئیس و قیّم و خلیفه بر آن‌ها عقلاً فضلاً از عادت. و معین و نصب هم نکردند.

پس بعد از رحلت پیغمبر و عدم نصب خلیفه، هر مفاسدی که بر پا شده الی کنون، از قتل نفوس و نهب اموال و امثال ذلک، احدی از امت مؤاخذ نباشد. زیرا این جامعه رئیس لازم دارند عقلاً. خدا و رسول که معین نکردند، باید مردم معین کنند. علی علیه السلام می فرماید که من خلیفه و اولی می باشم. و معاویه و طلحه و زبیر یا یک نفر دیگر هر کسی ادعا می کند من خلیفه اول برای مسلمین می باشم. و مردم هم با آن که همج الرعاء باشند، آن‌ها هم چهار فرقه شدند و کردند آنچه کردند.

پس در این صورت خدا چه حجتی بر آن‌ها دارد؟ همگی به حق رفتند. پس نصب خلیفه، جبلی بشر است. و قول عامه که پیغمبر نص بر خلافت شخصی نکرده یا لازم نیست، سخنی است که زن بچه مرده را به خنده در آورد. و خارج شدن نبی از جمله بشر در وضع قانون از غرایب باشد، خصوصاً اگر معلم می داند، چنانچه همان نحو هم بوده که مدعیان خلافت در این مکتب بسیار، و صاحبان اضرار به آن فراوان، و اطفال هم عقب وقت و فرصت می گردند که یکی از آن‌ها را سالم نگذارند. پس اگر این معلم نصب خلیفه نکند، أشهد باللّه العظیم خود معلم خلیفه لازم دارد، بلکه محتاج قیم است، چنانچه این مطالب هویدا و آشکار است.

### سی و نهم:

آنکه دو مقدمه بدیهیه داریم: اولی آنکه این حیات بدن و هر چه در وی باشد، از نفس است. لذا بعد از مفارقت نفس، بدن و آنچه در وی باشد، معدوم شود. دومی آنکه روح بالوجدان دانا و توانا و شنوا و زنده باشد.

و بعد از این دو مقدمه عرض می کنم که ریوی نیست که در این بدن چیزهایی می باشد که وجود آن لازم لا ینفک بدن است. و مع ذلک بدن را به وی احتیاجی نیست و بی فایده محض است و باید وقتی که وجود پیدا کرد، ازاله کرد آن‌ها را از



بدن مثل ناخن‌ها و موها و چرک‌ها و فضلات و امثال آن‌ها، که بدن فضلاً از نفس ابداً به وی احتیاجی ندارد. و مع ذلک به وی مبتلا و دچار شده. ولی این عدم احتیاج هم اصلاً منافاتی ندارد بر این‌که وجود آن‌ها مثل خود بدن از نفس باشد. زیرا چون حیات بدن از نفس باشد، حیات آن‌ها هم از نفس باشد بالتبع.

لذا اگر نفس بدن را تخلیه نماید، آن‌ها نیز معدوم شوند مثل خود بدن، ولی مادامی که بدن حیات دارد، آن‌ها نیز بالتبع مجعول باشند و لازم وی باشند، نظیر طفیلی با مهمان. و اگر نفسی صاحب اراده قویه باشد و یا عالم و حکیم باشد، بتواند بالقسر به توسط اعمال اراده و یا ادویه‌جات آن‌ها را دفع کند و زایل نماید و یا به وجود دیگری تبدیل نمایند. چنانچه آن ادویه‌جات را اطبا در بعضی از کتب طب مقرر نمودند.

شنیدم از جناب آقا سید محسن عراقی که فرمود: مرحوم حاجی محدث برای من فرمودند که من به رأی العین دیدم که مرحوم آخوند ملافتحعلی سلطان‌آبادی رحمته الله جمعاً پانزده شبانه روز در یک نقطه نشست و مشغول عبادت بود و ابداً در این مدت قیام برای دفع احداث یا تحصیل ظهور نکرد و ابداً خوابید و ابداً طعام و شراب میل نکرد!

پس مقصود این لوازم طبیعت را می‌توان علاج نمود، ولی برخلاف مجرای طبیعت است. پس همین نحو است انسان کبیر و احوال وی. پس خداوند علی‌اعلی این عالم را خلق فرموده با آنچه در وی است. و چون دار طبیعت است و دار سبب است، [و] وجودات در هین ماده و مدت علل و اسباب و لوازم بوده باشند، بناگذاشته لحکمه که اعطاء خلعت هستی را بر این ماهیت‌های امکانیه و سبب‌ها، به سبب عنایت فرماید و بر وفق اسباب طبیعت لطف کند.

مثلاً آتش را خلق کرده، لازم آن سوزان را ودیعه در وی گذاشته و طبعاً جعل

پس این آتش ولو روی قرآن یا به سینه نبی بیفتد، بسوزاند. و این سوزاندن منافاتی با حقانیت قرآن یا نبی ندارد. زیرا تأثیر لازم آتش، و تأثیر لازم آن دو، و منافاتی با قدرت خداوند هم ندارد. زیرا چنین عادتش جاری شد در اعطاء فیض در دار سبب. و لذا در همین حال اگر بخواهد مانع نشود از سوزاندن و لازم را سلب نماید چنانچه در قصه ابراهیم علیه السلام مشاهده شد تا بتواند. و بنا گذاشته که شمشیر را وجود دهد بر وفق طبیعت خود که لازم آن به زندگی باشد. و جسد لحمی را خرق کند همان نحو که لازم آن تأثیر از وی باشد ولو به بدن نبی یا ولی برسد. ولو این که کمال قدرت هم دارد که سلب لازم نماید از یک طرف یا هر دو چنانچه در قصه ثامن الائمه علیهم السلام واقع شد.

و هر که مرد و روح آن مفارقت کرد، دیگر تا قیامت به بدن بر نگردد. ولو آن که کمال قدرت بر عود را دارد چنانچه در جرجیس اتفاق افتاد. و هر که مرد، بدن وی پس از اندکی هباً منثوراً شود. چون مرکب است و آن فناء لازم ترکیب ماهیت است. ولو بدن نبی یا ولی بوده باشد، بنا بر قول ضعیفی که در مسئله اجساد طاهره است. ولی عرض کردم که ابداً منافاتی با قدرت و دانایی خداوند ندارد، چنانچه در اصحاب کهف و حر ریاحی علیهم السلام<sup>۱</sup> و غیر اینها مشاهده شده، فضلاً از انبیاء و اولیاء و امثال آن‌ها. و همین اوان صحن مقدس نجف را با حجرات آن از تربت اموات تخلیه می‌کردند، جمعی از علماء را نقل کردند که بدنشان سالم باقی مانده بود کأنه خواب بودند - علی ما نقل - من جمله جسد شریف شیخ انصاری علیه السلام<sup>۲</sup>.

علاوه آنچه موجب خلعت هستی بر این ماهیات و ذوات شده است، نیست مگر نفس فقر ذاتی آن‌ها. و در آن مرتبه و علت تمام علی حد سواء است، چه آنچه

۱. مواردی از این دست را در کتاب اجساد جاویدان مطالعه فرمائید.

۲. نک: انوار نعمانیه: ج ۳، ص ۲۶۶؛ تنقیح المقال: ج ۱، ص ۲۶۰؛ فرسان الهیجاء: ص ۱۲۸، به نقل از

برای دیگران مفید باشد یا ضرر داشته باشد. بلی فقط حکمت اقتضاء فوق آن علت که باید اختلال نظام لازم نشود والا تماماً فی عرض واحد مستحق فیض شدند به ملاک واحد و جهت واحده، و آن فقر ذاتی است.

پس از این طریقه قاعده معرفت نفس کثیری از اشکالاتی که بر فعل باری نمودند و حکما و علما جواب دادند، اصلاً وارد نیست تا جواب داده شوند. زیرا هیچ عاقلی نمی گوید اگر این بدن یک مدیر دانایی، توانایی، شنوایی، زنده ای می داشت، البته نمی گذاشت مو سبز شود تا محتاج به ازاله شود. ناخن سبز شود که محتاج به قطع گردد. و همین نحو بقیه لوازم آن، اینها لازم بدن است در دار طبیعت و مجعول به تبع است.

پس همین نحو است حضرت حق بعد از آن که بنا گذاشت که اعطاء وجود در دار سبب و طبیعت بر وفق اسباب و علل و معدات و طبایع باشد، و خارج از عادت نباشد ولو آن که قدرت هم دارد که نکند. پس رویدن بعض گیاهان در بعض از مفاوز و قلل، و سبز شدن درخت در بعضی از جنگلها، و سبز شدن شاخهای غیر مثمره در اشجار مثمره، و پیدا شدن بعضی از امور در حیوانات که همه اینها مخلوق بالتبع و لوازم ماهیت است، بر فرض بی فایده ای آن ها دلالت بر عدم دانایی موجد یا حکیم نبودن موجد آن ها ندارد اصلاً و ابداً تا محتاج باشد به اتحاد ما به الحركة و ما الیه الحركة و امثال اینها از اجوبه.

بلی اگر اینها مجعول بالذات [بود] بودند، یا آن که خالق بنا نداشته که اشیاء را بر وفق عادت ایجاد نماید، آن وقت اشکال وارد [بود] ولی همه عقلاً ملتفت کذب هر دو مقدمه می باشند. و نیز از راه همین قاعده جواب شروری که توهم شده در عالم، داده می شود و ابداً محتاج به این که برگردند به اعدام یا غلبه خیر کثیر، نباشد.

زیرا بعد از بنای بر این که در این دار طبیعت و دار مزاحمت اعطاء فیض بر وفق عادت باشد، اینها همه ملازم ماهیت است و مجعول بالتبع باشند به اصطلاح حکیم، و مراد و مطلوب و واجب تبعی باشد به اصطلاح اصولی که اصلاً متکلم

غافل است از اراده تبعی و لو آن که از اصلی منفک نمی‌شود، و منافاتی با قدرت موجد دانایی آن ندارد ابداً، زیرا عرض کردم خروج فضلات مهضوم از بدن اصلاً با این که بدن مدبر دانایی توانایی شنوایی زنده‌ای دارد، منافاتی ندارد.

پس وقتی که در انسان صغیر این ملاحظه شد، پس همین نحو است مبدأ - عِرَّاسمه - در انسان کبیر.

### چهلیم:

آن که موجودات حاصله از ناحیه نفس ذوی العقول آن‌ها اگر بنا شد به دستورات رفتار نکنند مثل اولاد که درس نخوانند و به قانون حفظ الصحه رفتار نکرد و به نصیحت پدرگوش نداد، لاجرم وقتی که به حد بلوغ و کبر سن رسید، به مرض جهل باقی می‌ماند. و در این مخالفت به کثیری از امراض مبتلا شود و به کثیری از ابتلائات دچار گردد، با آن که پدر ابداً کوتاهی در حق وی نکرده. ولی دچار شدن این بدبخت به این ابتلائات ناشی از مخالفت دستورات پدر انحایی است: بعضی قابل رفع است و بعضی غیر قابل.

مثلاً پا اگر شاقلوسی بیرون آورد، باید پا را قطع نمود. و اگر از بالا افتاد یا به حرکت سوء کور شد یا دست افتاد، این بچه باید مدت عمر به آن فلاکت زندگی کند. و اما قسم دیگر مثل کمی ضیاء چشم، یا آب آوردن، یا تب و امثال اینها به دکتر سپرده، و به مشقت معالجه کند.

همین نحو است معامله حضرت حق با عصیان، بعضی قابل اصلاح باشد در دنیا و در حال احتضار و برزخ و دخول در جهنم آخرتی، بالاخره بیرون می‌آید و به بهشت می‌رود علی حسب مراتب عصیان، و بعض دیگر از قابلیت اصلاح بیرون رفته، مخلد شوند. پس شبهه خلود که شایع است، اصلاً بی اساس است: ﴿مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ﴾<sup>۱</sup>.

مرحوم صاحب کفایه در حاشیه بر «رسائل» شیخ رحمته الله علیه در باب عقاب جاهل حتی قاصر فرمایشی دارد که دلیل بر دعوی حقیر می شود، پس [در] خلود واجب؛ ظلم از ناحیه جهالت و نافرمانی خودشان شده.

### چهل و یکم

این که از برای نفس قوه ای عاقله باشد که صدور افعال بدن به توسط بقیه قوا و اعضا تماماً به توسط همان عاقله باشد نظام بدن به توسط همان عاقله باشد. بلکه بقاء بدن به توسط همان عاقله باشد. و لذا تو بالوجدان مشاهده می کنی که دیوانه ها افعال عقلایی از آن ها صادر نمی شود و بدن آن ها نظامی نداشته باشد. و اگر عقلا وی را نگاه داری نکنند، خود را تلف کند به اندک زمانی و حال آن که روح و نفس وی در بدن است، و تمام قوای وی باقی و به حد اعتدال، و بدن وی هم تام و تمام، ولی بدون عاقله نخواهد شد.

پس همین است خداوند که کلیه امور عالم به توسط ولی خود باشد، فیوضات و بقاء و نظام آن ها؛ و هیچ وقت ممکن نبود و نخواهد شد که این عالم خالی از وی و حجت بوده باشد، و الا از هم می باشد. از اول خلقت عالم تا آخر لحظه ای نمی شود بی حجت و بدون ولی و بی خلیفه خدایی عالم باقی بوده باشد. و حال آن که این ولی که تمام فیوضات عالم هر چه باشد به توسط او است، چنانچه در انسان صغیر شناختی، آن [ولی] خودش مخلوق و مصنوع و محدث و مربوب و ممکن و محتاج است و حیات وی قائم به خداوند است جل ذکره.

### فائده اجنبیه لازمه:

و آن این است که در اخبار کثیره مقاماتی از برای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شده که از برای بعضی از علما موجب شبهه شده که این معنی غلو در حق آن ها می باشد، لذا بعضی سند را خدشه کردند، و برخی دلالت را

صرف از ظاهر کردند، و جماعتی توقف کردند و گفتند: این حضرات که این قسمت از اخبار مثل حضور امیرالمؤمنین ﷺ بالای سر همه محضر، یا یک شب چهل جا حاضر باشد و امثال ذلک مثل آنچه در فقرات زیارت است، فقرات خطبه سِرِّ و نجوایی و تو مُنزَلِ بارشی و مشفّی امراضی و هكذا بقیه خصوصاً نوشته که «طنجیه» و امثال آن مثل «خطبة البیان» از قمی رحمته اللہ علیہ نیز استفتا شده در «جامع الثنات»، عقلاً غیر ممکن و علی فرض امکان، غلو است.

اما مسئله حضور بالای سر محضر که اخبار وی را علاجی نیست، زیرا دلالت وی صریح است نه ظاهر، و سند نسبت به امیرالمؤمنین ﷺ متواتر است لفظاً؛ زیرا بین حضور ایشان به تنهایی یا با پیغمبر یا با پنج تن یا با ائمه که حقیر حمل بر مراتب نفوس نمودم. پس این قسمت که انصافاً وقفه فضلا از انکار خیلی معنا است. نمی دانم به چه تعبیر کنم، زیرا عرض کردم متواتر است لفظاً و دلالة هم صریح است. نباید هر چه انسان عقل وی نتوانست درک نماید. باید انکار کند. کجا ما را عقل است؟ و چه چیز را ادراک نمودیم؟ «و لو لم یعرفوا لم یجحدوا، لم یکفروا».

پس اگر شبیه حضور شخص واحد در آن واحد در اماکن متعدده امری است محال، چگونه حضور ملک الموت محال نشد که ضرورت ادیان است؟! و توهم به قول [۱]ی ساریه و قول به کلی بودن خارج از ادیان است، فضلاً از دین اسلام سیما مذهب شیعه. چنانچه برخی از حکما گفتند که ملائکه، یعنی عقول طولیه و عرضیه، و آن‌ها کلی باشند. و البته متشرعه این اعتقاد ندارند؛ آن‌ها را شخصی می دانند. پس چگونه شخص واحد در آن واحد در اماکن متعدده بوده باشد با آنکه بر حسب عده‌ای از اخبار این ملائکه به توسط آن‌ها افاضه وجود بر آن‌ها شده، و نیز ملک منبه قبور چه نحو در آن واحد در قبور متعدده بوده باشد، و همچنین بقیه کارگرهای حضرت باری تعالی!؟

به هر حال بگذریم از این معنا و اصل کار را علاج کنیم. زیرا تو به قاعده معرفت نفس شناختی که تمام مضامین این اخبار هر چه هست، تماماً امری است ممکن و باید هم همین نحو باشد و غلوی هم لازم نیست. ولی توضیحاً و بسطاً عرض می‌کنم. اولاً نقضاً که چه شده از صدر اول الی الآن عملاً در هر کدام از این مشاهد ائمه علیهم‌السلام خصوصاً در زیارت‌های مخصوصه، سیما زیارت مولانا ابی عبداللّه علیه‌السلام در عاشورا که لعل زائرین وی از دور و نزدیک حدود پنجاه میلیون جمعیت می‌شوند، یا بفرمایید ده میلیون، همگی بگویند: السلام علیک یا ابا عبداللّه، أشهد أنك تسمع کلامی وترّد جوابی؟ این گفته نشد که عقلاً محال است و یک نفر آدم در آن واحد با یک میلیون جمعیت صحبت بکند.

حالیه مسئله جواب سلام سهل است که به یک لفظ علیکم السلام قصد همه نماید از قبیل عام استغراقی و لو صد میلیون هم باشد. ولی مسئله شنیدن کلام همه و جواب آن‌ها عقلاً چطور ممکن باشد و چرا عملاً عمل کنند؟ و ضرورت مذهب فضلاً از اخبار متواتره این است که اعمال عباد [را] هفته‌ای دو روز ارائه می‌دهند به حضرت ولی عصر [ارواحنا لتراب مقدمه فداه] بلکه به چهارده معصوم علیهم‌السلام چه نحو ممکن باشد عقلاً که یک نفر آدم در مدت قلیلی بتواند بر تمام حرکات و سکنات و خطرات و انفاس این همه خلائق فقط کره همین زمین اطلاع پیدا کند؟ و حال آن‌که عمر طبیعی یک نفر بشر وافی نیست از برای رسیدگی به حال یک روز بلکه یک ساعت از اهل عالم، فضلاً از تمام خلائق و تمام اعمال. پس این چرا محال نشد و غلو نشد و بقیه غلو شد و محال هم گردید؟!

پس چرا عزرائیل که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام معلم وی بودند و واسطه در خلقت وی بودند، در آن واحد چندین میلیون نفوس را قبض روح کند! محال نشد، و غلو نشد اما همین معنا را اگر انتساب به علی علیه‌السلام دهیم هم محال و هم غلو است!؟

چرا میکائیل در آن واحد این همه حیوانات و نباتات را رزق دهد نظیر مقسم آقایان، محال نیست و غلو در حق وی نشد، اما اگر همین نسبت به علیؑ داده شود، محال و غلو است. و حال آنکه محمد ﷺ و علیؑ واسطه در خلقت وی بودند؟!

پس چرا اسرافیل عالم را به یک نفخ صور خراب کند و به نفخ دیگر موجود، این محال نشد و غلو در حق وی نشد، و اگر همین معنا را نسبت به علیؑ داده شد، غلو شود و محال!

پس چرا جبرئیل معلم انبیاء و غیر باشد، مانعی ندارد، و حال آنکه محمد و علیؑ واسطه در خلقت این دو ملک بودند و معلم این ملائکه بودند. پس ملائکه سوق ابر نمایند. و ملائکه بارش نازل کنند. و مالک مالک دوزخ باشد. و خازن مالک بهشت باشد. و ملائکه کتاب عمل انسان باشند. و ملائکه، عمل انسان را حفظ نمایند. و ملائکه، مصور اجسام باشند، الی غیر ذلک از انحاء ملک. و عمال حضرت کبریایی به انحاء امور که اشتغال دارند، عقلاً ممکن باشد و غلوی هم لازم نیاید، بلکه امورات معمولی عادی باشد. اما اگر نسبت این امور را آن دو وجود مقدس به خود دهند، محال لازم آید یا غلو! و حال آنکه واسطه در خلقت اینها بودند، و از نور وجود آنها خلق شدند، چنانچه پاره‌ای از اخبار صحاح در مقاله اولی بیان شد.

عجب خلیفه‌ای برای خداوندی فرض کردند که مقام وی و کار وی ادنی از نوع مردم قرار دادند. نسبت این امور و امثال آن به آنها محال نیست و غلو نیست و شرک لازم نیاید و اگر [به] آن دو بزرگوار نسبت دهند، این محاذیر لازم آید؟! و حال آنکه علاوه بر عقل سابقاً اشاره شد که در بعضی اخبار متواتر است. و در بعضی علاوه بر تواتر ضرورت مذهب است.

حاشا و کلا نه چنین است! تمام اینها با این که افعال این عمال است، افعال خداوندی باشد. لذا در کتاب اللہ تارة فرمود: ملک الموت قبض ارواح نماید، و



آخری فرمود: خداوند قبض ارواح کند، و هر دو صحیح است. علاوه بر این که مقام شامخ کبریایی را سزد که عمالی را ایجاد کند که آن‌ها واسطه در فیض باشند جهت حکم و مصالح کثیره نه به لحاظ عجز.

پس در این صورت چه مانعی لازم و چه ضرری دارد که این امورات و امثال وی را آن بزرگوار استناد به خود کند مثل این عمال؟ آیا مشاهده نمی‌کنی در عالم ملک در محسوسات که پدر و مادر را در انسان و بقیه حیوانات سبب وجود اولاد قرار داده، و تخمه و ریشه را سبب وجود نباتات قرار داده، و شاخه و ریشه را سبب وجود اشجار قرار داده، باکمال قدرتش که بدون واسطه خلق نماید، مثل آدم و حوا و عیسی و قربانی اسحاق بلکه همه موالید. به لحاظ آن که حیوانات از منی عمل آیند، و منی از حیوانات. نباتات از تخمه، و تخمه و ریشه از نباتات. و اشجار از شاخه و ریشه، و شاخه از اشجار. و این دور واضح و صریح است؛ عقلا استحاله دارد.

پس تمام انواع را ابتداءً خودش به ید قدرت خلق فرمود از هر نوع بدون واسطه یا به واسطه عمال. چنانچه در خلقت جسد آدم، جبرئیل و قابض الارواح متصدی شدند. بعد وجود اول را سبب وجود دوم قرار داد. و ابداً بودن این وسائط منافاتی با قدرت وی ندارد و شرکی لازم نیاید و محذوری در بین پیدا نشود. پس تمام مراتب عمال از ابوبین و آلت آن‌ها و ملائکه مفتوح و مسدّد و مصوّر و مقدر اگر نسبت را به خود دهند، صحیح است، و خداوند نسبت به خود دهد، صحیح است؛ مثل وکیل و موکل و مثل نایب و منوب عنه.

فی المثل اگر بنده که این کتاب را بنویسم اگر انگشتان بگویند ما نوشتیم، صحیح است. زیرا بالبداهه هر که انگشت نداشته باشد. نتواند چیزی بنویسد. و اگر دست بگوید من نوشتم، متین است. زیرا اگر انگشتان باشد؛ با دست اقدام نکنند، فرض کنیم مشلول است، محال است کتابت وجود پیدا کند. و اگر چشم بگوید، من

نوشتم، درست فرموده. کور محال است بتواند چیزی بنگارد. و اگر سر بگوید من نوشتم، متین است. اگر سر نباشد، هیچ کدام نباشند. و اگر تنه بگوید من نوشتم، متین است. اگر بدن نباشد، چیزی در بین نیست.. و اگر عقل بگوید من نوشتم، صحیح است. زیرا شناختی تمام افعال انسانی و نظام بدن و بقاء وی به عقل است. محال است دیوانه چیزی بنویسد یا بخواند. و اگر نفس بگوید فضولی نکنید و مغرور نشوید! اگر من اراده نکنم، شما همگی حکم عدم و نیستی رادارید، صحیح و متین است و حق است. شعر:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری<sup>۱</sup>

پس دیدی که تمام این نسبت‌ها در انسان صغیر صحیح است. پس همین نحو است در عالم کبیر. پس وقتی که ولی و خلیفه عقل عالم کبیر شد، پس هر فعلی از افعال عالم و هر نظامی از نظام عالم و هر وجودی از ممکنات را استناد به خود کند صحیح است. زیرا آن ولی و خلیفه، مشیت حق است. خداوند خلق فرمود اشیاء را به واسطه مشیت و مشیت را به نفسه خلق فرمود. پس ابداً این معانی وارده در تمام اخبار مدونه در کتب احادیث و علما باکی ندارند؛ تماماً عقلاً ممکن است و غلوی هم اصلاً لازم نیاید، بعد از آنکه گفתי آن‌ها مصنوع و مخلوق و مریوب و محدث و ممکن و محتاج. همان نحوی که خود فرمودند که ما را خداوند ندانید؛ هر چه می‌گویید بگویید. بلی این است تحقیق در مسئله.

حالیه کلام در صحت و سقم اسناد اخبار است. تمیز آن مرحله دیگر است. مثل خطبه طتنجیه و خطبه البیان<sup>۲</sup> و امثال وی. با آنکه اغلب مضامین آن مطابق اخبار صحاح است ولی سند وی به صحت پیوسته نشده نزد حقیر<sup>۳</sup>. ولی عرض کردم این

۱. کلیات سعدی: ص ۱۴.

۲. دربارهٔ نسخ خطبه البیان نک: الذریعه، ج ۷، ص ۲۰۰؛ الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۸.

۳. و نیز نک: بشاره الاسلام: ص ۹۱، دراسة علامات الظهور و جزيرة الخضراء از علامه سید جعفر

مرحله دیگر است و شناختن مقام ولایت و خلافت کبری، مقام دیگر است.

و تو بعد از قاعده معرفت نفس بحمد الله می دانی مقصود از آیه شصت و دو در سوره نحل: «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ»<sup>۱</sup>، و می فهمی مراد از آیه بیست نهم در سوره بقره: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، آیه سی ام: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»، و آیه سی و یکم: «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»، و آیه بیست و ششم در روم: «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، و آیه بیست و هشتم: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، و آیه بیست و پنجم: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»، و اخبار مستفیضه: «نحن صنایع ربنا وبقیة الخلائق صنایع لنا»<sup>۲</sup>، چنانچه در مقاله اول بیان کردیم. و روایت غسل حضرت امیر علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را:

(اللهم ان هذا اول العدد، وصاحب الابدو نورک الذی قهرت به غواسق الظلم و بواسق العدم وجعلته بک ومنک والیک علیک دالاً دلیلاً روحه نسخه الاحدیة [فی اللاهوت] وجسده صورة معانی الملک و الملکوت و قلبه خزائن الحیّ الذی لا یموت طاووس الکبریا حمام الجبروت)،<sup>۳</sup> چنانچه در مقدمه کتاب عرض کردم، و حدیث طارق:

(الامام بشر ملکى، وجسد سماوى، وامر الهى، وروح قدسى، ونور جبلى، وسر خفى، ملکى الذات، الهى الصفات، زائد الحسنات، عالم بالمغیبات، خصاً من رب العالمین، ونصاً من الصادق الامین، وهیا کلاً طلسمیاً)،<sup>۴</sup> چنانچه نیز در مقدمه گذشت.

و نوشتن این قسمت از آیات و اخبار محلی دیگر لازم دارد.

۱- آیه ۵۹.

۲. نهج البلاغه: صبحی صالح، نامه ۲۸، ص ۳۸۶.

۳. ناسخ التواریخ: بخش زندگانی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، جزء چهارم از جلد دوم، ص ۱۶۴.

۴. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۷۲، به نقل از مشارق الانوار.

و در «صحیفہ حسینیہ» - روحی له الفداء - در دعای قنوت:

(لا اله الا انت، جعلت قلوب اولیائک مسکناً لمشیتک و مکمناً لارادتک، و جعلت عقولهم مناصب أوامرک [و نواهیک] فانت إذا [ثبتت] ما تشاء حرکت من أسرارهم کوامن ما اردت<sup>۱</sup> فیهم و ابتدأت من أرا دتک علی السنتهم ما أفهمتہم [یہ عنک] فی عقودهم بعقول تدعوک و تدعو الیک بحقایق ما منحتهم) قدری ملاحظہ صحیفہ اولیہ امیرالمؤمنین علیؑ را بنمایید. قدری ملاحظہ «صحیفہ ثالثہ سجادیہ» را بنمایید. و خطبہ مولانا امیرالمؤمنین علیؑ کہ ابن طاووسؒ ہم در «اقبال» در اعمال غدیر ذکر کرده مخصوصاً این فقرہ را تأمل کنید:

«و أشهد أن محمداً عبده و رسوله استخلصه فی القدم علی سایر الامم علی علم منه بانه انفراد عن التشاکل و التماثل من ابناء الجنس و انتجبه أمراً و ناهیا عنه اقامة فی سایر عوالمه فی الاداء مقامه». و به این مقام اشاره فرموده در اخبار کہ اگر امام نباشد، زمین اهل خود را فرو برد، چنانچه در بعض است یا عالم از ہم پباشد، چنانچه در بعض دیگر است، یا عالم از حین خلقت خالی از امام و حجت نباشد یا صامت یا ناطق، الی غیر آن‌ها از تعالیل. و الافایده امام صامت یا غایب چیست؟ باید شیخیہ را - خذلهم اللہ - تصدیق نمود در رکن رابع ولی چنین نیست، خود حجت علیؑ فرمود در روایت «احتجاج» کہ مثل من در زمان غیبت مثل آفتابی است کہ ابروی را فرا گرفته،<sup>۲</sup> و مع ذلك موجودات از وی در آن حال منتفع شوند. بلی چون مقام خلافت کبری و ولایت عظمی مقامی است کہ از معرفت آن ایادی کثیری قاصر است، لذا فرمودند تارة بر این کہ آل محمد اجل از این است کہ توصیف شود

۱. ما بطننت.

۲. در روایتی از امام صادق علیؑ نقل است کہ فرمود: «اجعلوا لنا رباً نؤوب الیه و قولوا فینا ما شئتم». و در بصائر الدرجات آمده است کہ فرمود: «اجعلونا مخلوقین و قولوا فینا ما شئتم فلن تبلغوا».

چنانچه در روایت حضرت امیر علیه السلام وارد شده، و اخیری فرمودند که «انزلونا عن الربوبية و قولوا فينا ما شئتم»، و ثالثه فرمودند: «ولو جهلوا لم يجحدوا لم يكفروا».

پس از راه قاعده معرفت نفس، چنانچه در عالم صغیر ملاحظه نمایید، قوه عاقله‌ای است برای انسان که تمام عمال نفس و بدن وی و افعال صادره و نظام به توسط آن باشد. پس همین نحو است عالم کبیر، باید خلیفه و ولی داشته باشد که تمام فیض عالم هر چه باشد، از نظر او باشد و به توسط وی باشد، و او خود عبد ذلیل مقهور در تحت اراده حضرت حق - عزّ اسمه - . و از همین قاعده معرفت و از این بیان هم معلوم شد که ولایت ولی، شخصی است نه کلی. زیرا هر فردی از بشر به ضرورت می‌داند که هر فردی از افراد انسان یک قوت عامله را واجد هست. پس باید عالم کبیر هم همین نحو باشد.

پس کلام بعضی از صوفیه و حکما که ولایت را کلی تصور کردند، بعید از حق است. کما این که لازم آن کلیت که ولایت ساریه باشد، ابعاد است، و غلط نظر به قاعده معرفت نفس. و لذا عقل را بابی، محلی محلی تعیین کردند از مثل دماغ یا قلب یا سینه کجا ساری است. و الا به قضان بدن نقص بر وی لازم آید. و این متوهم گمان کرده که احاطه، مستلزم کلیت و سرایت است. و این غلط است نقضاً به خود نفس که احاطه تامی دارد بر بدن. و نه کلی است و نه ساری.

و از اینجا حال ابلیس لعین هم واضح شد که شخصی است نه کلی، و نه ساری در عالم هم نیست و در خارج وجود دارد. ربطی به قوه خیالیه هم ندارد. زیرا قاعده معرفت نفس تو را هدایت می‌کند بر آن که کما آن که در بدنی قوه عاقله مطیع نفس و بقاء بدن و نظام آن و عمال آن و افعال آن به توسط وی است، و قوه خیالیه است شر و فاسد و مفسد و مخالف و سرکش، و هر نفسی نتواند وی را متقاد نماید و بذاته

منقاد نباشد، پس باید در عالم کبیر نیز ولی و خلیفہ‌ای باشد کہ بقاء عالم و عمال عالم و نظام عالم و حوادث عالم تماماً بہ توسط وی باشد، و خودش مصنوع و مربوط و محدث و مخلوق و ممکن و محتاج و مطیع حضرت حق است. و ابلیس هست کہ مخلوق و محدث و ممکن و مربوط و خبیث مخبث و فاسد و مفسد و لعین و رجیم و مخالف و معاند.

پس بعد از احاطہ بہ معنی ولایت و خلافت کبری، ولی در عالم کبیر می‌دانی کہ از این جهت ہم بوده کہ در روز عاشورا، کہ سید الشهداء شهید شد و سید سجاد را فی الجملہ غشوہ‌ای روی داد، عالم منقلب شد؛ تمام کرہ متزلزل گردید و چہ حوادث در اکناف عالم حادث شد چنانچہ مورخین بزرگ این معنی را نوشتند کہ در همان سال در روز عاشورا در اکناف عالم چہ واقع شد؛ آن‌هایی را کہ ملتف شدند. و الا غیر ملتفت الیہ الی ما شاء اللہ. زیرا مردم ہم بی علم بودند ہم بی اطلاع و لوازم اطلاعات در عالم نادر بوده آن‌ها، نیز در محسوسات. علاوہ، داعی بر ضبط و ثبت نبوده غالباً. زیرا حال آن عصر در جهالت این قسم از علوم هویدا بوده، والا در غیر محسوسات کہ غیر خداوند و اختیار معصوم راہی نیست، کہ بعض از آن را در اخبار اشارہ فرمودہ؛ ملاحظہ بفرمایید. از آن مؤرخین اعتضاد الدولہ<sup>۱</sup> کہ در کتاب «حجة السعادة فی حجة الشهادة» مقدار کثیری از انقلابات سنہ شہادت آن مظلوم را در کرہ مقرر فرمودہ.<sup>۲</sup>

بلی اگر عقل را اضطرابی حاصل شود، نظام بدن مختل گردد و افعال عمال

۱. وی محمد حسن اعتماد السلطنة است.

۲. در این کتاب کلیه وقایعی کہ در جای جای کرہ زمین و ربیع مسکون اتفاق افتادہ گرد آوری شدہ است مثلاً حوادثی کہ در سال شصت و یکم ہجری قمری در ممالک آسیا واقع شدہ از ص ۵۰ تا ۹۰ و کلیہ وقایعی کہ در آفریقا واقع شدہ از ۹۴ تا ۹۶ و کلیہ وقایعی کہ در ممالک اروپا واقع شدہ از ۹۹ بہ بعد ثبت شدہ است.

مضطرب، و شکی نیست. پس ای عزیز من، غفلت از نفس خود ممکن و خود را بشناس تا همه چیز بشناسی اگر چه خوب فرموده است:

معرفت نفس خدا دادنی است      تا ندهندت شناسی خدای

بلی، اینها تمام مفاسد نشناختن نفس و ثمرات آن است که در مقدمه کتاب بیان نمودم چه مفاسد از نشناختن حاصل شود که جهل به مقام خلافت کبری یکی از آن‌ها است.

باری چون قلم به اینجا منتهی شد، بگذریم. مقصود از اطاله، دفع حیرت از حمله علم بوده در این قسمت از اخبار صحاح بلکه متواتره بلکه ضروری، چنانچه اشاره نمودم.

### چهل و دوم

اینک احیاناً در یومیه بعضی از اعضای انسانی جهیدن نماید و مثل زنگ ساعت در سه مرتبه می‌زنه که آن را اختلاجات گویند. و مجلسی رحمته الله علیه از ذی القرنین هم برای زدن هر عضوی اثری بیان کرد از خیری و شری که وارد بر انسان شود. و تجربه هم نمودیم در صورتی که واقعیت داشته باشد و مرض نباشد، صحیح یافتیم. و مجلسی رحمته الله علیه دعوی صحت نموده به تجربه.

پس در این صورت آیا علامت است برای حدوث حادثه یا مقتضی است از برای آن و یا علت است برای آن اگر اصلاً در دار وجود. وجود را مبدء تصور علت بشود. با آنکه اطلاق بر مبدء هم غلط است عقلاً و نقلاً. در دعای عدیله وارد است. بودی قبل از ایجاد علم و علت. و چون مثل بقیه اعمال نفس، آلت و عمله است، هر کدام گفته شود، ضرری ندارد. چه آنکه بالوجدان می‌بینیم که این اعضاء که حرکت خاص می‌کنند؛ ظاهر می‌شوند، عدیمة الشعور است.

و نیز علاوه بر برهان، وجداناً می‌بینیم که در بدن یک نفس زیاده مدیر وی

نیست. و نیز بالوجدان می بینیم که حیات این اعضا تماماً از نفس است. در این صورت خواهی بگو علت است، خواهی بگو مقتضی، چنانچه حق همین است، و خواهی بگو علامت مثل بقیة عمال وئ، از داخلیه و خارجیه از انسانیه و حیوانیه و نباتیه ابدأ و اصلاً جایی خراب نشود و ضرر به جایی نرساند.

پس وقتی که در انسان این معنا معلوم شد، البته می توانی از راه قاعده معرفت نفس حکم نمایی به آنچه حکما گفتند در نجوم از صحت و سقم وی. زیرا علاوه بر دعوی اجماع مجلسی رحمته اللہ علیہ که این کواکب عدیمة الشعور است، بلکه نسبت ادراک را به زنادقه داده. و علاوه بر اخبار که می فرماید عدیمة الشعور است، چنانچه از مولانا امیر المؤمنین رحمته اللہ علیہ مذکور است که: این ستاره هایی که در آسمان است، شهرهایی باشند مثل شهرهایی که در زمین است. و در روایت دیگر: همه ستاره ها مثل کوهی است در زمین.

همین قاعده حاکم است که آن ها عدیمة الشعورند. پس قبول به ثبوت عقول و نفوس از برای آن ها چنانچه حکماء قدیم گفتند، عاطل و باطل است. و نیز اگر شخصی قائل شود به تأثیر آن ها در حوادث کون به نحو اقتضاء، چنانچه ظاهر اصحاب است، یا غیر این از تأثیرات، ضرری ندارد. چه آن که حضرت کبریایی را عمالی است در عالم ملک و ملکوت، و ابدأ موجب شرک نیست در عالم ثبوت. بلکه ممکن است که آن ها را حضرت حق ایجاد فرموده و سبب و یا علامت فلان حادثه قرار داده باشد.

پس همان نحو که در انسان صغیر مستلزم تعدد نفوس و استغناء از نفس و مستلزم ادراک هیچ کدام نیست و هم نحوی علامت است از برای حدوث حادثه و از اعمال نفس محسوب است، به همین نحو می توان حکم نماییم در عالم لاهوتیه که یک نحوه علائم بودن این کواکب در حادثه و مستلزم تعدد خدا و مستلزم استغناء و مستلزم ثبوت عقل و نفس هیچ کدام نیست برای آن ها. پس اصلاً و ابدأ قول



مذکور ضروری به جایی ندارد در عالم ثبوت. بلی کلام در محل اثبات مقام دیگری لازم دارد. و در بیان وجه حدیث شریف همین مقدار از شرح کافی است. و حقیر این مقدار را فی الحقیقه چون ندیدم که احدی شرح داده باشد، سرمشق قرار دادم که راه فکر در حدیث شریف باز نمایم و الا وجوه دیگری نیز به نظر می آید: بعضی راجع به اصول الدین و به فلسفه و فروع دین، و برخی راجع به اخلاق و نبدهای راجع به عوالم قبل و بعد.<sup>۱</sup>

علاوه بر این که بنای این رساله بر اختصار بوده حتی الامکان. و شما بعد از احاطه به آنچه بیان کردم، تأمل فرموده وجوهات دیگر را به سهولت می توان استخراج نمود بعد از توسل به حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - . واللّه هو الهادی.

۱. در سوره کهف: آیه ۱۰۹، «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا \* لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي». در سوره همام: آیه ۲۷، «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ بَمُدَّةٍ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ».

## [نتیجه سخن:]

### [عظمت معرفت نفس و راههای رسیدن به آن:]

مخفی نماند که اگر محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دعوی نبوت خود معجزه‌ای نمی‌داشت مگر فقط بیان همین حدیث شریف قسم به ربِّ العزّة که بر عقلاء عالم از ذوی الادیان لازم بود که تسلیم وی شوند. ملاحظه نمایید یک نفر آدم که یتیم بوده، پدر و مادر ندید، و در یک دهی که در میان دو کوه سیاه واقع شده و خالی از هر چیز است، متولد شده و در بادیه میان مردم جهان نشو و نما کرده، و عشائر و قبائل افق وی در بی‌ادراکی به مرتبه‌ای باشند که جماد مصنوعی خود را ستایش نمایند. و خود وی امی بوده باشد نه مکتبی نه خطی و نه قلمی و نه قرائتی. بعد از چنین آدمی یک کلمه‌ای صادر شود که بیش از یک جمله نباشد و زیاده بر یک مبتداء و خبر نباشد و مشتمل بر تمام معارف حقه بوده باشد. از زمان اول عالم تا آخر آن به مقدار طاقت و قدرت بشری و حاوی تمام معانی مبدأ و معاد بوده باشد، و متکفل تمام حقایق عوالم بوده باشد و از آنچه در وی است. ﴿قَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۱</sup>

پس ای عزیز من، ما سابقاً قبل از دخول در این خاتمه در نتیجه مقاله سوم گفتیم که تو را سه چیز لازم باشد:

**اما جهت اولی** را در همان نتیجه بیان نمودیم که تحصیل علم به نوامیس شرعیه بوده باشد و عمل بر طبق آن، به نحویکه مقرر کردیم.

و اما جهت ثانیه که علم به اصول الدین و شعب آن:

که وعده دادیم بیان آن‌ها را در خاتمه، همین است که بیان کردیم از برای تو از تحصیل علم به اصول الدین و شعب آن.

و مخفی نماند که شهید علیه السلام در «لمعه» می فرماید در کتاب قضاء که: اجتهاد نوری است خداوند در قلب هر که بخواهد، می اندازد،<sup>۱</sup> چنانچه روایت عنوان در «بحار» از حضرت صادق علیه السلام دال بر این معنا است، ولی مع ذلک از برای جد و جهد و طلب مدخلیت تامی در وی باشد. پس همین نحو به شما می گویم که اگر چه شعر:

معرفت نفس خدا دادنی است      تا نشناسی<sup>۲</sup> نشناسی خدای

ولی طلب و جد و جهد و استغاثه و تضرع و توسل به وسائط فیض، خاصه خلیفه عصر و سلطان وقت - عجل الله فرجه - مدخلیت تامی دارد.

و اما جهت ثالثه که عبارت از اصلاح نفس باشد:

آن هم کافی است تو را این حدیث شریف که مجلسی علیه السلام در «السماء و العالم» از مجاشع نقل کرده و آن این است که می فرماید: مردی مجاشع نام داخل شد بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و عرض کرد: یا رسول الله، چگونه است طریق شناختن خداوند؟ پس فرمودند صلی الله علیه و آله که شناختن خداوند حاصل می شود به شناختن نفس. پس عرض کرد: یا رسول الله چه نحو است است طریق موافق حق؟

پس فرمودند صلی الله علیه و آله که راه موافقت حاصل شود و تحقق پیدا کند به مخالفت نفس.

پس عرض کرد: یا رسول الله، چگونه است طریق رضای حق؟

پس فرمودند صلی الله علیه و آله: طریق تحصیل رضایت وی غضب نمودن و سخط کردن بر

نفس است.

پس عرض کرد: یا رسول الله، چگونه است طریق رسیدن به حق و وصل به وی

شدن؟

پس فرمودند: منع و طرد و هجر نفس نمودن.

۱. لمعه: ج ۱، کتاب القضاء، ص ۲۷۸.

۲- تا ندهندت صح.

پس عرض کرد: یا رسول الله: چگونه است طریق طاعت حق؟  
پس فرمودند ﷺ: به عصیان نفس است.

پس عرض کرد: چگونه است رسیدن به ذکر حق؟  
پس فرمودند ﷺ: به فراموش کردن نفس.

پس عرض کرد: یا رسول الله، چگونه است طریق فراموشی نفس.

پس فرمودند ﷺ: که وحشت داشتن از نفس. پس فرمودند: استعانت و طلب یاری کردن به حق بر غلبه نمودن بر نفس. انتهى<sup>۱</sup>

حدیث شریف، مطابق با آیات متکاتره در سوره والشمس: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾<sup>۲</sup> و در سوره اعلی: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى \* وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى \* بَلْ تُؤْتَوْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾<sup>۳</sup> تا آنجا که فرموده: ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾<sup>۴</sup> و با اخبار متواتره که از آن جمله نیز مجلسی رحمته الله علیه نقل فرموده و در مقدمه کتاب هم ذکر کردیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: استقامت پیدا نکنند دین احدی مگر آن که نفس خود را شناخته باشد. مراجعه نمایید.

و این دو حدیث مطابق با آیات کثیره و اخبار متواتره و عقول خالی از شوائب و اوهام و مطابق با تجربیات و مکاشفات و ذوق سلیم است.

مخفی نماند که بعد از ذکر حدیث اول خود مجلسی می فرماید: طوبی از برای کسی که عمل نماید به مضامین این حدیث و تخلیه نماید خود را از هموم کلیه و باقی نگذارد از برای خود مگر یک همی. پس در جهت ثالثه که اصلاح نفس باشد نیز همین حدیث را سرمشق قرار دادن، کافی و وافی است به نهایت درجه کفایت.

۱. بحار: ج ۶۷، ص ۷۲، چاپ بیروت؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۱، ص ۱۳۸؛ عوالی: ج ۱، ص ۲۴۲.

میزان عربی: ج ۳، ص ۱۸۷۷.

۲. آیه ۸ و ۹.

۳. آیات ۱۳ تا ۱۶.

۴. سوره اعلی، آیه ۱۷ و ۱۸.

ولی دانسته باش ای عزیز من که انسانی را که وارد دنیا نمودند به منزله هیولایی است. و اعتقادات و اعمال و اخلاقی را که تحصیل می‌کند، به منزله صورت است. بلکه حقیقت همین نحو است به تنزیل و تشبیه است.

پس هر که اعتقادات صحیحه و اعمال حسنه و اخلاق پسندیده تحصیل نمود، صورت نوری پیدا کرد و داخل در زمره انوار مقدسه شد از ملائکه و انبیاء و اوصیاء و مؤمنین. و هر که اعتقادات فاسده و اعمال سیئه و اخلاق رذیله را تحصیل نمود، صورت ناری پیدا کرد و داخل در زمره شیاطین شد. و معلوم است که محل طایفه اولی بهشت است و دومی جهنم. چنانچه این معانی در اخبار سابقه تصریح فرمودند امیرالمؤمنین علیه السلام و صادق علیه السلام.

پس تو باید یکی از دو صورت به خود ببندی و یکی از دو لباس باید بپوشی. و از دنیا خارج شوی و به یکی از دو طایفه ملحق شوی و به یکی از دو محل واصل شوی. و واسطه بین هیچ کدام نیست. و قسم به رب العزة که این معنا بدیهی عقل و ادیان است. و تو خود می‌دانی، چه لباس داری؛ چه مردم بدانند و چه ندانند. و نادرست که بدانند ولی خود می‌دانی، به فکر خود باش. و کار حکیم عادل، جزاف و گزاف نخواهد بود. معاذ الله حاشا الله.

و طریق تحصیل صورت نوری نمودن، چنانچه [در] روایت وارده از حضرت صادق علیه السلام [آمده]: عمل بر طبق نوامیس شرعیه است که جهت اولی لازمه التحصیل بوده که در نتیجه بیان کردم. و خلاف قوانین شرعیه، تحصیل صورت ناری است. و تحصیل اعتقادات شرعیه که جهت دومی، لازمه التحصیل بوده که در خاتمه بیان کردم. و خلاف اعتقادات شرعیه، تحصیل صورت ناری است. و تحصیل اخلاق پسندیده که جهت سومی لازمه التحصیل است، تحصیل صورت نوری است.

و این معنا همان است که علما و حکما و عرفا و صلحا فرمودند که انسانی مرغی است بی پر و بال افتاده باید دو پر تحصیل نماید تا از حضيض ذلت ناسوت خود

راهه اوج عزت ملکوت و جبروت رسانده، و یک پر آن علم است و یکی عمل است. و هر که این پر پیدا نمود، صورت نوری پیدا کرد و نجات یافت. و هر که این پر پیدا نکرد، صورت ناری پیدا کرد و هلاک شد. و اولی به بهشت رفت و دومی به جهنم. و بسیار متین فرمودند.

و پر عملی آن بوده که در خاتمه بیان کردم که جهت دومی لازمه تحصیل بوده. و پر علمی پایه جوارح است که در نتیجه بیان کردم که جهت اولی لازمه تحصیل بوده. و یا به تخلیه از رذائل و تخلیه به فواصل است که جهت سومی لازمه تحصیل است. و صفت خوب و بد بر احدی مخفی نیست که انسان وی را بنگارد، ولی توضیحاً و ارشاداً فی الجمله اشاره نمایم که سرمشق باشد و الاشعب وی بسیار است:

اوصاف خوب عبارت است از علم و عقل و حلم و توبه و انابه و تفکر و ریاضت و خوف و رجاء و توکل و تسلیم و تفویض و تذکر و زهد و اخلاص و صبر و استقامت و شکر و حیاء و انفاق و تواضع و یقین و احسان و بصیرت و شجاعت و غیرت و صفاء و وفاء و تعظیم حرمت الله و ورع و محاسبه و بیداری و فرار از دشمن و شنیدن حق و رعایت خلق و خالق و مراقبت و رضا و مهربانی به مردم و اداء حقوق آنها و صدق و فتوت و بسط وجه و غناء و همت عالیه و محبت حق و تابعین وی و امانت و عدالت و تحیت و انس الی غیر اینها از سجایای حمیده و اوصاف پسندیده.

و هر چه ضد این است، اوصاف بد است مثل شک و جهل و حسد و تکبر و غیبت و فجور و طمع و خیانت و امثال اینها.

به اولی صورت نوری پیدا شود و به دومی صورت ناری حاصل گردد. و این اوصاف را اگر چه شعب بسیار باشد، ولی مختصراً تحصیل ملکات پسندیده و دفع اخلاق رذیله که هر دو تعبیر به اصلاح نفس نمایم، یک امهات و عمده‌ای و یک

شعب و فروعی دارد، اگر به آن عمده و امهات پردازی، شعب نیز حاصل شود. و آن امهات چند چیز است، ولی اُس و اصل آن دو چیز است که اگر به آن دو چیز رفتار نمایی، بار به منزل برسانی:

اولی آن محاسبه نفس است که بومیه وقتی مقرر نموده در آن وقت نفس را حاضر نموده و با وی محاسبه کرده که در این شبانه روز چه کرده است. پس اگر سودی برده، تشکر نماید و اگر زیانی وارد کرده هم تدارک نماید و هم نفس را تأدیب نماید که دیگر عود به آن زیان کاری نکند. که آن یکی از فقرات حدیث شریف مجاشع بوده باشد که طریق رسیدن به حضرت کبریایی باشد. عزیز من حجت تمام است بر مردم، ابدأ جای عذر نیست. قل لله الحجة البالغة.

رسول اکرم ﷺ این امت مرحومه را در احتیاج باقی نگذاشت و رحلت نمود. مدت سیصد سال تا اول زمان غیبت کبری همیشه این ائمه دوازده گانه در مقام تبلیغ آنچه لازم بوده، فرمودند. لذا علمای شیعه اجماع دارند که باید این اخبار صادره از آنها عمل شود، بین آنکه بگویند قطعی الصدور است و بین آنکه علم عادی به صدور است. پس حجت تمام است، فقط در [کتاب] «وسائل» که قطب رحای فقه است و چشم و چراغ شیعه، بیست و سه روایت دارد بر لزوم محاسبه نفس. آیا شده از تو چنین عملی صادر شود؟ تحقیقاً نهی. فقط یک قبای استجاب بر قدوی دوختی و بروی پوشاندی و گفתי برو به سلامت.

نه چنین است عزیز من! احکام الهیه دو قسم است: امر است و نهی و لازال باید اهم مقدم داشت نه پنج قسم. و آن دو قسم هم که اختیار شده آن هم اسماً نه رسماً. پس نه چنین است. بکن این قبا را از وی. تو از ثمرات وی غافل. نفس تو نمی‌گذارد عمل کنی. به این نحو حیل و دسیسه نماید نزد تو و تو را به این بهانه گول زند؛

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾<sup>۱</sup> ناجح باشد؟ حاشا ثم حاشا، کلا ثم کلا!

اگر خواهی که گردی مرغ پرواز جهان جیفه پیش کرکس انداز

و خود را فوراً مؤدب به آداب شرع نما و در زمره روحانیین داخل شود عزیز من، به اسم اکتفا مکن. اسم را اثری نیست. مسمی فایده دارد. به اسم مؤمن احدی به آسمان نرود. به حقیقت ایمان و مسمای مؤمن انسانی عروج به آسمان نماید.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی این<sup>۱</sup> ره که تو می روی به ترکستان است.

پس عمل لازم است. اگر دیدی که عمل نداری، یا غیر را دیدی ندارد، البته بدان که در آن ماده علم نیست. ابلیس تو را به اسم گول نزند. **أَعْلَمَكُم بِاللَّهِ أَخْشَاكُمُ.**

و در اصول در باب حجیت قطع که علما می گویند عمل بر طبق قطع واجب است، گفته اند: این وجوب عقلی است. و ما در آنجا گفتیم که این وجوب جبلی است. زیرا حرکت بر طبق علم، جبلی حیوانات است.

چه نحو می شود انسانی علم به شیر داشته باشد که متوجه وی شده و مع ذلک از وی فرار نکند. پس بناءً علیه انسانی از موش پست تر است. زیرا به محض آن که فهمید گربه در مقام گرفتن وی باشد، فرار کند، و حال آن که عقل ندارد.

پس فرار نمودن حیوانات از ضرر و مفاسد و حرکت بر طبق مصالح و منافع، جبلی باشد؛ ربطی به وجوب عقلی ندارد، به لحاظ همان جبلیت که در حیوانات عجمه ملاحظه می شود. پس با این جمله اگر انسانی عمل نداشته باشد، چگونه بتوان گفت عالم است. پس غیر ملعبه ابلیس و متابعت هوا چیز دیگری نیست. پس تو البته محاسبه نفس را مداومت نما تماماً ابواب علوم بر تو گشوده شود. و حرف دوست از دشمن تمیز دهی، چنانچه در مقدمه کتاب شرحی مبسوط راجع به این خیانت دشمن داخلی به لباس دوست صمیمی ابراز داشتم. و به همین، اشاره فرمود در آیه کریمه: **«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ».**



و اما دومی از آن امهات مخالف نفس است، که آن فقره دیگر از حدیث مجاشع می‌بوده که طریق موافقت حضرت حق باشد. و این امر عظیمی است و پهلوانی می‌خواهد که اقدام نماید:

کار هر بز نیست خرمن کوفتن      گاو نر می‌خواهد و مرد کهن

این معنا امر وجدانی است. تو چند روزی با وی ستیزه نما و مخالفت کن تا ببینی در خود چه می‌بینی و چه حقایقی را درک می‌نمایی و چه ابواب نور بر تو مفتوح می‌شود که اگر شی‌ای بنگارم، چندین اسفار شود، بلکه نمی‌توانم گفت نبذه‌ای از آن را. و الی‌الآن احدی پیدا نکردم که بگویم. همانا که آن مرد چراغ در روز روشن برداشته بوده و می‌گشت و می‌گفت: عقب یک آدمی می‌گردم. این مختصر گنجایش وی را دارد:

نمی‌دانم که‌ای هر جا که هستی      خلاف نفس عادت کن که رستی

### [جهان قهرمان، پوریای ولی کیست؟]

و حقیر یک قصه از خلاف نفس با تو می‌گویم و کتاب را به وی تمام می‌کنم. و آن این است: که معمول است در ممالک در بلدی ورزش خانه تربیت دهند. و به دواعی متعدده مردم می‌روند به آن زورخانه و آزمایش قوت نمایند. و در آن زورخانه‌ها مثل حمام خلیفه باشد که مدیر آن مکان رسیدگی نماید از هر جهت لازمه و بعد از فراغ از ورزش و استراحت برای بیرون آمدن آن خلیفه و مدیر به نفسه در حق پهلوانان دعا می‌کند و مستمعین آمین می‌گویند. ولی در ایران اغلب نقاطی را که مطلع بودم بلکه شنیدم هم و از قرار معلوم در سایر ممالک نیز چنین است که آن خلیفه و مدیر زورخانه در دعای خود آن پهلوانان را به پوریای ولی قسم می‌دهند و ابداً در قسم وی و دعای وی اسماء جلاله یا اسامی انبیاء معروف یا ائمه دوازده‌گانه و یا ملائکه در بین نیست فقط قسم وی به پوریای ولی است و لازال

می‌گویند که خداوندا، به حق پوریای ولی<sup>۱</sup> که کذا و کذا. موقعی در تفحص برآمدم که این پوریای ولی کیست که چنین امتیازی به وی داده شده.

هر چه تفحص کردم از مظان ذکر انبیاء و اولیاء و از صاحبان اطلاع از مورخین و اهل منابر، چیزی دست نیامد تا آن‌که یک وقتی بر خوردم به کتابی طبعی و نه خطی و معتبر نه غیر معتبر. ولی اینک هر چه فکر کردم، به نظرم نیامد اسم کتاب. بلکه در دو کتاب دیدم. و در آنجا دیدم که تفصیل حال پوریای ولی را نوشته بود که پهلوانی بوده که به مقام قرب ولایت رسیده بود. لذا به مناسبت حکم و موضوع پهلوانان دنیا، اسم وی را در عمل خود نگاه داشته‌اند و وی را شفیع خودشان قرار دهند.

و ملخص قضیه از حیث مضمون وی این بوده که زنی بود صالحه صاحب خانواده عزت و مکنّت و شوهر مرده. و اولاد وی منحصر به یک پسر بود. و این پسر به زورخانه می‌رفت و به عمل پهلوانان اشتغال داشت. تا روزگار اینها را بیچاره نمود و فقیر و ذلیل و خوار و خفیف شدند در آن قریه، و چنان که معامله اهل دنیا به همین نحو است. روزی پسر به مادر خود گفت: ای مادر، ما دیگر در این قریه نتوانیم زندگی کنیم. مردن بهتر است از این حیات و زندگی چه باید کرد؟

مادر وی گفت به وی: ای فرزند جانم، من هم این معنا را نیز ملتفت شدم ولی چاره چیست؟ اگر به حرف من گوش دهی، صلاح این باشد که ما از این قریه به یک قریه بعید از مسقط الرأس برویم که احدی آنجا ما را نشناسد. اگر خداوند برای ما فرجی ساخت، دوباره برگردیم به وطن خودمان والا در همان مکان بمانیم تا بمیریم. پس تراضی کردند و موافق در رأی شدند و خارج از مسقط الرأس گشتند و

۱. نام وی محمود خوارزمی است که در سال ۷۲۲ از عالم رفته و قبرش در خوارزم است در باره او نک: زندگی و روزگار و اندیشه پوریای ولی (پهلوان محمود خوارزمی) از حمیده حمید؛ ورزش باستانی ایران از پرتو بیضایی ص ۱۱۱-۱۱۳؛ ریاض الجنة نخجوانی، ص ۸۰۷؛ صبح گلشن، چاپ هندوستان، سال ۱۲۹۵ ص ۲۳۰-۳۸۲؛ ریاض العارفین، چاپ تهران ۱۳۰۵ ص ۱۲۴-۱۲۵؛ قاموس الاعلام، ص ۳۶۰۲-۱۳۱۴.

به آن قریه منظوره رفتند و آنجا ماندند.

و این پسر آنجا نیز به بطالت عمر خود را به سر می برد. تا آن که پس از مدتی در آنجا سلطان آن مملکت اعلانی دارد به تمامی ممالک فضلاً از اکناف مملکت خود که بعد از چندی، فلان سال در فلان ماه در فلان روز در پایتخت مملکت ما در فلان میدان، پهلوان خاص ما که اسم وی و نام وی پوریا است، حاضر می شود برای نمایش و برای تصارع و کشتی گرفتن با پهلوانان. و هر که در آن وقت پهلوان ما را به زمین زد و بر وی غالب شد، علاوه بر جایزه ها که حضار و اعیان مجلس می دهند، آن پهلوان غالب هر چه از سلطان خواهش نماید و طلب کند، داده می شود.

پس وقتی که این اعلان شیاع پیدا کرد از اکناف ممالک فضلاً از اطراف مملکت خود، پهلوانان به طمع و رجاء اسم گذاری همگی متوجه پایتخت شدند برای یوم موعود. و آن زن صالحه غریبه آواره از وطن هم این معنا و این اعلان را شنید، و به پسر خود گفت: ای فرزند من، چنین حرفی شنیده ام و ظاهراً صدق است. خوب است ما هم برویم پایتخت. تو که همه عمر خود را صرف زورخانه نمودی و پهلوان شده ای بلکه تو با پهلوان سلطان، پوریا کشتی گرفته و غالب شوی و امورات خودمان را اصلاح کنیم و عزت رفته را عود دهیم.

و آن پسر چون خیلی میل داشت که برود پایتخت برای تماشا و اسباب فراهم نمی شد، حرف مادر را غنیمت شمرده و فرصت پیدا کرد و گفت: بلی، خوب گفתי همین نحو است باید رفت. و دیگر به روی خود نیاورد که من ولو به زورخانه رفتم ولی زور و بازو و قوت و هنر و شجاعت ندارم؛ پهلوان نشدم، خصوصاً این قسمت از پهلوانی که بتواند با پهلوان شخصی سلطان مثل پوریا را غالب شود. اسم وی مشهور آفاق بوده و هنر و شجاعت وی ضرب المثل بوده. و طراری شیردلی وی و فنون پهلوانی وی شایع بوده. و این پس کاملاً می دانست. ولی چون میل رفتن برای تماشا داشت، ابداً اظهار عجز خود را به مادر نکرد و بیان واقعه را ننمود. و بسیار

رغباتی ذکر نمود از برای رفتن و مرغباتی و مشوقاتی بیان کرد تا آنکه با مادر خود حرکت نمود و رفتند و به مرکز رسیدند و منزل گرفتند و توقف کردند تا موعد رسید و موسم در آمد.

روز قبل از موسم مادر آن پسر حلوایی زیاد عالی پخته کرده و مجموعه‌ای پر نمود و سرگذر چهار راهی بر آمد و آنجا نشست. و هر که از آنجا ذهاب و ایاب کرد از صبح تا شب، طبق را نزد وی برده تمنا کرد که قدری از این حلوا میل بنمایند و این کنیز خودتان را دعا بفرمایید که حاجتی دارد نزد خداوند اجابت فرمایند. و هر شخص مقداری چشید و دعا کرد. اتفاقاً در همان روز پوریای پهلوان سلطان با خدام و نوچه‌ها و رؤسای پهلوانان با طمطراقی تام از آنجا عبور کردند. و آن زن که علی‌الرسم قیام نموده و طبق را نزد آن‌ها برد و تکلیف کرد به خوردن و دعا کردن.

پوریای پهلوان سلطان گمان کرد که این زن فقیر است یا حاجت نزد سلطان دارد. نزد وی رفته و حاضر شد و بناء گذاشت و مصمم گشت که بشخصه حاجت وی را انجام دهد هر چه باشد کائنا ما کان.

گفت: ای بیچاره مادر، هر چه حاجت تو باشد، بگویی به من تا انجام دهم. هر چه باشد، الساعه انجام دهم.

زن که نمی‌شناخت این کیست، لذا گفت: ای بنده خدای، خداوند به تو جزای خیر دهد. فقط شما دعا بفرمایید زیرا حاجت مرا غیر خداوند احدی قدرت بر اجابت ندارد.

پوریای پهلوان اصرار نمود که حاجت تو چیست؟ هر چه باشد، من اجابت کنم و قادرم بر اجابت.

آن زن انکار نمود و اصرار که شما نمی‌توانید فقط دعا کنید. تا بالاخره از کثرت اصرار آن پهلوان پوریا زن عاجز شد و گفت: اینک که خیلی اصرار داری تو، می‌دانم گفتم به شما بی‌فایده است خلوت نمایید به شما مطلب خود را محرمانه بگویم.

پوریای پهلوان کناره اختیار کرد. زن که قضیه خانواده‌ای خود و عزت خود و ابتلائات خود و آوارگی خود و سرگذشت خود تا آمدنش به آن شهر برای چه مقصد برای وی بیان کرد، آن پوریای پهلوان همان‌که آن قصه بشنید، آهی از نهادش بر آورد و غوغایی در اندرونش هویدا شد. عقل بده تو حاجت آن زن را که گفت غیر خداوند احدی قدرت بر انجام ندارد و بیچاره اظهار هم نمی‌کرد. و توگفتی که ما قادریم و اصرار نمودی که بگو انجام دهم تا بیچاره سر خود را نزد تو فاش کرد.

نفس فریاد بر آورد که ای پوریای چه خیال داری؟ سلطنت آماده را چگونه از دست بدهی! علاوه این‌که مغلوبیت را در دنیا چگونه تحمل کنی؟ و این بدنامی بعد از نیک‌نامی را چگونه قبول کنی؟ و جنود عقل با جنود ابلیس تهاجم نمودند. جنگ نمایانی در باطن پهلوان به وقوع پیوست. و بیچاره پوریای پهلوان در حیرت فرو رفت که جواب زن را چه گوید.

و زن که هم از مشاهده حیرت آن مرد و اضطراب وی به حیرت مانده.

بالاخره «بعد اللتیا واللتی»<sup>۱</sup> آن پهلوان با جنود ابالسه جنگی نمایان نمود و چون واقعاً پهلوان بود، غالب آمد و جنود ابالسه را متفرق نمود. رو نموده به آن زن که سر را بلند کرد و گفت: ای زن، من پوریای پهلوان سلطان را می‌شناسم به خوبی. و شجاعت و هنر وی را می‌دانم کاملاً. و من گمان ندارم پسر تو از عهده وی بیرون آید. بلکه غیر پسر تو هم نتواند از عهده وی بیرون آید و خود سلطان هم این معنا را فهمیده که کار احدی نیست که بر وی غالب آید که این اعلان را داده. والا اقدام نمی‌کرد بر این.

پس زن همین که این بیانات شنید، دنیا را در نظر خود تیره و تار دید، و آه از نهادش بیرون آمد. ولی از دعای خود غافل نشد و مایوس نگشت.

بعد پوریای پهلوان گفت: پسر تو را اقلأ من از دور مشاهده می‌کنم بینم. زیرا من به نگاه کردن یک مرتبه هنر او را می‌شناسم و به تو خبر می‌دهم. آن زن پهلوان را برداشته، همراه خود برد. و پسر را از دور در جامهٔ رجال ارائه داد و پوریای پهلوان او را به خوبی شناخت و برگشتند و به زن گفت: کار تو ابدأ علاج ندارد. فلک هم نمی‌تواند این پوریای پهلوان را به زمین بزند فضلاً از پهلوانان دنیا، چه برسد به این پسر تو که ابدأ هم آثار پهلوانی و شجاعت در وی ندیدم. این بگفت و برفت و به اصحابش رسید. خداحافظی نموده و به منزل مراجعت کرده. و مجدداً با نفس منازعه و مخاصمه و محاربه نموده با بیانات سابقه در محاکمه تاصبح شد.

و از آن طرف آن زن هم افسرده حال به منزل خود مراجعت کرده و از دعای خود مأیوس نشده، و پسر خود را تحریص نمود؛ ترغیب کرده که فردا بعد از جمعی که با پوریای پهلوان کشتی گیرند، بعد تو برو به میدان و با وی مصارعه و کشتی بگیر. و پسر وقتی که این مطلب از مادر شنید، خندید و سرّ خود را فاش کرد و گفت: ای مادر، من که پهلوان نیستم. ولی دانسته باش، فردا هر پهلوانی با پوریا ستیزه کند و در افتد، ورافتد و هلاک شود. مادر این پوریا داستانی دارد. شیر درنده است! قضایایی دارد. شهرهٔ آفاق است من کجا و پوریا کجا! و فی المثل ماللتراب و رب الارباب!

مادر بعد از استماع این کلمات از خداوند خود و از دعای خود باز مأیوس نشد، و اصرار کرد که ای فرزند عزیز من، تو البته فردا برو کشتی بگیر تو با این پهلوان پوریا و تو را ضرری ندارد. زیرا احدی در اینجا تو را نمی‌شناسد. و این کشتی گرفتن تو با وی باعث آن شود که اسم تو در صفحه روزگار باقی ماند الی الابد ولو به زمین خوردن باشد، و نزد سلاطین معروف شوی و در ممالک و بلاد مشهور گردی ولو به مغلوبیت. و مرجحاتی و مرغباتی و مشوقاتی زیاد از برای پسرگفت تا پسرراضی و مصمم شد که فردا با پوریای پهلوان نامی دنیا کشتی بگیرد: اگر به زمین زد وی را مطلوبش حاصل، و اگر نزد و مغلوب شود، فوایدی برده.

چون فردا شد و مجلس تشکیل شد پوریا مثل شیر درنده و پلنگ خون خورده در میدان در آمده و گرد میدان گشته و مبارزت طلب کرده، قریب چهار ساعتی هر که به میدان آمده از پهلوانان ممالک خارجه و داخله، و حمله بر پوریا کرده، به حمله اول او را از پای در آورده و به زمین زد؛ یا تلف شد یا مجروح یا محضر. و صدای احسنت احسنت و مرحبا و مرحبا یا پوریا گوش فلک را کر کرده.

ولی پوریا هم نظر وی به جانب و اطراف میدان که آن پسر آن زن چه وقت بیاید که کار خاتمه یابد. که ناگاه دید آن جوان لباس پوشیده و به میدان داخل شده و حمله بر پوریای پهلوان نمود. قریب دو ساعت تمام با آن جوان مدارا کرد و به خرج وی داده که تو هنر و شجاعت و زور بازویی داری. و به خرج حضار داد که این جوان با من مقاومت می‌کند و تمامی اهالی مجلس گردن بلند کردند که جوان کیست و کجایی است که با پوریا مقاومت کرده و پوریا را دو ساعت به تعب در آورده. تا پس از مدتی که تمام مردم را پوریا خواب نمود، پوریا خود را به زمین زد. و صدای احسنت احسنت و مرحباً مرحبا در حق آن جوان بلند شد. و سلطان ندا زد و امر کرد که هر که ما را دوست دارد در جایزه به این جوان کوتاهی نکند.

پس از اطراف اموال گزاف ریختند بر آن جوان و تقاضایی که بنا بوده از سلطان بشود، شد و اجابت گردید. و آن جوان یکی از رجال دنیا و یکی از متمولین باب اول دنیا.

اما دو کلمه از پوریا بشنوید. وقتی که خود را به زمین زد اگر چه [آن جوان] سلطان دنیا و اهل دنیا شد [و] تماماً در حق آن جوان احسنت و مرحبا گفتند و جایزه‌ها دادند، ولی حضرت سلطان حقیقی با عموم اهالی ملاء اعلی تماماً احسنت احسنت و مرحبا مرحبا در حق پوریای پهلوان واقعی حقیقی گفتند و جایزه‌ای حضرت واهب العطایا برای وی امر فرمود و مقرر نمود که فوق او متصور نبوده و او همان جایزه بود که به خلیل خود حضرت ابراهیم علیه السلام عطاء فرموده در

سوره ششم آیه هفتاد و پنجم:

« وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ. » پس حجاب را تماماً از جلو چشم پوریا برداشتند و به وی ارائه دادند ملکوت زمینها و آسمانها و تمام ملکوتیان. و میان میدان افتاده و نظاره ملکوت و ملکوتیان را می نمود.

و بعد از قیل و قال زیادی و برطرف شدن آن گفتگوها، دیدند پوریا بلند نمی شود. بعضی گفته اند از شدت زمین خوردن، مرده است. و برخی گفتند غش کرده. و جماعتی گفتند بدن وی منکسر شده، نمی تواند بلند شود. تا بالاخره سلطان فرمود: بروید، اگر مرده است، جنازه وی را بردارید. و اگر زنده است، از حجالت نمی تواند بلند شود، بگویید که سلطان می فرماید ابداً مطلبی نیست. و شما همین مقامی را که نزد ما داشتید، محفوظ است. و آمدند رجال و حال وی را به هم زدند و تبلیغ کردند. و آن هم عذری آورده و نزد سلطان نرفت و برگشت به منزل خود و شد یکی از اولیاء دهر. و لذا در زورخانه ها این ولی را که از آن جماعت بود، وسیله انجاش مقاصد در نزد حضرت و اهب العطايا قرار دادند.

و این تمام مضمون قضیه پوریای ولی بوده که به مضمون نه عین عبارت نقل کردم.

اینک که قصه را فهمیدی، البته می دانی که چرا پیغمبر ﷺ در روایت مذکوره امر به مخالفت نفس کرد، و می دانی چرا ما آن را از امهات و عمدۀ قرار دادیم، و می دانی چرا گفتیم فقط او کافی است از برای اصلاح نفس. زیرا شما مشاهده نمایید این که فوائد وی را با هزاران سال طاعات و عبادات شاقه انسان را به این مقام می تواند برساند؟ حاشا ثم حاشا، کلا ثم کلا.

تو ببین اثر مخالفت نفس و خلوص و ترک عادت و دعا. و عدم یأس از و اهب العطايا و صلاح پیشه کردن چه اثر وضعی و خواص دارد که تمام عمر انسانی



صرف در عبادت شاقه شود، نمی‌تواند کار یک دقیقه را تمشیت [نموده] و انجام دهد. و نیز ملاحظه نما ببین که اگر کاری برای خداوند شده باشد، هرچه تو پنهان کنی، خداوند چه نحو آن را فاش نماید الی الابد که اصلاً از بین نرود. و چه نحو به عباد خود رساند، که ولی ما پوریا عاجز نبوده ولی برای خاطر ما ایثار نمود و لذا ما هم برای احسان وی، روح او را و جسد او را و اسم او را در زمره اولیاء خود قرار داده‌ایم.

پس عبرت لازم و قضایای وارده در این باب الی ماشاء الله که عجایباتی دارد ولی عرض کردم که به همین اکتفاء کنم. زیرا کافی و مکفی است. پس این مقدار هم در جهت اصلاحات لازمه نفس تو را کافی است.<sup>۱</sup>

### وصیت:

ای عزیز من، اینک که بر تو هویدا گشت که تو کیستی و چیستی و کجا بودی و برای چه آمدی و کجا آمده‌ای و چه جایی آمده‌ای و کجا می‌روی طوعاً او کرهاً و چه چیز عن قریب تو را لازم است؟ پس عقل خود را متابعت کن، و تقلید و پیروی افعال و اقوال مردم مشو، و دنیا تو را مغرور نکند، و هلاک نکند، چنانچه با ابناء نوع تو کرده نوعاً.

عزیز من، این عیش دنیا به سه چیز قائم، و عزای وی هم به سه چیز پاینده. اما اولی پس به عمر است و سلامتی بدن و مکنت در اموال. و اما دومی به مردن و مرض بدن و ابتلا و فقر.

اینک من حساب ویرا به تو بدهم. عزای دنیا در نزد خداوند و ملائکه و رجال عاقل عالم بهتر است از عیش آن. بیان این مطلب آن است که عمر خاتم النبیین

۱. نک: مجالس العشاق، از کمال‌الدین سلطان بن امیر منصور بن امیر بایقرا، مجلس ۳۸: زندگی و روزگار

شصت و سه سال بوده، و همین نحو بوده عمر حضرت امیر علیه السلام، و همین نحو بودند اغلب ائمه ما. و عمر امام محمد تقی علیه السلام بیست و پنج سال بوده، و عمر حبیبه خداوند<sup>۱</sup>، هیجده سال بود. و عمر عیسی - علی نبینا [و آله و علیه السلام] - سی و شش سال بوده، چنانچه در روایت دیدم. و اغلب انبیاء و اوصیاء و مؤمنین خالص بلکه تماماً عمر آن‌ها کم بوده مگر یک مصلحتی اقتضاء طول عمر کند.

پس ای عزیز من، اگر این حیات دنیا چیز خوبی بود، خداوند علی اعلی به این حیات بخشان موجودات این مقدار قلیل نمی داد به مقداری که ضرورت مصلحتی اقتضاء نماید، و به دشمن خود ابلیس لعین به مقدار عمر دنیا تقریباً، و به دجال<sup>۲</sup> خبیث آن مقدار. حرف همان است که داود علیه السلام زد. فرمودند که اگر حیات دنیا چیز خوبی بود، آدم و حوا صد سال تمام گریه نمی کردند برای منزل و مسکن خودشان. و گذشت در مقاله سوم که داود فرمودند که تمام پیغمبران و اوصیاء و مقدسین دشمن بدن خود بودند. و در قرآن است و اخبار امر به تمنای مرگ شده که اقل امر، رجحان ذاتی دارد.

پس این نیست مگر به لحاظ آن که اینجا دار عذاب است حتی آن‌هایی که نعمت دارند، به هر چه بخواهند فضلاً از بیچارگان و اسرا در زمین به ایادی شرور و اشرار. و روح در این بدن خیلی در عذاب است اگر چه ملتفت نیست، نظیر آدم مست. و در اموراتش نیز محدود، و به هزاران ابتلائات و حوادث هم دچار، و به کثافت این بدن هم مبتلا. علاوه بر تکلیف الهی که اگر واقعاً بخواهد از عهده بیرون آید، همین یک مصیبت بس است. لذا شناختی در مقاله دوم و سوم از اخبار و آیات که مردن برای مؤمن هدیه‌ای است از هدایای حضرت حق، و لطف و تحفه‌ای است از حضرت واهب العطا یا برای مؤمن بلکه کافر. پس این حال حیات است.

۱- حضرت فاطمه زهرا علیها السلام.

۲. نک: حدیث «تمیم داری» که مسلم در باب خروج دجال و ابو داود در جزء دوم «سنن» و ابن ماجه در جزء دوم در ابواب «فتن» ذکر کرده است.

و اما سلامتی دنیا، پس اگر مصیبت دنیا بد چیزی بود، خداوند به اولیاء خود فرداً فرد عطا نمی فرمود بر حسب مراتب قربشان. فیض کاشانی رحمته می فرماید در «کلمات مکتونه» که علم حقیقی در سینه احدی پیدا نشد الا این که به همان مقدار بلا را به وی متوجه نمودند. و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خیری نیست در کسی که چهل روز بگذرد بر وی و ناخوش نشود.

هر که به درگاه ما مقرب تر است<sup>۱</sup> جام بلا بیشترش می دهند

پس اگر مصائب دنیا خوب چیزی نبود، به تحقیق خداوند نمی گذاشت چنان معامله با حسین بن علی علیه السلام واقع شود. زیرا نستجیر بالله اگر امام هم نمی بود و خلیفه و ولی هم نمی بود، بلکه فرض کنیم نعوذ بالله و عادل هم نمی بود، خداوند وی را حفظ می کرد و اعانت می کرد برای صلاح پدران وی بطن اندر بطن. پس او را اعانت می کرد برای خاطر محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام. زیرا در اخبار متواتره اجمالی مطابق با نص قرآن در قصه موسی و خضر خداوند تبارک و تعالی اولاد را به صلاح پدران محافظت می نماید، و امورات آن ها را اصلاح می کند.

پس معلوم می شود که مصیبت بهتر است از سلامتی. چه طور خوب نباشد، فقط جهت دنیوی این سید مظلوم را مشاهده کن با قطع نظر از مقام شامخ اخروی، آن وقت می دانی که باید عبرت بگیری و دچار مصیبت که شدی، صبر کنی و کفران نکنی شاید خلعتی گرفته باشی. و این فی المثل چنان ماند که پدر بازار رفته و ده دانه انار گرفته و به خانه آورده و به هر اولاد خود یکی یک دانه می دهد و می گوید بخورید. و بعد به هر کدام از آن ها بگوید او را به من بده، اقلأ قدری بده اقلأ یک دانه بده. بعضی ندهند. برخی فحش هم بدهند. عده ای لطمه هم بروی پدر بزنند. و شر ذمه ای تف هم بر روی پدر بیندازند. و یکی از آن ها تماماً با کمال احترام و نهایت سرور و خوشحالی به پدر خود تقدیم کند و دست پدر را بوسه زند و اصرار نماید

۱. هر که در این بزم مقرب تر است. خ ل.

پدر را بر تناول. پس البته کلید خزانن به وی داده می شود. و این بدیهی است. و لذا ابن طاووس در «لهوف» می گوید که اگر شرع مقدس ما را در روز عاشورا امر به عزاداری نمی فرمود تعبداً، حق مسئله این بوده که ما در آن روز جشن بگیریم به لحاظ این نعمتی که مولای ما و دوستانش نائل شدند.<sup>۱</sup>

بلی همین نحو است این یگانه مرد صاحب آیات باهره که چشم قلبش باز شده، می فهمد این مطالب را. و دلیل مسئله هم سجده شکر در زیارت عاشورا است. آیا احدی از فقها فتوی دارد به استحباب سجده شکر در مصیبت. و دلیل نیز حمد است در آن سجده. آیا احدی از فقها فتوا به استحباب حمد داده است برای زوال نعمت؟ پس خود شارع نیز به این معنا خیلی اشاره فرموده ولی گوش شنوا کو چشم بینا کو؟

پس معلوم شد که برای مؤمن فی نفسه مصیبت بهتر است از سلامتی. و لذا فرمود حبیب من - صلوات الله علیه - به صدیقه طاهره که ای فاطمه، مرارت دنیا و تلخی وی حلاوت آخرت است و شیرینی وی. پس هر چه تلخی در اینجا بیشتر، شیرینی در آنجا زیادتتر. و به این جهت هم فرمودند که: «البلاء للولاء» و امثال وی از اخبار که بلا را فی الحقیقه خاصه مؤمن قرار داده، ولی طلب نکند که قصه یوسف علیه السلام شود.

و این عرض بنده مقام دیگری است باید مؤمن لازال خیر خود را از مولای خود بخواهد و راضی باشد به آنچه به وی داده می شود، چنانچه قصه جابر با ابی جعفر علیه السلام شاهد است.

و اینک آمدم به سر مکتب و مال، پس ای عزیز من، اگر مال دنیا خوب چیزی بودی، خداوند به دشمن خود قارون این قدر نمی داد که هفتاد شتر - بنا به روایتی - کلید خزانن وی را حمل نماید. و به فرعون و شداد این قدر نمی داد که دعوی

ربوبیت نماید. و کلیم خود موسی را به فقر مبتلی نمی‌کرد از بس که علف صحرا خورده بود، سبزه‌های آن نمایان بود از خارج بدن، از بس که نحیف شده بود، چنانچه در «نهج البلاغه» است. و عیسی نیز مثل وی.

در «بحر المعارف» روایتی نقل فرموده که حضرت عیسی علیه السلام وقتی که بر آسمان چهارم برآمد و در محل خود سکنا گرفت، ملائکه به دیدن وی جمع شدند و بر فقر و پریشانی وی از لباسی که داشته، گریه کردند و گفتند: الهی، پیغمبر تو در دنیا چنین زندگانی به وی داده باشی! خطاب رسید به آن‌ها که وی را تفحص نمایید که از متاع دنیا چه دارد. چون خوب تجسس نمودند، سوزنی در وی پیدا کردند که اگر احیاناً لباسش پاره می‌شد، با وی می‌دوخت. خطاب رسید به ملائکه که به عزت خودم که اگر آن سوزن را نمی‌داشت، وی را به عرش آوردمی.

و در روایتی دیدم که موسی بن جعفر علیه السلام [را] سی و شش نفر نسوان بوده از دختر و زن و غیر آن‌ها، و همه آن‌ها دارای یک عبا بودند، و از اول وقت تا آخر وقت علی التبادل نماز با وی ادا می‌کردند؛ و البته روایت سلمان که فاطمه زهرا - علیها السلام - عباى وی چه نحو بوده که به آن تستر می‌نموده، مستحضرید. زیرا گوشزد آفاق است. و مسئله اینها. و حال آن‌که مکتب آل برامکه از موسی بن جعفر علیه السلام بوده بنا به روایتی که دیدم. و حال آن‌که فضه، خادمه آن حضرت وقتی که طلا درست کرد، آورد خدمت مولی و مولی علیه السلام اشکالاتی فرمودند، فهمید که اعلم در آن فن و مولای او است. پس معلوم می‌شود که فقر بهتر از غنی است. و این معنی عقلاً و نقلاً ثابت شده، مراجعه نمایید. و ما هم قدری در سوابق نقل کردیم.

پس ای عزیز من، در باب وقت را. حق این است که من در این کتاب نوشتم و بخل نکردم. اگر مردی، داخل راه شوبه مردی. و ارهان خود را، چو مردان، و دست بردار و مترس از شماتت هم قطاران. و تو را هم قطار دیگری از عالم دیگر پیدا می‌شود. و برگرد به وطن اصلی خود که راه را گم کردی. و به منزل و مأوای خود

نمی‌رسی.

ای عزیز من، مثل دنیا و آخرت چنان است که انسانی در جاده وسعی می‌رود. ملاحظه می‌کند می‌بیند در طرف یمین جاده تا چشم کار می‌کند، آتشی خیلی سوزان است. و انحاء مؤذیات از مار و عقرب و افعی و زنبورگزنده، و انحاء سبع از شیرگرسنه و سگ درنده در آنجا باشد. و عده‌ای ببیند در آنجا مبتلا و در طرف یسار جاده ببیند باغاتی است عالیه و قصوری است خیلی قشنگ و انحاء نعمت، هر چه انسانی را میل کشد، آنجا موجود است.

بینید که در آن نعمت مستغرق باشند. و یک مشت عقلاء دل سوزان قِبَل سلطان، همگی واقع دادن و جملگی مرهبان به فاصله در کنار آن جاده نشسته‌اند، و لازال فریاد زنند که ای مردم، این طلسم است؛ ای مردمان، این همان طلسم بود که همیشه حال و به را به شما مردم گفته‌اند! دانسته باشید، این طلسم است! هر کسی به آتش فرو در رود در طرف یمین فوراً در طرف یسار در آید آنجا و حیات ابدی داشته باشد، و به هر چه میل وی باشد، فراهم در یسار، در یمین واقع شده. و هر کس در باغ در آید از طرف یسار، فوراً از یمین در آید، و ابداً آنجا معذب بوده باشد. در یمین در یسار واقع شد. و لازال [به] آن بیچارگان این نصیحت را می‌نمایند. عده‌ای این نصیحت را قبول و به حیات ابدی نائل، و جماعتی انکار و به عذاب همیشگی واصل.

اگر چه با این عصر و با این غلبه شیطان که ﴿اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> و با آنچه مشاهده و مسموع می‌شود، این حرفها لا طائل است. زیرا شناختی در مقاله اول و دوم که نوع ذوی الادیان و مذاهب علاوه بر ادله اربعه و علاوه بر بقیه کتب سماویه که از جمله آن ادله حدود دو هزار روایت بوده که ارواح و انفس خلق

شدند قبل از ابدان به چندین هزار سال در ملاً اعلی، و بعد امر به هبوط آنها شد در اینجا برای امتحان و مصلحت کثیره، و تمام ذوی الادیان و مذاهب بدون استثناء گفتند به نحو ضرورت، علاوه بر ادله اربعه، و بقیه کتب سماویه که بعد از مفارقت بدن و خرابی آن، باقی است یا در جهنم معذباً و یا در بهشت متنعماً تا روز قیامت. پس اگر بنا باشد که اینها تأثیر نکند، وصیت من بیچاره چه می‌کند؟! بلی ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾، اینها تأثیر می‌کند، خوب هم تأثیر می‌کند به شرط آنکه انسان نفس خود را شناخته باشد، و طالب هم باشد. فرق است بین کسی که هوای خود را ستایش کند و بین کسی که از مرض مزمن خود مطلع است و عقب طبیب و دواء می‌گردد. آن اولی مفاد قول حضرت ولی عصر (عج) است: «لا من الله تعقلون ولا من اولیائه تقبلون حکمة بالغة فما تغنی النذر بابی وانت امی» با این کلامت «عجل الله فرجک و سهل الله مخرجک» والحمد لله كما هو اهله ومستحقه. وصلی الله على محمد وآله الطيبين الهادين. لعنة الله على اعدائهم اجمعين الى قیام يوم الدين.

و قد تم بید مؤلفه فی عاشر المحرم الحرام فی سنة ۱۳۵۰. هجرية

## [اشاره]

البته بر عالمی از عده‌ای را هم علماء ذوی الادیان فضلاً از اسلام، سیمای شیعه مخفی نیست که معرفت نفس را فوایدی است لاتحصی، چنانچه به نبذه‌ای از وی اشاره شد: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»<sup>۱</sup>. و عارفان به این مقاله نیز می‌دانند که نمی‌توان اکثر فوائد وی را بیان نمود. چه آنکه ذاتاً قابل بیان نیست. بلکه مثل ملاحظت و فصاحت است، بدرک و لایوصف. و چه آنکه عادت انبیاء و اولیاء بر ترک بوده، و لو قابل بیان هم باشد. و چه آنکه بیان محاذیری داشته.

و لذا اگر اوحدی قلیلی از کثیری را بنگارد، به رموزاتی اشاره به وی نمودند، بلکه به اهل وی برسد. نظیر رومانات و قصص و امثال، که چون اهل پیدا نکردند که به وی سپارند، لباس جاهل طلبی بر وی پوشانیدند، و در دنیا باقی گذاشتند و رفتند که به این واسطه و حیلۀ مطلب را به اهل وی در هر دوره و کوره رسانیدند. و از این جهت پاره‌ای به رموزات ثمره وی اشاره نموده بودیم در طبع اول، ولی در اینجا خودداری نمودیم. هرکس اهل این معنا باشد، نزد او روش است و محتاج به غیب‌گویی نیست.

«هذا من فضل ربِّي واللَّهِ الهادي»

\* \* \*

فی الختام أحمد الله تعالى وأشكره على نعمائه التي لاتحصی، الذي أعان علی خدمة هذا الكتاب وإخراجه بالشكل اللائق به.

ناصر باقری بیدهندی





## فهرست مطالب کتاب

۷	..... سخن ناشر
۱۰	..... سخن تحقیق و شرح حال مؤلف
۳۳	..... پیشگفتار مؤلف
۳۳	..... شهادت بر عقیده توحید
۳۴	..... کمالات پیامبر اکرم <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>
۳۵	..... اشرفیت حضرت علی <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> و منزلت امامان
۳۷	..... امام عصر <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
۳۸	..... عصمت، مقامی الهی
۳۹	..... بیزاری از مذاهب فاسد
۴۱	..... مرگ، برزخ، قیامت
۴۲	..... ویژگی های غیبت امام <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> ، نیابت امام و مدعیان دروغین
۴۵	..... فهرست اجمالی مطالب کتاب
۴۹	..... مقدمه
۴۹	..... مطلب نخست [علل نگارش این کتاب]
۵۱	..... جهات ضرورت شناختن نفس
۵۴	..... امر به تحصیل معرفت خدا و نهی از آن
۵۵	..... تلازم میان معرفت نفس و شناخت خداوند
۵۷	..... مطلب دوم [دلایل وجوب شناخت نفس]
۵۷	..... ۱- وجوب شناخت خداوند
۵۷	..... ۲- لزوم جلب منافع برای نفس
۵۸	..... ۳- لزوم تزکیه نفس
۵۹	..... ۴- ضرورت اندیشیدن در نفس

- ۵- ضرورت علم در اصول دین..... ۶۰
- ۶- لزوم دفع خوف و سختی از نفس ..... ۶۱
- ۷- راه شناخت مصالح و مفاسد..... ۶۴
- ۸- چراغی برای تاریکی‌ها..... ۶۴
- ۹- تشخیص ملایMAT و منافرات و جلب رضایت حق ..... ۶۷
- ۱۰- راهی برای شناخت موضوعات ..... ۷۱
- ۱۱- ضرورت وجدانی خودشناسی..... ۷۲
- خطابه [سختی با آنان که می‌اندیشند]..... ۷۴
- مرگ؛ بَرندهٔ لذتها..... ۷۴
- نعمت‌های اخروی، مقوله‌ای دیگر ..... ۷۶
- معرفت، ریشهٔ سعادت و شقاوت ..... ۷۷
- بلبل شوریده و مور عاقبت‌اندیش ..... ۸۲

### ۸۵ ..... گفتار نَفَسْت:

- ۸۷ ..... حقیقت نفس ناطقه انسان چیست؟
- ۸۷ ..... گفتارهای بزرگان ادیان و مذاهب
- ۸۸ ..... غرض این کتاب نقل کلمات بزرگان مذاهب است
- ۱۷۲ ..... حاصل سخن در گفتار نخست

### گفتار دوم: در بیان دلالت ادلهٔ اربعه و دیگر کتابهای آسمانی در مقیقت

- ۱۷۹ ..... نفس انسان
- ۱۸۱ ..... فصل اول: در بیان اجماع
- ۱۸۴ ..... فصل دوم: در بیان دلالت خبر و سنت است
- ۱۸۴ ..... شرح خبر واحد و متواتر
- ۱۸۶ ..... طایفهٔ اول
- ۱۹۷ ..... طایفهٔ دوم

۱۹۹	فایده: [در ارتباط فقر با دوستان مولا امیرالمؤمنین <small>ع</small> ]
۲۱۰	طایفه سوم: فطرت الهی چیست؟
۲۱۲	طایفه چهارم: سعادت و شقاوت، آغازی از عالم ارواح
۲۱۸	طایفه پنجم: میثاق‌های عالم ارواح در حجرالاسود
۲۲۲	طایفه ششم: در بیان خلقت روح خاتم النبیین <small>ص</small> و یا با ائمه <small>ع</small>
۲۳۱	فایده: مراد از نور و اختلاف مدت‌های خلقت ارواح
۲۳۳	طایفه هفتم: خلق ارواح و نفوس قبل از خلقت اجساد دنیوی آنها
۲۳۴	فایده: در بیان ایمان مستقر و مستودع
۲۳۷	فایده: در معنای معاینه حق تعالی
۲۳۹	فایده: در بیان عالم ذر
۲۴۰	فایده: اقرار به رسالت محمد <small>ص</small> ، اقرار به ولایت علی <small>ع</small> است
۲۴۵	طایفه هشتم: عناوین مختلفه راجع به حقیقت و ذات انسان و روح
۲۵۶	فایده: حکمت تأکید امامان بر خلقت ارواح
۲۶۲	طایفه نهم: آفرینش نخست در عالم ارواح بوده
۲۷۰	فایده: گوناگونی تعبیرات از حقیقت نفس
۲۷۷	<b>فصل سوم: در بیان دلالت آیات بر خلقت ارواح و نفوس قبل از اجساد</b>
۲۸۹	<b>فصل چهارم: در بیان دلالت عقل</b>
۲۹۴	<b>خاتمه: مطالبی از دیگر کتابهای آسمانی</b>
۲۹۴	کتاب اول: انجیل برنابا
۲۹۶	کتاب دوم: انجیل متی
۲۹۷	کتاب سوم: انجیل یوحنا
۲۹۸	کتاب چهارم: انجیل لوقا
۲۹۹	کتاب پنجم: انجیل، نامه رسولان

۲۹۹	..... صحیفه آدم، سفر تکوین
۳۰۰	..... صحف ایوب
۳۰۰	..... صحف داود
۳۰۱	..... صحف سلیمان
۳۰۲	..... صحف اشعیا
۳۰۲	..... صحف ارمیا
۳۰۳	..... صحف حزقیل
۳۰۳	..... صحف داود
۳۰۵	..... صحف سلیمان
۳۰۷	..... تتمه [در شبهات این بحث]

## گفتار سوم: در بقای انسان پس از فرابی بدن

۳۲۳	..... فصل اول: در بیان اجماع
۳۲۵	..... در بیان اجماع جدید
۳۲۷	..... فصل دوم: در بیان سنت
۳۲۷	..... طایفه اول: روایات بیان جسد مثالی
۳۳۱	..... طایفه دوم: روایات سؤال قبر
۳۳۶	..... طایفه سوم: زیارت مردگان و احسان در حق آنها
۳۳۷	..... فایده: آیا مردگان از مراجعت زایران وحشت می‌کنند؟
۳۴۰	..... طایفه چهارم: زیارت بزرگان
۳۴۴	..... طایفه پنجم: در حالات ارواح پس از مرگ
۳۵۳	..... فایده: مطالب گوناگونی در احوال مردن و پس از آن
۳۵۴	..... طایفه ششم: آنچه بر ارواح کفار می‌گذرد
۳۶۱	..... طایفه هفتم: جایگاه ارواح مؤمنان پس از مرگ

۳۷۲	..... طایفه هشتم: در تجسم اعمال
۳۷۷	..... طایفه نهم: در بیان حقیقت مردن و شرح آن
۳۸۵	..... طایفه دهم: بقای روح و نعمت‌ها و عذاب آن
۴۱۰	..... طایفه یازدهم: در محل نگهداری کودکان مؤمنان و کفار
۴۱۲	..... طایفه دوازدهم: در عالم برزخ و احوال آن
۴۲۵	<b>فصل سوم: در بیان آیاتی که دلالت بر بقاء نفس دارند در عالم دیگر</b>
۴۳۷	..... تذنیب: آیا نفس پیش از بدن خلق شده؟
۴۳۹	<b>فصل چهارم: در بیان دلیل عقلی بر بقاء نفس بعد از فناء بدن</b>
۴۴۳	<b>خاتمه: در بیان دلالت اناجیل خمسه و تورات و زبور بر بقای نفس</b>
۴۴۳	..... اول: انجیل متی
۴۴۵	..... دوم: انجیل لوقا
۴۴۷	..... سوم: انجیل یوحنا
۴۴۹	..... چهارم: انجیل نامه رسولان
۴۴۹	..... پنجم: انجیل برنابا
۴۵۱	..... و اما زبور
۴۵۳	..... و اما تورات
۴۵۵	..... ارشاد: توهم نسخ
۴۵۷	..... نتیجه: حقیقت نفس و شناخت آن
۴۵۸	..... مرگ و زندگی
۴۶۰	..... اما احتیاط
۴۶۰	..... و اما اجتهاد
۴۶۱	..... تقلید در چه چیزی و از چه کسی؟
۴۶۴	..... و اما تقلید

- ۴۶۴ ..... تحصیل علم در اصول دین
- ۴۶۵ ..... خاتمه: شناخت نفس راه شناخت رب
- ۴۹۲ ..... فایده اجنبیه لازمه: آیامقامات خاتم النبیین ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ غلواست؟
- ۵۰۵ ..... نتیجه سخن: عظمت معرفت نفس و راههای رسیدن به آن
- ۵۱۲ ..... جهان قهرمان، پوریای ولی کیست؟
- ۵۲۰ ..... وصیت
- ۵۲۷ ..... [اشاره]

امامان، ← آل محمد علیهم السلام.

آل محمد علیهم السلام، ۲۰، ۲۴، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۸۰، ۱۰۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۹۳، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۷۳، ۳۸۲، ۳۹۰، ۳۹۶، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۵۶، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۸، ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۲۱.

ائممه علیهم السلام، ← آل محمد علیهم السلام.

[امام] امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۵، ۷۸، ۷۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۸۰، ۳۱۰، ۳۲۸، ۳۵۳، ۳۶۶، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴.

[حضرت] فاطمه زهرا علیها السلام، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۲۹، ۲۳۵، ۳۲۸، ۳۴۳، ۴۱۰، ۴۱۱، ۵۲۳، ۵۲۴.

امام حسن مجتبی علیه السلام، ۳۷، ۱۸۷، ۲۲۹، ۲۵۳، ۳۲۸، ۳۵۷، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۹۴، ۳۹۶.

## فهرست اعلام

### پیشوایان معصوم علیهم السلام:

رسول خدا صلی الله علیه و آله، ۵، ۱۰، ۱۴، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۶، ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۴۴، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۲، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۲۰.



- [امام] اباعبدالله الحسین علیه السلام، ۹۰، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۳، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۲۲، ۴۶۳، ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۲۲.
- امام زین العابدین علیه السلام، ۲۰۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۴، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۳۶، ۵۰۱.
- امام باقر علیه السلام، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۵، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶، ۵۲۳.
- امام جعفر صادق علیه السلام، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۱۴۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۳.
- آخوند، ← خراسانی، ملا محمد کاظم.
- آدم، ۳۳، ۳۴، ۴۵، ۱۱۳، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۶۵، ۴۵۸، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۵، ۵۲۱.
- آشتیانی، میرزا احمد، ۱۶۴.
- آصف، ۱۳۷.
- آغا‌ثایمون، ۱۱۲.

- آقا نورالدین، عراقی، آقا نورالدین. ابن ادريس، ۱۴۵، ۲۲۲.  
 آل ابراهيم، ۴۲۲. ابن اذينه، ۲۱۳.  
 آل ابی طالب، ۳۸۸. ابن اسحاق، ۳۵۷.  
 آل برامکه، ۵۲۴. ابن اصغر، ۳۵۷، ۳۹۶.  
 آل طاهر خمینی، محمد حسین، ۲۳. ابن ابی البلاد، ۱۹۴.  
 آل طاهرین، ← آل محمد ﷺ. ابن بابويه، ۳۷۶، ۴۱۱.  
 آل عمر، ۲۱۸. ابن بکیر، ۲۶۴.  
 آل فرعون، ۴۲۸. ابن جنید، ۱۳۸.  
 آل کاشف الغطاء النجفی، محمد حسین، ۱۵۹. ابن حسان، ۱۱۹.  
 آمدی، ۵۵، ۴۶۵. ابن زیاد، ۷۹.  
 آملی، میرزا هاشم، ۱۰، ۲۰. ابن سعید، ۳۵۴.  
 آهی، حسین، ۱۲۵. ابن سنان، ۲۱۰.

ابن سینا، ← بوعلی سینا.

ابن شاذان، ۲۷۰، ۳۵۶.

## الف

- ابایزید بسطامی، ۱۳۸. ابن طاووس، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۳،  
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۴۲، ۳۴۳، ۴۹۹، ۵۲۳.  
 ابن ظیان، ۳۴۴. ابن سعید، ۳۶۶.  
 ابن فارض مصری، ۱۱۱. ابن فضل، ۲۴۵، ۲۴۶.  
 ابن فهد، ← ابن فهد حلّی. ابن فهد حلّی، ۱۴۱.  
 ابن ابی الحدید، ۱۶، ۳۵، ۵۵، ۷۹، ۱۴۱، ۱۹۲،  
 ۲۵۴، ۴۰۹، ۴۵۶. ابن ابی العوجاء، ۶۵.  
 ابن ابی عمیر، ۳۳۸، ۳۵۸. ابلیس، ۳۸، ۸۱، ۱۰۳، ۱۶۲، ۲۶۱، ۲۸۵، ۳۱۳،  
 ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۹۰،  
 ۳۹۰، ۴۵۰، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۴، ۵۰۰، ۵۰۱،  
 ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۲۱، ۵۲۵.

- ابن ماجه، ۵۲۱. ابوعلی جیائی، ۲۵۴.
- ابن مالک، ۱۵. ابو محمد، ۳۵۸.
- ابن مثنی، ۱۹۸. ابی بصیر، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۱.
- ابن سُکَّان، ۲۳۶. ابی جعفر علیه السلام، ← امام باقر علیه السلام.
- ابن مسکویه، ۶۲، ۱۳۱، ۳۲۵. ابی ذر، ۲۳۲، ۳۸۳.
- ابن مشهدی، ۳۴۲، ۳۴۳. ابی طالب، ← ابوطالب.
- ابن ملجم، ۱۹۴. ابی عبدالله علیه السلام، ← امام جعفر صادق علیه السلام.
- ابن میثم، ۱۱۵، ۳۲۵. ابیقور، ۱۷۳.
- ابن ورام، ۲۵۸. ابی محمد مشهدی، ۱۹۴.
- ابوالحسن البکری، ۲۲۴. ابی ورام، ۲۵۸.
- ابوالحسن دوم، ۲۶۴. ابی ولاد، ۱۹۴، ۳۲۷.
- ابوالحسن، شیخ علامه، ۱۰۴. اثیرالدین مفضل، ← اثیرالدین مفضل بن عمر.
- ابوالحسن [الکبری]، ۲۴۲. اهری.
- ابوالعلی بلخی، ۱۶۷. اثیرالدین مفضل بن عمر اهری، ۱۴۷.
- ابوالقاسم، ← ابوالقاسم [کوفی]. احسائی، ← شیخ احمد احسائی.
- ابوالقاسم [کوفی]، ۳۸۷، ۳۴. احسائی، شیخ احمد، ۶۶، ۱۱۱، ۱۳۸.
- ابوالمعالی جوینی، ۱۱۳. احمد، ۲۷۴، ۳۴۵، ۳۷۱.
- ابویکر، ۱۸۸، ۱۸۹. احمد بن حنبل، ۳۹، ۳۶۵، ۳۸۸.
- ابو حفص عمر، شیخ شرف الدین، ۱۱۱. احمد حنبل، ← احمد بن حنبل.
- ابو حنیفه، ۳۹. احمد مجاهد، ۹۴.
- ابو داود، ۱۹۷، ۵۲۱. اخنوخ، ۴۵۰.
- ابو سعید، ← ابوسعید ابوالخیر. اخوان الصفا، ۳۲۵.
- ابوسعید ابو الخیر، ۱۳۵، ۲۲۹. اراکی، ← عراقی، شیخ عبدالنبی مجتهد.
- ابوطالب، ۱۸۷، ۱۸۷، ۲۲۴. اراکی، آقا میرزا محمد، ۲۳.
- ابو عبدالله الحسین علیه السلام ← طبا عبدالله الحسین علیه السلام. اراکی، آقا میرزا محمود، ۱۳.
- ابوعلی بلخی، ۳۲۵. اردبیلی، ۳۳۱.

- اردبیلی، علی اکبر، ۱۵۸.
- ارسطاطالیس، ← ارسطو.
- ارسطو، ۸۷، ۱۰۷، ۱۵۱، ۳۲۶.
- ارسطو حکیم، ← ارسطو.
- آرمیا، ۳۰۲.
- استادی، رضا، ۱۳۵.
- اسحاق، ۳۳۷، ۴۴۴.
- اسرافیل، ۸۷، ۴۹۵.
- اسکندر، ← اسکندر ذوالقرنین.
- اسکندر ذوالقرنین، ۱۵۰، ۱۵۱، ۳۲۶، ۵۰۲.
- اسکوئی، ۴۱.
- اسکوئی حائری، شیخ موسی، فرزندان
- میرزا محمد باقر (۱۲۷۹ - ۱۳۶۴)، ۱۵۳.
- اسماعیل بن ابی زیاد، ۶۹.
- اسواری، ۱۴۱.
- اشعری، شیخ عبدالوهاب، ۱۳۸، ۳۲۵.
- اشعیا، ۳۰۲.
- اشکوری، قطب‌الدین، ۱۲۹.
- اصبغ، ← اصبغ بن نباته.
- اصبغ بن نباته، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۴۰، ۳۵۶، ۳۷۱، ۳۹۹، ۴۰۸.
- اصفهانی، سید ابوالحسن، ۱۲، ۱۳، ۲۱، ۲۲.
- اصفهانی، شیخ‌الشریعه، ۱۱.
- اصفهانی، شیخ محمد تقی، ۱۴۷.
- اصفهانی، عبدالله، ۲۲۸، ۴۱۵.
- اصفهانی، محمد باقر، ۱۲۶.
- اصفهانی، محمد حسین، ۲۱، ۱۰۹.
- اعتضاد الدوله، ۵۰۱.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن، ۴۹۵، ۵۰۱.
- اغاثادیموس، ۳۲۶.
- اغاد یونس، ۱۱۲.
- افلاطون، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۲۵۶، ۳۲۶.
- افندی، ۲۶۷.
- الأئمة علیهم السلام، ← آل محمد ﷺ.
- الحجة، ← امام زمان علیهما السلام.
- الحسین علیهما السلام، ← اباعبدالله الحسین علیهما السلام.
- الشیخ المفید، ۱۹۲، ۲۵۳، ۲۵۵.
- العاملی، شیخ بهاء‌الدین محمد، ← شیخ بهائی.
- القیسی، ۳۵.
- القمی، شیخ علی، ۲۱.
- الیمنی الیافیعی، شیخ عبدالله، ۱۰۱، ۱۰۲.
- امیر علیهما السلام، ← [امام] امیر المؤمنین علیهما السلام.
- امیرکبیر، ۴۷۵.
- امیر هروی، ۱۶۸.
- انباذقلس، ← حکیم انباذقلس.
- انبیاء، ۳۱۷.
- انجکی، ۱۴۶.
- انصاری، خواجه عبدالله، ۹۹، ۱۲۶.
- انصاری، شیخ مرتضی، ۳۸، ۴۳، ۷۰، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۷۶، ۱۸۲، ۴۸۹.
- انگجی، ۱۴۶.

- اهل البيت عليهم السلام، ← آل محمد عليهم السلام.  
 اهل بیت عليهم السلام، ← آل محمد عليهم السلام.  
 ایاز، ۴۸۱.  
 ایرقلیطوس، ۳۲۶.  
 ایلعازر، ۴۴۶، ۴۴۷.  
 ایلیا، ۴۵۰.  
 ایوب عليه السلام، ۱۶۰، ۱۶۶، ۳۰۵، ۴۵۴.  
 بغدادی، تاج الحكماء، ۳۱۷.  
 بغدادی، عبدالقادر، ۳۹.  
 بغوی، ۳۶۸.  
 باباطاهر، ۹۹.  
 باقرالعلوم عليه السلام، ← امام باقر عليه السلام.  
 باقری بیدهندی (ناصر)، ۹.  
 باقری همدانی، شیخ علی اصغر، ۲۲.  
 باقری همدانی، میرزا علی اصغر، ۲۳.  
 بانقیودیموس، ۲۹۸.  
 بحرالعلوم، ← بحرالعلوم، سید مهدی.  
 بحرالعلوم، سید مهدی، ۱۱۷.  
 بحرانی سماهیجی، عبدالله بن صالح بن جمعة،  
 ۲۶۵، ۴۱۹.  
 بحرانی، سید هاشم، ۴۲، ۱۱۰، ۱۹۲، ۲۳۱، ۳۲۵.  
 بوعلی سینا، ۹۸، ۱۱۶، ۱۶۵، ۲۹۲، ۳۲۵، ۴۶۵.  
 بهایی، ← شیخ بهائی.  
 بههائی، وحید، ۱۰۱.  
 بیدآبادی، ۱۶۱.  
 بیگانه، ۱۳۸.  
 بزنا، ۲۹۴، ۲۹۹، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۴۷.  
 بروجردی، آقا سید شفیع، ۷۲، ۳۲۵.  
 بروجردی، شیخ علی اصغر، ۹۵.  
 بزنتی، ۲۲۲.  
 بشیر، ۴۱۳.  
 باباطاهر، ۹۹.  
 باقرالعلوم عليه السلام، ← امام باقر عليه السلام.  
 باقری بیدهندی (ناصر)، ۹.  
 باقری همدانی، شیخ علی اصغر، ۲۲.  
 باقری همدانی، میرزا علی اصغر، ۲۳.  
 بانقیودیموس، ۲۹۸.  
 بحرالعلوم، ← بحرالعلوم، سید مهدی.  
 بحرالعلوم، سید مهدی، ۱۱۷.  
 بحرانی سماهیجی، عبدالله بن صالح بن جمعة،  
 ۲۶۵، ۴۱۹.  
 بحرانی، سید هاشم، ۴۲، ۱۱۰، ۱۹۲، ۲۳۱، ۳۲۵.  
 بوعلی سینا، ۹۸، ۱۱۶، ۱۶۵، ۲۹۲، ۳۲۵، ۴۶۵.  
 بهایی، ← شیخ بهائی.  
 بههائی، وحید، ۱۰۱.  
 بیدآبادی، ۱۶۱.  
 بیگانه، ۱۳۸.

پ

- پدر جابر، ۳۶۸.  
 پرتو بیضایی، ۵۱۳.  
 پریشان، ۱۴۲.  
 پسر فضل، ← ابن فضل.  
 پسر کواء، ← ابن کواء.  
 پطرس، ۳۰۹.  
 پنج تن، ۴۹۳.  
 پوریای ولی، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۲۰.  
 پیامبر ﷺ، ← رسول خدا ﷺ.  
 پیغمبر ﷺ، ← رسول خدا ﷺ.  
 جابر، ۲۲۹، ۲۵۳، ۳۴۷، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۸، ۵۲۳.  
 جاحظ، ۲۵۴.  
 جامی، ۱۰۹.  
 جان دارک، ۳۲۶.  
 جبرئیل، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۹۳، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۹۱،  
 ۴۱۰، ۴۹۵، ۴۹۶.  
 جبهه رودی، محمد، ۱۵۴.  
 جزائری، ← جزائری، سید نعمه الله.  
 جزائری، سید نعمه الله، ۹۱، ۹۲، ۱۹۹، ۲۰۷،  
 ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۷۹، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۴۵،  
 ۳۶۱، ۴۷۷.  
 جعفر، ۳۹۵، ۳۹۹.  
 جعفر الصادق ﷺ، ← امام جعفر صادق ﷺ.  
 جعفر بن محمد ﷺ، ← امام جعفر صادق ﷺ.  
 جعفر طیار، ۳۶۶.  
 جعفری، محمد تقی، ۹۰.  
 جلوه، میرزا ابوالحسن، ۱۰، ۱۴۴.  
 جن، ۴۷۵.  
 جواهری، غلامحسین، ۹۷.  
 جوهری، ۱۲۵.  
 جیلی، عبدالکریم، ۳۲۵.  
 جیلی عدنی، شیخ عبدالکریم، ۹۱.

ت

- تبریزیان، شیخ فارس، ۵۱۷، ۵۲۳.  
 تبریزی، شمس الدین، ۱۵۲.  
 تبریزی، شیخ اسماعیل، ۱۱۱، ۱۱۵.  
 تستری، شیخ عبدالله، ۱۳۸.  
 تفتازانی، سعدالدین عمر، ۱۶۳، ۳۲۵، ۳۳۱.  
 تفرشی، نصرالله، ۱۰۰.  
 تفلسیسی، حبیش، ۱۶۴.  
 تمیم داری، ۵۲۱.  
 تهرانی، شیخ آقا بزرگ، ۲۱، ۲۴.

ث

- ثامن الائمه ﷺ، ← [امام] علی بن موسی ﷺ.

ج

- چهارده معصوم ﷺ، ← آل محمد ﷺ.

- ح
- حائری، ۱۲. حسین بن علی علیه السلام، ← اباعبدالله الحسین علیه السلام.  
 حارث اعور، ۳۵۶. حسینی لاجوردی، سید مهدی، ۲۲، ۲۴.  
 حافظ، ۹۰، ۱۶۲. حضرت حجت علیه السلام، ← امام زمان علیه السلام.  
 حاکم، ۳۹. حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ← رسول خدا صلی الله علیه و آله.  
 حبه عربی، ۳۷۱. حضرت صاحب الزمان علیه السلام، ← امام زمان علیه السلام.  
 حبیب، ۲۰۵. حضرت صادق علیه السلام، ← امام جعفر صادق علیه السلام.  
 حبیب بن مظاهر، ۲۲۵. حضرت علی علیه السلام، ← [امام] امیرالمؤمنین علیه السلام.  
 حبیب خداوند، ۸۱. حضرت عیسی علیه السلام، ۶۲، ۱۶۰، ۲۵۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۲۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۹۶، ۵۲۱، ۵۲۴.  
 حبیب نجار، ۴۲۵. حضرت موسی علیه السلام، ۳۷، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۱۶۰.  
 حجت علیه السلام، ← امام زمان علیه السلام. حضرت علی علیه السلام، ۲۱۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۸۱، ۴۴۷، ۴۷۶، ۵۰۷.  
 حجت ابن حسن علیه السلام، ← امام زمان علیه السلام. ۵۲۲، ۵۲۴.  
 حر ریاحی، ۴۸۹. حضرت مهدی علیه السلام، ← امام زمان علیه السلام.  
 حرقل، ۲۰۱. حضرت ولی عصر علیه السلام، ← امام زمان علیه السلام.  
 خزقل، ۳۰۳. حکیم أنبازقلس، ۱۰۷، ۳۲۶.  
 حسان، ۳۷۶. حکیم قوشچی، ۱۵۴.  
 حسن، ۱۸۳، ۲۲۵، ۳۲۲. حکیم لاهیجانی، میرزا حسن، ← لاهیجی.  
 حسن بن امیرالمؤمنین علیه السلام، ← امام حسن مجتبی علیه السلام. حکیم معمر، ۱۴۰.  
 حسن بن سلیمان، ۳۹۶. حکیمه، ۳۴۱.  
 حسن بن علی علیه السلام، ← امام حسن مجتبی علیه السلام. حلاج، ۱۷۱.  
 حسن زاده، ۸۷. حلبی، ۲۲۱.  
 حسن زاده آملی، ۱۴۳، ۱۷۱، ۴۶۶. حلی، ۱۴، ۳۸، ۴۲، ۷۳، ۱۰۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۸۹، ۳۳۱، ۴۵۶.  
 حسین علیه السلام، ← اباعبدالله الحسین علیه السلام. حلی، شیخ عبدالنبی، ۱۳۹، ۳۲۵.  
 حسین بن روح، ۴۲. حمزه، ۳۹۵.  
 حسین بن سعید، ۲۶۰.

- حموی، سعدالدین، ۱۵۷.
- حمیده حمید، ۵۱۳.
- حمیراء، ۳۱۵.
- حوا، ۴۹۶.
- حورالعین، ۳۹۲، ۳۹۴.
- حیدر علیا، ← [امام] امیرالمؤمنین علیا.
- خوانساری، ۳۴۳.
- خوانساری، آقا جمال، ۲۲۷، ۳۴۴.
- خیام، ← عمر خیام.
- خیامی، غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم، ۹۲.
- خیری، ۲۴۹.
- خاقانی، علامه عبدالمحسن، ۱۰۳.
- خالد، ۲۶۰.
- خراسانی، ۲۷۶.
- خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم، ۱۰، ۱۱، ۵۶، ۴۹۲.
- خراسانی، سلطان الواعظین، ۱۲۲.
- خراسانی، شیخ علی، ۲۲.
- خرم شیرازی، ۱۱۲.
- خرینوس حکیم، ۱۷۰.
- خضر، ۳۹۹.
- خطیب رهبر، دکتر خلیل، ۹۰.
- خلخالی، ۱۴۴.
- خلخالی، محمد صالح، ۱۴۳، ۱۴۴.
- خلیفه عصر و سلطان وقت، ← امام‌زمان علیا.
- خمسه طیه، ← آل محمد علیا.
- خمولی، ۱۱۹.
- خواجه، ۱۵۴، ۲۸۹، ۳۲۵، ۳۳۱، ۴۴۲.
- خواجه طوسی، ۶۲، ۱۰۹، ۱۳۱.
- خوارزمی، تاج‌الدین حسین، ۱۷۱.
- خوارزمی، حسین، ۱۷۱.
- خوارزمی، محمود، ۵۱۳.
- خوارزمی، آقا جمال، ۲۲۷، ۳۴۴.
- خوارزمی، عمر خیام.
- خوارزمی، غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم، ۹۲.
- خیری، ۲۴۹.
- داروین، ۱۷۴.
- داماد، میر محمدباقر، ۱۵۴.
- داود، ۱۶۰، ۱۶۶، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۱۲، ۵۲۱.
- دجال، ۵۲۱.
- دحیه کلبی، ۲۷۶.
- دوانی، ۸۱، ۹۰، ۳۳۱.
- دهلوی، امیر خسرو، ۱۶۲.
- دیباچی، دکتر ابراهیم، ۱۳۷.
- دیلمی، شیخ محمد، ۱۳۷.
- دیوجانس، ۱۱۳، ۱۷۳، ۳۲۶.
- دازان، ۳۹۸.



ذی القرنین، ← اسکندر ذوالقرنین.

زنجانی، شیخ عبدالکریم، ۱۷۰.

ذی مقراطیس، ۱۷۳.

زید، ۳۹۵، ۳۹۸.

ذینون حکیم، ۱۷۰.

زیراقلیطوس، ۱۴۹.

ر

رازی، ۸۹، ۱۳۶، ۳۲۵، ۴۴۱.

ژان اُوبن، ۹۵.

رازی، نجم‌الدین، ۱۳۴.

راغب اصفهانی، ابوالقاسم، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۶۹،

س

۳۲۵.

ساره، ۴۱۰.

راوندی، ۱۰۵، ۲۵۲، ۲۵۹، ۳۴۲، ۳۵۸، ۳۶۵،

ساکت، ۱۴۲.

۴۰۸.

سالک، ۱۳۶.

راوندی، سید علامه ابوالرضی علی، ۱۰۵.

سبزواری، ۵۹، ۱۲۳، ۱۷۶، ۲۹۰، ۳۲۵.

ریاح غلام آل نجار، ۳۹۱.

سبزواری، ابراهیم، ۱۲۹.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ← رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

سبزواری، ملا اسماعیل واعظ، ۱۴۴.

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ← رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

سبزواری، هادی بن مهدی، ۱۲۳.

رشتی، رشتی، سید کاظم.

سبکی، شیخ تقی‌الدین، ۱۳۸.

رشتی، سید کاظم، ۱۱۹، ۱۵۳.

سجاد عَلَيْهِ السَّلَام، ← امام زین‌العابدین عَلَيْهِ السَّلَام.

رکن‌الدین، ۱۱۴.

سجادی، ۱۵۳.

روحانی قمی، سید محمدعلی، ۱۹، ۲۳.

سجستانی، ۲۳۹.

رُومان فتان، ۴۱۳.

سجستانی، حبیب بن محلی، ۲۳۹.

ریاحی، دکتر محمد امین، ۱۳۳.

سردار کابلی، حیدرقلی، ۴۵۰.

ری شهری، حسین، ۱۲۶.

سعدی، ۷۰، ۱۰۶.

ز

سقراط حکیم، ۱۴۸.

سکونی، ۶۹.

زبیر، ۴۸۷.

سلطان آبادی، آخوند ملافتحعلی، ۴۸۸.

زراره، ۲۱۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۳۹۲.

- سلطان دیشلم، ۱۶۲.  
سلطان محمود، ۴۸۱.  
سلمان فارسی، ۳۴۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۹۸، ۳۹۹،  
۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۸، ۵۲۴.  
سلیمان علیه السلام، ۱۱۴، ۱۶۰، ۱۶۶، ۲۰۴، ۳۰۵، ۳۱۵،  
۴۵۳.  
سمری، علی بن محمد، ۴۲.  
سمیح عاطف الزین، ۱۴۸.  
سواری، ۳۲۵.  
سهروردی، شهاب الدین، ۱۵۳، ۳۲۵.  
سهروردی، شیخ شهاب الدین ← سهروردی،  
شهاب الدین.  
سهل تستری، ۱۵۰.  
سید ابن طاووس حلّی، ۱۵۶.  
سید احمد، ۱۰.  
سید بحرینی، ← بحرانی، سید هاشم.  
سید داماد، ۳۲۵.  
سید رضی، ۲۰۹، ۲۳۱.  
سید صدر، ۳۹.  
سید علی محمد، ← شیرازی، سید علی محمد.  
سید محمد حسین، ← شهرستانی، سید محمد  
حسین.  
سید مرتضی، ۳۹، ۶۵.  
سیدنا بحر العلوم، ← بحر العلوم، سید مهدی.  
سیده طاهره، ← فاطمه زهرا علیها السلام.  
سیده طاهره معصومه، ۲۴، ۱۷۵، ۳۴۳.
- سید یزدی، ← طباطبایی یزدی، سید محمد  
کاظم.  
سیوطی، ۵۵، ۱۸۶، ۳۶۰.  
**ش**  
شاذان قمی، ۳۹۹.  
شافعی، ۳۹.  
شاه نعمت الله ولی کرمانی، ۹۵.  
شُبْر، سید علی، ۱۶.  
شبستری، شیخ محمود، ۹۴.  
شبلّی شمل، ۱۷۴.  
شجستانی، ۲۳۹.  
شعری، شیخ عبدالوهاب، ← اشعری، شیخ  
عبدالوهاب.  
شهرستانی، ← شهرستانی، سید محمد حسین.  
شهرستانی، سید محمد حسین، ۴۳، ۱۶۵، ۲۷۱،  
۴۲۲.  
شهید، ← شهید اول.  
شهید اول، ۱۳۹، ۳۲۵، ۳۴۲، ۵۰۶.  
شهید ثانی، ۶۶، ۲۲۴، ۲۴۲.  
شیبانی، ۲۲۵.  
شیخ، ۱۱، ۶۵، ۹۳، ۱۰۱، ۱۴۵، ۲۳۳، ۳۲۹،  
۳۳۸، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۶، ۴۹۲.  
شیخ رئیس، ← بوعلی سینا.  
شیخ بهائی، ۳۶، ۷۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۷، ۹۹،  
۱۷۴، ۲۵۸، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۶۱، ۳۷۶.

شیخ بهائی، ← شیخ بهائی.

شیخ بهاء، ← شیخ بهائی.

شیخ جلیل، ۴۲۰.

شیخ دیلمی، ۱۳۰، ۳۷۷.

شیخ سماهیجی، ۴۱۹.

شیخ صدوق، ۴۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۴۶، ۱۸۲،

۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۵۳، ۲۵۴،

۲۵۸، ۲۶۴، ۲۹۷، ۳۲۵.

شیخ طبرسی، ۷۰، ۲۱۵، ۲۵۲، ۲۵۷، ۳۲۵، ۴۱۸،

۴۳۴، ۴۶۳.

شیخ طریحی، ۱۶۹، ۲۵۲، ۴۵۵.

شیخ طوسی، ۶۵، ۸۹، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۶۹، ۲۳۹،

۲۴۳.

شیخ عباسعلی، ۱۴۶.

شیخ علی، ۱۱۸.

شیخ قمی، ۳۲۵.

شیخ محمد، ۱۱۱.

شیخ محمد تقی، ۱۵۱.

شیخ محمد طاهر، ۱۴۲.

شیخ محمد مسعود، ۱۱۱.

شیخ مرتضی، ← انصاری.

شیخ مفید، ۳۵، ۹۲، ۱۲۵، ۱۶۹، ۱۸۲، ۲۴۹،

۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۹، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۱،

۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۴۶۱.

شیخ مهدی، ← مازندرانی، شیخ مهدی.

شیرازی، سید علی محمد، ۹۹، ۱۰۳، ۱۴۶، ۱۴۸.

شیرازی، صدر المتألهین، ۱۲۰.

شیرازی، قطب الدین، ۱۵۴، ۳۲۵.

شیرازی، کاظم، ۲۱، ۲۲.

شیرازی، محمد کاظم، ۲۱.

شیرازی، میرزا محمد تقی، ۱۲۷.

شیروانی، زین العابدین، ۱۴۹.

شیطان، ← ابلیس.

### ص

صاحب الامر علیه السلام، ← امام زمان علیه السلام.

صاحب حدائق، ۳۲۵.

صاحب «فصول»، ۵۶.

صاحب کفایه، ← خراسانی، آخوند ملا

محمد کاظم.

صاحب مدارک، سید محمد، ۲۹، ۳۵.

صادق علیه السلام، ← امام جعفر صادق علیه السلام.

صادقین علیهم السلام، ۶۵، ۲۴۹، ۳۳۸.

صبحی صالح، ۴۷۰، ۴۹۸.

صدقی، دکتر حامد، ۱۳۷.

صدوق، شیخ صدوق.

صعصعه، ۴۲۱.

صفوان، ۳۳۷.

صفی علی شاه، ۱۴۴.

صفی علیشاه اصفهانی، حاج میرزا حسن،

(۱۲۵۱-۱۳۱۶ هـ ق)، ۱۴۴.

صلاح الدین صفدی، ۱۷۵.

عاملی، شیخ علی بن یونس، ۱۱۳، ۱۱۷، ۳۱۹.

عاملی، علی بن یونس، ۱۱۸.

عایشه، ۱۰۵، ۱۹۷، ۲۰۶، ۳۱۵.

عباس، ۳۴۲.

عبدالرحمن، ۳۸۲.

عبدالصمد، ۲۲۹.

عبدالکریم بن ابی العوجاء، ۶۵.

عبدالله، ← اصفهانی، عبدالله.

عبدالله بن رواحه، ۳۶۶.

عبدالله بن سنان، ۲۱۸، ۳۷۰.

عبدالله بن عباس، ۳۵۵.

عبدالله بن عمرو یشکری، ۲۴۰.

عبدالله سنان، ← عبدالله بن سنان.

عبدالنبی اراکی، ← عراقی، شیخ عبدالنبی

مجتهد.

عبیدالله بن زیاد، ۳۵۶.

عثمان، ۴۰۸.

عثمان بن سعید، ۴۲.

عراقی، ۱۵۵.

عراقی، آقا ضیاءالدین، ۱۱، ۲۰، ۲۱، ۲۲.

عراقی، آقا نورالدین، ۱۰، ۱۲.

عراقی، سید محسن، ۱۱، ۴۸۶.

عراقی، شیخ ضیاءالدین ← عراقی، آقا

ضیاءالدین.

عراقی، شیخ عبدالنبی ← عراقی، شیخ عبدالنبی

مجتهد.

## ض

ضمرة بن معبد، ۳۴۷، ۳۴۸.

## ط

طارق، ۳۶، ۴۹۸.

طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، ۱۱، ۱۲، ۹۹.

۱۰۳، ۱۳۳، ۱۳۵.

طبرانی، ۴۷۴.

طبرسی، ← شیخ طبرسی.

طبری، ۸۰.

طلحه، ۲۰۲، ۴۸۷.

طنطاوی جوهری، ۱۳۶، ۳۲۴.

طوسی، ← شیخ طوسی.

## ع

عاشق، ۹۲.

عاشور، سید علی، ۲۳۶.

عالمه عارفه هاشمیه، (نصرت امین)، ۱۱۳.

عاملی، ۳۲۵.

عاملی، سید جعفر مرتضی، ۴۹۷.

عاملی، شیخ بهاءالدین، ← شیخ بهائی.

عاملی، شیخ حرّ، ۴۰، ۹۵، ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۸۵.

۲۱۰، ۲۱۹، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۴۱.

۳۹۲: ۴۱۴، ۴۸۴.

عاملی، شیخ علی، ← عاملی، شیخ علی بن

یونس.

- عراقی، شیخ عبدالنسی مجتهد، ۳، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۳۸۶.  
 عمر بن الخطاب، ۳۸۷، ۴۰۸.  
 عمر بن یزید، ۳۹۷.  
 عمر خطاب، ← عمر بن الخطاب.  
 عمر خیام، ۹۲، ۱۵۷، ۲۴۷.  
 عمرو، ۱۹۱، ۱۹۲.  
 عمرو بن حرث، ۱۹۱.  
 عندلیب، ۱۳۴.  
 عنقاء، ۴۷۸.  
 عنوان، ۵۰۶.  
 عیاشی، ۲۲۲.  
 عیسی بن مریم، ← حضرت عیسی علیہ السلام.

## ع

- غزالی، ۴۱، ۸۹، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۶۹، ۲۷۱، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۹، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۳.  
 غلام ضمرة بن معبد، ۳۴۸.  
 عراقی، شیخ عبدالنسی مجتهد، ۳، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۵، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۱۸، ۱۳.  
 عراقی، شیخ محمود، ۱۰۸، ۱۷۶.  
 عراقی، علامه محمود ← عراقی، شیخ محمود.  
 عربی، محیی الدین، ۱۳۵، ۱۴۴، ۲۵۹، ۳۲۵.  
 عرفی، ۹۹.  
 عزرائیل علیہ السلام، ۲۳۱، ۲۷۱، ۲۹۳، ۳۴۹، ۳۸۲، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶.  
 عصام عبدالله، ۲۲۶.  
 عطار، ۹۷.  
 علائی، ۱۴۳.  
 علامه، ← حلی.  
 علوان، نبیل رضا، ۳۶۶.  
 علی علیہ السلام، ← [امام] امیر المؤمنین علیہ السلام.  
 علی الرضا علیہ السلام، ← [امام] علی بن موسی علیہ السلام.  
 علی القاری، ۸۱.  
 علی بن ابراهیم، ۲۳۴، ۲۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۸۲، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۱، ۴۳۲.

## ف

- فارابی، ۱۷۴، ۱۷۶، ۳۲۶.  
 فاضل شیروانی، ۱۴۹.  
 فاضل مقداد، ۸۷، ۱۷۳.  
 فاطمه بنت اسد، ۳۴۳.  
 فاطمه بنت موسی بن جعفر علیہ السلام، ۲۴، ۳۴۳.  
 فاطمه معصومه علیہا السلام، ← فاطمه بنت موسی بن جعفر علیہ السلام.  
 فارابی، شیخ عبدالنسی مجتهد، ۳، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۵، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۱۸، ۱۳.  
 فارابی، شیخ محمود، ۱۰۸، ۱۷۶.  
 فارابی، علامه محمود ← فارابی، شیخ محمود.  
 فارابی، محیی الدین، ۱۳۵، ۱۴۴، ۲۵۹، ۳۲۵.  
 فارابی، عرفی، ۹۹.  
 فارابی، عزرائیل علیہ السلام، ۲۳۱، ۲۷۱، ۲۹۳، ۳۴۹، ۳۸۲، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶.  
 فارابی، عصام عبدالله، ۲۲۶.  
 فارابی، عطار، ۹۷.  
 فارابی، علائی، ۱۴۳.  
 فارابی، علامه، ← حلی.  
 فارابی، علوان، نبیل رضا، ۳۶۶.  
 فارابی، علی علیہ السلام، ← [امام] امیر المؤمنین علیہ السلام.  
 فارابی، علی الرضا علیہ السلام، ← [امام] علی بن موسی علیہ السلام.  
 فارابی، علی القاری، ۸۱.  
 فارابی، علی بن ابراهیم، ۲۳۴، ۲۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۸۲، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۱، ۴۳۲.  
 فارابی، علی بن ابیطالب علیہ السلام، ← [امام] امیر المؤمنین علیہ السلام.  
 فارابی، علی بن الحسین علیہ السلام، ← امام زین العابدین علیہ السلام.  
 فارابی، علی بن جعفر، ۲۱۹.  
 فارابی، علی بن محمد علیہ السلام، ← امام علی النقی علیہ السلام.  
 فارابی، علی بن [محمد] سمري، ۴۲.  
 فارابی، علی فرزند خواجه میر احمد، ۹۶.  
 فارابی، عماره، ۱۸۹.  
 فارابی، عمر، ۱۸۹، ۲۲۹، ۳۸۷، ۴۰۸.

قتال نیشابوری، ۳۷۶.

فخر، ← فخر المحققین.

فخر المحققین، ۲۱۰، ۴۴۱.

فخر رازی، ۳۴، ۷۰، ۱۲۸، ۱۶۹، ۳۲۴.

فراوات الکوفی، ۲۴۷.

فرعون، ۵۲، ۶۳، ۳۱۳، ۳۹۱، ۳۹۷، ۴۲۸، ۵۲۳.

فروریوس حکیم، ۱۶۵.

فرید وجدی، محمد، ۱۳۷.

فُضَیل، ۳۹۰.

فقیه تبریزی، ۱۱۹.

فقیهی، میرزا علی اکبر، ۲۳.

فول شیمشاطی، ۱۷۴.

فیاض لاهیجی، ملا عبدالرزاق، ۱۱۵، ۱۳۶، ۳۲۵،

۳۳۲.

فیثاغورث، ۱۱۲، ۳۲۶.

فیضان، ۱۴۲.

فیض کاشانی، ۱۰۶، ۳۲۵، ۵۲۲.

## ق

قآنی شیرازی، ۱۳۸.

قابض الارواح، ← عزرائیل.

قابیل، ۳۶۱، ۳۹۱.

قارون، ۵۲۳.

قاسم، ۳۳۰.

قاضی تبریزی، میرزا علی آقا، ۱۱.

قاضی سعید قمی، ۸۱، ۴۷۴.

قاضی طباطبائی، سید محمد علی، ۲۲، ۲۳.

قاضی نعمان، ۳۸۷.

قبادیانی، ناصر خسرو، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۳.

قتله ابی عبدالله، ۳۶۱.

قتله امیرالمؤمنین، ۳۶۱.

قراجه داغی تبریزی، حسن بن علی، ۱۱۵.

قزوینی، ۳۹۳.

قزوینی حلی، سید مهدی، ۴۳، ۱۳۳، ۳۲۵.

قزوینی، سید مهدی، ← قزوینی حلی، سید

مهدی.

قطران تبریزی، ۱۲۵.

قمی، ۶۰، ۱۳۹، ۳۴۱، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۶۴، ۴۹۳.

قمی، شیخ عباس، ۱۶۸، ۲۷۵.

قمی، محمد طاهر، ۱۴۲.

قنبر، ۳۹۸.

قوجانی، آقا شیخ علی، ۱۱.

قوشچی، ۲۸۹.

قوم لوط، ۳۸۸.

قیس، ۳۷۶.

قیس بن عاصم بن سنان بن خالد منقری، ۳۷۶.

قیصری، ۱۳۴.

قیومی، ۲۴۴، ۲۶۴.

## ک

کاشانی، افضل الدین، ۸۷، ۱۵۷.

کاشانی، بابا افضل، ۱۵۷.

کاشی، ملا عبدالرزاق، ۱۰۰، ۳۲۵.

کاظمی، ۳۹.

- کازمینی بروجردی، سید محمد علی، ۲۲.  
 کراجکی، ۳۵.  
 کریم خان، ۴۳، ۱۵۲.  
 کشفی، سید جعفر، ۱۷۱.  
 کشی، ۲۱۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۹، ۳۳۴، ۳۸۱.  
 کعب الاحبار، ۳۵۵.  
 کلباسی، ۱۲۰.  
 کلیم الله، ← حضرت موسی.  
 کلیم خداوند، ← حضرت موسی.  
 کلینی، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۷، ۳۲۵.  
 کمال‌الدین سلطان بن امیر منصور بن امیر بایقرا، ۵۲۰.  
 کمال [ابی] ابن شریف، ۱۳۸.  
 کمیانی، دکتر محسن، ۹۴.  
 کمیل، ۷۱، ۱۲۰، ۲۵۱.  
 کوزه کنانی، ملا احمد، ۱۳۰، ۳۲۵.  
 کیوان قزوینی، شیخ عباسعلی، ۱۴۶.  
 گ  
 گلپایگانی، حبیب‌الدین ملا محمد، ۱۴۹.  
 گلپایگانی، ملا محمد، ۱۴۹.  
 گنابادی، شیخ علی، ۱۱.  
 گوهر، شیخ حسن، ۱۱۵، ۳۲۵.  
 ل  
 لاریجانی آملی، صادق، ۱۱۵.  
 لاهیجانی، احسن، ۱۳۵.  
 لاهیجی، ۱۰۰، ۴۴۲.  
 لاهیجی، ملا عبدالرزاق ← فیاض لاهیجی،  
 ملا عبدالرزاق.  
 لسان الغیب، ← حافظ.  
 لقمان حکیم، ۱۳۰.  
 لوط علی‌نیا، ۲۹۳، ۴۵۷.  
 لوقا، ۲۹۸، ۴۴۷.  
 م  
 ماروت، ۲۷۶، ۲۹۳.  
 مازندارانی، سید کاظم، ۱۶۵.  
 مازندارانی، سید عبدالغفار، ۲۱.  
 مازندارانی، شیخ مهدی، ۱۱، ۲۱، ۲۲، ۱۱۱.  
 مالک، ۱۵، ۲۱، ۳۹، ۴۹۵.  
 مامقانی، شیخ عبدالله، ۱۱۴.  
 مانی، ۱۷۴.  
 مأمون، ۳۰۰، ۳۸۶.  
 مبشر، ۴۱۳.  
 متوکل، ۲۶۵، ۴۱۳.  
 منّی، ۲۹۶.  
 مجاشع، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۱۲.  
 مجلسی، ۴۲، ۴۹، ۸۷، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۷۲،  
 ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۰۷، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۹،  
 ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۷۲، ۴۳۴،  
 ۴۶۵، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷.  
 محتشم، ۹۶.  
 محبوب، ۱۱۶، ۱۲۱.

- محدث، ۱۰۹، ۳۲۵، ۴۸۸.
- محدث استرآبادی، ۶۵.
- محدث بحرانی، ۱۰۴.
- محدث قمی، ← شیخ عباس قمی.
- محقق، دکتر مهدی، ۱۴۳.
- محمد بن محمد رضی الله عنه، ← رسول خدا صلی الله علیه و آله.
- محمد، ۳۲۸.
- محمد الباقر رضی الله عنه، ← امام باقر رضی الله عنه.
- محمد امین، ۱۶۷.
- محمد بلخی، ۱۲۹، ۳۲۵.
- محمد بن ابی بکر، ۳۸۶.
- محمد بن الحسن رضی الله عنه، ← امام زمان رضی الله عنه.
- محمد بن الحشی الحضرمی، ۱۹۸.
- محمد بن سنان، ۲۲۰.
- محمد بن طولون صالحی، ۳۲۸، ۳۶۸.
- محمد بن عبدالله رضی الله عنه، ← رسول خدا صلی الله علیه و آله.
- محمد بن عثمان، ۴۲.
- محمد بن مسلم، ۲۵۶، ۳۸۱.
- محمد بن یحیی جیلانی، ۹۴.
- محمد تقی، ۵۲۱.
- محمد رکن الدین، ۳۲۵.
- محمد علی، ۱۱۹.
- محمد نهبان الخباز، ۱۳۷.
- مخفی، ۱۰۶.
- مدائینی، ۳۵.
- مدهوش، ۹۱.
- مذنب بهبهانی، ۱۱۴.
- مسلم، ۷۹، ۳۴۲، ۳۵۱، ۳۸۸، ۵۲۱.
- مسیح، ۴۴۳.
- مشتاقعلی، ۱۲۶.
- مشتاق مظفر، ۲۳۹، ۲۴۹.
- مصطفی رضی الله عنه، ← رسول خدا صلی الله علیه و آله.
- معاویه، ۲۳۲، ۳۵۷، ۳۹۶، ۴۷۳، ۴۸۷.
- [معاویه بن] عمار، ۲۱۹.
- معصوم، ۱۹۶.
- معصومین رضی الله عنهم، ← آل محمد صلی الله علیه و آله.
- مغربی، ۱۴۰.
- مفضل، ۲۲۸.
- مفید، ← شیخ مفید.
- مقدس اردبیلی، ۱۱۳، ۳۲۵، ۴۷۵.
- مکتبی، ۹۷.
- ملائکه، ۴۶، ۸۸، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۰۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۲۴.
- ملا صدرا، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۷۶، ۲۹۰، ۳۱۰، ۳۲۵، ۴۱۲.
- ملای رومی (مولوی)، ۹۰.



- ملک الموت، ← عزرائیل.  
 ملک روم، ۳۵۷، ۳۹۶.  
 ملکم خان، ۳۱۲.  
 ملکوتی، ۱۴.  
 ملکوتی تبریزی، مسلم سرابی، ۲۳.  
 منصور حلاج، ← حلاج.  
 منکر، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۳.  
 منوچهری، ۱۱۲.  
 موسوی، سید علی اکبر، ۹، ۱۹، ۲۳.  
 موسوی، سید محسن، ۹.  
 موسی، ← حضرت موسی علیه السلام.  
 مولی، ۳۴، ۳۶، ۲۰۲، ۳۹۹، ۵۲۴.  
 مولی الموالی علیه السلام، ← [امام] امیرالمؤمنین علیه السلام.  
 میدی، حسین بن معین، ۱۴۷.  
 میدانی، ۵۱۶.  
 میرداماد، ← داماد، میر محمدباقر.  
 میرزا ابوالحسن، ← میرزا ابوالحسن جلوه.  
 میرزا اسماعیل، ۱۰.  
 میرزا رضی، ۱۰.  
 میرزا محمد علیخان، ۱۰.  
 میرزا محمود، ۱۰.  
 میرزا هاشم، ۱۰.  
 میرزای شیرازی، ۱۲۷، ۳۲۵.  
 میرزای عباس شریف دارابی، ۱۴۳.  
 میرزای قمی، ۱۳۹، ۱۴۰.  
 میر سید شریف، ۵۶.  
 میر غضب ظل السلطان، ۴۷۵.  
 میر فندرسکی، میرزا ابوالقاسم، ۱۴۳، ۱۴۴، ۳۲۵.  
 میر محمد بن سید برهان‌الدین خاوند شاه، ۱۰۲.  
 میکائیل علیه السلام، ۲۷۱، ۴۹۵.  
 مینوی، مجتبی، ۱۴۳، ۱۶۱.  
 مینوی، ۱۴۳.  
 مؤذن نیشابوری، شیخ علی، ۱۱۰.  
 مؤمن آل فرعون، ۴۲۸.  
 ن  
 نائینی، محمد، ۱۳۲.  
 نائینی، میرزا حسین، ۱۱.  
 ناصری گرمانی، شیخ حسین، ۲۳.  
 نبوی، ۱۳۴.  
 نبوی قمی، سید ابوالفضل، ۲۳.  
 نبی صلی الله علیه و آله، ← رسول خدا صلی الله علیه و آله.  
 نجم‌الدین کبری، ۱۱۸.  
 نحوی، شیخ ابوالقاسم، ۲۳.  
 نخجوانی، ۵۱۳.  
 نراقی، ۱۶۸.  
 نراقی، ملا احمد، ۹۸، ۳۲۵.  
 نرجس خاتون، ۳۴۱.  
 نصر هندی، ۳۸۶.  
 نظامی گنجوی، ۵۴، ۱۳۱.  
 نفیسی، سعید، ۱۵۷.  
 نکیر، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۳.  
 نمازیخواه، حاج محمد علی، ۱۷.  
 نمرود، ۲۰۲، ۳۹۱.

- نوح، ۱۶۰، ۲۸۱، ۲۸۲.  
 نورالدین ابوالبرکات عبد الرحمان بن نظام‌الدین بن  
 شمس‌الدین دشتی، ۱۰۹.  
 نورعلی بگ، ۱۰.  
 نوری، ۲۵۳، ۲۵۰، ۱۲۹.  
 نوری، ملا علی، ۱۴۰.  
 نوری، میرزا حسین محدث، ۹۶، ۱۳۳، ۱۹۹،  
 ۲۶۷، ۲۷۲، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۲۰.  
 نهاوندی، شیخ علی اکبر، ۱۰۳، ۱۳۷، ۱۴۳.  
 نیشابوری، شیخ عبد‌الکریم، ۹۳، ۱۰۳، ۱۵۷.  
 نيقوديموس، ۴۴۸.

### ی

- یافعی، ← الیمنی الیافعی، شیخ عبد‌الله.  
 یافعی، شیخ عبد‌الله، ۳۲۵.  
 یثربی مغربی، محمد، ۱۴۰.  
 یحیی بن زکریا رحمته‌الله‌علیه، ۳۹۵.  
 یزدی، سیدکاظم ← طباطبائی یزدی، سیدکاظم.  
 یزید، ۳۵۶، ۴۶۳.  
 یسوع، ۲۹۴.  
 یسوعا، ۴۵۰.  
 یعقوب، ۴۴۴.

### و

- واقدی، ۳۸۸.  
 وجدانی فخر، قدرت‌الله، ۱۹، ۲۳.  
 وزام، ۲۵۸.  
 وفائی، ۱۴۶.  
 ولی عصر رحمته‌الله‌علیه، ← امام زمان رحمته‌الله‌علیه.

### هـ

- هاروت، ۲۷۶، ۲۹۳.  
 هارون‌الرشید، ۳۹.  
 هامان، ۳۹۱.  
 هانی، ۳۴۳.  
 هانیء بن عروة مرادی، ۷۹.  
 هرقل، ۱۷۰.  
 هرقل حکیم، ← هرقل.

## فهرست آیات قرآنی

- «لا تفتّح لهم ابواب السماء ولا يدخلون ..... سورة اعراف، آیه ۴۰ ص ۴۲.
- فذكر ان نفعت الذكرى سيدّك من يخشى ..... سورة اعلی، آیات ۸ و ۴۶.
- ويسألونك عن الرّوح، قل الرّوح من امر ربی ..... سورة بنی اسرائیل آیه ۸۵، ۴۸، ۲۷۱، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۶۷.
- وما أوتيتم من العلم الا قليلاً ..... سورة أسراء، آیه ۸۵، ۴۸، ۵۲.
- قال فرعون و ما ربّ العالمین ..... سورة شعراء، آیه ۲۳، ۴۸.
- قال ربّ السّموات والارض وما بينهما ..... سورة شعراء، آیه ۲۴، ۴۹.
- قال لمن حوله الا تستمعون ..... سورة شعراء آیه ۲۵ ص ۴۹.
- ربکم و رب آبائکم الاولین ..... سورة شعراء آیه ۲۶ ص ۴۹.
- إن رسولکم الذی أرسل إليکم لمجنون ..... سورة شعراء آیه ۲۷، ص ۴۹.
- فتبارک الله احسن الخالقین ..... سورة مؤمنون، آیه ۱۴ ص ۵۲.
- قد افلح من زكّاه و قد خاب من دساها ..... سورة الشمس، آیه ۹ ص ۵۴، ۵۰۱.
- قد افلح من تزكى ..... سورة اعلی، آیه ۱۳، ص ۵۴، ۵۰.
- ويتجنّبها الاشقی ..... سورة اعلی، آیه ۱۰ ص ۵۴.
- أولم يتفکروا فی انفسهم ..... سورة روم، آیه ۸ ص ۵۵.
- ومن آیاته ان خلق لکم ..... سورة روم، آیه ۲۰ ص ۵۵.
- یا أيّها الذین هادوا ان زعمتم انکم أولیاء لله ..... سورة جمعه، آیه ۶ ص ۵۸.
- قل ان كانت لکم الدار الآخرة عند الله خالصة ..... سورة بقره، آیه، ۹۴ ص ۵۸.
- وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا ..... سورة فرقان، آیه ۶۳ ص ۶۶.
- تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون ..... سورة قصص، آیه ۸۳ ص ۶۶.

- ولتجدنهم احرص الناس على حياة ..... سورة بقره، آیه ٩٦ ص ٦٦.
- من احيها فكاثما احيا الناس جميعاً ..... سورة مائده، آیه ٣٢ ص ٦٧.
- ان احستم احسنتم لانفسكم ..... سورة بنى اسرائيل، آیه ٧، ص ٦٧.
- فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قره اعين ..... سورة سجده، آیه ١٧ ص ٧٢.
- يا ايها الذين آمنوا قوا انفسكم واهليكم ناراً ..... سورة تحريم، آیه ٦ ص ٧٣.
- ولا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون ..... سورة ابراهيم آیه ٤٢ ص ٧٥.
- ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار ..... سورة هود آیه ١١٣ ص ٧٥.
- والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا ..... سورة عنكبوت آیه ٦٩ ص ٧٦، ٥٢٠.
- رب ارجعون \* لعلى اعمل صالحاً فيما تركت ..... سورة مؤمنون، آیه ٩٩ - ١٠٠ ص ٧٨، ٤٢٤.
- من احيها فكاثما احيا الناس جميعاً ..... سورة مائده، آیه ٣٢، ص ٧٩.
- ونادى اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا ..... سورة اعراف، آیه ٥٠، ص ٧٩.
- إنّ الابرار لفي نعيم ..... سورة مطفيين، آیه ٢٢، ص ٨٠.
- واذا رأيت ثم رأيت نعيماً ..... سورة دهر، آیه ٢٠، ص ٨٠.
- فيهنّ خيرات حسان ..... سورة رحمان، آیه ٧٠، ص ٨٠.
- حور مقصورات في الخيام ..... سورة رحمان، آیه ٧١، ص ٨٠.
- ثم لا يموت فيها ولا يحيى ..... سورة اعلی، آیه ١٣، ص ٨٠.
- في سموم وحميم \* وظلّ من يحموم ..... سورة واقعة، آیه ٤٢ تا ٤٣، ص ٨٠.
- ونفخت فيه من روحي ..... سورة حجر، آیه ٢٩ و سورة ص آیه ٧٢ ص ٩٦، ١٤٠، ٢٥٢، ص ٢٧٤، ٢٩٥.
- وبدأ خلق الانسان من طين ..... سورة سجده آیه ٧، ص ٩٦.
- نسوا الله فانساهم ..... سورة توبه، آیه ٦٧، ص ٩٨.
- قل الروح من امر ربي ..... سورة اسراء، آیه ٨٥، ص ١٠١، ١٦٧.

- كلّ حزب بما لديهم فرحون..... سورة روم، آیه ٣٢، ص ١٠٦.
- انا لله وانا اليه راجعون..... سورة بقره، آیه ١٥٦، ص ١١٩.
- نسوا الله فأنساهم انفسهم..... سورة حشر، آیه ١٩، ص ١٥٧،  
ص ١٦٦، ص ٢٤٤، ص ٣٠٨.
- انّا هديناه السبيل إما شاكراً وإما كفوراً..... سورة انسان، آیه ٣، ص ١٧٦، ٤٥٤.
- فأقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس..... سورة روم، آیه ٣٠، ص ٢٠٦.
- فطرة الله التي فطر الناس عليها..... سورة روم، آیه ٣٠، ص ٢٠٧.
- فمستقرّ ومستودع..... سورة انعام، آیه ٩٨، ص ٢٣٠.
- فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا..... سورة اعراف، آیه ٧٤، ص ٢٣٣.
- يوم تأتي كل نفس تجادل..... سورة نحل، آیه ١١١، ص ٢٤٦.
- وإذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم..... سورة اعراف، آیه ١٧٢، ص ٢٧٤.
- هذا نذير من النذر الاولى..... سورة نجم، آیه ٥٦، ص ٢٧٥.
- ونقلّب افئدتهم وابصارهم كما لم..... سورة انعام، آیه ١١٠، ص ٢٧٦.
- وله اسلم من في السموات والارض طوعاً..... سورة آل عمران، آیه ٣، ص ٢٧٦ و ص ٢٧٧.
- وإذ أخذنا من النبيين ميثاقهم..... سورة احزاب، آیه ٨، ص ٢٧٧.
- له ما في السموات والارض..... سورة روم، آیه ٢٦، ص ٢٧٩.
- تسبح له السموات السبع والارض ومن فيهنّ وان من شيء.. سورة اسراء، آیه ٤٤، ص ٢٨٠.
- ألم أعهد إليكم يا بني آدم أن لا تعبدوا الشيطان..... سورة يس، آیه ٥٩، ص ٢٨١.
- يا أيّتها النفس المطمئنة ﴿ارجعي الى ربك راضية مرضية..... سورة فجر، آیه ٢٦،  
ص ٩٤، ٢٨١، ٤٢٨.
- وبدأ خلق الانسان من طين..... سورة سجده، آیه ٦، ص ٢٨٢.
- يا أيّها الانسان ما غرّك بربّك الكريم..... سورة انفطار، آیه ٥ تا ٨، ص ٢٨٢.
- ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين..... سورة مؤمنون، آیه ١١ تا ١٤، ص ٢٨٣.

- كل نفس ذائقة الموت ثم اليها ترجعون ..... سورة عنكبوت، آية ٥٦، ص ٢٨٤.
- أما أمره اذا أراد شيئاً أن يقول..... سورة يس، آية ٨٣، ص ٢٨٨.
- ما شاء ركّبك ..... سورة انفطار، آية ٨، ص ٢٩٢.
- ولوترى اذ وقفوا على النار فقالوا يا ليتنا ..... سورة انعام، آية ٢٧، ص ٣٠٩.
- قالوا أبعث الله بشراً رسولاً..... سورة اسراء آية ٩٣، ص ٣١٠.
- فيها ما تشتهي ..... سورة زخرف، آية ٧١، ص ٣١١.
- ان الانسان لفي خسر ..... سورة عصر، آية ٢، ص ٣١٣.
- لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ..... سورة التين، آيات ٣ تا ٥، ص ٣١٣.
- ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون ..... سورة مؤمنون، آية ١٠٠، ص ٣١٥.
- فإن له معيشة ضنكاً..... سورة طه، آية ١٢٤، ص ٣٢٦.
- النار يعرضون عليها غدواً وعشياً ..... سورة مؤمن، آية ٤٦، ص ٣٥٢، ٣٩١.
- لا تقنطوا من رحمة الله ..... سورة زمر، آية ٥٣، ص ٣٨٤.
- ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون ..... سورة غافر، آية ٤٦، ص ٣٩١.
- كلا إنها كلمة هو قائلها ومن ورائهم ..... سورة مؤمنون، آية ١٠٠، ص ٣٩٨.
- احصاه الله ونسوه ..... سورة مجادلة، آية ٦، ص ٣٩٨.
- لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصاها ..... سورة كهف، آية ٤٩، ص ٣٩٩.
- وكل انسان الزمناه طائرته في عنقه ونخرج ..... سورة اسراء، آية ١٣، ص ٣٩٩.
- قيل ادخل الجنة قال يا ليت قومي يعلمون ..... سورة يس، آية ٢٧، ص ٤١٨.
- ولا يتمنونه أبداً بما قدمت أيديهم ..... سورة جمعة، آية ٦، ص ٤٢١.
- قل ان كانت لكم الدار الآخرة عند الله ..... سورة بقره، آية ٩٣، ص ٤٢٢.
- فوقاه الله سيئات ما مكروا وحاق بآل فرعون..... سورة مؤمن، آية ٤٦، ص ٤٢٢.
- مما خطيئاتهم اغرقوا ..... سورة نوح، آية ٢٥، ص ٤٢٣.
- ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء ..... سورة آل عمران، آية ١٦٩، ١٦٧،

ص ۴۲۳.

ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله ..... سورة بقره، آیه ۱۵۲، ص ۴۲۴.

فأما الذين شقوا ففي النار لهم فيها ..... سورة هود، آیه ۱۰۶، ص ۴۲۵.

جنات عدن التي وعد الرحمن عباده ..... سورة مريم، آیه ۶۲، ص ۴۲۶.

والذين هاجروا في سبيل الله ..... سورة حج، آیه ۵۸، ص ۴۲۷.

ربنا أمّنتنا اثنتین واحییتنا اثنتین فاعترفنا ..... سورة غافر، آیه ۱۱، ص ۴۲۸.

فأما ان كان من المقربين ..... سورة واقعة، آیه ۸۸، ص ۴۲۹.

وأما ان كان من اصحاب اليمين ..... سورة واقعة، آیه ۸۹، ص ۴۲۹.

وأما ان كان من المكذبين الضالین ..... سورة واقعة، آیه ۹۲، ص ۴۲۹.

ومن أعرض عن ذكرى فان له معيشة ..... سورة طه، آیه ۱۲۴، ص ۴۳۰.

والیه مآب ..... سورة رعد، آیه ۳۶، ص ۴۳۱.

الی الله مرجعکم جميعاً فینبئکم ..... سورة مائدة، آیه ۱۰۵، ص ۴۳۱.

ولقد جئتمونا فرادی کما ..... سورة انعام، آیه ۹۴، ص ۴۳۱، ۴۵۳.

ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم ..... سورة اعراف، آیه ۱۱، ص ۴۳۱.

ثم الینا مرجعکم فننبئکم ..... سورة یونس، آیه ۲۳، ص ۴۳۱.

والینا ترجعون ..... سورة مريم، آیه ۴۰، ص ۴۳۱.

ولله الأمر من قبل ومن بعد ..... سورة روم، آیه ۴، ص ۴۵۵.

حکمة بالغه فما تغن النذر ..... سورة قمر، آیه ۵، ص ۴۵۵.

أرأیت من اتخذ الهه هواه أفأنت تكون ..... سورة فرقان، آیه ۲۴، ص ۴۵۷.

وما اوتیتم من العلم ..... سورة اسراء آیه ۸۵، ص ۴۶۵.

وتبارک الله احسن الخالقین ..... سورة مؤمنون، آیه ۱۴، ص ۴۶۵، ۴۹۸.

ونفس وما سواها ..... سورة الشمس، آیه ۶، ص ۴۷۴.

کل شیء هالک إلا وجهه ..... سورة قصص، آیه ۸۸، ص ۴۷۷.

- فأينها تولوا فشم وجه الله ..... سورة بقره، آية ١١٥، ص ٤٧٧.
- من كان في هذه اعمى فهو ..... سورة اسراء آية ٧٢ ص ٤٨٥
- ولله المثل الاعلى ..... سورة نحل، آية ٥٩ ص ٤٩٢
- وعلم آدم الاسماء كلها ..... سورة بقره، آية ٢٩ ص ٤٩٢.
- سبحانك لا علم لنا الا ما علمنا ..... سورة بقره، آية ٣٠ ص ٤٩٢.
- يا آدم انبئهم باسمائهم ..... سورة بقره، آية ٣١ ص ٤٩٢.
- وله المثل الاعلى في السموات والارض ..... سورة روم، آية ٢٦، ص ٤٩٢.
- انى جاعل في الارض خليفة ..... سورة روم، آية ٢٨، ص ٤٩٢.
- يا داود انا جعلناك خليفة ..... سورة روم، آية ٢٥، ص ٤٩٢.
- ان هذا لفي الصحف الاولى ..... سورة اعلى، آية ١٧، ص ٥٠١.
- أرأيت من اتخذ الهه هواه ..... سورة جاثيه، آية ٢٣، ص ٥٠٤.
- وكذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات ..... سورة انعام، آية ٧٥، ص ٥١٣.
- إستحوذ عليهم الشيطان فأنساهم ذكر الله ..... سورة مجادله، آية ١٩، ص ٥١٩.
- وان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها ..... سورة نحل ١٨، سورة ابراهيم ٢٤، ص ٥٢١.



## فهرست اشعار (فارسی):

- آدمی را جاه بهتر جاه  
آمد نداء از آسمان جان را که بازآ؛ الصلا  
آن ره که من آمدم، کدام است  
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند  
احوال شب از شمع سحرگاه چه پرسى  
اختلاف خلق از نام اوفتاد  
از ازل بستیم عین احولى  
از ایشان سید ما گشت سالار  
از خدا نعمت جاوید به ما باز آمد  
از ما به اسیران قفس باد بشارت  
از نیستان تا مرا ببریده‌اند  
از هر که نه اهل شهر، پرهیز  
اسلام به ذات خود ندارد عیبى  
اسیر لذت تن مانده‌ای، و گر نه تو را  
اگر چه ما و منی جز توئی تو نیست  
اگر خواهی که گردی مرغ پرواز  
اول ز مکونات عقل و جان است  
ای آن که تو طالب خدائی به خدا  
ای دل تو چه حالی صفت خویش ندانی  
ای کالبد آفرین جانها  
ای گشاده در خزانه ز جود  
این پر شکسته صعوه مأنوس  
این چه آزاراست اندر جان من
- بوالفضولی شود چه یافت کلاه ص ۱۱۰  
جان‌گفت: ای نادان خوش؛ اهلاً و سهلاً مرجبا ص ۱۵۰  
تا باز روم که کار خام است ص ۱۱۲  
ناونانی به کف آری و به غفلت مخوری ص ۴۹۱  
از سوختگان قصه جانکاه چه پرسى ص ۱۳۶  
چون بمن آمد آرام اوفتاد ص ۱۴۱  
تا نباشد هیچ پیدا جز علی ص ۹۱  
هم او اول، هم آخر اندر این کار ص ۲۸  
به ختم از کعبه مقصد به فضا باز آمد ص ۱۱۰  
کز بیضه يك منزل دوست رسیدیم ص ۱۳۴  
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند ص ۸۷  
از هر چه نه در کتاب، تو به ص ۹۵  
هر عیب که هست از مسلمانی ماست ص ۳۹۰  
چه عیش‌هاست که در ملک جان مهیا نیست ص ۱۳۵  
ز ما و من بستان یک زمان من و ما را ص ۱۳۸  
جهان جیفه پیش کرکس انداز ص ۵۰۵  
وانگه پس وی نه فلک سرگردان است ص ۱۶۵  
از خود بطلب کز تو خدا نیست جدا ص ۷۴  
یهوده سخن از صفت غیر چه رانی ص ۱۳۶  
گوهر کش رشته بیابانها ص ۹۳  
یافته کاینات از تو وجود ص ۱۶۶  
مخلب شاهین بلا و بال بسته سائر محبوس ص ۱۳۸  
چان چرا وامانده اندر ملک تن ص ۱۶۰

پر خون زد دست حجر به جانان که می برد ص ۱۶۰  
 این وطن شهری است که اورا نام نیست ص ۹۳  
 سوی وطن رجوع کن از خطه خطا ص ۱۶۹  
 اول ما آخر ما یک دم است ص ۱۲۹  
 روی برگشتن ندارم، شرمسارم شرمسار ص ۹۲  
 چون جان به بدن گرفته پیوند ص ۹۴  
 مرغ روح آن که جز از دوست روگردان شود ص ۱۲۴  
 فاخته از طرب یار شده دستان زن ص ۱۲۲  
 به نزد مادر اندر گاهواره ص ۹۰  
 کی در زندان قفس بختی ص ۱۴۸  
 از سفر یابید یوسف صد مراد ص ۱۲۶  
 این ره که تومی روی به ترکستان است ص ۶۷  
 این ره که تومی روی به ترکستان است ص ۵۰۵  
 بود منزل رسیدن، دل به دست آوردن خوبان ص ۱۳۹  
 جان نهان است زیر پرده چشم ص ۱۴۰  
 ولایت داشتی بر بام افلاک ص ۱۲۹  
 قفس را بشکن و دریاب باغ بی خزانی را ص ۱۳۲  
 به مقصد کی رسی هیهات هیهات  
 تو که نا برده ای ره در خرابات ص ۹۵  
 گفتا: چه کنم خانه فرو می آید ص ۱۲۰  
 انبیا بر خاک راهت جانفشان  
 که زبان در دهان نگه داری ص ۱۱۹  
 عقلی و نفسی و هیولایی ص ۱۱۹  
 که جوهر فروش است یا پبلهور ص ۱۱۹  
 اگر مرد است او نزد پدر شد ص ۹۰  
 یا از زبان آن که شنید از دهان دوست ص ۶۲

این نامه نیست، پیرهن کاغذین ما است  
 این وطن مصر و عراق و شام نیست  
 ای و مانده از حرم خاص کبریا  
 با جبروتش که دو عالم کم است  
 باز جانی رفته ام کز روی یارم شرمسار  
 با شخص دو عالم آن خردمند  
 بال بگشاید ز تدبیر، آشیان گیرد به عرش  
 بلبل از بوی معشوق شده نغمه سرای  
 بود محبوس طفل شیر خواره  
 بیچاره طوطی اگر با خود سخن نگفتی  
 بی سفرها ماه کی خرد شود  
 ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی  
 ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی  
 تفاوت های کفر و دین شکاف یک قلم باشد  
 تن بار گران است بینداز و سبک شو  
 تو آن که پیش از صحبت خاک  
 تو خود ای عندلیب از طایران گلشن قدسی  
 تو که سود زیان خود ندانی  
 تو که ناخوانده ای علم سماوات  
 جان قصد رحیل کرد، گفتم که مرو  
 جمله جانها ز کهنهت بی نشان  
 چون نداری کمال و فضل، آن به  
 چو هست ترکیب نفس انسانی  
 چه در بسته باشد چه داند کسی  
 چه گشت او بالغ، مرد سفر شد  
 حال از دهان دوست شنیدن چه خوش بود

توحید همین است و دیگرها همه فن ص ۱۵۵  
 رضوان ز تعجب کف خود بر هم زد ص ۱۳۲  
 چه زور آورد با قضا دست جهد؟ ص ۱۰۲  
 در آن خانه که مهمانش تو باشی ص ۱۵۳  
 کاندلر فضای ربع زمین دانه می‌خورند ص ۱۲۸  
 جای دادند در این جسم مکدر مارا ص ۸۷  
 کجاست برق که بر دارد آشیان مرا ص ۱۱۶  
 ترسم نرسانند به گلشن خبرم را ص ۸۸  
 من عرف الله فرو خوانده‌ایم ص ۵۰  
 مأوای او تحیت مأوا نهاده‌ای ص ۱۱۶  
 در بسته دل ز کف کمند است مرا بس ص ۱۰۸  
 آن حقیقت دان، ندانش از گزاف ص ۸۷  
 ذکر و دوام و فکر حضوری و بال دل ص ۱۲۳  
 برگزید از همه آفاق چه و زندان را ص ۱۴۴  
 موطن اصلی خود را یاد کن ص ۱۶۴  
 زیرا که ما به شرط نکردیم کارها ص ۱۰۵  
 که حکمت چیست که آمد خلق موجود ص ۹۳  
 چون چراغ لاله می‌سوزیم، فانوسیم ما ص ۱۳۴  
 یقینش فارغ از وهم و مظنه ص ۱۴۲  
 بر رود بالا، همان با اصل خود یکتاستی ص ۱۴۱  
 بسته‌ای از هر طرف چون راه پروازم، چه سازم ص ۱۴۰  
 گاو نر می‌خواهد و مرد کهن ص ۵۰۶  
 حجابات جان است چندین طلسم ص ۱۲۲  
 رشحه‌ای یافت چون ز جام الست ص ۱۴۱  
 تا نیفتی چون حصین اندر بلا ص ۷۳  
 از من خبرت که بی نوا خواهی رفت ص ۸۸

حق جان جهان است و جهان جمله بدن  
 حوراء به نظاره ما نگارم صف زد  
 خدایا به غفلت شکستیم عهد  
 خوشا به جانی که جانانش تو باشی  
 در آشیان چرخ دو مرغان زیرکند  
 در ازل در اثر دعوی بی جانی جان  
 در این چمن چه گلی نشود فغان مرا  
 دردم نه همین است که بستند پرم را  
 در صفت گنگ و فرو مانده‌ایم  
 در عرصه گاه عرصه‌ی مهمان سرای قدس  
 در قید غم باز مقید ز چه سازی  
 دست و پا در خواب بینی و ایتلاف  
 دل طائری و منزل لاهوتش آشیان  
 دید ناچار ز نخدان تو را یوسف دل  
 رو بتاب از جسم و جان را شاد کن  
 روز جزا بکن تو عنایت به کار خویش  
 ز رب العزة اندر خواست دارد  
 شعله‌ایم اما ز دود دل سیاهانیم ما  
 شود در نفس يك جا مطمئنه  
 صورت زیرین اگر بر نردبان معرفت  
 طائر بشکسته بالم، پرم از عشق تو بر پا  
 کار هر بز نیست خرمن کوفتن  
 کسی از نقش ماهی حقیقت ندید  
 کلک معنی تو را ز جاد و فن  
 کور کورانه مرو در کربلا  
 گر در پی شهوت و هوا خواهی رفت

لله الحمد که در ملك کلام آمده‌ای ص ۱۳۲  
 در مسکن خود قرار بودی ما را ص ۹۹  
 دوباره تازه جان من ز باده‌الست کن ص ۱۲۳  
 چه داری مر مرا بی خواب و خورص ۱۰۸  
 نانهندت، نشناسی خدای ص ۵۰۰ و ۴۹۶  
 تو خواه از سخنم پندگیر خواه ملال ص ۷۳  
 تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال ص ۱۷۶  
 از آن رو نام بابا طاهر هستم ص ۹۵  
 بحرهای بی حد و بی انتهاست ص ۱۵۰  
 آدم آورد در این دیر خراب آبادم ص ۸۶  
 تو که از چاه بر آری مه کنعانی را ص ۱۰۲  
 گر می نخورم، علم خدا جهل آید ص ۲۴۳  
 تو فکندی تیر فکرت را بعید ص ۷۶  
 نمی‌داری ز جهل خویشتن عار ص ۱۱۹  
 چه قسمت نیست، روزی از دهان چون آسیا ریزد ص ۴۷۳  
 که اندر صقع رب، انسان مکان کرد ص ۱۴۲  
 که یوسف در کنار نیل، میل آب چه دارد ص ۱۳۵  
 خلاف نفس عادت کن که رستی ص ۵۰۶  
 واقف آگاه باش از امر «کن» ص ۱۶۱  
 جام بلا بیشترش می‌دهند ص ۵۱۶  
 کی مریدش را به جنت ره بود ص ۴۴۳  
 افلاک، چرخ و انجم و آنگاه ماه و خورص ۱۴۴  
 که از روح القدس در وی نشانی است ص ۹۰  
 تنگ کرده بر آن جهان فراخ ص ۱۰۵

گر سرو گردنه سلك کرام آمده‌ای  
 گر طالع بخت یار بودی ما را  
 مرا از باده ساقیا چه چشم خویش مست کن  
 مرا گفتا دل آرام: بیارام  
 معرفت نفس خدا دادنی است  
 من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم  
 من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم  
 من از روز ازل طاهر بزادند  
 من شنیدم به عالم آنها است  
 من ملك بودم و فردوس برین جایم بود  
 می‌توانی که رهایی دهی از قید ستم  
 می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانست  
 «نحن اقرب» گفت «من حبل الوريد»  
 نشستی چون زنان در کوه ادبار  
 نصیب‌گر شود، همچون صدف رزق از سما ریزد

«نفخت فیه من روحی» عیان کرد  
 نگرده تشنه آب وطن، سیراب در غربت  
 نمی‌دانم که‌ای هر جا که هستی  
 واجب آمد معرفت تحصیل کن  
 هر که به درگاه ما مقرب‌تر است  
 هر که را شیخش چنین گمراه بود  
 هفت آسمان ز نور من آنگه بیافرید  
 هم از الله در پیش تو جانی است  
 هندوی نفس راست غل دو شاخ

## فهرست اشعار «عربی»:

- الفكر حركة النفس الى المبادئ و من المبادئ الى المراد ص ٥٥  
برهاننا باللم والإنّ قسم علم من العلة بالمعلول لم  
تخيّر خليطاً من فعالك انما قرين الفتى في القبر ما كان يفعل ص ٣٧٠  
عباراتنا شتى و حسنك واحد وكلّ الى ذاك الجمال يشير  
ص ٤٥٢، ٣١٤، ١٨١، ٣٩  
و الله لو لا حيدر ما كانت اللذ نيا و لا جمع البرية مجمع ص ٢٩  
هبطت اليك من المحل الأرفح ورفاء ذات تعزّز وتمنّع ص ١١٢  
يا مبدع العقول و الارواح و منشأ النفوس و الاشباح ص ١٠٦

## فهرست منابع تدوین و تحقیق کتاب:

- ۱- قرآن کریم، کلام الله عزوجل.
- ۲- نهج البلاغة، امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، تدوین سید شریف رضی، محمد بن حسین بن موسی موسوی، متوفی (۴۰۶ هـ).
- ۳- آتشکده آذر، آذر بیگدلی، لطفعلی خان، بمبئی (۱۲۷۷ هـ).
- ۴- آداب السلوک.
- ۵- اثبات الهدات بالنصوص والمعجزات، عاملی، شیخ محمد بن حسن حر، متوفی (۱۱۰۴ هـ).
- ۶- اجابة المضطربین، کشفی، سید جعفر.
- ۷- اجساد جاویدان، مهدی پور، علی اکبر.
- ۸- احسن الودیعه فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعه، اصفهانی کاظمینی، سید محمد مهدی، متوفی (۱۳۹۱ هـ ق).
- ۹- احقاق الحق، اسکوئی حایری، شیخ موسی بن محمد باقر، متوفی (۱۳۶۴ هـ).
- ۱۰- احیاء علوم الدین، غزالی، ابو حامد محمد بن محمد، متوفی (۵۰۵ هـ).
- ۱۱- اخلاق ناصری، طوسی، خواجه نصیرالدین محمد بن محمد، (۵۹۷ - ۶۷۲ هـ).
- ۱۲- ارشاد الامة فی عدم اجزاء صلاة الجمعة، (مؤلف کتاب).
- ۱۳- ارشاد العلوم، کرمانی، محمد کریم خان، متوفی (۱۲۸۸ هـ).
- ۱۴- اسد الغابة فی معرفة الصحابة، علی بن محمد بن عبدالکریم جزری، معروف به ابن اثیر، متوفی (۶۳۰ هـ).
- ۱۵- اسرار الآیات، ملاصدرا، متوفی (۱۰۵۰ هـ).
- ۱۶- اسرار الحکیم، سبزواری، ملاهادی بن مهدی، متوفی (۱۲۸۱)، تصحیح ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیة، تهران.
- ۱۷- اسرار الشریعة و اصوار الطريقة و انوار الحقیقة، سید حیدر آملی.

- ۱۸- الاسفار الاربعة: الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، صدرالدين شيرازی، متوفی (۱۰۵۰ هـ ق).
- ۱۹- اشعار خیام، غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیامی.
- ۲۰- اصول المعارف، فیض، ملامحسن، متوفی (۱۰۹۱ هـ)، تعلیق و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- ۲۱- اعتقادات اثنی عشریه، (مؤلف همین کتاب)، خطی است.
- ۲۲- اعتقادات شیعه، گوهر، شیخ حسن.
- ۲۳- اعتقاد شیعه، تبریزی، شیخ اسماعیل.
- ۲۴- اقبال الاعمال، سید ابن طاووس، رضی‌الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر، متوفی (۶۶۴ هـ).
- ۲۵- الاحتجاج، طبرسی، احمد بن علی بن ابوطالب، (قرن ششم هـ).
- ۲۶- الاختصاص، شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، متوفی (۴۱۳ هـ).
- ۲۷- الاربعون حدیثاً، شیخ بهایی، بهاء‌الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی، متوفی (۱۰۳۱ یا ۱۰۳۰ هـ).
- ۲۸- الاربعةین، آقا شیخ محمد تقی.
- ۲۹- الاربعةین الهاشمية، نصرت امین اصفهانی.
- ۳۰- الاربعةین فی اصول الدین، غزالی، ابوحامد محمد بن محمد متوفی (۵۰۵ هـ)، دارالآفاق الجديدة، بیروت.
- ۳۱- الارواح، طنطاوی جوهری، مطبعة رحمانیه مصر.
- ۳۲- الاستنصار.
- ۳۳- الاسرار المرفوعة فی الاخبار الموضوعة، علی بن محمد قاری، متوفی (۱۰۱۴ هـ).
- ۳۴- الاسلام فی عصر العلم، وجدی، محمد فرید.
- ۳۵- الاشعثیات (الجغریات)، محمد بن محمد اشعث کوفی، (از دانشمندان قرن چهارم هجری).
- ۳۶- الاعتقادات، شیخ صدوق، متوفی (۳۸۱ هـ)، تحقیق عصام عبدالسید، دارالمفید، بیروت.
- ۳۷- الالفین، حلی، حسن بن یوسف بن المطهر، (۶۴۸ - ۷۲۶ هـ).

- ٣٨- الالفين فى وصف سادة الكونين، برسى حافظ، شيخ رجب، متوفى (٨١٣ هـ).
- ٣٩- الامالى، شيخ صدوق، متوفى (٣٨١ هـ).
- ٤٠- الامالى، شيخ طوسى، محمد بن الحسن، متوفى (٤٦٠ هـ).
- ٤١- الانصاف فى النص على الأئمة الاثنى عشر من آل محمد الأشراف عليهم السلام، حسينى بحراني، سيد هاشم، (١١٠٧ يا ١١٠٩ هـ).
- ٤٢- الانوار النعمانية، جزايرى، سيد نعمة الله، متوفى (١١١٢ هـ).
- ٤٣- الباب المفتوح الى ما قيل فى النفس و الروح، عاملى، شيخ على بن يونس.
- ٤٤- البداية و النهاية، ابن كثير الدمشقى، متوفى (٧٧٤ هـ).
- ٤٥- التاريخ طبرى (تاريخ الملوك و الامم)، طبرى، ابو جعفر بن جرير، متوفى (٣١٠ هـ).
- ٤٦- التحرير المرتسخ فى احوال البرزخ، محمد بن طولون صالحى، (٩٥٣ - ١٣٤٥ هـ).
- ٤٧- التعليقة على الفوائد الرضوية، موسى خمينى، سيد روح الله.
- ٤٨- التفسير التطبيقى للكتاب المقدس.
- ٤٩- التفسير، على بن ابراهيم قمى، (قرن سوم و چهارم).
- ٥٠- التفضيل، كراجكى، ابو الفتح محمد بن على بن عثمان، متوفى (٤٤٩ هـ).
- ٥١- التفضيل، شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى، متوفى (٤١٣ هـ).
- ٥٢- التنقيح، موسى خويى، سيد ابوالقاسم، متوفى (١٤١٣ هـ).
- ٥٣- التوحيد، شيخ صدوق، (٣٨١ هـ).
- ٥٤- الثاقب فى المناقب، عماد الدين ابو جعفر محمد بن على طوسى، (= ابن حمزه، از دانشمندان قرن ششم هـ)، تحقيق نبيل رضا علوان.
- ٥٥- الجمع بين رأى الحكيمين.
- ٥٦- الحاوى للفتاوى، سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن، متوفى (٩١١ هـ).
- ٥٧- الحدائق الناضرة، بحراني، شيخ يوسف بن احمد، (١١٠٧ - ١١٨٦ هـ).
- ٥٨- الخرايج و الجرايج، قطب الدين راوندى، متوفى (٥٧٣ هـ).
- ٥٩- الدر النضيد فى الاجتهاد و التقليد، لنگرودى، سيد محمد حسن.
- ٦٠- الدرر المنتشرة فى الاحاديث المشتهرة، سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن، متوفى (٩١١ هـ).



- ۶۱- الدررة الباهرة، منسوب به شهید اول، محمد بن مکی، متوفی (۷۸۶ هـ).
- ۶۲- الدعوات، راوندی: (سلوة الحزین)، قطب‌الدین راوندی، سعید بن هبة‌الله، (۵۷۳ هـ).
- ۶۳- الدین و الاسلام، آل کاشف الغطاء النجفی، شیخ محمدحسین، (۱۲۹۵ - ۱۳۷۳ هـ).
- ۶۴- الذریعة الی اصول الشریعة، شریف مرتضی، علی بن حسین، مشهور به علم‌الهدی، (۳۵۵ - ۴۳۶ هـ).
- ۶۵- الذریعة الی تصانیف الشیعه، تهرانی، آقابزرگ، (۱۲۹۳ - ۱۳۸۹ هـ).
- ۶۶- الرجال، برقی، ابوجعفر احمد بن ابوعبدالله، محمد بن خالد، متوفی (۱۲۸۰ هـ).
- ۶۷- الرجال، طوسی، محمد بن حسن طوسی، متوفی (۴۶۰ هـ)..
- ۶۸- الرسائل (فرائد الاصول)، انصاری، شیخ مرتضی، متوفی (۱۲۸۲ هـ).
- ۶۹- الرواشح السماویة، میرداماد، محمدباقر، متوفی (۱۴۰۱ هـ).
- ۷۰- الروح، ابن قیم الجوزیة، (۶۹۱ - ۷۵۱ هـ ق).
- ۷۱- الروح، سید ابن طاووس حلی.
- ۷۲- الروح فی القرآن، محمد نهبان الخباز.
- ۷۳- الروح، محمد امین.
- ۷۴- الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، شهید ثانی، زین‌الدین بن علی بن احمد عاملی، متوفی (۹۶۵ هـ).
- ۷۵- الزام الناصب، حایری یزدی، علی، متوفی (۱۳۳۳ هـ ق)، تحقیق ناصر باقری بیدهندی.
- ۷۶- الزهد، اهوازی، حسین بن سعید کوفی، (از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام)، متوفی (۲۵۰ هـ ق).
- ۷۷- السرائر، حلی، محمد بن منصور بن احمد بن ادریس، (۵۴۳ - ۵۹۸ هـ).
- ۷۸- السنن، ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، (۲۰۷ - ۲۷۵ هـ).
- ۷۹- السنن الکبری، بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، متوفی (۴۵۸ هـ).
- ۸۰- السنن، نسائی، ابوعبدالرحمن بن شعیب، (۲۱۴ - ۳۰۳ هـ).
- ۸۱- السنن، ترمذی، محمد بن عیسی بن سوره، (۲۰۹ - ۲۷۹ هـ).
- ۸۲- الشیخیة، آل طالقانی، سید محمدحسن.

- ۸۳- الصحيح، مسلم بن حجاج، متوفى (۲۶۱ هـ).
- ۸۴- العهد الجديد و المزامير.
- ۸۵- الفتوحات المكية، ابن عربى، محى الدين.
- ۸۶- الفردوس، ديلمى، شيرويه بن شهردار، (۴۴۵ - ۵۰۹ هـ).
- ۸۷- الفرق بين الفرق، بغدادى، عبدالقاهر، متوفى (۴۲۹ هـ).
- ۸۸- الفصول المهمة فى اصول الائمة عليهم السلام، عاملى، شيخ حرّ، متوفى (۱۱۰۴ هـ).
- ۸۹- الفصول فى الاصول.
- ۹۰- الفصول، محقق طوسى، خواجه نصيرالدين، محمد بن محمد بن حسن، متوفى (۶۷۲ هـ).
- ۹۱- القوائد السبع العلويات، ابن ابى الحديد معتزلى، متوفى (۶۵۶ هـ)، با شرح سيد محمد صاحب مدارك.
- ۹۲- الكافى، كلينى، محمد بن يعقوب، متوفى (۳۲۸ هـ).
- ۹۳- الكامل فى التاريخ، ابن الاثير، جزرى، محمد بن محمد، متوفى (۶۳۰ هـ).
- ۹۴- الكنى و اللقب، قمى، شيخ عباس، متوفى (۱۳۵۹ هـ).
- ۹۵- المجلى، (= مسلك الافهام)، احسانى، شيخ احمد.
- ۹۶- المحاسن، برقى، متوفى (۲۷۴ يا ۲۸۰ هـ).
- ۹۷- المحجة البيضاء فى تهذيب الاحياء، فيض كاشانى، ملا محسن، متوفى (۱۰۹۱ هـ).
- ۹۸- المزار الكبير، ابن المشهدى.
- ۹۹- المزار، خوانسارى، آقا جمال الدين، به كوشش رضا استادى.
- ۱۰۰- المزار، شهيد اول، متوفى (۷۸۹ هـ).
- ۱۰۱- المزار، شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى، متوفى (۴۱۳ هـ).
- ۱۰۲- المسائل، شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى، متوفى (۴۱۳ هـ).
- ۱۰۳- المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله، متوفى (۴۰۵ هـ).
- ۱۰۴- المسند، احمد بن حنبل، متوفى (۲۴۱ هـ).
- ۱۰۵- المصباح، كعمى، ابراهيم بن على بن حسن، متوفى (۹۰۵ هـ).
- ۱۰۶- المطالب العالية، فخرالدين رازى، متوفى (۶۰۶ هـ).

- ۱۰۷- المعجم الكبير، طبرانی.
- ۱۰۸- المغازی، واقدی، محمد بن عمر، متوفی (۲۰۷ هـ).
- ۱۰۹- المفتاح، مجلس.
- ۱۱۰- الملل و النحل، شهرستانی، متوفی (۵۴۸ هـ).
- ۱۱۱- الملهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس حسنی، علی بن موسی، متوفی (۶۶۴ هـ)، تحقیق فارس تبریزیان.
- ۱۱۲- المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبائی، سید محمدحسین، متوفی (۱۴۰۲ هـ).
- ۱۱۳- الوافی، محدث فیض کاشانی، ملامحسن.
- ۱۱۴- البیواقیت و الجواهر فی بیان عقاید الاکابر، شعرانی، شیخ عبدالوهاب.
- ۱۱۵- امالی طوسی، طوسی، محمد بن حسن، متوفی (۴۶۰ هـ)، تحقیق مؤسسه بعثت.
- ۱۱۶- امان الاخطار (الامان من اخطار الاسفار) سید بن طاووس، علی بن موسی، متوفی (۶۶۴ هـ).
- ۱۱۷- امل الآمل، عاملی، شیخ محمد بن حسن حر، متوفی (۱۱۰۴ هـ).
- ۱۱۸- اناجیل پنج گانه، بقایای وحی الهی بر حضرت عیسی بن مریم علیه السلام.
- ۱۱۹- انسان کامل، شیخ عبدالکریم جیلی عدنی.
- ۱۲۰- انوار، شیخ جلیل ابوالحسن بکری.
- ۱۲۱- انوار قدسیه، همدانی، حاج آقا رضا.
- ۱۲۲- انیس اللیل در شرح دعای کمیل، کلباسی، شیخ محمدرضا.
- ۱۲۳- انیس الواعظین، سلطان الواعظین خراسانی.
- ۱۲۴- اوائل المقالات، مفید، (۴۱۳).
- ۱۲۵- بحار الانوار، مجلسی، محمدباقر، متوفی (۱۱۱۱ هـ).
- ۱۲۶- بحر المعارف، علامه همدانی، ملاعبدالصمد.
- ۱۲۷- برگزیده مرصاد العباد، (از نجم الدین رازی)، انتخاب و مقدمه و فرهنگ لغات از: ریاحی، دکتر محمد امین.
- ۱۲۸- بستان السیاحه، شیروانی، شیخ زین العابدین، کتابخانه سنایی و کتابفروشی عمومی.
- ۱۲۹- بشاره الاسلام، آل سید حیدر، سید مصطفی، متوفی (۱۳۳۶ هـ).

- ۱۳۰- بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، محمد بن ابوالقاسم طبرى، (قرن ششم).
- ۱۳۱- بصائر الدرجات، الصفار، محمد بن الحسن، متوفى (۲۹۰ هـ).
- ۱۳۲- بوار الغالين، قزوینى، سيد مهدى.
- ۱۳۳- بهشت و جهنم، سيد بحرینى.
- ۱۳۴- بیان، شیرازى، سيد على محمد، (رئيس فرقه باييه).
- ۱۳۵- تجريد الاعتقاد، طوسى، خواجه نصيرالدين، محمد بن محمد بن حسن (۵۶۷ - ۶۷۲ هـ).
- ۱۳۶- تحصيل الصفات، ابن فهد حلى، متوفى (۸۴۱ هـ).
- ۱۳۷- تحف الاصول، (مؤلف همين كتاب).
- ۱۳۸- تحف العقول، حرزاني، على بن شعبه، متوفى (قرن چهارم).
- ۱۳۹- تحفه حكيم، اصفهانی كميانی، علامه شيخ محمد حسين.
- ۱۴۰- تحفة الاحباب، قمى، عباس، متوفى (۱۳۵۹ هـ).
- ۱۴۱- تخریج احاديث شرح المواقف فى علم الكلام، سيوطى، جلال الدين، متوفى (۹۱۱ هـ).
- ۱۴۲- تذكرة الاولياء، عطار نيشابورى، فريدالدين محمد بن ابراهيم، (حوالى ۵۴۰ - ۶۱۸ هـ).
- ۱۴۳- تذكرة النخوص، سبط ابن الجوزى، يوسف بن قزلى بغدادى، (۵۸۱ - ۶۵۴ هـ).
- ۱۴۴- ترجمه افلاطون.
- ۱۴۵- ترجمه اناجيل اربعه، به كوشش رسول جعفریان.
- ۱۴۶- تریاق فاروق، شهرستانى، سيد محمد حسين، متوفى (۱۳۱۵ هـ).
- ۱۴۷- تصحيح اعتقادات الامامية، مفيد، متوفى (۴۱۳ هـ)، سلسله مؤلفات الشيخ المفيد، دارالمفيد، بيروت.
- ۱۴۸- تفسير ابن مقفع.
- ۱۴۹- تفسير البرهان، محدث بحرانی، سيد هاشم بن سليمان، متوفى (۱۱۰۷ هـ).
- ۱۵۰- تفسير الدر المنثور، سيوطى، جلال الدين، متوفى (۹۱۱ هـ).
- ۱۵۱- تفسير الصافي، فيض كاشانى، ملا محمد محسن، متوفى (۱۰۹۱ هـ).
- ۱۵۲- تفسير المنار، محمد رشيد رضا، متوفى (۱۳۵۴ هـ).
- ۱۵۳- تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام، منسوب به امام ابو محمد عسكرى عليه السلام، (۲۳۲ - ۲۶۰ هـ).
- ۱۵۴- تفسير خيرى.

- ۱۵۵- تفسیر علی بن محمد.
- ۱۵۶- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی، معروف به عیاشی (از دانشمندان قرن چهارم هجری).
- ۱۵۷- تفسیر فرات الکوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، (از دانشمندان دوره غیبت صغری).
- ۱۵۸- تفسیر کبیر فخر رازی، (مفاتیح الغیب)، محمد بن عمر خطیب رازی (۵۴۴ - ۶۰۶ هـ).
- ۱۵۹- تفسیر موضوعی پیام قرآن، زیر نظر مکارم شیرازی و جمعی از دانشمندان.
- ۱۶۰- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمدتقی جعفری.
- ۱۶۱- تفضیل الائمه علیهم السلام.
- ۱۶۲- تلخیص تاریخ نبیل، ظهور الحق.
- ۱۶۳- تنبیه الانام فی مفاسد ارشاد العوام، شهرستانی، سید محمدحسین، متوفی (۱۳۱۵ هـ).
- ۱۶۴- توبه نامه، عرفی.
- ۱۶۵- تورات، اسفار پنج گانه، بقایای وحی الهی بر حضرت موسی بن عمران علیه السلام.
- ۱۶۶- تهذیب الاحکام، طوسی، محمد بن حسن، متوفی (۴۶۰ هـ).
- ۱۶۷- جامع الاخبار، سبزواری، محمد بن محمد، (از دانشمندان قرن هفتم هجری).
- ۱۶۸- جامع الاسرار، اصفهانی، آقا شیخ محمدتقی.
- ۱۶۹- جامع التمثیل، جبله رودی، شیخ محمد.
- ۱۷۰- جامع الشتات، میرزای قمی، ابوالقاسم، متوفی (۱۲۳۲ هـ).
- ۱۷۱- جامع المسانید، خوارزمی، محمد بن محمود، (۵۹۳ - ۶۶۵ هـ).
- ۱۷۲- جمال الاسبوع، سید ابن طاووس، علی بن موسی، متوفی (۶۶۴ هـ).
- ۱۷۳- جنة العالیة، نهاوندی، شیخ علی اکبر، متوفی (۱۳۶۹ هـ).
- ۱۷۴- جواب الهدیة.
- ۱۷۵- جوامع الكلم، احسانی، شیخ احمد.
- ۱۷۶- جواهر الکلام، نجفی، محمد حسن، متوفی (۱۲۶۶ هـ).
- ۱۷۷- جیک و بوک، در مبانی عرفانی هندیان و مرتاضان.
- ۱۷۸- حاشیه آخوند بر رسائل شیخ انصاری، محمدکاظم خراسانی، متوفی (۱۳۲۹ هـ).

- ۱۷۹- حاشیه بر حکمة الاشراق، شیرازی، شیخ صدرالدین، متوفی (۱۰۵۰ هـ).
- ۱۸۰- حاشیه بر خفصری، فاضل شیروانی.
- ۱۸۱- حافظ نامه، خرمشاهی، بهاءالدین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- ۱۸۲- حجة السعادة فی حجة الشهادة، اعتماد السلطنة، محمدحسن، به کوشش و با مقدمه فریدپور، مصطفی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۸۳- حدیقة الواعظین.
- ۱۸۴- حق الیقین، علامه مجلسی، محمدباقر، متوفی (۱۱۱۱ هـ).
- ۱۸۵- حکمة الاشراق، سهروردی، شیخ شهابالدین، ترجمه و شرح دکتر سجادی.
- ۱۸۶- خزائن نبویه، (مؤلف «ره»).
- ۱۸۷- خصائص الائمه علیهم السلام، شریف رضی، محمد بن حسین موسوی بغدادی، متوفی (۴۰۶ هـ).
- ۱۸۸- خلاصة الاقوال (رجال علامه)، علامه حلی، حسن بن یوسف بن علی بن المطهر، متوفی (۷۲۶ هـ).
- ۱۸۹- خلاصة المناقب.
- ۱۹۰- خلسة ملکوتیه، میرداماد، محمدباقر، متوفی (۱۰۴۱ هـ).
- ۱۹۱- خیر الزاد، خاقانی محمره‌ای، شیخ عبدالمحسن.
- ۱۹۲- دائرة المعارف القرن العشرين، محمد فرید بن مصطفی وجدی، متوفی (۱۳۷۳ هـ).
- ۱۹۳- دار السلام<sup>(۱)</sup>، عراقی، شیخ محمود، متوفی (۱۳۰۶ هـ).
- ۱۹۴- دار السلام، محدث نوری، میرزا حسین، متوفی (۱۳۲۰ هـ).
- ۱۹۵- دراسة علامات الظهور و جزيرة الخضراء، سید جعفر مرتضی العاملی، (معاصر).
- ۱۹۶- درر الاخبار فیما يتعلق بحال الاحتضار، طبسی، محمدرضا.
- ۱۹۷- دروس فی الفلسفة و الحکمة، زنجانی، شیخ عبدالکریم.
- ۱۹۸- دیوان ابی الفارض مصری، شیخ شرف‌الدین ابوحنفیس عمر.
- ۱۹۹- دیوان اشعار، علامه شیرازی، میرزا محمدتقی.

- ۲۰۰- دیوان اشعار، معین الدین، ناصر خسرو قبادیانی، متوفی (۴۸۱هـ)، چاپ استاد مینوی و دکتر مهدی محقق.
- ۲۰۱- دیوان حکیم قانانی شیرازی، مقدمه و تصحیح ناصر هیری، انتشارات گلشائی.
- ۲۰۲- دیوان عندلیب کاشانی، به سعی و اهتمام تیرداد اندیشه، انتشارات کاوه.
- ۲۰۳- دیوان قطران تبریزی، به اهتمام حسین آهی.
- ۲۰۴- دیوان محمد یثربی مغربی.
- ۲۰۵- دیوان منسوب به حلاج، کتابخانه سنائی.
- ۲۰۶- ذکری الشیعة، شهید اول، محمد بن مکی عاملی، متوفی (۷۸۶هـ ق).
- ۲۰۷- رباعیات بابا افضل کاشانی.
- ۲۰۸- رباعیات کامل باباطاهر همدانی، به کوشش علی شیرمحمدی، انتشارات شیرمحمدی.
- ۲۰۹- رباعیات کامل خیام نیشابوری، به کوشش علی شیرمحمدی، انتشارات شیرمحمدی.
- ۲۱۰- رجال الکشی، (: اختیار معرفة الرجال)، ابو عمر و محمد بن عمر، (قرن چهارم) از طوسی محمد بن حسن، متوفی (۴۶۰هـ).
- ۲۱۱- رد بر مذاهب باطله، نیشابوری، شیخ عبدالکریم.
- ۲۱۲- رسائل آقا جمال خوانساری، متوفی (۱۱۲۲هـ)، به کوشش علی اکبر زمانی نژاد، کنگره بزرگداشت آقا حسین خوانساری.
- ۲۱۳- رسائل، احسائی، شیخ احمد، متوفی (۱۲۴۱هـ ق).
- ۲۱۴- رسائل اخوان الصفا، اخوان الصفا، (قرن چهارم).
- ۲۱۵- رساله اعتقادات، صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، متوفی (۳۸۱هـ).
- ۲۱۶- رساله المضایقه و الموساعة، شیخ انصاری، مرتضی، متوفی (۱۲۸۲هـ).
- ۲۱۷- رساله ایقاظ البشر فی اضطراری المشعر، (مؤلف کتاب).
- ۲۱۸- رساله تزکیه نفس، علامه سید بحر العلوم طباطبائی.
- ۲۱۹- رساله جواب و سؤال از شبیهه، عارف اصفهانی، حکیم شیخ محمدباقر.
- ۲۲۰- رساله حجج عشر، بوعلی سینا، متوفی (۴۲۷ یا ۴۲۸هـ).
- ۲۲۱- رساله ذهبیه، فیثاغورث، حکیم یونانی.

- ۲۲۲- رساله رد بر ادیان و مذاهب باطله، سید کاظم مازندرانی.
- ۲۲۳- رساله زوراء، دوانی، ملا جلال الدین، محمد بن سلطان العلماء بهاء الدین محمد.
- ۲۲۴- رساله عملیه، فقهای عظام.
- ۲۲۵- رساله فضیلت علم، (مؤلف همین کتاب).
- ۲۲۶- رساله نفس، ارسطوطالیس، ترجمه افضل الدین کاشانی.
- ۲۲۷- رساله نماز قضاء، شیخ انصاری، مرتضی، متوفی (۱۲۸۲ هـ).
- ۲۲۸- رساله کاظمیه، طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم.
- ۲۲۹- رساله اعلام العامة فی صحة الحج مع ابناء العامة، (مؤلف کتاب «ره»).
- ۲۳۰- رساله فی بیان البعث و النشور، اردبیلی، شیخ علی اکبر.
- ۲۳۱- روضات الجنات، موسوی خوانساری، میرزا محمدباقر، (۱۲۲۶ - ۱۳۱۳ هـ).
- ۲۳۲- روض الجنان، محقق کاشانی، ملا عبدالرزاق.
- ۲۳۳- روضة الصفاء، میر سید محمد بن سید برهان الدین خاوندشاه.
- ۲۳۴- روضة الواعظین، فتال نیشابوری، متوفی (۵۰۸ هـ).
- ۲۳۵- ریاض الجنة، نخجوانی.
- ۲۳۶- ریاض العارفين.
- ۲۳۷- ریحانة الادب، مدرس تبریزی، میرزا محمدعلی، (۱۲۹۶ - ۱۳۷۳ هـ).
- ۲۳۸- زاد المسافرين، ناصر خسرو قبادیانی، متوفی (۴۸۱ هـ).
- ۲۳۹- زبدة الاسرار، شاه نعمت الله ولی کرمانی، (قرن هشتم و نهم هجری).
- ۲۴۰- زبور، بقایای وحی الهی بر حضرت داود علیہ السلام.
- ۲۴۱- زندگی و روزگار و اندیشه پوریای ولی (پهلوان محمود خوارزمی)، حمیده حمید.
- ۲۴۲- زهر الکلام.
- ۲۴۳- ستایش نامه، آشتیانی، میرزا احمد.
- ۲۴۴- سرمایه ایمان، لاهیجی، ملا عبدالرزاق، متوفی (۱۰۷۵ هـ).
- ۲۴۵- سفینه البحار، محدث قمی، حاج شیخ عباس بن محمدرضا، (۱۲۹۴ - ۱۳۵۹ هـ).
- ۲۴۶- سلسله الذهب، مثنوی هفت اورنگ، جامی، متوفی (۸۹۸ هـ).



- ۲۴۷- سنن ابی داود، سلیمان بن اشعث سجستانی، (۲۰۲ - ۲۷۵ هـ).
- ۲۴۸- سیف البتار، مامقانی، شیخ عبدالله، متوفی (۱۳۵۹ هـ).
- ۲۴۹- شرایع الاسلام، محقق حلی، نجم الدین ابوالقاسم جعفر، متوفی (۶۷۶ هـ).
- ۲۵۰- شرح الاربعین، قاضی سعید قمی، (۱۰۴۹ - ۱۱۰۷ هـ).
- ۲۵۱- شرح الزيارة الجامعة الکبيرة، احسائی، شیخ احمد.
- ۲۵۲- شرح الصدور، بشرح حال الموتی و القبور، سیوطی، جلال الدین.
- ۲۵۳- شرح المقاصد، تفتازانی، سعدالدین عمر، متوفی (۷۹۲ هـ)، انتشارات شریف - قم.
- ۲۵۴- شرح المواقف، ابوعلی بلخی.
- ۲۵۵- شرح الهدایة، مبینی، حسین بن معین الدین.
- ۲۵۶- شرح انجیل القديس یوحنا.
- ۲۵۷- شرح تجرید الاعتقاد، قوشچی، علی بن محمد، متوفی (۸۷۹ هـ ق).
- ۲۵۸- شرح حکمة الاشراف، شیرازی، قطب الدین محمد بن مسعود.
- ۲۵۹- شرح حياة الارواح، گوهر، شیخ حسن.
- ۲۶۰- شرح دعای عدیله، سبزواری، میرزا ابراهیم.
- ۲۶۱- شرح دعاء الصباح، سبزواری، ملاهادی، (۱۲۱۲ - ۱۲۸۹ هـ).
- ۲۶۲- شرح فارسی شهاب الاخبار، قاضی قضاعی، متوفی (۴۵۴ هـ).
- ۲۶۳- شرح فارسی غررالحکم، عبدالواحد تمیمی آمدی خوانساری، متوفی (۱۱۲۱ یا ۱۱۲۵ هـ).
- ۲۶۴- شرح فصوص الحکم، قیصری.
- ۲۶۵- شرح قوشچی بر تجرید الاعتقاد، قیسات، میرداماد، سیدمحمدباقر، متوفی (۱۰۴۱ هـ).
- ۲۶۶- شرح لامية العجم، صفدی، صلاح الدین.
- ۲۶۷- شرح منازل السائرین، ملاعبدالرزاق کاشی.
- ۲۶۸- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید معتزلی بغدادی، عبدالحمید بن عمر، متوفی (۶۵۵ هـ یا ۶۵۶ هـ).
- ۲۶۹- شرح نهج البلاغة، ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، متوفی (۶۷۹ هـ).
- ۲۷۰- شرح وافیہ، سید صدر.

۲۷۱- شرفنامه.

۲۷۲- الشفاء، ابن سینا، حسین بن عبدالله بن سینا.

۲۷۳- شفاء و جلاء.

۲۷۴- شمع الیقین فی معرفة الحق و الیقین، حکیم لاهیجانی، میرزا حسن، چاپ سنگی در سال

۱۳۰۳، خط از خواجه نصرالله تفرشی.

۲۷۵- شهاب الاخبار، قاضی قضاعی.

۲۷۶- شهاب العتید بر رد ابن ابی الحدید، (مؤلف همین کتاب).

۲۷۷- شیخگیری، بایگیری، چهاردهی، مرتضی.

۲۷۸- صبح گلشن.

۲۷۹- صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بخاری، متوفی (۲۵۶ هـ).

۲۸۰- صحیفه حسینیّه، دعاهاى وارده از امام حسین بن علی علیه السلام، شهرستانی، سید محمدحسین،

متوفی (۱۳۱۵ هـ ق).

۲۸۱- صحیفه سجادیه، دعاهاى امام زین العابدین علیه السلام، اولی، ثانیه، ثالثه، رابعه.

۲۸۲- صحیفه علویه، دعاهاى امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اولی، ثانیه.

۲۸۳- ضوء الشهاب، راوندی، فضل الله بن علی، (ح ۵۷۱ هـ ق).

۲۸۴- طهارة الاعراق، ابن مسکویه، ابوعلی احمد، متوفی (۴۲۱ هـ ق).

۲۸۵- طیماوس، افلاطون حکیم.

۲۸۶- عقائد الامامیة، مظفر، محمدرضا، متوفی (۱۳۹۴ هـ).

۲۸۷- عقاب الاعمال، شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، متوفی (۳۸۱ هـ).

۲۸۸- عقاید الاسلام، منسوب به مقدس اردبیلی، شیخ احمد، متوفی (۹۹۳ هـ ق).

۲۸۹- عقاید الشیعة، بروجردی، شیخ علی اصغر.

۲۹۰- علل الشرايع، شیخ صدوق، متوفی (۳۸۱ هـ).

۲۹۱- علم النفس، سمیع عاطف الزین.

۲۹۲- علم الیقین، فیض کاشانی، محمد محسن بن مرتضی، (۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ هـ).

۲۹۳- عنوان الطریقه، علایی.

- ۲۹۴- عوالی اللثالی، الاحسائی، ابن ابی جمهور، محمد بن علی بن ابراهیم، متوفی (۸۹۷ هـ).
- ۲۹۵- عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، (۳۸۱ هـ).
- ۲۹۶- غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، عبدالواحد بن محمد، (ح ۵۵۰ هـ) (۱).
- ۲۹۷- غزلیات حافظ، شمس الدین محمد حافظ شیرازی، متوفی (۷۹۲ هـ)، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صنفی عیشاه.
- ۲۹۸- غش الرکنیة و غفلة البریة، قزوینی کاظمی، سید مهدی.
- ۲۹۹- فانوس الخیال، لاهیجی، قطب الدین.
- ۳۰۰- فرسان الهیجاء، محلاتی، ذبیح الله، متوفی (۱۴۰۶ هـ).
- ۳۰۱- فصوص الحکم، محی الدین بن عربی.
- ۳۰۲- فصول الداعی.
- ۳۰۳- فصول الدعاء، ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، متوفی (۸۴۱ هـ).
- ۳۰۴- فضول العقاید، جامی، نورالدین ابوالبرکات عبدالرحمن بن نظام الدین دشتی، متوفی (۸۷۸ هـ).
- ۳۰۵- فلاسفة شیعه، عبدالله نعمه.
- ۳۰۶- فواید المدنیة، محدث استرآبادی، میرزا محمد.
- ۳۰۷- فهرست، احسائی، شیخ احمد، (۱۲۴۱ هـ ق).
- ۳۰۸- قاموس الاعلام، سامی شمس الدین بن خالد.
- ۳۰۹- قیسات، میرداماد، سید محمدباقر، متوفی (۱۰۴۱ هـ).
- ۳۱۰- قرب الاسناد، حمیری، عبدالله بن جعفر حمیری، (قرن سوم).
- ۳۱۱- قصص العلماء، تنکابنی، میرزا محمد بن سلیمان، متوفی (۱۳۰۲ هـ).
- ۳۱۲- قلائد الخزائید فی اصول العقاید، قزوینی حلّی، سید مهدی.
- ۳۱۳- قواعد الاصول، بروجردی، آقا سید شفیع.
- ۳۱۴- قوامع الفضول، عراقی، شیخ محمود، متوفی (۱۳۰۶ هـ).

- ۳۱۵- قوانین الاصول، میرزای قمی، متوفی (۱۲۳۲ هـ ق).
- ۳۱۶- کامل التعبير، تفلیس، شیخ حبیب بن ابراهیم.
- ۳۱۷- کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه قمی، متوفی (۳۶۸ هـ).
- ۳۱۸- کتاب محمد بن المثنی الحضرمی.
- ۳۱۹- کتاب مقدس، عهد جدید، اناجیل اربعه: لوقا، متی، مرقس، یوحنا، انجیل برنابا.
- ۳۲۰- کشف الخفاء، عجلونی، اسماعیل بن محمد، متوفی (۱۰۸۷ - ۱۱۶۲ هـ).
- ۳۲۱- کشف الغطاء، گلپایگانی.
- ۳۲۲- کشف المحجبة لثمرة المهجة، سید ابن طاووس حلّی، رضی الدین ابوالقاسم علی، متوفی (۶۶۴ هـ).
- ۳۲۳- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، محقق طوسی حلّی، حسن بن یوسف، متوفی (۷۲۶ هـ).
- ۳۲۴- کشکول بهایی، شیخ بهائی، محمد بن حسین بن عبدالصمد، متوفی (۱۰۳۱ یا ۱۰۳۰ هـ).
- ۳۲۵- کشکول، محدث بحرینی.
- ۳۲۶- کفایة الاثر فی التصّ علی الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام، خزاز قمی، علی بن محمد (قرن چهارم).
- ۳۲۷- کفایة الاصول، خراسانی، آخوند ملامحمد کاظم، متوفی (۱۳۲۹ هـ).
- ۳۲۸- کفایة الموحّدین، طبری نوری، سید اسماعیل.
- ۳۲۹- کلمات مکنونه، فیض کاشانی، ملا محمد محسن، (۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ هـ).
- ۳۳۰- کلمه‌ای از هزار، دکتر محمد معینی.
- ۳۳۱- کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهاء الدین محمد عاملی، متوفی (۱۰۳۱ هـ ق)، به کوشش غلامحسین جواهری.
- ۳۳۲- کلیات دیوان ابوسعید ابوالخیر، جمع آوری نفیسی، سعید.
- ۳۳۳- کلیات، سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله بن مشرف، متوفی (حوالی ۶۹۱ هـ).
- ۳۳۴- کلیله و دمنه، ترجمه ابوالمعالی نصرالله بن محمد منشی، متوفی (۵۵۵ / ۵۸۳ هـ).
- ۳۳۵- کمال الدین، شیخ صدوق، متوفی (۳۸۱ هـ).
- ۳۳۶- کنز العلوم، فرید وجدی، محمد، متوفی (۱۳۷۳ هـ).

- ۳۳۷- کنز العمال، متنی هندی، عمادالدین علی، متوفی (۹۷۵ هـ).
- ۳۳۸- کنز الفوائد، کراچی، ابوالفتح محمد بن علی، متوفی (۴۴۹ هـ).
- ۳۳۹- کیمیای سعادت، غزالی، محمد بن محمد، متوفی (۵۰۵ هـ).
- ۳۴۰- گلشن راز، شبستری، شیخ محمود، متوفی (۷۲۰ هـ).
- ۳۴۱- گنجینه دانشمندان، شریف رازی، محمد.
- ۳۴۲- گوهر مراد، فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، متوفی (۱۰۷۵ هـ).
- ۳۴۳- لئالی الأخبار، تویسرکانی، محمد نبی، (م ح ۱۳۲۰ هـ).
- ۳۴۴- لاضرر و لاضرار، (از مؤلف کتاب).
- ۳۴۵- لب اللباب، قطب‌الدین رواندی.
- ۳۴۶- لیلی و مجنون، مکتبی.
- ۳۴۷- مثنوی معنوی، ملای رومی، جلال‌الدین محمد بلخی، متوفی (۶۷۲ هـ).
- ۳۴۸- مثنوی هفت اورنگ، جامی نورالدین عبدالرحمان بن احمد، (۸۱۷ - ۸۹۸ هـ)، تصحیح جالبقادر علیشاه، اصغر جانفدا، طاهر احراری و حین احمد تربیت، دفتر نشر میراث مکتوب.
- ۳۴۹- مجالس العشاق، کمال‌الدین سلطان بن امیر منصور.
- ۳۵۰- مجمع الامثال، میدانی، احمد بن محمد میدانی نیشابوری، متوفی (۵۱۸ هـ).
- ۳۵۱- مجمع البحرین، طریحی، فخرالدین بن محمد علی، متوفی (۱۰۸۵ یا ۱۰۸۷ هـ).
- ۳۵۲- مجمع البیان، شیخ طبرسی، فضل بن حسن، (۴۷۱ - ۵۴۸ هـ).
- ۳۵۳- مجموعه عرشیه، رشتی، سید کاظم.
- ۳۵۴- مجموعه ورام (تنبیه الخواطر و نزهة النواظر)، ورام بن ابی فراس مالکی، متوفی (۶۰۵ هـ).
- ۳۵۵- محبوب القلوب، اشکوری لاهیجی، قطب‌الدین، محمد بن علی، تقدیم و تصحیح دکتر ابراهیم دیباچی و دکتر حامد صدقی، دفتر نشر میراث مکتوب.
- ۳۵۶- مختصر البصائر، حسن بن سلیمان حلّی، (قرن نهم).
- ۳۵۷- مخزن الاسرار.
- ۳۵۸- مدینه المعاجز، سید بحرانی، سید هاشم، متوفی (۱۱۰۷ هـ).
- ۳۵۹- مرآة الکتب، ثقة الاسلام شهید تبریزی، میرزا علی، متوفی (۱۲۷۷ هـ ق).

- ۳۶۰- مرصاد العباد، شیخ نجم‌الدین رازی.
- ۳۶۱- مروج الذهب، مسعودی، علی بن حسین بن علی، متوفی (۳۴۶ هـ).
- ۳۶۲- مستدرک وسائل الشیعة، محدث نوری، میرزا حسین، (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ هـ).
- ۳۶۳- مسالك الافهام، شهید ثانی، زین‌الدین بن علی بن احمد عاملی، (۹۱۱ - ۹۶۵ هـ).
- ۳۶۴- مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، متوفی (۸۱۳ هـ).
- ۳۶۵- مشکاة الانوار، شیخ العرفاء نجم‌الدین رازی.
- ۳۶۶- مشکلات العلوم.
- ۳۶۷- مصابیح السنة، بغوی.
- ۳۶۸- مصباح الانس، ابن فناری، محمد بن حمزه.
- ۳۶۹- مصباح الزاير، سید ابن طاووس، سید علی بن موسی، متوفی (۶۶۴ هـ).
- ۳۷۰- مصباح الشریعة، منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام، متوفی (۸۰ - ۱۴۸ هـ).
- ۳۷۱- مطارح الانظار، تقریرات اصول، شیخ مرتضی انصاری، از شیخ محمود عراقی.
- ۳۷۲- معارج الانوار، قمی، شیخ محمد طاهر.
- ۳۷۳- معارج الفهم، علامه حلی، حسن بن یوسف مطهر، متوفی (۷۲۶ هـ).
- ۳۷۴- معالم الدین، حسن فرزند زین‌الدین شهید ثانی، متوفی (۱۰۱۱ هـ).
- ۳۷۵- معالم الزلّقی، علامه بحرینی، سید هاشم، متوفی (۱۱۰۷ هـ).
- ۳۷۶- معانی الاخبار، شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه القمی، متوفی (۳۸۱ هـ).
- ۳۷۷- معراج السعادة، علامه نراقی، ملا احمد، متوفی (۱۲۴۵ هـ).
- ۳۷۸- معرفت نفس، استاد حسن زاده آملی، حسن.
- ۳۷۹- مفاتیح الاعجاز در شرح گلشن راز، محمد بن یحیی جیلانی.
- ۳۸۰- مفاتیح الجنان، قمی، شیخ عباس.
- ۳۸۱- مفتاح الزايرین.
- ۳۸۲- مفتاح الفلاح، شیخ بهایی، محمد بن حسین حارثی عاملی، متوفی (۱۰۳۱ یا ۱۰۳۰ هـ).
- ۳۸۳- مقامات العلیة، قمی، شیخ عباس، متوفی (۱۳۵۹ هـ).
- ۳۸۴- مقباس الهدایة، مامقانی، عبدالله، متوفی (۱۳۵۱ هـ).

- ۳۸۵- مقتضب الاثر، ابن عیاش جوهری، احمد بن محمد، (م ۴۰۱ هـ).
- ۳۸۶- مکاسب محرمة، انصاری، شیخ مرتضی، متوفی (۱۲۲۸ هـ).
- ۳۸۷- ملائکه، خراسانی.
- ۳۸۸- مناجات نامه، خواجه عبدالله انصاری.
- ۳۸۹- مناجات نامه، وفایی.
- ۳۹۰- منازل السائرین، خواجه عبدالله انصاری.
- ۳۹۱- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب سروی مازندرانی، متوفی (۵۲۸ هـ).
- ۳۹۲- منتخب الانوار المضيئة، نیلی نجفی، سید علی بن عبدالکریم (زنده در ۸۰۳ هـ).
- ۳۹۳- منطق الطیر، نظامی گنجوی.
- ۳۹۴- منظومه و شرح آن، سبزواری، حاج ملاهادی.
- ۳۹۵- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، متوفی (۳۸۱ هـ).
- ۳۹۶- منهاج السلوک، شیخ نجم الدین کبری.
- ۳۹۷- منیة المرید، شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، (۹۱۱ - ۹۶۵ هـ).
- ۳۹۸- موسوعة اطراف الحدیث النبوی الشریف، اعداد: بسیونی زغلول، محمد سعید.
- ۳۹۹- مهج الدعوات، ابن طاووس حلّی، سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر، متوفی (۶۶۴ هـ ق).
- ۴۰۰- میزان الحکمة، محمدی ری شهری، محمد.
- ۴۰۱- ناسخ التواریخ، حضرت رسول ﷺ، سیهر، محمد تقی.
- ۴۰۲- نان و حلوا، شیخ بهایی، بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی.
- ۴۰۳- نجم الثاقب، حاجی نوری، میرزا حسین، متوفی (۱۳۲۰ هـ).
- ۴۰۴- نجوم السماء، کشمیری، میرزا محمدعلی بن صادق علی، متوفی (۱۳۰۹ هـ).
- ۴۰۵- نزهة المجالس، صفوری، عبدالرحمن بن عبدالسلام، متوفی (۸۹۴ هـ).
- ۴۰۶- نصاب، بلخی، محمد.
- ۴۰۷- نفایس الجواهر، فقیه تبریزی، شیخ محمدعلی.
- ۴۰۸- نفس الرحمان فی فضایل سلمان، محدث نوری، میرزا حسین، متوفی (۱۳۲۰ هـ).

- ۴۰۹- نوادر الاشارة، واعظ سبزواری، ملا اسماعیل.
- ۴۱۰- نوادر المعالی، شیخ عبدالله یمنی یافعی.
- ۴۱۱- نور الانوار، شیخ ابوالحسن الکبری، استاد شهید ثانی.
- ۴۱۲- نهایة المأمول فی شرح کفایة الاصول، (مؤلف همین کتاب).
- ۴۱۳- نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة، محمودی، محمدباقر، (معاصر).
- ۴۱۴- واردات غیبیه، جرفادقانی، حبیب الدین ملا محمد گلپایگانی.
- ۴۱۵- ورزش باستانی ایران، پرتو بیضایی.
- ۴۱۶- وسایل الشیعه، عاملی، شیخ محمد بن حسن حرّ، متوفی (۱۱۰۴ هـ).
- ۴۱۷- هدایه، اهری، اثیرالدین مفضل بن عمر.
- ۴۱۸- هدایة الموحدين، کوزه کنانی، ملا احمد.
- ۴۱۹- هدیه الزائرین، قمی، شیخ عباس، متوفی (۱۳۵۹ هـ).
- ۴۲۰- هدیه النملة الی مجدد الملة، همدانی، میرزا محمدرضا، متوفی (۱۳۱۸ هـ).
- ۴۲۱- یازده رساله فارسی، حسنزاده آملی، حسن.
- و منابع دیگری که در مقدمه و پانویشتها از آنها یاد شده است.